

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد دوم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد دوم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

بهمن ۱۳۹۴

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی

فهرست

۸	پیشگفتار.....
۱۰	فصل اول
۱۰	بازگشت مصدق به ایران پس از خاتمه تحصیل.....
۱۴	کوشش های علمی و اقدامات فرهنگی.....
۱۷	جمال صفری: فعالیتهای علمی و فرهنگی دکتر مصدق.....
۲۲	◀ توضیحات و مأخذ:.....
۲۳	◀ ایرج افشار.....
۲۳	ایران شناس بزرگ ایرج افشار به قلم عبدالحسین آذرنگ.....
۳۵	ناصر تکمیل همایون: نامش با نام دکتر مصدق خواهد ماند.....
۴۱	محمد رضا شفیعی کدکنی: ظرفیت و ظرافت یک انسان.....
۵۱	فصل دوم
۵۱	کاپیتولاسیون و ایران.....
۵۱	قسمت اول.....
۵۲	۱ - حقوق عمومی.....
۵۵	۲ - حقوق خصوصی.....
۵۹	قسمت دوم.....
۵۹	امتیازات اتباع دول اروپا در ممالک دیگر.....
۵۹	و نسخ کاپیتولاسیون در مملکت عثمانی.....
۶۰	در مواد حقوقیه.....
۶۳	در مواد جزائیه.....
۷۲	حواشی قسمت دوم.....
۷۶	قسمت سوم.....
۷۶	استصحاب.....
۸۰	حواشی قسمت سوم.....
۸۲	قسمت چهارم.....
۸۲	اصلاح.....

۹۳	حواشی قسمت چهارم
۹۵	نتیجه
۹۷	اصلاح عمومی
۹۸	اصلاح خصوصی
۱۰۲	حاشیه قسمت آخر (نظریه مصدق دربارهٔ ممیزی مالیاتی)
۱۰۸	فصل سوم
۱۰۸	تصویب بودجه
۱۰۸	در پارلمان های مختلف
۱۱۲	انتخابات پارلمانی در ایران
۱۱۴	دکتر مصدق: «انتخابات در اروپا و ایران»
۱۱۵	در طرز انتخابات
۱۱۶	در ایران
۱۱۷	در شرایط انتخاب کنندگان
۱۲۰	شرایط انتخاب شوندگان
۱۲۰	فهرست اسامی منتخبین
۱۲۱	معرفی و قبول داو طلبان
۱۲۳	در رأی اجباری
۱۳۲	در مدت وکالت
۱۳۲	در استعفا و انعزال
۱۳۳	نتیجه
۱۳۵	◀ توضیحات و مآخذ:
۱۳۷	فصل چهارم
۱۳۷	عضویت در حزب اعتدال
۱۴۰	علت عضویت در حزب اعتدالی
۱۴۳	عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالات
۱۵۳	کمیسیون تطبیق حوالات
۱۵۵	استعفا فرمانفرما، کابینه سپهسالار
۱۵۸	پانوشتهای جلسه نوزدهم

۱۶۲	◀ توضیحات و مأخذ:
۱۶۳	فصل پنجم
۱۶۳	مصدق چهارده ماه در معاونت وزارت مالیه
۱۸۳	ناصر تکمیل همایون «دکتر مصدق در مقام معاونت وزارت مالیه»
۱۸۵	۱. درخواست معاونت وزارت مالیه
۱۸۶	۲. آغاز معاونت وزارت مالیه
۱۸۷	۳. استحکام در مقام معاونت
۱۸۹	۴. نخستین استعفای دکتر مصدق از معاونت
۱۹۰	۵. استمرار کار در وزارت مالیه
۱۹۲	چگونگی پایان معاونت
۱۹۳	عضویت من در جمعیت دمکرات ضد تشکیلی
۱۹۴	◀ توضیحات و مأخذ:
۱۹۵	مورگان شوستر
۲۰۴	مورگان شوستر در ایران
۲۰۶	لزوم استخدام شوستر
۲۰۸	اوضاع مالی ایران قبل از ورود شوستر
۲۱۰	ورود شوستر به ایران
۲۱۱	اصلاحات اولیه شوستر
۲۱۳	اختلاف شوستر با مرنارد بلژیکی
۲۱۶	اقدامات شوستر
۲۲۰	ضبط اموال شعاع السلطنه
۲۲۴	محبوبیت شوستر
۲۲۴	شوستر و محمدعلی شاه مخلوع
۲۲۵	شوستر و دخالت‌های روس و انگلیس در ایران
۲۲۷	اخراج شوستر از ایران
۲۳۰	نتیجه
۲۳۸	فصل ششم
۲۳۸	علیرضا ملائی توانی: شرایط ایران در آستانه جنگ جهانی اول

۲۴۶	◀ ایران در جنگ جهانی اول بزرگ
۲۴۸	نظری قهقرائی به سالهای قبل از شروع جنگ
۲۵۰	شعاع السلطنه قاجار
۲۵۵	مردم به تاجگذاری احمدشاه امیدوارند
۲۶۴	تاجگذاری سلطان احمد شاه
۲۶۷	جلوس سلطان احمد شاه بتخت سلطنت
۲۶۸	شخصیت و اخلاق سلطان احمد شاه
۲۷۹	کابینه مستوفی الممالک
۲۸۱	محتشم السلطنه اسفندیاری
۲۸۳	دنباله فعالیت در برلن
۲۸۵	◀ توضیحات و مأخذ:
۲۸۸	فصل هفتم
۲۸۸	جنگ جهانی اول، رقابت های بزرگ و پیدایش جامعه ی سیاسی در ایران
۲۹۶	یحیی دولت آبادی: احساسات من در مراجعت به ایران
۳۰۵	◀ یحیی دولت آبادی: اشغال ایران توسط متفقین
۳۰۵	در جنگ اول جهانی
۳۱۲	انقلاب فکری است که می تواند خفتگان را بیدار و بیهوشان را هشیار نماید
۳۱۴	تاجگذاری احمد شاه
۳۲۷	انقلاب سریع و مسافرت فوری
۳۳۷	◀ ملک الشعراء بهار: ایران پیش از طلوع جنگ اول جهانی
۳۳۷	سقوط ناصرالملک
۳۳۹	جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد
۳۳۹	برگردیم بیک سال قبل
۳۴۲	مهاجرت شروع شد
۳۴۳	حرکت مهاجرین
۳۴۷	دمکرات و اعتدال منحل میشود
۳۵۰	انقلاب روسیه یا معجز سیاسی
۳۵۴	◀ توضیحات و مأخذ:

۳۵۵. ◀ میرزا ابوالقاسم قره‌گوزلوی همدانی ملقب به ناصرالملک.....
۳۶۷. **فصل هشتم**.....
۳۶۷. ◀ منصوره اتحادیه: حکومت موقت ایران.....
۳۷۱. آغاز مهاجرت.....
۳۷۳. نظام السلطنه رهبریی مهاجرین را در ست می گیرد.....
۳۷۵. مهاجرین در کرمانشاه و قصر شیرین.....
۳۷۷. فرار مهاجرین به عراق.....
۳۸۰. دوره ی دوم استقرار مهاجرین در کرمانشاه.....
۳۸۶. رابطه حکومت موقت با عثمانیان.....
۳۸۸. رابطه ی حکومت موقت با آلمان ها.....
۳۹۲. عقب نشینی به خاک عثمانی و بعد از آن.....
۳۹۳. پایان سخن.....
۳۹۵. ◀ توضیحات و مآخذ:.....
۴۰۸. سلطان عبدالمجید میرزاعین الدوله.....
۴۳۱. **فصل نهم**.....
۴۳۱. هیئت‌های اعزامی به افغانستان (فتوای جهاد).....
۴۴۶. نظریاتی راجع به (افغانستان) بقلم نیدرمایر.....
۴۸۰. نقض بیطرفی ایران.....
۵۰۳. ◀ توضیحات و مآخذ:.....
۵۰۴. ◀ میرزا حسن مستوفی الممالک.....
۵۲۰. **فصل دهم**.....
۵۲۰. جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط انگلیس و روسیه.....
۵۲۲. انقلاب مشروطه ۱۱- ۱۹۰۶ / ۱۲۲۴ - ۱۳۲۹.....
۵۲۵. تأثیرات معادۀ ۱۹۰۷ روس و انگلیس.....
۵۲۹. ◀ ایران در طول جنگ جهانی و بعد از آن.....
۵۳۳. تأثیر انقلاب روسیه بر ایران.....
۵۳۵. ◀ جان فوران : آغاز جنگ جهانی اول و اعلام بی طرفی ایران.....
۵۳۷. ◀ عبدالرضا هوشنگ مهدوی: بررسی مختصر از جنگ جهانی اول و اشغال ایران.....

- ۵۴۰..... تلاش آلمانیها برای نفوذ در ایران
- ۵۴۳..... تشکیل دولت مهاجرین در کرمانشاه
- ۵۴۶..... انقلاب روسیه و اثرات آن در ایران
- ۵۵۱..... ◀ توضیحات و مأخذ:
- ۵۵۱..... ◀ دکتر محمود افشار یزدی: تجزیه و تحلیل قرارداد
- ۵۶۵..... **فصل یازدهم**
- ۵۶۵..... برخی از یادداشت های باقر کاظمی در باره جنگ جهانی اول
- ۶۰۴..... ◀ توضیحات و مأخذ:

پیشگفتار

در متن جلد دوم کتاب در باره بازگشت مصدق به ایران پس از خاتمه تحصیل و کوشش های علمی و اقدامات فرهنگی از جمله تألیف و انتشار کتاب «کاپیتولاسیون و ایران»...، و عضویت او در حزب اعتدال و در کمیسیون تطبیق حوالجات، و همچنین چهارده ماه تصدی معاونت وزارت مالیه و عضویت در جمعیت دمکرات ضد تشکیلی آورده ام.

بازگشت مصدق به ایران با آغاز جنگ خانمانسوز و ویرانگر اول جهانی توأم بود. شروع جنگ اول جهانی «در سرتاسر اروپا قسمت عظیمی از آسیا را گرفته که از سالها قبل مقدمات آن فراهم شده بود میان دول اتفاق مثلث (فرانسه و انگلستان و روسیه) با دول اروپا مرکزی (آلمان و اتریش) آغاز گردید. بتدریج دولتهای صربستان، بلژیک، رومانی، ژاپن، ایالات متحده امریکا، یونان، ایتالیا، پرتغال و چند کشور دیگر به دول اتفاق مثلث پیوستند و دولتهای عثمانی و بلغارستان نیز به صف دول مرکزی ملحق شدند و جنگ کاملاً جنبه جهانی پیدا کرد. قتل ولیعهد اتریش به دست یک [جوان] صرب بهانه شروع جنگ بود ولی علت اصلی آن تضاد منافع استعماری دول اروپا بود که از پیشرفتهای سیاسی و نظامی آلمان و اتریش و نقشه هایی که دول مزبور جهت دست اندازی به مستعمراتشان داشتند احساس خطر نموده زمینه شروع جنگ را فراهم ساخته بودند.» علی رغم اعلام بیطرفی ایران قبلاً «سیطره مشترک روس و انگلیس بعد از عقد معاهده ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ خود بر سراسر ایران حکمروا بود. بخش شمالی کشور در اشغال روسیه بود و نیروهای بریتانیا، اگر چه به صورت پراکنده استقرار یافته بودند ولی در مقامی بودند که بر نواحی جنوبی مسلط باشند.» اختلاف و چنددستگی و از هم پاشیدگی در درون ساختار سیاسی ایران و همچنین بی نظمی و هرج و مرج، راهزنی اجتماعی و بحران های فزاینده مالی، پولی و اقتصادی ایران و «ناتوانی حکومت ها در جمع آوری مالیات و خالی تر شدن خزانه دولت» و ویرانی شهرهای مختلف ایران در اثر مداخلات مکرر روس و انگلیس و حکومتهای

ملوک الطوایفی یا خانخانی باعث آن گردیده بود که حکومت‌ها هیچ‌گاه بیش از چند ماه دوام نیاورند. در همان بدو شروع جنگ اول جهانی در فرمان احمد شاه راجع به بیطرفی دولت ایران خطاب به مستوفی الممالک رئیس‌الوزرای وقت ایران آمده است: «دولت ما در این موقع مسلک بی‌طرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می‌نماید». اما قوای تجاوزگر و اشغالگر متفقین با نقض بی‌طرفی، ایران را به اشغال خود در آوردند و حیات و بقاء استقلال و تمامیت ارضی ایران را به خطر انداختند. سرپرسی سایکس، ژنرال بریتانیایی که در سال ۱۹۱۶ فرمانده پلیس جنوب ایران و مأمور سرکوب مبارزان و مقاومت مردم جنوب شدو بخش زیادی از دوران چهار ساله جنگ (۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸) را در ایران گذرانده، «در گزارشی از آن دوران که برای مؤسسه سلطنتی مطالعات جغرافیایی در لندن تهیه کرده بود»، می‌نویسد: «تا پیش از سال ۱۹۱۴ بسیار بعید به نظر می‌رسید که کشوری چون ایران، با آن فاصله از اروپا، به صحنه جنگ بدل شود. در آن زمان اگر کسی می‌گفت که نیروهای بریتانیایی بارها و بارها در این استان و آن استان ایران رژه خواهند رفت، همه می‌گفتند عقلش را از دست داده». به نظر محمد قلی مجد پیامدهای جنگ اول جهانی از جمله «قحطی بزرگ از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و فراتر از تمامی وقایع پیش از آن است. «و بروایت میروشنیکف (Miroshnikov, Lev Ivanovich) «جنگ جهانی اول برای مردم ایران بداقبالی‌ها و مشقات بی‌شماری به همراه آورد. مناطق وسیعی در اثر جنگ تخریب شده، ده‌ها هزار ایرانی دچار قحطی شدند یا پس از بیماری مردند، بسیاری زندگی خود را در اثر عملیات نظامی از دست دادند و یا خسارت دیدند.» در ادامه جنگ اول جهانی در باره‌ی این فاجعه قرن بیستم که به ایران تحمیل گردید در جلد سوم کتاب «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران» خواهم آورد.

جمال صفری

بهمن ماه ۱۳۹۴

فصل اول

بازگشت مصدق به ایران پس از خاتمه تحصیل

دکتر مصدق پس از خاتمه تحصیلاتش بازگشت خود را اینگونه شرح می‌کند: تصمیم گرفته بودم بعد از ختام تحصیل، باز مدتی از عمر خود را صرف مطالعه کنم و پاره‌ای از ابواب حقوقی را که در دانشکده مقدماتشان دیده شده بود، در ایران تکمیل نمایم که بعد از ورود به طهران شادروان دکتر ولی الله خان نصر - مدیر مدرسه سیاسی - به دیدنم آمد و مرا برای تدریس در آن مدرسه دعوت نمود. این دعوت که موضوع مطالعاتم را معلوم نمود، خوشوقتیم را نیز فراهم کرد، چه وقتی آرزو داشتم مثل يك شاگرد در آن مدرسه تحصیل کنم وضعیتم اجازه نمی‌داد و آن روز مدیر مدرسه به خانه من آمد و مرا به جای يك استاد دعوت نمود.

برای انجام این کار، کتبی را که در ایام تحصیل به ایران فرستاده بودم، شماره نمودم و کتابخانه کوچکی که از لوازم کار بود، ترتیب دادم و چون تا بیستم شهریور که می‌بایست شروع کنم، بیش از پنجاه روز نبود، خانواده را در شمیران نزد مادر گذاشتم و خود در هوای گرم شهر ولی فارغ از هرگونه مزاحمت، شب و روز، غیر از چندساعت که برای استراحت تخصیص داده شده بود، به کار پرداختم تا آنچه برای تدریس يك سال لازم بود، حاضر کنم.

اولین روز ورودم به مدرسه که مدیر کیف مرا دید، پرسید: محتویات آن چیست که آنقدر ضخیم شده؟ گفتم کاری است که برای تدریس يك سال تهیه نموده‌ام: از این که توانسته بودم در آن مدت قلیل کتب خارجی را مطالعه نموده و قانون موقت اصول محاکمات حقوقی را توضیح و تشریح کنم و آن صفحات را که از يك هزار تجاوز می‌کرد، به رشته تحریر درآورم، تعجب نمود و این همان کتابی است که بعد به نام «دستور در محاکم حقوقی» طبع و منتشر گردید.



نظر به این‌که در مدرسه سیاسی بیش از دو ساعت در هفته درس نداشتیم، در این فکر بودم که باز برای مطالعه موضوعی را انتخاب کنم که خبر الغای «کاپیتولاسیون» در ترکیه منتشر گردید و این واژه خارجی که تازه به‌گوش مردم می‌رسید سبب شده بود هر کس سؤال کند موضوع چیست و چرا ترکیه آن را الغاء کرده است.

چنانچه این رژیم در ترکیه روی عهدنامه‌ها استوار شده بود، بین دولت ایران با هیچ دولتی عهدنامه نبود و کاپیتولاسیون در ایران عملاً اجراء می‌گردید که باز چندی اوقاتم به مطالعه قراردادهای بین‌المللی که بین دولت ترکیه و دول اروپا منعقد شده بود گذشت و از این نظر که ایران هم آن را الغاء کند، رساله‌ای تحت عنوان «کاپیتولاسیون و ایران» منتشر کردم.

از انتشار آن چیزی نگذشت که اردشیر جی نماینده زردشتیان هند در ایران، با چند نفر از تجار به دیدنم آمد و اظهار نمود که در ایران کتابی راجع به شرکت‌های تجاری منتشر نشده. خوب است در این باب هم رساله‌ای منتشر کنم که باز مدتی اوقاتم صرف این کار شد و با مطالعه قوانین مختلفه کشورهای اروپایی رساله‌ای به‌نام «شرکت سهامی در اروپا» منتشر نمودم.

خلاصه اینکه اوقاتم تمام به مطالعه می‌گذشت و از کارم بسیار راضی بودم تا یکی از روزها که شادروان حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به دیدنم آمد و به دنبال مطالبی که با من، وقتی درسوئیس صحبت کرده بود، مذاکراتی کرد و به این نتیجه رسید اگر يك عده از کسانی که در خارج تحصیلاتی کرده‌اند. جمعیتی تشکیل دهند، می‌توانند کارهای مفیدی به نفع مملکت بکنند که روی این نظر هیئتی از این اشخاص: دولت‌آبادی، فیروز نصرت الدوله، غفاری ذکاء الدوله، محمدعلی نظام مافی سالار معظم (اکنون سناتور نظام السلطنه)، موسی شیبانی ذکاء السلطنه و این جانب تشکیل گردید و تصمیم گرفتیم نشریه‌ای به‌نام «مجله

علمی» منتشر کنیم و در شماره اول آن برحسب ذوق و معلومات خود، مطالبی درج نماییم.

نظر من این بود که سازمان ثبت املاک را در سوئیس که بعد از آلمان بهتر از همه جا تأسیس شده و روی آن مطالعاتی کرده بودم، موضوع مقاله قرار دهم. ولی از این جهت که تأسیس چنین سازمانی نه آن وقت بلکه تنظیم دفاتری هم که بعد در ایران تأسیس گردید آنوقت عملی نبود از آن صرفنظر کردم و چون هر کس می‌توانست با يك سند اصیل یا مجهول نسبت به ملکی که يك قرن در تصرف دیگری بود، دعوی مالکیت کند و یا برعلیه اشخاص ادعای طلب نماید و محکمه هم دعوای او را بپذیرد، قاعده مرور زمان را که در همه جا غیر از ایران معمول بود و احتیاج به هیچ مقدماتی نداشت، مگر اینکه مجلس شورای ملی قانونی وضع کند، موضوع مقاله قرار دادم که بعد از انتشار باب مرآه بین بعضی از علماء و من باز گردید و هر کدام نسبت به آن ایرادی گرفتند که کار از ایراد هم گذشت و آن را برخلاف شرع تشخیص دادند که موجب یأس و ناامیدی من شد و طول هم نکشید که اجتماع ما متزلزل گردید و مجله نیز از بین رفت. چون که علت موجه اجتماع که تحصیل اشخاص بود، نمی‌توانست علت مبقیه هم بشود.

در این فکر بودم و به خود می‌گفتم: اگر از زحماتی که در راه تحصیل کشیده‌ام راجع به یکی از اصول حقوقی نتوانم اظهار عقیده کنم و دچار انتقادات بیجا و ناروای اشخاص بشوم، در راه خدمت به مملکت چه طور می‌توانم از معلومات خود استفاده نمایم که اعتبارنامه یکی از نمایندگان به عنوان تطمیع در انتخابات در یکی از شعبات مجلس مورد اعتراض قرار گرفت و مطلعی هم که برای گواهی دعوت شده بود، اظهار نمود لیست دوازده نفر کاندید نمایندگی طهران را که آن نماینده به من داد، نام دکتر مصدق در آن نوشته شده بود، در صورتی که چند سال بود ایران نبودم. دهنده آن لیست را هم ندیده بودم و مغرضی خواسته

بود مرا با کسی که انتخابش به عنوان تطمیع مورد اعتراض قرار گرفته بود، همکار قرار دهد. از این پیش‌آمد آنقدر متأثر شده بودم که به من حال تب دست داد و مادرم که از من عیادت نمود، علت را سؤال کرد و بعد از اینکه گفته‌های مرا شنید اظهار نمود: ای کاش به جای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی؛ مگر تو نمی‌دانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد، باید خود را برای هر گونه افترا و ناسزا حاضر کند و هرنانگواری که پیش آید تحمل نماید؟ چون می‌دانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری، باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه، به قدر شئانی است که در راه مردم تحمل می‌کنند.

این بیانات آن هم از زیان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت، آنقدر در من تأثیر نمود که آن را برنامه زندگی قرار دادم و از آن به بعد هرفحش و ناسزا که شنیدم، خود را برای خدمت به مملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم. (۱)

کوشش‌های علمی و اقدامات فرهنگی

ناصر تکمیل همایون در سلسله مقالات خود بنام «دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش» در نشریه «بخارا» در باره «کوشش‌های علمی و اقدامات فرهنگی» پس از بازگشت مصدق اینگونه آورده است:

«در سال ۱۲۹۳ خورشیدی (۱۹۱۴م)، جنگ جهانی اول سراسر اروپا و بخش عظیمی از آسیا را دچار ناامنی ساخت و ایران با آنکه اعلام بیطرفی کرد اما جنگ طلبان با نقض آن، توانستند آسی بهای فراوانی بر آن وارد سازند.

دکتر محمد مصدق در چنین شرایط آشفتگی و آشوب وارد میهن خود شد و همانند بسیاری از فارغ التحصیلان و دانش‌آموختگان آرمانخواه در صدد بود آموخته

های خود را به کمال رساند و نیز آنچه را که به ارمغان آورده به هم میهنان جوان خود عرضه دارد.

مدرسه علوم سیاسی که از سال ۱۳۱۷ قمری (۱۸۹۹ م)، فعالیت های علمی و آموزشی خود را آغاز کرده بود، پس از چند سال کوشش و تلاشهای مشیرالدوله و کارایی آموزشی و اداری میرزا محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، مدیریت آن مؤسسه برعهده مرحوم ولی خان نصرقرار گرفت، دکتر مصدق علاقه مند خدمات علمی و فرهنگی، گویی باب رحمت به رویش گشاده شد. به طوری که نوشته است: «بعد از ورود به طهران شادروان دکتر ولیخان نصر، مدیر مدرسه سیاسی، به دیدنم آمد و مرا برای تدریس در آن مدرسه دعوت نمود». خوشحالی دکتر مصدق از این دعوت به انداز های بود که آورده است: «این دعوت که موضوع مطالعاتم را معلوم نمود، خوشوقتیم را نیز فراهم آورد. چه وقتی آرزو داشتم مثل یک شاگرد در آن مدرسه [علوم سیاسی] تحصیل کنم وضعیتم اجازه نمی داد و آن روز مدیر مدرسه به خانه می آمد و مرا به جای یک استاد دعوت نمود». (۱)

درباره چگونگی این مدرسه در آن زمان، روانشاد استاد علی اکبر سیاسی که در حقیقت «اسوه حسنه» فرهنگ و آموزش عالی در ایران بود، در جایی که خاطراتش آورده است: «در آن زمان تنها مدارس جدیدی که کلاسهای متوسطه کامل و فوق متوسطه داشتند، منحصر بودند به مدرسه دارالفنون و مدرسه سیاسی سابق» [تحصیل در آن] دوره اش پنج سال است. سه سال او دوره دوم متوسطه محسوب می شد و دو سال آخر دوره عالی. بعدها بر این دوره یک سال اضافه کردند و دانشنامه آن معادل لیسانس شناخته شد» (۲)

همو پس از پنج سال، یعنی در زمان جنگ جهانی اول که پس از تحصیلات لیسانس از فرانسه به تهران آمده بود (همزمان با بازگشت دکتر مصدق از سوئیس

با درجه دکتری) نوشته است: «هنوز تنها مدارس مهم تهران، منحصر بودند به دارالفنون و مدرسه سیاسی وابسته به وزارت امور خارجه» (۳).

مکان مدرسه علوم سیاسی مدتی در اول خیابان لاله زار، سپس در اول خیابان علاءالدوله (فردوسی) بود، در سالهای جنگ در خیابان چراغ گاز (امیرکبیر) استقرار یافته بود و استادان فاضل و برجست های در آن مدرسه تدریس می کردند. مرحوم فروغی و برادرش مرحوم میرزا ابوالحسن خان، سرتیپ میرزا عبدالرزاق خان مهندس، انتظام الملک، منصورالملک (علی منصور)، سه تن از خاندان دانش پرور قریب (مترجم الممالک، شمس العلماء، موسیو عباسقلی خان)، فاضل خلخالی، ادیب السلطنه سمیعی، میرزا هادی آشتیانی (دهقان) و سید ولی الله خان نصر(فرزند سید احمد نصرالاطباء کاشانی که علاوه بر تدریس ریاست مدرسه را هم برعهده داشت) از مشهورترین آنان بودند. دکتر محمد مصدق استاد و مدرّس جدیدی بود که همکاری این جمع را پذیرفت. مدرسه مزبور به تلا شهای خود، خاصه در دوره ریاست مرحوم علامه علی اکبر دهخدا قزوینی، استمرار بخشید. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی مدرسه علوم سیاسی از وزارت امور خارجه جدا شد و با مدرسه حقوق که با کمک حقوقدانان فرانسوی تازه تأسیس شده بود، وحدت یافت و در زمره سازما نهایی وزارت معارف درآمد.

اندیشه تأسیس «اونیورسیتته» که از سال ۱۳۰۷ خورشیدی نضج گرفته بود در سال ۱۳۱۳ خورشیدی «دانشگاه تهران» را پدید آورد و مدرس ههای یاد شده در دوره مدیر کلی مرحوم سید ولی الله خان نصر در وزارت معارف و صنایع مستظرفه ادغام شدند و پس از مدتی در چارچوب دانشکده حقوق و علوم سیاسی (و اقتصادی) جای یافتند.

در نتیجه دکتر مصدق به گونه ای استاد این نهاد جدید به شمار آمد. وی با کمال میل مجموع های از کتابهای خانوادگی و باارزش خود به اضافه کتا بهای حقوقی

و قضایی و مالی به زبانهای اروپایی که در دوره اقامت در پاریس و نوشتاتل تهیه کرده بود، به کتابخانه مدرسه علوم سیاسی (دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی) اهداء کرد و داستانش تا کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران کشیده شد و استاد ایرج افشار در مجله شریفه بخارا (شماره) چگونگی آن را بیان کرده است و اخیراً نیز در یادداشتی به تاریخ شنبه ۱۸ آبانماه ۱۳۸۹ یادآور شده که در دوره‌های که ایشان رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه بودند، مجموعه کتابهای دکتر مصدق و محمدعلی فروغی و دکتر رضازاده شفق و شاید چند تن دیگر را که از حیث ایران شناسی و نفایس بااهمیت بودند به قول کتابداران امریکایی «وجین» کردند و «علفهای هرز» را بیرون کشیدند و در آن زمان [= تمدن بزرگ] هر چه ایشان هم دوندگی کردند، کار به جایی نرسید. (۴) این هم یکی از بلاهای عظیمه‌ای است که در وطن ما بر کتابهای «زبان بسته پرمعنا» وارد می‌شود. (۲)

جمال صفری: فعالیت‌های علمی و فرهنگی دکتر مصدق

برخی از فعالیت‌های علمی و فرهنگی دکتر مصدق پس از بازگشت به ایران در خاتمه تحصیلاتش تا سال ۱۳۰۵ از اینقرارند:

- ۱۲۹۳ شمسی - نخستین مقاله مصدق در مجله‌ای بنام «مجله علمی» که خود یکی از اعضای مؤسس آن بود، چاپ شد.

- ۱۲۹۳ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی - چاپ رساله خود، تحت عنوان وصیت در حقوق اسلام: «وصیت در حقوق اسلامی (شیعه)»:

رساله‌ی دکترای مصدق به زبان فرانسه (۱۹۱۴ م). قسمت‌هایی از این رساله توسط احمد متین‌دفتری، علی معتمدی و نصرالله انتظام ترجمه و در سال ۱۳۰۲

ه.ش در تهران در ۱۰۶ صفحه به چاپ رسید. در سال ۱۳۷۷ نیز علی‌محمد طباطبایی قمی - که خود دکتر حقوق و از مبارزان و زندانیان قدیمی‌ست - کل پایان‌نامه راکه به گفته‌ی خودش “۴۵ سال پیش آن را ترجمه کرده و در صندوق انتظار جهت یافتن زمان مناسب برای چاپ و نشر آن مانده بود و چندماه هم در وزارت ارشاد برای تحصیل مجوز چاپ، بدون پاسخ، گرد و خاک بی‌دلیل می‌خورد” از طریق انتشارات زریاب، در ۲۱۶ صفحه منتشر کرد.

- اواخر ۱۲۹۳ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی - بازگشت به ایران و تدریس در مدرسه علوم سیاسی.

۳- مهر ۱۲۹۳ شمسی - تألیف و نشر جزوه “کاپیتولاسیون و ایران:” این کتاب به دنبال انتشار خبر الغای کاپیتولاسیون در اول اکتبر ۱۹۱۴ در ترکیه‌ی عثمانی و در جهت آگاهی مردم ایران از نتایج منفی وجود چنین قانونی و نیز برای تشویق دولت ایران به الغای کاپیتولاسیون نگارش یافت. این کتاب مصدق که با مطالعه و بررسی مفاد قراردادهای بین‌المللی منعقدہ بین دولت ترکیه و اروپا نوشته شد، در آبان ۱۲۹۳ در پنج‌هزار نسخه به چاپ رسید در حالی‌که مصدق، خود، برای اولین بار مسئله‌ی کاپیتولاسیون را طرح و مورد نقد و اعتراض قرارداد، حسنعلی منصور نخست‌وزیر ایران در اوایل دهه‌ی ۴۰، در ۱۹ آبان سال ۱۳۴۳، مصدق را به امضای قرارداد مصونیت سیاسی نظامیان دولت آمریکا در ایران، متهم کرد که با واکنش مصدق مواجه شد و ایشان در ۲۲ آبان با نوشتن نامه‌ای به منصور، ضمن اظهار تعجب نسبت به بیانات او، اعلام کرد که او اولین کسی بوده که در ایران به مصونیت سیاسی اتباع “دول بیگانه” اعتراض کرده و در این مورد رساله‌ی “کاپیتولاسیون و ایران” را نوشته و خواهان الغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت شده است. (۱)

* ۲۱ آبان، تألیف و نشر کتاب شرکت سهامی در اروپا: این کتاب بعد از اظهارات اردشیر جی، نماینده‌ی زرتشتیان هند در ایران، مبنی بر این‌که تاکنون در ایران کتابی درباره‌ی شرکت‌های تجاری منتشر نشده و در این خصوص کمبودی وجود

دارد، با مطالعه‌ی قوانین مختلف کشورهای اروپایی، در آبان ۱۲۹۳ در ۱۰۳ صفحه انتشار یافت.

* ۲۱ آبان، تألیف و نشر "دستور در محاکم حقوقی": این کتاب نتیجه‌ی مطالعات گسترده‌ی حقوقی مصدق بود که برای افزایش کیفیت تدریس خود در بیش از یک هزار صفحه تألیف کرده بود. کاری که موجب تعجب مدیر مدرسه‌ی سیاسی تهران، دکتر ولی‌الله خان نصرگردید. توضیح این‌که مصدق بعد از خاتمه‌ی تحصیلات در غرب، قصد داشت مطالعات خود را استمرار بخشیده و آموخته‌های پیشین خود را در مورد ابواب حقوقی، در ایران تکمیل نماید ولی در ایران با پیشنهاد دکتر نصر برای تدریس در مدرسه‌ی سیاسی پاسخ مثبت داد و دو ساعت در هفته در آن مدرسه تدریس می‌کرد. کتاب دستور در محاکم حقوقی به درخواست دکتر نصر و احترام به او و دانشجویان آن مدرسه در مرداد ۱۲۹۴ در ۴۹۷ صفحه چاپ و منتشر شد، و چون این کتاب قرار بود به خارج از کشور ارسال گردد، مصدق به رغم این‌که "به استعمال لسان و خط اجنبی معتقد نبود"، برای سهولت در امر سانسور که در زمان جنگ جهانی اول متداول بود، اسم کتاب را به خط و زبان فرانسوی بر پشت جلد نوشت.

و: "مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا برای آقایان محترم نمایندگان دوره پنجم تقنینیه": کتاب مذکور در ۷۲ صفحه در سال ۱۳۰۲ انتشار یافت. (۲)
* "اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره‌ی مشروطه: این کتاب ابتدا در سال ۱۳۰۴ منتشر شد و در سال ۱۳۷۷ نیز با پیش‌گفتاری از عزت‌الله سبحانی و مقدمه‌ای از علی‌اکبر شبیری‌نژاد به وسیله‌ی نشر "فرزان" تجدید چاپ شد. مصدق، انگیزه‌ی خود را از نوشتن این کتاب، ارایه‌ی اطلاعات و تجربیات خود در امور مالی به عموم مردم معرفی می‌کند. مصدق کتاب‌های پنج‌گانه اخیر را مجانی چاپ نمود و بر صفحه‌ی عنوان آنها نوشت: "مجانی و حق طبع و ترجمه آزاد است."

الف: "اسقاط دعاوی یا قاعده‌ی مرور

زمان: مصدق این مقاله را در اولین شماره‌ی مجله‌ی علمی در سال ۱۲۹۳ نوشت. او ابتدا قصد داشت درباره‌ی سازمان ثبت املاک سوئیس - که روی آن مطالعاتی داشت - مطلبی بنویسد، ولی چون تأسیس چنین سازمانی در ایران آن زمان عملی نبود، از نوشتن این موضوع خودداری کرد و با توجه به شرایط ایران مقاله‌ی «قاعده‌ی مرور زمان» را نوشت که باعث ارتباط بین او و برخی علمای دینی شد، اما ایراداتی که از طرف آنها بر مقاله وارد گردید و حتا آن را خلاف شرع معرفی کردند، موجبات یأس و نومیدی مصدق را فراهم نمود.

(۳)

«مصدق، اصول و قواعد مالیه... خود را که در بردارنده شرح تفصیلی و جامع حقوق مالیه عمومی، تعریف و تحلیل نخستین قانون محاسبات، بیان اهمیت مأموریت دیوان محاسبات، و مباحث تطبیقی مربوط به آن است، در چهار باب و بیست و سه فصل تنظیم نمود و در آن تمام مراحل مقدماتی از، تهیه و تنظیم، تصویب، اجرا، و نظارت (تفتیش) بر بودجه را جای داد. در عین حال، این مجموعه بازتاب اندیشه‌ها و آراء وی نسبت به مسائل موجود و جهت‌گیری برای حل و فصل آنها نیز هست.» (۴)

ج: «تصویب بودجه در پارلمان‌های مختلف»: در این مقاله، مصدق به شرح تاریخچه و روند تصویب بودجه در کشورهای نظیر آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان و نیز بررسی اصول مالی قانون اساسی مشروطیت ایران پرداخته است. مقاله‌ی مزبور در مجله‌ی «آینده» دوره‌ی اول، در سال ۱۳۰۴ بدون نام و با ذکر امضاء محفوظ، به چاپ رسید. مجله‌ی «آینده» که مصدق برخی مقالات خود را بعضاً با امضاء محفوظ در آن می‌نوشت، توسط دکتر محمود افشار، دوست دوران تحصیل و یار وفادار او اداره می‌شد و افشار در پایان سال، نام مصدق را ذیل مقالات مذکور می‌نوشت.

د: "انتخابات در اروپا و ایران": مصدق در این مقاله به شرح قوانین انتخابات در کشورهای مختلف از جمله: فرانسه، انگلیس، آلمان، ایتالیا، کانادا و... پرداخته و بحثی را نیز در مورد نظام نامهی مجلس شورای ملی ایران مطرح نموده است.

ه: "تابعیت در ایران": مصدق در این مقاله به بحث و بررسی قوانین مربوط به تابعیت اتباع خارجی در ایران که اصل آن به تأیید ناصرالدین شاه رسیده و در دوره‌ی پهلوی اول هم اجرا می‌شده، پرداخته است.

و: "اصول مهمه‌ی حقوق مدنی و حقوق تجاری ایران": این مقاله درباره‌ی سیر قوانینی مانند حقوق مدنی، عقود، حقوق خانواده، حقوق توارث، املاک و تجارت در ایران از هنگام ورود اسلام تا آغاز مشروطیت و نیز دوره‌ی بعد از مشروطیت است. مقالات ردیف‌های ۳، ۴ و ۵ در مجله‌ی "آینده"، دوره‌ی دوم، سال ۱۳۰۵ به چاپ رسید. (۵)

* ۱ دی ۱۲۹۳ «در تاسیس و نشر مجله علمی در تهران، هیات مدیره محمد (محمد مصدق السلطنه)، امیرسهم الدین غفاری، محمد علی مافی (سالار معظم) یحیی قراگزلو (اعتمادالدوله)، فیروز (نصرت الدوله)، صالح لقمان، موسی شیبانی، این مجله بطور ماهانه در ۱۵ شماره تا سال ۱۲۹۴ منتشر شد.» (دفتری ص ۲۲). (۶)

مصدق خود در این باره می‌گوید: «یکی از روزهایی که شادروان حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به دیدنم آمد و بدنبال مطالبی که با من وقتی درسوئیس صحبت کرده بود، مذاکراتی کرد و باین نتیجه رسید اگر یک عده از کسانی که در خارج تحصیلاتی کرده اند جمعیتی تشکیل دهند می‌توانند کارهای مفیدی بنفع مملکت بکنند که روی این نظر هیئتی از این اشخاص:

دولت‌آبادی - فیروز نصرت‌الدوله - غفاری ذکاءالدوله - محمد علی نظام مافی سالار معظم (اکنون سناتور نظام السلطنه) - موسی شیبانی ذکاء السلطنه و این جانب تشکیل گردید و تصمیم گرفتیم مجله‌ای بنام «مجله علمی» منتشر کنیم و در شماره‌ی اول آن بر حسب ذوق و معلومات خود مطالبی درج نماییم. (۷)

این مجله» در اولین شماره آن که در دی ماه ۱۲۹۳ هجری انتشار یافت» از مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی مقاله ای تحت عنوان «توانائی فرع دانائی است» و دکتر مصدق بنام «اسقاط دعاوی» درج گردید.» (۸)

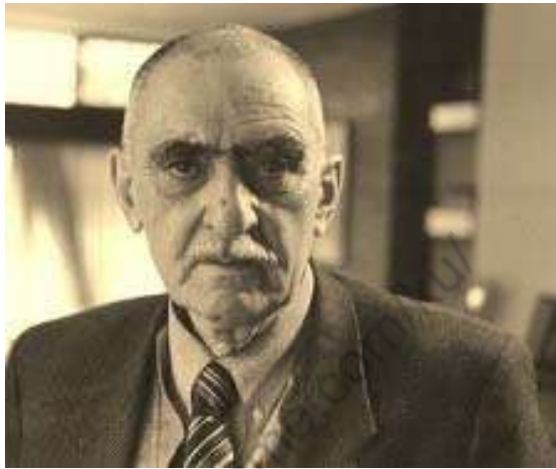
* اهدا کتابخانه خودبه مدرسه عالی علوم سیاسی. بعدها به دانشکده حقوق و علوم سیاسی موسوم شد. ۹. (۳)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱- دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات» به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۴)، صص ۸۴ - ۸۲
- ۲- ناصر تکمیل همایون «دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش» (۴) نشریه «بخارا» سال چهاردهم، شماره ۸۰، فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۰ - صص ۳۷۶ - ۳۷۴
- ۳- جمال صفری: «فعالیت‌های علمی و فرهنگی دکتر مصدق»

◀ ایرج افشار

ایران‌شناس بزرگ ایرج افشار به قلم عبدالحسین آذرنگ



ایرج افشار (۱۳۰۴-۱۳۸۹ش)، ایران‌شناس بزرگ، کتاب‌شناس برجسته، عضو شورای عالی علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. فعالیت‌های او طی مدتی بیش از ۶۰ سال مداوم، در زمینه‌های متنوع و گسترده‌ای قرار می‌گیرد که حاصل آن آثار فراوان به صورت کتاب، مقاله، یادداشت و منابعی دیگر است.

ایرج افشار در تهران و در خانواده‌ای یزدی و بافرهنگ زاده شد. پدرش محمود افشار یزدی از شخصیت‌های فرهنگی و ایران‌دوست زمان خود بود. ایرج در مدرسه‌های زرتشتیان، شاهپور و فیروز بهرام در تجریش و تهران تحصیل کرد و در ۱۳۲۸ش از دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته قضایی فارغ‌التحصیل شد. از ۱۹سالگی در اداره امور مختلف مجله آینده دستیار پدرش بود و نخستین تجربه‌های اداره و انتشار نشریه‌ای فرهنگی را از این راه و با کار عملی آموخت. در دوره دانشجویی با مجله جهان نو به سردبیری حسین

حجازی، از نشریه‌های پیشرو دوره خود که تمایلاتی چپ‌گرایانه داشت، همکاری کرد. مرتضی کیوان، از اعضای فعال حزب توده ایران و از فعالان ادبی چپ‌گرا، با جهان نو همکاری داشت و این نشریه به‌سان کانونی برای شماری از قلم‌زنان متمایل به چپ به‌شمار می‌آمد (قاسمی، «استاد...»، ۱۲). مدتی هم با مجله مهر به مسئولیت مجید موقر همکاری داشت (همانجا). این همکاریها نخستین گامهای او در عرصه مطبوعات بود.

افشار پس از پایان تحصیلات دانشگاهی مدتی کارآموزی وکالت کرد. برای شغل قضا به دادگستری رفت، اما چون محل مأموریت او را بیرون از تهران تعیین کردند، منصرف شد، وکالت و قضاوت را رها کرد و به معلمی روی آورد. در ۱۳۲۹ش در دبیرستان‌های تهران به تدریس پرداخت و در ۱۳۳۰ش با مساعدت محسن صبا، از وزارت فرهنگ به دانشگاه تهران منتقل، و در کتابخانه دانشکده حقوق، بزرگترین کتابخانه دانشکده‌ای ایران در آن سال‌ها، به کتابداری مشغول شد و فنون کتابداری را زیر نظر محسن صبا، از همکاری با محمدتقی دانش‌پژوه، و نیز خود از طریق عملی و تجربی آموخت (قاسمی، «سرگذشت...»، ۶۴-۶۵).

ایرج افشار با برخی نهادهای فرهنگی همکاری می‌کرد. او در ۱۳۳۳ش، که همکار کتابخانه ملی ایران بود، نخستین دفتر کتابهای ایران را انتشار داد. این دفتر، سرآغاز تدوین و انتشار کتاب‌شناسی ملی بود، اثری که باید بازنمای رسمی کتاب‌های انتشار یافته در کشور باشد و تا آن زمان هیچ نهاد دولتی به نشر آن اقدام نکرده بود. کتابهای ایران حاوی داده‌های کتاب‌شناختی کتابهای منتشر شده در ۱۳۳۳ش به زبان فارسی و داخل ایران بود. افشار، انتشار این فهرست سالانه را تقریباً به همان صورت تا ۱۳۴۵ش به مدت ۱۲ سال ادامه داد او در عین حال، تا پایان عمر از تدوین و نظارت بر تنظیم انواع کتاب‌شناسی‌ها دست بر نداشت. تأثیر او در این زمینه به حدی است که سرنوشت کتاب‌شناسی

در ایران، از کوششهای او جدایی‌ناپذیر است. احسان یارشاطر، افشار را «پدر واقعی کتاب‌شناسی در ایران لقب داده است» (یارشاطر، ۷).

فعالیتها و همکاریهای مطبوعاتی افشار شاید به همان گستردگی کار کتاب‌شناسی او باشد. او پس از تجربه‌های نخستین در انتشار مطبوعات، فعالیت در زمینه مطبوعات فرهنگی - پژوهشی را پی گرفت و با همکاری و همفکری تنی چند از دوستان نزدیکش، که جمگی به شخصیت‌های فرهنگی برجسته‌ای در حوزه‌های تخصصی خود تبدیل شدند: محمدتقی دانش‌پژوه؛ عباس زریاب‌خویی؛ منوچهر ستوده؛ و مصطفی مقربی، مجله فرهنگ ایران زمین را در ۱۳۳۱ش تأسیس کرد که انتشار آن تا زمان مرگ وی ادامه یافته است و از نشریه‌های معتبر در زمینه مطالعات ایرانی به‌شمار می‌رود. از ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ش سردبیر ماهنامه ادبی سخن، از ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۰ش مدیر مجله کتابهای ماه، از ۱۳۳۹ تا ۱۳۶۲ش با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه سردبیر نشریه نسخه‌های خطی، و عضو هیأت تحریریه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بود (قاسمی، «سرگذشت...»، ۶۵-۶۷؛ برای تفصیل فعالیت‌های مطبوعاتی او، نک: قاسمی، ایران‌شناس مجله‌نگار...).

در ۱۳۳۵ش، زمینه دیگری از فعالیت‌های ایرج افشار آغاز شد. احسان یارشاطر، مدیر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، که به سبب اشتغالات علمی ناگزیر بود بیشتر ایام سال را بیرون از کشور به سر برد، سمت قائم‌مقامی این بنگاه انتشاراتی نوپنیا را به افشار سپرد و او هم نزدیک به ۷ سال اداره آن بنگاه را در غیاب مدیر آن برعهده گرفت. افشار در ۱۳۳۵ش به فرانسه سفر کرد و در دوره‌ای آموزشی، که یونسکو بانی آن بود، با فن کتابداری جدید و موازین نوین و مبانی نظری علم کتاب‌شناسی آشنا شد. گذراندن این دوره و تحولات نگرشی حاصل از آشنایی با دستاوردهای تازه کتابداری و کتاب‌شناسی، به شاخه دیگری از فعالیت‌های افشار شکل داد. او حدود ۷ سال، تا ۱۳۴۲ش، به چند کار

مختلف، اما مرتبط دست زد: تدریس کتابداری جدید در دانشسرای عالی؛ تأسیس باشگاه کتاب با همکاری یارشاطر، که با نام انجمن کتاب معروف است، و ارائه کردن خدماتی نو به دوستداران و خوانندگان کتاب؛ مدیریت کتابخانه ملی برای مدتی و آغاز کردن فعالیت‌های جدیدی در آن کتابخانه در زمینه سازماندهی نسخه‌های چاپی و خطی؛ مدیریت مرکز تحقیقات کتاب‌شناسی دانشگاه تهران، و چند کار دیگر مرتبط با این فعالیت‌ها که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

جلد نخست فهرست مقالات فارسی، حاوی داده‌های کتاب‌شناختی ۶۰۰۰ مقاله به زبان فارسی در نشریه‌های ایران‌شناسی و فرهنگی ایران و خارج، که افشار اندیشه تدوین آن را از محسن صبا الهام گرفته بود و سال‌ها بود که اندیشه انتشار آن را در سر داشت، سرانجام در ۱۳۳۸ش منتشر شد. این منبع مقاله شناخت که افشار بیش از ۵۰ سال، استمرار آن را در برنامه فعالیت‌های خود داشته است، تاکنون حاوی داده‌های کتاب‌شناختی ۸۰،۰۰۰ مقاله به زبان فارسی درباره تحقیقات ایرانی است و انتشار آن اگرچه به کندی، اما همچنان ادامه دارد، و جلد هفتم آن در ۱۳۸۹ش منتشر شده است. ارزشها و کاربردهای فهرست مقالات فارسی در آغاز در میان جامعه پژوهشی ایران چندان شناخته شده نبود، اما با گذشت زمان، جایگاه آن در مطالعات ایران‌پژوهی تثبیت شد.

ایرج افشار در ۱۳۴۳ش مدیریت انتشارات دانشگاه تهران را به عهده گرفت و حدود ۷ سال در این سمت خدمت کرد. او در این نهاد، به سنتی که به‌ویژه پرویز ناتل خانلری، مؤسس انتشارات دانشگاه، بنا نهاده بود، غنا بخشید و کوشید استقلال انتشاراتی دانشگاه را در برابر مداخلاتی حفظ کند که شماری از دانشگاهیان منتقد به سود منافع شخصی خود و برخلاف رویه‌های دانشگاهی اعمال می‌کردند. سال بعد، در دوره ریاست جهانشاه صالح بر دانشگاه تهران، ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به او واگذار شد. افشار در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ که از این سمت استعفا داد (به نقل از یادداشت همکارش قدرت‌الله

روشنی زعفرانلو در همان کتابخانه) جمعاً حدود ۱۴ سال، اهتمام اصلی و مهم‌ترین وظیفه‌اش ایجاد، سازماندهی و تکمیل نخستین و در عین حال بزرگ‌ترین کتابخانه مرکزی دانشگاهی در کشور بود. کوششهای او در این سمت، الگوی ایجاد کتابخانه‌های مرکزی در دیگر دانشگاههای ایران قرار گرفت. او ۲ سال پس از آغاز کار خود در کتابخانه مرکزی، مجله کتابداری را در ۱۳۴۵ش تأسیس و منتشر کرد. ناشر این مجله، کتابخانه مرکزی بود. آن سال با تأسیس دوره کارشناسی ارشد علوم کتابداری در دانشگاه تهران و شروع آموزش دانشگاهی مبحث کتابداری جدید در ایران حدوداً مقارن بود؛ در ضمن، استفاده از متخصصان خارجی در سازماندهی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و بر پایه تازه‌ترین دستاوردهای جهانی کتابداری، پشتوانه مؤثری برای آغاز کتابداری دانشگاهی تازه تأسیس به‌شمار می‌رفت.

ایرج افشار در ۱۳۴۸ش برای تدریس مبحث اسناد تاریخی و تاریخ‌های محلی ایران به گروه تاریخ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دعوت شد. او حدود ۱۰ سال، تا زمان بازنشستگی‌اش از دانشگاه تهران، نخست با مرتبه دانشجویی و سپس استادی، به تدریس در آن گروه ادامه داد، ضمن اینکه استاد درس شناخت نسخه‌های خطی در رشته علوم کتابداری همان دانشگاه هم بود و شماری از کتابداران، کتاب‌شناسان و نسخه‌شناسان امروز کشور، که دوره تخصصی کتابداری را گذرانده‌اند، با شرکت در دوره‌های درسی ایرج افشار درباره شناخت نسخه‌های خطی، برای نخستین‌بار با جنبه‌ای مغفول از میراث تمدنی آشنا شدند که کتابداری اقتباسی و تقلیدی تا سالها به اهمیت و جایگاه آن کم‌توجه بود.

از ۱۳۴۸ش تا حدوداً ۱۰ سال بعد، ایرج افشار به چند کوشش فرهنگی و تأثیرگذار دیگر دست زد، از جمله برگزاری ۹ کنگره پیاپی تحقیقات ایرانی در شهرهای مختلف دانشگاهی کشور با حضور شماری از ایران‌شناسان خارجی و

پژوهشگران ایرانی. در عین حال، فعالیتهای فردی خود در زمینه فهرست نگاری نسخه‌های خطی، کتاب‌شناسی، تصحیح و انتشار اسناد و متون تاریخی و ادبی و دنبال کردن علاقه‌های شخصیش در بخش‌هایی از تاریخ ایران، به‌ویژه دوره جدید و تاریخ قاجار و از انقلاب مشروطه ایران به بعد، ادامه داشت. حاصل کوششهای این سالها، چندین اثر اوست (برای جزئیات و صورت آثار، نک: افشار، بابک؛ و دیگران، ۲۰-۲۴). او همچنین با عضویت در شماری از نهادهای پژوهشی، ایران‌شناسی و ویژه کتاب و نشر، یا مشارکت در تأسیس، یا نظارت بر برنامه‌های آنها، یکی از فعالان فرهنگی و تأثیرگذار کشور به‌شمار می‌رفت. افشار در این نهادها هم عضویت داشت: انجمن ایران‌شناسی؛ گروه ملی کتاب‌شناسی ایران؛ انجمن ایرانی فلسفه؛ انجمن کتاب؛ شورای کتابخانه وزارت امور خارجه؛ کمیته تشکیل بایگانی کشور؛ انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب؛ مرکز ملی کتاب؛ کمیته جایزه کتاب سال؛ انجمن کتابداران ایران؛ هیأت اجرایی انجمن تاریخ؛ هیأت امنای کتابخانه مجتبی مینوی؛ هیأت امنای چاپ آثار محمدعلی جمال‌زاده؛ شورای عالی اسناد ملی ایران؛ انجمن آثار ملی؛ انجمن ایران‌شناسی اروپا؛ هیأت ناظران دانشنامه ایرانیکا، انجمن مطالعات ایرانی در آمریکا (برای تفصیل بیشتر در این‌باره، نک: قاسمی، «سرگذشت ایرج افشار»، ۶۵-۶۸).

پس از انقلاب ۱۳۵۷ش، و آغاز دوره بازنشستگی ایرج افشار، مرحله تازه‌ای از زندگی و فعالیت‌های پژوهشی، فرهنگی و انتشاراتی او آغاز شد که تا چند ماه پیش از بیماری مرگ انجامش در ۱۸ اسفند ۱۳۸۹، ادامه یافت و ثمره آن شاید از جهاتی پربرتر و متنوع‌تر از پیش بود. آزاد شدن افشار از تعهدات شغلی و بیشتر شدن اوقات فراغت او، عامل اصلی همین تکثر و تنوع آثار منتشر شده او از انقلاب به بعد بود. افشار انتشار مجله آینده را، که پیشتر پدرش انتشار می‌داد، از سرگرفت. این مجله که کم و بیش ادامه‌دهنده مشی مجله راهنمای کتاب بود، تا ۱۳۷۲ش ادامه یافت، اما به سبب موانع انتشار نشریه‌های

فرهنگی بی‌بهره از یارانه‌ها متوقف شد. افشار مسئولیت انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار را خود به‌عهده گرفت و به گردآوری و انتشار کتاب‌ها و مقاله‌های پژوهشی در سلسله انتشارات این بنیاد در زمینه مطالعات ایران‌شناسی ادامه داد.

ایرج افشار به تألیف کتاب و مقاله، شرکت در همایش‌های داخلی در زمینه مسائل ایران‌شناسی و کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی، نگارش مرتب و مداوم نکته‌ها و یادداشت‌ها در همه زمینه‌های مورد علاقه‌اش و انتشار آنها به‌ویژه در مجله بخارا، نظارت بر تدوین فهرست مقالات فارسی و تکمیل و تداوم انتشار مجلدات آن، نظارت بر انتشار آثار متعدد در گستره مطالعات خود، همچنان ادامه می‌داد. بنا به برآوردها، تا این زمان (تابستان ۱۳۹۰) نزدیک به ۳۰۰ کتاب در زمینه‌های ایران‌پژوهی، نسخه‌شناسی، کتاب‌شناسی، فهرست‌نگاری، قاجارشناسی، رجال‌شناسی، اطلاع‌رسانی فرهنگی، متون کهن فارسی، و حدود ۳۰۰۰ مقاله و یادداشت از او در همین زمینه‌ها و نیز درباره رجال فرهنگی ایران در دوره معاصر، ایران‌شناسان خارجی، معرفی و نقد کتاب، نکات و اسناد تاریخی، جغرافیای تاریخی، باستان‌شناسی، سفرنامه، گاه نکات ادبی و عرفانی، با تأکید بر ارزش‌های ادبی و زبان فارسی، انتشار یافته است و شماری دیگر نیز آماده انتشار است. از تکرر و تنوع این همه آثار، شاید در وهله نخست این طور به نظر برسد که ایرج افشار در زمینه‌های پراکنده‌ای کار کرده است. بررسی دقیق‌تر آنچه به قلم و به اهتمام او انتشار یافته است، نشان می‌دهد رشته پیوسته‌ای که این همه مهره را به هم پیوند می‌دهد، چیزی جز اطلاع‌رسانی فرهنگی در زمینه مطالعات ایرانی نیست. تأکید افشار بر تدوین و انتشار منابع ردیف سوم و دوم اطلاعاتی، مانند کتاب‌شناسی کتاب‌شناسی‌ها و انواع کتاب‌شناسی‌ها و فهرست‌ها، گاه گشودن و گاه هموار کردن راه پژوهشگران مطالعات ایرانی است. تلاش‌های افشار در این زمینه، درخور مطالعه‌ای خاص در مبحث اطلاع‌رسانی فرهنگی و راه و روش‌های خاص او در این زمینه

است. تخصص و اطلاعات شخصی افشار در زمینه رویدادها و رجال ایران از دوره مشروطیت به بعد، موجب شده است که جنبه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی در کار او درباره رویدادها و رجال این دوره از غنای بیشتری برخوردار باشد. مجموعه اطلاعاتی که افشار از منابع مختلف درباره سیدحسن تقی‌زاده، از رهبران جنبش مشروطه، گردآوری کرده و انتشار داده است، جدا از ارزش‌های خاص آن درباره شناخت خود تقی‌زاده، از بارزترین فعالیت‌های او در زمینه اطلاع‌رسانی فرهنگی معاصر ایران است (درباره مطالعات افشار در خصوص تقی‌زاده، نیز نک: کاتوزیان، ۱۲-۱۷). مجموعه نوشته‌ها، یادداشت‌ها، اشاره‌ها و گردآورده‌های او درباره دکتر محمد مصدق، گرچه نه در حد آثار مربوط به تقی‌زاده، نمونه دیگری از کوشش گسترده او در قلمرو اطلاع‌رسانی فرهنگی معاصر است.

جنبه دیگری از تکاپوهای فرهنگی افشار، که شاید افراد اندک‌شکاری با آن آشنا باشند، ارائه مشورت‌های فرهنگی - پژوهشی و پیشنهاد‌های او به شمار کثیری از نهادهای فرهنگی - پژوهشی داخلی و خارجی، ایران‌شناسان، پژوهشگران، دانشجویان، نهادهای خاص کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی و بسیاری مؤسسات و افراد بود. افشار در رهنمود دادن و هدایت بسیاری از پژوهش‌ها، جست‌وجوها، پایان‌نامه‌های دانشگاهی، همایش‌های فرهنگی - پژوهشی و ایجاد ادبیات مربوط به این حوزه‌ها سهم مؤثر و گاه تعیین‌کننده داشت. در عین حال، او به‌سان حلقه‌ی رابطی میان روندهای پژوهشی ایران‌شناسی داخل و خارج کشور عمل می‌کرد. سهم پیدا و ناپیدای او در این عرصه، تا خاطرات بهره‌مندان از همکاری او منتشر نشود و به اطلاع عموم نرسد، لاجرم ناشناخته باقی خواهد ماند. ایرج افشار از اعضای شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بود و گذشته از مشارکت در برنامه‌های پژوهشی این مرکز، به‌ویژه در زمینه مسائل ایران‌شناسی، بر فعالیت‌ها و برنامه‌های کتابخانه‌ای و اسنادی این مرکز نظارت داشت. او همچنین از مشاوران دانشنامه ایران بود.

سهم وی به‌ویژه در شکل گرفتن مجموعه‌های غنی کتابخانه این مرکز بسیار عمده است.

ارج نامه ایرج (به کوشش محسن باقرزاده، تهران، ۱۳۷۷ش، ۲ ج) در گرامی‌داشت خدمات ایرج افشار و حاوی نکاتی چند در شناخت بهتر خود او و آثار اوست. مجموعه دیگری با عنوان ایران و مطالعات ایرانی، مقاله‌هایی به افتخار ایرج افشار (۱) (به کوشش کامبیز اسلامی: کتابدار دانشگاه پرینستن)، به قلم ۲۲ تن از برجسته‌ترین ایران‌شناسان (۴ تن ایرانی و ۱۸ تن خارجی) در بزرگداشت خدمات و آثار اوست. فهرستی از آثار ایرج افشار در این مجموعه آمده است. همچنین کتاب ایران‌شناس مجله‌نگار: زندگی و کارنامه مطبوعاتی ایرج افشار (از سیدفرید قاسمی، تهران، ۱۳۸۹ش)، کارنامه مطبوعاتی نزدیک به ۶۰ سال همکاری قلمی او با انواع نشریه‌های فارسی‌زبان و عمدتاً فرهنگی است.

ایرج افشار از ایران‌گردان اندک‌شماری بود که سراسر خاک ایران و بخش‌های مهم نواحی فارسی‌زبان خارج از ایران را در قلمرو مرزهای ایران فرهنگی سواره و پیاده، با مطالعات قبلی و آگاهی از ارزش‌های آنها، گاه همراه با افراد مطلع و محلی و گاه به تنهایی، دیده، درباره آنها یادداشت‌برداری کرده و از آنها عکس گرفته و بخشی از یادداشت‌ها و عکس‌ها را در نشریه‌های مختلف انتشار داده است. او از بناهای تاریخی و باستانی، مساجد، تکایا، خانقاهها، کاروانسراها، و انواع دیگر بناهایی که از نظر او ارزش تاریخی و فرهنگی داشته است، به‌ویژه از دیدگاه مطالعات ایران‌شناسی، بازدید کرده و حتی از نوشته‌های گورسنگها و درهای قدیمی یادداشت برداشته است. مشاهدات و یادداشتهای او در این زمینه شاید از برخی جهات از منابع دست اول مطالعات به‌شمار آید (درباره ایرانگردی ایرج افشار و شیوه سفر او، نک: شفيعی کدکنی، ۲۰۰؛ دولت‌آبادی، ۲۰۲-۲۰۳؛ درباره شیوه ثبت و ضبط رویدادها، حتی رویدادهایی

که معمولاً عادی تلقی می‌شود، اما تلقی افشار را از پژوهش تاریخی نشان می‌دهد، نک: معصومی همدانی، ۲۰۸-۲۰۹).

دقت‌های علمی و پژوهشی افشار در حوزه مطالعات خود، طی زمان و با افزایش دانش و تجربه او بارزتر شد و مخالفت‌ها با او و انتقادهای بر آثار و یادداشت‌ها و دیدگاه‌های او، چه شخصی و چه غیرشخصی، درنوشته‌های پژوهشی اش درباره آثار و اشخاص و نیز همان مخالفان و منتقدان، تأثیر نمی‌گذاشت.

او کتابخانه شخصیش را، که مجموعه‌ای کم‌نظیر، تخصصی و نیز متنوع، به‌ویژه در زمینه ایران‌شناسی و کتاب‌شناسی است، به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اهدا کرده است. این مجموعه شامل ۱۹٬۷۲۳ جلد کتاب، رساله و مجلات تجلید شده است. مجلات فارسی و عربی ۴۴۳ عنوان، و مجلات به زبانهای اروپایی ۱۳۴ عنوان (بر اساس آمار دفتر ثبت کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی). شفاهاً گفته می‌شود که حدود ۶٬۰۰۰ فقره جزوه، جدا نشرهای برگرفته از مجموعه‌ها و نشریات، که شمار بسیاری از آنها حاوی اطلاعات باارزش و گاه کم‌نظیر است، جزو مجموعه اهدایی اوست؛ حتی کارتهای ویزیت اشخاص، کارت دعوت به جشنها و عروسیها، که برخی از آنها منحصر به فرد است، نیز جزو مجموعه است. بیش از ۱۰٬۰۰۰ قطعه عکس از شخصیت‌ها، بناها، آثار تاریخی، مناظر و جز آن، که ایرج افشار شخصاً برداشته و شماری از آنها در نوع خود تصویرهایی منحصر به فرد به‌شمار می‌آید، و بیش از ۱۰٬۰۰۰ نامه از رجال معاصر، از ایران‌شناسان خارجی، شخصیت‌های فرهنگی ایرانی از صنوف مختلف، که بخشی از آنها ارزش‌های ویژه تاریخی و ادبی دارد، همراه منابع به همین کتابخانه اهدا شده است. ارزش مادی این مجموعه اهدایی را رقم بسیار هنگفتی برآورد می‌کنند. در ضمن چند مجموعه، که صاحبان اصلی آنها در اختیار ایرج افشار قرار داده و او را درباره

مجموعه مخیر شناخته بودند، مانند مجموعه متعلق به سیدحسن تقی‌زاده و الهیار صالح، حاوی بسیاری منابع و مطالب باارزش تاریخی و پژوهشی است که آنها نیز همراه مجموعه خود ایرج افشار به کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی منتقل شده است (این اطلاعات به نقل شفاهی از عنایت‌الله مجیدی، مدیر کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی).

ایرج افشار شماری از مقاله‌ها و نوشته‌هایش را با نام مستعار امضا کرده است. از جمله نامهای مستعار او: الف؛ الف جويا؛ پناه؛ ساسان؛ کریم محمدی است (قاسمی، همان، ۶۵؛ مافی، ۲۲۳). امضای او گاه با اختصار «ا. افشار» و «ا. ا.» آمده است.

ایرج افشار پس از چند ماه نبرد با بیماری مرگ‌زای سرطان خون، در ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ در تهران درگذشت. پیکرش طی مراسمی با حضور شمار فراوانی از دوستان، دوستاناران و شخصیت‌های فرهنگی و علمی کشور تشییع و در مقبره خانوادگی تدفین شد. مراسم متعددی در بزرگداشت او در مراکز مختلف برگزار گردید. خبر درگذشتش به طرز وسیعی در رسانه‌های داخلی و خارجی بازتاب یافت. چندین ویژه‌نامه با نوشته‌هایی از یاران نزدیک، همکاران و علاقه‌مندان به او و آثار و فعالیت‌هایش در داخل و خارج انتشار یافت، که از جمله آنها می‌توان از اینها نام برد: ایران‌نامه (سال ۲۶، ش ۱-۲، تابستان ۱۳۹۰ش)؛ بخارا (ش ۸۱، خرداد - تیر)؛ کتاب ماه کلیات (ش ۱۶۲، خرداد)؛ گزارش میراث (ش ۴۴، اردیبهشت)؛ مهرنامه (ش ۱، اردیبهشت). (نیز برای برخی ویژگی‌های شخصیت و کار و فعالیت ایرج افشار، نک: شفیع کدکنی، «ظرفیت و ظرافت یک انسان»).

مآخذ: منابع یاد شده در متن؛ اطلاعات شخصی و مستقیم مؤلف این مقاله (در مواردی است که برای مطالب مأخذ ذکر نشده است)؛ افشار، بابک؛ و دیگران، فهرست موضوعی از چاپکرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار، چ ۴، لوس‌آنجلس،

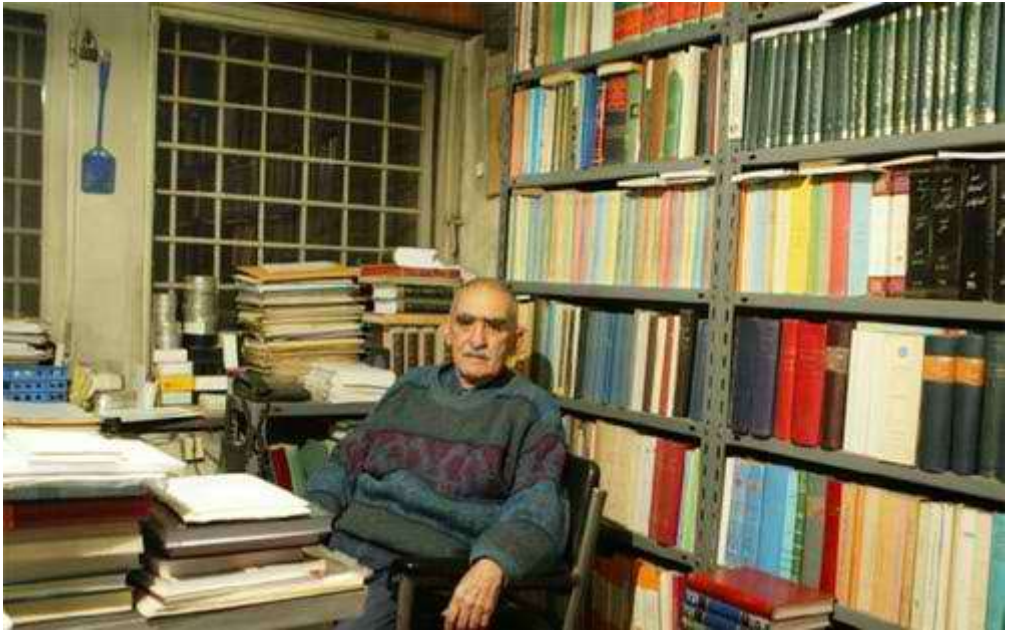
۲۰۰۳م/۱۳۸۲ش؛ «بزرگداشت استاد ایرج افشار»، کتاب ماه کلیات، تهران، ۱۳۹۰ش، شم ۱۶۲؛ دولت‌آبادی، هوشنگ، «یکی از سفرها»، مهرنامه، تهران، ۱۳۹۰ش، شم ۱۱؛ شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، «روی نقشه ایران»، مهرنامه، تهران، ۱۳۹۰ش، شم ۱۱؛ همو، «ظرفیت و ظرافت یک انسان»، گزارش میراث، تهران، فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۰، شم ۴۴؛ قاسمی، سیدفرید، «استاد ایرج افشار و مطبوعات»، کلک، تهران، ۱۳۷۵ش ۸۴؛ همو، ایران‌شناس مجله‌نگار: زندگی و کارنامه مطبوعاتی ایرج افشار، تهران، ۱۳۸۹ش؛ همو، «سرگذشت ایرج افشار»، کتاب ماه کلیات، تهران، ۱۳۹۰ش، شم ۱۶۲؛ کاتوزیان، همایون، «ایرجا! رفتی و آثار تو ماند»، ایران‌نامه، تورنتو، ۲۰۱۱م/۱۳۹۰ش، سال ۲۶، شم ۱-۲؛ مافی، عباس، نامه‌های مستعار، تهران، ۱۳۸۱ش؛ «مجموعه‌ای در بزرگداشت ایرج افشار»، نشر دانش، تهران، پائیز ۱۳۷۸ش، سال ۱۶، شم ۳؛ معصومی همدانی، حسین، «درک تاریخ»، مهرنامه، تهران، ۱۳۹۰ش، شم ۱؛ یارشاطر، احسان، «رثای بزرگمرد فرهنگ ایران»، ایران‌نامه، تورنتو، ۲۰۱۱م/۱۳۹۰ش، سال ۲۶، شم ۱-۲؛ نیز:

Eslami, Kambiz(ed.), *Iran and Iranian Studies: Essays in Honour of Iraj Afshar*, Princeton, 1988

متن فوق مدخل «ایرج افشار» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی است که شرق برای نخستین بار، منتشر می‌کند.

عبدالحسین آذرنگ «ایران‌شناس بزرگ ایرج افشار» - دو ماهنامه بخارا - سال چهاردهم، شماره ۸۱، تیر ۱۳۹۰

ناصر تکمیل همایون: نامش با نام دکتر مصدق خواهد ماند.



روانشادایرج افشارکه استاد و راهنمای ما در بسیاری از رشته‌های علم تاریخ و فرهنگ شناسی ایران بود، در همه شاخه‌های علوم تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و شناساندن رجال و شخصیت‌های فرهنگی و علمی و سیاسی ایران زمین، تلاش‌های مثمرتر انجام داد و یادگارهای گران‌بهایی از خود باقی گذاشت. استاد درگذشته و عزیز ما، در این بخش از تاریخ که شاید به گونه‌ای آن را بتوان «علم نوین رجال» نام داد، بی‌آنکه موضع منفی و خصمانه یا مثبت و دوستانه‌ای نشان دهد، کوشش داشت تا آنجا که در قدرت انسانی است، بی‌طرفانه شخصیت‌های برجسته تاریخ را معرفی کند و در این مسیر نه کسی را دشنام گوید و نه برعکس کسی را به «اعلی‌علیین» برساند، آنچنان که آن شخص بوده

و زیسته و او بر احوالش آشنایی داشته است، واقعیت‌ها را بنگارد و هر نوع داوری را به خوانندگان آثارش بسپارد. این روش، کاملاً علمی، شیوه رجال نویسان راستین تاریخ بوده که ایرج افشار علمی، شیوه رجال نویسان راستین تاریخ بوده که ایرج افشار در کاربرد آن فضیلت معنوی و اخلاق فرهنگی خود را به اثبات رسانده است. یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخی ایران در پهنه سیاست و استقلال ملی و دموکراسی، روانشاد دکتر محمد مصدق است و ایرج افشار به دلایل گوناگون و داشتن تسهیلات چشمگیر، توانسته است بیشترین و بهترین پژوهش‌های دقیق تاریخی را درم آورد آن نماد ملی ایران فراهم آورد که در این گفتار به چند فقره کوتاه از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- دوستی مرحوم دکتر محمود افشار (پدر ایرج افشار) با دکتر مصدق و معاضدت‌های مشترک در مخالفت با قرارداد شوم ۱۹۱۹ میلادی و نیز همکاری صمیمانه در انتشار مجله پربار آینده در دوره‌های نخستین.

۲- اثربخشی یاران میهن دوست و ملی دکتر محمود افشار، در فرزند دلبندهش ایرج و آشنایی او با اندیشه‌ها و شخصیت‌ها و خط مشی‌های سیاسی ملی و فرهنگی از عنفوان جوانی در تحصیل در دانشکده حقوق تهران و بارور شدن تفکرات علمی و سیاسی به گونه‌ای که از همان روزگار، ایران دوستی را در پیوند با شناخت زمینه‌های فرهنگ و تمدن دیرپای آن انتخاب کند و تا پایان عمر در همان مسیر گام بردارد.

۳- ارتباط مختصر دکتر محمود افشار و دکتر محمد مصدق در مسایل ملکی (قریه مبارک‌آباد بهشتی و قریه عظیم‌آباد شهری) و نوعی مباشرت ایرج افشار (۲۰ ساله) و رفتن نزد دکتر مصدق (در اسفند ۱۳۲۵ ش) و گفت‌وگو با او و تحت‌تأثیر مهربانی و خوش‌خلقی و دقت‌نظر او قرار گرفتن، به گونه‌ای که استاد

گزارنامه دکتر باستانی پاریزی در چگونگی آن دیدار مطالب ارزنده‌ای مرقوم کرده‌اند.

۴- ایرج افشار در دوره زمامداری دکتر مصدق از دوستداران وی و نهضت ملی ایران بود، اما هیچ‌گاه در فعالیتهای سیاسی و حزبی یا جبهه‌های شرکت نداشت و همواره به کارهای کتابخانه‌ای و علمی خود می‌پرداخت ولی به دکتر مصدق و راه و روش سیاسی و استقلال طلبانه او اعتقاد داشت و چون با فرزندان و (مرحومان دکتر غلامحسین مصدق و مهندس احمد مصدق) دوستی داشت، به شیوه‌هایی ارتباط معنوی و فرهنگی خود را پس از کودتای شوم و ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همواره با دکتر مصدق حفظ کرده بود و مکاتباتی شاید محرمانه با او داشت، که به دو سند گویا در این باره می‌توان اشاره کرد:

الف - اهدای عکس و دستخط دکتر محمد مصدق به ایرج افشار در تاریخ مهرماه ۱۳۴۱ از تبعیدگاه احمدآباد

ب- نامه‌های تاریخی از دکتر مصدق در جواب نامه ایرج افشار (در رابطه با تقلب و دسیسه‌کاری دربار و ساواک در قراردادن نام دکتر مصدق به عنوان «فراماسون» در جامعه آدمیت) که روشنگر یکی از واقعیت‌های تاریخی برای همه محققان حقیقت‌پژوه ایران معاصر است که به نقل آن مبادرت می‌شود.

احمدآباد، ۱۲ آذرماه ۱۳۴۴

قربانت گردم- مرقومه محترمه که حاکی از صحت و سلامت جنابعالی است عز وصول ارزانی بخشید و موجب کمال مسرت و خوشحالی گردید. راجع به انجمن‌هایی که در بدو مشروطیت تشکیل می‌شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود، اطلاعی که دارم این است مرحوم میرزا عباسقلی در خانه خود این انجمن را تشکیل داد و هر که هم که می‌خواست عضو انجمن شود لازم

بود کسی از اعضا او را معرفی کند و مبالغی هم بابت حق عضویت بپردازد و یکی از روزها شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد. بعدها در دو، سه جلسه بعد حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی‌الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی‌ها، گرکانی‌ها و تفرشی‌های ساکن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رییس انتخاب کردند و دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. این است اطلاعات بنده که به استحضار رسید. در خاتمه ارادت خود را تجدید می‌نمایم.

دکتر محمد مصدق

[توضیح جمال صفری : در باره مصدق و فراماسونری رجوع کنید به جلد اول « مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران » صص ۱۹۳ - ۱۱۵]

۵ - اما آنچه ایرج افشار در شناساندن دکتر مصدق انجام داده است:

الف - فهرست کردن و نگهداری کتاب‌های اهدایی دکتر مصدق به مدرسه علوم سیاسی (دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران) و کتابخانه مرکزی دانشگاه در غرفه‌ای خاص با نام و نشان دکتر مصدق (این کار گرفتاری‌های زیادی را برای او پدید آورد).

ب - معرفی تالیفات دکتر مصدق به زبان فرانسه

۱- مسوولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمان دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعده عدم‌تسلیم مقصرین سیاسی ۴۶ صفحه (پاریس ۱۹۱۳).

۲ - وصیت در فقه اسلامی (مذهب تشیع) (رساله دکتر)، ۲۳۰ صفحه (پاریس ۱۹۱۴)، ناگفته نماند که قسمت هایی از این رساله توسط دکتر احمد متین ادوله

دفتری، علی معتمدی و نصرالله انتظام در سال ۱۳۰۲ در تهران در ۱۰۶ صفحه
طبع شده است.

ج - معرفی تالیفات دکتر مصدق به زبان فارسی

- ۱- کاپیتولاسیون و ایران - ۶۶ صفحه (تهران، عقرب = آبان ۱۲۹۳ شمسی)
- ۲- شرکت سهامی در اروپا - ۱۰۳ صفحه (تهران، عقرب = آبان ۱۲۹۳ شمسی)
- ۳- دستوردر محاکم حقوقی- ۴۹۷ صفحه (تهران، اسد = مرداد ۱۲۹۴ شمسی)
- ۴- مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا برای آقایان محترم نمایندگان دوره تقنینیه - ۱۷۲ صفحه (تهران دلو = بهمنی ۱۳۰۲ شمسی)
- ۵ - اصول وقواعد وقوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه (جلد اول در تهران انتشار یافته است).
- ۶- مقالات دکتر مصدق:
- اسقاط دعاوی - مجله علمی، ش یک (۱۲۹۳ خورشیدی)
- «تصویب بودجه در پارلمان های مختلف» مجله آینده دوره یک (۱۳۰۴ خورشیدی)
- «انتخابات در اروپا و ایران» مجله آینده دوره دو، ۱۳۰۵ خورشیدی)
- «تابعیت از ایران» مجله آینده دوره دو، (۱۳۰۵ خورشیدی)
- «اصول مهم حقوق مدنی و حقوق تجارتي در ایران» مجله آینده دوره دو (۱۳۰۵ خورشیدی)
- «طرح پیشنهادی برای اصلاح قانون انتخابات» روز نامه اطلاعات (۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۲)
- «مساله انتخابات» مجله آینده، دوره سوم (مهر ۱۳۳۳)
- «از خاطرات دکتر محمد مصدق» سالنامه دنیا، جلد هشتم (۱۳۳۱)

اطلاعاتی که در این بند نوشته شد از کتاب ارزشمندی که به اهتمام شادروان ایرج افشار در سال ۱۳۵۸ (انتشارات زمینه) به چاپ رسیده بود، نقل شده است. ایرج افشار در سال ۱۳۵۹ کتاب تقریرات مصدق را که در زندان توسط مرحوم سرهنگ جلیل بزرگمهر یاد داشت شده بود، توسط «سازمان کتاب» انتشار داده است. در پایان این نوشتار از زبان استاد باستانی پاریزی به مطلب دیگری اشاره می‌شود: «ایرج افشار مردی بود که در امانتداری و انصاف نمونه یک انسان کامل بود. بزرگترین رجال ایران خاطرات خود را که از جان عزیزترمی دانسته اند و اغلب به فرزندان و خانواده خود نمی سپردند، آن خاطرات و یادداشت‌ها را به افشار سپرده‌اند و او بدون اندک استفاده‌ای که از این آثار کرده باشد، به موقع و در امکانات مخصوص به چاپ و تکثیر آن پرداخته است. از آن جمله خاطرات و تالمات دکتر مصدق است که تنها در اختیار او بود (روزنامه اطلاعات ۲۱ اسفندماه ۱۳۸۹). این کتاب نفیس که نمونه‌ای از خاطرات نویسی دقیق و دور از خودمحوری و تظاهر است در سال ۱۳۶۴ با مقدمه‌ای از مرحوم دکتر غلامحسین مصدق (فرزند دکتر محمد مصدق) به کوشش ایرج افشار توسط انتشارات علمی به زیور طبع آراسته شد و تاکنون بیش از سه نوبت به چاپ رسیده است و مورد بهره‌برداری محققان و مورخان کشور قرار گرفته است.» به این‌سان نام ایرج افشار همواره با نام دکتر محمد مصدق زنده خواهد ماند.

منبع: روزنامه شرق، یکشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۹۰

محمد رضا شفیعی کدکنی: ظرفیت و ظرافت یک انسان

نظمیست هر نظام‌پذیری را / گر خواندی در اول موسیقا



بعد از سقوط سلطنت، در همین چند سال اخیر، روشنفکران و کتاب خوانان ایران تازه به این فکر افتادند که «ما حافظه تاریخی نداریم.» راست است و این حقیقت قابل کتمان نیست. در کجای جهان، در قرن بیستم، اگر فرّخی یزدی (غرض شخص او نیست، بلکه منظور شاعری آزاده و میهن دوست و شجاع از طراز اوست) کشته می‌شد، کسی از گورجای او بی‌خبر می‌ماند؟ نمی‌دانم شما تاکنون به این نکته توجه کرده‌اید که هیچ‌کس نمی‌داند جای به خاکسپاری فرخی یزدی کجا بوده است؟ این دیگر قبر فرخی سیستانی نیست که مربوط به یازده

قرن پیش از این باشد و بگویند در حمله تاتار از میان رفته است. فرخی یزدی در سال تولد من و همسالان من کشته شده است و شاید قاتلان او، که آن جنایت را در زندان قصر مرتکب شدند، هنوز زنده باشند. عمر طبیعی نسل قاتلان او چیزی حدود ۹۰ - ۹۵ سال است.

چرا هیچکس نمی‌داند که قبر فرخی یزدی کجاست؟ خواهید گفت: «شاید در فلان گورستانی بوده است که اینک تبدیل به پارک شده است.» در آن صورت این پرسش تلخ‌تر به میان خواهد آمد که چرا ما این چنین ناسپاس و فراموشکاریم که محلی که فرخی یزدی در آن مدفون شده است تبدیل به پارک شود و یک سنگ یادبود برای او در آن پارک نگذاریم؟ در کجای دنیا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ شاعری که مانند آرش کمانگیر، تمام هستی خود را در تیر شعر خود نهاده است و با دیکتاتوری بی‌رحم زمانه به ستیزه برخاسته است و در زندان همان نظام با «آمپول هوا» او را کشته‌اند، چرا باید محل قبر او را هیچکس نداند؟ خواهید گفت: «از ترس نظام دیکتاتوری آن روز، کسی جرأت نکرده است که آن را ثبت و ضبط کند.» همه می‌دانند که دو سال بعد از مرگ فرخی یزدی آن نظام دیکتاتوری «کن فیکون» شده است. چرا کسانی که بعد از فروپاشی آن نظام آن همه دشنام‌ها نثار بنیاد گذارش کردند به فکر این نیفتادند که در جایی به ثبت و ضبط محل خاکسپاری فرخی یزدی بپردازند؟ هیچ عذری در این ماجرا پذیرفته نیست. هیچ خردمندی این‌گونه عذرها را نخواهد پذیرفت. در فرنگستان، همین‌طور که در خیابان راه می‌روید می‌بینید که بر دیوار بسیاری از ساختمان‌ها، پلاک یا سنگی نهاده‌اند و بر آن نوشته‌اند که فلان شاعر یا نویسنده یا دانشمند، در فلان تاریخ دو روز یا یک هفته درین ساختمان زندگی کرده است. جای دوری نمی‌روم. در همین دوره بعد از سقوط سلطنت، یعنی در بیست سال اخیر، اولیای محترم حضرت عبدالعظیم (به صرف گذشت سی سال و رفع مانع فقهی) قبر بدیع‌الزمان فروزانفر، بزرگ‌ترین استاد در تاریخ دانشگاه تهران و یکی از نوادر فرهنگ ایران زمین را، به مبلغ یک میلیون

تومان (در آن زمان قیمت یک اتومبیل پیکان دست سوم) به یک حاجی بازاری فروختند. هیچ‌کس این حرف را باور نمی‌کند. من خود نیز باور نمی‌کردم تا ندیدم. قصه ازین قرار بود که روزی خانمی به منزل ما زنگ زدند و گفتند: «من الان در روزنامه اطلاعات مشغول خواندن مقاله شما درباره استاد بدیع‌الزمان فروزانفر هستم.» به ایشان عرض کردم که من در هیچ روزنامه‌ای مقاله نمی‌نویسم از جمله «اطلاعات» حتماً از کتابی نقل شده است. ایشان، آن گاه خودشان را معرفی کردند: خانم دکتر گل گلاب، استاد دانشگاه تهران، به نظرم دانشکده علوم. پس ازین معرفی دانستم که ایشان دختر مرحوم دکتر حسین گل گلاب استاد برجسته دانشگاه تهران هستند که عمه ایشان - خواهر مرحوم دکتر گل گلاب - همسر استاد فروزانفر بود. آن گاه خانم دکتر گل گلاب با لحن سوگوار مُصرّی خطاب به من گفتند: «آیا شما می‌دانید که قبر استاد فروزانفر را، اولیای حضرت عبدالعظیم به یک نفر تاجر به مبلغ یک میلیون تومان فروخته‌اند؟» من در آن لحظه، به دست و پای بمردم. ولی باور نکردم تا خودم رفتم و به چشم خویشان دیدم. در کجای دنیا چنین واقعه‌ای، آن هم در پایان قرن بیستم، امکان‌پذیر است؟ از چنین ملتی چگونه باید توقع حافظه تاریخی داشت؟

حق دارند کسانی که می‌گویند «ما حافظه تاریخی نداریم» فقر حافظه تاریخی ما نتیجه نداشتن «آرشیو ملی» است؛ نه در قیاس با فرانسه و انگلستان که در قیاس با همسایگانمان. آرشیو ما کجا و آرشیو عثمانی (یعنی ترکیه قرن اخیر) کجا؟! گاهی دانشجویان دوره‌های دکتری ادبیات که سخت شیفته مطالعات ادبی در حوزه نظریه‌های جدید هستند، به من رجوع می‌کنند که «ما می‌خواهیم روش «لوکاچ» [۱] یا روش «لوسین گلدمن» [۲] را بر فلان رمان معاصر ایرانی، به اصطلاح «پباده کنیم» و رساله دکتری خود را در این باره بنویسیم.» من در میان هزاران مانعی که در این راه می‌بینیم، به شوخی به آنها می‌گویم اگر شما از دولت فرانسه بپرسید که «در فلان تاریخ، و در فلان قهوه‌خانه خیابان شانزلیزه، آقای ویکتور هوگو یک فنجان قهوه خورده است؛ صورت حساب آن

روز ویکتور هوگو، در آن کافه مورد نیاز من است»، فوراً از آرشیو ملی فرانسه می‌پرسند و به شما پاسخ می‌دهند، اما ما جای قبر فرخی یزدی را نمی‌دانیم!

در جامعه‌ای که برای اطلاعاتی از نوع جای قبر فرخی یزدی، ما، بی‌پاسخ مطلقیم، چگونه می‌توانیم ساختار، بوف کور یا چشم‌هایش یا همسایه‌ها یا جای خالی سلوج را بر نظام اقتصادی و سیاسی عصر آفرینش این آثار انطباق دهیم با آن گونه‌ای که جامعه‌شناسان ادبیات در مغرب زمین، توانسته‌اند ساختارهای آثار ادبی را با ساختارهای طبقاتی و اجتماعی عصرپدیدآورندگان آن آثار انطباق دهند؟ صرف اینکه فلان نظام، بورژوازی یا زمین‌داری است یا فلان نظام خرده بورژوازی بوده است، برای آن‌گونه ملاحظات علمی ساختارشناسانه کفایت نمی‌کند. وانگهی برای اثبات اینکه عصرپهلوی اول، مثلاً چه ساختار اقتصادی ای داشته است، ما هنوز هزاران پرسش بی‌پاسخ داریم؛ همچنین در مورد دوره‌های بعد و «بعدهتر».

آیا فقر آرشیو ملی، نتیجه آن فقدان حافظه تاریخی است یا نداشتن حافظه تاریخی سبب شده است که ما هرگز نیازی به آرشیو، در هیچ‌جای کارمان نداشته باشیم؟

یکی از سعادت‌های بزرگ زندگی من این است که افتخار حضور در جلسه‌ای داشتم که رومن یاکوبسون، در دانشگاه اکسفورد، سخنرانی می‌کرد (سال ۱۹۷۴ یا ۱۹۷۵). یاکوبسون [۳]، یکی از شعرهای ویلیام بتلربینز را به شیوه خاص خود تحلیل می‌کرد و تحریرهای مختلف آن شعر را مقایسه می‌کرد، تا نظریه ساختارگرایانه خود را، بر آن معیار، تثبیت کند. یادم هست که یکی از حاضران - به نظر جاناتان کالر [۴] که در آن هنگام استاد جوانی بود و بعضی از آثارش امروز به زبان فارسی ترجمه شده است و در آن ایام اولین کتابش به نام *Structuralist poetics* تازه از چاپ خارج شده بود و در همان مجلس رونمایی می‌شد و من یک جلد خریدم - اعتراض کرد برگوشه‌ای از سخن یاکوبسون.

رئیس جلسه هم آیو ریچاردز [۵]، ناقد بزرگ قرن بیستم در قلمرو زبان انگلیسی بود. یاکوبسون به آن معترض گفت: «این سخن شما را، استاد دیگری هم، در آمریکا به من یادآور شد و گفت که: و این استنباط شما از شعر بیتز به خاطر طرز قرائتی است که شما خود از شعر بیتز دارید و این به سبب لهجه روسی شماست» "It is because of your Russian accent" یاکوبسون گفت: «دست آن استاد را گرفتم و بردم به دانشگاه هاروارد آنجا که صدای تمام بزرگان دانش و ادب و هنر ضبط و ثبت و آرشیو شده است. صفحه صدای بیتز را که شعرهای خودش را خوانده بود و از جمله همان شعر را، برای او گذاشتم و گفتم: و ببین، شاعر، خود نیز به همان گونه می‌خواند که من خوانده‌ام،» برای خوانندگان این یادداشت باید یادآور شوم که بیتز یکی از دو سه شاعر بزرگی است که تاریخ ادبیات زبان انگلیسی به خودش دیده است و در سال ۱۹۳۹ در گذشته است. آنها در چه سال‌هایی به فکر چه چیزهایی بوده‌اند و ما قبر بدیع‌الزمان فروزانفر را به یک حاجی بازاری به قیمت یک پیکان دست سوم می‌فروشیم.

از حوزه کار خودم، دانشگاه تهران، مثال می‌زنم. اگر از دانشگاه تهران بپرسند که ما می‌خواهیم نوع سوالات امتحانی ملک‌الشعراء بهار یا بدیع‌الزمان فروزانفر یا خانم فاطمه سیاح را بدانیم، آیا دانشگاه تهران یک نمونه - فقط یک نمونه - از پرسش‌های امتحانی این استادان بزرگ و بی‌مانند را، که فصول درخشانی از تاریخ ادبیات و فرهنگ عصر ما را شکل داده‌اند، می‌تواند در اختیار ما قرار دهد؟ نه تنها در این زمینه پاسخ دانشگاه تهران منفی است، که حتی پرونده استخدامی ملک‌الشعراء بهار را هم ندارد. «بهارنوعی» اگر در فرانسه می‌زیست، برای صورت حساب قهوه‌ای که در فلان «کافه» پاریس خورده بود، آرشیو داشتند و ما حتی پرونده استخدامی او را نداریم؛ تا چه رسد به نوع صورت سؤال‌های امتحانی او.

همه این حرف‌ها را برای آن مطرح کردم که بگویم ما انضباط لازم برای «آرشیوسازی» را در هیچ زمینه‌ای نداشته‌ایم و نداریم و تا در این راه خود را به حداقل استانداردهای جهانی نرسانیم، کارمان زار خواهد بود.

ایرج افشار، اما یکی از نوادری بود که در همین کشور ما و در همین روزگار ما، با هزینه شخصی برای تمام مسائل فرهنگی و تاریخی آرشیو داشت. مجموعه نامه‌هایی که او از افراد مختلف، در طول دوره حیات فرهنگی هفتاد ساله‌اش دریافت کرده است، همه محفوظاند و طبقه‌بندی شده. از نامه‌های بزرگانی چون دکتر محمد مصدق و سیدحسن تقی زاده و للهیاری صالح و سیدمحمدعلی جمال‌زاده، تا نامه‌ای که فلان آموزگار روستایی به او نوشته است و در باب کتابی چاپی یا نسخه‌ای خطی که داشته است، از او پرسش کرده است. حجم این نامه‌ها شاید متجاوز از بیست هزار صفحه باشد. وقتی مجموعه کامل این نامه‌ها نشر یابد، گوشه‌ای از چشم‌انداز پهناور «آرشیوسازی» او آشکار خواهد شد. همچنین آرشیو عکس‌هایی که او از شخصیت‌ها و اماکن تاریخی ایران، خود گرفته است.

افشار همیشه اظهار تأسف می‌کرد و با دریغ به یاد می‌آورد که بعد از کودتای انگلیسی‌ها علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق، مجبور شده بود برای حفظ جان دوستانش، مجموعه بی‌شماری از نامه‌های مرتضای کیوان - آن مرد مردستان و انسان شریف تاریخ معاصر ایران - را که به افشار نوشته بود در چاه آب منزلشان بریزد و معدوم کند. ترسیده بود که اگر به دست ایادی «رکن دو» ارتش بیفتد از روابط کسانی با مرتضای کیوان آگاه شوند و جان آن افراد در معرض خطر قرار گیرد. افشار خود اهل هیچ حزب و دسته‌ای نبود - در تمام عمر. شماره کتاب‌های کتابخانه شخصی ایرج افشار را به درستی نمی‌دانم؛ این قدر می‌دانم که یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های حوزه ایران‌شناسی در زیر آسمان ایران است. در این کتابخانه علاوه بر کتاب‌های ایران‌شناسی به زبان‌های فرنگی و شرقی، تمام «تیراژ آیار»های مقالات فارسی و فرنگی که او در طول هفتاد سال گرد

آورده بود، طبقه‌بندی شده است؛ «تیراژ آوار»هایی که غالباً امضای نویسنده را نیز با خود دارد و احتمالاً با اصطلاحاتی از سوی مؤلف، یادگاری است از ارادت آن خاورشناس یا پژوهشگر ایرانی به ایرج افشار.

گردآوری و طبقه‌بندی این جزوه‌ها و اوراق کوچک و کمبرگ کار هر کس هرکس نبوده است. تنها ایرج افشار بوده است که توانسته است با انضباط ذاتی و اکتسابی خویش آنها را بدین‌گونه نظام بخشد و طبقه‌بندی کند.

اگر در مجموعه انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار (دفتر تاریخ، دفتر چهارم، گردآوری ایرج افشار، ۱۳۸۹ صص ۶۰۷-۶۲۲) یکی از نمونه‌های درخشان این خصلت «آرشیوسازی» او را ندیده‌اید، حتماً نگاهی به این کتاب بیفکنید تا ببینید که او در سال ۱۳۲۳-۱۳۲۴ که جوان بیست ساله‌ای بوده است چه‌گونه به فکر حفظ و گردآوری «امضا»های رجال سیاسی و فرهنگی عصر بوده است و خود می‌گوید: «دوره سوم مجله آینده از مهر ۱۳۲۳ تا اسفند ۱۳۲۴» انتشار یافت و چون طومار آن بسته شد من امضاهای ادبا و رجال معروف وقت را، از ورقه‌های اشتراک و رسید مجله، جدا ساختم و در دفتری به سلیقه عهد جوانی چسبانیدم و بعدها آن را به فرزندم آرش سپردم. چون شناخت امضای رجال، برای بازشناسی اوراق و اسناد مملکتی مفید است، تصویر آن دفترچه با افزودن فهرستی الفبایی از نام‌ها در دفتر تاریخ به چاپ رسانیده می‌شود.» شما با نظر در آن اوراق امضای رجال از نوع دکتر منوچهر اقبال، الول ساتن، ملک الشعراى بهار، ذبیح بهروز، پورداوود، پیشه‌وری، علی اصغر حکمت، حسینعلی راشد، ادیب‌السلطنه سمیعی، دکتر سید علی شایگان، بزرگ علوی، هانری کرین، سید احمد کسروی، دکتر محمد مصدق و حدود یکصد و پنجاه رجل سیاسی و فرهنگی دیگر را می‌توانید ببینید.

افشار در تکمیل منابع پژوهش‌های ایران‌شناسی در کتابخانه شخصی خود بسیار کوشا بود. تا همین اواخر، هرگاه می‌شنید یا در جایی می‌خواند که کتابی به یکی

از زبان‌های فرهنگی، درباره ایران و یا یکی از مسائل تاریخ و فرهنگ ایران، انتشار یافته است، از فرزندان در آمریکا می‌خواست که نسخه‌ای از آن کتاب برای کتابخانه شخصی‌اش فراهم کنند؛ به هر قیمتی که باشد. در بسیاری موارد قیمت‌ها، به پول ایران به راستی کمرشکن بود اما او از این بابت هیچ اخم به ابروی خود نمی‌آورد و دست از طلب بر نمی‌داشت. به علت شهرت و اعتباری که در عرصه پژوهش‌های ایرانی در جهان به دست آورده بود، بیشترین پژوهشگران عرصه ایران‌شناسی، خود نسخه‌ای از آثار خود را برای او می‌فرستادند و او نیز آثار خویش و گاه آثار دیگران را برای ایشان روانه می‌کرد.

افشار این کتابخانه گرانبها و بی‌مانند را در سال‌های اخیر، سال‌ها و سال‌ها قبل از بیماری‌اش، سخاوتمندانه به «بنیاد دائره‌المعارف بزرگ اسلامی» بخشید که در آن‌جا با عنوان کتابخانه و مرکز اسناد ایرج افشارنگهداری می‌شود و مراجعه به آن برای همه ارباب تحقیق و استادان و دانشجویان آزاد است.

افشار، این نظام «آرشیو آفرینی» را نه تنها در کتابخانه شخصی خود سامان داده است که در هر کجا مسئولیتی پذیرفته است، کوشیده است که در این راه بنیادی نهاده شود؛ گرچه پس از او و رفتن او از آن‌جا، دیگران به ادامه کار او دلبستگی نشان نداده باشند.

آنچه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد و نشانه‌های «انضباط آرشیوی» است همه و همه یادگار اوست. آرشیو عکس‌های تاریخی رجال و اماکن و جمعیت‌ها، اسناد و مکاتبات و فرمان‌ها و مجسمه‌های بزرگان فرهنگ ایران زمین در عصر ما.

به یاد دارم که او برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مهمترین نشریات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی جهان را مشترک شده بود و دوره‌های این گونه نشریات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به طور منظم موجود بود. بعد از فروپاشی نظام پیشین و رفتن افشار، به تعبیر بی‌هقی، «کار از پرگار افتاد» و

آن‌ها که به جای او آمدند، خواستند در بیت‌المال «صرفه‌جویی» کنند؛ حق‌اشتراک بسیار ناچیز این مجلات را به نفع مستضعفین «صرفه‌جویی» کردند و نپرداختند. در نتیجه، استمرار و تکامل آن «آرشیو» عظیم فرهنگی منقطع شد. حالا اگر روزی بخواهند جبران این خسارات را بکنند، چندین برابر آن وجوه را باید بپردازند تا عکس یا زیراکس یا میکروفیلم آن مجلات را به دست آورند - اگر این کار امکان‌پذیر باشد. این قدر می‌دانم که دریافت نسخه‌های اصل آن مجلات امروز دیگر امری است محال. از قدیم نیاکان ما گفته‌اند که «خود کرده را تدبیر نیست». در همان هنگام قطعه‌ای به شوخی و جدی منظوم کردم که نشر تمامی آن در این مقال روا نیست ولی دو بیت پایانی آن این چنین بود:

حکمت مشرقی‌ست این گفتار از «پکن» بشنو این سخن نه ز «رُم»:

هر که در میخ صرفه‌جویی کرد می‌کند نعل اسب خود را گم

البته قافیۀ بیت اول را درست به یاد نمی‌آورم.

جای دیگری، همین روزها، مقاله‌ای درباره «دفتر تلفن» ویژه سفرهای او - که نموداری است از انضباط آرشیوی او - نوشته‌ام؛ در این جا به هیچ روی قصد تکرار آن مطلب را ندارم. همین قدر می‌گویم که آن دفتر تلفن - که خود کتابی بزرگ است - نموداری است از توزیع نام و نشان تمام فضلالی معاصر ایران بر روی نقشه جغرافیایی ایران. از روی آن کتابچه، شما می‌توانید ارباب فرهنگ و معارف ایران را در تمام شهرها و حتی در کوچک‌ترین روستاهای کشور بشناسید و آدرس و تلفن ایشان را به دست آورید و در مواردی حوزه کار و تخصص ایشان را نیز بدانید. آنجاست که حوزه پهناور و دوستداران و شیفتگان ایرج افشار را می‌توان از نزدیک آزمود و دید و نیزیک نمونه از «انضباط آرشیوی» او را.

منبع: «گزارش میراث»، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۴۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰

پی نوشتها: تکمیل همایون «دکتر محمد مصدق در پهنه آموزش و دانش» (۴)

- ۱ - مصدق دکتر محمد. خاطرات و تاملات دکتر مصدق به اهتمام ایرج افشار با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق - تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۵، ص ۸۲
- ۲ - دکتر علی اکبر سیاسی، «گزارش یک زندگی»، لندن ۱۳۶۶، ص ۱۷
- ۳ - همان ص ۵۳
- ۴ - ایرج افشار «سینار نسخه های خطی» مجله نقد و بررسی کتاب تهران، (تهران، شماره ۳۱، دی ماه ۱۳۸۹) ص ۴

پی نوشتها: جمال صفری: «فعالیت های علمی و فرهنگی دکتر مصدق»

- ۱- خلیل موحد. مصدق؛ در عرصه علم و قلم
- ۲- همانجا
- ۳- «همانجا
- ۴- اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه: پیشگفتاری از عزت الله سبحانی و مقدمه ای از علی اکبر شبیری نژاد- ۱۳۷۷- نشر فرزانه- ص ۲۱
- ۵- خلیل موحد. مصدق؛ در عرصه علم و قلم
- ۶- (ویژه مصدق- یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت. تشکیل دولت مصدق - آزادی- دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ تابستان و پاییز ۱۳۸۰ ص ۲۲-)
- ۷ - مصدق دکتر محمد. خاطرات و تاملات دکتر مصدق به اهتمام ایرج افشار با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق - تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۵ - ص ۸۳)
- ۸ - مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گردآوری: ایرج افشار - انتشارات سخن - ۱۳۸۲ - ص ۳۱۶
- ۹ - همانجا - ص ۳۰

فصل دوم

کاپیتولاسیون و ایران

قسمت اول

در رفتار دول اروپا نسبت به اتباع یکدیگر

توضیح: ایرج افشار در باره رساله کاپیتولاسیون و ایران اثر دکتر مصدق توضیح میدهد که: کاپیتولاسیون و ایران. طهران، دی الحجه ۱۳۳۲ قمری [عرب = آبان ۱۲۹۳ شمسی] ۶۶ ص.

این رساله در پنج هزار نسخه طبع شده و بر پشت آن نوشته است: «این رساله مجانی و حق طبع و ترجمه آن آزاد است.» این تعداد چاپ می شود به همراه نامه ای از مصدق به حسنعلی منصور نخست زیر که در آن نامه اشاره ای به رساله مورد نظر کرده است.

مصدق رونوشتی از نامه خود به منصور را که در ۲۲ آبان ماه ۱۳۴۳ نوشته بود همان وقت به روزنامه کیهان فرستاده بود که درج شود و البته درج نشده بود. تا اینکه در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ به چاپ رسانیده می شود. عکس آن نامه تاریخی در انتهای رساله کاپیتولاسیون طبع شد.

دکتر مصدق در رساله «کاپیتولاسیون و ایران» می نویسد: در قرون وسطی (۱) در مملکت اروپا طریقه قانون شخصی و قانون سرزمینی معمول و متداول بوده. طریقه قانون شخصی آن است که اگر ساکنین یک نقطه به سرزمین دیگری می رفتند در هر نقطه که بودند قانون وطن آنها در باره آنها اجرا می شد.

در صورتی که برحسب طریقه قانون سرزمینی، هر شخص خارجه که وارد خاکی می شد قواعد محلی در حق او مجری [بود] و به هیچ وجه رعایت حقوق اصلی او را نمی نمودند.

عیب طریقه اول بود که هر مملکتی باید از حقوق ممالک دیگر مستعضر مسبوق باشد تا اینکه بتواند آنها را در حق مهاجرین مجری و معمول دارد، و بعلاوه ممکن بود که حقوق اصلی به آنها حقی می داد که اتباع داخله برحسب قواعد محلی خودشان از آن محروم باشند.

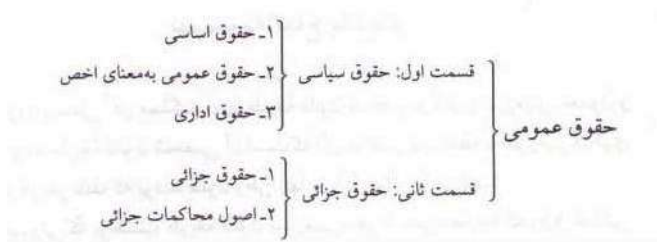
چگونه می شد برای مهاجرین خارجه حقی و امتیازی را رعایت نمود با اینکه تبعه داخله که احق از آنها هستند از آنها حقوق بی نصیب باشند؟

در طریقه دوم نقص این بود که هر کس از خاک اصلی خود به محل دیگری می رفت باید از قواعدی که سالها در حق او اجرا [شده] و عادت به آنها نموده است صرف نظر و خود را مطیع قواعد محلی نماید.

پس به سبب این عیب و نقص ناچار شدند شکل دیگری به میان آورند که ما برای دانستن آن محتاج به یک مقدمه هستیم و آن دین است که در داخله هر مملکتی (۲) قواعد حقوقیه به دو قسم تقسیم می شوند: حقوق عمومی و حقوق خصوصی.

۱ - حقوق عمومی

حقوق عمومی حقوقی را گویند که حاکم و حافظ روابط بین دولت و ساکنین یک مملکتی باشد و این حقوق را ما به دو قسم تقسیم می نمایم.



برای اینکه درست معلوم شود این تقسیمات برای چیست، دو مثال ذکر می‌نمائیم که مطلب روشن واضح گردد.

قانون اساسی ایران در اصل پانزدهم می‌گوید: «هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمی‌توان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیة قیمت عادلانه است.» پس قانون اساسی این حق را به دولت می‌دهد که ملک را از تصرف مالک بیرون کند ولی با مجوز شرعی.

مجوز شرعی چیست؟ آیا برای اینکه دولت از این حقی که ماده پانزدهم به آن داده هر وقت بخواهد استفاده نماید و منافع عمومی اقتضا نماید که ملکی را از تصرف مالکش خارج نماید باید از محاکم شرعی کسب فتوی نماید؟ خیر! بلکه باید قانونی وضع شود که مخالف با شرع نباشد و دولت بتواند هر زمان که نفع عموم تقاضا می‌نماید مالک ملک را مجبور به فروش نماید بدون اینکه در هر موردی از موارد محتاج باشد که از محاکم شرعی طلب فتوی نماید و این قانون که وضع شد و آنچه از این قبیل قوانین که وضع شود مجموع آنها موضوع حقوق عمومی به معنای اخص را تشکیل می‌نمایند.

پس از آن که دولت بر حسب این قانون محق شد که در موارد لازمه مالک

ملکی را مجبور به فروش نماید چگونه باید او را مجبور نمود و چگونه باید ملک را تقویم کرد و چه نحو باید قیمت آن را ادا نمود. مجموع این قواعد موضوع حقوق اداری را فراهم می نماید.

اما در خصوص حقوق جزائی. حقوق جزائی ممالک متمدنه خیلی از مسائل در بر دارد که در حقوق جزائی اسلام به تفصیل حکمی وارد نشده، زیرا که در آن ایام احتیاجی نداشتند. اگر چه به طور کلی عقیده ما این است که هر حادثه روی دهد تا زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه بطور عموم و اطلاق در هر موردی شرع مقدس بدون حکم نیست.

و امروزه اگر بخواهند کسی را مجازات نمایند بدون قانون نمی شود، نه فقط برخلاف قانون اسلام است بلکه بر خلاف قواعد اروپائی است که از دولت روم قدیم می گویند بدون قانون مجازاتی نیست، تا قانون یک فعلی را خلاف تصور نکند و سیاستی معین ننموده باشد احدی را نمی توان مجازات نمود.

اصل سیزدهم قانون اساسی می گوید: « منزل و خانه هرکس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهرآنی توان داخل شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.»

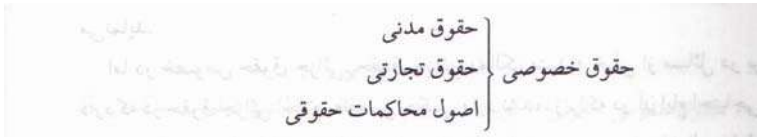
پس از شخصی در منزل خود مشغول به ضرب سکه های قلب یا غیر قلب که این کار از امتیازات دولتی است، یا اینکه مشغول به ساختن خط و مهر مردم باشد برای این چنین فعال باید قانون جزائی، سیاستی معین کند که از هرکس چنین فعل خلافی صادر شود مجازات او از فلان تا فلان مدت حبس است.

پس از اینکه قانون جزائی چنین حکم نمود لازم است که اگر شخصی که باید حکم دستگیر نمودن او را بدهد کیست؟ و پس از دستگیر شدن چگونه باید ثابت

کرد که فعل خلافی از او صادر شده تا اینکه مفاد قانون جزائی را در حق او معمول داشت؟ این مسائل را اصول محاکمات جزائی تعیین می نماید.

۲ - حقوق خصوصی

حقوق خصوصی حاکم است از برای روابط مردم با خودشان یا روابط مردم با دولت در موقعی که اعمال دولت مثل اعمال دیگران است (۳) و تقسیمات عمده این حقوق از قرار ذیلند:



در حقوق مدنی داخل می شود قواعد راجع به حقوق خانواده و وارث و کلیه عقود از قبیل بیع و شری و غیره و حقوق املاک منقوله و غیر منقوله و غیرها.

حقوق تجارتی دربردارد قوانین راجعه به تأسیسات شرکت ها و بروایت تجارتی و تعاقب و ورشکستی و غیرها را.

بالاخره در اصول محاکمات حقوقی راه تظلم و اجرای حق.

مثلاً اگر شخصی ملک خود را به کسی فروخت و معیوب درآمد قواعد عیوب در حقوق مدنی است و تعیین حق را قاضی باید از روی این قواعد بنماید، ولی تا مطلب به قاضی رسیده و حکم نماید راهی دارد که آن را اصول قوانین حقوقی برای عارض تعیین می نماید.

غرض از این مقدمه این بود که حق و تکلیف اتباع خارجه در ممالک اروپا مدعی تمدن (۴) بطور کلی معلوم گردد. در حقوق سیاسی بعضی از امتیازات هست که آنها مختص به اتباع داخله اند از قبیل حق رأی و عضویت در مجامع ملی و غیره.

و پاره ای از حقوق دیگر است که در آنها اتباع داخله و خارجه مساوی و یکسان هستند، مثلاً املاک و اموال مردم به عنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون (اصل هفدهم قانون اساسی)

این اصل نه فقط در حق اتباع داخله اجرا می شود بلکه در حق اتباع خارجه هم واجب الاجرا است.

در حقوق جزائی تمام یکسان هستند. دولت موظف است که در خاک خود حافظ نظم باشد. دولتی که نتواند نظم خود را حفظ نماید آن را دولت نمی توان گفت. پس چون دولت حافظ نظم است ساکنین هر دولتی مطبوع به قواعد و قوانین محلی هستند و باید هر طوری که نسبت به اتباع داخله رفتار می نمایند در باره اتباع خارجه هم دولت مقتدر باشد که همان قواعد را مجری دارد.

پاره ای از اتباع داخله بعضی از امتیازات دارند که دیگران ندارند. مثلاً در فرانسه وکلا را می توانند توقیف نمایند، اگر بین جنایتی که از آنها صادر شده و زمان توقیف فاصله نشده باشد، که غیر از دستگیری آنها محتاج به اجازه پارلمان است.

نمایندگان سیاسی دل خارجه هم امتیازاتی دارند که سایر هموطنان آنها را از این امتیازات محرومند.

در غیر این موارد قوانین جزائی قانون محلی است. اگر جانی تبعه در مملکت سوئیس قتل کرده و فرار کرده باشد دولت سوئیس می تواند او را از دولتی که به آن متحصن شده خواسته و مطابق قانون محلی مجازات نماید.

اما در خصوص حقوق خصوصی بر حسب نزاکت بین المللی بعضی از قواعد ممالک خارجه در حق اتباع آنها اجرا می شود از قبیل لیاقت (۵) و نگاه و طلاق و نسل و غیره. مثلاً اگر یکی از اتباع فرانسه طفل غیز قانونی دارد در انگلیس مُرده دولت انگلیس برحسب قانون فرانسه طفل را وارث پدرمی داند. در صورتی که اگر پدر طفل تبعه انگلیس بود چون رابطه او با مادر طفل قانونی نبوده از این حق محروم است.

بر عکس در سایر قوانین اتباع خارجه مطیع قواعد محلی هستند. اتباع خارجه می توانند هر ملکی را که می خواهند خریده مالک شوند و اگر اختلافی بین اتباع خارجه و اتباع داخلی حاصل شد قواعد حقوق مدنی در باره آنها اجرا می شود و چون دولت در حقوق عمومی همان تحمیلاتی را که در خصوص مالیات به اتباع داخله می نماید حق دارد به اتباع خارجه بنماید دلیل ندارد که اتباع خارجه را از حقی که به اتباع خود داده محروم نماید. به این ملاحظه هیچ امتیازی در حقوق خصوصی به اتباع داخله معمولاً داده نمی شود که اتباع خارجه از آن محروم و بی نصیب باشند.

حواشی قسمت اول

۱) مورخین از زمان تقسیم امپراطوری روم (۳۹۵ میلادی) تا فتح اسلامبول را به دست محمد دوم سلطان عثمانی در ۱۴۵۳ «قرون وسطی» گویند.

۲) عبارت درداخله هر مملکتی برای تعیین حقوق بین المللی است که حاکم روابط دولت با دول دیگر.

۳) اگر اختلافی بین دولت و مستأجر یک ملکی از املاک دولتی حاصل شود قواعد اجاره و استیجار در مناقشه دولت و مستأجر اجرا می گردد.

۴) نه این است که برای خوش آیند هموطنان خود در اینجا ما دول اروپا را متهم به تمدن نموده باشیم، بلکه این مسئله را ما در کتابی که برای خود آنها ناچار بودیم بنویسیم نوشته ایم و آنها هم ملاحظه نموده اند. ملاحظه شود « مدارک حقوق اسلامی و وصیت»، صفحه ۲۱۹ به بعد خصوصاً صفحه ۲۲۱.

۵) لیاقت بر حسب قانون اسلام می توان گفت جمع شدن بلوغ و عقل و رشد در کسی است. ملاحظه نمایین در این خصوص « مدارک حقوق اسلامی و وصیت» صفحه ۱۱۸ به بعد که ما این مسئله را به تفصیل نوشته ایم.

قسمت دوم

امتیازات اتباع دول اروپا در ممالک دیگر و نسخ کاپیتولاسیون در مملکت عثمانی

البته خوانندگان ملاحظه نموده اند در این اوقات عموم جرائد از قبیل روزنامه «رعد» در ششم ذیقعدة ۱۳۳۲، روزنامه «عصرجدید» دوازده ایضاً، نسخ «کاپیتولاسیون» را که دولت عثمانی به دول اروپا اعلان نموده بود اطلاع داده اند و روزنامه «عصرجدید» در این موضوع شرحی نوشته بود که خوانندگان تا یک درجه از مفاد «کاپیتولاسیون» مستحضر شده اند.

و چون آنچه را که در جرائد نوشته اند به نظر ما کافی نبود که خوانندگان را از امتیازاتی که اتباع خارجه در عثمانی داشته اند و از اول اکتبر ۱۹۱۴ مسیحی آن دولت همه از نسخ نموده است کاملاً مستحضر دارد، به این ملاحظه در این قسمت ما شرح امتیازات منسوخه آنها را ذکر [می کنیم] در قسمت های بعد آنچه را که به ما از برای ایران لازم باشد خواهیم نگاشت.

چیست «کاپی تولاسیون»؟ «کاپی تولاسیون» عهد نام هائی است که بین دول اروپا با دولت عثمانی و دولت فرانسه اول عهد نامه ای که منعقد شد در ۱۵۳۵ مسیحی زمان سلطنت سلیمان اول معروف به سلیمان قانونی پادشاه عثمانی و فرانسوای اول پادشاه دولت فرانسه بوده است. بر حسب این عهد نامه اتباع فرانسه می توانستند در خاک عثمانی وارد شده تجارت نمایند، مذاهب خود را ستایش نمایند و تابع احکام قونسول دولت متبوعه خود باشند.

از این تاریخ به بعد عهد نامه های دیگر بین سلاطین فرانسه و سلاطین عثمانی منعقد گردید که اهم آنها عهد نامه هفتم است که بین محمد اول و لویی پانزدهم

در ۲۸ ماه مه ۱۷۴۰ منعقد گردیده و قواعد این عهد نامه بطور خلاصه از قرار ذیل است:

۱- آزادی ورود و تجارت و ستایش مذهب. بطوری که در عهد نامه های سابق هم ذکر شده تجارت فرانسه ها در خاک عثمانی آزاد است ، حق ورود دارند، به زیارت بیت المقدس می توانند بروند و مذهب خود را ستایس نمایند، انجیل را قرائت و کلیسا خود را مرمت نمایند و غیره.

۲ - حکومت سفرا و قونسولهای فرانسه در خاک عثمانی .

در مواد حقوقیه

الف - اگر طرفین متنازعین از اتباع فرانسه باشند مطیع حکومت نمایندگان دولت متبوعه خود می باشند و از احکام محاکم قونسولی می توانند استیناف بدهند و محکمه استیناف دراکس (Aix)- که یکی از شهرهای فرانسه است - وجود دارد.

ب- اگر یکی از طرفین متنازعین تبعه فرانسه و دیگری تبعه دولت دیگری غیر از عثمانی باشد بر حسب ماده ۵۲ این عهد نامه می توانند یا محکمه عثمانی را به رأی حکومت اختیار نمایند یا محکمه قونسولی دول متبوعه خود را.

در ابتدا همیشه اگر نزاع بین تبعه فرانسه با تبعه دیگری بود همیشه محکمه فرانسه برای احقاق حق مطاعیت داشت. بعد که سایر دول هم صاحب معاهدات مخصوصی با دولت عثمانی شدند محاکم قونسولی خود را تشکیل [دادند] و مطلب خالی از اشکال نبود که در چنین موقعی محکمه قونسولی کدام یک از دول حق حکومت دارد.

در ۱۸۲۰ مسیحی فرانسه و اطریش و روس قرار دادند در چنین مواقع تشکیل کمیسیون مختلط بشود که اعضای آن مرکب از نمایندگان دولت متبوعه مدعی و مدعی علیه باشند. ولی حق انعقاد کمیسیون با دولت متبوع مدعی علیه باشد.

دول دیگر هم تاسی به قرارداد دولت فرانسه و روس و اطریش نموده ولی مع ذلک این طریقه خالی از اشکال نبود. به این ملاحظه از ۱۸۶۴ میلادی قرار شد همان طوری که اگر اختلافی بین دو نفرتبعه یک دولتی در خاک آن دولت واقع شود در ممالک اروپا همیشه محکمه محل اقامت مدعی علیه مطاعیت دارد، همان طور هم اگر در خاک عثمانی اختلافی بین تبعه فرانسه و تبعه دولت دیگری واقع شود همیشه محکمه قونسولی دولت متبوعه مدعی علیه مطاعیت داشته باشد.

به این طریق که اگر امروزه یک نفرتبعه فرانسه مدعی یک نفر تبعه روس باشد باید به محکمه قونسولی دولت روس تظلم و احقاق حق خود را بخواهد؟ (۱)

ج - اگر بین یک نفر تبعه فرانسه و یک نفر تبعه عثمانی اختلافی حاصل شود چنانچه مسئله راجع به حقوق تجارتی باشد باید احقاق حق خود را از محاکم مختلط تجارتی دولت عثمانی بخواهند.

از ۱۸۴۶ میلادی این محاکم در اسلامبول و سایر شهرهای عمده دولت عثمانی برقرار شد که اعضای آن محاکم مرکبند از دو قاضی دائمی و چهار قاضی موقتی که دو نفر از آنها تبعه عثمانی هستند و دو نفر دیگر تبعه خارجه که قونسول هر دولتی دو نفر را معین می کند که در موقعی که مرافعه بین تبعه داخله و تبعه دولت متبوع خود درگیر در این محکمه حاضر شده و هیئت محکمه رفع مناقشه را بنماید.

مع ذالک اگر یک مرافعه بین یکی از اتباع فرانسه و تبعه داخلی حاصل شود با اینکه دو نفر از اعضای محکمه از اتباع فرانسه هستند یک نفر نماینده هم از اعضای سفارت یا قونسولگری حاضر می شود که او را «دروکمان» و در مملکت عثمانی «ترجمان» گویند. زیرا که عهد نامه ۱۷۴۰ حضور «ترجمان» را در محاکم اگر مرافعه بین تبعه فرانسه و عثمانی باشد لازم می داند.

این محاکم تجارتي مختلط از روی «کود» تجارتي عثمانی که در ۱۸۶۱ میلادی و اصول محاکمات تجارتي که در ۱۸۶۲ میلادی وضع شده اند حکم می نماید و اگر چنانچه در این دو «کود» قواعدی که برای حل مناقشه لازم است نقصان داشته باشد از روی قواعد «کود سیویل» عثمانی که بعد از آنها وضع شده است حکومت می نمایند، و چنانچه در یک محلی محاکمات تجارتي مختلطه که ذکر شده وجود نداشته باشد به محاکم حقوقی تظلم می نمایند. ولی همیشه حضور ترجمان لازم است و نمی توانند بدون سند به صرف ادعا متعرض تبعه فرانسه (۲) بشوند.

د- اگر بین یک نفر تبعه فرانسه و یک نفر تبعه عثمانی اختلافی حاصل شود چنانچه مسئله راجع به حقوق ارضی باشد مثلاً اختلافی بین فروشنده ملکی و خریدار آن یا رهن دهنده و گروگیرنده حاصل شود در این صورت محکمه عثمانی مطاعیت دارد بدون اینکه حضور ترجمان لازم باشد.

در خاک عثمانی اتباع خارجه حق مالکیت نداشتند. در ۱۸۵۵ میلادی که بین دولت عثمانی و روس جنگ در گرفت و این جنگ مشهور به جنگ کریمه است دولت روس می خواست دولت عثمانی را مضمحل نماید، دولت فرانسه و انگلیس و ساردین به حمایت دولت عثمانی برخاسته و نگذارند و این اولین دفعه است که دولت عثمانی را دول اروپا ۱۸۵۶ جزء حوزه خود پذیرفتند و دولت عثمانی هم از این تاریخ رفتار خود را تغییر داد.

ملاحظه نمود که مُسلم بودن مانع مجاورت با دول غیر مُسلم نمی شود. اسلام باید از برای حفظ استقلال خود با دول غیر مسلم مربوط و تبعه دول غیر مسلم هم در خاک عثمانی با مسلم الامکان در بعضی از مواد مساوی و یکسان باشند. این بود که وعده داد اتباع خارجه هم در داخله مملکت آن از حقوق ارضیه و ملکیت متمتع باشند.

بالاخره در هفتم صفر ۱۲۸۳ هجری / ۱۸۶۷ مسیحی قانونی وضع شد که بر حسب آن قانون اتباع خارجه در تمام خاک عثمانی به استثنای خاک حجاز از حقوق ارضیه بهره مند باشند، به شرط این که هر قواعدی که در مورد مناقشه بین اتباع داخله حکم می نمایند در باره اتباع خارجه هم واجب الامر باشد.

و اتباع خارجه هم راضی هستند، زیرا که قواعد دولت عثمانی در این خصوص مرتب [است] و هیچ کسر مالک ملکی نمی شود مگر اینکه از دفاتر دولتی اداره تابو ورقه مالکیت او صادر گردد و اسقاط حقوق هم هست و به موجب آن قاعده نمی توانند مثل ایران هر زمانی که بخواهند هر ادعائی را که بنمایند بتوانند تصور کنند. حتی اگر مدتی که قانون معین می کند ادعای خود را مطرح نماید دیگر حق تعرض به تصرف ملکی ندارد (۳) و اداره تابوی عثمانی هم مثل اداره ثبت اسناد ایران نیست که هر مالکی بتواند چندین مرتبه ملک خود بفروشد یا گرو بگذارد بدون اینکه از اداره ثبت به چنین مالک متقلبی اعتراض بشود. (۴)

در مواد جزائیه

قونسول، در ممالک اروپا داری امتیازاتی که مأمورین سیاسی هستند نیست. به هیچوجه امتیازاتی که سفیر کبیر دولتی یا وزیر مختار وسایر اعضای عالی یک سفارتخانه دارند قونسول آن دولت ندارد. وظیفه قونسول دادن تذکره و تصدیق نامه سال و نوشتن شهادت رد قراردادهای که اتباع دولت اومی نمایند و چیزهای

دیگر که اهمیت ندارند می باشد.

در صورتی که در ممالک عثمانی و سایر ممالکی که « کاپی تولاسیون » باقی و برقرار است قونسول در حقیقت بطوری مقتدر است که نمی توان شرح اقتدار او را بیان نمود .

مسلم است وقتی که به اتباع دولت خود و اشخاصی که در تحت حمایت دولت او هستند حکمت داشت باشد، یعنی این اشخاص مطیع قوانین مملکت خود باشند نه مطیع قواعد محلی که در آنجا اقامت دارند، البته قونسول که حاکم باشد برای اجرای حکم خود در بعضی از ممالک مأمور اجرا لازم دارد و گاهی هم چند نفر مأمور اجرا کفایت نمی کند. یک عده قشون لازم است که اطراف قونسول برای اجرای احکام لازم باشند.

پس در یک دولتی دو قوه متضاد جمع نمی گردد. یا قوه محلی باید عذر قوه اجنبی را بخواهد یا قوه اجنبی ریشه استقلال قوای محلی را قطع نماید.

در عثمانی قونسولها نه فقط از اتباع و حمایت شدگان دولت خود حمایت می نمایند، بلکه در سایه حمایت آنها مسیحیان تبعه دولت عثمانی کلاه تبعه مسلم آن دولت را هم بر می دارند.

فعالاً قونسولگری بیشتر از پانزده دولت در خاک عثمانی است که این قسم فرمانفرمائی داشتند و سایر دولی که قونسول ندارند در تحت حمایت دولی هستند که قونسولگری آنها در خاک عثمانی وجود دارد، از آن جمله اتباع دولت سوئیس که در تحت حمایت قونسول فرانسه هستند.

اگر در ممالک اروپا تبعه خارجه خلاف و جنایتی نماید بر حسب قانون محلی به مجازات می رسد. و اگر تبعه خارجه جنایتی نموده باشد مثلاً قاتل باشد و

فرار نموده به ممالک دیگر غیر از وطن خود متحصن گردد عهد نامه ها بین تمام دول است که در چنین موقع جانی را تسلیم می نمایند که به محل جنایت آمد بر حسب قانون محلی سیاست شود و اگر جانی به وطن خود تحصن نماید بر حسب عادت قدیمه حقوق بست و تحصن دول تبعه خود را تسلیم نمی کنند. غیر از دولت انگلیس و دول متحده امریکای شمالی که معمولاً تسلیم می نمایند.

در داخل ترکی هم همیشه اتباع خارجه از حقوق از حقوق بست تحصن متنفع می گردند، با اینکه ترکی وطن آنها نیست. مثلاً یکی از اتباع فرانسه در آلمان مرتکب جنایتی شده و به خاک اطیش فرار نموده باشد دولت آلمان تسلیم او را از دولت اطیش می خواهد و اطیش هم تسلیم می نماید. بر عکس اگر به خاک عثمانی رفته باشد چه می شود. در اینجا مثل این است که به خاک فرانسه رفته به دلیل اینکه دولت عثمانی مثل دولت اطیش در خاک خود مسلط و مقتدر نیست.

اتباع خارجه در تحت حکومت قونسولهای دول متبوع خود می باشند. چون دولت فرانسه تبعه جانی خود را که به فرانسه ورود نموده باشد تسلیم نمی کند، مسلم است که قونسول فرانسه هم در ترکی نمی تواند راضی شود که تبعه فرانسه را تسلیم دولت آلمان نمایند.

نه اینکه دولت عثمانی فقط نمی تواند تسلیم کند، اگر یکی از اتباع خارجه باعث بی نظمی مملکت شود او از نمی تواند از مملکت خود خارج نماید، مگر به اجازه قونسول. و چنانچه از اتباع فرانسه بین خودشان در عثمانی جنحه و جنایت یا خلافی نمایند قونسول برای خلاف (تقصیر کوچک) حق جریمه و سیاست دارد. ولی اگر جنحه و جنایت باشد قونسول مطاعیت برای حکومت ندارد. مقصر راباید از عثمانی به اکس (Aix) با اطلاعاتی که دارد بفرستد که در آنجا رسیدگی و حکم سیاست او را بنمایند.

ولی اگر جنبه و جنایت از فرانسه ها نسبت به اتباع عثمانی روی داده باشد ماده ۶۵ عهد نامه ۱۷۴۰ حق می دهد که به اطلاع قنصل در محاکم ترکی مجازات شود و محاکم جزائی مختلطه هم در اسلامبول برقرار شده ، ولی دول بر خلاف این ماده رفتار نموده و راضی نبودند که اتباع آنها را در خاک عثمانی سیاست نمایند. (۵)

دولت عثمانی نه فقط حق سیاست و مجازات نداشته بلکه پلیس نمی توانست وارد خانه یک مقصری بشود، مگر با حضور قونسول یا نماینده از طرف او. حضور قونسول یا نماینده او طوری مطلب را طویل می نمود که غالباً مقصرین را نمی توانستند دستگیر نمایند. یا اگر لازم بود که به موقعی وارد خانه او شوند که او را به حال ارتکاب تقصیر دستگیر نمایند موقع از دست می رفت.

پس، از این خلاصه خوانندگان که مسبوق نبودند تا یک درجه فهمیدند امتیازات خارجه ها در ترکی قبل از نسخ « کاپیتولاسیون » چه بود، اتباع خارجه از سکونت در خاک عثمانی بهره مند و براتباع داخله امتیاز داشتند. اگر دولت از برای بودجه خود که عمده مخارج بودجه برای نگاه داری نظم و امنیت داخلی است براتباع خود تحمیلات مالیاتی می نمود، اتباع خارجه که ساکن آنجا و از نظمی که به پول اتباع داخله مهیا می شد بهره می بردند بدون اینکه در تحمیلات دولتی بدون تفاوت مثل اتباع داخله شریک باشند. زیرا که اتباع داخله از عهده هر گونه مالیاتی بر می آمدند و اتباع خارجه از ادای مالیات سر شماری و مالیات اموال منقوله معاف بودند. غیر از ترکی در سایر ممالکی هم که « کاپی تولاسیون » باقی است تقریباً امتیازات اتباع ممالک اروپائی و غیره با شرحی که ذکر شد تفاوتی ندارد.

در ایران اگر چه روابط نا با دول اروپا از قدیم است، ولی نامه ای که به تفصیل این مسائل را بیان می نماید همان عهد نامه ترکمن چای است که بعد از جنگ

روس و ایران در پنجم شعبان ۱۲۴۳ نمایندگان دولت روسیه و ایران امضاء نموده اند.

بعد از این دو عهد نامه چه در عثمانی و چه در ایران سایر دول هم برای اتباع خود این حق را چه از اینکه صراحة گرفتند و چه اینکه در عهد نامه ها قید کامله الوداد را نموده و دارا شده اند و ما برای اینکه خوانندگان بدانند قید کامله الوداد چیست فصل نهم عهد نامه صلح بین ایران و انگلیس را که بعد از جنگ هرات در دوم ماه مه ۱۸۵۷ میلادی / ۱۲۷۳ هجری منعقد شده است ذکر می نمائیم:

« طرفین معظمین معاندین تعهد می کنند که در نصب و استقرار قونسول جنرال ها و قونسول ها و ویس قونسول ها و وکلای قونسولگری هریک از آنها در خاک دیگری حالت دول کامله الوداد داشته و چنانچه نسبت به اتباع و تجارت دول کامله الوداد منظور است، از هر جهت همانطور با رعایا و تجارت یکدیگر نیز رفتار نمایند.»

و بعد از عهد نامه ترکمن چای اگر فعلاً رسمیت ندارد زیرا که پارلمان آن را تصدیق نکرده است، ولی مع ذلک ماده هشتم امتیاز راه جلفا به تبریز و به دریا چه ارومیه را که در انحلال پارلمان هیئت دولت به دولت بهیه روسیه داده و اساس آن را امتیاز راه شوسه (۲۲ ذیحجه ۱۳۱۹) و منضمات آن قرار داده است ذکر می نمائیم:

« هرگاه از اراضی متعلقه به صاحب امتیاز یا اراضی که مشارالیه اجازه نموده است مابین اتباع روس و اتباع ایران اختلاف و گفتگوئی بروز نماید اختلاف مزبور در تحت محاکمه آمده موافق مدلول عهود مقرره بین دولتین روس و ایران تصفیه خواهد شد و همچنین است جنحه و جنایاتی که در اراضی

مزبور به فیما بین اتباع روس و ایران حادث می شود.»

اما هرگاه طرفین دعوی هر دو تبعه ایران باشند فقط به موجب قوانین مملکتی حکم آن خواهد شد. (۶)

ماده دوم هم حدّ این اراضی را معین می نماید که می گوید: « دولت علیه ایران به صاحب امتیاز حق انحصاری و مانع للغير می دهد که به فاصله ده فرسخ یعنی شصت ورست از طرفین راه آهن فوق الذکر را برای خود استخراج نماید.»

اگر اختلافی حاصل شود تأویل عهد نامه های دولتی برای دولت ضعیف خارج از اشکال نیست. چنانچه فصل پنجم عهد نامه ترکمن چای که حقیقه مصرع است در این ایام مورد بحث گردیده و بر حسب آن اتباع روسیه مالکیت خود را از برای هر گونه املاکی صحیح می دانند و این فصل چنین گویند:

« چون موافق رسوم جاریه در ایران برای اتباع خارجه مشکل است اجاره نمودن خانه ها و مغازه ها و مکان های مخصوص برای وضع مال التجاره خودشان لهذا اتباع روس در ایران نه فقط مأذون به اجاره هستند بلکه می توانند به حیطة ملکیت در آورند خانه ها برای سکونت خودشان و مغازه ها و همچنین امکانه برای وضع مال التجاره.»

لازم نیست این قبیل اختلافات همیشه بین یک دولت مقتدری مثل دولت روس و دولت ضعیفی مثل دولت ایران واقع شود. این قبیل اختلافات همیشه در عهد نامه ها بین دول حادث شده است. مثلاً نامه «هه پون سفت» (Hay – pauncfote) که در ۱۹۰۳ بین دولت انگلیس و آمریکا منعقد شده است ماده سیم آن می گوید دول در کانال پاناما حقوقشان مساوی است. در صورتی که دول متحده آمریکا کشتیهای تجارتي خود را از راه داری معاف می کنند و انگلیس مدعی

است که در جزو دول ممالک متحده آمریکا هم داخل است، در این صورت حق ندارد امتیازی بین کشتی های تبعه خود و اتباع خارجه بگذارد.

مسلم است دول کلیه باید در موقع انعقاد عهد نامه دقتهای لازمه را بنمایند که این قسم اختلافات حاصل نشود، خصوصاً اگر یکی از طرفین معاهدتین ضعیف باشد ولو اینکه به منافع او تأویل شود باز اجرای آن خالی از اشکال نیست و متأسفانه این نکات در این امتیاز نامه رعایت نشده است و در چنین مواقع اختلافات را به چند قسم تأویل می نمایند:

تأویل رسمی، تأویل تاریخی، تأویل عقیده، تأویل معمولی، تأویل منطقی، تأویل طریقه، تأویل کسری و اضافی- و ما دو تای از آنها را بیان می نمائیم:

« تأویل رسمی » آن است که از نمایندگان طرف استفسار شود که غرض آنها از مواد مبهمه چه بوده.

« تأویل تاریخی » آن است که به نوشتجات طرف و صورت مذاکرات آنها که قبل از امضای قرارداد نوشته شده رجوع شود و مفاد مقصود آنها را به دست آورند.

اگر امضا کنندگان عهد نامه ترکمن چای، عباس میرزای نایب السلطنه و ژنرال پاسکینه و بیچ حیّ و حاضر بودند بهترین تأویلات « تأویل رسمی » و - تأویل تاریخی « با هم بود.

ولی امروزه که نیستند « تأویل رسمی » صحتی ندارد، فقط باید متوسل به « تأویل تاریخی » شویم، اگر نوشتجاتی در این خصوص موجود باشد والا به تأویلات دیگر کشف مسائل مبهمه را بنائیم.

غیر از عهد نامه ها هم در ممالکی که "کاپی تولاسیون" برقرار بوده و باقی است دول خارجه برای اتباع خود بعضی امتیازات تحصیل کرده اند که اگر

دولت ضعیف اضعف بشود بر قواعد عادتی که سبب بر قراری این امتیازات است می افزایند، و اگر دولت اقوی گردد قواعد عادتی که از میان می رود عهد نامه هم که قرار داد بین طرفین است ساقط می گردد.

ولی باید دانست که رأساً وقواعد عادتی برقرار شده در یک دولت ضعیف باعث حق نمی شود. می دانند که یکی از مدارک حقوق اسلامی سنت است که در طریقه مذهب ما فرمایش و افعال و تقریر چهارده معصوم است. فرمایش و افعالی را که به طور آزادی از آنها صادر شده باشد در اینجا مطابقه می کنند با عهد نامه.

«تقریر» که سکوت در اعمال دیگران باشد مطابقه با قوانین عادتی دارد. ولی به شرط آن است معصوم به علم عادی، مستحضر از صدور فعلی باشند نه به علم امامت. به همین ملاحظه است که در طریقه سنی زمان خلفای اربعه عادات معموله شهرمدینه را که در زمان حضرت ختمی مرتبت معمول بود مدارک اجماع می نمودند.

شرط دیگر این است که معصوم قادر بر نهی باشد اگر اگر ائمه در مجلس خمر خلفای بنی امیه بودند سکوت آنها شرب شراب را اجازه نمی دهد و همین طور هم اگر یک مملکت ضعیفی به امتیازات عادتی سکوت نماید این امتیازات صحیح نمی گردند، برای اینکه صحیح باشند ملت باید بداند و قادر بر نهی هم باشد.

این امتیازات چه «عاداتی» و چه «غیرعادتی» را دول ضعیف نمی توانند نسخ نمایند، مگر اینکه لوازم نسخ آنها را فراهم نموده باشند و چنانچه لوازم نسخ آنها را سالها فراهم ننمایند و بخواهند فوری نسخ نمایند حکایت آنها عیناً حکایت الجزیره خواهد بود که سه ضربت بادبزن حسین پاشا - بیک الجزیره - به مسیو دوال قونسول فرانسه در ۱۸۲۷ میلادی باعث این شد که سه سال بعد از این تاریخ فرانسه به عنوان اینکه شرف ملی از میان رفته است در صدد انتقام

بر آمده پایتخت آن از متصرف و به تدریج به سیار نقاط آن مملکت را هم متصرف گردید که امروزه فرانسوی های ساکن الجزیره نه فقط فرمان روائی و تسلط به مسلمین آنجا داشته باشند بلکه بار مالیاتی خود را هم به دوش آنها بگذارند که مسلمین مالیات بدهند و فرانسوی ها از این خاک و نظم و امنیت منتفع گردند.

فرانسوی های ساکن الجزیره حق تعیین وکلی به پارلمان فرانسه داشته باشند و مسلمین از این حق محروم و در پارلمان حامی نداشته باشند.

بلی فرانسه به یک طریق این حق را به آنها می دهد و آن این است که مسلمین حقوق اسلام را ترک نموده و کلیه حقوق فرانسه را برای خود واجب الاجرا نمایند و مسلم است یا باید به این مشقت راضی باشند یا این که ترک حقوق اسلام و بالتبع ترک دین اسلام را بنمایند.

حواشی قسمت دوم

(۱) بر حسب اطلاعاتی که به ما رسیده دولت عثمانی و دول راضی نبودند که اگر نزاع بین تبعه ایران که مدعی علیه باشد و اتباع خارجه ساکنین مملکت عثمانی روی دهد محاکم قونسولی ایران حکومت نمایند، زیرا که اعتراض می کردند که در ایران اصول محاکماتی نیست.

لذا در زمان سفارت مرحوم حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله دولت ایران راضی شد که اوصل محاکمات دولت عثمانی را در محاکم قونسولی ایران واجب الاجرا بدارد، تا اینکه اگر تبعه ایران مدعی علیه باشد محاکم قونسولی ایران بتوانند رسیدگی و احقاق حق نمایند.

(۲) در ایران هم برحسب عهد نامه ترکمن چای نمی توانند به صرف ادعا متعرض اتباع خارجه بشوند، زیرا که فصل دوم این عهد نامه چنین گوید: «محلّی که قونسول نیست قرار دادهائی که بین اتباع روسیه و ایران می شود نزد قاضی عرف باید ثبت شود که در موقع مناقشه رفع اختلاف بشود و اگر شخصی بدون اسناد بخواهد مدعی شود و بغیر از شهود و دلیل دیگری اقامه نکند مسموع نخواهد شد، مگر اینکه مدعی علیه اقامه شهود او را قبول کند.»

(۳) در خصوص اسقاط حقوق ملاحظه شود «وصیت و مدارک حقوق اسلامی در مذهب شیعه» از صفحه ۱۹۷ تا ۲۰۷

(۴) ملاحظه شود تألیف ما «شرکت اسهامی در اروپا» فصل سوم.

(۵) اگر برحسب عهد نامه ۱۷۴۰ ترکی این حق را دارد و اجرا نشده برعکس ایران مطابق فصل هشتم عهد نامه ترکمن چای این حق را هم ندارد. این فصل می گوید اگر یکی از اتباع روس منسوب به مجرمیت شده باشد محاکمات

مملکتی بدون حضور مأموری از طرف نماینده دولت روس حق رسیدگی ندارند، و پس از اینکه کماهو حقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسید و حکم صادر شد مقصر باید به نماینده دولت بهیئه روس تسلیم شود که به روسیه فرستاده شده و در آنجا موافق قوانین سیاست شود. و در صورتی که تبعه ایران باشد منسوب به جنایتی شود ولی جزو من تبع وزیر مختار و شارژدفر یا قونسول دولت روسیه باشد بر حسب فصل ششم این عهد نامه وزیر ایران یا حاکم و در صورت فقدان او کارگزاران محلی که حق این اقدام را داشته باشند می توانند از نماینده دولت روس که شخص مظنون در خدمت اوست تسلیم او را بخواهند که به تقصیر او رسیدگی و مطابق قوانین جاریه او را به مجازات خود برسانند و اگر دلایل مبرهنی از برای تقصیر او ذکر نمایند نماینده دولت روس نباید هیچ اشکالی از برای تسلیم بنماید.

۶) ممکن بود که زمان دادن این امتیاز به دولت امپراطوری روی ملتجی و متوسل شده بگویند اگر یک زمانی ما به حکم علمای خودمان با آن دولت طرف شده و بعد باعث ندامت به صلح عهد نامه ترکمن چای جنگ خاتمه پذیرفت از آن به بعد که بین دولت ما و دولت امپراطوری غیر از الفت و حفظ نزاکت بین المللی چیز دیگری نبوده پس چه دلیلی دارد که عهد نامه شما را دول دیگر تقلید [کنند] و دارای امتیازاتی باشند که منافع هیچ دولت استقلال طلبی ابقای آن ها را اجازه نمی دهد و استقلال طلبی را نمی توان عیب تصور و باعث رد تقاضا نمود. هر دولت عاقل و غیر عاقلی استقلال خود را می خواهد. منها عاقل استقلال کنونی را محفوظ [داشته] و رفته را به حال خود عودت می دهد. برعکس غیر عاقل از کنونی هم استفاده نمی تواند بنماید.

پس اگر برای جاری نبودن قانون، حکومت اتباع خود را به ما واگذار نمی کنند و به ملاحظه رأفت و نوع خواهی استعمال قوانین خود را در باره اتباع ایران دریغ نمی نمایند. این مسئله هم به استقلال ما صدمه می زند و هم ملت

باید قانون خود را بشناسد و از مفاد آن آگاه و مسبوق باشد. برای اینکه هم استقلال ما ضایع نگردد و هم ملت قانون خود را بداند حاضریم که قوانین یکی از دول کوچک بی طرف اروپا را ترجمه نمائیم که در موقع اختلاف حکم باشد. چنانچه به این مطلب هم راضی نشوند همان قوانین روسی را که می خواهند حاکم نمایند قوه اجرائیه ترجمه و تا یک درجه مطابقه با احتیاجات مملکتی داده و پارلمان ایران رأی بدهد که در هر موردی که بین اتباع دولت بهینه روس و ایران منازعه روی دهد این قانون که حقیقه عین قانون دولت روس ولی مال ایران است اجرا گردد.

و اگر این یک قدم مساعدت را که با سخاوت یک چنین دولت امپراطوری منافات نداشت با ما می نمودند مورد استعمال این قانون وسعت پیدا می کرد. دول مقلد هم از قبیل آلمان و اطریش و ایتالی و غیر وقتی که می دیدند مقلد که دولت امپراطوری روس است قانون ایران را قبول دارد آنها هم طبیعاً و تدریجاً قبول می کردند و به استقلال ایران خلی وارد نمی شد.

افسوس که نه تنها قرآن ما دست اشخاصی مثل خلفا که در مدت قلیلی اسلام را از خاک چین تا باب جبل الطارق مسلط نمایند نبود، بلکه قانون اساسی ما هم دست اشخاصی بود که اگر کاری در نفع ملت ممکن بود بشود به سبب خودخواهی متعذربودند که قانون اساسی به آنها حق چنین اقدامی نداده و حال آنکه اغلب بر خلاف قانون اساسی و ضرر ملت اقدام می نمودند، و اگر مطلبی بود که در قانده خودشان بود، ولو اینکه قانون اساسی اجازه نمی داد باکی از ارتکاب آن نداشتند.

اصل هشتم متمم قانون اساسی چنین گوید: «اهالی مملکت ایران درمقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.»

اگر قانون اساسی امتیازی نداده چه دلیل داشت که آنهایی که دویست تومان موجب دارند و محل معاش آنها هم منحصر به همین مبلغ است که به عنوان اجرت و خدمتی که می نمایند دولت به آنها باید بدهد تا امروز نرسیده و طلبکارند. بعد هم از قروض ادا نشدنی است. در صورتی که آنهایی که حقوق گزافی داشتند مال خود را نقد بگیرند.

برای حفظ استقلال یک قومی نه فقط باید آن قوم مضر نباشند بلکه باید گاهی خودخواهی را موقوف کرده برای قبول هرگونه ضرری حاضر شوند.

آنهایی که می خواهند در میدان پرغباری زندگی کرده و از این غبار هیچ ضرری متوجه آنها نشود اشخاصی هستند که هیچ وقت به ملاحظه این درجه خود خواهی برای وطن خود مفید نخواهند بود.

قسمت سوم

استصحاب

چیست استصحاب؟ استصحاب ابقای ماکان است علی ماکان (۱)، به عبارۀ اخری باقی داشتن یک قاعده است به حال سابق .

در قسمت اول ملاحظه نمودیم که در ممالک اروپا با اتباع خارجه چگونه رفتار می نمایند و در قسمت دوم هم دیده شد که در ممالک دیگر اتباع دول اروپا چه امتیازاتی دارند که اتباع داخله هم از آنها محروم [اند] و به اضافه تبعۀ خارجه که باید مطیع قواعد محلی باشد نیست و ابقای آن سلب استقلال دولت را نموده و بالاخره آن را معدوم می نماید.

پس به این ترتیب سزاوار است که آن را ابقا نمائیم یا اینکه منافع ما این طور اقتضا می کند که تهیه نسخ آن را فراهم سازیم و عقیده ما به مطلب ثانی است و خوانندگان را حکم قرار می دهیم که ملاحظه نمایند اگر این طریقه خوش آیند بود دولت عثمانی که یکی از اصول حقوق سنّی همان استصحاب است آن نسخ نمی نموده. (۲)

اگر دولت عثمانی سالهاست در تهیه نسخ آن بوده و امروز مصادف با این اوضاع شده آن را نسخ نموده، دول دیگر که می توانستند سالهاست آن را نسخ نموده اند.

دولت ترکی در ۱۸۹۲ میلادی موقع تجدید عهد نامه تجارتي با آلمان آن را موقوف نمود که یکی از مواد این عهد نامه مربوط به نسخ آتیۀ کاپی تولاسیون است در خاک عثمانی نسبت به اتباع دولت آلمان.

عهدنامه اخیر تجارتي که بین فرانسه و عثمانی است تاریخش از ۲۹ آوریل ۱۸۶۱ میلادی می باشد. در ۱۸۹۲ دولت ترکی خواست آن را با دولت فرانسه

تجدید نماید. برای اینکه دولت آلمان نسخ آتیه کاپی تولاسیون را قبول کرده بود و ترکی ملاحظه داشت که فرانسه آن را قبول نکند.

با بدولت ایتالیا در عهد نامه لوزان (۳) ۱۸ اکتبر ۱۹۱۲ بر حسب ماده ششم آنرا به این طریق حذف نمود که دولت ایتالی متعهد شده است که هر زمانی که دولت عثمانی عهد نامه های تجارتی خود را با سایر دول اروپا تجدید می نماید ایتالی هم عهد نامه تجارتی خود را روی اساس حقوق عمومی اروپائی تجدید نماید، یعنی ترکی آزاد باشد. مثل دول اروپائی در منافع ثروتی خود هر چه می خواهد بنماید از قبیل مسائل تجارتی و گمرگی. بدون اینکه مجبور باشد رعایت کاپی تولاسیون ها و سایر قراردادها را بنماید و این عهد نامه که به این طریق بین ترکی و ایتالی منعقد می شود واجب الاجرا نمی گردد مگر اینکه عهد نامه های دیگری که دولت عثمانی با دول دیگر به همین طریق نموده است مجری باشند.

در ماده هفتم ایتالی ملتزم می شود که هر وقت سایر دول اروپا اداره های پست خانه خود را که در ترکی دارند حذف نمودند دولت ایتالی هم پستخانه های خود را متروک دارد (۴)

در دولت یونان که جزو دولت عثمانی بود و در ۱۸۲۱ میلادی برضد آن شورش [کرد] و به حمایت فرانسه و انگلیس و مساعدت دولت روس بر حسب عهد نامه لندن ۱۸۳۰ آزاد شد این طریقه نسخ گردید.

صربی که نیز جزو عثمانی [بود] و در ۱۸۱۵ اقتدار داخلی پیدا کرده و در ۱۸۷۸ آزاد شد این طریقه در سنوات آتیه از قرار عهد نامه های ذیل موقوف گردید: عهد نامه با فرانسه در ۱۸ ژوئیه ۱۸۸۳، با انگلیس و ایتالی ۹ نوامبر ۱۸۸۸، با روس ۳۱ مه ۱۸۸۳.

رومانی که در ۱۸۵۶ در حمایت دول اروپا واقع شد و در ۱۸۶۶ با بعالی به آزادی آن اعتراف نمود این طریقه را موقوف نمود از قرار ذیل:

با ایتالی در ۱۸۷۸، با اطریش در ۱۸۸۷ فقط برای حمایت شدگان اطریش در خاک رومانی نه برای اتباع اطریش. با فرانسه و آلمان هم بعد و به همان طریقه که با اطریش قبول نموده بود نسخ نمود.

در بلغاری که در ۱۸۷۸ مقتدر و در تحت ریاست سلطان بود در ۱۸۸۵ روملی شرفی را که جزو ترکی بود ضمیمه خود نمود تا اینکه در ۱۹۰۸ خود را به کلی مستقل کرد، صورت ظاهر برقرار است ولی حقیقت ندارد.

در قرطاق این طریقه اصلاً معمول نبود، با اینکه تا ۱۸۷۸ تابع دولت عثمانی بود.

از ممالک اسلامی ترکی که به دست دول اروپا آمد «شپیر» است که برحسب عهد نامه ۱۸۷۸ دولت عثمانی به انگلیس واگذار نمود و محاکم قونسولی فوراً متروک شد.

در الجزیره پس از ضمیمه شدن آن خاک به دولت فرانسه بین طریقه محذوف شد.

در مملکت تو نیستی که در تحت ریاست دولت عثمانی بود و از ۱۸۸۱ تحت حمایت دولت فرانسه در آمد این طریقه حذف شد. به این طریق که اول دولت فرانسه، دولت انگلیس و ایتالی را که منافعشان بیشتر بود راضی نمود. بعد هم دول دیگر از قبیل آلمان در ۱۸۸۳، اطریش و یونان در ۱۸۸۴ آن را موقوف نمودند.

در مملکت چین باقی است و زمانی که دول اروپا با دولت ژاپون رابطه پیدا کردند دول می خواستند که امتیازات اتباع خود را در خاک ژاپون بیشتر از

خاک چین قرار دهند، ژاپون می خواست و آرزو می کرد که امتیازات اتباع آنها بیشتر از امتیازانی که در چین دارند نباشد. بعد به آرزوی خود نایل شده با فرانسه عهد نامه یدو (Yeddo) را در ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ و بعضی قرار دادهای دیگر در ۲۵ ژوئن ۱۸۶۶ در این خصوص منعقد نمود. بالاخره خود را حاضر کرد که بتواند آن را نسخ نماید و به میل خود هم موفق گردید.

عهد نامه آن با انگلیس در ۱۶ ژوئیه ۱۸۹۴ و با دول متحده امریکای شمالی در ۲۳ نوامبر همان سال، با فرانسه در ۱۹ مارس ۱۸۹۸ و با دیگران هم بعد منعقد گردید.

دولت ژاپون نه فقط برای مملکت اصلی خود این اقدام را نموده بلکه برای مملکت کرده که در تحت حمایت (۵) اوست از سال گذشته با دول درصدد مذاکره بر آمده که امتیازات اتباع خارجه را در این خاک متروک دارد.

حواشی قسمت سوم

(۱) با اینکه ما برای ایرانیان می نویسیم ولی در این عبارت تأسی به آقایان روحانی خود نمودیم که آنها هم برای ایرانیان می نویسند. ولی افسوس که لسان ما عربی نیست و به این ملاحظه از فهم افکار عالیة آنها که باید استفاده نمائیم محرومیم. ملاحظه نمایند در این خصوص « مدارک حقوق اسلامی و وصیت » صفحه ۲۱۰ به بعد.

(۲) در مذهب شیعه منابع حقوق اسلامی مدارک اربعه که عبارتند از قرآن و سنت و عقل و اجماع و اصول اربعه که استصحاب و برائت و اشتغال و تخییرند، در مذهب سنی مدارک اربعه قرآن و سنت و اجماع و در عوض عقل « قیاس » دارند که یکی از آنها همان استصحاب است که در طریقه شیعه هم هست.

(۳) لوزان یکی از شهرهای سوئیس است که نمایندگان دولت ایتالی و عثمانی در موقع جنگ طرابلس غرب در آنجا انعقاد صلح را نمودند و به این ملاحظه این عهد نامه را عهد نامه لوزان گویند.

(۴) اغلب از دول در خاک عثمانی و مصر و بعضی ممالک دیگری که کاپی تولاسیون باقی است اداره پست دارند که مردم کاغذهای خود را می توانند به توسط اداره آنها به ممالک خارجه بفرستند، یا اینکه به توسط اداره پست محلی – و مسلم است اتباع هر دولتی مایلند که خدمت به بودجه وطن خود نمایند به این ملاحظه کاغذهای خودشان را غالباً به پستخانه دولت خودشان می دهند که به مقصد برسانند.

(۵) به سه طریقه کل دول استقلال یک مملکتی را قطع می نمایند و یا یک سرزمینی را که تعلق به دولت دیگری جزو خود می کنند.

اولاً - ضمیمه نمودن یک مملکتی را یا یک سرزمینی را به مملکت خودشان بواسطه جنگ و غیره.

ثانیاً- به عنوان حمایت، در این صورت روابط خارجی دولت حمایت شده قطع می شود و در امور داخله هم تحت قیممت دولت حامی می آید. تا اینکه قیم به تدریج در منافع خود آن را معدوم سازد.

ثالثاً - به طریقه اجاره که سر زمینی را دولت قادری صد ساله کمتر و بیشتر اجاره می کند به مال الاجاره قلیلی بدون اینکه موجر به چنین اجاره حقیقه راضی باشد. مثلاً سه بندر بزرگ دولت کوبا را که دول متحده امریکای شمالی در ۱۹۰۳ به سالی دوهزار دلار (که هر یک [دلار] به پول ایران تقریباً یازده قران و ده شاهی است) اجاره نمود.

بندر کیاچو را هم که دولت ژاپون تخلیه آن را از دولت آلمان می خواست بندری است که آلمان از دولت چین اجاره نموده است.

قسمت چهارم اصلاح

برای اینکه ما بتوانیم اتباع خارجه را در داخله خود تحت حکومت ملی آوریم دو چیز لازم است: بودن قانون و اجرای آن و داشتن قوه ای که اظهارات حقه ما را دول صاحبان منافع قبول نمایند. حالا اول قوه لازم است و بعد قانونی، یا اینکه اول قانونی لازم است و بعد تحصیل قوه، ما این مسئله را به تخمینات خوانندگان وا می گذاریم.

ولی همین قدر می دانیم که داشتن یک قوه کافی نیست که ما به مقصود برسیم، زیرا هر چه که ما مقتدر باشیم بیش از دول صاحب نفع اقتدار نخواهیم داشت و ملاحظه هم می نمائیم که دول کوچک بالکان که از حیث جمعیت و وسعت خاک از ما ضعیف تر بودند به مرام خود رسیدند تا قانونی نداشتند البته به این مقصود نایل نمی گردیدند و دولت ژاپون که هر قسم اقتداری در سنوات اخیره در خود می دید لازم بود اول قانونی وضع کند بعد به قصد خود نایل گردد.

اوجی تاتو (Oghi Takato) وزیر عدلیه آن دولت در سال ۱۸۸۰ میلادی یکی از قانون دانهای فرانسه موسوم به مسیو بواسوناد (Boissonade) را مأمور نوشتن « کد سویل » (یکی از شعبات مهم حقوق خصوصی) نمود. کتاب دوم و سیم و چهارم و پنجم این « کود » را که راجع به حقوق ملکیت و کلیه عقود و ضمانت و غیره می باشد دانشمند مزبور نوشت. کتاب اول را که راجع بود به حقوق خانوادگی از قبیل عقد و نکاح و لیاقت و ارث و غیره و رجوع به قانون دانهای ژاپون که از اخلاق و عادات خود مسبوق بودند نمود.

چون مسیو بواسوناد (Boissonade) آنچه از که نوشته بود تقلید از قوانین وطن خود فرانسه نموده بود قبول نکردند. بالاخره محتاج شدند چیزهایی که او نوشته بود تغییر داده عوض اینکه تقلید قوانین فرانسه را بنمایند از تمام قوانین

دول (۱) انگلیس و فرانسه سوئیس و اسپانی و قره طاق و هندو و آمریکا و مخصوصاً آلمان موادی که به اخلاق و عادات مملکت خودشان نزدیک تر [بود] و صلاحیت داشت داخل نموده و به این طریق « کود سیویل » ژاپون را تألیف نمودند.

در تونس مملکت اسلامی که صورتاً در تحت ریاست دولت عثمانی [بود] و از ۱۸۸۱ در تحت حمایت فرانسه آمده است آن دولت با اینکه مقتدر بود بدون مذاکره با دول خارجه حذف ننمود قبل از اینکه فرانسه با دول اروپا در مذاکره نسخ آن داخل شود محاکم آنجا را مطابق قانون ۲۷ مارس ۱۸۸۳ تشکیل نمود که بر دول خارجه معلوم شود که این مملکت در تحت صورتی در آمده و بعد حذف آن را بخواهد.

پس وقتی که یک دولت غیر مُسلمی که روی صرفه و صلاح اقدامی کند و کاپیتولاسیون را در خاک یک دولت مُسلمی که امروز متعلق به خود می داند نسخ کند چه دلیل دارد که ما مملکت مُسلم خود را که وظیفه اسلامی ما این است آن را حفظ بنمائیم در صدد اصلاح و ابقای مملکت خود نبوده و آن را حفظ نمائیم و بقدری مسامحه نمائیم که اجانب به عنوان عدم اجرای قانون و یا بالاخره اگر هست بواسطه عدم مطابقه آنها به ضروریات و احتیاجات وقت قوانین خود را در مملکت ما نافذ [کنند] و اجرای آنها را نیز به دست خود گیرند.

اگر ما حقوق اسلامی را با قواعد لازمه مطابق و موافق قرار دادیم نمی گویند حقوق اروپائی است بلکه باز حقوق اسلامی است، زیرا که یکی از مدارک حقوق اسلامی «عقل» است و آنچه را که «عقل» به ما اجازه دهد در بقای اسلام باید با رعایت عدم مخالفت با قوانین شرعیّه در تحت قاعده و قانون در آوریم. برعکس اگر خودمان این کار را ننمودیم و اجانب احاطه پیدا کردند آنها می نمایند، بدون اینکه رعایتی از قوانین شرعیّه و صرفه ما بنمایند.

اگر دولت عثمانی از مدت زمانی به فکر نسخ این کار نمی افتاد و خود را حاضر

نمی کرد امروز قادر بر چنین اظهاری نبود. نه فقط از طرف دول ائتلاف مثلث با او مساعدت نمی شد بلکه از طرف دولت آلمان و متحد او اطریش که با ترکی اظهار دوستی و مودت می نمایند نیز اعتراضات بی شمار می شد. زیرا که ائتلاف دولت آلمان با عثمانی سبب این نخواهد شد که دولت آلمان اتباع خود را در داخله ترکی به هوی و هوس قضات مجبور و محکوم نماید و در دولت عثمانی که سالها است وضع قانونی نموده اند مصالح و احتیاجات امروزه را از دست نداده اند.

مطلب خالی از دو قسم نیست: یا این است قانونی که امروزه لازم است مخالفتی با قوانین اسلام ندارد برای اینکه به دول بگویند ما هم قانون داریم پارلمان آنها را مدون می کند و منتشر می نمایند که عموم بدانند در هر مورد چه حکمی دارد.

یا اینک مواد قانون با قوانین اسلام مطابقت نمی کند و اگر مواد طوری باشد که منافع امروزه دولت مسلم و بقای اسلام وضع آنها را تقاضا نماید در این صورت نمی توان اصل را فدای فرع نمود. اصل اسلام توحید و نبوت و معاد است. پس قوانین از فروغ هستند. برای حفظ فروغ نمی توان اصول را از دست داد. اگر اصول باشد فروغ از دست رفته را می توان مجدداً به دست آورد.

امروزه حال ما مثل حال یک مریضی است که دوا می او منحصر به شراب باشد. با اینکه شرب خمر حرام است برای مریض واجب می گردد. ولی هر زمانی که بهبودی حاصل کرد باز برای او حرمت دارد. در صورتی که اگر ملاحظه فروغ را نمودیم اصول هم از دست می رود.

اگر قسمتی از فروغ از دست رفت باز اکثر آن باقی [است] و به اصول هم خللی نخواهد رسید. ولی اگر بخواهیم مطلقاً فروغ را از دست ندهیم اصول هم از میان خواهد رفت.

اگر امروزه مملکت متعلق به مسلمانان است بعد متعلق به غیر مسلم خواهد شد. اگر امروزه می گوئیم نبی مرسل محمد بن عبدالله (ص) است روزی می شود که بگویند عیسی است، لازم هم نیست که تمام مسلمانان مسیحی بشوند تا بگویند ایران مملکت مسیحی است. زمانی که اسلام ایران را مملکت اسلامی نمود پیروان زردشت بودند و الان هم هستند. ولی ظاهراً می گویند ایران مملکت اسلام است.

نه این است که قانون گذار ما هم به کلی از این مسائل بی اطلاع باشد، بلکه اغلب این ملاحظات شده است. ماده اول قانون استقراضی ۱۳ برج ثور ۱۳۲۹ می گوید: « دولت مجاز است که دو کرور و نیم لیره انگلیسی با فرع صدی پنج و نزول صدی دوازده و نیم به توسط بانک شاهنشاهی استقراض نماید.»

با اینکه فرع در دین اسلام حرام است چرا این طور شده؟ نفع اسلام تقاضا کرده، زیرا دولت برای حفظ استقلال محتاج به پول [بود] و خارجه هم که بدون فرع قرض نمی دهد و اگر قانون گذار نرخ آن را معین نمی کرد عیناً حکایت بانک ها و تجار خارجه است که با پول اروپائی خود شان که در آنجا تومانی صدی شش در سال بیشتر نمی توانند معامله نمایند، در ایران صدی بیست و چهار و صدی سی هرچه که بخواهند بسته به فقر و ناتوانی مقروض است دریافت می نمایند، و حال آنکه قانون گذار اروپائی نه فقط صرفه و صلاح دولت را ملاحظه می کند بلکه صرفه و صلاح ضعفا و فقرا و صغار و عموم مردم را از دست نمی دهد. قانون وضع می کند که محاکم هیچوقت بیشتر از صدی پنج و صدی شش نمی توانند فرع در نفع طلبکاری که تظلم نموده است حکم نمایند.

اغلب از دول نه فقط این قانون را وضع می کنند که هر کس بیشتر از این فرع بگیرد مورد سیاست می گردد.

پس اگر ملاحظه شود که صاحب پول بی رحمی خواسته از فقر و نادانی شخصی انتفاعی برده و نفع زیادی از او گرفته او را معدوم نماید بر حسب قانون جزائی چنین شخصی را به مجازات می رسانند.

برعکس اگر قانونگذار ما در بعضی موارد عقل را از دست نداده، در موارد دیگر از صرفه و صلاح مملکت خارج گردیده.

یکی از معلمین حقوق دارالعلم شهرنوشتاتل (سوئیس) روزی با ما سؤال و جواب برآمده گفت حقیقه در مدارک حقوق اسلامی طریقه شیعه « عقل » یکی از مدارک است، یا اینکه شما بواسطه تجدد پروری « عقل» را داخل در مدارک نموده اید؟

سؤال او چندان بی مأخذ نبود، زیرا که از طریقه شیعه اروپائی ها اطلاعات زیادی ندارند و آنچه را که در حقوق اسلامی مؤلفین به زبان اروپائی نوشته اند روی طریقه سنّی است و چون در مدارک حقوق سنّی «عقل» نیست و «قیاس» است این شخص تصور می کرد که مذهب شیعه هم باید منکر «عقل» باشد و مثل عقیده اشاعره بگوید حسن و قبح چیزی نیستند که ما آنها را امتیاز بدهیم ، حسن و قبح اثر حکم قانون گذار است.

فعلی خوب است زیرا که قانون گذار حکم و توصیه می نماید، بد است زیرا که قانون گذار آن را نهی و ملامت می فرماید.

فقط «عقل» انسانی یک آلتی است که درک امر قانون گذار را کرده و مطابق آن عمل می نماید. (۲)

در جواب این معلم ما گفتیم اگر «عقل» انسانی درک حسن و قبح فعلی را ننماید چه می شود وقتی که قانون گذاری نیست و بسا چیزها که بعد وارد می شوند و قانون گذار صفات آنها را معین نفرموده است.

پس «عقل» انسانی که به عقیده اشاعره آلتی است که درک امر قانون گذار را

می نماید باید در این قبیل مسائل مرتکب هیچ فعلی نشود، ولو اینکه لازم و ممدوح باشد، تا اینکه صفات حسن و قبح آنها از طرف قانون گذار معین گردد.

اگر ما منکر «عقل» خود بوده و همان آلت درک امر قانون گذار باشیم از روی چه مأخذ و اساسی قانون گذار را قبول نموده ایم. زیرا تا عقلی نباشد که بر حسب آن واسطه مطلقاً را ثابت ننمائیم اظهار قانون گذار را در این شغل قبول ننموده و آلت درک امر کسی هم نخواهیم بود.

پس اگر ما منافی «عقل» باشیم لازم می آید که منکر لزوم واسطه [باشیم] و بالطبع انکار قانون گذار را بنمائیم و این با عقیده ما منافات دارد. پس وقتی که ما وجود «عقل» را ثابت می نمائیم و به سبب هیچ دلیل هم نمی توانیم بگوئیم از ما زائل شده است چگونه می توانیم بگوئیم که تشخیص نیک و بد و تمیز حسن و قبح در ما نیست.

به این ملاحظه است که طریقه شیعه یکی از مدارک حقوق اسلامی «عقل» را می داند، اگر چه آن طوری که می بایست به این مدارک اهمیت بدهند نداده اند، زیرا که اگر آن را در نفع و بقای اسلام استعمال نموده بودند نه «عقل» ما زنگ زده بود و نه اسلام به این حال مشاهده می شد.

ولی امیدواریم بعدها انشاءالله مدرک «عقل» را به کار انداخته و از استعمال آن نتایج حسنه گرفته و اسلام را بدین وسیله حفظ نمایند.

معلم گفت اساساً این جواب شما را قبول دارم و هیچ وقت نمی گویم که خوبی و بدی اثر حکم قانون گذار است، بلکه می گویم قانونگذار شما و قانون گذار ما زمانی که حقوق در اروپا از مذهب تجزیه نشده بود آنچه را که خوب دیده اند امرنموده و بد را نهی نموده اند و ممکن است یک چیزی را قانون گذار در زمان خود خوب دیده باشد که بعد احتیاجات آن را لازم نداشته و به عقیده پیروان قانون الهی قانون گذارهای بعد آن را نسخ نموده باشند. (۳)

پس از این مذاکرات معلم گفت شما که مدرک «عقل» دارید از قوانین پارلمان را که خودتان هم در این عقیده هستید بر خلاف «عقل» است.

اگر برای اثبات الوهیت شما دور و تسلسل را باطل دانسته و به «عقل» نظری ثابت می کند پس مطلب ثابت است و محتاج به نظریاتی هم نیست و «عقل» بدیهی حکم می نماید (۴) که این قانون بروایت تجارتي شما درب تجارت را به مملکت شما می بندد، و این قانون ثبت اسناد شما قانونی است که هیچوقت جلوگیری از قلب و تدلیس مردم نکرده و تا ابد مرافعه املاک در مملکت شما باقی خواهد بود و مردم هیچوقت از روی اطمینان مالک ملکی نخواهند شد، و تا شما دفاتر مخصوص نداشته باشید مرافعه سه شوهر در خصوص یک زن قطع نخواهد شد. تا اسقاط حقوق نباشد دعاوی مردم محدود نخواهد شد، و تا قانون تعاقب و ورشکستی صحیح نداشته باشید امنیت برای تجارت در مملکت شما بر قرار نمی شود. (۵)

تمام را تصدیق کرده گفتیم خوب شد که معلم یک معلم یک مطلب را چون نمی دانست نگفت. اگر امروز ضرر قانون بروات تجارتي زیاد نیست بابا تجارت بکلی مسدود خواهند شد، وقتی که پارلمان ما حرمت بیع کالی به کالی را مأخذ عقد بیع و شری قرار دهد زیرا که امروز ثمن و مثن در اغلب معاملات تجارتي هر دو مؤجلند، و اگر در چنین موقعی اختلافی بین تجار داخله و خارجه یا اتباع داخله روی دهد از روی قواعد عادتی حکم می نمایند، در صورتی که اگر پارلمان قانونی وضع کرد قواعد عادتی نسخ می شوند و اگر اساس قانون روی حرمت بیع کالی به کالی باشد هیچ کس به محاکمه نمی رود، زیرا که معامله رأساً باطل بوده است.

آن وقت یا باید قانون عادتی سر درآورد قانون پارلمانی را مضمحل نماید، یا اینکه دیگر بیع کالی به کالی احدی ننموده و باب تجارت را به روی مملکت مسدود سازند و مسلم است مملکتی که تجارت ننماید پول ندارد و مملکتی گه

پول نداشته باشد استقلال نخواهد داشت.

معلم گفت شما که نوشتید طریقه شیعه ذمه دو نفر را مشغول قرضی نمی داند، اگر کسی ضامن قرض یک مقروضی بشود چه می کنند؟

گفتیم ذمه ضامن مشغول و ذمه مقروض نسبت به طلبکار بری می گردد.

گفت که بانک های خارجه و اتباع دول اروپا چه می کنند.

گفتیم هر وقت مقروض اتباع خارجه باشد چون قانون مذهب شیعه در نفع اوست با اینکه در هیچ مورد حاضر نیست که این قانون در حق او جاری گردد، در چنین موقعی راضی به حکم این قانون است.

ولی اگر ضامن تبعه خارجه باشد می گوید از عهد ژوستینین امپراطور دولت روم در تمام اروپا این طور است که اگر مقروض نتوانست قرض خود را ادا نماید ضامن باید از عهده بر آید. (۶)

در عثمانی هم اگر این قبیل قوانین وضع شده هیچوقت از مدرک «عقل» خارج نبوده و اگر از مدرک «عقل» خارج می بود از وضع آنها فایده نمی بردند (ملاحظه نمایند قواعد اداره تاپوی دولت عثمانی را که در سایه چنین قانونی مالک همیشه مالک ملک خود می باشد).

قانون گذاری معتقد است که قانون باید مطابقه با احتیاجات زمان بنماید و پارلمان اساس قانون گذاری خود را روی فرمایش حضرت ختمی مرتبت گذارده که می گویند در زمان خلیفه عمر شخصی موسوم به عمر بن سعد زانی شد. حد زانی و زانیه را قرآن صد تازیانه قرار داده و حضرت ختمی مرتبت هم به این حد افزوده بودند تبعید زانی و زانیه را خلیفه عمر بن سعد را اول تازیانه زده و بعد حکم به تبعید نمود. به ممالک مسیحی رفت و مسیحی شد. عمر در منافع اسلام این حکم را بواسطه اجماع تغییر داد، به این دلیل که اجماع اصحاب تغییر این حکم را بواسطه فرمایش دیگر حضرت ختمی مرتبت که قوانین بر

حسب ضرورت و وقت تغییر پذیرند (۷) تصدیق نمود، ولو اینکه در طریقه شیعه چنین خبری را قبول نداشته باشند.

پس دولی که در صدد نسخ بر آمدند قوانینی وضع کردند که با احتیاجات و عادات کنونی مطابقه و موافقت داشته است. ما نمی گوئیم که قانون پارلمان باید مثل قانون اروپا باشد. درین صورت از دو حال خارج نیست: یا این است که قوانین اروپا را در آسیا و قوانین ممالک مسیحی را در مملکت اسلامی باید اجرا نماییم و این مطلب از قوه هر دولتی ولو اروپائی هم باشد خارج است، و یا این است که این قانون اجرا نشدنی است ولی منافع اروپائی ما را به اجرای چنین قانونی مجبور می نماید.

نیز نمی گوئیم که همیشه قانون پارلمان روی عادت باشد. بسا عادتی که مضر است و قانون گذار بر ضد آنها باید قانون وضع کند باید در منافع تریاک کشان از برای خرید و فروش و استعمال آن وضع قانون نموده باشد، برعکس بر ضد آن اقدام نموده ولی افسوس که این قانون تکمیل نیست. (۸)

نیز نباید همیشه عادتی باشد که قانون گذار اساس قانون را عادت قرار دهد.

قوانین اروپا اجازه می دهد که دولت در نفع عموم اگر مالکی نخواهد ملک خود را بفروشد قیمت عادلۀ ملک او را به او داده تصرف ننماید.

در ایران این قاعده نبوده و عادت هم آن را بر قرار ننموده است. ولی امروزه که امتیازات راه آهن داده شده اگر در ملک مالکی خط آهن برود یا بخواهند ایستگاهی بسازند و مالک راضی نباشد چه می شود؟ آیا صاحبان امتیاز می توانند ملک را تصرف نمایند؟ مسلماً بلی و تصرف هم می کنند. ولی قیمت ملک را به چه ترتیب می دهند، معلوم نیست. پس در نفع عمومی قاعده لاضرر باید مجری گردد و از قاعده الناس صرف نظر نمود.

اگر محترمی را مجبور می کنند در نفع عموم غله خود را بفروشد اگر چه «

قیاس» در طریقهٔ شیعه نیست ولی مدرک «عقل» اجازه می‌دهد که صاحب ملک را هم مجبور نمایند که ملک خود را در منافع عمومی واگذار نماید، و از طرف دیگر نفع صاحب ملک را هم از دست نباید داد. باید طریقهٔ تقویم و ادای پول و غیره را قانون‌گذار بگوید که اگر ملک مالک را می‌گیرند در مقابل عوض بدهند که منافع او هم محفوظ باشد.

همچنین عقیده نداریم که تشکیلات دوائر یک دولت اروپائی تشکیلات دوائر مملکت ما گردد و این مسئله نه این است که فقط با ثروت ما مناسب نیست، بلکه ملاحظه نمودیم که قبل از تشکیلات عدالتی ما به شکل اروپا اگر مرافعه قاضی لازم داشت امروز قاضی مرافعه می‌خواهد.

چنانچه در یک مملکتی که طبیب زیاد است و غالب آنها انتظار ظهور امراض عمومی را دارند و یا اینکه اگر مریض به آنها رجوع نماید از قید طبابت آنها خلاص شدنی نیست، همانطور هم در مملکتی که قاضی زیاد باشد یا انتظار مرافعه دارند و یا اگر کسی تظلم نماید از تفننات قضاوتی آنها خلاص نمی‌گردد.

تشکیلات اداری و عدالتی یک دولتی باید مطابق احتیاجات و ثروت و زبان و درجهٔ فهم آن قوم باشد. بدبختانه اگر خواستیم وارد در خط ترقی شده اصلاحاتی بنمائیم، اساسی فراهم نمودیم که با هیچ یک از آنها مطابق نیست.

مسلماً بدانید که برای نسخ این کار دول اروپا نمی‌گویند و نمی‌توانند بگویند که ما تقلید از قوانین آنها بنمائیم. ارسطو از بزرگترین فلاسفه یونان می‌گوید حقوق مثل آتش نیست که در نزد ایرانیان و یونانیان به یک طریق مشتعل باشد.

مون تسکیو که از بزرگترین فلاسفهٔ فرانسه است در «روح القوانین» کتاب اول فصل سیم می‌گوید قوانین سیاسی و مدنی باید مخصوص به ملتی باشند که

این قوانین برای آن ملت وضع شده. اتفاقی است که قانون یک ملتی برای ملت دیگر مفید باشد.

قانون باید مطلق طبیعت مملکت باشد. قوانین ممالک سردسیر مفید به مملکت گرمسیر [نیست] و قانون مملکت گرمسیر فایده برای مملکت معتدل ندارد.

قانون مملکت بزرگ برای مملکت کوچک و برعکس قانون مملکت کوچک برای مملکت بزرگ مفید نخواهد بود.

قانون مملکت ساکنین چوپان برای مملکت ساکنین زارع و قانون مملکت زارعین برای مملکت ساکنین صیاد خالی از ضرر نخواهد بود.

قوانین باید بقدری آزادی بدهند که ملت لایق داشتن آن درجه حق باشد. (۹)

قوانین باید مطابق مذهب و ثروت و عده نفوس و تجارت و اخلاق ساکنین و درجه تمکین و اطاعت آنها باشند.

یکی از بزرگترین نطاقان و حقوق دانان انگلیس از اهل ایرلند که موسوم با ادمون بورک (Edmund Burke) و معروف به سی سرون انگلیس است (۱۰) می گوید در طبیعت چشمه های عدالتی است که از آن چشمه ها قوانین جاری می شوند مثل جویبارها و همان طوری که آنها در حال جریان [اند] رنگ و مزه اراضی مختلفه را که از آنها عبور می کنند اخذ می نمایند قانون هم اگر از یک مملکتی به مملکت دیگر برود و باید مطابق احتیاجات مملکت ثانی تغییر پذیر باشد.

حواشی قسمت چهارم

(۱) این مطلب مسلم است که اگر ژاپون می خواست فقط تقلید قوانین یک دولتی را بنماید در موقع نسخ گابیتولاسیون بیشتر به اشکالات بر می خورد.

(۲) در طریقه سنی عقیده معتزله هم هست که بر خلاف عقیده اشاعره می گوید خوبی و بدی اثر حکم قانون گذار نیست، قانون گذار حکم می کند آنچه را که خوب می بیند و نهی می فرماید آنچه را که بد می داند. ولی با این حالت اکثریت علمای اهل تسنن به عقیده اشاعره هستند.

(۳) عقیده ما مسلمین هم این است که آنچه را خاتم انبیاء صلوات الله و سلامه علیه از قوانین سابق لازم ندیده نسخ فرموده و بر عکس آنچه را که لازم بوده چنانچه در قوانین سابق وجود نداشته داخل شرع مقدس فرموده.

(۴) تقسیماتی که علمای ما برای «عقل» ذکر می نمایند نزد اروپائیان معمول نیست. آنها می گویند اگر گفتند «عقل» چنین مطلبی را حکم نمود «عقل» یکی است و عقل منقسم به تقسیماتی نیست.

(۵) اگر قانون تعاقب و ورشکستی در این مملکت وضع و اجزا شده بود تجار ورشکسته مال مردم را متصرف و مالک نمی بودند و راه اعتبار در این مملکت مسدود نمی شد، ملاحظه نمایند «شرکت اسهامی در اروپا» فصل ششم قسمت سیم، همچنین مقدمه این کتاب را.

(۶) ژوسنین امپراطور روم شرقی متولد شده است در سال ۴۸۳ میلادی، وفاتش در ۵۶۵ که ۵۷ سال قبل از هجرت نبوی است. معاصر با انوشیروان بوده و با ایرانیان جنگ کرده و مغلوب شد.

این سلطان قوانین و عادات رومی را که از ۷۵۳ قبل از مسیح به بعد ظاهر شده بودند تدوین و به معاونت تری بونین (Tribonien) وزیر خود چهار کتاب قانون وضع نمود: «انس تی تو»، «دی ژست»، «کودرویزه»، «نول». کتاب

اول را خلاصه تر نوشتند که به شاگردان مدارس حقوق ته اوفیل (Theophile) قانون دان یونانی در اسلامبول و درته (Dorothe) در بیروت درس می داد.

قواعد این کتاب شبیه است به قواعد کتاب کابوس حقوق دان رومی که در زمان سلطنت آنتونن امپراطور روم در ۱۶۱ میلادی روی پوست خر نوشته شده. این کتاب را در ۱۸۱۶ میلادی در ورن (Verone) یکی از شهرهای ایتالیا پیدا کردند که اول روی آن کاغذهای یکی از روحانیون موسوم به سن ژورن که در قرن دهم نوشته شده بود ظاهر بود. بعد که لحظه کردند اصل کتاب چیز دیگری بوده و آن را پاک کرده این کاغذها نوشته شده بود با مواد شیمیایی ظاهر نمودند معلوم شد که کتاب کابوس است.

امروزه هم در اروپا حقوق رومی و غیره را درس می دهند به دو دلیل: اول اینکه محصلین علم حقوق بدانند حقوق سابقه چه بوده و تغییراتی که از آن زمان تاکنون نموده چیست و برای چه بود، ثانی اینکه قواعد بودن حقوق امروزه اساسش همان قواعد دیون حقوق رومی است و اگر اساس را بدانند قوانین جدید را بهتر درک می نمایند.

اروپائی ها می گویند خیلی از قواعد رومی در حقوق اسلامی داخل شده است برای اینکه این قواعد در شامات قبل از اسلام معمول [بود] و بعد از اسلام هم تا مدتی که خلفای بنی امیه سلطنت می نمودند متداول بود، زیرا که سلاطین بنی امیه تعصب زیادی از برای اسلام نداشتند که قوانین رومی را در سرزمین اسلام منع نمایند.

چون اسلام قبل از بعثت و بعد با شامات روابط تجارتي داشت د به این ملاحظه حقوق اسلام بعضی از قواعد را از این حقوق اخذ نمود و مطابق عادات خود تغییر دادند.

مسلمین هم مدعی نیستند که تمام قواعد حقوقی اسلام از زمان اسلام ظاهر شده

است. چه بسیاری از قواعدی که در مذهب سابقه باقی بود و اسلام آنها از نسخ نکرده به همین دلیل داخل در اسلام شد.

برای یانکه قوانین سابقه داخل نشده باشد اسلام می بایست آنها را نسخ نموده باشد و به همین دلیل است که اسلام اعتراض به پیروان دین مسیح می نماید. برای اینکه ختنه در مذهب موسی بوده و مسیح هم آن را نسخ ننموده ولی مسیحیان آن را معمول نمی دارند.

۷) «ته آوری حقوق اسلام» تألیف ساواس باشا وزیر امور خارجه دولت عثمانی، جلد اول، صفحه ۴۱.

۸) ملاحظه نمایند «مدارک حقوق اسلامی و وصیت» صفحه ۷۹ آخر صفحه.

۹) به نظر می آید که این فیلسوف با قانون اساسی ایران که از اروپا آمده است همراه نباشد.

۱۰) بزرگترین نطق و نثر نویس دولت روم قدیم است، تاریخ ولادتش ۱۰۶ سال قبل از مسیح است.

نتیجه

عقیده ما این است قانون دولتی باید خود را به احتیاجات وقت و زمان و منافع انسان موافق نماید، نه اینکه احتیاجات و منافع انسان خودشان را مطابق قانون نمایند و حکم شرع مقدس هم همین است «الضرورات تسبیح المحضورات». حرمت شراب از ضروریات دین اسلام و نصوص قرآینه بر طبق آن وارد شده است. ولی در مقام ضرورت و انحصار علاج شربِ خمر واجب می گردد، «ولاتلقوا باید یکم الی التهکه».

اسلام در خطر است و می بینم روزبه روز ضعیف ترمی شود. اگر ما قواعد اسلام را محترم می داشتیم و به حقیقت میل قانون گذار رفتار می نمودیم حال

دولت اسلامی به این طور نمی شد و آنها را دولت مسیحی مطیع خود نمی نمودند. جهاد را مسلمین باید از برای اسلام بنمایند. ولی عدم استقلال اسلام سیب شده که مسلمین باید در حفظ دولت مسیحی جنگ کرده و مقتول گردند.

اکنون بیشتر از دو دولت باقی نیست که نیمه جانی دارند. ترکی بعد از تجارب زیاد و صدمات کثیره و از دست دادن چندین مملکت شاید دانسته باشد که برای حفظ خود چه لازم دارد، اگر بعضی از اتباع خود و خارجه او را مجال و فرصتی دهند.

ما هم که دارای ممالک کثیره نبوده و تجربیاتی حاصل نکرده ایم می توانیم از تجارت دولت هم مذهب خود درس گرفته فی الجمله روحی که در این جسم ناتوان است به همین حالت نگاه داشته و سعی کنیم که تقویت آن را فراهم نموده بلکه ان شاء الله از لطمات اجنبی خود را محفوظ داریم.

برای اینکه دولتی مستقل باشد لازم است که به تمام ساکنین سرزمین خود حکومت داشته باشد. پس دولتی که نتواند اتباع خارجه را در خاک خود به تحت قواعد محلی در آورد می گویند و ملاحظه هم نموده این که چنین دولتی لایق نخواهد بود که بعد به اتباع خود هم حکومت نماید، و بالاخره دولتی که نه به اتباع داخله و نه اتباع خارجه حکومت نماید دولت نیست و ضمیمه دولت دیگری خواهد شد که این مقام را دارا باشد.

اگر افکار ما در نظر دانشمندان و هواخواهان دین اسلام پسندیده آید می گوئیم به دو قسم می توان اصلاح نمود: اول اصلاح عمومی که از این اصلاح نوع ایرانی اعم از مسلم و یهودی و زردشتی بهره مند باشند و اصلاح خصوصی که آن را بعد ذکر می نمایم.

اصلاح عمومی

هیچ دولتی نمی تواند بگوید که چرا ایران قانون ارث و عقد و نکاح تدوین نمی نماید، چنانچه ما هم آنها را تدوین نمائیم قوانین خارجه در باره اتباع آنها اجرا می شود، زیرا که در این خصوص با ما طرفیتی ندارند.

فرضاً به محاکم ما هم رجوع نمایند ما باید قواعد آنها را دانسته و رفع مناقشه آنها را از روی قواعد خودشان بنمائیم.

ملت غیر مسلم ایران هم قانون موضوع معینی ندارند و اگر هم دارند می توانند به اکثریت این قبیل قوانین را پیشنهاد نمایند که پارلمان رأی داده و در موقع منازعه اگر حکومت قضاات دولتی را قبول کردند محاکم در حق آنها مطابق قوانین خودشان حکم نمایند.

برعکس دول خارجه می توانند بگویند که اتباع ما در مملکت شما تجارت دارند، در این صورت محتاج به قواعدی هستند که آن قواعد کلیه عقود (کنترها) و قواعد تجارتي در خصوص شرکت ها و بروات تجارتي و قواعد تعاقب و ورشکستی و غیره می باشند.

وقتی که بین تبعه خارجه و داخله مناقشه هست و در محکمه وزارت خارجه حل مناقشه با حضور نماینده دولت متبوع تبعه خارجه می شود محکمه از روی چه قانون حکم می کند که تبعه خارجه بداند حقیقه به هوی و هوس قاضی مطیع نیست، بلکه مطیع قانون است.

در حقوق عمومی دول خارجه نمی توانند بگویند که چرا دولت به اتباع آنها تحمیل مالیاتی می کند، به دلیل اینکه به اتباع ایران هم آنها همان تحمیلات را می نمایند، ولی این تحمیلات به هوی و هوس ادارات نباید باشند، بلکه باید بر حسب قانون صراحه معلوم و معین باشند. (۱)

ولی می گویند شما که دولت هستید باید داخله خود را منظم بدارید و حافظ امنیت باشید، و برای اینکه نظم برقرار شود باید خلاف کننده بداند اگر مرتکب خلافی شد مجازت او چیست؟

پس به طوری که می گویند تا زمانی که قانون جزائی ما مدون نشود و نزد آنها تا یک درجه قبول نگردد و در ایران هم در حق عموم ساکنین اتباع ایران بدون امتیاز اجرا نشود راضی نمی شوند که اتباع خود را در به اختیاراتی که قضات مادر تعزیر دارند مطیع و محکوم نمایند.

اصلاح خصوصی

آنچه را که ما در ذیل اصلاح عمومی بیان نمودیم برای موقعی است که ما بخواهیم قواعدی وضع نماییم که شامل حال عموم ساکنین این مملکت باشد اعم از مسلم و غیر مسلم تبعه خارجه و داخله. ولی می شود که هم وطنان ما افکار ما را نپسندند و ما هم اصرار در صحت آنها نداریم.

پس در این صورت اگر با ما متفق هستند که باید « کاپی تولاسیون » موقوف شود لابد باید به یک طریقه دیگری لوازم نسخ آن را فراهم آورند.

ولی اگر مسلمین مستغنی از هرگونه اصلاحی هستند استغنائی آنها دلیل رضایت دیگران نیست.

در این مملکت غیر مسلم از قبیل زردشتی و یهودی و نصاری هستند که آنها قانون مدونی ندارند و قانون شرع در حق آنها اجرا نشده، همان طوری که در ممالک خارجه هر اختلافی بین پیروان مذاهب مختلفه وارد شود قوانین مدونه هست که رفع مناقشه آنها را می نماید در این مملکت هم باید قواعدی از برای حل مناقشه بین آنها باشد و قانون شرع که می گوید غیر مسلم اگر با خودشان

طرف باشند قانون آنها در حق خودشان اجرا می شود امروزه مضرّ به استقلال ایران و اسلام است.

اگر مسلمین خودشان مستغنی از وضع هر قسم قانونی هستند استقلال اسلام این طور اقتضا می کند که وضع قانونی بنمایند و تبعه غیر مسلم و اتباع خارجه را در تحت حکومت خود در آورند.

و می گوئیم دولت مسلمی که نتواند به تبعه غیر مسلم خود حاکم باشد چه لیاقت دارد که به مسیحیان اتباع دول در خاک خود حکومت نماید.

در مصر هم که خواستند اصلاحی نمایند به ملاحظه اینکه اتباع داخله غیر مسلم و اتباع خارجه زیر بار حکومت محاکم سابقه نمی رفتند نوبر پاشا محاکم مختلطه مصر را که در ۱۸۷۴ میلادی تشکیل یافت پیشنهاد نمود که امروزه تشکیلات آنها را از قرار ذیل است:

سه محکمه ابتدائی: [دوتا] در اسکندریه و قاهره و سیمی گاهی در منصوره و گاهی هم در طنطه منعقد می شود.

هریک از این محاکم مرکب از هفت قاضی است که چهار نفر از اهل هر دولتی از دول اروپا که باشند می توانند عضویت داشته باشند و سه نفر دیگر هم از مصری ها است که این اواخر دولت انگلیس به عنوان قضات مصری یکی دوفتر از انگلیسی ها را داخل نموده است.

محکماً استیناف در اسکندریه است که هشت نفر از اعضای آن باید از قضات دول معظمه اروپا باشند و چهار نفر دیگر از اتباع داخله و به فرمان خدیو منصوب می گردند.

رئیس این محکمه از قضات تبعه خارجه به اکثریت اعضاء معین می شود. این محاکم می توانند حکم نمایند هرگونه مسائلی که راجع به دیون و تجارت و

غیره باشد.

فقط اتباع خارجه در مسائل عقد و نکاح و کفارت و غیره مطیع به قوانین خودشان هستند و در دفتر این محکمه دفاتری هست که اسناد نقل و انتقال و رهن املاک غیر منقوله در آنها ثبت می شود.

در مسائل جزائی آنچه که راجع به خلاف باشد یعنی تفصیلات غیر مهم یکی از قضات اروپائی حکم می کند، ولی برای جنحه و جنایت اتباع خارجه مطیع محاکم قونسولی خود می باشند.

اگر چه کاملاً این محاکم استقلال ندارند، زیرا که در جنحه و جنایات باز محاکم قونسولی دول حکومت می نمایند، ولی ممکن است که بعد ها این مسئله هم موقوف گردد.

در ایران به هر قسمی که پیشرفت و کمتر باعث خرج می شود باید محاکمات راجع به اتباع خارجه را منظم و مرتب و قوانینی از برای آنها وضع نمود. امروزه اگر اتباع خارجه با اتباع داخله طرف نزاع واقعد و در محاکمات وزارت خارجه حل دعاوی و تشاجر آنها می شود قانون ما چیست و قضات چیست؟

اگر نزاعی بین غیر مسلمین اتباع داخله حادث می شود ناچارند به صلح و سازش بکوشند، زیرا که هیچ قانونی قطع دعاوی آنها را نمی نماید.

اگر نزاعی بین غیر مسلمین اتباع داخله حادث می شود ناچارند به صلح و سازش بکوشند، زیرا که هیچ قانونی قطع دعاوی آنها را نمی نماید.

اگر از یکی از آنها جنایتی وارد شود چه طرف از خود آنها باشد و چه از مسلمین به چه قانون آنها را سیاست می نمایند؟

پس در اصلاح خصوصی هم همان قوانینی که در ذیل اصلاح عمومی گفته شد لازم است که این قوانین حکومت نمایند:

اولاً - بین اتباع خارجه اگر طرف آنها تبعه ایران باشد،
ثانیاً - بین اتباع ایران اگر یکی از آنها غیر مسلم باشد،
ثالثاً - بین اتباع ایران اگر طرفین قوانینی و حکومت این محاکم را قبول نمایند.

ما آنچه را مفید می دانستیم گفتیم و ادعا هم نمی کنیم که گفته های ما صحیح باشد. در تهیه لوازم نسخ «کاپی تولاسیون» اگر عموم با ما متفقین نباشند اکثریت با ماست.

حالا در علاج هرکس می تواند رأی خود را بگوید. شاید کثرت خیال و افکار قانون گذار ما را به راه صحیح و اصلی بیندازد.

بالاخره این طور به نظر می آید که اهمیتی به گفته های ما نداده و حکاتی ما هم مثل یکی از معلمین مدرسه حقوق دارالعلم برن (سوئیس) باشد که اکنون در محکمه فرالی بزرگترین محاکم سوئیسی قاضی [است] و عضویت دارد.

این شخص موسوم است به «رسل». تألیفات بسیار در حقوق و ادبیات نموده است. رقیب های فقیه او را ادیب می شمارند و ادبا او را فقیه می گویند. حالا ما بین دو رقیب واقع شده ایم:

رقیب داخلی شاید این حرف های ما را در منافع دول اروپا تصور نمایند و به ملاحظه این که ما در اروپا تحصیل کردیم میل هم داشته باشیم قانون آنها را به مملکت خود وارد نمائیم.

رقیب های خارجی تصور می کنند که این اظهارات ما به حال استقلال و بقای ایران اسلام مفید است.

پس ما بین این دو رقیب هستیم و از عموم هموطنان تمنی داریم که از روی وجدان اظهارات ما را تحقیق و غور نمایند.

حاشیه قسمت آخر (نظریهٔ مصدق دربارهٔ ممیزی مالیاتی)

(۱) ولی باید دانست که اگر دولت تحمیلات ناگواری به اتباع داخله نماید اگر آنها قبول نمایند دلیل نمی‌شود که اتباع خارج هم سکوت اختیار نمایند.

روزی در منزل شخصی از اروپائی وارد شد. صاحب خانه پرسید به چه مشغولید؟ در جواب گفت به میزی، و به همین ملاحظه نقشهٔ طهران را هم رسم نموده‌ایم.

این جواب به نظر ما خالی از غرابت نیامده گفتیم که نقشهٔ طهران را سالهاست رسم نموده‌اند.

در جواب ما گفت مقیاس نقشهٔ قدیم با نقشهٔ ای که ما رسم می‌نمائیم تفاوت کلی دارد.

گفتیم اولاً شما نقشهٔ طهران را برای چه لازم دارید، ثانیاً وقتی که نقشهٔ شهری را سالهاست به مخارج و زحمت ترسیم نموده‌اند لازم به تجدید نیست. همان را می‌توان به هر مقیاس که لازم است در آورد و از برای ممیزی هم ثروت ما هم چنان که ثروت اغلب از ممالک اروپا این اجازه را نداده است کاداستر (Cadasre) دفتر ممیزی (۱.۱.) مقدور نیست.

گفت عقیدهٔ من همین است.

این جواب ما را ساکت کرده کرده برای اینکه شخصی که به این عنوان از دولت سالی مبلغی اخذ می‌کند با نهایت انصاف می‌گوید این قبیل مخارج برای دولت فائده ندارد، ولی ما هیچ تصور نمی‌کنیم چرا باید مال ملت را در راهی خرج نمود که دیناری مفید نباشد.

شخص اروپائی گفت چون من می‌دانم که ترتیب کاداستر فایده ندارد طریقهٔ

دیگری را در پیش گرفته و امیدوارم به آن طریقه موفقیت حاصل نمایم. این حرف اثر غریبی نموده در صدد سؤال بر آمدم که این طریقه را بیان نمایند.

گفت چهار قریه از قراء و رامین را من می خواهم نمونه قرار بدهم که هر چه در سال به این چهار قریه عمل دادند محصول سایر قراء دیگر هم نسبت به آب و خاکشان به همان مبلغ و مقدار معین باشد که مالیات دیوانی از آن مأخذ اخذ شوند.

این توضیحات فوق العاده مضحک [بود]. در جواب همه گفتیم که اگر ملکی که صد خروار بذر افشان و یک سنگ آب دارد فلان مقدار محصول بدهد دلیل نمی شود که ملک دیگری که دو مقابل اراضی و آب دارد مضاعف بدهد.

عایدات هر ملکی بر حسب استعداد زمین و خوبی آب و توجه مالک و نرسیدن آفت دارد، نمی توان چهار قریه نمونه درست کرد و بر تمام املاک به همان مأخذ تحمیل مالیات نمود.

حالا اگر در ایران بتوان از روی دهات نمونه برمالکین اتباع داخله مالیات تحمیل کرد به نظر ما نمی آید اتباع خارجه هم بتوان همان قسم تحمیل نمود.

در ممیزی هیچ طریقه بهتر از اعلان مالک در خصوص بر داشت خود نمی باشد. فرستادن ممیز یا ذرع نمودن اراضی کارهائی است که هیچ نتیجه ندارد. اگر رفتند اراضی کویر ملکی را ذرع نمودند چه نتیجه حاصل خواهد شد.

اگر ممیزی هم برود چون هیئت ممیزین که می روند خود آنها که مسئولیتی ندارند سهل است رفع مسئولیت مالک را می نمایند، در صورتی که اگر به مالک بگویند عایدات خود را اعلان نماید و اگر کسر قلمداد نماید فلان مبلغ جریمه دارد ممکن است آنچه را که حقیقت دارد بگوید و می توان راه تفتیش

بدون خرج صحیحی هم برای صورت قلمدادی او درست نمود، و اگر ممیز رفت و کم قلمداد نمود بر مالک هیچ مسئولیتی نیست. برای میمیزین هم مساوی است، زیرا که از دولت وظیفه ندارند که مقطوع شود.

به ترتیبی که به نظر ما می آید می توان با خرج و زمان قلیلی حقیقه عایدات اربابی یک بلوکی را معین کرد، بدون اینکه ممیزی به محل برود، یا اینکه مساحت اراضی مزروع و غیر مزروع و تلال و جبال املاک را محتاج باشند.

افسوس که اگر خواسته اند عایدات ملکی را تعیین نمایند به این طریق وارد عمل شده اند که اگر بخواهند مالکین را از روی دهات نمونه و رامین تحمیل نمایند آنها باید عوض مالیات املاک خود را هم واگذار نمایند و درمواقع دیگر هم که خواسته اند از مالکین مساعدتی نمایند قائده دولت را بکلی از دست داده اند.

دولت باید از مالیاتی هم که قبل می گرفته بکلی چشم بپوشد، زیرا که ماده سوم لایحه هیئت وزرا به تاریخ دهم برج ثور او دئیل ۱۳۳۱ چنین گوید: «راجع به قرائی که به هیچ وجه جنس مسعر و تخفیف فرمائی ندارند چون صاحبان این قبیل خالصجات هم غالباً اظهار می نمایند که نظر به تیول و تسعیرات معموله زمان سابق بوده است که اقدام به خریداری این املاک کرده اند در صورتی که سابقاً شکایتی از زیادی منال دیوانی املاک خود کرده باشند امر به ممیزی خواهد شد تا با نهایت دقت محصول املاک مزبوره را برآورد نموده معادل نصف عایدات خالص به هر اربابی مالیات مطالبه شود.»

آقایانی که این لایحه را امضا نموده اند ملاحظه نکرده اند که خریداران خالصه املاکی را که فی الجمله از مالیات دیوانی عایداتش بیشتر بوده از دولت مجانی گرفته یا به مختصری خریداری نموده اند.

اگر این اشخاص خالصه خریده بودند که هزار خروار ضبط و نهصد خروار

مالیات می دادند قناعت به همان صد خروار بهره مند می نمودند، ولی امروزه به صد خروار قناعت نمی کنند، برحسب این ماده پانصد خروار می خواهند.

خالصه را که از دولت با قبول جمع حاصلگی خریده اند چه جهت دارد که به این عناوین مالیات دولت از میان برود. مطلب خالی از دو قسم نیست: یا صرفه و صلاح آنها هست نگاه می دارند یا نیست و اگذار می نمایند.

پیوست

به مناسبت درج این رساله، متن نامه ای را که دکتر مصدق در سال ۱۳۴۳ در خصوص همین رساله به نخست وزیر آن سال نوشته است به چاپ می رساند.

احمد آباد ۲۲ آبان ماه ۱۳۴۳

جناب آقای منصور نخست وزیر

اکنون که متجاوز از یازده سال است در زندان به سر می برم و قادر نیستم از وطن خود دفاع نمایم اجازه فرمائید که لااقل به وسیله این چند سطر از خود دفاع نمایم.

بیانات آن جناب در جلسه روز سه شنبه ۱۹ جاری در مجلس شورای ملی راجع به اینکه در موقع تصدی کار اینجانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی نظامیان دولت امریکا در ایران امضا نموده ام موجب کمال تعجب گردید، چون که این جانب اول کسی بودم که در این مملکت زبان به اعتراض به مصونیت سیاسی اتباع دول بیگانه گشودم و آن در اوایل جنگ اول بین الملل بود که دولت رژیم گاپی تولاسیون را در آن کشور الغا نمود و این جانب رساله ای به نام « کاپی تولاسیون و ایران » و به تعداد پنج هزار نسخه منتشر کرده و از اولیای

امورالغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت را درخواست کردم. قرار دادی که این جانب امضا نموده ام مربوط است به وظایف اصل ۴ در ایران که اصل ۴ رنوشتی از قرارداد با سایر دول را برای اینجانب فرستاد و تقاضا نمود از طرف دولت ایران هم قرار دادی به همان نهج تنظیم شود که چون احتیاج به اصلاحات داشت پس از اصلاح این جانب آن را امضا نمودم و در آن وقت صحبتی از مصونیت سیاسی مأمورین دولت آمریکا در ایران نبود. و این عیناً مثل حکایت آن کسی است که در ده راهش نمی دادند و او ادعای کدخدایی می کرد. چقدر خوب است که مقرر فرمائید پرونده آن را مطالعه کنند و بیاناتی که در مجلس فرموده اید اصلاح نمایند.

دکتر محمد مصدق

* برای اطلاع و استحضار روزنامه کیهان تقدیم میشود که اگر مانعی ندارد آن را منتشر فرمایند.

(ایرج افشار: در آن موقع چاپ نشده است.)

منبع- مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گردآوری: ایرج افشار- انتشارات سخن - ۱۳۸۲ - صص ۸۱ - ۴۰

فصل سوم

تصویب بودجه

در پارلمان های مختلف

این نوشته دکتر مصدق در مجله آینده، دوره اول (۱۳۰۴)، ص ۱۰۵ - ۱۰۹ درج گردیده بود:

تاریخ تصویب بودجه در پارلمان با تاریخ آزادی ملل یکی است و اول ملتی که در مالیه خود دخالت نموده ملت انگلیس است از شورش ۱۶۸۸ زمان شارل دویم، و دول متحده آمریکای شمالی از جنگ استقلال ۱۷۷۵-۱۷۸۳، و بعد فرانسه که از انقلاب ۱۷۸۹ از این حق بهره مند گردیده اند.

ولی باید دانست که دخالت نمایندگان ملت در امور مالیه اول محدود [بوده] و به تدریج توسعه یافته است.

در انگلستان ژاک اول چند مرتبه پارلمان را منعقد کرد و چون در وضع مالیات موافقت نظر حاصل نشد آن را منحل نمود و در سال ۱۶۳۱ خود او بعضی مالیاتها قرار داد که تعقیب یکی از مالیات دهندگان موسوم به همپدن (Hampden) راجع به بیست شلنگ مالیات خود باعث اغتشاش تمام انگلستان و افتتاح مجلس گردید.

بنابراین ملت بدون تصویب نمایندگان مالیات نمی داد و سلاطین هم برای استفاده خود دخالت محدود ملت را لازم میدانستند و تنها نه این بود که سلاطین می خواستند دخالت قوه مقننه را محدود نمایند، بلکه ها خواهان سلطنت مطلقه هم در تحت اصل تجزیه قوا با دخالت مجلس در امور مربوطه به مخارج موافق نبودند.

این بود که دخالت مجلس را در مالیات برای تمکین مالیات دهندگان لازم دانسته ولی مداخله مجلس را در تصویب خرج برخلاف تجربه قواء می دانستند.

به عبارة اخري به نام مجلس ماليات اخذ شود و به ميل شاه منصرف گردد. برخلاف، عقیده آزادی طلبان این بود که مجلس نه تنها در وضع ماليات بلکه در تصویب مخارج هم باید دخلی باشد و این منازعه در فرانسه بر حسب قانون ۲۵ مارس ۱۸۱۷ و تصویبنامه اول سپتامبر ۱۸۲۷ خاتمه یافت و دخالت پارلمان در کلیه امور مالی از جمع و خرج هر دو ثابت گردید.

چون در هر مملکت معمولاً (۱) پارلمان عبارت از دو مجلس است و کلا و مجلس سنا، لذا باید دانست که دخالت مجلسین در امور مالی تا چه درجه می باشد. چه طرز انتخاب (۲) مجلسین و کلا و سنا مستلزم اختلاف اختیار آنها می باشد. اختیار مجلسین و کلا و سنا در تصویب قوانین راجعه به دخل و خرج مملکتی که حق مجلس و کلا مزیت دارد و این مزیت مربوط به حق تقدم و قطعیت رأی می باشد.

حق تقدم آن است که هیچ لایحه قانونی راجع به امور مالی به مجلس سنا نمی رود مگر اینکه قبلاً در مجلس و کلا موضوع شور و رأی واقع شده باشد (۳)، و قطعیت رأی هم آن است که رأی و کلا قطعی است و مجلس سنا نمی تواند آن را تغییر دهد.

بطور کلی حق تقدم در تمام ممالک برای مجلس و کلا ثابت، ولی قطعیت رأی نسبت به ممالک مختلف می باشد و بعضی به مجلس سنا حق میدهند که در رأی مجلس و کلا تصرفات کند و برخی مجلس سنا را از این حق محروم میدارند و نتیجه این می شود که در ممالکی که مجلس حق تصرف ندارد باید یا بطور کلی بودجه را قبول و یا بطور کلی آن را رد نماید از قبیل انگلستان که دخالت مجلس لردها نظریه اینکه نماینده ملت نیستند افتخاری است بر حسب قانون ۱۹۱۱ (Money bills) تصمیم مجلس و کلا در امور مالی قطعی است ولو اینکه مجلس لردها موافق نباشد. برخلاف در ممالکی که سنا این حق را دارد می تواند در بودجه که به تصویب مجلس و کلا رسیده تصرفات نماید مثل فرانسه و بلژیک.

ولی باید دانست که کمتر اتفاق می افتد که مجلس سنا از این حق استفاده نماید. چه مجلس مزبور مدتی را که برای مطالعه و تحقیق مقتضی است ندارد. مثل اینکه در فرانسه بودجه ۱۹۰۸ در اواسط ماه دسامبر ۱۹۰۷ یعنی چند روز قبل از اول سال به مجلس سنا رسید و فرضاً هم که به تأخیر قائل شود در بودجه ای که مجلس وکلا با نظریات دولت تهیه نموده تصرفات عملی نیست.

در آلمان طریقه دیگری است که محتاج به آن می باشد و آن این است که بر حسب اصل ۸۵ قانون اساسی یازدهم اوت ۱۹۱۹ مجلس وکلا (رایشستاگ) بدون رضایت مجلس نمایندگان دول متحده (بوندرس رات) نمی تواند مخرجی را که پیشنهاد شده اضافه یا خرج جدیدی تصویب نماید. اعضاء مجلس وکلا را ملت به طریق مستقیم انتخاب می نماید و اعضاء «بوندرس رات» را دولی که جموعشان جمهوری آلمان از تشکیل میدهد.

و ترتیب وضع قوانین این است که هر پیشنهادی را که دولت به «رایشستاگ» می نماید باید با موافقت «بوندرس رات» باشد. و بعد از تصویب رایشستاگ (مجلس وکلا) هم قانون قطعی نیست و رئیس جمهوری می تواند آن را در تحت فرماندوم عمومی (رأی ملت) و یا در تحت «وتو» بوندرس رات (تحت اعتراض مجلس نمایندگان دول متحده) بگذارد.

در صورت اولی باید ملت بواسطه رأی عمومی عقیده خود را اظهار نماید و در صورت ثانی یعنی چنانچه «بوندرس رات» با قانون مزبور موافقت نکرد مجدداً مجلس وکلا (رایشستاگ) داخل مذاکره می شود. اگر عده رأی دهندگان در تصمیم ثانوی از دو ثلث کمتر باشد فرماندم قطعی است و چنانچه دو ثلث و یا بیشتر باشد باز رئیس جمهوری می تواند که آن را قطعی ندانسته در تحت فرماندم بگذارد.

پس در آلمان برخلاف ممالک دیگر عقیده مجلس نمایندگان دول متحده که در حکم سناست به عقیده مجلس وکلا مزیت دارد و چنانچه مجلس وکلا که

نمایندگان مستقیم ملتند خرجی را که دولت پیشنهاد نمود اضافه و یا خرج جدید تصویب نمایند مخالف قانون اساسی است و قانونیت ندارد.

در ایران - از ملاحظه اصل ۱۸ و ۱۹ و ۴۶ قانون اساسی چنین مستفاد می شود که دولت می تواند لوایح قانونی را به هر یک از مجلسین که می خواهد پیشنهاد نماید و حق تقدیمی برای تقدیم به مجلس شورای ملی و یا مجلس سنا نیست، مگر لوایح قانونی راجعه به مالیه مملکت که از عبارت اصل ۴۶ چنین مستفاد می شد که مجلس شورای ملی نه این است که فقط حق تقدم دارد بلکه رأی مجلس مزبور هم قاطع می باشد.

عبارت اصل چهارم و ششم این است: « مگر امور مالیه که مخصوص به مجلس شورای ملی خواهد بود و قرار داد مجلس در امور مذکوره به اطلاع مجلس سنا خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات مجلس سنا را بعد از مذاقه لازم قبول یا رد نماید.»

بنابراین رأی مجلس سنا فقط شوروی است. در این صورت مجلس شورای ملی در رد و قبول رأی او مختار می باشد.

اصل هیجدهم نیز مؤید اصل چهارم و ششم می باشد که می گوید: « تسویه امور مالیه، جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیات ها و رد و قبول عوارض و فروعات، همچنان ممیزی های جدید که از طرف دولت اقدام خواهد شد به تصویب مجلس خواهند بود.»

ولی اصل ۱۹ در قاعده ای که مذکور شد صریح نیست و بلکه ممکن است که گفته شود با اصل ۴۶ و ۱۸ تعارض دارد. چه بر حسب اصل ۱۹ « مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تجدید حکومت ها پس از تصویب مجلس سنا اجراء آراء مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.»

در این صورت نه این است که فقط عبارت پس از تصویب مجلس سنا که شامل امور مالیاتی مندرجه در این اصل میشود محتاج به تفسیر، و شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است، بلکه عبارت از قبیل تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تجدید حکومت مندرجه در این اصل نیز محتاج به تفسیر می باشد.

بنا بر آنچه مذکور شد مجلس شورای ملی در لوایح قانونی راجعه به امور مالیه حق تقدم دارد و ایجاد و حذف هرگونه مالیات و اصلاحات مالیاتی و تصویب بودجه جمع و خرج مملکتی هم از خصایص مجلس مزبور است و عقیده ای که مجلس سنا اظهار نماید فقط شوروی مجلس شورای ملی در رد و قبول آن مختار می باشد.

امضاء محفوظ (۱)

انتخابات پارلمانی در ایران

فخرالدین عظیمی در پیشگفتار مقاله «انتخاب بدون حق انتخاب؟» در باره «انتخابات پارلمانی و تداوم فرهنگ سیاسی در ایران» می نویسد:

«در طی بیش از صد سالی که از تلاش برای برقراری حاکمیت ملی و تحقق مشارکت مردمی در ایران می گذرد، انتخابات مهم ترین نمودار و تبلور این تلاش بوده است. پس از آنکه نظام مشروطه ایران پی افکنده شد، مشروعیت ترتیبات سیاسی موجود بر انتخابات مبتنی گردید. در جامعه ای که اعیان خود را سروران مردم، و روحانیون خود را رهبران ملت می دانستند و سلسله مراتب ناشی از اصل و نسب، مال و منال، یا سیادت و فقاہت به نظر پرسش ناپذیر می آمد، بنابراین شد که عملاً رأی همه ایرانیان (مردان ایرانی) ارزش و اثری برابر دارد. اصل بر این قرار گرفت که نمایندگان بر گزیده ملت سیاست های عمومی و مصالح ملی را به بحث می گذارند و تعیین می کنند، وزیران و دیگر کارگزاران بلند پایه حکومت پاسخگوی آنانند، پادشاه دیگر نه سایه خداوند

است، نه مقام خود را به پشتوانهٔ دلاوری و ضرب شمشیر نیاکانش چالش ناپذیر می‌شمارد، و نه خود را خداوند گار رعیت می‌پندارد. بنابراین است که به تشریفات بسنده کند و استقرار ترتیبات مشروطه و روند پارلمانی را یاری دهد، کار کرد مؤثر آنها را تسهیل کند، و پاسدار بی‌غرض مصالح فراهزی و فراگروهی باشد. اعتبار معنوی و اخلاقی او ناشی از پرهیز از دخالت ناروا در امر حکومت است و مشروعیت او ناشی از وفاداری عملی به سوگندی است که در پاسداری از ترتیبات مشروطه و یاری به تداوم آن یاد کرده است.

در عمل، نهاد سلطنت با نقشی که روح قانون اساسی و مشروطیت آن تعیین کرده بود ناسازگار آمد و تحقق نظام مشروطه و طبعاً برگزاری پی‌در پی انتخاباتی آزادانه از حوزه آرزو چندان فراتر نرفت. با این همه و در بسیاری موارد، انتخابات می‌توانست فرصتی برای ابراز و پیشبرد دلبستگی‌های دموکراتیک و مدنی و مجالی برای تأثیرگذاری بر جریان امور فراهم آورد. اگر دستگاه حاکم از مهار کردن تلاش‌های مردم فرو می‌ماند یا در سیاست‌های سرکوبگرانهٔ آن اندک تردید و تأملی پدیدار می‌شد، انتخابات شور و هیجان‌زایی را دامن می‌زد و مجال‌هایی برای قدرت‌نمایی مردم فراهم می‌آورد. مردم، به ویژه شهرنشینان، از یک سو از هر فرصتی برای اثبات میان‌تهی بودن وعده‌های حکومتگران بهره می‌گرفتند و از سوی دیگر، می‌کوشیدند آنان را وادار به دادن وعدهٔ آزادی کنند تا بلکه این وعده‌ها آزادی عمل آنها را تا حدی محدود کند. نکته‌ای که در کمتر انتخاباتی از دیده‌ها پنهان می‌ماند این بود که رژیم حاکم همیشه هراسناک از این بود که کسانی که وجهه و پایگاه مردمی داشتند و پایبندی به مصالح ملی و دلبستگی‌ها دموکراتیک را با بی‌باکی و راست‌گفتاری در می‌آمیختند، به پارلمان راه یابند.

انتخابات در مواردی هم که حتی اندک فرصتی برای فعالیت آزادانه در میان بود به تبلور تلاش‌های پی‌گیرانهٔ مردم برای پیشبرد حقوق سیاسی - مدنی خود تبدیل می‌شد. حکومتگران نیز میکوشیدند به یاری هر دستاویز و ترفندی با

این تلاش‌ها رویا رویی کنند. اصولاً در تاریخ برقراری انتخابات در ایران هرگاه مردم احساس کرده اند مجالی برای آزادی عمل نسبی نیز در میان است، و دست‌های آنها به تمامی بسته نیست، با هیجان و علاقه و در عین حال با آگاهی و حسابگری. خردمندان عمل کرده اند.» (۲)

دکتر مصدق: «انتخابات در اروپا و ایران»

دکتر مصدق در «مجله آینده» (۱۳۰۵) درباره «انتخابات در اروپا و ایران» در نوشته پژوهشی خود اینگونه آورده است:

بعد از عنوان- در جواب مرقومه محترمه تصدیق افزاست که بواسطه گرفتاری ممکن نشد در قانون انتخابات مطالعات جدید نماید و گمان می‌کنم که محتاج هم نیست. زیرا بنده نظریات خود را در کنفرانسی که در دهم حوت ۱۳۰۳ ایراد نموده به عرض عامه رسانیده و یک نسخه از آن را تقدیم و خاطر عالی را مستحضر می‌نمایم که اصلاحاتی که بعد از تاریخ مزبور در اواخر دوره پنجم تقنینیه در قانون انتخابات شده اساسی نیست و وضع حاضر را هیچوقت تغییر نخواهد داد.

به نظر بنده با یکی دو ماده می‌توان در قانون مزبور اصلاحات اساسی نمود، از قبیل تجزیه حوزه انتخابیه بلوکات از نقاطی که ممکن باشد و تعیین شرط سواد برای انتخاب کنندگان.

احتمال می‌دهم آنهایی که طالب این قانونند بگویند شرط مزبور، عده زیاد بی سواد را از حق رأی محروم خواهد کرد. در این صورت همان طور که در تمام ممالک متمدنه سالها انتخابات در درجه معمول بوده ما هم باید انتخابات خود را دو درجه نمائیم تا بعد از توسعه معارف زمینه انتخاب مستقیم فراهم گردد. این است عقیده بنده در اصلاحات قانون مزبور، ولی یقین دارم که اکثریت مجلس شورای ملی با این نظریات موافق نیست.

دکتر محمد مصدق

* گیزو Guizot می گوید: مبنای اصلی هر انتخاب این است که متخبین بنمایند آنچه را که می خواهند و بدانند آنچه را که می نمایند:

La loi fondamentale de toute election c'est que les electeurs fassent ce qu'ils veulent et sachent ce qu'ils font.

من تصور می کنم که اگر رئیس الوزراء فرانسه گفته بود مبنای اصلی هر انتخاب این است که متخبین بدانند آنچه را که می نمایند و بنمایند آنچه را که می خواهند بهتر بود. زیرا توانستن فرع دانستن است و بطور کلی طرز انتخابات و شرایطی که برای انتخاب کنندگان تعیین می شود از نظر دانائی است و نه توانائی، به مرور که دانائی بر جهل غلبه نموده طرح انتخابات و شرایط انتخاب کنندگان هم تغییر و تخفیف یافته است.

در طرز انتخابات

طرز انتخابات در ممالک متمدنه مستقیم و بطور کلی عمومی است و باید دانست که در ابتداء انتخابات دو درجه و حتی در فرانسه موقعی در زمانی ناپولئون اول بعد از کودتای ۱۸ برومر ۱۷۹۹ سه درجه بوده است. به این طریق که ساکنین هر بلوک از بین ششصد نفر مالیات بده های مهم بلوک یک عده را انتخاب می نمودند و عده مزبوره به نوبت خود در انجمن ایالتی مجتمع شده عده ای را نامزد وکالت می نمودند و بعد قونسول اول یعنی ناپولئون از بین اشخاص مزبوره کسانی را که لایق وکالت می دانست انتخاب می نمود و بعد هم که به مقام امپراطوری رسید اعلان نمود نماینده ملت خود اوست و حکومت ملی به حکومت شخصی تبدیل یافت.

به طور خلاصه در فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ انتخابات مستقیم نبوده و بر حسب مقتضیات وقت در طرز انتخابات و شرایط انتخاب کنندگان تغییرات کلی حاصل شده و از سال ۱۸۴۸ انتخابات مستقیم شده است.

در انگلستان اولین دخالت ملت در امور مملکتی عهد سلطنت ژان بوده است (۱۲۱۵ میلادی) و با دخالت طولانی ملت در امور مملکت هنوز انتخابات عمومی نیست. زیرا انتخاب کنندگان باید در سال ده لیره مال اجاره خانه بدهند و یا اینکه معادل این مبلغ از بابت اجاره خانه عایدی داشته باشند، شرط عام (Franchise generale) و چنانچه این شرط در کسی فاقد باشد ولی شخص مزبور واجد شرایط ثلاثه ذیل باشد باز حق دارد و شرایط مزبوره از این قرار است:

- (۱) در حوزه انتخابیه مالک باشد (Franchise des comtés)
 - (۲) انتخاب کننده از خانواده ای باشد که از قدیم حق رأی داشته است. Franchise (des bourgs)
 - (۳) از معلمین مدارس عالیة آکسفورد و کامبریج و ادینبورگ و یا از مدارس مزبوره صاحب دیپلم باشد (Franchise des universités) که شرایط مزبوره را شرایط خاصه نامند. (Franchise spéciale)
- بنابراین چون در انگلیستان انتخابات در یک روز نیست، ممکن است یک نفر بواسطه اینکه واجد شرط خاص یا واجد شرط عام و خاص هر دو باشد چند رأی بدهد و چون کمتر کسی است که سالی ده لیره یا اجاره ندهد و یا نگیرد تقریباً انتخابات عمومی است.

در ایران

در نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی مورخه ۱۴ جمادی اثنائیه ۱۳۲۴ انتخابات یک درج [است] ولی عمومی نبوده. به این طریق که بر حسب ماده اول نظامنامه مزبوره انتخاب کنندگان در ایالات و ولایات مرکب از طبقات ذیل بوده اند:

شاهزادگان و قاجاریه، علما و طلاب، اعیان و اشراف، تجار، ملاکین و فلاحین و اصناف.

نظامنامه مزبوره ملاک و فلاح اشخاصی را می داند که مالک ملکی دو هزار تومان ارزش داشته باشد باشند، و تجار را کسانی که حجره و تجارت معینی دارند، و اصناف را کسانی که از اهل صنف و کار معین صنفی داشته و دارای دکانی باشند که کرایه آن مطابق کرایه های حد وسط محلی باشد.

نظامنامه انتخابات ۱۲ جمادی الثانیة ۱۳۲۸ انتخابات را که سابق مستقیم بود به دو درجه قائل شده و عمومی هم نبوده است. زیرا بر حسب فقره چهارم از ماده چهارم انتخاب کننده کسی است: «که لااقل دارای دویست و پنجاه تومان علاقه ملکی یا ده تومان مالیات بده باشد یا پنجاه تومان عایدی سالیانه داشته باشد و یا تخصیل کرده باشد.»

بر حسب ماده ۱۵ که می گوید: «انتخاب دو درجه آن است که ابتدا در محله های یک شهر یا در شهرهای یک حوزه انتخابیه عدد معینی را انتخاب می نمایند که منتخب نامیده می شوند و بعد این انتخاب شدگان درجه اول در مرکز حوزه انتخابیه جمع شده از میان خود عده مطلوبه را ثانیاً انتخاب می کنند و این انتخاب شدگان درجه ثانی نامیده خوانده می شوند» مستقیم نبوده است و بر حسب ماده ۲۱ منتخبین درجه اول باید سه مقابل عده وکلاء هر حوزه انتخابیه را به اکثریت نسبی انتخاب کنند.

به موجب ماده ۲۳ باید منتخبین درجه اول در مرکز حوزه انتخابیه حاضر شده مجتمعاً از بین خود نمایندگان حوزه انتخابیه را به اکثریت تام انتخاب نمایند. قانون انتخابات مورخ ۲۸ شوال ۱۳۲۹ که وکلای دوره سیم و چهارم و پنجم تقنینیه به موجب قانون مزبور انتخاب شده اند عمومی و مستقیم است.

در شرایط انتخاب کنندگان

شرایط انتخاب کنندگان در ممالک متمدنه اساساً از نظر دانائی است. زیرا دانائی موجبات توانائی را فراهم نموده و بواسطه مخفی بودن رأی انتخاب کنندگان مطلقاً آزاد یعنی قادرو توانا هستند که هرکس را که می خواهند انتخاب

نماینده و محرومیت نظامیان تحت سلاح از حق رأی برای عدم آزادی نیست بلکه برای حفظ نظامات است. چه ممکن است برای انجام یک وظیفه از انجام وظیفه مهم تر باز مانند.

شرایط مزبوره در ممالک اروپا مختلف است. بعضی از آن در همه جا یکی است و برخی نسبت به مقتضیات در گروهی معمول و در بعضی نمی باشد. اول شرط سن - در اروپا برای هر کارسن مخصوصی شرط است. ممکن است در یک مملکت به سن هیجده سالگی ازدواج و یا در سن بیست و یک سالگی معامله کرد، ولی برای انتخابات قانونگذار سن بیشتری را معین نماید. مثلا در آلمان که در سن بیست و پنج سالگی حق انتخاب دارند و باید دانست که در انتخابات هیچگاه سن انتخاب کنندگان و انتخاب شوندهگان یکی نیست و مختلف است. مع ذلک اکثریت دول اروپا سن بیست و یک سالگی را برای ازدواج و معاملات و انتخابات تعیین نموده اند، از قبیل بلژیک، ایتالی، فرانسه، انگلیس. در ایران سن انتخاب کنندگان باید بیست سال باشد.

دوم شرط تابعیت - در انتخابات مجلس که مبنای حکومت ملی است کسی نمی تواند دخالت کند مگر اینکه جزء ملت باشد. بنابراین اتباع خارجه از این حق محرومند.

سیم شرط سواد- در ایتالی اشخاص بالغ و رسید چنانچه به سن سی نرسیده اند حق رأی ندارند، مگر اینکه با سواد باشند. همچنین در پرتقال که اگر کسی ۵۵۵ فرنک مالیات بده نیست حق رأی ندارد مگر اینکه با سواد و رئیس خانواده باشد که نسبت به این اشخاص داشتن تمول شرط نیست.

آنچه مذکور شد از شرایط ثبوتیه انتخاب کنندگان است. ولی البته ممکن است وجود بعضی چیزها باعث محرومیت از انتخاب باشد.

شرایط سلبيه - بطور کلی شرایط مزبوره در اغلب از ممالک از این قرار است: نظامیان تحت اسلحه و اشخاصی که در محاکمه جزائی محکوم [شده اند] و محکومیت باعث محرومیت آنها از حق رأی باشد (حقوق سیاسی).

در پاره ای از ممالک هم از قبیل نروژ و رومانی نوکر از حق رأی محروم است و محرومیت از رأی گاه دایم و گاه موقتی است. مثلاً در مملکت فرانسه کسانی که ورقه رأی را بدزدند و یا عوض اسمی که رأی دهنده نوشته است در موقع استخراج آراء اسم دیگری را بخوانند و یا اینکه اسم دیگری را غیر از آنچه که صاحب رأی گفته است بنویسند و یا اینکه رأی مکرر بدهند دائماً از حق انتخاب نمودن محرومند.

محرومیت موقتی آن است که مجازات مقصر تا درجه ای نباشد که او را دائماً از حق انتخاب محروم کند و یا اینکه بعضی از چیزها که سالب حق بوده است فاقد گردند، مثلاً نظامی که از تحت سلاح در آید و مجنونی که عاقل بشود و نوکری که به حرفه و یا شغل دیگری از قبیل عملگی و غیره مشغول گردد.

بعضی از شرایط هم سابقاً در ممالک اروپا بوده که امروزه طور کلی می توان گفت منسوخ گردیده اند. شرایط مزبوره یا برای این بوده است که به اشخاصی که حق رأی داشته اند رأی مکرر داده باشد. مثلاً در بلژیک برحسب قانون سابق هر کسی که سنش بیست و پنج سال بوده و یک سال هم در حوزه انتخابیه اقامت داشته حق یک رأی داشته است. کسانی که سنشان سی و پنج سال و متأهل [باشند] و پنج فرانک هم مالیات مستقیم بدهند و یا مالک و چهل و هشت فرانک عایدات ملکی داشته باشند و یا اینکه در صندوق ذخیره وجهی گذارده باشند که صد فرانک در سال به آنها عاید گردد حق دو رأی داشته اند.

وزراء، اعضاء مجلسین، رئیس دفتر مجلس، حکام ولایات، اعضاء انجمن ولایتی، وزیرمختار، قضات محاکم صلحیه و ابتدایی و استیناف و تمیز و غیره از قبیل وکلاء عدلیه و اطبا و دواساز حق سه رأی داشته اند.

قانون ۹ مه ۱۹۱۹ این طریق را حذف و طریقه وحدت رأی را اتخاذ نموده است.

شرایط انتخاب شوندگان

اگر انتخاب کنندگان به صرف دادن رأی به یک نفر که طرف اعتماد است و وظایف ملی خود را ادا نموده اند انتخاب شوندگان در تمام دوره تقنینیه باید انجام وظیفه نموده و کمتر کسی است که از عهده این تکلیف کاملاً بر آید. این است که قانون گذار در شرایط انتخاب شوندگان دقیق تر است. مثلاً در اغلب ممالک سن انتخاب شوندگان بیش از سن انتخاب کنندگان است. بعضی از شرایط دیگر هم هست که بر حسب مقتضیات ممالک مختلف است. مثلاً در اسپانی مستخدمین دولتی که در انتخابات متنفذ باشند باید یک سال قبل از انتخابات استعفا دهند.

در رومانی اغلب از مستخدمین دولتی در صورتی که داوطلب وکالت باشند سه روز بعد از اعلان انتخابات باید استعفا دهند. در رومانی اغلب از مستخدمین دولتی در صورتی که داوطلب وکالت باشند سه روز بعد از اعلان انتخابات باید استعفا بدهند. در پرتغال باید ۲۲۰۰ فرانک عایدی داشته باشند.

فهرست اسامی منتخبین

بواسطه دفاتر سجل احوال و احصائیه، هر محلی فهرست موقتی اسامی انتخاب کنندگان را در مدت معینی که قانون مقرر می دارد تعیین می کند و ساکنین محل که خود را جزو رأی دهندگان می دانند حق دارند در مدتی که قانون تعیین نموده اعتراضات خود را در اداره و یا محکمه صالحه نسبت به فهرست بنمایند. چه ممکن است اسامی بعضی که حق رأی دارند از قلم افتاده و یا اینکه اسامی اشخاصی که حق رأی ندارند اشتباهاً جزو فهرست شده باشد. مثل اینکه شخصی به سن بیست و یک سالگی که حق رأی دارد برسد و اداره سجل و احوال سهواً او را جزو رأی دهندگان نوشته باشد و یا اینکه شخصی در محاکمه جزائی به

محرومیت از حق رأی محکوم [است] ولی اسم او جزو فهرست نوشته شده باشد و بعد از انقضاء مدت اعتراض فهرست قطعی است و مدت اعتراض در بلژیک در هر سال سه ماه است از ۳۱ اوت تا ۳۰ نوامبر.

معرفی و قبول داوطلبان

در ممالک خارجه کاندیدا باید قبل از انتخابات معلوم باشد مثلاً در بلژیک پانزده روز قبل هر یک نفر داوطلبی را صد نفر به انجمن نظار معرفی می کنند و داوطلبان هم باید قبول خود را کتباً اظهار نمایند و هر حزبی فهرستی ترتیب دهد و در هر فهرست عده داوطلبان نباید از عده ای که باید انتخاب شوند بیشتر باشد. فرقه ای که فهرست داوطلبان را تهیه می کند و یا داوطلبان منفرد حق تعیین یک شاهد و یک شاهد علی البدل دارند که در جریان انتخابات ناظر باشند. هرگاه عده داوطلب از عده وکلائی که باید انتخاب شوند تجاوز ننمود انتخابات تعقیب نمی شود و داوطلبان به سمت وکالت معرفی می شوند.

تعیین داوطلب هرگاه در مملکت ما معمول شود جریان انتخابات را بی نهایت سریع می نماید. زیرا در طهران و سایر شهرهای بزرگ که عده وکلا زیاد است چون کاندیدا معین نیست و کسانی هم که در انتخابات فقط یک رأی دارند جزو داوطلبان نوشته می شوند استخراج آراء مشکل و طولانی است. ولی هرگاه مثل ممالک اروپا قبل از انتخابات داوطلب معلوم باشد در موقع استخراج آراء هر اسمی به ثبت نیست و آراء غیر داوطلب از درجه اعتبار ساقط می باشد و بواسطه حذف اسمی جریان انتخابات سریعتر و مدت استخراج کمتر می شود.

تعیین کاندیدا مستلزم فایده دیگری هم هست که نمی توانیم از ذکر آن خود داری نمائیم و آن این است که اوراق رأی را دولت طبع می کند و در مملکت ما هرگاه با یک شرایطی اوراق سهل تر [ست]. لذا در مدت استخراج مؤثر می باشد.

در هیئت نظار

در فرانسه یا از بین رؤسا و اعضاء اداره بلديه انتخاب می شود و یا از دونفر مسن ترین و دونفر از جوان ترین اشخاصی که حق انتخاب داشته باشند و صاحب خط و سواد هم باشند.

دربلژیک رئیس انجمن انتخابات با یکی از قدیم ترین اعضاء محکمه ابتدائی حقوق است و قاضی صلح و یا قائم مقام او. ولی اعضاء حوزه انتخابیه از نه نفر از اشخاصی است که حق انتخاب و خط و سواد دارند.

در فرانسه تمام داوطلبان، حتی رئیس بلدی هم اگر کاندیدا است می تواند در حوزه انتخابیه ریاست کند. ولی دربلژیک کسانی که داوطلب وکالتند درحوزه انتخابیه حق عضویت ندارند.

در ایران بر حسب ماده ۹ و ۱۰ قانون انتخابات انجمن نظارت مرکب است از سه نفر از اعضاء ایالتی یا ولایتی و چهار نفر از مردمان معروف به امانت و با سواد از طبقات اربعه علماء و تجار و اصناف و اعیان و ملاکین به تعیین حاکم و در نقاطی که انجمن ایالتی با ولایتی نیست سه نفر معتمدین اهل محل به علاوه چهار نفر از طبقات اربعه مذکوره به تعیین حاکم.

در اخذ آراء

در بعضی از ممالک اخذ آراء در یک روز می شود. از این قبیل است فرانسه که در ۱۸۳۱ مدت رأی ده روز و بعد از ۱۸۴۹ دو روز و از ۱۷۸۵ یک روز است، یعنی یکی از روزهای یکشنبه که تعطیل است و رأی دهندگان می توانند به سهولت برای دادن رأی حاضر شوند. در تمام مملکت اخذ آراء می شود. در ممالک دیگر به فاصله چند روز، از این قبیل است انگلستان.

در ایران نه فقط به واسطه نبودن وسایل مدت اخذ آراء در انتخابات مملکتی محدود نیست بلکه در هر حوزه انتخابیه هم نامحدود است و مدت اخذ آراء

در هر حوزه انتخابیه به موجب ماده ۲۵ قانون انتخابات از یک الی پنج روز می باشد .

ترتیب اخذ آراء این است که مطابق فهرست اسامی از انتخاب کنندگان دعوت می شود و در بلژیک پنج روز قبل از اخذ رأی دعوت مزبور به عمل می آید . مدعوین رقعۀ دعوت را ارائه داده و رأی خود را می دهند .

در هر حوزه انتخابیه به عده هر صد نفر از رأی دهندگان محلی تهیه می شود که اختفاء رأی رعایت گردد. به این طریق که اگر دریک حوزه انتخابیه عده رأی دهندگان هزار نفر است ده محل مخصوص برای نوشتن رأی فراهم می نمایند .

بعد از اخذ رأی در فهرست علامت مخصوصی به مقابل است رأی دهنده که به ترتیب حروف الف با نوشته شده می گذارند تا بعد از اخذ آراء عده رأی دهندگان و امتناع کنندگان معلوم باشد .

در رأی اجباری

در بلژیک و در آرژانتین کلیۀ اشخاصی که حق رأی دارند مجبور می باشند و قانون گذار برای ممتنعین از رأی جرائمی تعیین نموده که در اول کمتر و در صورت تکرار جرم بیشتر می باشد، از قبیل اعلان اسم ممتنع در جراید و محرومیت از ارتقاء رتبه اگر مستخدم دولت باشند .

در استخراج آراء

آراء انتخاب کنندگان را به دو طریق می توان حساب نمود، فرداً فرد نسبت به اشخاص که آن را طریقه اکثریت گویند و نسبت به فهرست یعنی مجموع اشخاص که این طریقه را انتخاب تناسبی گویند .

در طریقه اکثریت هر کس که عدد رأی او بیشتر است انتخاب شده است . هر گاه در محلی عده رأی دهندگان بیست هزار باشد حسن ۱۱۰۰۰، حسین ۹۰۰۰ و

تقی ۸۰۰۰ رأی داشته و عدّه وکلائی هم که باید انتخاب شوند دونفر باشد در این صورت حسن و حسین انتخاب شده اند.

ولی در ممالکی که در نوبت او حدّ نصاب را شرط می دانند فرض کنیم که حدّ نصاب اکثریت نصف به علاوه یک رأی دهندگان باشد (اکثریت مطلق). چون حسن اکثریت مزبوره را بالغ است انتخاب شده و برای حسین باید تجدید انتخاب نمود، تا در نوبت ثانی که حدّ نصاب شرط نیست به اکثریت نسبی انتخاب گردد. در ایران شقّ اولی معمولی است و شاید به واسطه نبودن وسایل و احزاب منظم به زودی نتوان شقّ ثانی را اتخاذ نمود. اما در انتخابات تناسبی عدّه رأی اشخاص شرط نیست، مگر اینکه کاندیدا منفرد باشد و این نادر اتفاق می افتد که در یک محلی که چند نفر نماینده باید انتخاب شود احزاب سیاسی به جای عدّه وکلائی که باید انتخاب شوند به یک داوطلب قناعت نمایند.

چون در انتخابات تناسبی رأی دهنده به فهرست اسامی داوطلبان رأی می دهد نه به اشخاص، در موقع استخراج مجموع آراء هر فهرست با مجموع عدّه آراء سایر فهرست ها مقایسه می شود. مثلاً در مملکت بلژیک فهرست اسامی داوطلبان وکالت را که احزاب سیاسی ترتیب می دهند دولت در ورقه رأی به همان ترتیب طبع می کند.

ورقه رأی در بلژیک

فهرست داوطلبان حزب لیبرال	داوطلبان حزب سوسیالیست	داوطلبان حزب محافظه کار	داوطلبان حزب کمونیست
مهدی	مرتضی	هاشم	عبدالله
حسین	محمد	رضا	رضا
عباس	جعفر	عابدین	فتح الله
قاسم	قلی	مصطفی	کاظم
احمد	اکبر	رحیم	رحیم
عضو علی البدل		اعضاء علی البدل	
تقی		حسن	جواد
			یوسف

در بلژیک ممکن است که فهرست یک یا چند نفر را به طور علی البدل تعیین نماید که در موقع انتخابات همان طوری که به وکلا رأی می دهند اعضاء علی البدل هم انتخاب شوند که هر گاه وکیلی فوت نموده یا استعفا داد بدون تجدید انتخابات وکیل علی البدل قائم مقام نماینده مستعفی و یا متوفی گردد و چنانچه حزبی در فهرست خود عضو علی البدل تعیین نکرد به جای نماینده مستعفی و یا متوفی آن حزب نمی تواند در مجلس تعیین قائم مقام نماید.

بطوری که ملاحظه شد در بالای هر فهرست و در مقابل اسمی هر یک از داوطلبان محلی برای علامت رأی محفوظ است. چنانچه رأی دهنده با ترتیبی که کمیته های احزاب سیاسی اسمی آنها را نوشته اند موافق باشد علامت رأی خود را فقط در بالای فهرست می گذارد و هرگاه بخواهد یکی از داوطلبانی که اسم او در فهرست پائین تر از دیگران نوشته شده به سایرین ترجیح دهد علامت را در مقابل اسم او می گذارد که دلالت می کند به اینکه مقصود او اول این است که به تمام اسمی فهرست رأی بدهد و بعد هم داوطلبی را که در مقابل اسم او علامت گذارده به دیگران ترجیح دهد.

در بلژیک ترتیب استخراج آراء در انتخابات تناسبی از این قرار است: فرض کنیم چهار حزب سیاسی هر یک داوطلبان فرقه خود را در چهار قسمت بنویسند و در حوزة انتخابیه هم باید پنج نفر وکیل انتخاب شود و عده آراء هر فهرست از قرار ذیل باشد:

فهرست لیبرال ۲۴۰۰۰ رأی

فهرست سوسیالیست ۱۱۰۰۰ رأی

فهرست محافظه کار ۹۰۰۰ رأی

فهرست کمونیست ۳۰۰۰ رأی

مجموع آراء هر فهرست را اول به یک و بعد به دو سه و چهار و پنج که عده نمایندگان است که باید انتخاب شوند تقسیم می نمایم .

فهرست کمونیست	فهرست محافظه کار	فهرست سوسیالیست	فهرست لیبرال	
۳۰۰۰	۹۰۰۰	۱۱۰۰۰	۲۴۰۰۰	تقسیم به ۱
۱۵۰۰	۴۵۰۰	۵۵۰۰	۱۲۰۰۰	تقسیم به ۲
۱۰۰۰	۳۰۰۰	۳۶۶۶	۸۰۰۰	تقسیم به ۳
۷۵۰	۲۲۵۰	۲۷۵۰	۶۰۰۰	تقسیم به ۴
۶۰۰	۱۸۰۰	۲۲۰۰	۵۸۰۰	تقسیم به ۵

از خارج قسمت های فهرست ها پنج عددی که بزرگتر از همه است به مناسبت
عده وکلای که باید انتخاب شوند خارج نویسی می شود به این طریق:

اول - عدد ۲۴۰۰۰ از فهرست لیبرال

دو - عدد ۱۲۰۰۰ از فهرست لیبرال

سم - عدد ۱۱۰۰۰ از فهرست سوسیالیست

چهارم - عدد ۹۰۰۰ از فهرست محافظه کار

پنجم - عدد ۸۰۰۰ از فهرست لیبرال

عدد هشت هزار که پنجمین خارج قسمت است مقسوم علیه مشترک می باشد که
آن را حد نصاب (Quorum) می گویند.

بنابراین از فهرست لیبرال سه نفر و از سوسیالیست و محافظه کار هر کدام
یک نفر انتخاب می شوند و چون رأی دهندگان حزب لیبرال بیش از سایر احزابند
در طریقه اکثریت هر پنج نفر وکیل نصیب حزب مزبور میشد. ولی به طور
انتخاب تناسبی فقط سه نفر از نمایندگان به حزب مزبور تعلق می گیرد.

حال باید دانست که در بین پنج فردا و طلبان فرقه مزبور کدام یک انتخاب شده
اند چنانچه رأی دهندگان علامت ارجحیت نگذارده اند سه نفری که در ابتدای
فهرست نوشته شده انتخاب می شوند، والا علامت ارجحیت در مقابل اسم هر
یک از داوطلبان که باشد مقدم می باشد.

مثلاً در فهرست به این طور نوشته شده (۱: مهدی ۲) حسین ۳ (عباس ۴) قاسم و احمد و مهدی و حسین و عباس انتخاب می شوند. ولی هرگاه رأی دهندگان در مقابل احمد علامت ارجحیت بگذارند احمد با اینکه پائین تر است به سایرین تقدم دارد.

مخترع انتخابات تناسبی پرفسوردنت (d' Hondt) بلژیکی است و این طریقه در بلژیک و آلمان و فرانسه و بعضی از نقاط سوئیس و پاره ای از ممالک دیگر معمول است، ولی البته با اختلافاتی مثلاً در بلژیک رأی دهندگان نمی توانند به کاندیدائی که در فهرست های مختلف نوشته شده رأی بدهند.

ولی در بعضی از ممالک معمول است. به این طریق که بعضی از اسامی فهرستی را که به آن رأی می دهند خط می کشند و به جای اسامی خط کشیده شده اسامی دیگری از سایر فهرست ها می نویسند و این طریقه را به فرانسه «پانا سائز» گویند و چون انتخابات تناسبی از مخترعات جدید و در مدت قلیل غالب از دول طریقه مزبوره را با اختلافاتی قبول نموده اند ظن این است که ممالک دیگر هم بعدها این طریقه را اتخاذ نمایند.

معتقدین به انتخاب تناسبی می گویند که در طریقه اکثریت عده زیادی از رأی دهندگان در مجلس بلاوکیلند. مثلاً در فرانسه سال ۱۸۸۵ مجموع آراء انتخاب شدگان تقریباً چهار میلیون بود در صورتی که مجموع آراء اشخاصی که دارای اکثریت نبودند به شش میلیون بالغ می گردید و این عده رأی در مجلسی بی وکیل بوده است.

در مدت سی سال از ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۶ حدّ وسط آراء انتخاب کنندگان بی وکیل صدی پنجاه و پنج بوده است.

میرابو Mirabeau گفته است که مجلس باید نسبت به ملت همان تناسبی را داشته باشد که یک نقشه نسبت به ممالک دارد.

Les assemblées sont pour la nation ce qu'est une carte réduite pour son étendue physique

مثلاً اگر در مملکت احزاب مختلفه است از هر حزبی به تناسب عدۀ آن باید در مجلس وکیل باشد که نماینده افکار آنهاست، نه اینکه هر حزبی که در مملکت اکثریت دارد تمام کرسی های پارلمان را تصرف کند. چه اکثریت باید تصمیم بگیرد و اقلیت در مذاکره شرکت نموده و تنقید نماید.

چون در انتخاب تناسبی مجموع آراء هر فرقه مدرک تعیین وکلای اوست این است که انتخاب فردی معمول نیست، به این طریق که در هر حوزه ادنخابیه باید چند نفر وکیل انتخاب شود (انتخاب جمعی) و به تجربه ثابت شده است که هر قدر حوزه انتخابیه وسیع تر بوده تأثیر عوامل سوء در انتخابات کمتر بوده است.

مثلاً اگر شهر طهران را که اکنون یک حوزه انتخابیه و دوازده نفر وکیل دارد به شش حوزه انتخابیه تقسیم کنند که هر یک دو نفر وکیل داشته باشد به همان درجه که از وسعت حوزه انتخابیه کاسته می شود به همان نسبت نفوذ های محلی در انتخابات مؤثر واقع خواهد شد. ولی باید دانست که توسعه حوزه وقتی مفید است که ساکنین حوزه وسیعه از حیث قوای فکریه متساوی باشند. نه اینکه اختلاط دوقوه غیره متساوی باشد (اهالی شهر و اهالی دهات) که در این صورت مطلقاً مضراست.

دیگراز مزایائی که برای انتخاب تناسبی ذکر می شود این است که انتخاب تناسبی اغلب مسلکی است و رأی دهندگان باید داری مسلک معین [باشند] و به فهرست فرقه معینی رأی بدهند. در صورتی که طریقه اکثریت غالب مربوط به مسلک نیست و از نظر روابط و شهرت اشخاص می باشد.

انتخاب تناسبی در آلمان از سایر نقاط کامل تر است. زیرا که جریده عصر جدید فرانسه (Ere Nouvelle) در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴ می نویسد از صد نفر رأی دهنده نود و هشت نفر در مجلس ملی آلمان (رایشستاگ) نماینده دارند و فقط از صد رأی دو رأی در مجلس بی نماینده است و علت هم آن است که اگر در سایر ممالک عدۀ نمایندگان مملکت به نسبت عدۀ ساکنین معین می شود و قبل از

انتخابات هم معلوم است (مثلاً هر صد هزار نفر حق یک نماینده در مجلس داشته باشد) در آلمان عده نمایندگان به نسبت عده ساکنین نیست. و به نسبت عده رأی دهندگان است و تا انتخابات تمام نشود عده وکلا معلوم نیست. بنابراین هر حزبی به نسبت عده افرادش که رأی داده اند در مجلس صاحب نماینده است.

و نظریه اینکه اکثریت قریب به اتفاق از اشخاصی که حق در رأی دارند در انتخابات شرکت می کنند احزاب سیاسی در هر حوزه انتخابیه می توانند فهرست عده تخمینی داوطلبان را ترتیب دهند و اختلاف عده مزبور بعد از انتخابات با عده تحقیقی زیاد نیست.

در آلمان رأی دهندگان نمی توانند مثل فرانسه بعضی از اسامی داوطلبان یک فهرست را خط کشیده به جای آن از اسامی سایر فهرست بنویسند، و با اینکه ترتیب اسامی داوطلبان را که کمیته احزاب معین می کند به واسطه علامت ارجحیت که در بلژیک مرسوم است تغییر دهند.

به عباره آخری اگر در فهرست اسامی پنج داوطلب نوشته شده و به تناسب عده رأی دهندگان دو کرسی نصیب فهرست مزبور شود منتخبین آن دو نفری هستند که در ابتدای فهرست نوشته شده و در حقیقت کمیته های احزاب در انتخابات متنفذ می باشند. ولی باید دانست که انتخاب تناسبی به طوری که در آلمان معمول است در مملکت ما مدتی مناسب نیست، زیرا شرکت ساکنین در انتخابات مأخذ معینی ندارد.

فرض کنیم که هر سه هزار رأی دهنده حق یک وکیل داشته باشد. ممکن است در شهر طهران پانزده هزار رأی بدهند و پنج وکیل انتخاب شود و در یک شهر کوچک به واسطه بعضی عوامل عده رأی دهندگان به چهل و پنج هزار بالغ و پانزده کرسی پارلمان را شهر مزبور متصرف گردد و یا در یک دوره به واسطه وضعیاتی عده رأی دهندگان به حدی نرسد که مجلس بتواند مفتوح گردد.

معمولاً در ممالک اروپا مجالس شوروی به اعتبار نامه های وکلا رسیدگی می نمایند ولی بعضی از ممالک از قبیل انگلستان و ژاپون قاعده دیگری را اتخاذ نموده اند که بیان می نمایم:

در انگلستان مجلس سی و سه نفر از اعضا خود را به حکم قرعه تعیین می نمود. مدعی و مدعی علیه هر یک یازده نفر را جرح می کردند و هر یک از مدعی و مدعی علیه یک نفر از وکلای را که در جزو قاعده مستقره نبودند تعیین و ضمیمه یازده نفر باقی مانده میشد که مجموع آنها به سیزده نفر بالغ می گردید و هیئت مزبوره مثل یک محکمه به اعتبار نامه رسیدگی نموده رأی خود را که قطعی و غیر قابل استیناف بود اظهار می کرد قانون ۱۸۴۸ یک کمیته دائمی مرکب از شش نفر برای رسیدگی به اعتبارنامه ها تعیین نمود. برحسب قانون ۱۸۴۸ و ۱۸۸۷۹ در صلاحیت شخصی خود مجلس و در اعتراضاتی که به عدم صحت انتخابات می شود عدلیه قضاوت می نماید. در صورتی که حکم محکمه حاکی از اعمال خلاف قانون باشد از قبیل ارتشاء مجلس می تواند محل انتخاب را در یک مدت معینی از حق انتخاب محروم [کند] و نماینده هم که به این جهت در می شود مدت هفت سال غیر قابل انتخاب می باشد.

در ژاپون در ظرف سی روز بعد از اعلان خاتمه انتخابات داو طلبانی که انتخاب نشده اند به کسانی که انتخاب شده اند می توانند اعتراض نمایند. برای جلوگیری از اعتراضات بی مورد، شخص معترض باید سیصدین (معادل یکصد و پنجاه تومان) ودیعه گذارد که در صورت محکومیت از وجه مزبور مخارج محاکمه تأدیه گردد.

محکمه صالحه، محکمه استیناف است و محکمه مزبوره هرگاه چند اعتراض نسبت به یک نفر بشود می تواند در یک حکم عقیده خود را در تمام اعتراضات بیان نماید. در صورتی که معترض اعتراض خود را استرداد کند باید به وسیله اعلان در جرائد باشد. حکم محکمه به وزیر داخله و رئیس مجلس اعلام می شود. از حکم مزبور می توان استدعای تمیز نمود. صلاحیت محکمه استیناف در

خصوص عدم صحت جریان انتخابات مانع نیست که مجلس عقیده خود را در خصوص صلاحیت شخص وکیل اظهار نماید.

در ایران برحسب ماده چهار نظامنامه داخلی مجلس شورای ملی رسیدگی به اعتبار نامه ها از وظایف شعب مجلس می باشد و مجلس در تمام راپرت های شعب حق رأی دارد، خواه اینکه شعبه شکایاتی را وارد دانسته و اعتبار نامه وکیلی را رد نماید ویا اینکه قبول کند. نظربه اینکه نه قضاوت شعب و نه قضاوت مجلس درباب اعتبار نامه ها اساس و مبنای محکمی داشته است، دیده شده که اعتبارنامه یکی از نمایندگان دوره چهارم که در شعبه تصویب شده و در مجلس هم مخالفی نداشته در موقع اخذ رأی به قیام و قعود به اکثریت آراء رد شده است.

در کمیسیون تجدید نظر در نظامنامه داخلی که این جانب هم به عضویت آن مفتخرم مواد ذیل تدوین شده تا در موقع شور نظامنامه نظریات مجلس چه اقتضا نماید.

ماده - راپرت اعتبار نامه هائی که شعب صحت آنها را تصویب کرده است مخبر در جلسه علنی قرائت و رئیس نمایندگی صاحب اعتبار نامه را اعلان می نماید.

اعتبار نامه هائی که شعب رد نموده است در جلسه علنی قرائت و به کمیسیون مخصوص رجوع می شود.

ماده - پس از اینکه راپرت رد اعتبار نامه در مجلس قرائت گردید یکی از منشیان فوراً سی و شش نفر از نمایندگان حاضر در مرکز را با قرعه تعیین و صاحب اعتبارنامه یا یک نفر از نمایندگانی که خود اومعین می کند بیست و چهار نفر از عده مزبور را انتخاب و شعبه بلافاصله دوازده نفر از میان آن بیست و چهار نفر را تعیین می نماید.

این دوازده نفری که باقی می ماند کمیسیون مخصوص را تشکیل [می دهند] و در ظرف یک هفته رأی خود را تقدیم مجلس می نماید. رأی کمیسیون قطعی است و قابل استیناف نیست.

در مدت وکالت

در ممالک اروپا مدت وکالت از این قرار است:
 در انگلیس هفت سال و فرانسه و بلژیک و هولاند و یونان چهار سال و دانمارک و سوئد و نروژ و سوئیس سه سال می باشد.
 در پرتغال اگر در انقضاء مدت قانونی انتخابات نشود مجلس می تواند دوره خود را امتداد دهد تا انتخابات خاتمه یابد.
 در اغلب از ممالک نمایندگان یک مرتبه تغییر می کنند. ولی در بعضی از قبیل بلژیک و هولاند در هر انتخاب نصف مجلس تجدید و نصف دیگر در انتخاب بعد تجدید می شود.
 در ایران بر حسب اصل پنجم قانون اساسی دوره تقنینیه دو سال است. هرگاه مدت مزبور طویل تر بود استقلال نمایندگان در اجراء نیات خود بیشتر می شد. ولی متأسفانه به واسطه اصل مزبور ممکن نیست.

در استعفا و انعزال

در انگلستان اعضاء مجلس وکلا حق استعفا ندارند و کسانی که بخواهند از خدمت وکالت دوری نمایند رفع این اشکال قانونی را به وسیله قبول خدمت موهومی (Intendant du manoir) که نمی تواند با وکالت توأم باشد می نمایند.

در سوئد اسنغفاء نمایندگان موکول به رأی مجلس است و مجلس است و مجلس است و مجلس قبل از رأی درموجه بودن یا نبودن استعفا مذاکره میکند و بعد اتخاذ رأی به عمل می آید.

در فرانسه مجلس بدون مذاکره استعفا را قبول و یا رد می نماید. در بلژیک هرگاه مجلس تعطیل نیست استعفا به مجلس و در غیاب به وزارت داخله داده می شود.

انزال هم درموقعی است که نماینده در یک محاکمه جزائی به محرومیت از حقوق سیاسی محکوم شود، و در فرانسه انزال را مجلس اعلام می نماید.

نتیجه

تجربه می رساند که قانون انتخابات باید تغییر نماید و مقتضی است که تجدید نظر در قانون مزبور هر چه زودتر خاتمه یافته و انتخابات دوره ششم تقنینیه به موجب قانون جدید به عمل آید، و نظریات این بنده در کلیات از این قرار است:

(۱) تجزیه حوزه های انتخابیه بلوکات از شهرها برای جلوگیری از اختلاط آراء شهری با آراء بلوکی.

(۲) تجدید کل حزه های انتخابیه به طوری که در هر یک از آنها انتخابات به طور جمعی باشد و از این نظریه مقصود این است که مملکت مشروطه محتاج به حزب و انتخاب جمعی وسیله ترویج حزب و مالاً حصول انتخاب تناسبی است.

(۳) انتخاب کلیه اعضاء انجمن نظارمادامی که انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل نشده به واسطه طبقات اربعه در ماده نهم قانون انتخابات و تدوین نظامنامه انتخابات انجمن نظار توسط وزارت داخله برای اینکه طرز انتخابات در تمام مملکت متحدالشکل باشد.

(۴) انتخاب اعضاء علی البدل که هرگاه یکی از اعضاء انجمن نظار استعفا و یا فوت نماید عضو علی البدل قائم مقام شده و در انتخابات تأخیری حاصل نشود.

۵) تعیین داوطلبان وکالت در تمام مملکت در تاریخ معین به این طریق که هر یک از داوطلبان را لااقل صد نفر از اشخاصی که حق انتخاب دارند به حکومت معرفی و داوطلبان مزبور هم کتباً قبول نمایند.

۶) استحضار وزارت داخله از کلیه داوطلبان قبل از ارسال تعرفه به ولایات.

۷) اعلان نمایندگی در محل هائی که عده داوطلب از عده وکلای که باید انتخاب شوند تجاوز نکند و عدم تعقیب انتخابات در محل های مزبور.

۸) طبع کلیه اوراق رأی و فرستادن اوراق مزبوره با تعرفه به ولایات از این قرار که اسامی داوطلبان را به ترتیبی که احزاب یا اشخاص منفرد معرفی نموده اند وزارت داخله در یک ورقه طبع [کند] و در مقابل اسم هر یک از داوطلبان برای علامت رأی محلی باشد که اوراق مزبوره را اول وزارت داخله و حکومت محل امضاء و انجمن انتخابات هم قبل از تسلیم رأی دهندگان امضاء نمایند.

۹) دادن تعرفه و أخذ رأی در جلسه واحده.

نمونه ورقه رأی

انتخابات دوره..... تقنینیه مجلس شورای ملی

حکومت.....

داوطلبان متفردين	داوطلبان حزب (الف)	داوطلبان حزب (ب)	داوطلبان حزب (ج)
جواد	رضا	احمد	تقی
تقی	حسن	قاسم	علی
رحيم	ابوالفتح	كاظم	تقی
	حسين	اكبر	مهدی

بتاریخ..... برج..... ۱۳

محل مهر انجمن نظار

محل مهر حکومت محل

محل مهر وزارت داخله

۱۰) تهیه محل تحریر رأی به تناسب عده رأی دهندگان حوزه انتخابیه تحت نظارت انجمن نظار.

- (۱۱) ورود هر یک از رأی دهندگان با سواد به تنهایی در محل رأی و ورود یک نفر رأی نویس با رأی دهنده بی سواد (چنانچه سواد شرط انتخاب نمودن نباشد)، مشروط به این که هیچ کس برای دو نفر بی سواد رأی نویسی ننماید.
- (۱۲) اخذ آراء در تمام مملکت در ظرف یک ماه.
- (۱۳) ابطال کلیه اوراق رأی متصرف نشده و اطلاع به وزارت داخله و درج در صورت مجلس قبل از استخراج آراء.
- (۱۴) فرستادن کلیه اوراق رای که متصرف نشده و اوراق رای که متصرف شده اعم از باطله و صحیح به ضمیمه صورت مجلس و شکایات به وزارت داخله بعد از استخراج آراء.
- (۱۵) تعیین مجازات برای اعمال دولتی و ملاکین و اشخاص دیگر که در انتخابات اعمال نفوذ یا اقداماتی برخلاف قانون بنمایند. (۳)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱ - مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گردآوری: ایرج افشار - انتشارات سخن - ۱۳۸۲، صص ۱۴۸-۱۴۵

پی نوشت ها:

- ۱ - معمولاً برای این گفته شده که ممکن است در مملکتی مجلس سنا نباشد مثل یونان.
- ۲ - اعضاء مجلس وکلا نمایندگان ملت و معمولاً به انتخاب یک درجه تعیین می شوند. در صورتی که قسمتی از اعضاء مجلس سنا را در دول مشروطه پادشاه و قسمت دیگر را هم ملت به طور غیر مستقیم انتخاب می کند. در ایران

بر حسب اصل ۴۵ قانون اساسی سی نفر از اعضاء مجلس سنا را پادشاه و سی نفر را ملت انتخاب می نماید.

۳ - راجع به اینکه حق تقدّم مربوط به بودجه است ای تمام لوایحی که در مالی مؤثر باشد اختلاف است و در فرانسه عقیده این است که حق تقدّم مربوط به بودجه و کلیه لوایح مالیاتی و مخارج است که آثارشان در مالیه مستقیم باشد. بنابراین سایر لوایح ولو اینکه بواسطه ایجاد تأسیسات و مشاغل در مالیه مؤثر است مشمول حق تقدّم نیست و ممکن است اول در مجلس سنا موضوع شور و رأی واقع گردد.

۲ - فخرالدین عظیمی «تأملی در نگرش سیاسی مصدق» انتشارات خجسته - صص ۳۶ - ۳۵

۳ - مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گردآوری: ایرج افشار - انتشارات سخن - ۱۳۸۲ - صص ۱۶۷ - ۱۴۹ (این مقاله در «مجله آینده» دره دوم (۱۳۰۵) صص ۱۲۲ - ۱۳۰ و صص ۲۱۹ - ۲۳۰ درج گردید.)

فصل چهارم

عضویت در حزب اعتدال

مجلس سوم به شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نماینده طهران اظهار تمایل نمود و انتخابات طهران برای آن عده نمایندگان که قبل از افتتاح مجلس متصدی بعضی از امور شده و از کار دست نکشیدند و همچنین آنهایی که از مجلس خارج شدند و در تشکیل دولت شرکت نمودند تجدید شد و انجمن مرکزی انتخابات مرا به عضویت یکی از انجمن‌های فرعی که در مسجد سراج‌الملک واقع در خیابان برق تشکیل می‌شد انتخاب نمود.

در این انجمن با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم، همکار شدم و همکاری صمیمانه‌ای که بین ما پدید آمده بود، سبب شد یکی از روزها که می‌خواستیم با هم از مسجد خارج بشویم مرا به خانه حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم، قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم.

از حلف وحشت داشتم، چونکه پدرم میرزا یوسف، مستوفی‌الممالک صدراعظم ناصرالدین شاه و پسرعموی خود را در خصوص يك ملك موروثی موسوم به «اك» واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی قسم داد که طول نکشید صدراعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر ایجاد رعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر می‌شد. از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط می‌دانستم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال بود و دیگری حزب دموکرات و بعد هم که به طهران آمدم می‌شنیدم که عده‌ای از افراد حزب اعتدال به رهبری مرحوم آقا سیدحسن مدرس و حاج آقا شیرازی و عده دیگر به رهبری حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی و میرزا محمدصادق طباطبایی سناتور فعلی اداره می‌شوند، ولی از اینکه این دو دسته از چه اشخاص

تشکیل شده و هدف معنوی آنها چیست، اطلاعات کافی نداشتیم و سکوتم نیز از این جهت بود که به شادروان دهخدا عقیده داشتیم و نمی‌خواستیم دعوت او را قبول نکنم.

در قانون شرع قسم وقتی جایز است که مدعی نتواند برای اثبات ادعای خود دلایل کافی اقامه کند و حاکم برای فصل خصومت به مدعی علیه تکلیف قسم نماید. در صورتی که تقلید ما از ممالک غرب که هر کس را برای تأمین رفتار آینده‌اش قسم بدهند و قسم یاد کنندگان وفا به عهد نکنند، سبب شده است که رعب سوگند از دلها برود و این حربه که در زندگی ما بسیار مؤثر بود بی اثر شود.

بهترین مثال اینکه نمایندگان دوره پنجم تقنینیه طبق اصل ۱۱ قانون اساسی در بدو ورود به مجلس قسم یاد کرده بودند: «به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت نکنند» ولی به عهد خود وفا ننمودند. به این معنا، شاه را که می‌بایست مجلس مؤسسان خلع کند نه مجلس شورای ملی که يك مجلس عادی است و از طرف ملت برای این کار مأذون نشده از مقام خود برداشتند و قانون اساسی را نقض نمودند. از خلف عهد و کار خلاف قانونی هم که مرتکب شده بودند، به زعم خود نتیجه گرفتند و همگی بدون استثناء بعنوان نمایندگان مردم در مجلس ششم وارد شدند. حال کسی است که از قسم باک کند و از ترس عقوبت الهی از اتیان بحلف پرهیز نماید. کسانی که به حفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی‌کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند.

خلاصه اینکه از خانه دولت‌آبادی که خارج شدم، خود را یکی از اعضای باوفای حزب اعتدال می‌دانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دو دسته در خانه خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دو دسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند. ولی مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضای مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیأت مدیره «شرکت خیریه پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ

جلسه خود را تحت ریاست شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله در دارالفنون تشکیل داده بود علامه و من هم در آن عضویت داشتیم، دهخدا از من گله نمود و گفت: ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید..

دهخدا از من گله نمود و گفت: ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید...

که چون این حرف منطق نداشت و استعفای آنها دلایل موجهی نبود که من استعفا بدهم، گفتم: شما که از مؤسسين حزب و از همه چیز آن با خبر بودید، چه علت داشت که مرا به عضویت آن دعوت نمودید؟ گفت از این جهت که ببینید ما در چه آتشی می‌سوزیم، گفتم: نفهمیده وارد شدم. بگذارید فهمیده خارج گردم. از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده‌ای از سران هر دو دسته از ایران رفتند و تا خاتمه جنگ اول جهانی مراجعت نمودند و بالنتیجه حزب اعتدال از بین رفت. (۱)

* توضیح: یاداشتهای ذیل از خاطرات و گفته های دکتر مصدق [در زندان] می باشد که در فاصله دادگاه بدوی و تجدید نظر جلیل بزرگمهر به صورت دیکته می شنید، یادداشت و بعد پاکنویس می کرد و بعد دکتر مصدق اصلاحاتی در آن به عمل می آورد.

جلسه هجدهم

یادداشت‌های یکشنبه شانزدهم اسفند ۱۳۳۲

علت عضویت در حزب اعتدالی

پس از ورود به تهران، چندی در خانه مشغول مطالعه و تألیف بودم. مرحوم مشیرالدوله که در مجلس سوم تقنینیه نماینده بود، به واسطه تشکیل دولت، با عده ای از نمایندگان دیگر تهران استعفا داده بودند، و انتخابات تهران برای تعیین عده نمایندگان مستعفی شروع شده بود.

در این موقع دعوتی از طرف حکومت تهران، برای تشکیل انجمن محله دولت به می رسید. از حسن تصادف، جناب آقای علی اکبردهخدا هم در آن انجمن بودند؛ چند روز که با هم کار کردیم، طرفین بکدیگر را شناختیم و ایمانی به یکدیگر پیدا کردیم. محل انجمن، خیابان برق، در مسجد سراج الملک بود. تا اینکه یکی از روزها که از مسجد خارج می شدیم، به من گفتند «و عده شما را به خانه ای که در مقابل مسجد واقع است داده ام» گفتم هر جا که شما وعده داده باشید موافقم و به اتفاق می رویم.

به ورود در خانه معلوم شد که خانه متعلق به آقای حاج علی محمد دولت آبادی (۱)، یکی از رهبران حزب اعتدال است. پس از ورود و قدری مذاکرات، معلوم شد که بنده را آنجا برای عضویت در حزب اعتدال دعوت کرده اند. برای اینکه به آقای دهخدا - که دعوت کننده بودند - برنخوردم، چیزی نگفتم و رد نکردم.

چون در مدتی که تحصیل می کردم به هیچ وجه از جریان سیاسی ایران آگاه نبودم (و تمام اوقات خود را صرف تحصیلات می کردم) و هیچ نمی دانستم در تهران این احزاب سیاسی از چه اشخاصی تشکیل شده و چه مرام و مقاصدی

دارند فقط اعتماد و اطمینان من به شخص آقای دهخدا بود که آن دعوت را قبول کردم (۲). پس از اندکی قرآن هم آوردند که مرا قسم بدهند. ولی قسم نخوردم.

خلاصه رفاقت با آقای دهخدا موجب شد که بنده بدون هیچ تحقیقاتی وارد حزب اعتدال بشوم. چندی هم با خود آقای دهخدا در حزب همکاری می کردیم. چون آقای دهخدا بعضی اوقات، به ساعت مقرر در جلسات حاضر نمی شدند، (خنده ممتد) قرار ما بر این بود که منزل ایشان برویم و ایشان را نارحت کنیم تا اینکه در وعده حاضر شوند.

در این اثنا شرکتی به نام «شرکت خیریّه پرورش» تشکیل شد که در آن انجمن، عده ای از رجال معروف از قبیل مرحوم مشیرالدوله، موتمن الملک و آقای دهخدا عضویت داشتند. من هم در آن انجمن عضو بودم. هدف انجمن، تشویق معارف و طبع و نشرکتب مفید بود؛ و برای اجرای مقصود، اعاناتی هم گرفته می شد؛ و اگر فراموش نکرده باشم یک گاردان پارتی هم داده شد.

اعضای این انجمن، همگی با نهایت جدیت اشتغال به کار و اجرای برنامه آن داشتند. تا یکی از روزها در روزنامه شورا که ارگان حزب اعتدال بود، خواندم که سه نفر از اعضای حزب اعتدال، یعنی آقایان دهخدا، معاضد السلطنه پیرنیا و میرزا اسدالله خان کردستانی استعفا داده اند.

از آن، چند روز گذشت که جلسه هیئت عامله شرکت خیریّه پرورش تشکیل شد. آقای دهخدا در آن جلسه از من گله کردند که «ما انتظار داشتیم شما ما هم استعفا بدهید. ولی ندانستیم چه شد که نخواستید با ما همراهی کنید؟» من به آقای دهخدا گفتم علت استعفای شما چی است؟ ایشان معایب حزب اعتدال را یکی بعد از دیگری شمردند.

بعد من به ایشان گفتم با بودن این معایب، چرا از من دعوت کردید و مرا در این حزب وارد نمودید؟

گفتند که من شما را دعوت کرده ام برای اینکه ببینید دچار چه مصیبتی هستیم، و چاره ای بیندیشید که وضعیت ما بهتر شود. ولی اکنون می بینم که وضعیت حزب، این طورها اصلاح نمی شود.

علت خودداری من هم از استعفا این بود که حزب اعتدال که اول، حزب واحدی بود، در نتیجه اختلاف بین اعضا به دو دسته تقسیم شده بود. رهبران یکی از آن دو دسته، آقای سید حسن مدرس و حاج آقای شیرازی و کیل شیراز، و رهبران دسته دیگر آقای حاج میرزا علی محمد دولت آبادی و آقای میرزا محمد صادق طباطبائی بودند.

پس از ورود من به حزب، هر دو دسته تمایلی پیدا کردند که باز یکی بشوند. بعضی از اعضا مرا وادار کرده بودند که دعوتی برای اتحاد دو دسته بکنم. این کار هم شد، و دوسه جلسه هم سران هر دو دسته به منزل من آمده بودند و مذاکراتی هم به عمل آمد.

ولی این مذاکرات به جایی منتهی نشد. چون قضیه مهاجرت پیش آمد، و یک عده زیادی از نمایندگان مجلس شورا ملی، از آن جمله مرحوم مدرس و آقای طباطبائی از تهران رهسپار قم شدند و از آنجا به کرمانشاه، پس از آن به ممالک خارج مهاجرت نمودند. مجلس شوراملی هم که حدّ تشکیل آن به علت مهاجرت نمایندگان از بین رفته بود، دیگر تشکیل نشد.

توضیح زنده یاد بزرگمهر: روزیکشنبه شانزده اسفند ماه را [آقا دکتر مصدق] دیکته فرمودند. یک بار هم تصحیح شد. مع هذا قانع نشدند. زیرا تصور اینکه ممکن است نکات برخوردار داشته باشد، باز روز چهارشنبه نوزده اسفند ۳۲ تصحیح نهائی به عمل آمد و فرمودند «به جناب آقای دهخدا سلام مرا برسانید و از فرستادن خیارها تشکر کنید، و این را بدهید ایشان مطالعه فرمایند؛ هم تکمیل بفرمایند و اگر ایرادی دارد رفع فرمایند» (۲)

عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالات

بعد از اعلان جنگ اول جهانی، مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر با کسب نظر از اشخاص خیرخواه و بصیر تصمیم گرفت در آن جنگ، کشور ایران بیطرفی خود را حفظ کند که روی این نظر مجلس سوم پس از افتتاح به او رأی تمایل داد. ولی دولتش طول نکشید. سپس به حسن پیرنیا مشیرالدوله اظهار تمایل کرد که دولت خود را تشکیل نمود و دولت او هم دیر نپایید. نظر پیرنیا نخست‌وزیر این بود که از رقابت بین متفقین یعنی دولت فرانسه و انگلیس و روسیه تزاری و متحدین که عبارت بود از آلمان و اطریش بِنفع مملکت استفاده کند که موفق نشد و مجبور به استعفاء گردید و علت این بود که هیچیک از دول متحارب نخواستند بیطرفی ایران را رعایت کنند. دولت روسیه تزاری عده‌ای قشون به فرماندهی ژنرال باراتف به ایران فرستاد. دولت ترکیه نیز که با متحدین همکاری می‌کرد معامله به مثل نمود و در نقاط غرب قشون وارد کرد.

تقاضای متفقین از دولت مشیرالدوله این بود که به ترکیه اعتراض کند، ولی او از این نظر که قشون روسیه قبل از قشون ترک به ایران آمده و اعتراض بیک طرف مخالفت بی‌طرفی است آن را به این موکول نمود که روسیه قشون خود را از ایران ببرد چون این کار نشد استعفاء نمود و کاری در مدت قلیل تصدی خود توانست بکند این بود که دست «مرنارد» بلژیکی خزانه‌دار را که یکی از عمال مؤثر سیاست خارجی و قائم مقام «شوستر» آمریکایی شده بود و از قانون معروف به قانون ۲۳ جوزا راجع به اختیارات او سوء استفاده می‌کرد از مالیه کوتاه کند و لایحه تشکیلات وزارت مالیه را که شخصاً تنظیم کرده بود، به مجلس شورای ملی پیشنهاد نمود.

سپس عین‌الدوله دولت را تشکیل نمود و حاج امیرنظام همدانی (قبلاً سردار اکرم) به وزارت مالیه منصوب گردید. این وزیر گذشته از اینکه از امور مالی اطلاع نداشت، صاحب عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کار با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره می‌کرد و من‌باب مثال در قانون تشکیلات وزارت

مالیه که بعد از کناره‌گیری مشیرالدوله از کار به تصویب مجلس رسید، چند اداره که عبارت بود از تشخیص عایدات، محاسبات که خزانهداری و محاکمات پیش‌بینی شده بود که رؤسای هر یک از آنها می‌بایست تعیین شوند تا رؤسای دوایر و شعب با نظر رئیس اداره مربوطه منصوب گردند.

برای این کار روزی فکر می‌نمود کسی را به ریاست خزانهداری کل منصوب کند و استخاره می‌کرد. اگر خوب می‌آمد راجع به ترک آن یعنی رئیس اداره را انتخاب نکند استخاره می‌نمود. چنانچه آن هم خوب می‌آمد از این انتصاب صرف‌نظر می‌کرد و اداره تشکیل نمی‌شد. ولی اگر ترک استخاره بد می‌آمد آن وقت تشکیل اداره خزانه را به این موکول می‌نمود که نتیجه سایر استخاره‌ها معلوم شود و چون امکان نداشت که استخاره‌ها تمام خوب و ترکشان بد باشد تا حاج امیر نظام وزیر بود وزارت مالیه در حال فلج باقی و تعطیل بود.

بعد از عین‌الدوله، مستوفی‌الممالک در رأس دولت قرار گرفت. وثوق‌الدوله که از امور مالی مطلع و صاحب تصمیم بود به وزارت مالیه منصوب شد و قانون تشکیلات اجراء گردید.

کمیسیون تطبیق حوالجات هم که یکی از تشکیلات مرکزی آن وزارت و مرکب از پنج عضو بود و مجلس شورای ملی می‌بایست انتخاب کند تشکیل گردید و من به عضویت آن انتخاب شدم و یکی از وظایفش این بود به درخواست پولی که هر وزارتخانه می‌فرستاد رسیدگی کند. چنانچه طبق اعتبارات مصوبه صادر شده بود آن را تصدیق نماید. سپس اداره محاسبات حواله صادر، وزیر مالیه امضا نموده خزانه وجه آن را بپردازد. به طور خلاصه هیچ وجهی از خزانه خارج نشود مگر اینکه اعتباری برای پرداخت آن تصویب شده و کمیسیون هم تصدیق کرده باشد که چون بودجه کل مملکت در هیچ‌یک از ادوار تقنینیه تصویب نشده بود طبق قانون انجام وظیفه مشکل بود.

مجلس اول که جمع و خرج مملکت را موازنه داد، گرچه کاری بسیار مفید بود ولی بودجه مملکت نبود، چونکه بودجه پیش‌بینی عوائد و مخارج مملکتی است

برای یک سنه مالی، در صورتی که عملیات انجمن مالی آن مجلس مربوط به عوائد و مخارج قبل از مشروطه بود و هر قدر از عمر مشروطه می‌گذشت چون سبک کار و طرز تشکیلات فرق می‌نمود و در بودجه تأثیر داشت، هیچیک از مجالس اولیه نتوانستند بودجه مملکت را تصویب کنند مگر بعضی از بودجه‌های جزء را که مدرک کار کمیسیون قرار می‌گرفت و منباب مثال بودجه دربار سلطنتی که مجلس اول آن را در هر ماه به سی هزار تومان محدود و تصویب کرده بود و اکنون باید دید که مجلس اول بین عایدات و مخارج چطور ایجاد موازنه نمود.

(۱)- تفاوت عملی که ولات و حکام اضافه از مالیات جزو جمعی از مالیات دهندگان می‌گرفتند، بالتمام جزو عایدات رسمی دولت درآمد و بالتمام از این جهت که قبل از مشروطه هر قسمتی از آن به عنوان پیشکش ولات و حکام وارد خزانه می‌شد.

(۲)- مجلس اول تیول‌ات را الغا نمود و موضوع تیول در رژیم قدیم این بود که اشخاص متنفذ و صاحب حقوق یک یا چندپارچه از دهات اربابی یا خالصه دولت را محل حقوق خود قرار دهند که این کار دو فایده داشت: یکی این بود که ولات و حکام به عنوان فاضل کتابچه یعنی طلب از دولت نتوانند از تأدیه حقوق آنان خودداری کنند و صاحبان تیول حقوق خود را از بابت مالیات املاک اربابی و عوائد دهات خالصه حساب نمایند - دیگر اینکه تفاوت عمل املاک تیولی را اگر ملک مردم بود، به نفع خود بگیرند. چنانچه خالصه و ملک دولت بود در آبادی آن بکوشند و از درآمد ملک استفاده نمایند. برای مالکین و ساکنین دهات هم این رژیم بی‌فایده نبود چونکه تحت حمایت صاحبان تیول قرار می‌گرفتند و از تعدیات مأمورین دولت مصون بودند که پس از الغای تیول‌ات تفاوت عمل دهات تیولی نیز وارد خزانه دولت گردید.

(۳)- آنچه از همه بیشتر در موازنه جمع و خرج تأثیر داشت، کسر و یا قطع حقوق کسانی بود که بواسطه تمگن و دارایی احتیاج به حقوق دولت نداشتند ولی

بواسطه وضعیت خانوادگی و نفوذی که داشتند، هر سال مبلغی از خزانه مملکت استفاده می‌کردند که مجلس اول بدون استثناء و بدون هیچ ملاحظه از بودجه دربار و حقوق شاهزادگان و رجال و خوانین یا کسر نمود و یا به کلی آنها را قطع کرد و چون مجلسی مرکب از نمایندگان حقیقی ملت بود، نه شاه توانست حرفی بزند نه صاحبان حقوق توانستند اعتراض کنند.

خلاصه اینکه، چون بودجه کل مملکت به تصویب نرسیده بود، چنانچه در یکی از مجالس اعتباری برای یکی از تشکیلات مملکتی تصویب شده بود کمیسیون ورقه درخواست را با آن اعتبار تطبیق می‌نمود والا با تصویبنامه‌های هیأت وزیران که مقصود قانون‌گذار از تشکیل کمیسیون کاملاً عملی نبود، چون که رأی‌دهندگان به اعتبار و مصرف‌کنندگان هر دو وزیران بودند و هر چه می‌خواستند تصویب می‌نمودند.

با این حال، کمیسیون کار می‌کرد ولی بواسطه اختلاف نظری که بین اعضاء ایجاد شده بود، کارها پیشرفت نمی‌نمود و تأخیر در امور سبب شده بود وزارت مالیه وجوه درخواست‌هایی که پرداخت آن فوری بود، بدون تصدیق کمیسیون تأدیه کند و آنهایی که فوریت نداشت چون در خزانه وجهی برای دریافت پرداخت نبود، به کمیسیون بفرستد که روی آن حرف بزنند، تا هر وقت به خزانه پولی رسید، وجه آنها تأدیه شود. اعضای کمیسیون هم از اینکه تمام درخواست‌ها برای تصویب نمی‌آمد شکایت نداشتند. چونکه حقوق خود را می‌گرفتند و رویه‌ی رژیم قدیم که هر کس کاری صورت می‌داد، حق‌العملی از صاحب کار می‌گرفت از بین رفته بود.

بواسطه‌ی مشکلات سیاسی، مستوفی‌الممالک از کار کناره‌جویی نمود و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما مأمور تشکیل دولت شد و مرا که کمیسیون تطبیق حوالات اشتغال داشتم برای پست وزارت مالیه دعوت نمود چند روز هم کسی را برای این در نظر گرفت شاید مادرم بتواند مرا برای قبول کار حاضر کند. ولی من از این نظر که با رویه‌ی سیاسی او مخالف بودم در آن دولت

شرکت ننمودم و عدم موافقت من سبب شده بود که تا متصدی کار بود با من ملاقات نکند، ولی روزی که استعفا نمود به دیدنم آمد و گفت: از من سؤال نمی‌کنی چرا استعفاء کرده‌ام؟ گفتم: بی میل نیستم که بدانم علت استعفای شما چیست. گفت: از این جهت که نوهی عباس میرزا نمی‌بایست به ایران خیانت کند، ولی از اینکه موضوع چه بود آن روز صحبتی ننمود و اینطور شهرت داشت که قبل از استعفاء از حاج امین‌الضرب خواهش کرده بود کاری بکند که عده‌ای از دولت شکایت کنند تا او بتواند آن را بهانه برای استعفا قرار دهد و از کناره جوئیش مدتی نگذشت که معلوم شد کاری که می‌خواستند و او نتوانسته بود انجام دهد، چه بود.

{سپس} محمد ولی خان سپهسالار در رأس دولت قرار گرفت. «کسمینسکی» رئیس اداره‌ی تجارت روسیه در ایران از من تقاضای ملاقات نمود و سابقه‌ی او با من این بود که خانهای سعدالملک - محل فعلی کاخ مرمر - در اجاره‌ی او بود که مال الاجاره آن را می‌بایست از بابت طلبی که خانم من از مالک خانه داشت، تأدیه کند که چون در حساب اختلافی روی داده بود، بین او و من ملاقاتی دست داد که موجب آشنائی ما شده بود.

رئیس اداره تجارت آمد و اظهار نمود که: با «یورنیف» منشی سفارت روسیه تزاری بدین رئیس الوزراء رفته بودم. سپهسالار به او گفت: برای ریاست کمیسیونی که باید تشکیل شود، شخص خوبی را در نظر گرفته‌ام و اسم از شما برد. ولی یورنیف گفت: او را هیچ ندیده‌ام و نمی‌شناسم. گفتم: با من آشناست او را به شما معرفی خواهم نمود. اکنون آمده‌ام به شما بگویم کمیسیونی مرکب از پنج عضو تشکیل می‌شود که در مالیه ایران نظارت کند که سه عضو آن را دولت ایران، چهارمی را دولت ما و پنجمی را دولت انگلیس تعیین خواهد نمود. شما به ریاست کمیسیون و با حقوق یکهزار تومان در هر ماه تعیین می‌شود که بانک استقراضی (بانک سابق روسیه تزاری در طهران) مادام العمر به شما خواهد پرداخت و چون اکثریت آن با نمایندگان ایران است از این چه بهتر که این کار را قبول کنید و چندی مراقبت نمائید که امور جریان عادی خود را طی

کند و بعد اگر نخواستید استعفا دهید. اکنون اگر موافقید به سفارت برویم که شما را به وزیر مختار معرفی کنم؟

گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کند، اکنون همین کار را می‌کنم، با این فرق که مرا مجلس شورای ملی انتخاب نموده و در هر ماه هم بیش از دویست تومان حقوق ندارم. چنانچه از این کار صرفنظر کنم و ریاست کمیسیون بین‌المللی را قبول نمایم، آیا خواهد گفت حقوق گزاف این شغل آن هم مادام‌العمر سبب شده است که من از یک کار ملی دست بکشم و کاری که جنبه بین‌المللی دارد قبول نمایم؟

رئیس تجارت که مردی بسیار ساده بود، گفت: رفع این مشکل با خود شماست. چنانچه در این کمیسیون هم به همان مبلغ قناعت کنید، هیچکس نخواهد گفت که شما تطمیع شده‌اید.

دیگر چون مذاکره بی‌فایده بود، گفتم: فکرمی‌کنم و به شما جواب می‌دهم که بلافاصله از سردار کبیر عضو حزب اعتدال و برادر نخست‌وزیر وقت خواستم و تقاضا کردم سپهسالار مرا از این کار معاف کند و آن وقت فهمیدم که فرمانفرما به چه علت از ریاست دولت استعفا کرده بود.

کمیسیون مختلط تحت ریاست «هن‌سنس» بلژیکی رئیس اداره کل گمرکات و عضویت حاج محسن خان امین‌الدوله و عبدالحسین خان سردار معظم خراسانی تیمورتاش نمایندگان روس و انگلیس تشکیل گردید. از مقابل اتاق کمیسیون تطبیق حوالات محل کارما به قصرابيض رفتند و به رئیس دولت معرفی شدند که دیدار آن منظره برای هر کس که ایران را دوست می‌داشت، بسیار ناگوار بود.

* * *

من کماکان در کمیسیون تطبیق کار می‌کردم و هر قدر می‌گذشت ضعف مزاج بر من غلبه می‌کرد به طوری که نمی‌توانستم خوب انجام وظیفه کنم و علت این بود که در یک سال قبل؛ یعنی آن روزی که شایع شده بود شاه از طهران حرکت

می‌کند و اصفهان را پایتخت قرار می‌دهد به تب و دل‌درد شدیدی مبتلا گشتم و به دکتر خلیل‌خان تقی‌دوست و همسایه خود - مراجعه کردم که دواپی داد و آتارش از بین رفت. این دفعه که باز عودت نمود به دکتر محمود خان معتمد و دوست قدیم خود مراجعه نمودم که تشخیص داد به مرض آپاندیسیت مبتلا شده‌ام و دکتر کرک طبیب مریضخانه امریکایی هم آن را تأیید کرد و تا آنوقت این مرض در ایران شایع نبود و کسی هم عمل نکرده بود.

دستوری که به من داد، این بود روی محل درد کیسه‌ی یخ بگذارم و غیر از مایعات از قبیل سوپ و آب پرتقال، غذای دیگر صرف نکنم تاورم تحلیل برود و بتوانم برای عمل جراحی بخارج از کشور مسافرت نمایم.

دستور اجرا شد و درد تخفیف یافت تا یکی از روزها که دکتر کرک از من عیادت نمود، گفت: می‌خواهم با خانم و طفل کوچکم به آمریکا بروم، رئیس ضرابخانه «لاواشری» وعده داده است که اتوموبیل ضرابخانه ما را به پهلوی من برساند. من نیز تصمیم گرفتم که با او حرکت کنم تا اگر در بین راه اتفاقی افتاد، از او استفاده نمایم و چون تعداد اتوموبیل در آنوقت کم بود، یکی از وزرای دولت وثوق هم به من وعده نمود از روسها برای یک آمبولانس صلیب احمر بگیرد.

روز بعد که دکتر کرک از من عیادت نمود، شرح قضیه را گفتم. او هم موافقت نمود که هر دو یک روز حرکت کنیم و تا پهلوی با هم باشیم و برای این کار من صد تومان به او بدهم. چند روز در انتظار ماندیم. نه از اتوموبیلی که به او وعده داده شده بود، نه به من هیچکدام اثری بروز نمود. تصمیم گرفتیم با کالسکه‌ی چاپاری عرض راه حرکت کنیم و باز راجع به وجهی که می‌بایست به او بدهم صحبت شد که گفت چهارصد تومان و توضیح داد اگر با اتوموبیل می‌رفتیم، چون یک روز در راه بودیم صد تومان کفایت می‌نمود، ولی اکنون که با کالسکه می‌رویم با وجهی کمتر از این نمی‌توانم موافقت نمایم که آنوقت در

حدود هشتاد لیره طلا بود. نظر به اینکه مرضم غیر از عمل علاج نداشت و بر فرض اینکه دکتر می‌خواست و می‌توانست عمل کند بین طهران و پهلوی وسایل کار فراهم نبود، با او وداع کردم و تصمیم گرفتم هر روز که حرکت می‌کند من قبل از او حرکت کنم تا اگر در راه اتفاقی افتاد برسد و دستوری بدهد و هر قدر هم که خواست بپردازم. امتیاز وسایل نقلیه‌ی راه طهران - انزلی آن وقت با ارباب بهمن زردستی بود که گفتند دکتر پسر او را در مریضخانه آمریکاییی معالجه کرده و سفارشنامه‌ای از او به عهده مأمورین راه گرفته بود و برای گرفتن مال در عرض راه به هر مسافری حق تقدم دارد.

از روز حرکت او مطلع شدم و قبل از آفتاب که زمستان و هوا بسیار سرد بود، با برادرم ابوالحسن دیبا و عبدالرحیم خان گماشته حرکت کردم. در شاه‌آباد اولین چاپارخانه و چهار فرسخی طهران که اسب‌ها عوض شده بود و می‌خواستیم حرکت کنیم کالسکه‌ای رسید که از آن دکتر کرک و خانمش پیاده شدند و از دیدار ما تعجب کردند. دکتر گفت که باز ما همسفر شدیم. گفتم: سعادت یاری کرده است با هم باشیم، چنانچه بلا تأمل به او اسب داده می‌شد و حرکت می‌نمود مقصودی که داشتم تأمین نبود و برای جلوگیری از این کار، نایب چاپارخانه را خواستم و به او گفتم: چون ناخوشم و شب باید در ینگی امام استراحت کنم، به دکتر قدری دیرتر اسب بدهید که من قبل از او به حصارک برسم و از آنجا حرکت کنم که شب در ینگی امام استراحت نمایم. نایب هم که دید مرا از اطاق با تختخواب حرکت داده‌اند قبول نمود و انعامی هم گرفت و رفت.

هنوز به غروب قدری مانده بود که وارد ینگی امام شدیم و یکی از دو اطاقی که در ایوان چاپارخانه بود، گرفتیم. دکتر هم که بعد وارد شد اطاق دیگر را گرفت و به میل و اراده خود از من عیادت نمود و همین که خواست برود، طبق معمول طهران عبدالرحیم خان پاکتی را که پنج تومان در آن گذارده شده بود به

او داد که نگرفت و بعد از صرف شام سفارشنامه ارباب بهمن را برای گرفتن مال به نایب چاپارخانه ارائه نمود. گفت: صحیح است، آن را ارباب رئیسی ما نوشته است ولی چه می‌توان کرد که مالهای خسته و خوراک نخورده را هم نمی‌توان از طویله خارج نمود که در این وقت شب نتوانند شما را به منزل برسانند و طفل بی‌گناه شما در بین راه از سرما تلف شود. چون این حرف جواب نداشت، دکتر شب را در ینگگی امام بی‌توته کرد.

توجه من به این بود که دکتر موضوع را درک کند و انعامی بیش از معمول و متعارف بدهد و صبح از ما زودتر حرکت نماید، ولی هنوز دکتر از خواب بیدار نشده بود که ما از ینگگی امام حرکت کردیم و تا قزوین دیگر او را ندیدیم.

وضعیت چاپارخانه قزوین با آنچه من قبل از جنگ دیده بودم، فرق کرده بود. قبل از جنگ وسائل نقلیه و مهمانخانه در یک محل بود ولی بعد از جنگ که محل سابق را قشون روس اشغال کرده بود مسافری در مهمانخانه‌های دیگر شهر منزل می‌نمودند که سورچی ما را به یک مهمانخانه‌ای برد و دکتر هم به مهمانخانه دیگری رفته بود که بعد آمد و از من عیادت نمود.

سورچی که قول داده بود قبل از آفتاب کالسکه حاضر شود، به عهد خود وفا نمود. از قزوین به بعد ما در تمام منازل جلو بودیم و دکتر در پشت سر، تا سفید کتله منزلی نزدیک شهر رشت که دکتر از راه رسید و چون بیش از یک اطاق نبود و آن را هم ما گرفته بودیم، گفت یا به من هم اطاقی بدهید شب در این جا بمانم یا اجازه دهید از این جا حرکت کنم و قبل از اینکه به انزلی وارد شوید، برای شما بلیط خریده جای شما را در کشتی حفظ نمایم. گفتم: توقف یا حرکت شما بسته به نظر خودتان است. گفت: تردید ندارم که هیچکس مانع حرکت من نیست، ولی نمی‌دانم چطور می‌شود که سفارشنامه ارباب بهمن در این راه هیچ تأثیری ندارد. گفتم: شاید از این جهت است که ما حق تقدم نداریم که خندید و به

محض اینکه گفت اسب کالسکه حاضر شد و حرکت نمود و انتظار ما این بود که در کشتی جای ما را حفظ کرده باشد ولی چون خرید بلیط مقید به ارائه گذرنامه بود که به دکتر داده نشده بود، بلیط برای ما خریداری نکرده بود. هر طور بود، خودمان تهیه نمودیم و با همان کشتی حرکت کردیم. شب در دریا به من بسیار سخت گذشت و صبح قبل از رسیدن به ساحل طبق قرارداد چهارصد منات روسی که آن وقت صد تومان ارزش داشت به او دادم که نمی‌خواست قبول کند و چون تحقیق کرده بود به علت حمل قشون مدت پانزده روز راه‌آهن بادکوبه مسافر قبول نمی‌کنند از من خواهش نمود که موقع عمل در بیمارستان باشد و هر وقت هم که می‌خواست اجاره دهند بیاید با من صحبت کند.

در بادکوبه بیمارستان بزرگی بود که یکی از اتباع آلمان قبل از جنگ بنا کرده و در نتیجه پیش آمد جنگ به یکی از اتباع روسیه واگذار کرده بود که بلادرنگ وارد آنجا شدم و دکتر فین کلش تن جراح معروف - مرا با حضور دکتر کرک عمل نمود و قسمتی از آپاندیس مرا که در الکل گذارده شده بود، ارائه نمود و گفت: اندک تأخیر سبب می‌شد که از این عمل نتیجه‌ی مطلوب عاید نشود.

توقف من در بیمارستان به واسطه احتیاج مجروحین جنگی به اطاق ، طولی نکشید که از مریضخانه به هتل رفتم و چون هوای قفقاز از طهران ملایم تر بود، به تفلیس حرکت نمودم که چندی آنجا استراحت کنم. در این اثناء تلگرافی از پطروگراد به شعاع‌الدوله دیبا ژنرال قونسول ایران در تفلیس رسید که من هر قدر زودتر به طهران حرکت نمایم که در فصل بعد از آن صحبت خواهم نمود.

(۳)

* یاداشت‌های ذیل از خاطرات و گفته‌های دکتر مصدق [در زندان] می‌باشد

کمیسیون تطبیق حوالات

یادداشت‌های چهارشنبه نوزدهم اسفند ۱۳۳۲

از کتاب «رنج‌های سیاسی دکتر مصدق»

قبل از مهاجرت نمایندگان، مجلس سوم تقنینه رأی تمایل به مرحوم مشیرالدوله داد. آن مرحوم پس از تشکیل دولت، لازم دید که تکلیف مستشاران مالی بلژیکی را که مُرنار (Mornard) در رأس آنها بود، معلوم کند. چونکه بر طبق قانون ۲۳ جوزا (تحقیق شود که این قانون به شوستر (۱) [اختیارات] داده بود، مُرنار جای او را گرفت و استفاده کرد، یا به خود مُرنار داده بودند؟) (۲) خزانه دار بلژیکی اختیارات فوق العاده داشت، و مردم هم از آنها بسیار ناراضی بودند، خصوصاً مردم روشنفکر وطن پرست که می دانستند می توانند مالیه مملکت را اداره کنند. ولی یک عده بلژیکی که بعضی از آنها، فاسد بودند و هم بی اطلاع، در رأس دوایر مالیه ایالات قرار گرفته، هر کاری که می خواستند می کردند، و هر بلایی به سر مردمان آزاده و وطن پرست می آوردند.

مرحوم مشیرالدوله پیشنهاد نسخ قانون ۲۳ جواز را در مجلس سوم نمود، و دست خزانه دار مقتدر بلژیکی را از مملکت کوتاه کرد. فقط بعضی از بلژیکی ها در کار خود [باقی] بودند که در رأس آنها مسیو (LeLo) واقع شده بود، بدون اینکه از یک چنین قانونی بتوانند استفاده کنند. تا [قبل از] از اینکه قانون تشکیلات وزارت مالیه را دولت به مجلس پیشنهاد کند و از مجلس بگذرد، کمیسیونی مرکب از سه نفر برای نظارت در امر مالیه از طرف مجلس انتخاب شد.

بعد قانون تشکیلات وزارت مالیه را دولت از تصویب مجلس گذاراند، ولی مجبوره استعفا شد زیرا قشون تُرک در تحت فرماندهی علی احسان بیک

(تحقیق شود) (۳) به خاک ایران وارد شده بود؛ و بارتف سردار روسی که در رأس قشون دولت روسیه تزاری بود، با ورود خود به خاک ایران، به دولت اعتراض کرد، و دولت انگلیس هم با این اعتراض موافق بود. چونکه در زمان مجلس اول، بین دولتین روسیه تزاری و انگلیس، قرارداد ۱۹۰۷ راجع به منطقه نفوذ سیاسی دولتین منعقد شده بود، که در حدود دو قسمت شمالی و مرکزی مملکت جزو منطقه نفوذ دولت روسیه قرار گرفته بود، و یک قسمتی هم در جنوب، برای منطقه بی طرف معلوم شده بود. پس از امضای این قرارداد دولتین مزبورین، هر عملی را که راجع به سیاست عمومی مملکت بود متفقاً می نمودند، و نمایندگان آن دو دولت، با هم نزد دولت ایران اقدام می کردند.

نظر به اینکه دولت ایران (مشیرالدوله بود یا مستوفی؟ تحقیق شود) بی طرفی خود را در جنگ اعلان کرده بود. (۴)، و قشون روس در ایران مخالف با بی طرفی دولت ایران بود، مرحوم مشیرالدوله متعذر شد به اینکه «من نمی توانم به ورود قشون عثمانی در خاک ایران اعتراض کنم. چونکه خواهند گفت این اعتراض دولت، یک بام و دو هوا است. اگر دولت بی طرف است، قشون روسیه در ایران چرا وارد شده و چرا مانده است؟ اگر بی طرف نیست، قشون عثمانی هم آمده است. در این صورت قشون روسیه از ایران خارج شود تا من بتوانم آنها را هم از ایران خارج کنم» و چون دولت روسیه حاضر نمی شد که چنین عملی را انجام دهد، مرحوم مشیرالدوله هم از ریاست دولت استعفا داد.

مجلس شورای ملی به مرحوم و عین الدوله رأی داد (تحقیق شود) (۵) و وثوق الدوله وزیرمالیه آن دولت شد (۶)، و قانون تشکیلات وزارت مالیه را - که کابینه سابق به تصویب مجلس رسانده بود - به موقع اجرا گذاشتند.

بر طبق این قانون، کمیسیونی مرکب از پنج نفر، مجلس شورای ملی انتخاب نمود که در امورمالیه نظارت داشته باشند. وظیفه کمیسیون این بود که تمام حوالات وزارت مالیه را قبل از امضای وزیر، با اعتبارات تطبیق و تصدیق

کند. از این لحاظ کمیسیون مزبور در قانون، مُسمّا به کمیسیون تطبیق حوالجات شده بود؛ و من یکی از آن پنج نفری بودم که مجلس شورای ملی برای عضویت کمیسیون انتخاب کرده بود.

قریب دو سال من در این کمیسیون کار می کردم و از دولت ماهی ۲۰۰ تومان حقوق می گرفتم، و شخصاً صرف کُتب و امور خیریه می کردم.

استعفای فرمانفرما، کابینه سپهسالار

پس از استعفای این دولت، چون مجلس شورای ملی نبود، مرحوم فرمانفرما به فرمان شاه رئیس الوزرا شد. خوب به خاطر دارم که چند روزی برای وزارت مالیه کسی را معین نکرده بود، و به من اصرار می کرد که پست مزبور را قبول کنم. ولی من جداً امتناع نمودم. این امتناع من در خانوادگی موجب رنجش شد. تا اینکه بعد، حاجی یمین الملک (معزالسلطان سابق) را به این سمت دعوت نمود؛ و شهرت داشت که مبلغی هم از او تعارف گرفته است.

یک روز که بین مرحوم فرمانفرما و این جانب ملاقات دست داد، به من گفت «شما وزیرمالیه نشدید تصور کردید که دیگر کسی وزیرمالیه نخواهد شد»
گفتم دیدیم که شد، خیلی هم بهتر شد!

چون سیاستهای خارجی انتظاراتی از فرمانفرما داشتند که نمی توانست انجام دهد، و سیاستهای خارجی را هم نمی خواست پاره کند، در صدد بود که وسائلی برای استعفای خود به دست آورد: معروف بود که شبی به منزل حاجی امین الضرب رفته و به او گفته بود که «می دانم شما مخالف من هستید. ولی با این حال از شما خواهش می کنم که این مخالفت خود را به صورت عمل در بیاورید، و یکی عده از تجار را حاضر کنید که بگویند ما با این دولت مخالفیم»

و این کار شد و او استعفا داد. پس از آن به فرمان شاه، مرحوم محمد ولی خان تنکابنی سپهسالار رییس الوزرا شد.

یکی از روزها در زمان ریاست وزرائی ایشان [یعنی محمدولی خان] کسمنیسکی (۷) نماینده تجارتي دولت تزاری روسیه در ایران (که مردم به عنوان تعارف و تملق به او می گفتند وزیرتجارت روسیه، و او هم به ریش می گرفت) به من تلفن کرد که ساعت یک و نیم بعد از ظهر برای دیدن من خواهد آمد، به کسی وقت ملاقات ندهم.

در اینجا لازم است بگویم که ارتباط من با او فقط به علت این بود که خانه های سعد الملک، محل فعلی کاخ مرمر در بیع شرط خانم من بود، و کسمنیسکی در این خانه ها نشسته بود. برای اختلاف حساب مال الاجاره، یک مرتبه من به منزل او رفته بودم، و یک مرتبه هم او به منزل من آمده بود. دیگر به هیچ وجه نه با او، بلکه با هیچ یک از خارجیهای مقیم تهران من ارتباط نداشتم.

در ساعت معهود آمد و گفت: قبل از ظهر با مسیو یورنیف، مترجم سفارت روسیه تزاری به دیدن سپهسالار رفته بودیم. سپهسالار به مسیو یورنیف گفت برای ریاست کمیسیونی که در نظر دارید، من یک شخص مناسب و شایسته ای را در نظر گرفته ام، و او مصداق السلطنه است. یورنیف در جواب گفت « من او را نمی شناسم»

مسیو کسمنیسکی گفت: من به یورنیف گفتم که من با او آشنا هستم و ممکن است شما را با هم ملاقات دهم. این است که من آمده ام به شما بگویم که کمیسیونی در شرف تشکیل است. سه نفر از اعضای آن که دارای اکثری اند، باید از طرف دولت معین شوند، و یکی دیگر از اعضا به نمایندگی دولت انگلیس، و عضو پنجم به نمایندگی روسیه تزاری. وظیفه این کمیسیون این است که در تمام امور مالی مملکت نظارت کنند.

آن وقت من فهمیدم که یکی از چیزهایی که از فرمانفرما می خواستند ، همین کمیسیون بود، که او نخواست چنین کاری بکند. روزی که استعفا داده بود، به خانه من آمد و گفت « از من بعضی انتظارات داستند، و من دیدم که شایسته (بغض و گریه آقای دکتر مصدق) نوه عباس میرزا نایب السلطنه نیست که به مملکت خیانت کند و چنین عملیاتی انجام دهد. این است که با فراغت خیال، از این تکالیفی که به من می کردند، آمده ام. اکنون که از این گرفتاری خلاص شده ام، بسیار خوشوقتم که از کار خارج شده ام، و مرتکب یک چنین خیانتی نشده ام»

[کمنیسکی به من گفت] برای حقوق هم به شخص شما ماهی هزار تومان داده می شود، و بانک استقراضی سند می دهد که مادام العمر این وجه به شما خواهد رسید. خواه شما در سراین کارباشید ، خواه نباشید. و ممکن است که شما پس از تشکیل کمیسیون، یکی دو سه ماه کاربکنید و بعد استعفا بدهید.

من به خنده به اوگفتم که معلوم می شود این یک Rente Viagere (مستمری ، عایدی مادام العمری) است.

گفت بله همین طور است . تا شما هستید این مستمری هم هست.

گفتم در حال حاضر من از طرف مجلس سوم، در امورمالی مملکت نظارت می کنم و ماهی ۲۰۰ تومان می گیرم. اگر من چنین کاری را قبول کنم، آیا مردم نخواهند گفت که طمع و آز مرا مجبور نموده که از نمایندگی یک مجلس ملی صرفنظر کنم؟

گفت رفع این اشکال آسان است: شما هم اگر در اینجا ماهی ۲۰۰ تومان بگیری دیگر اعتراض از بین می رود.

گفتم آقای من! اگر من اینجا بیایم باید خیلی بیش از این پولها بگیرم. اصل مقصود این است که من چطور از نمایندگی مردم صرف نظر کنم و دریک کمیسیونی با نمایندگی دو دولت بیگانه همکاری کنم؟

کسمنیسکی برخاست و گفت می روم. اگر شما موافقت کردید به من خبر بدهید. چون در آن وقت قشون تزاری مسلط بر اوضاع بود، بیش از این نمی توانستم با او صحبتی بکنم. بلافاصله به دیدن سردار کبیر برادر سپهسالار، که با من آشنا بود رفتم و از او خواهش کردم که به سپهسالار بگوید این شتر را در خانه دیگری بخواباند. رفت وگفت و به من خبر داد که « سپهسالار دیگر در این موضوع راجع به شما صحبتی نخواهد کرد»

کمیسیون مزبور تشکیل شد و ریاست آن از طرف دولت ایران به هِنسِنس (Hensense) بلژیکی رئیس گمرک محول شد؛ و دو عضو دیگر ایرانی یکی امین الدوله بود و دیگری تیمورتاش.

کابینه سپهسالار چند ماهی در سرکار بود. چون سپهسالار نتوانست بیش از این (۸) کاری بکند، استعفا داد و رفت.

پانوشتهای جلسه نوزدهم

۱ - مورگان شوستر آمریکایی، از استثنائات مستشاری در ایران بود که خدمات بسیار صادقانه و مآثری را شروع کرده بود. اما چون این خدمات با مطامع استعماری روس و انگلیس، و معدودی دولتمردان داخلی (به خصوص ناصر الملک نایب السلطنه، به عنوان مهره اصلی) سازگاری نداشت، تصمیم گرفتند نفی و طردش کنند. لذا روسیه تزاری برای اخراج شوستر، دو اولتیماتوم به ایران داد. اولتیماتوم روسیه را مجلس دوم ایران، در نهایت از خود گذشتگی و رشادت، و قریب به اتفاق آرا رد کرد. اما فشار روس ها تا حد اعزام نیروهای جدید و اشغال قسمتهایی از شمال ایران سبب شد که شوستر بیش از هشت ماه و چند روز دام نیاورد. وقتی در مورد تکلیف ایران در قبال آن همه فشار برای اخراج شوستر با خود وی استصواب شد، گفته بود ایرانیان نباید به خاطر او

خطرات بی ثمری را قبول کنند، و در درجه اول مصلحت ایران مطرح است و او خواهد رفت... و رفت و تقاضای بعدی برای مراجعه او بی نتیجه ماند. اما شوستر در خارج نیز برای اصلاح امور ایران فعالیت می کرد. وی در سال ۱۹۶۶ در امریکا در گذشت.

۲ - قانون ۲۳ جوزا و مُرنار: مورگان شوستر مستشار مالی و گمرکی ایران، برای انجام خدمات خود از دولت و مجلس درخواست اختیارات قانونی کرد. مجلس دوم ایران، لایحه اختیارات شوستر را در همان روز تقدیم دولت در ۲۳ جوزای ۱۲۹۰ به اتفاق آرا مورد تصویب قرارداد.

دکتر احمد متین دفتری در سخنرانی باشگاه مهرگان (۲۰ بهمن ۱۳۳۷) گفته بود دولت و مجلس ایران به خاطر اعتمادی که به شوستر داشتند، اختیارات وسیعی به او دادند. ولی بعد ها که وی با اولتیماتوم از ایران رفت، قانون مزبور به دست مرنار بلژیکی افتاد که آلت دست سیاستهای خارجی بود. این قانون که با آن سلام و صلوات گذشته بود، به صورت یکی از منفورترین قوانین ایران درآمد (مورگان شوستر، اختناق ایران، مقدمه اسماعیل راین، صص ۱۶ و ۱۸)

حسین مکی علت آن همه سوء استفاده از این قانون به دست مرنار را در شتابزدگی مجلس دوم می داند که در نتیجه، تمام اختیارات خزانه داری مملکت به این مستشار بلژیکی منتقل شده بود (تاریخ ۲۰ ساله، جلد ۲، ص ۱۰۳)

ابوالفضل قاسمی می گوید مُرنار بعد از رئیس بلژیکی خود، رئیس کل گمرکات ایران شد. شوستر رئیس کل خزانه داری، به موجب اختیارات قانونی، مرنار را تحت اطاعت خود در آورد. اما پس از اخراج شوستر، هر دو پست حساس و مهم مالیه و گمرک ایران در اختیار مرنار قرار گرفت (اسناد خفقان ایران، کشف تلخیص، صص ۱۸ تا ۳۳)

مورخ الدوله سپهرمی نویسد: ژاک- ژوزف مُرنار (Jaques Joseph Mornard متولد ۱۸ دسامبر ۱۸۶۴ کارمند گمرک بلژیک بود. در ژانویه ۱۹۰۰ به استخدام گمرک ایران در آمد و درمازندران مشغول خدمت شد. وقتی نوز رئیس کل گمرکات ایران به مرخصی رفت، مُرنار در رأس گمرکات و اداره پست آذربایجان قرار گرفت. و وقتی مرخصی نوز به طول انجامید، مرنار جانشین وی شد. بعد از رفتن شوستر، مرنار با کمک سفارت روس و دستخط ناصرالملک، در ژوئن ۱۹۱۲ خزانه دارکل ایران شد، و در دسامبر ۱۹۱۴ از مشاغل خود برکنار گردید. با وجود این از ایران نرفت و در بیستم اکتبر ۱۹۱۶ (در سن ۵۶ سالگی) در تهران در گذشت (ایران در جنگ بزرگ ، ص ۱۵۴)

فرمان انفصال شوستر، و انتصاب مرنار به کفالت خزانه داری کل به نام احمدشاه و با امضاهای زیر صادرگردید: ابوالقاسم ناصرالملک، نایب السلطنه - نجفقلی صمصام السلطنه، رئیس شورا- وثوق الدوله، وزیرخارجه - قوام السلطنه، وزیر داخله - ذکاء الملک، وزیر عدلیه - معاضد السلطنه، وزیر پست و تلگراف - غلامحسین صاحب اختیار، وزیر جنگ - ابراهیم حکیم الملک ، وزیر مالیه (روزشمار تاریخ ایران ، ص ۶۲)

۳ - فرمانده سپاهیان عثمانی در ورود به کرمانشاه ، که در ۳۰ خرداد ۱۲۹۴ وسیله نیروی ایلات محلی به خصوص سنحابی ها به عقب رانده شد، حسین رئوف بیگ بود. ولی فرمانده کل قوای عثمانی در ایران که در مرداد ۱۲۹۵ از غرب به همدان رسید، و پس از تصرف این شهر به طرف قزوین حرکت کرد، ژنرال علی احسان پاشا - یا همان علی احسان بیگ - بود. (روز شمار تاریخ یاران ص ۸۲)

۴ - در نهم آبان ۱۲۹۳ زمان نخست وزیری مستوفی الممالک، طی فرمانی بی طرفی ایران در جنگ اعلام گردید (همان جا ، ص ۷۲)

۵ - پس از استعفای مشیرالدوله در دهم اردیبهشت ۱۲۹۴ - مجلس شورای ملی در دوازدهم اردیبهشت به عبدالمجید میرزا عین الدوله رأی تمایل داد و فرمان او توسط احمد شاه صادر گردید - همان جا ، ص ۷۵)

۶ - در کابینه مستوفی الممالک، از ۲۶ تیر ۱۲۹۳ محتشم السلطنه وزیرمالیه شد.

در دولت مشیرالدوله، از بیست و دوم اسفند ۱۲۹۳ مشارالسلطنه وزیرمالیه شد.

در زمامداری عین الدوله ، از چهارم اردیبهشت ۱۲۹۴ امیرنظام همدانی وزیر مالیه گردید.

- عین الدوله در ۱۱ تیر ۱۲۹۴ استعفا داد.

- مستوفی الممالک مجدداً در ۲۱ تیر ۱۲۹۴ نخست وزیر شد. ولی در ۲۲ تیر، به علت مخالفت مجلس، کنار رفت.

- عین الدوله باز در ۲۳ تیر ۱۲۹۴ نخست وزیر شد ، و در ۲۸ تیر از تشکیل دولت منصرف گردید.

- مشیرالدوله در ۲۹ تیر ۱۲۹۴ نخست وزیر شد، و در چهارم مرداد استعفا داد.

- مستوفی الممالک در پنجم مرداد ۱۲۹۴ نخست وزیر شد، و در چهارم شهریور که کابینه خود را معرفی کرد، وثوق الدوله وزیرمالیه بود. (استخراج از کتاب ایران در جنگ بزرگ، تطبیق با روز شمار تاریخ ایران از ص ۷۱ تا ۷۶)

برای ملاحظه فهرست نخست وزیران از مشروطیت تا دولت موقت به بحث ضمائم رجوع فرمایید.

۸ - دکتر باقر عاقلی در وقایع روز ۱۲ فروردین ۱۳۹۵ چنین ثبت کرده است: «دولت سپهسالار در مقابل دریافت هر ماه ۲۰۰ هزار تومان از دولت انگلیس، موافقت نمود کنترل مالیه و قشون ایران به آنها سپرده شود. در این مورد کمیسیونی تشکیل یافت که اعضای آن عبارت اند از مرنارد بلژیکی خزانه دار کل، سردار معظم خراسانی (تیمور تاش)، محسن امین الدوله [پدر دکتر علی امینی]، یک نفر انگلیسی و یک نفر روسی» (روز شمار ... ص ۸۱)

حضور مرنارد در این کمیسیون درست نیست. زیرا مرنارد حدود ۱۵ ماه قبل از آن برکنار شده بود. بلژیکی در این کمیسیون، همان هنسنس است که دکتر مصدق هم به درستی نام وی را آورده است. (۴)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱- دکتر محمد مصدق « خاطرات و تالمات دکتر مصدق » به اهتمام ایرج افشار با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق- تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۵ ص ۸۷ - ۸۵
- ۲- یادداشتهای جلیل بزرگمهر «رنجهای سیاسی دکتر مصدق» به کوشش عبدالله برهان - ناشر ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۱۲۹ - ۱۲۷ (این یادداشتهای از خاطرات و گفته های دکتر مصدق [در زندان] می باشد که در فاصله دادگاه بدوی و تجدید نظر جلیل بزرگمهر به صورت دیکنه می شنید، یادداشت و بعد پاکنویس می کرد و بعد دکتر مصدق اصلاحاتی در آن به عمل می آورد.)
- ۳ - دکتر محمد مصدق « خاطرات و تالمات دکتر مصدق » - صص ۹۵ - ۸۸
- ۴ - یادداشتهای جلیل بزرگمهر « رنجهای سیاسی دکتر مصدق » به کوشش عبدالله برهان - نار ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۱۳۸ - ۱۳۱

فصل پنجم

مصدق چهارده ماه در معاونت وزارت مالیه

جوانی مریض و مخالف اوضاع روسیه تزاری در بیمارستان بادکوبه در یک اطاق با من بستری بود و از لحن بیاناتش چنین به نظر می‌رسید که طولی نخواهد کشید در آن کشور تغییرات شگرفی روی دهد. این احساسات آزادی طلبی که در روسیه شروع شده بود، در ایران بی‌تأثیر نبود و نخست وزیر و ثوق‌الدوله را به این فکر انداخته بود که در دولت خود تغییراتی بدهد و عده‌ای از مخالفین را موافق نماید تا بتواند باز مدتی در کار بماند. از این چه بهتر که قوام‌السلطنه [را] که آن وقت میانه‌ی گرمی با او نداشت، ولی برادر و خویش نزدیک بود و عده‌ای هم دوست و هواخواه داشت وارد دولت کند و به این طریق در انجام مقصود توفیق حاصل نماید. روی این نظر، وزیر مالیه استعفاء نمود و قوام‌السلطنه عهده‌دار آن وزارت گردید.

قوام متصدی هر کار که می‌شد، می‌خواست مردم را به چیزهای تازه‌ای متوجه کند. عکسی از مستشاران بلژیکی دیدم که در زمان وزارت مالیه اوباشال و کلاه برداشته شده و خواسته بود بفهماند که مستشاران آنقدر مطیع دولتند که حتی روزهای سلام هم با لباس رسمی قبل از مشروطه انجام وظیفه می‌کنند.

سابقه‌ای که قبل از مشروطه در مالیه داشتم و تحصیلاتی که بعد از آن در اروپا کرده بودم، سبب شده بود که پست معاونت آن وزارت را برایم حفظ کند و تلگراف حرکت من را هم به ایران وزارت خارجه طبق دستور او مخابره کرده بود که وقتی به دیدنم آمد مرا از نظر خود مستحضر نمود.

من هیچ نمی‌خواستم از عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات که شغلی بود ملی و آزاد، دست بکشم و متصدی کاری بشوم که استقلال از دست برود. ولی دو چیز سبب شد که نتوانم به آن کار ادامه دهم: یکی این بود که در کمیسیون از من

کار مفیدی ساخته نبود چون که روزی یک و یا دو درخواست وجه به کمیسیون نمی‌رسید و وجوهات دیگر بدون تصدیق کمیسیون از خزانه خارج می‌گردید. دیگر اینکه مادرم با مادرخانم قوام دوست بود و من طفل بودم که یکی از روزها به خانه‌ی ما آمد و سگته نمود و بعد از چندی وفات کرد. شخصاً هم با قوام دوست بودم و یک روزی با هم مذاکره می‌کردیم که برای تحصیل به اروپا برویم و چند سال در آنجا بمانیم و آن روز بود که نخست‌وزیر از عده‌ای دعوت کرده بود هر کدام وجهی برای سرمایه بانک ملی بدهند و احتشام السلطنه - رئیس مجلس شورای ملی - هم آن را با کمال شدت و سختی مطالبه می‌نمود. در این اثناء بین او و ضیاءالملک همدانی سخن درگرفت. رئیس مجلس می‌گفت شما یک عمر از این مملکت استفاده کرده‌اید و اکنون موقع آن رسیده است که برای تاسیس بانک ملی کمک کنید و گره از کار مملکت بکشایید. ضیاءالملک هم اظهار می‌نمود با اینکه یک عمر به نان رعیتی قناعت کرده و از مال مملکت استفاده‌ی نامشروع نکرده‌ام، اکنون حاضرم فوج همدان را که ریاستش با من است، با خرج خود هرکجا که بفرمائید حاضر کنم. این قبیل گفت و شنودها بین احتشام السلطنه و بعضی‌های دیگر هم بود که قوام السلطنه و من در یک گوشه صحبت از مسافرت اروپا به قصد تحصیل می‌کردیم که جلسه به همان مشاجرات لفظی گذشت و بدون نتیجه خاتمه یافت.

خلاصه اینکه؛ اصرار قوام به وسیله‌ی مادرم و روابطی که از سابق بین ما بود، سبب شد که کار را به این شرط قبول کنم که ریاست اداره کل محاسبات ضمیمه‌ی کار من بشود تا کمیسیون تطبیق حوالات بتواند در یک حدودی وظایف خود را انجام دهد. چنانچه نظر قانون‌گذار به واسطه‌ی عدم تصویب بودجه کل مملکت اجرا نمی‌شد از خزانه هم وجهی بدون تصدیق کمیسیون خارج نگردد. وزیر مالیه با نظریاتم موافقت نمود و هیچ حواله‌ای قبل از تصدیق کمیسیون صادر نمی‌شد. از آن مدتی نگذشت روابطم با همکاران سابق تیره و تار شد، چون که آنقدر روی یک ورقه درخواست حرف می‌زدند که تأخیر

پرداخت سبب شده بود وزراء از وزارت مالیه شکایت کنند و برای جلوگیری از شکایت، وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون از خزانه خارج گردد.

با این حال، اگر به واسطه کندی جریان وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون پرداخته می‌شد تصدی من در محاسبات سبب شده بود که هیئت وزیران از تصویب بعضی وجوه خودداری کنند و وزیر و هیئت دولت هیچکدام نتوانند تصمیماتی برخلاف مقررات در آن وزارت اجرا نمایند و هر کار فقط با یک گله‌گزاری خاتمه یابد. من باب مثال، یکی از تصویب‌نامه‌هایی که آن وقت اجرا نشد، این بود: سال‌ها قبل از مشروطه وثوق‌الدوله مستوفی آذربایجان بود که امیربهدار با او سروکار داشت و روابط این دو نفر با هم سبب شده بود که بعد از بمباران مجلس کسی معترض وثوق‌الدوله نشود و روی این سوابق دولت وثوق تصویب کرده بود قبل از رسیدگی به حساب و به رسم علی‌الحساب ۱۸۰ هزار تومان از بابت مطالبات امیربهدار از دولت پرداخته شود و موضوع مطالبات این بود که می‌گفت: بعد از بمباران مجلس مخارجی کرده‌ام که از دولت طلبکارم و پرداخت این مخارج که برای قلع و قمع آزادی‌خواهان به کار رفته بود در حکومت مشروطه کاری بس مشکل و دشوار و تأدیه آن برابر یک صدم بودجه‌ی مخارج مملکت بود سبب می‌شد که خزانه‌داری از تأدیه مخارج ضروری عجز پیدا کند و دستگاه دولت فلج گردد.

این قبیل تصویب‌نامه‌ها باز هم بود که اجرا نمی‌شد و علت این بود که یکی از امضاکنندگان قرارداد ۱۹۰۷ یعنی دولت روسیه تزاری از بین رفته بود و مردم می‌توانستند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند و کارها در صلاح مملکت بگذرد و دولت وثوق هم که متکی به سیاست خارجی بود چون یکی از حامیان او از بین رفته بود و بر اوضاع مسلط نبود از کار کنارم‌جویی نمود و دولت‌های دیگری که بعد روی کار آمدند، مرا به اصرار در سرکار نگهداشتند. هر وزیری که می‌آمد، نه من می‌توانستم به واسطه قدردانی مردم از کار کنار بروم نه

وزیر می‌توانست با من کار نکند و با نظریات من موافقت ننماید. هرکس وزیر می‌شد، مرا به کار دعوت می‌کرد. من هم حاضر می‌شدم با کسانی که هم فکر و هم سلیقه نبودم کار کنم چون که فکر و سلیقه آنها در کار اثری نداشت و افکار عموم پشتیبان من بود.

* * *

تصدی من درکار تأثیر بسیار داشت و مدت چهارده ماه که در پست معاونت بودم، با این که دولت ضعیف بود و مالیات‌ها خوب وصول نمی‌شد، عایدات نفت و کمک خارجی هم وجود نداشت، چرخ‌های مملکت می‌گشت. طرزکار در آن وقت این بود که هیچ نامه‌ای را وزیر نمی‌توانست امضا کند مگر این که من آن را دیده و برای امضا فرستاده باشم و دو مهر هم تهیه شده بود که روی یکی از آنها عبارت «به امضای وزیر» و روی دیگری «به امضای معاون» حک شده بود که پیش نویس نامه‌های وزیر پس از امضای رونویس به مهر اول و پیش‌نویس نامه‌های معاون پس از امضای رونویس به مهر دوم می‌رسد.

تهیه این دو مهر سبب شده بود که بین وزیر و من ایجاد کدورت کند. وزیر می‌گفت: بین وزیر و معاون فرق نیست که پیش‌نویس نوشتجات وزیر و معاون از یکدیگر تفکیک شود. من می‌گفتم: اگر هر دو مطابق قانون و در صلاح مملکت کار بکنند، البته فرقی نیست ولی اگر وزیر یا معاون مرتکب کار خلافی شد، آیا بهتر نیست که در پرونده منعکس باشد تا مردم بدانند آن را معاون امضا کرده است یا وزیر که چون این حرف جواب نداشت، وزیر سکوت می‌کرد.

چنانچه مردم می‌توانستند در نیک و بد امور اظهار عقیده کنند و پشتیبانی مردم سبب شده بود که امور جریان خود را در حدود مقررات و مصالح عمومی طی کند، عده‌ای از محیط آزاد سوءاستفاده نموده از پرداخت مالیات به معاذیر غیرموجه خودداری می‌کردند که عدم وصول مالیات و تأخیر پرداخت مطالبات سبب شده بود که حجم مراسلات وارده و صادره آن وزارت بیش از دو برابر

عادی و معمول شود، به طوری که من نتوانم در شبانه روز بیش از چند ساعت استراحت نمایم و همه روزه یک ساعت قبل از وقت اداری در وزارتخانه حاضر شوم و شبها آنقدر در آنجا بمانم تا هیچ کار بلا تکلیف نماند.

* * *

من تمام آن زحمات را برای اینکه می توانستم به اتکای مردم خدمتی بکنم تحمل می کردم و با هر کس در هر طبقه و هر صنفی بود، روی مصالح مملکت مبارزه می نمودم. قلدری و چماق در کار نبود که مردم از ترس دم نزنند و هر چه دولت می گفت بدان عمل کنند و علت پیشرفت کار این بود که طبقات اولیه ایمان داشتند و همان ایمان سبب شده بود که عده ای از رجال و نمایندگان مجلس سوم، دست از حقوق و مقام بکشند، از طهران و شهرهای دیگر حرکت کنند و خود را در داخل و خارج از کشور دچار بدبختی نمایند. طبقات دوم و سوم نیز اکنون دارای همان عقیده و ایمان هستند، ولی از این جهت که مقامات مؤثر مملکت را عمال بیگانه در قبضه خود در آورده و انتخاب نمایندگان مجلسین را که حق ملت ایران است غصب کرده اند نه می توانند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند نه کمترین اثری دارند. از مطلب بیش از این دور نشوم و در موضوعی که بودیم صحبت کنم.

من تمام نوشتجات را می خواندم آنچه را که در صلاح نبود، رد می کردم و آنچه را که می بایست امضا کنم می نمودم و آنهایی را هم که می بایست وزیر امضا کند، در کارتن مخصوصی برای او می فرستادم که بر حسب اتفاق سروکارم با وزیری افتاد که هم ناخوش بود و هم مهمل و نسبت به سایر اوصاف او خوب است اظهاری نکنم.

این وزیر که برای معالجه و تغییر آب و هوا در یکی از نقاط شمیران محلی را اجاره کرده بود. اطاقش به سبک قدیم طاقچه های متعدد داشت که هر روز کارتن نوشتجات را باز نکرده در یکی از آنها می گذاشت. نوشتجات فوری هم که روی

هر کدام کاغذی قرمز رنگ الصاق می‌شد بلا تکلیف در آنجا می‌ماند که این کار قریب دو ماه طول کشید و آن اطاق به صورت یک کتابخانه درآمد.

هجوم ارباب رجوع و صاحبان حقوق که می‌آمدند از شکوه‌الملک رئیس دفتر مطالبه جواب می‌کردند و عده‌ای را از انجام وظایف خود باز می‌نمودند سبب شد که دیگر نتوانم آن وضعیت را تحمل کنم و به رئیس دفتر بگویم آنها را به منزل وزیر هدایت کند. این کار موجب رنجش وزیر گردید و راهی که برای رفع شکایت به نظرش رسید، این بود که نوشتجات را از خود دور کند و چون وسایل موتوریزه نبود در شبکه‌هائی کرایه کنند و در هر کدام عده‌ای کارتن بگذارند و روی آنها را پوشیده با یادداشت وزیر باین مضمون به وزارت مالیه ارسال نمایند:

کابینه: کارتونها را فرستادم. نوشتجاتی که موقع کارشان گذاشته است، ضبط کنید بقیه را برای امضا بفرستید، که آن را رئیس دفتر به من ارائه نمود و گفتم چه خوب بود که وزیر می‌نوشت بقیه را نفرستید تا موقع کار آنها نیز بگذرد.

این سبک کار سبب شد که من دیگر کار نکنم و چون وزیر از نظرم مطلع شد، فرزندان خود را فرستاد که از من رفع کدورت کند و نتیجه این شد که وزیر متعهد شود هر روز سه ساعت بدون پذیرائی از واردین با من کار کند و بعد از هر کس که می‌خواست پذیرائی نماید. از این عهد فقط چند روز گذشت که دیگر به وزارتخانه نیامد و در خانه از واردین پذیرائی می‌کرد و چون غیر از اهمال علل دیگری هم برای کنار جویی من از کار وجود داشت و آن سوء استفاده‌ای بود که از تسعیر اجناس می‌شد، تصمیم گرفتم در وزارتخانه حاضر نشوم و از ادامه‌ی کار خودداری نمایم.

در آن سال که به واسطه نیامدن باران محصول خوب نبود و مالکین می‌دانستند که قیمت غلات رو به ترقی است، به هر وسیله که می‌توانستند یادداشتی از وزیر می‌گرفتند که ادارات مالیه بدهی آنها را به نرخ متوسط سال قبل تسعیر

کنند. در صورتی که نرخ متوسط یک خروار گندم در سال قبل به ده تومان نمی‌رسید ولی در ماه‌های آخر آن سال از صدتومان هم تجاوز می‌کرد.

با اینکه پیش‌نویس نوشتجات وزیر با مهر «به امضای وزیر» مختوم و یادداشت وزیر هم در پرونده ضبط می‌شد و من مسئولیتی نداشتم، وقتی که غارت‌خانه قائم‌مقام در تبریز به علت کمبود نان به خاطر می‌رسید، به خود می‌گفتم که آن اوضاع به سر من هم خواهد آمد. چون که وزراء در کار دوام نداشتند و مردم مرا که عضو دائمی آن وزارت شده بودم مسئول می‌دانستند. به این لحاظ صلاح در این دیدم که قبل از برداشت محصول استعفاء بدهم و گریبان خود را از یک مسئولیت اخلاقی خلاص کنم.

* * *

از استعفای چیزی نگذشت که عده‌ای از هر طبقه با وسائل نقلیه رو به کاخ صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند که از من استمالت کند و از آنچه به خانه‌ی من آمدند و مرا هم به هر طور بود راضی کردند به کار ادامه دهم. تصدی مجدد من در کار، سبب شد وزیر استعفا دهد و شخص دیگری قائم‌مقام او بشود که کار ناتمام وزیر مربوط باجاره‌ی تحدید تریاک را تمام کند که چون یکی از کارهای مهم روز بود، آن را به تفصیل بیان مینمایم.

دولت وثوق تصویب کرده بود عوائد تحدید تریاک برای چند سال که اکنون خاطر من نیست، در هر سال بمبلغ هشتصد هزار تومان به الکساندرخان تومانیانس اجاره داده شود که طبق تصویب‌نامه اجاره‌نامه تنظیم و دوایر تحدید در تمام کشور تحویل تاجر شده بود.

نظر به اینکه میزان باندرلی که می‌بایست بلوله‌های تریاک الصاق شود در قرارداد محدود نشده [بود] و اینطور شهرت داشت که رئیس دولت و وزیر مالیه نفع سرشاری از آن معامله برده و در تمام مدت اجاره بازمی‌برند، برای تسکین

افکار و تخفیف اعتراضات مخالفین قوام السلطنه که بعد از تنظیم قرارداد متصدی وزارت مالیه شد، ماده‌ای بدین مضمون بآن الحاق نمود:

باندردلی که در هر سال به مستأجر داده می‌شود، معادل ۱/۴۵۰/۰۰۰ تومان خواهد بود بدین قرار:

معادل مال الاجاره‌ای که به دولت می‌دهد: ۸۰۰ / ۰۰۰ تومان

برای مخارج اداری: ۲۵۰ / ۰۰۰ تومان

برای نفع مستأجر: ۴۰۰ / ۰۰۰ تومان

۱/۴۵۰ / ۰۰۰ تومان

چنانچه مستأجر بیش از این درخواست باندردل نمود، قیمت نصفی باندردل اضافی را علاوه بر مال الاجاره بدولت تأدیه نماید.

این ماده که نفع اضافی مستأجر را به نصف محدود نمود، اعتراضات مخالفین را هم تبدیل به نصف نمود. چونکه هر قدر در ازای باندردل اضافی به دولت می‌رسید، مستأجر نیز همان مبلغ استفاده می‌کرد.

علاء السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و از تصدی مستأجر هم بیش از چند ماه نگذشته بود که به علت ناتوانی از جلوگیری مصرف تریاک بی‌باندردل درخواست فسخ اجاره را نمود و با اینکه طبق قرارداد حق فسخ نداشت و بر فرض اینکه ضرر می‌نمود، می‌بایست از عهده پرداخت مال الاجاره برآید. دولت فسخ او را قبول نمود. در این صورت چطور می‌بایست این کار فیصله یابد؟ ید مستأجر می‌بایست ید امانت شناخته شود. ضرر و یا نفع هر چه بود متوجه دولت گردد، یعنی مخارج بهره‌برداری و اداری را از شش صد هزار تومان قیمت باندردلی که تا روز فسخ گرفته بود کسر کنند و بقیه را به دولت پرداخته حساب خود را تفریغ نمایند که این کار نشد و به این فکر افتاد که به عنوان

دیگری از مالیهی دولت سوءاستفاده نماید. وزارت مالیه آن وقت در محلی موسوم به عمارت خورشید محل کنونی آن وزارت و مقابل بنائی که اکنون متعلق به شیر و خورشید سرخ است قرار گرفته بود که من همه روز تا ساعت ۲۲ در آنجا کار می‌کردم. بعد از این که دولت با فسخ اجاره موافقت نمود، می‌دیدم که چند شب متوالی در یکی از اطاق‌های رو به شمال بنای شیر و خورشید سرخ که آن وقت مقر وزارت خارجه بود، چراغ روشن است و رفت و آمدهائی می‌شود که گفتند به دستور وزیر کمیسیونی مرکب از بعضی رؤسا، و مدیران وزارت مالیه در آنجا تشکیل شده که چون کمیسیون مربوط به کار وزارت مالیه می‌بایست در آن وزارتخانه تشکیل شود، نه در محل وزارت خارجه، موجب تعجب گردید و از آن شب‌ها زیاد نگذشت که بین مراسلات تلگرافی دیدم قریب به این مضمون:

کرمانشاه - مالیه، دستور داده شد اداره تحدید را از مستأجر بگیریید و بعد به عنوان امانی به او تحویل دهید. قسمت اول دستور اجرا شده و قسمت ثانی بلا اجرا مانده است. علت را توضیح دهید.

چون مطلبی از آن دستگیرم نشد، نوشتم محتاج به توضیحات شفاهی است که آن را یکی از کارمندان اداره تشخیص عایدات آورد و توضیح داد که مطابق صورت مجلس، کمیسیون اداره مالیه هر محل می‌بایست اداره تحدید را از این لحاظ که مستأجر اجاره را فسخ نمود، از او تحویل بگیرد و از این لحاظ که مستأجر به طور امانی عمل کند به او تحویل دهد که این دستور در تمام نقاط اجرا شده مگر در کرمانشاه. این است که سؤال شده علت عدم اجرای قسمت دوم متحدالمال چه بوده است.

برای این که موضوع در پرده بماند و در جرائد منتشر نگردد، وزیر یک شماره آزاد از دفتر گرفته صورت مجلس را با آن شماره و امضا و مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و با این که راجع به موضوع توضیحات

کافی داده شده بود، چون صورت‌مجلس طوری تنظیم گردیده بود که از آن چیزی دستگیر نمی‌شد، آن را نگاه داشتم که در خانه به دقت بخوانم که پس از مطالعه دقیق دانستم طبق ماده الحاقیه می‌بایست ۱/۴۵۰/۰۰۰ تومان باندرل به مستأجر داده شود که در آن چند ماه بیش از ششصد هزار تومان نگرفته بود. بنابراین اداره تحدید را خود او تصدی کند تا بتواند هشتصد هزار تومان به دولت بدهد و چهارصد هزار تومان نفع ببرد ولو هر قدر طول بکشد.

برای این که بیشتر اطمینان حاصل کنم، عده‌ای از مدیران مطلع و بصیر آن وزارت را دعوت کردم و بدون دادن هیچ توضیحات صورت‌مجلس را که یکی از شاهکارهای عصر مشروطه بود، به آنها دادم که مطالعه کنند و نظریات خود را کتباً اظهار نمایند که چون نتیجه مطالعات طرفین یکی درآمد معلوم شد که از تصویب و اجرای آن ضرر زیادی متوجه مالیه مملکت شده، چون که دولت تعهد نکرده بود مستأجر در هر سال چهارصد هزار تومان نفع ببرد. هر معامله‌ای مستلزم ضرر و یا نفع هر دو هست و با این که مستأجر حق فسخ نداشت، دولت فسخ او را قبول نمود و او می‌بایست به عنوان یک امین، حساب مدت تصدی خود را بدهد.

وزیری که با درخواست فسخ اجاره موافقت کرده بود، قبلاً استعفا داده بود. وزیری هم که صورت‌مجلس را تصویب و به طوری که شرح داده شد به مستأجر ابلاغ نموده بود در نتیجه استعفای دولت علاءالسلطنه در کار نبود. عین‌الدوله به فرمان شاه مأمور تشکیل دولت شده بود و اکنون باید کسی متصدی وزارت مالیه شود که اداره تحدید تریاک آن قدر در دست الکساندرخان بماند تا چهارصد هزار تومان نفعی که می‌خواست ببرد. بنابراین وزیری که قرارداد تحدید تریاک را امضا کرده بود، در این دولت نیز پست وزارت مالیه را تصدی نمود که به خانه من آمد و با این که آدم سردی بود، با من گرم گرفت و خواهش نمود به کار ادامه دهم. من هم از این نظر که مبلغی از عایدات دولت که

بسیاری از مشکلات را حل می‌کرد از بین می‌رفت برای ادامه کار حاضر شدم و با خود او به وزارت مالیه رفتم و گزارشی تهیه نمودند که برای او فرستادم. ولی در تمام مدت تصدی خود آن را نگه داشت و بلاجواب گذاشت تا دولت استعفا نمود و جزو سایر نوشتجات به وزارت مالیه فرستاد.

معین‌الملک منشی مخصوص شاه از قصر صاحبقرانیه ابلاغ نمود تا دولت تشکیل نشده، معاونین در وزارتخانه‌ها به کار ادامه دهند و امور اداری را متوقف نکنند. نظریه این که قانون مجازات عمومی تدوین نشده بود و قانون مجازات عرفی هم که مدتی بعد در کابینه وثوق‌الدوله تنظیم شده بود در جریان دادگستری نبود که دادستان بتواند بر علیه امضاکنندگان گزارش اعلام جرم کند و راه منحصر به فرد تعقیب این بود که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره عالی مرکب از رؤسای ادارات آن وزارت تشکیل شود و به تخلفات اداری امضاکنندگان صورت‌مجلس رسیدگی نماید، همان روز - که خوب به خاطر دارم شنبه بود - مجلس مشاوره عالی را برای روز سه‌شنبه دعوت کردم، ولی روز بعد باز تلفنی از صاحبقرانیه رسید که وزرای مستعفی به کار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد و از این دستور وزیرسوءاستفاده نمود و به رؤسای اداراتی که برای تشکیل مجلس مشاوره عالی دعوت شده بودند، تلفن نمود در جلسه شرکت نکنند که روز موعود نه آمدند نه علت عدم حضور را نوشتند، و فقط «هن سنس» بلژیکی رئیس اداره کل گمرکات نوشت: چون وزیر تلفن نمود حاضر نشوم، حضور به هم نرسانیدم.

* * *

دیگر چون اشتغال من به کار، متمر هیچ ثمری نبود، از کار کناره نمودم و پس از یک هفته شادروان مستوفی‌الممالک مأمور تشکیل دولت شد و با این که علت کناره‌جویی من بر هیچ کس مستور نبود، از من سؤال نمود و من هم آنچه پیش آمده بود گفتم و از ضروری که متوجه مالیه مملکت شده بود او را مستحضر

کردم که در خاتمه گفت: خواهش می‌کنم از همین جا به وزارت مالیه بروید، از مشکلاتی که ممکن است روی دهد، مرا خلاص نمائید و آن مشکلات جز این که در عصر مشروطه یک محکمه قانونی شروع شده بود، چیز دیگر نبود.

گفتم: چه مشکلی از این بزرگتر که در خزانه وجهی نیست و همین عایدات تحدید است که باید به مصارف فوری و ضروری برسد که آن هم به این طریق از بین برده و می‌خواهند ببرند. اکنون که می‌فرمائید به کار ادامه دهم دخالتم در کار مشروطه به این است که از مساعدت با من دریغ نکنید تا بتوانم گفته‌های خود را ثابت کنم و ضرری که به خزانه دولت رسیده است جبران نمایم که کار مشکل‌تر شد. چون که نخست‌وزیر می‌خواست من به کار ادامه دهم، تا مردم اطمینان حاصل کنند و بعد ببیند چه می‌شود کرد. در صورتی که من ادامه به کار را به این موکول نمودم که متخلفین محاکمه شوند و حقایق بر عموم روشن گردد که چون راهی برای متقاعد کردن من نداشت، قول داد که از هرگونه مساعدت دریغ ننماید.

مستوفی دولت خود را تشکیل نمود. محمدقلی خان هدایت مخبرالملک برادر حاج مخبرالسلطنه رئیس اداره محاکمات وزارت مالیه که یکی از مدعوین تشکیل دهنده مجلس مشاوره عالی بود، به وزارت مالیه منصوب گردید و من همان روز دستور دادم نامه‌هایی برای دعوت رؤسای ادارات حاضر کردند که به امضای وزیر رسید و برای مدعوین ارسال گردید و چون یکی از متهمین نوشت که طبق قانون مجلس مشاوره عالی باید تحت ریاست وزیر یا معاون اداره شود، وزیر از این نظر که با من قرابت نسبی دارد، معاون هم از این جهت که خود مدعی است نه می‌توانند ریاست کنند نه قضاوت نمایند. نه او حاضر شد، نه سایر متهمین که من به رئیس دولت شکایت نمودم و از نظر وعده مساعدتی که داده بود، استمداد کردم.

مستوفی گفت: از همان روز اول من می‌دانستم که این محاکمه سر نخواهد

گرفت. شما اصرار کردید من هم گفتم از این چه بهتر که یک محاکمه قانونی هم در این مملکت بشود. گفتم: حالا هم شما ضرر نکرده‌اید و من دیگر به کار ادامه نمی‌دهم.

نظر به این که مستوفی یک مرد ملی بود و سیاست خارجی هم بر اوضاع مسلط نبود و مردم می‌توانستند از اعمال بی‌رویه دولت انتقاد کنند، گفتم: حالا هم شما هر چه بگوئید قبول می‌کنم. شما بگوئید چه می‌خواهید تا آن را انجام دهم.

گفتم: قانون تشکیلات وزارت مالیه راجع به وظایف مجلس مشاوره عالی و محاکمه انتظامی موجز و آئین نامه‌ای هم که آن را تکمیل کند تنظیم نشده است. یکی از متهمین می‌گوید: چون وزیر با من قرابت سببی دارد نمی‌تواند در این محاکمه رأی بدهد و آن سه‌نفر دیگر می‌گویند چون معاون مدعی است. نه می‌تواند رأی بدهد نه ریاست جلسات را عهده‌دار شود. پس خوب است برای جلوگیری از هر بهانه عده‌ی دیگری از اشخاص بصیر و مورد اعتماد تعیین شوند که به اعتراضات من رسیدگی کنند و گزارش خود را به دولت بدهند تا هر قدر زودتر تکلیف مستأجر و متهمین هر دو معلوم گردد.

مستوفی که تا قدری فکر نمی‌کرد حرفی نمیزد گفت بسیار خوب امروز موضوع را در هیئت وزیران مطرح میکنم و نتیجه را اعلام می‌نمایم که نتیجه این شد هیئت وزیران تصویب کنند کمیسیونی مرکب از پنج نفر از این اشخاص:

محمد علی فروغی نذاع‌الملک رئیس دیوان تمیز - میرزا احمد اشتری - میرزا داود خان علی آبادی - میرزا احمد قمی و یک نفر دیگر که خاطر من نیست و در زندان برای تحقیق وسیله ندارم تشکیل شود و به اتهاماتی که نسبت بامضا کنندگان صورت مجلس داده شده بود رسیدگی نمایند و چون متهمین گفته بودند در وزارت مالیه حاضر نمی‌شوند کمیسیون اطاق نظام را که اکنون محل قسمتی از دادگستری است برای کار خود انتخاب کرد که باز حاضر نشدند و گفتند ما هم نسبت بمعاون وزارت مالیه اعتراضاتی داریم که باید او هم محاکمه

شود که باز ناچار شدم با رئیس دولت مذاکره کنم. این مرتبه گفت شما نخواستید حرف مرا قبول کنید و بعد به مشکلاتی برخوردید که منجر بصدور تصویبنامه و تعیین هیئتی برای دادرسی گردید و اکنون دچار یک مشکل بزرگتری شده اید که می خواهند شما را هم محاکمه کنند. پس قبول کنید نظریات من صائب بود و حالا نمی دانیم چه می خواهید بکنید که آبروی خودتان را حفظ نکنید و از دست بدهید.

گفتم آبروی من وقتی از بین می رود که نتوانم گفته های خود را ثابت کنم. تصویبنامه دیگری صادر کنید که آنها هم اعتراضات خود را بکنند و در فکر آبروی من نباشید این تصویبنامه هم صادر شد و محاکمه شروع گردید و در این وقت بود که بعضی از جرائد مزدور شروع بفحاشی نمودند. من در اطاق خود مشغول کار بودم که روزنامه فروشی مقابل بنای وزارت مالیه فریاد میزد و می گفت «تکفیر معاون». روزنامه را که یک نشریه هفتگی بود و فکاهی و مدتی هم منتشر نمیشد شکوه الملک بمن ارائه نمود و موضوع تکفیر این بود که در مقدمه ی تز دکترای خود راجع بتاریخ و مدارک حقوق اسلامی مطالبی نوشته ام من جمله «محمد ص در سن چهل سالگی اعلان پیغمبری داد» که در ترجمه آن را تحریف کرده بودند و قریب باین مضمون درآمده بود محمد در سن چهل سالگی خود را نماینده خدا پنداشت. (در دادگاه نظامی هم که در سلطنت آباد برای مطالب دیگری تشکیل شده بود باز موضوع این تز و تکفیر بمیان آمد که چون متن فرانسه آن در ۲۸ مرداد بغارت رفته بود ترجمه ی آن را که بفارسی نسخ بسیار داشت تهیه کرده و تسلیم دادگاه نمودم). سپس آنچه در اثبات بی دینی لازم بود در آن شماره نوشته شده بود.

من کار ندارم که این نسبت ها بجا بود یا نبود. میخواهم این را تذکر بدهم که هر قدر جرائد مغرض و مزدور از این قبیل مطالب نوشتند بر وزن من در جامعه افزود و ظاهراً دو علت بیشتر نبود: یا حرفهای مخالفین را مغرضانه و

بی اصل می دانستند و یا اعمالم را در خیر مملکت تشخیص داده و می خواستند بمن بیشتر اظهار اعتماد کنند تا از کار مأیوس نگردم و خود را در حمایت جامعه بدانم و غیر از این نمی توان برای آن همه احساسات نسبت بمن جهت دیگری تصور نمود. بطور خلاصه هر قدر بمن توهین کردند و بد گفتند بر اعتبار و اهمیت من افزود و آنوقت پی بردم به اینکه مادرم چه حرف بزرگی زده بود که گفت: « وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائد یست که در راه مردم تحمل می کنند» و این پند آن چنان در من تأثیر نمود که هر وقت موضوعی پیش می آمد که با منافع مردم تماس داشت از همه چیز می گذشتم و بخود می گفتم آنجا که نفع مردم تأمین نباشد نفع افراد تأمین نخواهد بود همین توجه بافکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسوول نیک وبد مملکت بودم بااطلاع عموم رسانیدم هر انتقادی که جرائد نسبت باعمال من بکنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و ازاین اعلامیه مقصود این بود که از توقیف روزنامه و بازداشت هراس نکنند، از اعمال من و دولتم انتقاد نمایند تا چنانچه منصفانه بود من اعمال خود را با نظریات مردم تطبیق دهم و این کار سبب شود که بتوانم خدمت بیشتری بکنم و اعتماد جامعه را بخود جلب نمایم.

آزادی بیان و قلم از این جهت جزء ارکان مشروطیت است که مردم را به نیک و بد امور آگاه و بشناسائی افراد هدایت می کنند. اگر بیان آزاد نبود و قلم کار نمی کرد چطور ممکن بود به هویت اشخاص و اعمالشان پی برد و چطور می شد که اعمال متصدیان امور را بررسی کنند و بحالشان معرفت پیدا نمایند. کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند تنها نه مرتکب عملی می شوند که مخالف قانون اساسی است بلکه خدمت با جانب و خیانت بوطن می نمایند.

از مطلب دور شدم و اکنون باصل موضوع که آغاز محاکمه طرفین است می پردازم که غیر از اعتراض بصورت مجلس راجع بفسخ اجاره تحدید تریاک

یازده ادعا نامه دیگر هم برای سایر اعمال متهمین تهیه می نمودم که شب ها بعد از مراجعت بخانه ساعت ها برای تنظیم آنها کار می کردم . محاکمه چند ماه طول کشید و چون از فحش و تکفیر پروا نکردم خواستند مرا از بین ببرند که مجبور شدم با خرج خود چند سوار مسلح استخدام کنم تا در حین عبور و در وزارت مالیه محافظت نمایند.

* * *

محاکمه جریان خود را طی میکرد که مستوفی الممالک تصمیم گرفت دولت خود را ترمیم کند. مرا برای پست وزارت مالیه و ممتاز الملک را برای پست وزارت عدلیه به شاه پیشنهاد نمود و قرار بود باتفاق برای معرفی بکاخ فرح آباد برویم که من در وزارت مالیه ماندم ولی نخست وزیر ممتاز الملک را با خود برد و مرا خبر نکرد. بعد معلوم شد که بعضی از خویشان و هواخواهان متهمین رئیس دولت را تهدید کرده اند اگر مرا به وزارت معرفی کند با او مخالفت خواهند نمود. سپس بعضی اشخاص با من وارد مذاکره شدند که از تعقیب محاکمه صرف نظر کنم و متهمین هم با وزارت من مخالفت نکنند که بر خلاف حیثیتم بود حاضر نشدم و بعد قضات مورد تهدید قرار گرفتند که در بعضی ها هم تأثیر نمود و محاکمه جریان خود را از دست داد که من در هیئت وزیران شدیداً اعتراض نمودم.

نخست وزیر، محمد علی فروغی رئیس کمیسیون را احضار و تأکید نمود کار جریان خود را طی کند که بعد کمیسیون جداً کارکرد و طرفین را بدین طریق محکوم نمود.

(۱) دوفررأساء ادارات بانفصال سه سال از خدمت وزارت مالیه.

(۲) دوفراز مدیران بانفصال دائم از خدمت دولتی.

(۳) من نیز از این نظر که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره

عالی می بایست بدعوت وزیر تشکیل شود و من دعوت کرده بودم بکسر حقوق در مدت چهار ماه.

در صورتی که با نبودن وزیر مالیه نه فقط می توانست مجلس مزبور را تشکیل دهد بلکه مکلف بود وظایف وزیر را انجام دهد همچنان که بعد از کناره گیری مخبر الملک از وزارت مالیه چون وزیر تعیین نشده بود، تمام وظایف او را من انجام می دادم و کمیسیون از آن اطلاع داشت. در آن وقت از میرزا احمد خان اشتري یکی از قضات سؤال کرده بودند، معاون چرا محکوم شده، او جواب گفته بود از این جهت که دزد گرفته بود. (چنانچه اشتري حیات داشت و راجع بحکم دادگاه نظامی ومحکومیت من از او سؤال می شد بازجویی نظیر همین جواب میداد.)

اکنون تشکرات خود را بکسانی که در حال حیانتند و با من از هرگونه مساعدت در آن محاکمه دریغ نمودند تقدیم میکنم و بروح رفتگان خصوصاً میرزا تقی خان بینش آق اولی برای انتشار «ظرائف و طرائف» خود در روزنامه ی ستاره ایران که افکار جامعه را با چند جمله ی مختصر و مفید نسبت بجریان محاکمه روشن می ساخت درود میفرستم.

خلاصه اینکه بعد از چند ماه کمیسیون رأی خود را تسلیم دولت نمود ولی اعمال نفوذ مخالفین سبب شد که بلا تکلیف درکیف نخست وزیر بماند و هر وقت هم که صحبت بمیان آمد بگویند صلاح خود من هم نیست که موضوع را تعقیب کنم. در صورتیکه آن محکومیت هم مثل محکومیت اخیر برایم بزرگترین افتخار بشمار می رفت.

سلیم خان یزدی نماینده ی دوره ی پنجم تقنینه که می خواست به رشت برود و یا سران قوای جنگل ملاقات کند بمن پیامی فرستاد اگر مطالبی باشد بگویم که به آنها ابلاغ نماید. گفتم بگوئید وضعیت ما همان است که بود و کوچکترین تغییری در اوضاع ما پدیدار نشده چندی است که من گرفتاریک محاکمه ای شده ام که

در جراید خوانده اید و با تمام زحماتی که در این مدت تحمل کرده ام کمیسیون رأی صادر نمود ولی دولت نمی خواهد آن را اجرا کند. یادداشتی هم برای اینکه مطلب درست ادا بشود باو دادم که بعد روزنامه جنگل رسید و بدولت شدیداً اعتراض کرد.

نظربه اینکه جریده ی مزبور مورد توجه عموم و رئیس دولت بود سید حسین اردبیلی مدیر روزنامه ایران که آن وقت روزنامه ی منحصر بفردی بود که با کمک دولت منتشر میشد بوزارت مالیه آمد و گفت راجع به محاکمه ای که در جریان است اطلاعاتی بمن بدهید و از طرز بیاناتش معلوم بود که رئیس دولت می خواست روزنامه ی دیگری هم در این باب اظهار نظر کند تا بتواند حکم را اجرا نماید.

گفتم تازه ای ندارم که اظهارکنی همه میدانند مدتی است گرفتار محاکمه شده ام و در این دولت به این شرط قبول خدمت کرده ام که با من کمک و مساعدت کنند تا بتوانم خرجهای این وزارت را بیک طور بگردانم. اکنون چندیست کمیسیون رأی خود را داده ولی در چاه ویل خود فرورفته است. از پس مذاکرات بیش از دو روز نگذشت که روزنامه ایران هم مطالبی نوشت و حکم از کیف درآمد و نتیجه این شد که رؤساء و مدیران محکوم از کار خارج شوند و از حقوق من هم یک ثلث آن هم برای چند روز بیشتر کسر نکنند، چونکه من هم بصورت دیگری تزکار خارج گردیدم که خوب است در این باب نیز شرحی بنگارم.

محتاج بذکر نیست که هر قدر آلمان رو به شکست میرفت احساسات ملی در ایران ضعیف تر می شد و دولت انگلیس سعی می نمود بهر طریق که ممکن بود از سیاست خود در ایران تقویت کند. دولت هائی آمدند و رفتند و از هر یک آنقدر استفاده نمود تا رجال مطلوب خود را زمامدار نمود.

صبح یکی از روزها که پنجشنبه بود مستوفی الممالک مرا خواست و اظهار

نمود که مخالفین دولت از ایجاد هرگونه مشکلات و کارشکنی مضایقه ندارند. وضع نان خوب نیست همه روزه‌ده‌ای از بین می‌روند. دولت هم نمی‌تواند برای مردم کار بکند. این است که ناچارم آبروی خود را حفظ کنم و از کار کناره‌گیری نمایم.

گفتم مطلب همین است که به آن توجه کرده‌اید و غیر از کناره‌جویی هم چاره ندارید. نه پول است نه وسایل موتوری که ما بتوانیم از نقاط دوردست مخصوصاً از سیستان که در آن سال محصول خوب آمده غله همیشه در آنجا ارزان بود جنس وارد کنیم که پس از مدتی مذاکره و سنجش اوضاع مخصوصاً راجع بامور مالی تصمیم گرفت در هیئت دولت موضوع را طرح کند و تصمیم به استعفا بگیرد. عصر همان روز به فرح آباد رفت و استعفای خود را به شاه تقدیم نمود و چون غیر از جریده‌ی ایران روزنامه دیگری منتشر نمی‌شد و روزهای جمعه هم جریده‌ی مزبور تعطیل بود از این استعفا کمتر اطلاع حاصل نمود.

شنبه صبح از فرح آباد ابلاغ شد که معاونین در مقرر هیئت وزیران بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد که ما همگی در آنجا بکار مشغول شدیم و چیزی نگذشت که خبر رسید عده‌ای مسلح گلدسته‌های مسجد شاه را برای سنگر تصرف کرده‌اند. سپس دستجات مخالف هر کدام از این نظر که به نخست وزیر توهین کنند به مقر هیئت وزیران آمدند و طولی نکشید که شخصیت‌های مخالف دولت نیز از علماء و وزرای سابق و بعضی از داوطلبان ریاست وزراء همگی در عمارت گالاری که مقر هیئت وزیران بود جمع شدند و چون بعد از استعفای دولت دیگر جا نداشت بر علیه آن سخنی ایراد کنند فقط راجع به کمبود نان کارکنان مطبوعه‌ی روزنامه «رعد» متعلق به سید ضیاء الدین طباطبائی مطالبی گفتند که قرار شد همه روزه شصت من نان به آنها داده شود و بدین طریق موضوع خاتمه یافت. همه رفتند و جمعیت‌ها متفرق شدند و روز بعد صمصام السلطنه بر ریاست دولت منصوب گردید.

وزیرمالیه دولت صمصام همان کس بود که در کابینه ی وثوق الدوله قرار داد اجاره ی تحدید تریاک را امضا کرده بود و بعد از استعفای عین الدوله هم برؤسای ادارات وزارت مالیه با تلفن گفته بود دعوت مرا برای تشکیل مجلس مشاوره ی عالی نپذیرفتند و روزی که جلسه می بایست تشکیل شود حضور بهم نرسانند. وزیری هم که صورت مجلس کمیسیون رؤساء و مدیران وزارت مالیه را با مهر شخصی خود به الگساندرخان ابلاغ کرده بود و قبل از تشکیل دولت صمصام این دو وزیرمخالف بودند هر دو عضو دولت شدند و برای پیشرفت کار دست از مخالف کشیدند که بجهات مزبور می خواستم دیگر در وزارتخانه حاضر نشوم ولی به خود گفتم که مخالفینم خواهند گفت اگر از کار کناره جویی نمی کردم این وزراء هم نمی توانستند مرا از کار بردارند و ضرری متوجه دولت نمی شد این بود که تصمیم گرفتم باز چند روز به کار ادامه دهم و ببینم وضعیت چطور می شود که از حسین علاء وزیر فوائد عامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع دهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره گیری کنید بهتر است. که تکلیف از من ساقط شد و بعضی ها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند، نامه را به آنها نشان دادم. این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه . (۱)

ناصر تکمیل همایون «دکتر مصدق در مقام معاونت وزارت مالیه»

لایحه تأسیس وزارت مالیه، که توسط میرزا حسن خان مشیرالدوله تهیه شده بود، توسط صدراعظم زمان میرزا حسن مستوفی الممالک به مجلس سوم تقدیم شد و پس از گفت و گو و رایزنی ها به تصویب رسید. در این کابینه عبدالله خان همدانی (حاج امیرنظام) از وزارت مالیه انفصال یافت و به جای آن وثوق الدوله به وزارت ارتقا پیدا کرد (ششم شوال ۱۳۳۳ قمری ۲۶ مرداد ۱۲۹۴ ش). ریاست کابینه بر عهده میرزا حسن خان مستوفی الممالک بود.

دکتر مصدق که در استراحتگاهی در تفلیس پس از عمل آپاندیسیت تلگراف حرکت فوری خود را به تهران دریافت کرده بود، پس از رسیدن به پایتخت متوجه می شود که اوضاع و احوال روسیه و وثوق الدوله را به این فکر انداخته است که «در دولت خود تغییراتی بدهد و عده ای از مخالفین را موافق نماید تا بتواند باز مدتی در کار بماند. از این چه بهتر که قوام السلطنه را که آن وقت میانۀ گرمی با او نداشت ولی برادر و خویش نزدیک او بود و عده ای هم دوست و هواخواه داشت وارد دولت کند و به این طریق در انجام مقصود توفیق حاصل نماید. روی این نظر وزیر مالیه استعفا نمود، قوام السلطنه عهده دار آن وزارت گردید» (۱)

مرحوم دکتر باقر عاقلی در مورد وزارت مالیه قوام السلطنه نوشته است:

«از آبان ۱۲۹۱ تحریکات در دولت صمصام السلطنه آغاز شد و اختلاف بین وزیران بالا گرفت و در نتیجه صمصام السلطنه مصلحت در این دید که از کار کناره گیری کند و پس از استعفای صمصام السلطنه، ناصر الملک طی تلگرافی از اروپا میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه را به ریاست الوزرایی برگزید. وی پس از دو هفته مطالعه وزیران خود را معرفی کرد. (۲)

در این کابینه میرزا حسن خان وثوق الدوله وزیر خارجه و میرزا احمدخان

قوام السلطنه وزیر مالیه است. صورت اسامی وزیران اعلام شده با کتاب دولت های عصر مشروطیت (تألیف جمشید ضرغام بروجنی) همخوانی دارد. اما در کابینه هایی که وثوق الدوله رئیس الوزرا بوده، نام قوام السلطنه در کتاب دولت های عصر مشروطیت به عنوان وزیر مالیه نیامده است. در کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق هم تاریخ وزارت مالیه قوام السلطنه دیده نمی شود. اما معاونت دکتر مصدق در وزارت مالیه به تفصیل آمده که به آن اشاره خواهد شد. شادروان ایرج افشار تاریخ قبول معاونت را بین سالهای ۱۲۹۶ تا اردیبهشت ۱۲۹۷ نوشته است. (۳)

حال آن که وثوق الدوله در ۷ شهریور ۱۲۹۵ نخستین کابینه خود را به احمد شاه معرفی می کند و وزیر مالیه میرزا حسن خان محتشم السلطنه بوده است و این کابینه ده ماه پایدار می ماند و کابینه بعدی مجدداً به ریاست محمدعلی خان علاء السلطنه تشکیل شده و پس از مدتی دوباره وثوق الدوله مأمور تشکیل کابینه گردیده که به دلایلی استعفا داده است و علاء السلطنه برای چندمین بار ریاست الوزرا می شود که البته اداره کابینه را مستوفی الممالک بر عهده داشته است. در تمام این مدت تا کودتای سیاه (اسفندماه ۱۲۹۹)، نامی از قوام السلطنه به عنوان وزیر مالیه در فهرست وزراء دیده نمی شود، اما همان طور که دکتر مصدق اشاره کرده، امکان دارد که وزیر مالیه استعفا داده (شاید به درخواست وثوق الدوله) و قوام السلطنه عهده دار وزارت شده بی آن که نامش در فهرست وزیران معرفی شده باشد و یا بر پایه برداشت دکتر عاقلی «در ترمیم کابینه وثوق الدوله به جای میرزا حسن خان مشارالملك به وزارت مالیه انتخاب شد» (۴) این امر به واقعیت نزدیک تر است.

۱. درخواست معاونت وزارت مالیه

به هر حال دکتر مصدق درباره پذیرش معاونت خود در وزارت مالیه نوشته است:

«سابقه ای که قبل از مشروطه در مالیه داشتم و تحصیلاتی که بعد از آن در اروپا کرده بودم سبب شده بود که [قوام السلطنه] پست معاونت آن وزارت را برایم حفظ کند و تلگراف حرکت من را هم به ایران وزارت خارجه طبق دستور او مخابره کرده بود که وقتی بدیدم آمد مرا از نظر خود مستحضر نمود.» (۵)

دکتر مصدق که وزارت مالیه را در دوره دایی خودش عبدالحسین میرزا فرمانفرما قبول نکرده بود، اینک در مقابل اصرار مادرش (خانم نجم السلطنه) که دوستی با مادر قوام داشت و نیز اصرار قوام السلطنه وضعی را پیش آورد که برپایه شرایطی معاونت را بپذیرد. دکتر مصدق خودش چنین شرح داده است:

«خلاصه این که اصرار قوام به وسیله مادرم و روابطی که از سابق بین ما بود سبب شد که کار را باین شرط قبول کنم که ریاست اداره کل محاسبات ضمیمه کار من بشود تا کمیسیون تطبیق حوالجات بتواند در یک حدودی وظایف خود را انجام دهد. چنانچه نظر قانون گذار بواسطه ی عدم تصویب بودجه کل مملکت اجرا نمی شد از خزانه هم وجهی بدون تصدیق کمیسیون خارج نگردد.» (۶)

ناگفته نماند که مصدق در جای دیگر آورده است «من هیچ نمی خواستم از عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات که شغلی بود ملی [از طرف مجلس شورای ملی] و آزاد دست بکشم و متصدی کاری بشوم که استقلال از دست برود» (۷)

به همین دلیل پس از گفت و گوی بسیار با قوام السلطنه افزوده است «وزیر مالیه با نظریاتم موافقت نمود و هیچ حواله ای قبل از تصدیق کمیسیون صادر نمی شد.» (۸)

۲. آغاز معاونت وزارت مالیه

وضع مالیه ایران از دوران پیش از مشروطیت (وجود دیوان استیفا) ناپسامان بود. دزدیها و اجحاف های مستقیم و غیر مستقیم با جعل اسناد و تفسیر به رأی های گوناگون و شیوه های «منشیانه» رواج داشت. در عصر مشروطیت هم خصلت و سجایای دیوانیان یکباره نمی توانست تغییر پیدا کند و شاید شکل و طرز عمل دگرگون شده بود، اما نابهنجاری و خلافتکاری، همان قدرت سابق را داشت، و کارناشناسی و ناکارآمدی مستوفیان جدید نیز بر مصائب دیوانی افزوده بود.

دکتر مصدق که هم بر چگونگی امور استیفا پیش از مشروطیت و قوف داشت و هم اوضاع پس از مشروطیت را می شناخت، با داشتن اطلاعات علمی جدید از دوران تحصیل و کار در اروپا و ذوق و شوق جوانی، در مسیر «اصلاحات مالیه کشور» قرار گرفت و شبکه خلافتکاران و کلاهبرداران وزارت خانه را که غالباً از مقامات ارشد بودند شناسایی کرد و در پیچ و خم روابط خانوادگی و «بده و بستنهای» به ظاهر «دوستانه» رجال، از حقوق مالی ملت پاسداری نمود. به یکی از این نوع «دزدیها» چنین اشاره کرده است:

«سالها قبل از مشروطه وثوق الدوله مستوفی آذربایجان بود که امیربهدر با او سروکار داشت و روابط این دو نفر با هم سبب شده بود که بعد از بمباران مجلس کسی متعرض وثوق الدوله نشود و روی این سوابق دولت وثوق تصویب کرده بود قبل از رسیدگی به حساب و به رسم «علی الحساب» یکصد و هشتاد هزار تومان از بابت مطالبات امیربهدر از دولت پرداخت شود و موضوع مطالبات این بود که می گفت بعد از بمباران مجلس مخارجی کرده ام که از دولت طلبکارم و پرداخت این مخارج که برای قلع و قمع آزادیخواهان بکاررفته بود در حکومت مشروطه کاری بس مشکل و دشوار و تأدیه آن که برابر ۰۱ / ۰ بودجه مخارج مملکت بود، سبب می شد که خزانه داری از تأدیه مخارج ضروری عجز پیدا کند و دستگاه دولت فلج گردد». وی افزوده است: «این قبیل

تصویب نامه ها باز هم بود که اجرا نمی شد « (۹) همان کابینه را نمی پذیرد و از انجامش شانه خالی می کند.

اما قوام السلطنه که وزیر مالیه کابینه بود، از امور مالیه زیاد سردر نمی آورد و بیشتر به ظواهرمی پرداخت به طوری که چگونگی وزارت او را در دوره علاءالسلطنه، مرحوم عبدالله مستوفی چنین نقل کرده است: «آقای قوام السلطنه در کابینه علاءالسلطنه وزیر مالیه شد. چون هیچ کاری در وزارت مالیه نداشت و بیکار هم نمی توانست بنشیند، به فکر افتاد که ترتیبی در سلام و لباس رسمی برقرار کند. با آقای خلیل فهیمی معاون وزارت خانه نقش های برای سلام ایرانی ها و فرنگی ها ریخت و حتی شال و کلاه و جوراب قرمز و کفش دستک دار سابق را هم زنده کرد. درجات اعضاء را روی رنگ شال جبهه تعیین نمود. وزیر مالیه با جبهه ترمه سفید و خزانه دار و معاون وزارتخانه با جبهه ترمه زمردی که هرسه شمشیر مرصعی هم داشتند و روسای درجه اول که در حقیقت با درجه مدیر کلی امروز برابر بودند، با جبهه پرتقالی و یک مرتبه پایین تر از آنها با جبهه ترمه لاکه بودند و جبه های این دو دسته بی شمشیر بود.» (۱۰)

۳. استحکام در مقام معاونت

در آن زمان ایران به لحاظ مالی و اقتصادی در مضیقه تام قرار داشت نه کمک خارجی وجود داشت و نه عایدات نفتی، چرخ مملکت بر پایه مالیاتهای داخلی و پاره ای درآمدها می چرخید که آن هم لنگ بود. اما دکتر مصدق سروسامانی داده بود به گونه ای که حتی وزیر هم بدون امضای معاون کاری نمی توانست انجام دهد. چنان که نوشته است: «طرز کار در آن وقت این بود که هیچ نامه ای را وزیر نمی توانست امضاء کند مگر این که من آن را دیده و برای امضاء فرستاده باشم و دو مهر هم تهیه شده بود که روی یکی از آنها عبارت «به امضای وزیر» و روی دیگری «بامضای معاون» حک شده بود که پیش

نویس نامه های وزیر پس از امضای رونویس به مهر اول و پیش نویس نامه های معاون پس از امضای رونویس بمهر دوم می رسید.» البته این ابتکار دکتر مصدق مقام وزارت را خوش نمی آمد به طوری که «تهیه دو مهر سبب شده بود که بین وزیر و من ایجاد کدورت کند. وزیر می گفت بین وزیر و معاون فرق نیست که پیش نویس نوشتجات وزیر و معاون از یکدیگر تفکیک شود. من می گفتم اگر هر دو مطابق قانون و در صلاح مملکت کار بکند، البته فرقی نیست، ولی اگر وزیر یا معاون مرتکب کار خلافی شد آیا بهتر نیست که در پرونده مملکتی منعکس باشد تا مردم بدانند آن را معاون امضاء کرده است یا وزیر که چون این حرف جواب نداشت وزیر سکوت کرد.» (۱۱)

دکتر مصدق با آن که با وزیر و نخست وزیر و بسیاری از سران حکومت در آن روزگار خویشاوندی و رفاقت و سوابق آشنایی داشت. اما فقط درستی کار و حقوق مردم را در نظر می گرفت و در این راه حتی رنجش دوستان را نیز فراهم می کرد. از صبح زود تا ساعت ۱۰ شب محل کارش (عمارت خورشید) آماده می شد و در مصالح عمومی و امور مالی کشور و پاسداری از خزانه کوشش و تلاش می کرد. تمام نوشته ها و اوراق را مورد بررسی قرار می داد و پس از امضاء در کارتن مخصوصی برای وزیر می فرستاد آن هم «وزیری که هم ناخوش بود و هم مهمل و نسبت به سایر اوصاف او خوب است اظهار نظری نکنم.» (۱۲)

درباره آن وزیر «اهمال کار» که احتمالاً میرزا حسن خان محتشم السلطنه است که در کابینه محمدعلی خان علاء السلطنه وزیر مالیه شده، آورده است:

«این وزیر که برای معالجه و تغییر آب و هوا در یکی از نقاط شمیران، محلی اجاره کرده بود، اطاقش بسبب قدیم طاقچه های متعدد داشت که هر روز کارتن نوشتجات را باز نکرده در یکی از آنها می گذاشت. نوشتجات فوری هم که روی هر کدام کاغذ قرمز رنگ الصاق می شد بلا تکلیف در آنجا می ماند که این

کار قریب دوماه طول کشید و آن اطاق به صورت یک کتابخانه درآمد « [تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل] هجوم ارباب رجوع و صاحبان حقوق که می آمدند از شکوه الملک رئیس دفتر مطالبه جواب می کردند و عده ای را از انجام وظایف خود باز می نمودند، سبب شد که دیگر نتوانم آن وضعیت را تحمل کنم و به رئیس دفتر بگویم آنها را به منزل وزیر هدایت کنند. این کار موجب رنجش وزیر گردید و راهی که برای رفع شکایت به نظرش رسید این بود که نوشتجات را از خود دور کند و چون وسایل موتوریزه نبود، درشکه هایی کرایه کند و در هر کدام عده ای کارتن بگذارند و روی آنها را پوشیده با یادداشت وزیر بدین مضمون بوزارت مالیه ارسال نمایید: «کابینه - کارتونها را فرستادم نوشتجاتی که موقع کارشان گذشته است ضبط کنید و بقیه را برای امضا بفرستید» که آن رئیس دفتر بمن ارائه نمود و گفتم چه خوب بود که وزیر مینوشت بقیه را بفرستید تا موقع کار آنها نیز بگذرد.» (۱۳)

۴. نخستین استعفای دکتر مصدق از معاونت

بدین گونه با آن نظام اداری نادرست و وزیر بی درایت و کارشناس و اهمال کار مسلم بود که شخصی مثل دکتر مصدق دقیق و منضبط و کارشناس و متعهد نم تواند کار کند و به همین دلیل استعفا داد و با آن که وزیر، پسرش را برای رفع کدورت پیش دکتر مصدق فرستاد و قول سه ساعت کار در روز را داد، اما به آن هم عمل نکرد و دکتر مصدق هیچ راهی نداشت مگر کناره گیری کردن آن هم در سالی که باران نباریده، و قیمت غلات بالا رفته بود و اگر واقعه ای پیش می آمد، مردم وزیر را نمی شناختند و مسئولیت گرانی را به گردن معاون می انداختند اما از آنجایی که مردم تهران، بیش و کم دکتر مصدق و تعهد و عزم خدمت او را می دانستند به کاخ صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند که از وی استمالت کنند و بالاخره او را راضی کردند و دوباره به سر کار خود بازگشت.

۵. استمرار کار در وزارت مالیه

دکتر مصدق در کابینه وثوق الدوله که قوام السلطنه برادرش به جای میرزا حسن خان مشار الملک وزیر مالیه شد، قبول پست معاونت وزارت خانه را پذیرفت. در کابینه بعدی به ریاست محمدعلی خان علاءالسلطنه که میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر مالیه بود و کابینه دیگر علاءالسلطنه که میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله (مدت ۱۲ روز) و کابینه بعد به ریاست عبدالمجید میرزا عین الدوله که مجدداً میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر مالیه بود، تا رسیدن میرزا حسن خان مستوفی الممالک که محمدقلی خان هدایت مخبرالملک (برادر حاج مخبرالسلطنه) وزیر مالیه شد «در مقام خود باقی ماند. دکتر مصدق، مرحوم مستوفی الممالک را یک مرد ملی می شناخت و در همکاری با او ابایی نداشت، فزون بر آن چون در تمام این مدت ریاست کمیسیون حوالات را هم بر عهده داشت و آن را خدمتی ملی می دانست، ترک وظیفه را از آن کار به مصلحت نمی دانست. یکی از وقایع مهم آن دوره مسأله «عواید تحدید تریاک» بود که وثوق الدوله به مبلغ هشتصد هزار تومان به الکساندرخان تومانیانس اجاره داده بود، از قبل این قرارداد عده ای از سران کشور و وزارت مالیه «وجوهاتی» عایدشان می شد.

دکتر مصدق این «شبهه» را شناخت و زدوبندهای آنان را با وزارت خارجه و کانونهای دیگر داخلی و خارجی پیدا کرد به طوری که نوشته است، شب و روزش به خنثی کردن فعالیت های «شبهه» مزبور می گذشت. (۱۴)

مستوفی الممالک که تازه رئیس الوزرا شده بود، و شاید مکانیسم کارهای اداری آن روز ایران را بهتر می شناخت از وی خواست که به کار معاونت خود ادامه دهد، اما دکتر مصدق در پاسخ گفته است: «اکنون که می فرمایید بکار ادامه دهم دخالتم در کار مشروط باین است که از مساعدت با من دریغ نکنید تا بتوانم گفته های خود را ثابت کنم و ضرری که به خزانه دولت رسیده است جبران نمایم که کار مشکل تر شد چون که نخست وزیر می خواست من به کار

ادامه دهم تا مردم اطمینان حاصل کنند و بعد ببیند چه می شود کرد و در صورتی که من ادامه بکار را به این کار موکول نمودم که متخلفین محاکمه شوند و حقایق بر عموم روشن گردد. که چون راهی برای متقاعد کردن من نداشت قول داد که از هرگونه مساعدت دریغ ننماید. « (۱۵)

در محاکمه و بازرسی ها توطئه ها برپا شد. دکتر مصدق هم موضوع را به هیچ وجه رها نمی کرد. حتی در روزنام هها وی را «تکفیر» کردند و نوشتند که در رساله دکتری خود در چگونگی رسالت حضرت رسول اکرم (ص) تحریف کرده است. به علت دقت نظر در حساب کشی های دولتی در کمیسیون که البته موجب تأخیر پرداخت ها می شد، بهانه گیری ها بالا گرفت و شکایت ها از وزارت مالیه آغاز شد و سران آن فتنه، از همان دزدان وزارت خانه بودند که بعدها به وزارت و مقامات هم رسیدند. و به هر وسیله در آبروریزی ها تلاش داشتند.

اما دکتر مصدق در همان زمان کشمکش ها گفت «آبروی من وقتی از بین می رود که نتوانم گفته های خود را ثابت کنم... آنها اعتراضات خود را بکنند و در فکر آبروی من نباشید.» (۱۶)

دکتر مصدق نوشته است: «هر قدر به من توهین کردند و بد گفتند بر اعتبار و اهمیت من افزود و آن وقت پی بردم به این که مادرم چه حرف بزرگی زده بود که گفت «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدایدی است که در راه مردم تحمل می کنند.» (۱۷) در هر حال دادگاه تشکیل شد و چنین رأی داد:

دو نفر روسای ادارات به انفصال سه سال از خدمت وزارت مالیه

دو نفر از مدیران به انفصال دائم از خدمت دولتی

و شخص دکتر مصدق «از این نظر که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه، مجلس مشاوره عالی می بایست به دعوت وزیر تشکیل شود و من (دکتر مصدق) دعوت کرده بودم به کسر حقوق در مدت چهار ماه.

دکتر مصدق درباره این رأی اظهار کرده است:

«با نبودن وزیر مالیه نه فقط می توانست مجلس مزبور را تشکیل دهد بلکه مکلف بود وظایف وزیر را انجام دهد همچنان که بعد از کناره گیری مخبر الملک از وزارت مالیه چون وزیر تعیین نشده بود، تمام وظایف او را من انجام می دادم و کمیسیون از آن اطلاع داشت» در همین جا وی نکته ای ظریفانه بیان کرده است «در آن وقت از میرزا احمد خان اشتری یکی از قضات سؤال کرده بودند، معاون چرا محکوم شده، او جواب گفته بود از این جهت که دزد گرفته بود.» (۱۸)

چگونگی پایان معاونت

مستوفی الممالک تصمیم به ترمیم کابینه گرفت و قرار بود دکتر مصدق را به عنوان وزیر مالیه و ممتاز الملک را به عنوان وزیر عدلیه به احمدشاه معرفی کند، اما در روز معهود فقط ممتاز الملک را همراه خود به کاخ احمدشاه برد. از قرار معاندان پیام داده بودند که اگر دکتر مصدق به وزارت برسد با کابینه او مخالفت خواهند کرد و به همین دلیل مستوفی دکتر مصدق را خبر نکرده بود. با همه این احوال با مستوفی الممالک مخالفت کردند و وی به کاخ فرح آباد رفت و استعفا داد. بعد از مدتی کابینه به ریاست نجفقلی خان بختیاری صمصام السلطنه تشکیل شد و وزیر مالیه میرزا حسن خان مشار الملک بود که «قرارداد اجاره تحدید تریاک» را امضاء کرده بود!

دکتر مصدق در پایان این ماجراها نوشته است: «می خواستم دیگر در وزارتخانه حاضر نشوم ولی به خود گفتم که مخالفین خواهند گفت اگر از کار کناره جویی نمی کردم این وزراء هم نمی توانستند مرا از کار بردارند و ضرری متوجه دولت نمی شد این بود که تصمیم گرفتم باز چند روز به کار ادامه دهم و ببینم وضعیت چطور می شود که از حسین علاء وزیر فوائد عامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع دهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره گیری کنید بهتر است. که تکلیف از من ساقط شد و بعضی ها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند، نامه را به آنها نشان دادم. این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه.» (۱۹)

(۲)

عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی

پس از کناره گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضد تشکیلی رسید که به عضویت آن انتخاب شده بودم.

توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند، عده ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که برخلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود، اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر می برند از اتخاذ هرگونه تصمیمی به نام حزب خودداری شود.

در صورتی که عده دیگر را عقیده بر این بود که مهاجرت بعضی سران حزب نمی بایست حزب را از فعالیتهای سیاسی باز دارد و نتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دو نظر که با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضاء که نمی خواستند به نام حزب کاری بشود به دموکرات ضد تشکیلی مشتهر گردند و به هر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر می شد در جرائد مملکتی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشانده خارجی بود و از نظر اجرای یک سیاستی به تمام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه دامنه داری را شروع نمایند. (۳)

◀ توضیحات و مآخذ:

۱ - دکتر محمد مصدق «خاطرات و تالمات دکتر مصدق» به اهتمام ایرج افشار با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق- تهران، انتشارات علمی ۱۳۶۵ ص ۸۷ - ۸۵ صص ۱۱۰ - ۹۶

۲ - ناصر تکمیل همایون «دکتر مصدق در مقام معاونت وزارت مالیه» بخارا - سال پانزدهم، شماره ۹۴- مرداد- شهریور ۱۳۹۲ - صص ۵۸۲ - ۵۷۳

۳- دکتر محمد مصدق «خاطرات و تالمات دکتر مصدق»، ص ۱۱۱

* در یادداشت‌های جلیل بزرگمهر «رنج‌های سیاسی دکتر مصدق» از قول دکتر مصدق آمده است:

«وزارت مالیه ۴۰ تومان خودش را از مادرم طلبکار می دانست (...بله) ولی حق هم نداشت، کاغذ مطالبه را ممکن بود به وزیر مالیه بدهند او امضاء کند. آوردند پیش من که معاون وزارت مالیه بودم، من هم امضاء کردم که بگیرند.

کارم که تمام شد منزل رفتم (بله) دیدم مأمور مالیه گفت «خانم ما تقصیری نداریم، این آقا نوشته» مادرم شروع کرد به داد و بیداد سر من که «فلان فلان نشده! تو هم رفتی اونجا برای مادر اوسا چسک شدی حکم می دهی؟» گفتم مادر دیگر گذشته.»

یادداشت‌های جلیل بزرگمهر «رنج‌های سیاسی دکتر مصدق» به کوشش عبدالله برهان - ناشر ثالث - ۱۳۷۷ - ص ۹

مورگان شوستر

نشریه دنیای اقتصاد در باره مورگان شوستر نویسد: روز ۲۳ اسفندماه سال ۱۲۹۰ مورگان شوستر آمریکایی از ایران بیرون رفت. او که با مصوبه مجلس شورای ملی در بهمن‌ماه سال ۱۲۸۹ (۱۹۱۱) برای سر و سامان دادن به مالیه ایران و ایجاد يك خزانه نوین، استخدام و وارد ایران شده بود در پی اولتیماتوم روسیه از ایران اخراج شد.

شوستر بهرغم داشتن یک برنامه مدون برای تحول در نظام خزانهداری و مالیاتی ایران از همان آغاز کار خود با واکنش منفی درباریان مالیات‌گریز و تبنانی هدفمند آنها با نمایندگان روسیه و انگلیس در ایران روبه‌رو شد که ایران را به ۲ منطقه نفوذ برای خود تقسیم کرده بودند و از آمدن شوستر خشنود نبودند. پس از ورود شوستر به ایران از آنجا که ماموریت اعلام شده وی ساماندهی امور مالی بود، بی‌درنگ به‌عنوان خزانهدار کل منصوب و مامور انجام این مهم شد. او گام‌هایی برای بهبود وضع مالیات‌ها و گمرکات به‌عنوان منابع اصلی درآمدهای دولت ایران برداشت، اما وخامت اوضاع مالی که ناشی از سیاست‌های نادرست دولت‌های پیش از مشروطیت و کشمکش‌های پس از آن بود، کار مورگان شوستر را پیچیده و دشوار ساخته بود. این وخامت در کنار شورش‌ها، درگیری‌های قومی، تهدیدها، هزینه‌های سنگین حضور نیروهای بیگانه در کشور، ضعف دولت مرکزی، نفوذ بیش از حد روسای قبایل و خوانین محلی و کارشکنی‌های آنها و ناخشنودی بسیاری از افراد صاحب نفوذ از اقدامات شوستر برای نهادینه ساختن امور مالی کشور، موانعی عمده در مسیر اقدامات وی برای اصلاح امور مالی ایران ایجاد کرده بود.



همچنین در مرکز نیز بخش بزرگی از بدنه دولت، شامل نخست وزیری، نایب‌السلطنه، برخی از وزرا و فن‌سالاران امور مالی یا به دلیل گرایش‌های سیاسی یا به دلیل به مخاطره افتادن منافعشان سد راه اصلاحات شوستر بودند. در آن زمان رقابت دو حزب اعتدالیون و دموکرات عامیون بر حذف یکدیگر استوار بودند. شوستر توسط «مستوفی» که به دموکرات‌ها متمایل بود به ایران دعوت شده بود و طبعاً اقداماتش از نظر حزب رقیب اعتدالیون قابل تحمل نبود. علاوه بر این حضور قدرتمند خان‌های عشایر در صحنه سیاسی ایران و روحیه ایلی آنها با اقدامات شوستر برای سامان دادن به امور مالی کشور سازگار نبود. اعیان و اشراف و شاهزادگان و خان‌هایی که مایل به پرداخت مالیات نبودند، دائماً با سفارت‌خانه‌های روسیه و انگلیس در تماس بودند تا این دو سفارت‌خانه را به مقابله با طرح‌های شوستر وادار سازند. این تماس‌ها نیز سبب نقش بازدارنده سفیران دو کشور مذکور به‌ویژه سفیر روسیه در برابر مورگان شوستر شده بود. در بسیاری از موارد، مورگان شوستر حتی برای جمع‌آوری مالیات نیز با کارشکنی و مخالفت روبه‌رو می‌شد. او به همین خاطر در ۲۳ خرداد سال ۱۲۹۰ با اختیارات کاملی که در مصوبه مجلس شورای ملی به‌دست آورد، اقدام به تشکیل نیروی نظامی به نام «ژاندارمری خزانه» کرد. ولی این راه‌حل نیز نتوانست مشکل وی را حل کند، یکی از مشکلات عمده مورگان شوستر برای رسیدگی به مشکلات مالی دولت ایران، خزانه خالی دولت و سلطه روسیه و انگلستان بر عواید گمرکی کشور بود.

زمانی که مورگان شوستر فعالیت خود را در ایران آغاز کرد، میزان موجودی خزانه کشور از ۶۰۰ هزار تومان تجاوز نمی‌کرد. علاوه بر این دولت روسیه عواید گمرکات کشور به استثنای گمرکات بنادر خلیج فارس را بابت قرضه‌هایی که در سال‌های ۱۲۷۹ ش. و ۱۲۸۱ ش. به دولت ایران پرداخت کرده بود(۱)، به وثیقه برداشته و به مستشاران بلژیکی که گمرکات ایران را در اختیار داشتند

نیز دستور داده بود قبلاً حق‌السهم روسیه را برداشت کرده، بقیه آن را به دولت ایران بپردازند. انگلیسی‌ها هم کلیه گمرکات جنوب را در گرو قرضه ۵۰۰ هزار لیره‌ای که در ۱۲۷۱ ش. (بابت بازخرید امتیاز رژی به ناصرالدین شاه)، و همچنین قرضه دیگری به مبلغ ۱/۲۵۰ میلیون لیره (در ۱۰ خرداد ۱۲۹۰ به دولت مشروطه)، قرار داده بودند.

از این‌رو وقتی مورگان شوستر تصمیم گرفت عواید گمرکی کشور را به خزانه دولت سرازیرسازد خشم روسیه و انگلیس را در شمال و جنوب ایران برانگیخت. وزیر مختار روسیه رسماً اعلام کرد که مستشاران بلژیکی در گمرکات بنادر شمال حق اطاعت از دستورالعمل شوستر را ندارند و تهدید کرد که در غیر این صورت روسیه گمرکات شمال را مستقیماً تصرف خواهد کرد. مورگان شوستر زمانی روس‌ها را عصبانی‌تر ساخت که برای جمع‌آوری مالیات‌های خود گارد ویژه‌ای موسوم به «ژاندارمری خزانه» را تشکیل داد. گاردی که اساساً اجازه ورود به قلمرو مصوب پیمان ۱۹۰۷ برای روسیه را نداشت.

شوستر با انگلیسی‌ها نیز مشکلات مشابهی داشت. اکتشاف نفت در جنوب ایران توسط انگلیسی‌ها خرداد ۱۲۸۷ و استقرار تاسیسات نفتی در این مناطق و مهم‌تر از آن مشارکت دولت انگلیس در شرکت نفت ایران و انگلیس، رویدادهایی بودند که دولت انگلستان را واداشت تا مناطق جنوبی کشور را از قلمرو طرح‌های اقتصادی مورگان شوستر خارج سازد.

حمایت انگلیس از جایگاه شیخ خزعل در خوزستان و تشویق وی به جداکردن این منطقه از دایره نفوذ دولت مرکزی با همین هدف صورت گرفت.

یکی از دلایل ناخشنودی انگلیسی‌ها و روس‌ها از مورگان شوستر اقدامات وی در افشای سوءاستفاده‌های آنان از قرارداد ۱۹۰۷ بود. در شرایطی که آنان در قرارداد یادشده احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران را مورد تاکید

قرار داده بودند، ولی عملاً در قلمرو تحت نفوذ خود در شمال و جنوب ایران مانع اجرای طرح‌های اقتصادی دولت می‌شدند. آنان هر طرح اقتصادی یا سیاسی در قلمرو تصریح شده در پیمان ۱۹۰۷ میلادی را گامی در جهت نقض این پیمان می‌دانستند. مهم‌ترین وجه پیمان یادشده تقسیم ایران به سه منطقه شمالی تحت نفوذ روس‌ها، جنوبی تحت نفوذ انگلیسی‌ها و مرکزی تحت نفوذ دولت ایران بود. آنها حتی با نیروهای «ژاندارمری خزانه» که ابزار دست مورگان شوستر برای اخذ مالیات بود، مقاومت می‌کردند و در برابر آنها جبهه می‌گرفتند یا به رویارویی و خلع‌سلاح آنها می‌پرداختند.

طی زمانی که مورگان شوستر در ایران فعالیت می‌کرد، روسیه و انگلیس که هیچ سهمی برای رقیب سوم قائل نبودند، دائماً نقش بازدارندگی در مسیر اقدامات وی ایفای کردند. آنها به‌عنوان دو قدرت رقیب، در پس اقدامات مورگان شوستر، اراده آمریکا برای ورود به عرصه اقتصادی و سیاسی ایران را می‌دیدند.

با این همه شوستر با زیرکی تمام تلاش کرده بود تا به نوعی حمایت انگلیس را جلب کند و روس‌ها را در مواضع‌شان، تنها و منزوی بسازد. انتصاب یک افسر انگلیسی مامور خدمت در سفارت انگلیس به نام «ماژور راستوکس» به فرماندهی «ژاندارمری خزانه» و تماس مداوم شوستر با وزیر مختار انگلیس برای کمک گرفتن از وی موجب شده بود که انگلیسی‌ها به مراتب کمتر از روس‌ها در برابر اقدامات شوستر کارشکنی نمایند. روس‌ها که به نقشه شوستر پی برده بودند، موجی از حملات خود را متوجه «استوکس» کردند. آنها «استوکس» را متهم به همدستی با مشروطه‌خواهانی کردند که عموماً مخالف روسیه هستند. منشا این اتهام نقش مصلحتی انگلیس در همکاری با مشروطه‌خواهان و گشودن درهای سفارت به روی آنان بود. انگلیسی‌ها در آن زمان مردمی را که از جنایات ماموران محمدعلیشاه قاجار یا در برابر به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط نظامیان روسیه می‌گریختند در داخل سفارت پناه

می‌دادند تا مرحله به مرحله بتوانند در نهضت نفوذ کرده سرنوشت آن را با اراده و سیاست خود رقم بزنند.

از این رو انتصاب يك افسر انگلیسی به فرماندهی ژاندارمری خزانه ایران نه تنها حلال مشکل مورگان شوستر نشد، بلکه این انتصاب به مکاتبات رسمی بین دولتین انگلیس و روسیه و دخالت مستقیم تزار نیکلای دوم در این مساله انجامید. وزیر خارجه انگلیس برای جلوگیری از بروز بحران در روابط انگلستان با روسیه به وزیران انگلیس در تهران نوشت به «ماژور استوکس» ابلاغ کند تا وقتی که در خدمت ارتش انگلیس است، نمی‌تواند سمتی را در دولت ایران بپذیرد. استوکس در واکنشی قهرآمیز تصمیم گرفت از خدمت در ارتش انگلیس استعفا کند، ولی استعفای او پذیرفته نشد. مورگان شوستر که «استوکس» را با توجه به تسلط او به زبان فارسی و آشنایی وی با جامعه ایرانی مناسب‌ترین فرد برای تصدی ژاندارمری خزانه می‌دانست برای حل این مشکل شخصا به ملاقات وزیر مختار روسیه در ایران رفت تا موافقت او را برای انتصاب «استوکس» به ریاست ژاندارمری خزانه فقط برای مدت ۶ ماه جلب کند. اما این موافقت حاصل نشد و به این ترتیب پرونده «استوکس» با عزل وی بسته شد.

با این همه نه دشمنی روس‌ها با ژاندارمری خزانه خاتمه یافت و نه کار شکنی‌های آنها در برابر دولت مرکزی پایان گرفت. روس‌ها محمدعلیشاه را که در ۱۲۸۸ توسط مشروطه‌خواهان از قدرت خلع شده و به روسیه گریخته بود، تحریک به حمله به ایران کردند. براساس این نقشه، محمدعلیشاه و برادرش شعاع‌السلطنه از دو نقطه شمالی کشور و سالارالدوله برادر دیگر آنان از ناحیه کرمانشاه حمله بزرگی را در تابستان ۱۲۹۰ برای تصرف تهران آغاز کردند. این حمله به شکست انجامید و تعداد زیادی از رجال، نمایندگان و مقامات طرفدار محمدعلیشاه در دولت برکنار شدند. در پی این شکست، دولت دستور توقیف اموال شعاع‌السلطنه و سالارالدوله (برادران محمدعلی‌میرزا) را صادر کرد و

مورگان شوستر در اجرای این تصمیم، در مهر ۱۲۹۰ ژاندارمری خزانه را مامور توقیف اموال آنان کرد. اقدامات شوستر برای توقیف املاک و اموال شعاع‌السلطنه با اعتراض شدید سفارت روس مواجه شد، زیرا بنابر ادعای سفارت روس اموال شعاع‌السلطنه در گرو بدهی او به بانک استقرای روس بود. در ادامه این کشمکش دولت روسیه نیروهای تازه‌ای وارد ایران کرد و روز هشتم آذر ماه ۱۲۹۰ طی اولتیماتومی به دولت ایران چهل و هشت ساعت برای قبول این سه شرط به دولت ایران مهلت داد:

۱- اخراج مورگان شوستر و هیات مستشاران آمریکایی از ایران

۲- کسب موافقت قبلی دولتین روس و انگلیس برای استخدام اتباع خارجی در

ایران

۳- پرداخت هزینه و خسارت لشکرکشی روسیه به ایران.

وثوق‌الدوله وزیر خارجه وقت ضمن گزارش امر و قرائت متن اولتیماتوم دولت روسیه در جلسه فوق‌العاده مجلس، با توجه به وخامت اوضاع و تهدید روس‌ها برای اشغال پایتخت، تقاضای قبول اولتیماتوم را نمود. مجلس ابتدا مردد بود که در برابر این تهدید چه پاسخ بدهد، ولی پس از اظهارات پرشور شهید سیدحسن مدرس و سپس موضع‌گیری چند تن از نمایندگان به اتفاق آرا اولتیماتوم روسیه را رد کرد. مورگان شوستر در کتاب «اختناق در ایران» چنین می‌نویسد:

«... این اولتیماتوم در حالت سکوت تام نمایندگان خوانده شد. پس از ختم آن ۷۶ نفر از وکلای حاضر در پارلمان از پیرو جوان علما و پیشوایان مذهبی و وکلای عدلیه و اطبا و شاهدگان در جای خود و بی حرکت ماندند. یک عالم محترم اسلامی ایستاده و در موقعی که وقت به سرعت می‌گذشت هیچ رایی نمی‌توانستند بدهند آن بنده خدا نطق مختصرو مناسب حال و به

موقعی نمود و گفت شاید مشیت خداوند بر این امر قرار گرفته که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود، در چنین حالتی سزاوار نیست که ما خودمان به امضای خود از دست داده و ترك کنیم سپس دست‌های مرتعش خود را برای دادخواهی و تظلم به سمت نمایندگان حرکت داده و در جای خود نشست...».

شوستر اضافه کرد پس از آن عده‌ای به مخالفت با اولتیماتوم برخاستند و سپس تقاضای رای با ورقه انجام شد و نمایندگان مجلس به اتفاق آرا اولتیماتوم روس را رد کردند.

به دنبال رد اولتیماتوم دولت روسیه سربازان روس از تبریز و رشت به سمت قزوین حرکت کردند و سفارت روس طی یادداشت شدیدالحنی در روز ۲۴ آذر ۱۲۹۰ مجدداً به دولت ایران اولتیماتوم داد که اگر دولت شرایط روسیه را نپذیرد، روسیه ظرف ۶ روز چهار هزار سرباز را وارد تهران خواهد کرد.

در پی این تهدید و ثوق‌الدوله که خود از متحدان سیاست‌های انگلیس در ایران بود، وزیرمختار انگلیس را در جریان قرارداد و با وی مشورت کرد. اما «ادواردگری» سفیر انگلیس توصیه کرد که ایران به سرعت اولتیماتوم را بپذیرد.

حداکثر اقدام بازدارنده انگلیسی‌ها آن بود که به روس‌ها گفتند «حمله آنها به تهران اثر بدی در جهان اسلام خواهد داشت و مسلمانان را تحریک می‌کند» سپس توصیه کردند که «به جای فشار نظامی به تهران گمرکات شمالی ایران را تصرف کند و به اداره مالیات تبریز دست بگشاید تا شوستر تحت فشار قرار گیرد.»

سپس وثوق‌الدوله به آمریکایی‌ها متوسل شد؛ ولی پاسخ آمریکایی‌ها نیز سرد بود: «باتوجه به مشکل پیش آمده برای ایران وزیر خارجه آمریکا مناسب نمی‌داند هیچ گونه پیشنهادی را تقدیم کند.»

اولتیماتوم روس‌ها با واکنش منفی و خشم گسترده مردم روبه روشد؛ ولی سرانجام دولت به درخواست انگلیسی‌ها در برابر این تهدید تسلیم شد

و ناصرالملک و صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزرا در این شرایط بحرانی از پیرمخان رئیس نظمیه خواستند که ساختمان مجلس را محاصره و تهدید کند که اگر نمایندگان حاضر به قبول اولتیماتوم روس‌ها نشوند، مجلس را خواهد بست. مجلس به يك هیات پنج نفری اختیار تام داد که در این مورد با دولت مذاکره کند و این هیات سرانجام قانع شد که چاره‌ای جز قبول اولتیماتوم روس نیست. دولت بی‌درنگ قبول اولتیماتوم را به سفارت روس اعلام کرد و عصر روز ۲۸ آذر ۱۲۹۰ به مورگان شوستر ابلاغ شد که از سمت خزانه‌دار کل معزول شده و باید هرچه زودتر از ایران خارج شود.

شوستر پس از اینکه در بهمن ۱۲۹۰ ایران را ترک کرد به آمریکا بازگشت و در کتابی به نام «اختناق ایران» شرح مفصل این ماجرا و تجربه خود در ایران را نوشت. در بخشی از این کتاب آمده است: «

«فرار ایرانیان از پرداخت مالیات، برای آنان به صورت یک عادت در آمده است و مجبور ساختنشان به ترک این عادت آسان نخواهد بود تا مسأله مالیات گیری دقیق در ایران حل نشود و در این مورد دقت لازم به عمل نیاید، هیچ‌یک از مشکلات این کشور برطرف نخواهد شد. قدرت دولت‌ها از مالیات رونق می‌گیرد همان طور که در بررسی تاریخ ملل، اضمحلال زمامداری‌ها نیز با مالیات مرتبط بوده است.»

« اخراج مورگان شوستر با اولتیماتوم روسیه»، روزنامه دنیای اقتصاد - شماره ۳۱۶۰ تاریخ: ۱۳۹۲/۱۲/۲۴ - منبع: شوستر، مورگان، ۱۳۸۶، اختناق در ایران، ترجمه حمید افشار، تهران: نشر ماهی

مورگان شوستر در ایران

فاطمه سادات جلالی چیمه در باره مورگان شوستر در مقاله ای تحت عنوان «مورگان شوستر در ایران» اینگونه بررسی نموده است: هنگامی که مجلس نوپای مشروطه برای اصلاح اداره کشور تصمیم گرفت از کارشناسان کشورهای مختلف استفاده کند، دو دولت روس و انگلیس از این اقدام سخت عصبانی شدند. مورگان شوستر معروفترین چهره در بین آنها بود که با اختیارات وسیعی که مجلس به او داد، شروع به انجام اصلاحات دامنه‌دار در امور مالی و اداره گمرکات کرد. روسیه با دو التیماتوم ایران را تهدید کرد و خواستار اخراج مورگان شوستر شد. به رغم ایستادگی مردم، مجلس و روحانیان و با حمایت انگلیس از روسیه، سرانجام مورگان شوستر از ایران اخراج شد و اصلاحات وی ناتمام ماند. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که چرا دولتمردان ایران، برای حل معضلات اقتصادی و امنیتی خود آمریکایی‌ها را برگزیدند و آیا با این اقدام، به اهداف موردنظر خود رسیدند. دیگر اینکه عکس‌العمل انگلیس و روس، دو قدرت دیگر آن زمان در برابر این انتخاب چه بود؟

مقدمه

بی‌شک یکی از حساس‌ترین دوران‌های تاریخی، دوران مشروطه است. حرکت مردم در جریان مشروطه، بیانگر آگاهی نسبی آنان از اوضاع کشور بود. اما پیروزی و به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه، به معنای محو شدن جریان استبدادی و استعماری نبود؛ زیرا پس از مرگ مظفرالدین شاه، جانشین وی، محمدعلی‌شاه که دست نشانده روس‌ها بود، با مشروطه و مشروطه‌خواهان مخالفت کرد و چهره وابسته خود را نشان داد. با به توپ بستن مجلس و شروع دوره استبدادی کوتاه مدت وی، روس‌ها تا حدودی از اوضاع سیاسی کشور راضی شده بودند، اما حرکت آزادی‌خواهانه ملت، نشان داد که محمدعلی‌شاه جایی در ایران ندارد. از

این‌روی، پس از فتح تهران توسط انقلابیون مشروطه‌خواه و سقوط محمدعلی‌شاه، روس‌ها سیاست خود در ایران را تبدیل به سیاستی منفی کردند و همان‌گونه که مجلس اول توسط عامل روس‌ها، لیاخوف به توپ بسته شد، بار دیگر آنان مجلس دوم را توسط زور و ارعاب به تعطیلی کشاندند.

پس از انقلاب مشروطه، روس‌ها می‌پنداشتند ممکن است امتیازاتی که در گذشته به دست آورده بودند، ازدست بدهند. آنان تا قبل از پیروزی انقلاب مشروطه، امتیازات بی‌شماری در ایران داشتند. از سویی دیگر، پس از شکست روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵م و ضعف دولت روسیه، دولت انگلیس که خواهان حفظ منافعش در ایران بود، برای یافتن متحدی در برابر خطر آلمان - که تازه داشت قدرت می‌گرفت - طرح قرارداد ۱۹۰۷ را با روسیه منعقد کرد.

اما آنچه باعث شد سیاست استعماری در ایران به حالت فلج در آید، استخدام مورگان شوستر آمریکایی بود؛ زیرا براساس تصمیم مجلس نو پای مشروطه، عده ای کارشناس از آمریکا برای اصلاح دارایی و خزانه داری کل، یک فرانسوی برای دادگستری و چند سوئدی برای ژاندارمری استخدام شدند. در آن زمان، آمریکا هنوز خوی سلطه‌جویانه آشکار خود پس از جنگ جهانی دوم را نشان نداده بود و دولت‌مردان ایرانی که به دنبال قدرت سومی بودند تا به اتکای آن در برابر سلطه‌گری روس و انگلیس بایستند، متخصصان این کشور را ترجیح می‌دادند. مورگان شوستر آمریکایی معروف‌ترین چهره در بین آنها بود که پس از ورود به ایران دست به اقداماتی زد که بیانگر مخالفت وی با سیاست‌های اقتصادی و استعماری روس و انگلیس در ایران بود. وی توانست به اصلاح اوضاع اقتصادی ایران بپردازد. اما برای پیشبرد اصلاحاتش باید با خواسته‌های روس و انگلیس مخالفت می‌کرد و همین کار را نیز انجام داد.

شوستر اوضاع خزانه را سرو سامانی داد و با اختیاراتی که از مجلس گرفت، ژاندارمری خزانه را تشکیل داد و به دنبال آن، میجر استوکس انگلیسی را به

عنوان معاون مالیه و فرمانده ژاندارمری خزانه استخدام کرد که این امر سبب مخالفت روس و به تبع آن مخالفت انگلیس با این قضیه شد.

از سوی دیگر، در همین زمان توطئه برگشت محمد علی شاه از سوی روس ها مطرح شد و چنانچه در ادامه خواهد آمد، شوستر در سرکوبی شاه مخلوع نقش به‌سزایی بر عهده داشت. وی همچنین برای قشون بودجه مشخصی تعیین کرد و مقرری سفرای ایران را که تا پیش از وی به موقع به دست آنان نمی‌رسید، پس از استخدامش سامان داد. اقدامات شوستر، خودبه‌خود باعث نقض اختیارات روس و انگلیس در ایران شد. او در عمل نشان داد که برای قرارداد ۱۹۰۷ ارزشی قائل نیست. پس از این بود که روس و انگلیس به فکر اخراج شوستر افتادند و دست به توطئه‌های متعددی برای کارشکنی در امور محوله به وی زدند. وقتی نتیجه نگرفتند، مخالفت علنی خود را آشکار ساختند و روس‌ها با دادن اولتیماتومی به دولت ایران، سرانجام باعث اخراج وی شدند.

نزوم استخدام شوستر

پس از خاتمه جریان پارک اتابک، دولت فرصت پیدا کرد تا به فکر اصلاحات اساسی بیفتد و راهی را در پیش بگیرد که کشورهای مترقی رفته‌اند و کامیاب شده‌اند و وضع آشفته مملکت را سامان بدهد. روس و انگلیس که همیشه از نبود امنیت شکایت داشتند، پس از جریان پارک اتابک و از میان رفتن مجاهدین از فشار خود کاستند و دولت را تا حدودی به حال خود گذاشتند از مهم‌ترین مسائلی که هر دولتی برای بقای مملکت خود باید در درجه اول مورد توجه قرار دهد و برای وصول به آن مجاهدت کند، موضوع امنیت عمومی و بهبودی وضع اقتصادی و تعادل در دخل و خرج بودجه مملکت است. دولت نوین‌یاد نیز چون می‌خواست اداره امنیت عمومی و اصلاحات مالی را بر اساس اصول کشورهای مستقل پایه‌گذاری کند، پس از مشورت با زعمای ملت

و رهبران مجلس موافقت می‌کند مستشارانی از طرف ممالک متمدن و بی‌طرف - که دارای سیاست خاصی در ایران نباشند و دو دولت همسایه نیز نسبت به آنان بدبین نباشند- به ایران دعوت کند و زمام اداره امنیت و اقتصاد را به آنان بسپارد.

تأکید بر بی طرف بودن دولت فراگیر که اقتصاد کشور را به دست بگیرد، نشان دهنده دخالت‌های بیش از حد روس و انگلیس در ایران بود. مجلس بر آن شد تا پس از بررسی شایستگی نسبی بلژیکی‌ها، ایتالیایی‌ها و سویسی‌ها از آمریکایی‌ها دعوت به عمل آورد. اینان چون اتباع دولتی بزرگ بودند، از تهدیدهای دولت روس و انگلیس بیمی نداشتند، و چون آمریکایی نبودند کسی را تهدید نمی‌کردند.

سنت پترزبورگ و لندن مایل نبودند که در آینده فرانسویان وزارت مالیه ایران، ایتالیایی‌ها ژاندارمری و اتریشیان قشون را اداره کنند. معاون وزارت امور خارجه روسیه نراتف و کاردار سفارت انگلیس در این کشور موافقت کردند که باید دولت ایران را از استخدام اتباع خارجی، به جز اتباع دولت‌های کوچک، منع کرد. هنگامی که سفیر ایتالیا پرسید آیا روس و انگلیس نسبت به خدمت کردن ایتالیایی‌ها برای دولت ایران اعتراض دارند یا نه، سر ادوارد گری نوشت که اشتغال اتباع ایتالیا، دو دولت روس و انگلیس را در موقعیتی بسیار دشوار قرار خواهد داد. سرانجام مجلس از آمریکایی‌ها دعوت کرد؛ زیرا آمریکا دولتی بزرگ بود و از روس و انگلیس واهمه‌ای نداشت و از طرف دیگر بنا بر قول وزیرمختار روس، ایالات متحده آمریکا یک دولت معظم اروپایی نیست و در آنجا مسائل سیاسی ندارد.

معاون وزارت مالیه، لایحه‌ای درباره استخدام دو نفر مستخدم آمریکایی و یک نفر اروپایی برای وزارت مالیه به مجلس تقدیم، و تقاضا کرد با فوریت در همین جلسه مطرح شود؛ لایحه مزبور با کسب ۶۲ رأی از ۶۶ رأی، به تصویب رسید.

اوضاع مالی ایران قبل از ورود شوستر

قبل از برقراری رژیم مشروطیت در ایران، امور دارایی کشور با وضع به خصوصی که در دنیا بی سابقه بود، اداره می شد. در دوران سلاطین قاجار، هنگام جمع آوری درآمدهای دولتی و تأمین وجه برای مخارج ضروری، از اصل عدم تمرکز پیروی می گردید. به این ترتیب که هر استان و شهرستان، واحد مستقلی تشکیل می داد که در مرکز برای آن دستور العملی (بودجه جمع و خرج)، توسط مستوفی مربوطه تهیه می شد و پس از آنکه این دستور العمل از تصویب مقامات دولتی و توشیح مقام سلطنت می گذشت، برای اجرا به فرماندار و فرمانده هر محل ابلاغ می شد. همچنین در پاره ای از مالیات های معمولی محلی، برآوردهای سنواتی منظور، و مخارج هر استان و شهرستان نیز که قسمت عمده آن هزینه افواج محلی و مستمری های عمومی و حقوق مأموران بود، در آن درج می شد. اگر درآمد یک استان یا شهرستان پس از وضع این مخارج و مقدمات، باز هم مبلغی اضافه داشت، مبلغ مذکور به منزله تفاوت عما و در اقساط معین به تهران فرستاده شد. همچنین اگر در پاره ای نقاط به علل سیاسی و سوق الجیشی ارقام خرج برادر امد فزونی یافت، مبلغی به عنوان کسر عمل از تهران حوله گردید. دستور العملی که به این ترتیب به صورت مقطوع تهیه و برای اجرا به فرمانفرماها و حکام ابلاغ می گشت، غیرقابل تغییر بود و مأموران دولتی متعهد و مجبور بودند همه مالیات های ابواب جمعی خود را به موجب آن وصول کنند و هزینه مصوب را از همان محل بپردازند. حتی در مواردی هم که به علت خشکسالی و یا بروز آفات ارضی و سماوی، محصول ده آسیب می دید. جز در مواردی که قسمت اعظم محصول از بین می رفت. پرداخت مالیات مقطوع اجباری بود و اگر همه محصول از بین می رفت، مردم و مالکان به استفاده از مقتضیات و دادن هدیه به مأموران مالیات، از آنها تخفیف گرفتند. اگر مأموری مبلغی کسر می آورد، مجبور بود از دارایی های شخصی خود بپردازند. اما در دوران سلطنت مظفر الدین شاه، در اثر

حوادث گوناگون بی‌نظمی افزایش یافت.

بخش‌های بی‌حساب، مخارج سفرهای شاهانه به اروپا، طمع و حرص و چپاول درباریان، کار را به آنجا کشانید که خزانه تهی شد. افزون بر این، در آن زمان، باقیماندهٔ مستشاران روسی در قزاقخانه، فرانسویان در نیروی نظامی (که فقط اسمی از آن باقی بود)، عناصر بلژیکی در گمرکات، سوئدی و ایتالیایی‌ها در ژاندارمری، از خزانه دولت ایران مقرر می‌گرفتند.

در هنگام ورود شوستربه ایران، معلوم شد هیچ‌گونه مقررات صحیح یا سازمان اداری در این وزارتخانه وجود نداشت. اداره امور مالی کشور به دست افرادی معدودی بود که مستوفی نامیده می‌شدند. مستوفی‌ها افراد درستکاری بودند، ولی عیب بزرگ آنها این بود که محافظه‌کار بودند و حساب پس نمی‌دادند. روحیهٔ حساب پس ندادن، کارمأموران مالیات را دشوار می‌ساخت و به همین دلیل، نظام مالیاتی پیشرفت نمی‌کرد. پس از استقرار مشروطیت و دو سال پیش از شوستر در تهران، یک کارشناس فرانسوی به نام بیزو وقت خود را برای اصلاح نظامی ایران صرف کرد، اما نتیجهٔ موثری نگرفت.

با تنظیم مقررات اداری، درست پیش از ورود شوستر در ایران در می‌۱۹۱۱م، هشت ادارهٔ مالی به وجود آمد؛ پنج حوضه مربوط به ادارهٔ مالیاتی فارس و بندر خلیج فارس، آذربایجان و کردستان، گیلان و مازندران، بروجرد و اصفهان و ۳ ادارهٔ آن که در مقر سازمان قرار داشت.

روزی که شوستر شروع به کار کرد، دستگاهی که وزارت مالیه نامیده می‌شد، اسم بدون رسمی بود و هیچ کس اطلاع نداشت جمع و خرج کشور چه قدر می‌شود، چه مبلغ از آن قابل وصول است و خرج واقعی کشور به چه میزان است. چه کسی مسئول وصول مالیات دولت و چه کسی مسئول نگهداری حساب و رسیدگی به آن می‌باشد. در چنین اوضاعی بود که شوستر به عنوان خزانه‌دار کل امور مالی کشور را بر عهده گرفت.

ورود شوستر به ایران

هیئت آمریکایی که مأمور انجام اصلاحات بودند، سرانجام در ۱۲ می ۱۹۱۱م. وارد تهران شدند. شوستر و همراهانش که شانزده نفر بودند، از راه پاریس، وین، اسلامبول، باطوم و باکو عازم ایران گردیدند و روز ۷ ماه می، وارد بندر انزلی (پهلوی) شدند بعد از چند روز توقف در رشت، در روز ۱۵ می به مهرآباد رسیدند.

قبل از ورود شوستر به تهران، علی‌قلی‌خان نبیل‌الدوله که از روسای بهاییان ایران بود و با عبدالباها همکاری صمیمانه داشت و در آن وقت کاردار سفارت ایران در واشنگتن بود - به محفل بهاییان ایران نامه‌ای نوشت و از آنها تقاضا کرد تا در روز ورود شوستر، استقبال شایانی از وی به عمل آورد. بهاییان پس از اینکه از حرکت شوستر از بادکوبه مطلع می‌شوند، دو نفر از افراد انگلیسی دان خود را به بندر پهلوی می‌فرستند و هنگام ورود شوستر به ایران، از طرف محفل بهاییان به او خیرمقدم می‌گویند. این دو نفر که از آنجا تا تهران همراه وی بودند، روز ورود او را به محفل تهران اطلاع می‌دهند. دو روز قبل از ورود وی به تهران، نزدیک صد نفر از بهاییان تهران که در بین آنها چند نفر انگلیسی می‌دانستند، به قریه مهرآباد می‌روند و با فروش کردن قسمتی از راه و تهیه وسایل پذیرایی، مقدم مورگان شوستر و خانواده او را گرامی می‌دارند.

هنگام ورود شوستر به تهران، هیچ یک از مأموران دولتی به استقبالش نرفتند، ولی در عوض بهاییان از او استقبال کردند و همین امر سبب شد که سفارتخانه‌های روس و انگلیس و سایر مخالفان ایرانی او بگویند که شوستر بهایی است؛ در صورتی که او بعد از ورود به ایران فهمیده بود که قضیه از چه قرار است و فرقه بهائیت چیست؟

در مهرآباد از طرف عده‌ای از دوستان علی‌قلی‌خان، کاردار سفارت ایران در واشنگتن، وسیله پذیرایی فراهم گردیده بود و فی‌المجلس، معرفی اشخاص به یکدیگر نیز توسط آقای چارلز راسل وزیرمختار آمریکا انجام شد. همراهان شوستر عبارت بودند از: شارل مکاسکی اهل نیویورک، رالف هیلز اهل واشنگتن، بروس دیکی اهل نیویورک و آقای کرنز اهل ایلولو.

اصلاحات اولیه شوستر

وقتی شوستر به ایران آمد، با وزارت مالیه ای رو به روشد که به تازگی تجدید سازمان یافته بود. در این تجدید سازمان، تلاش شده بود تا واگذاری مسئولیت به رئیس ادارات و تسریع در مکاتبات تأمین گردد. کارمندان جوان‌تر وارد دستگاهی شده بودند که رخت پنهانی کارمندان پیر تا حدودی این سازمان را فرا گرفته بود. بخشی از موفقیت شوستر را باید مدیون این تحولات دانست.

شوستر اولین اقدام‌های خود را شروع کرد و برای اصلاح امور مالی کشور اقدام کرد. اولین کامیابی‌های او را وجود پول نقد و استفاده قانونی و محدود از پول‌هایی تسهیل کرد که درست پیش از آمدن وی به ایران، از محل وام قبلی تأمین شده بود.

لایحه اخذ این وام ۱/۱۵۰/۰۰۰ لیره‌ای را بانک شاهنشاهی در جمادی‌الاول ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۲ می ۱۹۱۱م تصویب کرده بود، نخستین هدف شوستر، نظارت بر مصرف این وام بود و آشکارا در پی آن بود که به قدر کفایت از آن استفاده کند.

روزی که شوستر خزانه را تحویل گرفت، فقط حواله ۶۰۰ هزار تومان موجودی در خزانه بود و تعهدات پرداختی دولت نیز که از دو سال قبل باقی مانده بود، بالغ بر دو میلیون و سیصد هزار تومان می‌شد. در حالی که یک دینار پول نقد در خزانه موجود نبود. چپاول‌گران درباری قاجار و دولتی، نه تنها دیناری در موجودی خزانه باقی نگذاشته بودند، بلکه همه مبلغ وامی را که فقط ۵۰

روز قبل از ورود شوستر از تصویب مجلس گذشته بود (به استثنای دو میلیون تومان) به رسم علی الحساب از بانک شاهی گرفته بودند.

در این اوضاع، شوستر درصدد برآمد تا با اجازه دولت ایران، از منابع مالی با شرایط آسان تقاضای وام کند. وی پس از چندی بررسی، متوجه شرکت سیلگمن در لندن شد. اما وقتی برای عقد یک استقراض به مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ لیره

وارد مذاکره شد، سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس به محض اطلاع از

این موضوع آشفته می شود و تلگرافی بدین مضمون به سنت پترزبورگ

مخابره می کند:

استقلال ایران نباید باعث ضدیت آن با انگلیس و روسیه بشود. این واضح است که به مقتضای موقعیت جغرافیایی آن، روسیه تحمیل هیچ دولتی را در این مملکت نخواهد کرد که منافع روسیه را محترم نشمارد و در نظر نگیرد. هر وقتی که مناسب باشد، این مسئله را به شوستر خواهیم فهماند.

شوستر برای اینکه توان عملی و اجرایی داشته باشد، قبل از هر چیزی مجبور بود که اختیاراتی داشته باشد تا نه اولیای دولت بتوانند به میل و هوس خود او را بچرخانند و نه دیگر مستخدمان خارجی در ایران مثل مرنارد بلژیکی جرئت نافرمانی داشته باشد. به همین دلیل، لایحه اختیارات را که خود در دوازده ماده نوشته بود، به هیئت وزیران فرستاد تا تقدیم مجلس شود. این لایحه در تاریخ ۲۳ جوزای ۱۲۹۰ ه.ش یا ۱۹۱۱ م به اتفاق آرای وکلا از دمکرات و اعتدالی و اتفاق و ترقی و منفرد تصویب شد و دست مستشاران مزبور برای اصلاح مالیه و جلوگیری از مخارج زاید و حیفومیل باز گردید.

خزانه دار کل، با گرفتن اختیارات وسیع بر اساس این قانون، درحقیقت به صورت یک دیکتاتور مالی درآمد که همه نظرها و مسائل مورد توجه او بدون چون و چرا اجرا می شد. گفتنی است همین قانون بود که به شوستر

و همکاران او فرصت داد تا نظام نوینی را در امور مالی ایران برقرار سازد. همچنین طبق قانون ۲۳ جوزا، شوستر در امور ملی حقوق و اختیارات تام گرفت؛ در تمام امور مالی و پولی دولت، خزائن دولت وضع مالیات‌ها و عوائد دولتی دیگر حق نظارت و کنترل را داشت. هیچ خرجی بدون اطلاع وی نمی‌توانست صورت بگیرد؛ تنظیم بودجه دولت و نظارت بر اجرای آن، نظارت بر قرضه‌ها و امتیازات نیز در حیطه اختیارات وی بود. شوستر اختیارات تامی برای سازمان‌دهی یک رشته از دوائر مالی با حق انتصاب و استقلال کارمندان این دوائر گرفت. و حق داشت قوانین مالی را تغییر دهد و به‌طور کلی تمام امور مالی و بسیاری از شعب اقتصادی ایران تحت نظارت شوستر قرار گرفته بود.

در مجموع پس از وضع قانون ۲۳ جوزا، اختیارات ذیل به شوستر تفویض شد:

۱. نظارت مستقیم و واقعی بر همه معاملات پولی ایران و اخذ تمام عایدات و تقشیر کلیه محاسبات دولتی؛

۲. نگهداری خزانه کشور و امضای حواله جات مستقیم و تصدیق حواله جات اعتباری؛

۳. تهیه نظام‌نامه‌هایی لازم برای اجرای اصلاحات مالیاتی؛

۴. ریاست عالی بر همه کارمندان ادارات تحت ریاست خزانه‌داری کل.

اختلاف شوستر با مرنارد بلژیکی

وقتی مورگان شوستر تصمیم گرفت عواید گمرکی کشور را به خزانه دولت سرازیر سازد، خشم روسیه را در شمال و خشم انگلیس را در جنوب ایران برانگیخت. وزیر مختار روسیه رسماً اعلام کرد مستشاران بلژیکی در گمرکات

بنادر شمال، حق اطاعت از دستورالعمل شوستر را ندارند و تهدید کرد در غیر اینصورت، روسیه گمرکات شمال را مستقیماً تصرف خواهد کرد.

مرنارد، جزو مستشارانی بود که در زمان مظفردالدین شاه به ایران آمده بود. هنوز وقاحت‌های نوز بلژیکی در اذهان مردم پاک نشده بود که پس از اخراجش، معاون وی مرنارد به مدیر کلی گمرکات رسید و پس از ورود شوستر، بی اعتنا به او، به کار خود ادامه داد. مرنارد با همکاری عوامل روسیه در داخل و خارج مجلس، و در هیئت دولت لایحه‌ای را به مجلس فرستاد تا وام یاد شده در اختیار کمیسیونی مرکب از پانزده عضو که ریاست آن بر عهده خودش باشد، قرار بگیرد. به این ترتیب، خزانه‌دار کل، شوستر، که برای سروسامان دادن به امور مالی کشور استخدام شده بود، ناگزیر می‌شد به عنوان زیردست مرنارد در این کمیسیون کار کند و این کمیسیون بر هزینه‌های دولت نظارت داشته باشد. بدین ترتیب، بر اساس لایحه نظارت و تفتیش مخارج در ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۲۹ ه. ق / ۱۹۱۱ م هیئتی از نمایندگان وزارتخانه‌ها و ۷ نفر از اروپاییان مستخدم دولت ایران به ریاست وزیر مالیه و نیابت ریاست گمرکات تشکیل شد که مخارج را نظارت و کنترل کنند.

وجود یک کمیسیون باعث درگیری بین مرنارد بلژیکی رئیس گمرکات و شوستر خزانه‌دار کل شد. مرنارد با بانک شاهی معاملاتی به حساب ایران و به امضای خویش کرد و شوستر که بر اثر قانون ۲۳ جوزا عهده‌دار کل امور مالی شده بود، دست وی را از کار کوتاه کرد. خزانه‌دار کل به اتکای قانون ۲۳ جوزا، به رؤسای بانک‌های خارجی در ایران من جمله وود رئیس کل بانک شاهنشاهی، نامه‌ای می‌نویسد که هیچ‌گونه پرداختی به حساب ایران جز به امضای شوستر خزانه‌دار کل واریز نشود. این امر باعث درگیری شدیدی بین مرنارد و شوستر شد. در این میان، دولت روس از مرنارد حمایت کرد و شوستر را متهم کرد که قصد دارد نزد ملیون و جاهت کسب کند.

وزیر مختار روس ابلاغ می‌کند که مستخدمان بلژیکی گمرک نباید تحت نظارت خزانهدار کل باشند. سفارت بلژیک نیز تعرضنامه‌ای با همین مفاد برای حکومت ایران می‌فرستد. وزیرمختار روس حتی تهدید می‌کند که در صورت مخالفت با این نظریه، روس‌ها گمرکات شمالی را تصرف خواهند کرد.

سرانجام با حمایت دولت ایران از شوستر و با اطمینانی که شوستر و در مورد پرداخت اقساط وام های خارجی داد، اختلاف موقتاً و به ظاهر رفع گردد. سر جرج بارکلی طی تلگرافی چنین گزارش داده است:

... در ۳۰ شهر ماضی چون مرنارد به تعلیمات خزانهداری کل اعتنایی ننمود، شورای وزرا کاغذی را که شوستر به مرنارد نوشته بود، تصویب کرد و تصمیم گرفتند که وی را به اطاعت قانون مزبور دستورالعمل دهند. وزیر امور خارجه تعلیمات مذکور را در پنج شهر جاری برای مرنارد نوشت و مرنارد هم باز به حساب گمرکات، چک به حواله بانک شاهنشاهی می‌داد. از آن وقت تاکنون، در امورات بهبود حاصل شده است. در هفت شهر جاری وزیر امور خارجه از شوستر دعوت کرد که روز بعد در اجلاس کابینه این وزرا حاضر باشد، ولی همین که شنید می‌خواهند او را با مرنارد روبه‌رو نمایند، شوستر به وزیر امور خارجه جواب داد که حاضر نخواهد شد. به علت آنکه نمی‌توانست درباب مسئله با مستخدمی که آشکارا با قانون اخیر مخالفت کرده است، مذاکره کند. وزیر امور خارجه مکرراً از او دعوت نموده و اظهار داشت که مسئله بی‌اطاعتی مرنارد به قانون در میان نیست و علتی ندارد که مباحثه و مذاکره شود. شوستر بنابر این اطمینان در آن جلسه حضور یافت و مرنارد هم حاضر شد. وزیر امور خارجه این دو نفر را به هم معرفی نمود و پس از قدری صحبت، ظاهراً رفاقت کاملی بین آنها پیدا شد و از یکدیگر جدا شدند و از آن وقت تاکنون هر دو از نتیجه ملاقات اظهار رضایت

می‌کنند. بنابراین، من اعتقاد دارم که ممکن است تصور کنید که این کار اصلاح شده است.

اقدامات شوستر

اقدامات شوستر را از جنبه‌های مختلف می‌توان بررسی کرد؛ زمینه‌هایی چون مالیاتی، نظامی، صنعتی و اقتصادی و...:

۱. اقدامات مالیاتی

الف) یکی از اقدامات شوستر در بدو ورودش به ایران، برنامه‌ریزی جهت امور مالی و آگاهی از درآمدهای دولت و تنظیم دخل و خرج و تسویه امور مالی ایران بود. وی برای آگاهی از دارایی‌های دولت، دستور داد تا عواید مالیاتی در نزدیک‌ترین بانک شاهی گذارده شود و چنانچه بانکی در محل نباشد، به تجارت‌خانه مورد اعتماد تحویل داده شود.

ب) وی همچنین اقداماتی برای رضایت قشون و جلوگیری از تعدیات آنان به مردم به عمل آورد. وی افراد قشون را خشنود ساخته و مانع از غارت‌گری آنان گردیده بود. همچنین برای اجرای اصلاحات مالیاتی نظام نامه‌هایی تهیه کرد. از دیگر اقدامات شوستر، لغو مالیات نمک بود. این مالیات توسط دمکرات‌ها وضع شده بود و اعتدالیون از روی منطق و به حق با آن مخالفت می‌کردند.

۲. اقدامات صنعتی

شوستر طرح مفصلی برای استخراج انواع معادن ایران تهیه کرده بود و مقرراتی را در نظر داشت تا با فروش محصولات معادن به خارج، درآمد ارزی برای ایران تهیه شود و در داخل کشور نیز برای ایجاد صنایع از

مواد معدنی استفاده شود.

۳. اقدامات نظامی

شوستر ترتیبی داد تا مخارج قشون مرکزی را که تا آن موقع از دست رجال بزرگ ایران می گذشت، خودش پرداخت کند. همچنین یکی از مهمترین اقدامات وی در زمینه نظامی، تشکیل ژاندارمری خزانه بود که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

اقدامات اولیه شوستر باعث ناراحتی سپهدار که رئیس‌الوزرا بود، شد؛ زیرا وقتی از شوستر تقاضای پول کرد، جواب رد دریافت کرد و در پاسخ خود برای دریافت پول شوستر، یک ضرب‌المثل آمریکایی جالب زد: «... آیا طریقه و تدبیر مفیدی به نظر شما می‌رسد، که بشود خون از سنگ بیرون آورد...». سپهدار شکایت شوستر را به مجلس نیز برد؛ اما در آنجا هم نتیجه‌ای به دست نیامد و با حالت قهر به رشت رفت. ناراحتی سپهدار این بود که کلیه قدرتی را که با شمشیر به دست آورده بود، شوستر با قلم آنها را از کفش خارج کرد.

شوستر بودجه سفارتخانه‌ها را به وسیله بانک شاهنشاهی برای آنها حواله کرد و برای اولین بار در تاریخ این وزارتخانه، سفیران ایران آخر هر ماه مقرری تعیین شده را دریافت می‌کردند. از چند سال پیش به این طرف، دفعه اول بود که نمایندگان سیاسی در ایران در خارجه، از خزانه‌ای که در وقت ورود شوستر به کلی تهی بود و حالا کم‌کم پر می‌شد، به‌طور منظم مواجب خود را دریافت می‌کردند.

۴. اقدامات اقتصادی

یکی دیگر از خدمات برجسته و مهم مورگان شوستر که با تحریکات

و مبارزه علنی و مخفی انگلیس و روس مواجه گردید، ماده سوم قرارداد نفت شمال (استاندارد اویل) بود. در ماده سوم قرارداد نفت شمال گفته شده است که حقوق دولت ایران زاید بر صدی ده از همه نفت و مواد نفتی مستخرجه از چاه‌ها قبل از آنکه هرگونه خرجی به آن تعلق بگیرد، خواهد بود. این ماده، درآمد دولت ایران را صدی ده از همه مواد نفتی استخراج شده از چاه‌ها دانسته بود. در حالی‌که در قرارداد نفت ایران و انگلیس این درآمد برابر صدی شانزده، پس از کسر همه مخارج بود. در مورد قرارداد نفت ایران و آمریکا، نظر عوامل انگلیس و کارگردانان شرکت نفت انگلیس در ایران این بود که با هیاهو و جنجال، رقم صدی شانزده را بیش از صدی ده قلمداد کنند و با استفاده از بی‌اطلاعی مردم، عاقدین آن را متهم به سوء استفاده و خیانت کنند؛ اما سخنانی نصرت‌اله فیروز که از سیاست‌مداران تحصیل کرده بود، با ایراد نطق و توضیحات کاملی که داد به مردم و مجلس فهماند که دولت ایران با کمک شوستر که در خیرخواهی و صداقت و صمیمیت او به ایران و ایرانی شکی نیست، این قرار داد را منعقد ساخته و ذکر صدی ده و مخصوصاً قید جمله بدون قبول و کسر مخارج، نه تنها درآمد نفت ایران از صدی شانزده بالاتر می‌شود، بلکه تا صدی بیست و صدی بیست و دو بالاتر نیز خواهد برد.

اما همانطور که بیان شد، مهم‌ترین اقدام شوستر، تشکیل ژاندارمری خزانه و ضبط اموال شعاع‌السلطنه بود.

تشکیل ژاندارمری خزانه

شوستر کوشید ثابت کند که اگر مالیات به‌طور صحیح وصول شود و به مصرف برسد، نیازهای مملکت رفع خواهند شد. وی برای وصول صحیح مالیات، به فکر ایجاد قوای نظامی افتاد که تحت نظارت اداره مرکزی خزانه باشد و با جبر و بدون ملاحظات شخصی، مالیات‌ها وصول شوند. وی نام

این قوه کوچک ولی منظم را به مناسبت ارتباطش با کار مالیات و خزانهداری، ژاندارمری خزانه یا قراسواران مالیه نامید.

هیئت دولت و وکلای مجلس نیز با این تصمیم موافقت می‌کنند. اما وقتی زمان انتخاب فرماندهی برای قراسواران، قضیه مهم و پر دردرس می‌شود و روس‌ها بار دیگر بنای مخالفت را می‌گذارند. هنوز قضیه مرنارد تمام نشده بود که شوستر خود را در کشمکشی به‌مراتب شدیدتر با روسیه می‌بیند. شوستر فرمانده قشون خزانه را شخصی با لیاقت به نام سرگرد میجر استوکس انتخاب کرد؛ زیرا وی را شایسته این مقام دید؛ چنان‌که شوستر در نامه‌اش به نماینده سیاسی انگلیس آورده است که:

... من شخصاً از صفات مخصوص میجر استوکس از قبیل تحصیلات نظامی و توقف چهار ساله او در ایران و معرفتی که از حال و وضع مملکت دارد و دانستن زبان فارسی و فرانسه و به‌طور عموم از احتراماتی که در مقام یک نفر صاحب منصب و یک آدم متمدن در حق او مرعی می‌دارند، واقف هستم...

نورمن، معاون وزیر امور خارجه انگلیس، چنین تفسیر کرد که از دیدگاه روسیه، انتصاب استوکس بی‌نهایت مایه تاسف است؛ زیرا او به عنصری ضدروسی معروف است. همچنین در روزنامه تایمز نیز اعلام شد که روسیه اعتراض خود را مبنی بر استخدام میجر استوکس اعلام کرده است. سرانجام در اثر مخالفت‌های دولت روس، انگلیس که نمی‌خواست خود را به زحمت بیندازد اعلام کرد که اگر استوکس بخواهد در سمت فرماندهی ژاندارمری خزانه انجام وظیفه کند، باید از ارتش هند استعفا بدهد؛ زیرا در غیر این صورت، اعتراض روس‌ها را به همراه دارد و این مغایر با قرارداد ۱۹۰۷ است.

گری در تلگرافی به استوکس اطلاع داده بود که

... ما با روسها در جلوگیری از استخدام شما موافق هستیم و علتش هم این است که اگر روسها بخواهند افسری به جنوب ایران بفرستند، ما مخالفت می‌کنیم...

از طرفی، استعفای استوکس از ارتش انگلیس در هند پذیرفته نشد و در نتیجه وی به استخدام ژاندارمری خزانه در نیامد و در ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱ م. ایران را ترک کرد و به هند رفت. ولی با وجود این، ژاندارمری خزانه تشکیل شد و در مدت کوتاهی عده آن به ۱۵۰۰ نفر رسید. همچنین به‌واسطه اطمینانی که شوستر به سران حزب دمکرات داشت، اکثر صاحب‌منصبان ژاندارمری خزانه منصوب به حزب دمکرات بودند و همین مسئله بیش از پیش بر آتش خشم روس‌ها افزوده بود.

ضبط اموال شعاع‌السلطنه

نظر به اینکه شعاع‌السلطنه و سالارالدوله بر ضد حکومت قیام کرده و راه عصیان پیش گرفته بودند و در نتیجه خون هزاران بی‌گناه ریخته شده بود و اموال عده بی‌شماری به یغما رفته بود، شوستر، خزانه‌دار کل، خود را مکلف دید که همه اموال آنها را توقیف و به نفع دولت ضبط و مصادره کند.

به این ترتیب، در ذی‌القعدة ۱۳۲۹ ق/ ۲ اکتبر ۱۹۱۱ م هیئت وزرا حکم مصادره اموال آنان را صادر و پس از تأیید مجلس، آن را برای خزانه‌دار کل ابلاغ کرد. دولت ایران از راه حزم و احتیاط، حکم مزبور را به وسیله وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه وقت به اطلاع سفیران روس و انگلیس رساند. او در ضمن این خبر، به سفارت‌خانه‌های آنها متذکر می‌شود که هر گاه این دو سفارت خود را در قسمتی از اموال اشخاص نامبرده ذی‌حق می‌دانند و یا آنکه طلبی از آنها دارند، حاضر است به ادعای آنها

رسیدگی کند و طلب حقه آنها را بپردازد.

پس از وصول حکم مذکور، شوستر تصمیم به اجرای آن گرفت؛ اما یک اشکال در این مورد وجود داشت و آن این بود که این شاهزاده تابعیت عثمانی داشت. ولی با وجود این، شوستر در ذی القعدة ۱۳۲۹ ق/۷ اکتبر ۱۹۱۱م هیئتی مرکب از شش دسته هفت نفره برای ضبط شش پارچه از املاک شعاع السلطنه و سالارالدوله مأمور می‌کند. اموال شعاع السلطنه در تهران عبارت بودند از: خانه و باغ بزرگ او در قسمت غربی تهران و روستای منصورآباد و دولت‌آباد در سر راه تهران به حرم حضرت عبدالعظیم؟، همچنین باغ عمارت در قریه چیذر در شمیران. املاک سالارالدوله هم عبارت بودند از: دو قطعه ملک یکی در شهریار و دیگری در مردآباد.

شوستر به مأموران خود دستور داده بود که با کمال ادب رفتار کرده و املاک را ضبط کنند و چنان‌که ملک در اجاره اتباع خارجی باشد، رعایت احترام و مقررات را کرده و درخواست کنند که از این پس، مال‌الاجاره را به صندوق دولت بپردازند. وقتی افراد شوستر به محل رسیدند، با مخالفت قزاقان ایرانی روبه‌رو شدند، ولی با نشان دادن حکم دولت، داخل عمارت، و مشغول لیست‌برداری از اثاثیه شدند. مدتی بعد، دو تن از اعضای کنسولگری روسیه به همراه چند قزاق، به دستور سرکنسول پوختینف کنسول روسیه در تبریز که با تلفن یکی از قزاق‌های مأمور عمارت مطلع شده بودند، به طرف محل حرکت کردند و وارد عمارت شدند. مأموران اظهار داشتند که بر حسب حکم پوختینف، نمی‌توانند بگذارند مأموران ایرانی مداخله کنند؛ زیرا اموال شاهزاده در حمایت روس است.

پوختینف اقدام خود را به دولت متبوعش می‌رساند و اعلام می‌دارد که: «... با توجه به این حقیقت که این خانه و همچنین املاک شاهزاده در گرو وام‌های او به بانک است، من پتروف و هیلدر براند را همراه با چهار نفر قزاق فرستادم و

دستور دادم که متجاوزان به حقوق ما را طرد کنند و این کار توسط کسانی که فرستاده بودم، بدون زد و خورد انجام گرفت».

وقتی شوستر از جریان امر مطلع شد، موضوع را تلگرافی به سفیر روسیه در زرگنده اطلاع داد و اظهار داشت که:

...اطمینان دارم که آن جناب این اقدام مأموران خود را کاملاً بدون مجوز و غیرقانونی خواهد دانست و به همین سبب دوستانه از شما تقاضا دارم که فوراً به کنسولگری خود دستور دهید که قوای خود را خارج کنند. شوستر برای تأیید و تأکید مطلب خود، نامه‌ای هم به این مضمون به سفیر روس می‌فرستد:

...از آنجا که حکم مکاتبه‌ای وزرا حتمی‌الاجراست، مجبورم که آن را مورد عمل بگذارم. مقتضی است دانستم که به شما اطلاع بدهم که ساعت ۱۰ فردا هیئتی برای تصرف باغ مورد بحث فرستاده می‌شود. صمیمانه توقع دارم که اقدامی بفرمایید که موجب حدوث واقعه‌ای ناگوار نشود. پاکلوسکی سفیر روسیه در جواب چنین می‌نویسد:

...اگر تمام حقوق اتباع روس تأمین شود، سفارت روس با اقدامات علیه اموال شعاع‌السلطنه مخالفتی نخواهد داشت، بلکه او را مسئول هر ادعایی خواهد دانست که اتباع روس نسبت به شاهزاده داشته باشند.

در ذی‌القعدة ۱۳۲۹ق / ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱م دوتن از معاونان خزانه‌دار کل، کرنز و مریل، به دیدن سرکنسول روس رفته و حکم دولت را برای وی قرائت کردند و خواهان برداشتن قزاق‌ها از املاک شعاع‌السلطنه شدند؛ اما او بر موضع قبل خود مصرّ بود و به ناچار کرنز به وی اطلاع می‌دهد که وظیفه دارد ملک را به زور تصرف کند. این بار کرنز به همراه مستر کریل که سمت ریاست گروه اعزامی را بر عهده داشت، در معیت پنج صاحب منصب و ۵۰ ژاندارم خزانه دولتی به همراه سه نفر ارشد این کار را

انجام می‌دهند، ولی برای احتراز از درگیری و بهانه دادن از دست روس‌ها، از در پشت عمارت وارد شده و عمارت را اشغال و مأموران روس را اخراج کرده و شروع به لیست‌برداری از اسباب و اثاثیه می‌کنند و با ساکنان خانه که بی‌قراری می‌کنند، به ملایمت رفتار کردند. پاکلوسکی در تلگراف‌های خود به روسیه، یادآور می‌شود که:

...شعاع‌السلطنه تبعه دولت عثمانی است و تحت حمایت دولت روس نیست. شاهزاده به روس بدهی ندارد. اگرچه سند مجهولی به آن بانک سپرده است مبنی بر اینکه املاک خود را در گرو بانک نهاده تا املاک خود را حفظ کنند، اما همه کس در تهران به ماهیت مجهول معامله پی برده است.

دخالت‌های پوختینف و افرادش سبب شد که دولت ایران به سفارت روسیه اعتراض کند و عزل سرکنسول و پتروف را خواستار شود. پاکلوسکی نیز قول تحقیق درباره قضیه را داد و موضوع را به پترزبورگ گزارش داد. از سوی دیگر نراتف از پاکلوسکی می‌خواهد که به دولت ایران اعلام کند که بریگاد قزاق یا همان ژاندارم‌های خزانه، باید تعویض شوند و همچنین دولت ایران بابت تهدید مأموران سرکنسولگری معذرت‌خواهی کند.

در ذی‌القعدة ۱۳۲۹ هـ. ق/ ۱۶ اکتبر ۱۹۱۱ م نقاب به کلی برداشته شد. نراتف به شارژ دافر انگلیس (کاردار) در پترزبورگ اطلاع داد که به عقیده او، دیگر دولت روسیه نمی‌تواند در اقدامات خیلی جدی در اشغال اراضی ایران تأخیر کند. در این مذاکرات و رد و بدل شدن نامه‌ها، آنچه معلوم شد این بود که اقدامات شوستر برای آنها دیگر قابل تحمل نبود. اقدامات جدی مورگان شوستر متمایز با منافع روسیه بود. نراتف از جدیت و مساعی مورگان شوستر به سختی شکایت می‌کرد و شکایتش این بود که این مرد می‌خواهد در تمام ادارات ایران نظارت داشته باشد؛ به شکلی که به کلی مخالف منافع دولت روس است و در ضمن صحبت الفاظ ذیل گفته شد که تشکیلات در ایران، باید کم‌کم در دست

گرفته شود آن هم به طریقی که منافع روسیه در آنها منظور گردد.

نراتف در ذی‌القعدة ۱۳۲۹ هـ ق/ ۲۲ اکتبر ۱۹۱۱م در تلگرافی به پاکلوسکی به حمایت از پوختینف می‌پردازد و خواهان دادن درس عبرتی به ایران می‌شود. وی عقیده داشت که ایرانیان فقط در مقابل زور خم می‌شوند. افزون بر پوختینف، میلر در تبریز، دابیژا در مشهد و نکلر اسف در رشت نیز همین نحوه عمل را در پیش گرفته بودند.

محبوبیت شوستر

با وجودی که مدت اقامت شوستر در ایران بسیار کوتاه بود، با این حال از بدو ورود مردم و طبقه حاکمه، همه به اتفاق از او پشتیبانی می‌کردند و او را می‌ستودند. همه مردم ایران چه آنها که در داخل این مرز و بوم می‌زیستند و چه آنها که از دست مظالم روس و انگلیس به خارج گریخته بودند و در آنجا مبارزات خود را دنبال می‌کردند، همه شوستر و اقدامات او را می‌ستودند. سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس درباره وی چنین می‌نویسد:

ظاهراً شوستر در اذهان ایرانیان اثر فوق‌العاده‌ای باقی گذارده و اینکه تمام احزاب متفقاً تمام اختیاراتی که او درخواست می‌نمود، به او داده‌اند. این ثابت می‌کند که به وی اعتماد کامل دارند.

شوستر و محمدعلی‌شاه مخلوع

روس‌ها محمدعلی‌شاه را که توسط مشروطه‌خواهان از قدرت خلع شده بود و به روسیه گریخته بود، تحریک به حمله به ایران کردند. بر اساس این نقشه، محمدعلی‌شاه و برادرش شعاع‌السلطنه از دو نقطه شمالی کشور،

و سالارالدوله برادر دیگر آنان، از ناحیه کرمانشاه حمله بزرگی را در تابستان ۱۹۱۱م / ۱۲۹۰ش برای تصرف تهران آغاز کردند. این حمله به شکست انجامید و تعداد زیادی از رجال، نمایندگان و مقامات طرفدار محمدعلی‌شاه در دولت برکنار شدند.

شوستر در جنگ با محمدعلی‌شاه معزول، مثل یک ایرانی وطن‌پرست و فعال عمل کرد. او به علت احراز مقام ریاست کل خزانهداری و وفاداری نسبت به رژیم که او را استخدام کرده بود و علاقه شخصی که به دفاع از انقلاب داشت، محور تشکیلات مقاومت ملی و مظهر مبارزه‌طلبی و مایه امیدواری مردم شد. نقش رهبری او در خنثی کردن نقشه محمدعلی‌شاه در بازگشت به سلطنت، مورد تصدیق دوست و دشمن واقع شده بود. شوستر در این میان زحمات زیادی را متحمل شد. وی ترتیب مالیه قشونی را که به جنگ با شاه مخلوع و همراهانش فرستاده بود، داد. عبدالهن اف روسی در کتابش آغاز توسعه‌طلبی ایالات متحده در ایران، با اینکه شوستر را عامل امپریالیسم آمریکا و شخص شرور و مودی معرفی می‌کند درباره وی می‌گوید:

... هرچند نقش عمده طرد کردن عوامل ضدانقلابی بر عهده نیروهای ترقی‌خواه مردمی ایران بود، کسی نمی‌تواند منکر شود که اقدامات شوستر و معاونانش نیز به نابد کردن نقشه‌های ضدانقلابی شاه سابق کمک کرد...

شوستر و دخالت‌های روس و انگلیس در ایران

ایران در دوره قاجاریه توسط دو قدرت استعماری احاطه شده بود. دو کشور یعنی روس و انگلیس ایران را به صورت کشور ضعیف در آورده بودند

و سپس به جای رقابت با یکدیگر، با تفاهم با هم، ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند. کاهش تنش بین بریتانیای کبیر و روسیه را می‌توان در پرتو شکست روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵ و پیشنهاد او مبنی بر حمایت از مراکش و نیز تفاهم فرانسه و انگلیس در سیاست بین‌المللی توجیه کرد. سرانجام روس و انگلیس ایران را طبق قرارداد ۱۹۰۷ به سه منطقه تقسیم کردند. اما در زمان ریاست شوستر در خزانه ایران، دخالت‌های روس و انگلیس در ایران افزایش یافت. روسیه طی اختطاری به دولت ایران تهدید کرد که اگر ظرف ۴۸ ساعت خواسته‌هایش عملی نشود، به اشغال ایران خواهد پرداخت. با پایان رسیدن مهلت ۴۸ ساعته، روسیه بلافاصله نیروهای خود را به داخل خاک ایران اعزام کرد. اختطار روسیه، بحران بزرگی در کشور ایجاد کرد. بین مجلس و دولت بر سر پذیرفتن یا رد کردن آن اختلاف افتاد. هیجان عمومی و طغیان احساسات مردمی اوج گرفت. روس‌ها با استفاده از فرصت به دست آمده، کانون‌های مقاومت تبریز و مشهد را به سختی سرکوب کردند. مرقد مطهر امام هشتم؟ را به توپ بستند. از آذربایجان تا خراسان نیروهای خود را مستقر ساختند و منطقه زیر نفوذشان در قرار داد ۱۹۰۷ را اشغال کردند؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۱۲ میلادی، حدود یازده هزار نیروی روسی در این منطقه مستقر بود. در این زمان، انگلیس نیز برای اشغال منطقه زیر نفوذ خود قوایی از هندوستان وارد جنوب ایران کرد. این دولت برای ایجاد موازنه در برابر رقیب دیرینه خود در شمال، به این بهانه که ایران قادر نیست در جاده‌های تجاری جنوب ایران امنیت ایجاد کند، اعلام کرد که خود برقراری امنیت راه‌های جنوب را به عهده خواهد گرفت و هزینه‌های آن را از محل درآمد گمرکات ایران دریافت خواهد کرد. سرانجام نیز این دو کشور سلطه‌گر دولت ایران را مجبور کردند تا سیاست خود را با اصول قرارداد ۱۹۰۷ تطبیق دهد.

اخراج شوستر از ایران

یکی از ماجراهایی که به تلخکامی ایرانیان انجامید، اخراج شوستر بود. مجلس شورای ملی لایحه‌ای را تصویب کرده بود که به موجب آن، اموال شعاع‌السلطنه در تهران مصادره گردید. مجلس به شوستر اجازه داد تا این تصمیم را

توسط ژاندارم‌های خزانه‌داری اجرا کند. شوستر نیز در مهر ماه ۱۲۹۰ش/ اکتبر ۱۹۱۱م به ژاندارم‌ری خزانه دستور توقیف اموال و املاک شعاع‌السلطنه را داد.

اما این اقدام وی با مخالفت و اعتراض شدید روسیه مواجه گردید؛ زیرا بنا بر ادعای سفارت روسیه، اموال شعاع‌السلطنه در گرو بدهی او به بانک استقراضی روس است. اما وزیرمختار روسیه پاكلوسکی کوزیل با فرستادن اولتیماتومی به وزارت خارجه ایران، درخواست کرد که مأموران ژاندارم خزانه، با قید فوریت ملک شعاع‌السلطنه را ترک کنند و افراد بریگاد و قزاق جای آنان را بگیرند و وزیر خارجه از توهینی که به عضو کنسولگری روسیه شده بود، شخصاً عذرخواهی کند.

یادداشت اعتراض وزارت خارجه ایران از سوی سفارت روسیه بر گردانده شد و شایعاتی در جراید به چاپ رسید که روس‌ها تهدید به تصرف گیلان کرده‌اند. روس‌ها که اولتیماتومشان بدون پاسخ مانده بود، در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱م روابط سیاسی در سطح وزیرمختار را موقتاً قطع کردند؛ اما کنسولگری روسیه باقی ماند. کابینه جدید تشکیل شد و وزیر امور خارجه عذرخواهی لازم را به عمل آورد و شوستر ژاندارم‌های خود را از ملک شعاع‌السلطنه فراخواند. اما پاسخ وزیرمختار روسیه به این اقدام آشتی‌جویانه، شدیدتر از اولتیماتوم یادشده بود.

شوستر از یک تبعه انگلیسی به نام لکفر که از زمان ورودش به استخدام وزارت مالیه در آمده بود، در کار تجدید سازمان مالیاتی استفاده کرده

بود. دولت انگلستان به شوستر هشدار داده بود که اگر لکفر را به ایران بفرستد، روس‌ها به موجب قرار داد ۱۹۰۷ بدان اعتراض خواهند کرد. در پی آن، دولت روسیه نیروهای تازه ای وارد ایران کرد و روز هشتم آذر ۱۲۹۰ ش/۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ م طی اولتیماتومی برای قبول سه شرط ذیل به دولت ایران ۴۸ ساعت مهلت داد:

۱. اخراج شوستر و لکفر از ایران؛
۲. کسب موافقت قبلی از دولت های روس و انگلیس برای استخدام اتباع خارجی؛
۳. پرداخت هزینه و خسارت لشکرکشی روسیه به ایران.

وزیرمختار روسیه این درخواست‌ها را چنین توجیه کرده بود: ۱. لزوم کامل پرداخت غرامت به دولت امپراتوری روسیه که بر اثر اقدام‌های توهین‌آمیز آقای شوستر، ناگزیر به اعزام نیرو به ایران گردیده است؛ ۲. خواسته قلبی دولت امپراتوری روسیه این است که منبع اصلی اختلاف از میان برداشته شود و در آینده، شالوده‌ای را بنا نهد که بر پایه آن، دو دولت بتوانند به تحکیم روابط دوستانه و استوار و به حل فوری و رضایت‌بخش موضوعات و مسائل مورد نظر روسیه بپردازند؛ ۳. افزون بر حقایق مزبور، دولت روسیه در مورد اجرای پیشنهادات مذکور بیشتر از ۴۸ ساعت صبر نخواهد کرد و در این فاصله نیروهای روسی در رشت باقی می‌مانند. چنانچه در طی این مدت پاسخی واصل نشود، نیروهای روسیه پیشروی خواهند کرد و بدیهی است که این موضوع میزان غرامت ایران به روسیه را بیشتر خواهد کرد. این اولتیماتوم با مخالفت مردم، مجلس و روحانیون روبه‌رو شد. اما بین کابینه و مجلس نفاق بروز کرد. کابینه در نظر داشت اولتیماتوم روس‌ها را بپذیرد، و مجلس طالب ایستادگی در برابر آن بود. همه احزابی که در مجلس نماینده داشتند مانند دمکرات‌ها، اعتدالیون، ترقی، اتفاق، همراه با حزب ارمنی دانشناکسیون، برای ایستادگی در برابر پیشرفت روس‌ها متحد شدند. تصمیم صمصام‌السلطنه مبنی

بر پذیرفتن اولتیماتوم روسیه، روابط شوستر با کابینه را تضعیف کرد. اعضای کابینه امیدوار بودند شوستر خود استعفا دهد تا اختلاف مجلس و کابینه از میان برود؛ اما چون شوستر در عزم خود راسخ بود، به مجلس گفته شد که چنانچه شوستر از ایران نرود، مجلس منحل خواهد شد؛ زیرا شوستر را مجلس استخدام کرده است. وی اختیارات ویژه خود را مستقلاً از کابینه و مجلس می‌دانست و چون مجلس او را استخدام کرده بود، مجلس را ارباب خود به شمار می‌آورد. با انحلال مجلس، شوستر در برابر کابینه

بختیاری‌ها تنها ماند. شوستر نمی‌توانست برای مدتی طولانی روابط خود را با وثوق‌الدوله وزیر خارجه و قوام‌السلطنه وزیر کشور حفظ کند. به همین دلیل با سردی روابط قوام‌السلطنه و وثوق‌الدوله روبه‌رو شد. آنها تلویحاً به شوستر گفتند که استعفا دهد.

شوستر وقتی متوجه شد که انگلیسی‌ها نیز با روس‌ها در اخراج او هم‌صدا و هم‌گام هستند، به دولت و مجلسیان گفت که چون نمی‌تواند با دو مملکت قوی طرف شوند، به هیچ‌وجه به فکر وی نباشند و مصلحت مملکت را مقدم بر هر امری بدانند و او نیز به این امر رضایت خواهد داد. مجلس دوم در نتیجه اتمام حجت روس‌ها در مورد شوستر و اخراج او، تشنج سختی به خود گرفت و نبرد عمیقی بین اعتدالیون و دمکرات‌ها درگرفت که عاقبت دمکرات‌ها مغلوب گردیدند و شوستر از ایران رفت. از این‌روی، در روز کریسمس ۱۹۱۱ به خدمت او خاتمه دادند و شوستر در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۱۲ تهران را ترک کرد. اتومبیل شاه را در اختیارش گذاشتند تا وی را به بندر انزلی برده و از آنجا عازم اروپا شود. جانشین وی، مرنارد بلژیکی تعیین شد و تا سال ۱۹۱۸ م در این سمت باقی ماند.

درباره علل اخراج شوستر از ایران، مورخان معاصر ایرانی و خارجی نظرات متفاوتی بیان کرده‌اند:

۱. ملک الشعراى بهار که نظریه وی در بالا ذکر شد؛
۲. حسین مکی دلیل اخراج شوستر را همبستگی سیاست روس و انگلیس توصیف کرده است؛
۳. یحیی دولت‌آبادی دلایل اخراج مورگان شوستر را چنین بر می‌شمارد: الف) غرور و عاقبت‌نیندیشی شوستر؛ ب) اغراض داخلی؛ ج) اغراض خارجی؛
۴. عبدالله مستوفی دلیل اخراج شوستر را فشار روس‌ها دانسته است؛
۵. اسماعیل رایین، دلیل خروج شوستر را نتیجه سیاست مشترک روس و انگلیس در این زمینه می‌داند؛
۶. سرپرسی سایکس، دلیل اخراج شوستر را عدم کفایت او و مخالفت شدید روسیه دانسته است.

نتیجه

چنان که گذشت، روس‌ها و انگلیسی‌ها پس از پیروزی نهضت مشروطه، سعی در نفوذ در مناطق تحت سیطره خود کردند و جلو هر اصلاحی را گرفتند. اما ورود شوستر باعث نارضایتی آنان شد؛ زیرا اصلاحات وی باعث می‌شد که از لحاظ مالی قدرت بیشتری بیابد و از وابستگی خود به روس و انگلیس بکاهد. روس و انگلیس سعی داشتند با مقروض کردن دولت ایران، شرایطی را به ایران تحمیل کنند که حاکمیت ایران را زیر سؤال ببرد و با نفوذ اقتصادی در ایران، کشور را از ابعاد سیاسی و نظامی به زیر سلطه خود درآورند.

دولت‌های پس از مشروطه به فکر انجام اصلاحات بودند تا اینکه مسئله ورود مستشاران آمریکایی در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک مطرح شد. علت آنکه دولتمردان ایران، آمریکایی‌ها را برای حل معضلات اقتصادی و امنیتی خود برگزیدند، دو اصل اساسی بود که عبارت‌اند از:

۱. آمریکا به دلیل فاصله جغرافیایی زیاد از ایران منافع کمتری در این کشور داشت؛

۲. آمریکا حداقل تا زمان مورد بحث، اهداف استعماری در منطقه نداشته و مانند روسیه و انگلیس نزد مردم ایران بدسابقه و منفور نبود.

البته آمریکایی‌ها به دلیل آنکه در صدد پایان دادن به دوره انزوای خود بودند و به دکترین «سیاست جهانی» می‌اندیشیدند، از دعوت دولتهایی چون ایران برای حضور در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی استقبال می‌کردند. پس از تأیید و تصویب این طرح توسط مجلس، قضیه از طریق وزارت خارجه پی‌گیری و سرانجام شوستر وارد ایران شد. اما در این زمان، کابینه سپهدار تنکابنی روی کار آمد و شوستر توانست از مجلس برای انجام امور مربوط به خود اختیارات بیشتری دریافت کند. همین امر باعث نارضایتی سپهدار شد و نتیجه آن، استعفای وی بود. چند روز قبل از سقوط کابینه وی، حمله محمدعلی میرزا به کشور رخ داد و پس از آنکه صمصام‌السلطنه به قدرت رسید، روس‌ها از محمدعلی میرزا بیشتر حمایت کردند. آنان سعی داشتند اوضاع کشور را به هم بریزند. با این کار، یا در روی کار آمدن وی موفق می‌شدند و یا دست‌کم با حملات نظامی موفق می‌شدند ناامنی و خرابی اوضاع اقتصادی و سیاسی را برای ایران به ارمغان آورند. آنها می‌توانستند با جنگ برنامه‌های اقتصادی شوستر را فلج کنند. اما شوستر باز هم دست از اصلاحات برنداشت و سرانجام شاه مخلوع نیز شکست خورد.

روس‌ها بارها به بهانه‌های مختلف خواهان عزل شوستر شدند و اولتیماتوم‌هایی را به ایران دادند که در این راه، مردم، مجلس، روحانیان و حتی زنان مبارز نیز به مخالفت با خواسته‌های نامشروع روس‌ها برخاستند. این در حالی بود که نایب‌السلطنه و دولتمردان خواهان تسلیم در برابر خواسته‌های روس بودند و در

نهایت، خواسته‌های روس را پذیرفتند و باعث مخالفت‌هایی در بین مردم شدند که نهایتاً به سرکوبی آنان منجر شد، مانند: انحلال مجلس.

انگلیس و روس، سپس برای به زیر سلطه بردن کشور، دادن وام مشترکی را مطرح کردند و از سوی دیگر، از انتخابات مجلس سوم نیز جلوگیری و آزادی خواهان را به شدت سرکوب کردند. ساده‌لوحانی که فکر می‌کردند روس‌ها با پذیرفته شدن اولتیماتوم، دست از جنایات خود برمی‌دارند و با مدارا رفتار می‌کنند، متوجه شدند که جنایت‌های روس‌ها و انگلیسی‌ها پس از ضعف دولت بیشتر و دو چندان شد؛ زیرا آنان می‌خواستند امتیازاتی به دست آورند و آن را با فشار و ارباب تثبیت کنند. حقیقت باید گفت پس از اخراج شوستر، دولت‌های روس و انگلیس دولت ایران را همچون اسیری یافتند که با تسلیم خود به دشمن، خود را قربانی هرگونه بلایی کرده بود. نتیجه این دخالت‌ها، تا سال‌ها بعد در ایران دیده شد.

در نتیجه، با وجود اهداف استعمارگرانه روس و انگلیس در ایران، قدرت سوم یعنی آمریکا نتوانست اصلاحاتی در ایران انجام دهد و خود نیز نهایتاً بعد از جنگ جهانی دوم، به جرگه استعمارگران جهان پیوست و تاکنون نیز به این نقش شوم خود در جهان ادامه می‌دهد.

منابع

- اتحادیه، منصوره، احزاب سیاسی در مجلس سوم، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۷۱.
 - اتحادیه، منصوره (نظام مافی)، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، نشر گستره، ۱۳۶۱.

- اوری - پیتر، تاریخ معاصر ایران (از تاسیس تا انقراض قاجاریه)،

- ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، نشر عطایی، ۱۳۶۸.
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ ایران، تهران، پیمان، ۱۳۸۶.
- برار، ویکتور، انقلاب ایران، ترجمه سیدضیالالدین دهشیری، تهران، دانشگاه تهران، بی تا.
- براون، ادوارد، انقلاب ایران، ترجمه مهدی قزوینی، تهران، نشر کویر، بی تا.
- براون، ادوارد، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، کیهان، چ ششم، ۱۳۷۱، ج ۳.
- رامتین، حسین، آمریکایی‌ها در ایران، تهران، نشر تاما، ۱۳۴۱.
- رایین، اسماعیل، مقدمه‌ای بر اختناق ایران، تهران، صفی علی‌شاه، ۱۳۵۱.
- رضوانی، محمداسماعیل، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ابن سینا - فرانکلین، ۱۳۴۵.
- سایکس، پرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چ دوم، ۱۳۷۰.
- سفیری، فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره فشارکی، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۴.
- شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعیات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

- مورگان، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن شوشتری، تهران، صفی علی‌شاه، ۱۳۵۸.
- شوستر مورگان، اختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۵.
- شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲.
- کاظم‌زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران (۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴ م) پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، تهران، موسسه کتاب‌های جیبی، چ دوم، ۱۳۷۱.
- گروه نویسندگان، کتاب آبی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- کرزن، جرج.ن. ایران و قضیه ایران، ترجمه وجید مازندرانی، مرکز انتشارات علم‌فرهنگی، چ سوم، ۱۳۶۲.
- کرمانی، احمد، تاریخ انحلال مجلس، بی‌جا، بی‌تا.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، انتشارات آگاه، بی‌تا.
- کسروی، احمد، تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، چ دهم، ۱۳۷۱.
- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، چ پانزدهم، ۱۳۶۹.
- کیانفر، عین الله و استخری، پروین، کشف تلبیس (اسناد محرمانه انگلیس در باب ایران یا دورویی و نیرنگ انگلیس)، تهران، آذرین، ۱۳۶۳.
- کوهی کرمانی، حسین، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، تهران، بی‌تا، ج ۱.
- محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی، جواد جانفدا،

- تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار، تهران، زوار، ۱۳۴۳.
- معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۲.
- مکی، حسین، تاریخ ۲۰ ساله ایران، نشر علمی، تهران، بی‌تا.
- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶ و ۷، تهران، انتشارات علمی، چ دوم، ۱۳۶۳.
- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، بنیاد، ۱۳۶۴.
- نوایی، عبدالحسین، دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، تهران، بابک، ۱۳۵۵.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی اول، تهران، امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۶۴.
- یکتایی، مجید، تاریخ داریی ایران، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۵.
- روزنامه‌ها و مجلات
- روزنامه مجلس، شماره‌های مختلف.
- روزنامه مذاکرات مجلس، ش ۱۱۷.
- روزنامه تایمز ((Times)، 18 اکتبر ۱۹۱۱.
- منابع: فاطمه سادات جلالی چیمه «مورگان شوستر در ایران» دو فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش ۱۳۸۸ شماره ۲۲ - ص ۳۷

پی نوشتها: ناصر تکمیل همایون «دکتر مصدق در مقام معاونت وزارت مالیه»

- ۱- مصدق، محمد، خاطرات و تألمات مصدق، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵) ص ۹۷
- ۲- باقر عاقلی، میرزا احمد خان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی (تهران، جاویدان، ۱۳۷۶)، ص ۲- ۷۱.
- ۳- افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، (تهران، زمینه، ۱۳۵۸)، ص ۱۵
- ۴- میرزا احمد خان قوام السلطنه، ص ۷۴.
- ۵- خاطرات و تألمات مصدق، ص ۹۶.
- ۶- همان، ص ۹۷
- ۷- همان، ص ۹۶.
- ۸- همان، ص ۹۷.
- ۹- همان، صص ۸- ۹۷. دکتر مصدق معاون وزارت مالیه، در مسیر اجرای قانون و عدالت حتی تصویب نامه رئیس الوزرای
- ۱۰- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، (تهران، زوار، ۱۳۸۴)، ص ۴۲۳.
- ۱۱- خاطرات و تألمات مصدق، ص ۹۸.
- ۱۲- همان، ص ۹۹
- ۱۳- برای آگاهی بیشتر: خاطرات و تألمات مصدق، صص ۱۱۰ - ۱۰۰.
- ۱۴- همان، ص ۱۰۵
- ۱۵- همان، ص ۱۰۶.
- ۱۶- همان، ص ۱۰۷. در پاورقی آمده است «چنانچه اشتری حیات داشت و

راجع به حکم دادگاه نظامی و محکومیت من از او سؤال می شد باز جوابی نظیر
همین جواب می داد.»

۱۷ - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۱۱۰

۱۸ - همان، ص ۱۰۷

۱۹ - همان، ص ۱۱۰ .

فصل ششم

علیرضا ملائی توانی: شرایط ایران در آستانه جنگ جهانی اول

ایران و قدرتهای بزرگ

علیرضا ملائی توانی «شرایط ایران در آستانه جنگ جهانی اول» را اینگونه بررسی می‌کند: از آنجا که شناخت واکنش جامعه ایران در برابر قدرتهای متخاصم در سالهای جنگ جهانی اول، با شناخت اهداف، سیاستها و مطامع دولتهای مزبور پیوند مستقیم دارد، در این گفتار کوشش می‌شود تا به شیوه‌ای گذرا بر ماهیت و نوع روابط چهار قدرت بزرگ روسیه، بریتانیا، آلمان و عثمانی با ایران پرتو افکنده شود تا در این رهگذر علل و ریشه‌های نقض بی‌طرفی ایران به ویژه از وجه عوامل خارجی آشکار گردد. تنها علت پرداختن به قدرتهای فوق این است که بخش اعظم رویدادهای کشور در اثنای جنگ اول فقط در رویارویی با قدرتهای یادشده قابل تفسیر است.

۱. سیاست روسیه در ایران

بی تردید قدرتی که بیش از هر عامل دیگر در ایران عصر قاجار نقش بازی می‌کرد، روسیه تزاری بود. این کشور که جز نواحی یخبندان شمالی یکسره در حصار خشکی قرار داشت، می‌کوشید تا از راه دستیابی به آبهای گرم خلیج فارس و تصرف قسطنطنیه خود را از این بن‌بست برهاند. وجود مرزهای گسترده ایران و روسیه، بلا تکلیف ماندن سرزمینهای ماوراء قفقاز از دوران زندیه تا تأسیس دولت قاجاریه، گرایش حاکمان این نواحی به روس و برتریهای



لحظاتی قبل از ترور "آرشیدوک" و تبعه اتریش و همسرش در سفر به شهر سالامبو که در آن زمان جزء صربستان بزرگ بود. امپراطوری اتریش که در آن زمان یکی از قدرتمندترین بزرگ اروپا و جهان به حساب می آمد دولت صربستان را این واقعه داشت. ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴



گاویریلو پرنسپ در سمت چپ عهده ترور "آرشیدوک" و تبعه اتریش در سمت راست تصویر مورخان این ترور را هزینه بارترین ترور تاریخ لقب داده اند



مستگیران و انتقال ضارب آرشیدوک فرانکس فریشتاند، وارث تاج و تخت اتریش و مجارستان به اداره پنبیس . ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴

مسلم اقتصادی - سیاسی آن کشور بر ایران، زمینه‌های برخورد نظامی دو دولت را فراهم آورد. این آغاز سیاستی بود که در راهبرد کلان آن ایران می‌بایست به تدریج استقلال خویش را از دست داده به قلمرو روسیه منضم گردد. ۱

در پی جنگهای ایران و روسیه، علاوه بر از دست رفتن سرزمینهای وسیع و آباد، ایران امتیازات برجسته‌ای از جمله حق کشتیرانی در دریای خزر را از دست داد، حقوق گمرکی پنج درصد بر کالاهای صادراتی روسیه بر ایران بسته شد، کاپیتولاسیون برای اتباع روسیه مورد تأیید قرار گرفت و از همه فاجعه‌بارتر اینکه ضمانت استمرار حاکمیت قاجار در خاندان عباس میرزا به روسیه محول گردید. بدین ترتیب سرنوشت ایران با حیات سیاسی تزارها سخت گره خورد.

هر چند که دوران گسترش دامنه امپراطوری روسیه در شرق و منضم ساختن سرزمینهای ماوراءالنهر و خوارزم به دلیل برخورد منافع با بریتانیا و منازعات آن کشور در اروپا متوقف گردید، اما به سرعت این سیاست از شکل تصرف سرزمین به بستر رقابتهای اقتصادی افتاد که مشخص‌ترین جلوه آن کسب امتیازات انحصاری بود. روسها در این رهگذر با دریافت امتیازات راهسازی، ماهیگیری و به ویژه امتیازات تأسیس بانک استقراضی و بریگاد قزاق، بر کفه نفوذ خود در برابر بریتانیا افزودند. بانک استقراضی به سرعت با کسب انحصارات مالی بر قسمت اعظم اقتصاد ایران سلطه یافت. بریگاد قزاق نیز آشکارا به مثابه شعبه‌ای از وزارت جنگ روسیه در ایران نقشهای سیاسی ایفا می‌کرد. ۲

برای جناحهای مختلف در روسیه، ایران همچون منطقه‌ای جهت استثمار اقتصادی با امکانات سوق‌الجیشی نگریسته می‌شد که می‌توانست علیه منافع بریتانیا در هند اعمال فشار نماید و درعین حال کانون خطرناکی برای جدا ساختن مسلمانان جنوب روسیه از قلمرو آن کشور باشد. ۳ از این رو ایران

می‌بایست همواره کشوری مستقل اما مطیع باقی می‌ماند. ولی از آنجا که انقلاب مشروطه طغیانی علیه این اصل و حرکتی به سوی حکومتی دموکراتیک و ملی محسوب می‌شد به دلیل اثر آشوب آفرینش بر مسلمانان جنوب روسیه مورد تنفر آن کشور قرار گرفت و روسها به انهدام آن کمر بستند. در همین جهت بود که دولت روسیه همواره هوادار و پشتیبان بی بدیل مستبدین و حمایتگر آشوب و بلوا در امور دولت مشروطه تا سرحد سرنگونی آن بود. پشتیبانی از بازگشت محمدعلی شاه و اعلان اولتیماتوم به ایران جهت اخراج مورگان شوستر، مخالفت آشکار با اصلاحات مشروطه‌خواهان و ایجاد اختلال و ناامنی و بی ثباتی سیاسی، نمونه‌هایی از عملکرد زمامداران پطروگراذ به منظور اسارت سیاسی ایران بود. به طور خلاصه روسها به گونه‌ای عمل می‌کردند که ایران نه به عنوان کشوری بیگانه بلکه جزئی از خاک روسیه مورد ارزیابی قرار گیرد. ۴ روسها سرانجام تا آنجا پیش رفتند که خواستار رسمی شدن حق خرید املاک و مستغلات برای اتباع خود در ایران گردیدند و به بهانه دفاع از امنیت اتباع خود در ایران، نیروهای فراوان نظامی در جای جای ایران مستقر نمودند.

۲. سیاست انگلیس در ایران

سابقه حضور انگلیس در عرصه سیاست و اقتصاد ایران، به دوران چیرگی این کشور بر سرزمین هند می‌رسد. به دلیل منافع هنگفت و ثروت سرشار هند محور همه سیاستهای زمامداران بریتانیا بر استراتژی کلان حفاظت از هند بنا شده بود. ایران نیز دقیقاً از همین نقطه نظر به عنوان یکی از «شاهراههای بزرگ بین‌المللی در اتصال اروپا به هند یا به تعبیر دیگر به مثابه "دروازه هندوستان"، نگریسته می‌شد. ۵. بنابراین سیاست بریتانیا در ایران به سوی تضعیف هر چه بیشتر حاکمیت مرکزی ایران، پشتیبانی از یاغیان خودسر و شورشهای تجزیه‌طلب به منظور جلوگیری از تهاجم احتمالی این کشور به هند گرایش داشت، اما نه تا آنجا که ایران از فرط ضعف، تسلیم روسیه گردد.

تلاشهای انگلیس برای تجزیه افغانستان از ایران، تغییرات مکرر در خطوط مرزی ایران در شرق، حمایت از خوانین محلی، تسلط بی قید و شرط بر خلیج فارس، جلوه هایی از سیاستهای امپریالیستی بریتانیا در ایران بود. در عرصه اقتصادی نیز این کشور با کسب امتیازات انحصاری نظیر کشتیرانی در کارون و خلیج فارس، تأسیس بانک شاهنشاهی، تلگراف، کاپیتولاسیون و از همه مهمتر گرفتن امتیاز نفت جنوب بر بخشهای وسیعی از اقتصاد و سیاست ایران سیطره یافت. با سنگین تر شدن کفه نفوذ روسیه، انگلیس کوشید تا با نقاب آزادیخواهی به حمایت از انقلاب مشروطه برخیزد و از این رهگذر بتواند اولاً روسیه، این حریف نیرومند سیاسی، را از صحنه خارج کند و ثانیاً با افزایش کانونهای قدرت، طبقه اشراف هوادار انگلیس را بر صحنه سیاست کشور مسلط گرداند و به اصطلاح منارشی را به الیگارشی تغییر دهد. ۶ چه، عمق یافتن انقلاب مشروطه موقعیت و منافع بریتانیا را در سراسر منطقه به ویژه هند، در معرض خطر جدی قرار می داد. به همین علت امپریالیسم بریتانیا با همکاری سرمایه داری وابسته، زمینداران، سیاستمداران و خوانین وابسته با کمک لژهای فراماسونری مشروطیت را به مسیری دیگر هدایت نمودند که نهایتاً اقتصاد سیاسی و سرمایه داری ملی تضعیف گردید و اجرای متمم قانون اساسی و استقرار دموکراسی در ایران ناممکن گشت. ۷

با استخراج نفت در ایران، دولت انگلیس به شکل غارتگرانه ای که باهیچ حساب و کتابی سازگار نمی نمود، به چپاول ثروت این سرزمین پرداخت. ۸ گذشته از این برای حفاظت از چاهها و تأسیسات نفتی، با زیر پا نهادن اصل حاکمیت ملی ایران، با خوانین منطقه معاهدات مختلف امضا نمود و به انحای گوناگون به رشد حکومت ملوک الطوائفی، واپس گرایی سیاسی و نافرمانی در قلمرو ایران دامن زد.

۳. روس و انگلیس پس از قرارداد ۱۹۰۷

ظهور قدرتهای جدید در جهان ورشد اقتصادی- صنعتی فزاینده آنها و تلاششان برای دست یافتن به «جایی در زیرآفتاب» به سرعت مناسبات بین‌المللی را دگرگون ساخت و آنان را به سوی بلوک‌بندیهای سیاسی - نظامی سوق داد. یکی از مشهورترین پیمانهای مزبور قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس بود که طی آن ایران به دو حوزه نفوذ و يك منطقه بی طرف تقسیم گردید. این قرارداد سرآغاز جولان بی مهار دو کشور در شکلی هماهنگ برای اضمحلال و اختناق کامل ایران بود که اندکی بعد با معاهده سری ۱۹۱۵ تکمیل گردید. این زدوبندهای پنهانی در جامعه سیاسی ایران واکنشهای تنفرآمیزی علیه دو کشور برانگیخت و مجلس، دولت، مطبوعات و محافل سیاسی و مردم طی راهپیماییهای اعتراض‌آمیز، شدیداً از آن انتقاد نمودند.

روس و انگلیس پس از قرارداد ۱۹۰۷ به شکل بی سابقه‌ای کوشیدند تا ضمن جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران در تمام عرصه‌ها، از پانگیری و نفوذ يك قدرت سوم در ایران ممانعت به عمل آورند و با حمایت از فرمانروایان وابسته و نالایق، به سرکوب جنبش آزادیخواهی ملی و انهدام نهادهای نوبنیاد مشروطه با هدف مداخله بیشتر اقدام کنند. این اشتراك نظر در رویدادهای پس از مشروطه به ویژه در بازگشت محمدعلی شاه، فتنه سالارالدوله در غرب، اولتیماتوم روسیه به ایران، اخراج مورگان شوستر، انحلال مجلس دوم، استبداد ناصرالملک، سانسور مطبوعات، توقیف آزادیخواهان، استقراض و بازپرداخت وامها و نظایر آن آشکارا به چشم می‌خورد. در همین زمینه سفیر انگلیس به وزیرمختار روسیه در ایران گفته بود: «مدتی است که سفیران روس و انگلیس تقریباً ایران را اداره می‌کنند زیرا وزیران بدون مشورت آنها به هیچ اقدامی دست نمی‌زنند». ۹ در حقیقت اگر کابینه‌ها در جهت مخالف مشی آنان حرکت می‌کردند به فساد و بی‌لیاقتی متهم می‌شدند و زمینه سقوط آنها فراهم می‌آمد.

۴. سیاست آلمان در ایران

از آغاز قرن بیستم آلمانها تلاش گسترده‌ای جهت نفوذ در شرق و یافتن جای پای در خلیج فارس آغاز کردند. این سیاست به سرعت با تلاش برخی از زمامداران و ملی‌گرایان ایرانی که از دیرباز به دنبال تمسک به يك قدرت سوم بودند، هماهنگ گشت. آلمانها با اغتنام فرصت بر دامنه رقابت با روس و انگلیس از طریق صدور کالا و سرمایه به ایران افزودند. بانکهای آلمان چندین فقره وام به دولت ایران پرداختند. چند مدرسه آلمانی در ایران گشایش یافت. آلمانها به تدریج خود را یار و همدرد ملت ایران در راه تحصیل مشروطه و علاقه‌مند به استواری و ثبات سیاسی - اقتصادی ایران نشان دادند.

آنچه سیاست آلمان را در ایران با توفیق روزافزون مواجه می‌ساخت انزجار از روس و انگلیس از يك سو، جنبه‌های به ظاهر ضدامپریالیستی آلمان در قلمرو ممالک اسلامی از سوی دیگر و همچنین قدرت برتر آلمان در عرصه صنعتی و نظامی بود. قیصر آلمان همواره تأکید می‌ورزید که همیشه دوست دویست میلیون مسلمان باقی خواهد ماند. ۱۰ سیاست دولت آلمان در اتصال شاخه‌ای از راه‌آهن برلین - بغداد به تهران با استقبال بی نظیر ملیون ایرن مواجه گردید. هر چند که به دلیل مخالفت فزاینده روس و انگلیس این طرح اجرا نشد اما به همان نسبت بر اعتبار آلمان نزد ایرانیان افزود.

آلمانها نیک دریافته بودند که به دلیل تنگناهای فراوان سیاسی و اقتصادی نمی‌توانند به این منطقه حساس لشکرکشی نمایند، لذا از راههای مسالمت‌آمیز و بشردوستانه کوشیدند سیاستهای خویش را به پیش برند. متخصصین آلمانی تحت عناوین کارشناس فنی، معلمین مذهبی و محقق در سراسر ایران حضور یافته به مطالعه پرداختند. خدمات کشتیرانی و بازرگانی و ورود سرمایه آلمان، سرانجام این کشور را پس از روس و انگلیس به سومین شریک تجاری ایران مبدل ساخت. ۱۱

ایران در استراتژی سیاسی آلمان از يك سو می‌توانست محل مناسبی برای به مخاطره افکندن منافع رقبایش، روسیه و انگلیس، به حساب آید و از سوی دیگر به تعبیر خود آلمانها جایی در زیر آفتاب جهت استثمار اقتصادی، تحصیل مواد خام، بازار فروش صادرات آلمان، صدور سرمایه و دهها جاذبه دیگر باشد. در این میان منافع سرشار نفت جنوب، بیش از همه چشمان طمع‌آلود آلمانها را خیره ساخته بود. ۱۲ آنان پیش از آغاز جنگ جهانی به وسیله خیل عظیم جاسوسان خود مناطق نفت خیز و امکانات اقتصادی و سیاسی ایران را شناسایی نموده بودند و در سالهای جنگ برای غلبه بر آنها نقشه می‌کشیدند.

۵. سیاست عثمانی در ایران

همسایگی و مرزهای طولانی ایران با امپراطوری عثمانی، وجود اماکن و مشاهد متبرک در خاک آن کشور و علاقه شیعیان ایرانی برای زیارت آنها، تعصبات دینی و اختلافات مذهبی، جابه جایی و نقل مکان عشایر کوچ‌نشین در مرز دو کشور، نامشخص بودن سرحدات و توسعه طلبی همواره از عوامل برخورد ایران و عثمانی از عصر صفوی به این سو بوده است.

فرصت طلبی و توسل به نیرنگ پیوسته عنصر بارز سیاست خارجی عثمانی در روابط با ایران بود. دولت عثمانی به هنگام فراغت در جبهه‌های اروپا، قوای خویش را جهت غارت و تصرف به قلمرو ایران گسیل می‌کرد، عشایر سرحدی را به طغیان و شورش تحریک می‌نمود و در صورت شکست و یا درگیری در مرزهای روسیه و اروپا، با ایران از در دوستی درمی‌آمد و با عذرخواهی و اعزام سفرای فوق‌العاده، سیاستمداران با گذشت یا بی خبر ایران را اغفال می‌کرد. اما در همان حال تعقیب و آزار زایران ایرانی و یا تخفیف و تحقیر اتباع این کشور در خاک عثمانی با قدرت ادامه داشت. ۱۳ البته نباید از یاد برد که امپریالیستهای روس و انگلیس به دلیل سودی که از این منازعات می‌بردند، همواره با وسایل گوناگون تنور این معرکه را گرم نگاه می‌داشتند. ناکامیهای

فراوان عهدنامه‌های ارزنه‌الروم در حل و فصل اختلافات دو کشور، از همین رهگذر قابل تفسیر است.

عثمانی اغلب یکی از ناامن‌ترین و بی‌ثبات‌ترین همسایگان ایران محسوب می‌شد. به همین دلیل کشمکشهای مرزی میان دو کشور تا سقوط امپراطوری عثمانی همچنان ادامه یافت. عثمانیها در مواقع گوناگون از جمله مقارن با جنبش مشروطه‌خواهی ملت ایران با استفاده از گرفتاریهای داخلی این کشور، می‌کوشیدند تا قسمتهای مهمی از آذربایجان ایران را تحت سیاست «پان تورانیسم» یا وحدت کلیه ترک‌زبانان آسیا، به قلمرو خود ضمیمه کنند. با آغاز جنگ جهانی اول، اندیشه‌های ارتجاعی عثمانیان در نقابهای فریبنده نژادی، زبانی و مذهبی، با عناوین «پان عثمانیسم»، «پان ترکیسم» و سرانجام «پان اسلامیسم» عرضه شد که معنایی جز جهانگشایی و توسعه ارضی نداشت. (۱)۱۴

◀ ایران در جنگ جهانی اول بزرگ

احمدعلی سپهر مشهور به مورخ‌الدوله در کتاب «ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴» می‌نویسد: موقعیکه ناقوس کلیساها در اروپا خبر شروع جنگ بزرگ را بگوش میرسانید و ساکنین آن قاره را به آهن و آتش نوید میداد در ایران جوانی تازگی بر اریکه سلطنت جلوس نموده، هشت روز از تاجگذاری آخرین شاه سلسله قاجار گذشته بود که مژده اعلان جنگ جهانگیر روح جدیدی در کالبد میهن‌پرستان ایران دمید جنگی که در دنیا موجب هزاران آفات و بلیات و سیه‌بختی شد کشور ما را از استعمار رهائی بخشید اگر آن کارزار در روزگار رخ نمیداد وطن ما در نتیجه اجراء منطقه نفوذ ۱۹۰۷ به دو نیمه منقسم و شاید امروز نام آن از نقشه عالم محو شده بود.

ناصر الملك نایب السلطنه داهیه عصر خویش که در میان رجال ایران به دیپلومات مکار اشتهار داشته و با سر انگشت تدبیر هر معضلی را آسان میکرد در مقابل عظمت مشکلات بین الملل بكل خود را باخته و سنگینی بار سلطنت را با دستی لرزان بدوش شاه بیچاره و بی تجربه گذارد و قبل از حلول جنگ راه دیار اجنبی اختیار نموده خود را از گرداب مهالك کنار گرفت.

در اوایل سال ۱۹۱۴ کار مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران بجائی رسیده بود که روسها در قزوین و در تبریز از مردم مالیات میگرفتند و مانع اعزام نمایندگان آذربایجان به مجلس شورای ملی میشدند و انگلیسها در مقابل وام محقری گمرک بوشهر را تصرف نموده عوائد آنرا تصاحب میکردند گوئی غبار مذلت بر سرتاسر ایران نشسته و قلوب وطنپرستان از اندوه و ملال مالا مال بود هر چند جشن تاجگذاری با جلال و عظمت برگزار و کلیه تشریفات يك کشور تام الاستقلال معمول گردید و شهر تهران و قصور گلستان و سلطنت آباد و نیاوران به نور فراوان و بیرقهای بیشمار آراسته شد معذک آثار نومیدی در چهره عموم روشن فکران نمایان بود و برای نجات ایران راهی جز معجزه و کرامت بنظر نمیرسید خوشبختانه این اعجاز بعمل آمد و عفریت جنگ بشکل فرشته زیبایی در انظار هموطنان ما جلوه کرد اولین تأثیر آن در رفتار وزیر مختار روس و انگلیس نسبت برنئیس دولت علاء السلطنه رجل سالخورده قابل احترام نمودار و از شدت لحن آمرانه آنها کاسته شد. خزانهدار بلژیکی مرنار که باتکاء حمایت دولتین اعتنائی باحکام نایب السلطنه و رئیس الوزراء نداشت و برای پرداخته مخارج تاجگذاری بدولت دستور میداد اسهام نطف جنوب را در بانك شاهی ودیعه سپارید و باعتبار آن وام بگیریید یکمرتبه از تخت فرعونى فرود آمد بعد از کابینه علاء السلطنه دو مرد وطن خواه و با فراست بی نظیری یعنی مستوفی الممالک و مشیر الدوله مکرر ریاست حکومت را بدست گرفتند و سیاست بیطرفی ایران را با چنان مهارتی اداره کردند که حتی رقیب آنها هم نتوانستند علنا از خط مشی ایشان عدول کنند و شاه هم با وجود جوانی نتوانست از رویه آن دو رئیس

الوزراء و رئیس مجلس که هر سه محبوب عموم بودند انحراف جوید. اما دول متخاصم بیطرفی ایران را محترم نشمردند و سپاهیان بیگانه خاک مقدس وطن ما را با ورود خود آلوده ساختند. روسها بسرکردگی ژنرال باراتف تا اصفهان تاختند و عثمانیها از مغرب تا همدان پیش آمدند و انگلیسها از جنوب و از طرف مشرق تا قاننات شتافتند و در طول جنگ دولت ایران دو مرتبه تصمیم بتغییر پایتخت گرفت.» (۲)

نظری قهقرائی به سالهای قبل از شروع جنگ

«در آغاز قرن بیستم هیچ ملتی در عالم بدرجه انگلستان منفور و مبعوض نبود نام برطانی کبیر را باطماع و استعمارگر و دشمن آزادی بشر توأم بشمار میآوردند اما در ایران باسم آزادیبخش و نوع دوست و مخالف استیلای قوی بر ضعیف شهرت یافته بود زیرا در مقابل تجاوزات روسیه تا قوه داشت ایستادگی میکرد و هرگاه نیروی مقاومتش از دست میرفت از راه ائتلاف وارد شده خشونت استبدادی حکومت تزاری را با نزاکت لهجه دیپلماتیک آمیخته و قابل تحمل میساخت ضمنا خود از نمد کلاهی میبرد. عهدنامه ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به منطقه نفوذ نمونه بارز این رویه شناخته میشود. روسیه امپراطوری که بعنوان حمایت اتباع روس برای اولین دفعه در ۱۵ آوریل ۱۹۰۹ سپاهیان خود را از جلفا گذرانده و موقتا داخل خاک ایران نموده بود برای دفعه دوم حمایت از املاک شعاع السلطنه را بهانه قرار داده اولتیماتوم چهل و هشت ساعته بایران تسلیم داشت و درخواست کرد که «مورگان شوستر» امریکائی خزانهدار کل و همکاران خارجی او معزول و دولت ایران متعهد شود در آینده برای استخدام مستشاران اجنبی رضایت قبلی دولتین روس و انگلیس را جلب نماید و مخارج لشگرکشی روس را بپردازد توسل دولت شاهنشاهی بانگلستان نیز مفید واقع نگردید و سفارت انگلیس در ضمن مراسله جوابیه به وثوق الدوله وزیر امور خارجه توصیه نمود فوراً این تقاضاها را قبول کنید و نگذارید تأخیر شود مجلس

شورایملی با اکثریت قریب باتفاق آراء اولتیماتوم را رد کرد اما ناصر الملك بعد از نومییدی از نتیجه اقداماتی که بوسیله سفراء ایران در خارجه نموده بود ناگزیر به تسلیم شد و عملیات دولت را دائر بانفصال مجلس و توقیف جرائد و حبس آزادیخواهان تأیید نمود.

از آن تاریخ اوضاع مملکت بوخامت گرائید برطانی کبیر از بیم نزدیکی روسیه به آلمان تجاوزات روسها را نادیده می گرفت و فقط از طریق دوستی سعی میکرد که خصومت آنها را تلطیف نماید بدینواسطه با روسیه همدست شده و هر دو دولت نیرومند متفقا در امور داخلی ایران ناتوان مداخله میکردند یکی بریگاد قزاق را در دست داشت دیگری صاحب منصبان سوئدی را در رأس ژاندارمری تقویت میکرد یکی مستبدین را آلت نفوذ خود میساخت و آن دیگر با مشروطه طلبان نرد عشق میباخت اولی بانک استقراضی و دومی بانک شاهنشاهی را وسیله اعمال نفوذ سیاسی قرار داده بودند.

روزی محمد علیشاه مخلوع از شمال و سالار الدوله مدعی سلطنت از مغرب خروج میکردند و صمد خان شجاع الدوله در تبریز اوامر دولت مرکزی را در سبد نسیان میافکند هنگامی قتل کاپیتن «اکفورد» انگلیسی در دشت ارژن مقدمه اعزام سپاهیان هندی بجنوب واقع میشد بعلاوه دیگ اشتهای دولتین در امور اقتصادی دائما در جوش بود و از هر پیش آمد سوءاستفاده کرده برای اخذ امتیازات کابینه های ایران را تحت فشار می گذاشتند. همکاری دولتین مانع رقابت آنها نبود و انگلیسها همواره از قدرت روزافزون روسها شکایت داشتند چنانکه در مسافرت «سازانف» وزیر امور خارجه روس بانگلستان در ضمن ملاقات «بالمرال» با «سرادوارد گری» وزیر امور خارجه انگلیس موضوع کمی و زیادی نفوذ مطرح شد و «ادوارد گری» در طی نامه ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۲ مذاکرات آن جلسه را برای سفیر کبیر خود مقیم پترزبورغ موسوم به «سرجارج بوکانان» باین مضمون شرح داد:

شعاع السلطنه قاجار

«امروز در موضوع ایران قدری صحبت با مسیو سازانف داشتم و از روی نقشه وسعت و بزرگی منطقه روس را نسبت به منطقه انگلیس باو خاطر نشان نمودم من اظهار داشتم که آنچه عموم مردم اینجا احساس میکنند این است که تغییراتی که از زمان عقد معاهده ۱۹۰۷ حادث گشته برای ما نفعی نداشته است دولت روس حالیه بعضی از نقاط شمالی ایران را با قشون خود اشغال نموده و بدینوسیله در تمام شمال ایران بالهای خود را گسترده و بر نفوذ خود در طهران افزوده است و نفوذ ما نسبت بآن کمتر است و تمام اینها بیش از سابق لازم میدارد که ما از بابت باقی ایران اطمینان داشته باشیم مخصوصا از بابت منافع تجارتی خودمان در منطقه بیطرف و حکومت مرکزی باید حکام ایرانی را تقویت کنند که این منافع را حفظ نمایند و سفیر روس مقیم تهران بهیچوجه نباید برضد آن منافع عمل کند و تا زمانی که مسیو «پوکلیوسکی» آنجا باشد یقین داریم منافع ما ایمن و محفوظ خواهد بود مسیو «سازانف» اظهار داشت که هر سفیری که از طرف روس آنجا باشد تعلیماتی که به او داده میشود همیشه همان خواهد بود که در موضوع منافع انگلیس مثل مسیو «پوکلیوسکی» عمل کند.»

برای حفظ منافع باصطلاح تجارتی خود دولتین در ملاقات «بالمرال» سعی نمودند حکومت مقتدر و مطیعی در تهران روی کار بیاورند و قرعه فال را بنام سعد الدوله زدند و تلگراف احضار او را از اروپا به تهران به لطایف الحیل از صمصام السلطنه رئیس الوزراء وقت صادر کردند و سعد الدوله روز ۹ نوامبر ۱۹۱۲ بطهران وارد شد اما سابقه خصومت شخصی بین ناصر الملك و سعد الدوله مانع تشکیل حکومت مقتدر دست نشانده روس و انگلیس شد و تدبیر ناصر الملك با آنکه خود در ایران نبود بر دیپلوماسی انگلیس و روس غالب آمد یعنی از پاریس محل اقامت موقتی خویش بوسیله مکاتبات تلگرافی و پستی چنان افکار عمومی ایران را برانگیخت که برای سعد الدوله مجال زیست و ایست باقی

نگذاشت و دولتین در برابر امری غیرقابل اجراء قرار گرفتند و حساب آنها در استفاده از رقابت بین ناصر الملک و سردار اسعد بختیاری و جلب بختیارها بطرف سعد الدوله درست بیرون نیامد و برخلاف انتظار ایشان ممتاز السلطان رئیس کابینه نیابت سلطنت با مهارت فوق العاده توانست تلگرافی از سردار اسعد مبنی بر اطاعت و وفاداری بعنوان ناصر الملک صادر نماید صدور چنین تلگرافی علاوه بر تولید حیرت موجب سوءظن میان سفارتین گردید و نقشه‌هایی که در «بالمرال» ساخته و پرداخته بودند نقش بر آب شد. پس از یاس از صدارت سعد الدوله روسها عین الدوله را پیشنهاد کردند و انگلیسها هم موافقت نمودند اما اعتراض شدید رؤسای ایل بختیاری این نقشه را نیز عقیم گذاشت.

اوضاع ایران روز بروز وخیم‌تر میشد تهی بودن خزانه بواسطه عدم وصول مالیات بر ضعف دولت مرکزی که فاقد نیروی نظامی بود میافزود دولت ایران بمنظور تشکیل يك قشون شش هزار نفری مجبور به کسب اجازه از دولتین بود و آنها در راه استخدام صاحب‌منصبان سوئدی نظیر مستشاران ژاندارمری معاذیری تراشیدند.

محمد علی میرزا ظاهرا آرام‌تر شد اما در تحت اراده روسیه آماده هرگونه جنبشی بود صمد خان شجاع الدوله حکومت شدادی خود را در تبریز ادامه میداد و برای رجعت رژیم ارتجاعی شاه مخلوع علنا تظاهر میکرد سالار الدوله حسب الامر وزیرمختار روس بطهران احضار و دولت ایران اجبارا رضایت داد که مستمری کافی باو اعطاء و املاکش مسترد گردد.

ناامنی در جنوب بحدی رسید که مخبر السلطنه والی فارس با کمک صاحب منصبان سوئدی ژاندارمری از حفظ جان و مال اتباع انگلیس عاجز شده بودند ماشا الله خان کاشانی به شهر یزد حمله آورده و درصدد توقیف قنسول روس و قنسول انگلیس برآمد.

فشار آزادیخواهان بمنظور افتتاح مجلس با مخالفت علنی سفارت روس مواجه

شد برای مرکزیت دادن بقوای مملکت دولتی نیرومند لازم بود برای تشکیل چنین دولتی پول ضرورت داشت و دولتین هرگونه مساعده یا قرضه را در گرو امتیاز راه آهن جلفا- تبریز و محمره- خرم آباد نگاهداشته بودند علاوه بر آن دولت انگلیس اعتراضی نداشت باینکه دولت روس خطی تا تهران احداث نماید مشروط بر آنکه از منطقه روس به منطقه بیطرف تجاوز ننماید و خود مایل بود گذشته از خطوط بندرعباس و کرمان خط آهن محمره- خرم آباد را پس از جلب رضایت «سازانف» وزیر امور خارجه تزار تا بروجرد که در منطقه روس واقع بود توسعه دهد ضمناً سندیکای انگلیسی موسوم به سندیکای راه آهن های ایران در خیال اعزام نماینده به سن پترزبورغ برای اقدام مشترك دولتین نزد دولت شاهنشاهی برآمد.

اجراء این نقشه ها مستلزم تشکیل يك حكومت قادر و ثابتی بود و دولتین از نمایندگان خودشان در تهران استعلام نمودند چه کابینه در ایران مورد اعتماد افکار عمومی خواهد بود و هر دو سفارت کابینه علا السلطنه را پسندیدند مشروط بر اینکه دو برادر یعنی مشیر الدوله و مؤتمن الملك که هر دو متدین و محبوب عامه هستند عضویت آن کابینه را بپذیرند. «سروالترتولی» وزیر مختار انگلیس در این باب بوزارت متبوعه خویش چنین گزارش داد:

«با مؤتمن الملك رئیس سابق مجلس مذاکره طولانی نمودم او محوری است که بر روی آن موفقیت یا عدم موفقیت تشکیل کابینه علا السلطنه دور میزند و اگر او راضی بعضویت در کابینه شود تمام اشخاص خوب داخل خواهند شد اگر کابینه که علا السلطنه در مدنظر دارد تشکیل دهد تشکیل نشود آتیه ایران بسی تیره و تاریک است از بختیاری ها بکلی سلب اعتبار شده و هیجان ارتجاعی آذربایجان در تمام شمال ایران شیوع پیدا خواهد نمود اسما مقصود از این هیجان تشکیل کابینه تحت صدارت سعد الدوله بود لکن منظور فعلی آن رجعت محمد علی میرزا شاه مخلوع است.»

«سرادوارد گری» در تشکیل کابینه علاء السلطنه عجله بسیار داشت و امیدوار بود بدینوسیله از نهضت ارتجاعی آذربایجان جلوگیری کند و شاید دولت روس را راضی نماید که به تخلیه ایران از سپاهیان خود تن دردهند بدین لحاظ به «سربرتی» سفیر کبیر انگلیس مقیم فرانسه دستور داد که باتفاق همکار روس خود با ناصر الملك نایب السلطنه ایران که در پاریس است ملاقات و اصرار کنند کابینه علاء السلطنه را تأیید نماید.

بالاخره مساعی انگلیسها برای رضایت روسیه به پشتیبانی از يك کابینه با جاهت و درستکار به نتیجه رسید و در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۱۳ «سروالتر تونلی» وزیرمختار انگلیس تلگراف ذیل را از طهران به «سرادوارد گری» وزیر امور خارجه مخابره نمود و این آخرین تیری بود که دیپلوماسی انگلیس در مقابل تجاوز علنی روسیه تزاری به تمامیت ایران در ترکش داشت:

«علاء السلطنه موفق شده است به تشکیل کابینه مرکب از عین الدوله وزیر داخله و ثوق الدوله وزیر خارجه مستوفی الممالک وزیر جنگ قوام السلطنه وزیر مالیه موتمن الملك وزیر تجارت مشیر الدوله وزیر معارف ممتاز الدوله وزیر عدلیه مستشار الدوله وزیر پست ایندو نفر آخری جزء کابینه سابق بودند و کارهای خوب کردند این کابینه مقتدرترین کابینه است که بتوان تشکیل داد و دلیل صحیح بدست است که امیدوار باشیم در صورتیکه وجوه لازمه بآنها برسد و دولتین با آنها همراهی داشته باشند بتوانند بانجام اصلاحات عمرانی مهمه موفق شوند»

دو روز بعد «سرجارج بوکانان» سفیر کبیر انگلیس مقیم روسیه تلگراف زیر را بعنوان «سرادوارد گری» وزیر امور خارجه تقدیم داشت:

«سن پترزبورغ ۱۳ ژانویه ۱۹۱۳ «سازانف» وزیر امور خارجه در ضمن یادداشتی مینویسد دولت روس با آنکه بسیار مایل باستقرار حکومت مقتدری میباشند هنوز از کفایت کابینه جدید یقین حاصل ننموده‌اند بنابراین رویه دولت

روس بسته به نتایجی است که کابینه جدید ابراز خواهد داشت و حسن سلوک آن نسبت به روسیه. دولت روس هنوز خیال میکنند که استقراض بزرگ لازم است و برای اتمام عمل آن تحت وثیقه‌های لازمه همراهی خواهند داشت و نیز راضی میباشند که پس از آنکه امتیازات راه‌آهن‌ها قبول شود از بابت استقراض بزرگ مبلغی مساعده بدهند لکن مبلغ آنرا تعیین نمیکنند میل صمیمی دولت روس این است که عساکر خود را عودت دهند لکن با اوضاع موجوده چون عساکر مذکور فقط وثیقه تأمین اتباع و تجارت روس میباشند فعلا نمیتوانند از عده آنها بکاهند و نه هم میتوانند تاریخی برای عودت آنها معین کنند و عودت آنها بسته به اعاده و استقرار انتظامات است در خصوص پرگرام اصلاحاتی که صدراعظم طرح نموده چون هنوز آنرا ندیده‌اند نمیتوانند اظهار عقیده بنمایند وزیر امور خارجه در ضمن صحبت اظهار داشت چنانکه ملاحظه میکنید سلوک دولت روس دوستانه است و در صورتیکه کابینه حالیه توانست با این اوضاع مقابله نماید آنها با کمال میل از آن تقویت خواهند نمود من نتوانستم او را ترغیب نمایم که راضی به عودت قسمت کمی از عساکر روس شود در خصوص شجاع الدوله جناب معظم اظهار داشت که حتی المقدور سعی در ابقای او خواهد نمود چرا که از زمان ورود او به تبریز اغتشاشی بظهور نرسیده و به تجارت روس خسارتی وارد نیامده است.»

روز ششم فوریه ۱۹۱۳ امتیاز راه‌آهن جلفا به تبریز از طرف کابینه علاء السلطنه به روسها اعطاء شد و در نتیجه وزیر مالیه دولت روس رضایت داد مبلغ دویست هزار لیره به ایران مساعده داده شود پس از تعرض «سرادوارد گری» مبنی بر اینکه چرا کابینه ایران تبعیض قائل شده امتیاز روسها را داده و نسبت به انگلیسها بطفره و تعلل میگذراند دولت ایران در تاریخ ۹ فوریه ۱۹۱۳ حق احداث خط آهنی از محمره به خرم‌آباد را به سندیکای انگلیسی بطور کلی واگذار نمود تا در آتیهِ توافق حاصل شود که سندیکا بنام دولت ایران مبادرت به کشیدن خط خواهد کرد یا بطور امتیاز.

مشیر الدوله و مؤتمن الملك عدم رضایت عامه را از این امتیازات احساس کرده خود را کنار کشیدند و يك مرتبه دیگر دانستند که نباید فریب تربیت باغبان را خورد چونکه آب میدهد اما گلاب میخواهد.

دیری نپائید که ناصر الملك باصرار دولتین و باستدعای کابینه علاء السلطنه بایران بازگشت اما با معاودت او گرهی از هیچ مشکلی گشوده نشد.

در بقیه مدت تا آخر ۱۹۱۳ و در هفت ماه اول ۱۹۱۴ آسمان این کشور باستانی از ابرهای تیره پوشیده بود تا آنکه روز اول اوت ۱۹۱۴ خبر شروع جنگ بگوش جهانیان رسید آنوقت ایرانیان وطنخواه مطلع غزل معروف شاعر شیراز را بزبان آوردند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند... (۳)

مردم به تاجگذاری احمدشاه امیدوارند

یحیی دولت‌آبادی از رجال آزادیخواهان عصر مشروطه در خاطراتش «حیات یحیی» او آورده است: بعد از سه سال و کسری اقامت اروپا به وطن بازگشت نموده در تاریخ هفتم شعبان یک هزار و سیصد و سی و دو به تهران می‌رسم، احساسات من در دیدار وطن فوق‌العاده ملال‌انگیز است.

این ملالت بی‌اندازه آیا تنها به واسطه محرومی از آزادی اروپا و مفارقت دوستان مهربان آن سامان است یا بابت انسی است که در مدت طولانی به اقامت در شهرهای آباد داشته‌ام و اکنون جز خرابه چیزی نمی‌بینم. البته همه مداخلیت دارد ولی بیشتر به واسطه دیدن اوضاع ناگوار وطن است که خرابی صوری و معنوی به مراتب بیشتر از پیش شده غبار غربت و بی‌کسی بر در و دیوارش نشسته است.

از رسیدن به انزلی تا ورود به تهران هر چه می‌بینم نامطبوع، هر چه می‌شنوم ناملایم، هر چه احساس می‌کنم غم‌افزاست علی‌الخصوص که دختر سه ساله‌ای دارم حساس و شیرین زبان نامش فخرالزمان. این طفل در مدت یک سال اقامت سوئیس زبان فرانسه حرف می‌زند و فارسی را فراموش نموده و از اوضاع وطن چیزی در خاطرش نمانده، بدان می‌ماند که تازه در این عالم قدم می‌گذارد هر چه مشاهده می‌کند همه مخالف است با آنچه با آن‌ها انس داشته. اظهار وحشت می‌کند و از روی حیرت به زبانی که دارد پی در پی می‌پرسد اینجا کجاست؟ اینجا چرا این‌طور است، برویم خانه خودمان، دیگر نمی‌داند اینجا خانه خودمان است، این ویرانه وطن عزیز ماست که بی‌صاحبی آن را به این صورت و به این روز سیاه افکنده. می‌پرسد دیوارها چرا خراب است، زمین‌ها چرا پر از خاک و کثافت است، مردم برای چه پا برهنه‌اند (مراد مردم گیلانند) پرسش‌های حیرت‌آمیز این طفل تازه زبان گشوده بیشتر خاطر مرا مشوش می‌دارد علی‌الخصوص که احوال پریشان فقرا و عجزه بیچاره را که در هر گذرگاه بر مسافرین هجوم آورده در کمال سماجت تکی می‌نمایند مشاهده می‌نمایم که به مراتب از پیش افزون شده، بر پریشانی خاطرم افزوده می‌گردد. گاهی تصور می‌کنم چگونه می‌شود این ملت روی سعادت ببیند و از این بدبختی که دارد نجات یابد. کی می‌شود امور ملک و ملت ما رو به اصلاح بگذارد و آثار آن در ناحیه بیچارگان هویدا گردد. از یک طرف پس از چند سال در راه‌های اروپا به آسانی و استراحت سفر کرده اکنون طی نمودن راه انزلی تا تهران در صورتی که از بهترین راه‌های مملکت ماست با زحمت زیاد که دارد بر من ناگوار است.

چیزی که در این وقت و در این راه جالب نظر من گشته و مزیتی است که در این سفر تصور می‌کنم حاصل شده است سکوت و آرامی است که در همه جا

دیده می‌شود. نمی‌دانم این سکوت، این آرامی به واسطه انتظام امور دولت و حسن جریان اداره حکومت است یا به واسطه رعبی است که از قوه اجنبی در دل‌ها جای گرفته یا اینکه مملکت به صورت قبرستانی درآمده و از مردگان آوازی شنیده نمی‌شود. در اثنای راه چون از منجیل می‌گذرم محاذی قهوه‌خانه‌ای اطراق مختصری می‌شود. اداره کوچکی به نظر می‌آید که بیرق شیر و خورشید بر آن نصب است. به حیرت بر آن اداره نظر می‌کنم که اینجا کجاست، در این حال دو تن از جوانان در لباس ژاندارمری به فرم تازه که ندیده بودم مرا استقبال کرده با خوش‌رویی و ادب به حجره خویش خواندند و تشریفاتی به جا آوردند، از حال و کار آن‌ها پرسش می‌کنم، معلوم می‌شود اداره ژاندارمری است که در تحت ریاست صاحب‌منصبان سوئدی مرتب گشته و تنها قوه‌ای است که در ازای تمام قوای محو شده دولت ایجاد شده و هنوز در تمام مملکت مخصوصاً در نقاط شمالی به واسطه ضدیت مامورین روس نفوذ نیافته و این آخر نقطه‌ایست که از این طرف پیش آمده‌اند تا کی بتوانند خود را به سرحدات شمالی برسانند. از دیدن این مرکز کوچک که به نام قوه ایرانی است مشعوف می‌گردم خصوصاً که معلوم می‌شود اظهار خصوصیت جوانان به واسطه سابقه شناسایی است که نسبت به من دارند. چه آن‌ها از تربیت‌یافتگان مدرسه ادب تهران بوده‌اند و حق تعلیم مرا درباره خود فراموش نکرده‌اند. دیگر از آنچه می‌بینم و مسرت می‌افزاید خالی بودن جای عساکر روس است در گیلان و قزوین که زمان کمی پیش از این به روسیه بازگشت نموده‌اند و غیر از معدودی به نام حراست قنصلخانه‌ها باقی نمانده است.

بالجمله به تهران می‌رسم گرچه بایستی پس از عهد بعید دوری از وطن به دیدار دوستان و عزیزان دلشاد گردم ولی هر وقت می‌خواهم احساس این خوشبختی را بنمایم پریشانی حواس از بابت اختلال امور شخصی از یک طرف

و پی بردن بر احوال پریشان وطن و هموطنان از طرف دیگر شهد آن را به کام تلخ می‌نماید، خصوصا که هر چه بیشتر مردم را دیده سخنان ایشان را می‌شنوم بیشتر حس می‌کنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته، احساسات ملی بالمره محو و نابود شده، گویا مرغ مرگ بر سر همگی نشست، یاس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است، جمعی از ستمکاران سران و سروران قوم شده به یغماگری پرداخته‌اند. دو قوه فاسد که قرن‌ها بزرگتر بدبختی ایران را تشکیل می‌داده یعنی قوه دولتیان ستمگر و روحانی‌نمایان طمع‌کار بعد از آن همه انقلاب، بعد از آن همه فداکاری، بعد از همه قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال که در راه آزادی ملت واقع شده، بعد از همه سعی جمیل که در راه کوتاه کردن دست این دو قوه فاسد به کار رفته، به صورتی قبیح‌تر از تمام صورت‌های گذشته حکمروایی می‌نماید.

گفتم به صورتی قبیح‌تر، بلی چه پیش از این تسلط بر زیردستان از طرف دولتیان بود و گاهی از طرف روحانی‌نمایان و اکنون قوه اجنبی اسباب دست ستمگران شده، هر کجا درمانده شوند، هر کجا رسیدن به آرزوهای خود را مشکل تصور نمایند به زبان مامورین اجنبی مقاصد نامشروع خود را بر دوش ملت بار می‌نمایند. ملت بی‌خبر، ملت بیچاره هم چاه را از راه نشناخته متنفذین در وجود خود را که همه گرگان در لباس می‌شند تقویت نموده به دست خود اسباب بدبختی خود را فراهم می‌آورد. چون سخن از دو قوه فاسد به میان آمد بهتر چنان می‌دانم این رشته را تعقیب نموده حالت حالیه مملکت را از بابت این دو قوه با پیش از انقلاب ایران مقایسه نمایم تا بر خوانندگان معیار ترقی و تنزل مملکت آشکار گردد.

درازمنه سابق چنان که در مجلدات دیگر این کتاب نوشته‌ام (مخصوصا در اوائل جلد اول) این دو قوه ناشی می‌شد از یک سلطنت مقتدر که پادشاهش

مالک‌الرقاب گفته می‌شد، وزرا و امرایش مردم سالخورده دنیادیده تجربه‌آموخته و اغلب گرچه به ظاهر بود، دیانت شعار بودند، قوای دولت برای ابهت سلطنت و انتظامات داخلی کافی بود، حکامش از مرکز کمال ملاحظه را داشتند، درباریان اغلب دو دسته بودند بر ضد یکدیگر که اگر از طرف یک دسته به کسی ستم می‌شد ستم‌کشیده به دسته دیگر متوسل گشته او را حمایت می‌کردند.

قوه دیگر ناشی بود از روحانیان خداپرست که در هر شهر و دیار ایران و عراق عرب متعدد موجود بودند و از جمعی روحانی‌نمایان شرکا ستمکاران. خداپرستان آن‌ها وجودشان برکت بود و موجودیتشان گرچه در گوشه‌انزوا بود موجب هزارگونه ملاحظه و در واقع پشت و پناه حقیقی ملت و دولت بودند.

روحانی‌نمایان آن عهد و زمان نیز اغلب مردم آبرومند و دارای حیثیات شخصی بودند که حیثیات مزبور می‌توانست از بسیاری از تجاوزات آن‌ها جلوگیری نماید و سدی در برابر هوسناکی‌های ایشان بوده باشد. بعلاوه از روحانیان حقیقی اندیشه داشتند این بود که راه چاره برای ستمدیدگان از طرف آن‌ها هم بسته نبود و مضرت وجودشان اغلب چاره‌پذیر بود.

اما در این عهد و مخصوصاً در سنوات اخیر در مبادی این دو قوه عکس تمام آنچه در ازمنه سابق بود دیده می‌شود و هیچ یک به صورت و معنایی که از پیش بوده باقی نمانده است و اما قوه دولت بعد از خلع محمدعلی شاه، این قوه از سلطان احمدشاه نابالغ ناشی بود که مدت چهار سال در انتظار تاجگذاری می‌گذرانید و اکنون دارد به آرزوی خود می‌رسد بی‌آنکه بداند سلطنت چیست و مملکت کدام است و از بابت سلطنت کسانی که به دست صاحبان هوا و هوس‌های گوناگون اسیر بوده مانند عضدالملک شخص معقول مؤدب مذهبی سیاست‌ناشناس و یا مانند ناصرالملک عالم سیاست‌شناسی که نمی‌توانسته است صلاح ملک و ملت را بر ملاحظه حیثیت و دارایی خود مقدم بدارد و از

وزرایی که اغلب با یکدیگر ضد و ناسازگار بوده‌اند با وجود اینکه اهلیت داشتن بسیاری از آن‌ها هم برای آن مقام محرز نبوده است بلکه مکرر اشخاص نااهل به شغل وزارت می‌رسیدند، به علاوه معارضین تخت و تاج چه از خانواده سلطنت و چه از چپاولان داخلی در نقاط مختلف مکرر حمله کرده، قوه مستقیمی برای دولت در دفع آن‌ها موجود نبوده است و مجبور بوده‌اند زمام امور را به دست روسای بختیاری بدهند که قوه شخصی آن‌ها قائم‌مقام قوه دولت بوده باشد و بدیهی است حکومت ایلاتی در مملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقابتی که در آن‌ها هست چه اثر می‌کند و هم در حکومتی که قوه ایلاتی او محتاج‌الیه دولت باشد، چه در مرکز و چه در ولایات و آن قوه جلب نفع را یگانه مقصد خویش بشمارد، حال زیردستان او پیداست به کجا می‌کشد. این بود که کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی که حکومت ایلاتی بود شدیدتر از دوره‌های استبدادی شد و مردم ناچار می‌شدند به قوای اجنبی متوسل گردند. سیاست اجنبی هم همین آرزو را داشت و حسن استقبال می‌کرد بلکه خود وسایل آن را نیز فراهم می‌آورد. علی‌الخصوص که به واسطه پذیرفته شدن اولتیماتوم روس و انگلیس و قبولانیدن مواد عهدنامه ۱۹۰۷ که مابین آن دو دولت راجع به آسیای وسطی بسته شده به دولت وقت قنسول‌های دو دولت در جنوب و شمال رشته امور سیاست داخلی و خارجی را از دست حکومت ایرانی گرفته، کار به جایی رسیده است که از بدخواهان و خیانتکاران گرفته تا سران و سروران قوم همه دیده باطن و ظاهر را به جانب دربار پطرسبورغ و لندن افکنده، منتظرند مقدرات آن‌ها از آن دو ناحیه بروز کرده در داخل مجری گردد. قوه نظامی دولت هم صفر شده، دو قوه قزاق و ژاندارمری هم در واقع مستند است به روس و انگلیس و قوه اجنبی شمرده می‌شود گرچه ژاندارمری به ایرانی بودن نزدیکتر است تا قزاق.

و اما قوه روحانی - رؤسای بزرگ مذهب و مجتهدین محترم از میان رفته‌اند، باقی‌ماندگان ایشان در عراق عرب و ایران از کمیابی در حکم معدومند و جمعی

از روحانی‌نمایان که به وراثت در این کسوت باقی مانده‌اند در انقلابات اخیر و خلط و مزج دولت و ملت شریک‌المصلحه دولتیان شده‌اند و جمعی از آن‌ها اسباب دست خیانتکاران گشته، به عبارت دیگر حجت‌الاسلام‌های بی‌سواد طماع خود را به میدان انداخته به دست یاری مردم طماع بیکار، اشخاصی را به وزارت و حکومت و وکالت و غیره می‌رسانند و در امور دولت و ملت دخالت نموده، استفاده می‌کنند.

نامیدی سرتاسر مملکت را فرو گرفته، با هر کس سخنی از اصلاحات ملکی گفته شود به غیر از نمی‌شود و کار گذشته یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است، جوابی شنیده نمی‌شود، چیزی که در این وقت نویددهنده و موجب سرگرمی مردم شده حکایت تاجگذاری سلطان احمدشاه است که در بیست و هفتم شعبان هزار سیصد و سی دو (۱۳۳۲) مقرر گشته است انجام یابد. مردم بی‌خبر تصور می‌کنند با تاجگذاری احمدشاه اوضاع و احوال رو به بهبود می‌گذارد در صورتی که شاید از اینکه هست بدتر شود، چه تعجیل نایب‌السلطنه در انجام این کار تنها به رعایت صلاح مملکت نیست بلکه برای خلاص نمودن جان خویش و رفتن به اروپا و آسایش خیال است و به هر حال مردم بی‌خبر از این پیش‌آمد خوشحالند و خوشحالیان را مقصدهای مختلف است. یک طایفه منافع خود را در این می‌دانند که سلطان احمدشاه خود متصدی امر سلطنت باشد، طایفه دیگر انقضای مدت نیابت سلطنت ناصرالملک را خواهانند یا برای منافع خویش و یا از روی وطن‌خواهی، چه تصور می‌کنند سیاست ناصرالملک گرچه به صورت در حمایت حکومت ملی است در واقع سیاست محافظه‌کارانه است و می‌گویند ریاست ناصرالملک روح تجددخواهی ملت را مانع نمو و هیجان است.

بعلاوه نفوذ اجانب در مدت ریاست او نیز زیاد گشته، به واسطه جنبی که وی از آن‌ها دارد و به واسطه همراهی که با مستخدمین اجنبی می‌نماید و شاهد می‌آوردند اداره خزانه‌داری را که به یک اجنبی طماع سپرده شده و مبلغ هنگفت

خرج او و اداره اوست، این شخص زمام امور مالیه مملکت در دست گرفته، از هیچگونه خیانت مادی و معنوی دریغ نمی‌دارد به اطمینان همراهی ناصرالملک.

می‌گویند در ریاست ناصرالملک پای روحانی‌نمایان طماع بیش از پیش به دربار دولت بازگشته و دست آن‌ها به دامان شرکت در کارهای دولتی افزون‌تر رسیده است و از این‌گونه تعرضات به نیابت سلطنت ناصرالملک بسیار دارند و اعتراض‌کنندگان بیشتر اشخاصی هستند که مسلک ناصرالملک کاملاً بر ضد آن‌هاست و به همین ملاحظه حزبی به عنوان دمکرات اخیراً نفوذ یافته بود، به تدبیرات عملی ناصرالملک از کار باز مانده در شرف انحلال است.

در این صورت بدیهی است هواخواهان ناصرالملک معتدلینی می‌شوند که خود را مشروطه‌خواه معرفی می‌نمایند در صورتی که در آن‌ها اشخاصی هستند که از ترویج نمودن مرتجعین هم مضایقت ندارند. آب و هوای سیاسی مملکت هم با مزاج آن‌ها مساعد است. سیاست اجنبی نیز از ایشان احترازی ندارد بلکه در مواقعی شاید بتواند غیرمستقیم از آن‌ها استفاده هم بنماید پس تندروان از تجددخواهان و مستبدین عموماً دشمنان ناصرالملک هستند و متوسطین مابین ساکت و مداح نسبت به او.

اما در محاکمه تاریخی گرچه نیابت سلطنت ناصرالملک موکول به بقای مشروطیت بوده است و او بایستی ظاهراً آن را محافظت نماید ولی همین که او با ضدیت مستبدین و تندروان در داخل و اختلاف نظرها در سیاست خارجی توانست مدت چهارسال را بگذراند و تاج سلطنت مشروطه را بر سلطان احمدشاه قاجار بگذارد قابل تمجید است و اما آنچه اعتراض‌کنندگان به وی نسبت می‌دهند نمی‌توان همه را تصدیق کرد، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که ناصرالملک هم مانند اغلب دانشمندان ایران طبیعت او بر دانشش غلبه دارد. به هر حال تشریفات تاجگذاری در سرتاسر مملکت فراهم آمد و در این حال که ملت به واسطه شدت تجاوزات مامورین روس مخصوصاً در نقاط شمالی در

هیجان است به مناسبت تاجگذاری دولتیان به خیال افتادند درخواستی از دربار روسیه بنمایند بلکه برای تجاوزات مزبور حدی قرار داده شود، درخواست مزبور راجع بود به تغییر حکومت آذربایجان و خلع صمدخان مراغه که پس از حوادث محرم یک هزار و سیصد و سی از طرف روسها حکومت یافته و هنوز به جای خود باقی است و از هرگونه ستمگری نسبت به مردم مخصوصا کسانی که دم از مشروطه‌خواهی می‌زده‌اند خودداری ندارد و دیگر راجع به مهاجرین روس که در خاک ایران علاقه‌دار می‌شوند برخلاف عهدنامه ترکمانچای و هم راجع به مداخله قنسولات روس در مالیه املاک کسانی که در منطقه نفوذ آنها واقعند و به حمایت ایشان استظهار دارند.

دولت روس به آن درخواست واقعی نگذارده تنها در مساله اول که اهمیتی نداشت روی مساعدت نموده باقی را رد کرد ولی در چند روزه تاجگذاری مستور کرده پس از آن اشاعه داد رسیدن جواب نامساعد مزبور در این موقع در افکار عامه سوءاثر نموده، حسن‌خان وثوق‌الدوله را که متهم به رابطه خصوصی داشتن با سفارت روس است و اکنون وزیر خارجه می‌باشد مقصر می‌شمارند.

بالجمله اگر چه در ظاهر به واسطه هیجان موقتی که در مردم برای تاجگذاری حاصل شده در چشم کوتاه‌نظران سراب امیدی از دور به نظر می‌آید ولی نباید شعر سعدی را فراموش کرد که گفت:

خانه از پایبند ویران است / خواجه در بند نقش ایوان است

زاماداران امور همان‌ها هستند که بودند، خالی بودن خزانه همان است که بود، نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی و بالجمله نه زر داریم و نه زور و در دست اجانب مقهور. مگردستی از غیب برون آید و کاری بکند. (۴)

تاجگذاری سلطان احمد شاه

مورخ الدوله سپهر در باره ی تاجگذاری احمد شاه می نویسد: تابستان تهران در ماه ژوئیه ۱۹۱۴ زودتر از موعد نیش‌های خود را نشان میداد. هوای شهر سنگینی مینمود و بادهای گرمی که از بیابان اطراف میوزید نفس‌ها را در سینه تنگ میکرد گویی دیوارهای گلی از خشکی فریاد العطش برآورده‌اند روی درختان از گرد و خاک پوشیده شده و سگهای ولگرد از تشنگی در کوچه و خیابان سرگردان بودند مردم مایهدار بطرف کوه‌های شمالی تهران و نقاط مختلف شمیران روی آورده سفارتخانه‌ها در باغهای بیلاقی خود مستقر و موکب ملوکانه به نیاوران تبدیل مکان یافته بود هر سه قصر صاحبقرانیه و سلطنت‌آباد و گلستان برای واقعه بزرگی آماده میشدند:

جشن تاجگذاری شاه جوان در پیش بود پدر او محمد علیشاه روز جمعه ۲۷ جمادی الاخره ۱۳۲۷ قمری در نتیجه قیام ملی در سفارت روس در زرگنده تحسن اختیار کرده و از سلطنت خلع شده بود روز بعد یعنی شنبه ۲۸ جمادی الاخره ۱۳۲۷ مجلسی مرکب از علماء و وزراء و اعیان و وکلای سابق و تجار در بهارستان منعقد و ولیعهد سیزده ساله را بنام سلطان احمد شاه قاجار بسلطنت اعلام نمود در همان جلسه علیرضا خان عضد الملك موقتاً به نیابت سلطنت و محمد ولی خان سپهدار اعظم بوزارت جنگ و حاجی علیقلیخان سردار اسعد بختیاری بوزارت داخله انتخاب شدند و هیئت مدیره در تمشیت حاجی علیقلیخان سردار اسعد بختیاری و محمد ولیخان تنکابنی سپهدار اعظم پس از فتح تهران سیاست داخلی و خارجی مملکت با آنها همکاری میکرد قریب پنجسال شاه نابالغ در تحت قیمومت دو نایب السلطنه عضد الملك قاجار و ناصر الملك قراگزلو باقی مانده و اکنون میرود زمام سلطنت را مستقیماً بدست گیرد.

مصلحت اقتضا کرده بود که یک روز هم در انعقاد جشن تأخیر روی ندهد



و با آنکه مطابق تقویمهای اروپائی سن شاه از هفده سال تجاوز نمی نمود ناصر الملك باستناد تاریخ قید شده در پشت قرآن سنه تولد را ۱۳۱۴ قمری قلمداد کرده و دستور تاجگذاری را برای ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۱۹۱۴ مسیحی صادر نمود. تلگراف رمزی که در زمان اقامت در پاریس به دولت مخابره کرده و عینا درج میشود مؤید این معنی است:

«توسط ممتازالسلطان- آقای رئیس الوزراء تلگراف تبریک که بحضور همایونی عرض کرده بودم متضمن اشاره مسئله بزرگی بود. از جواب و آنچه روزنامه‌ها منتشر کرده‌اند معلوم میشود محل توجه وزرای عظام نشده لهذا خاطر نشان میکنم که اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فدا در سنه هزار و سیصد و چهارده متولد در شهر شعبان المعظم هذه السنه بسلامتی تمام بسن هیجده بالغ میشود و اجرای فصل سی و ششم قانون اساسی لازم است.»

شاعر درباری ماده تاریخ جلوس به تخت سلطنت را در این بیت سرود:
خواست یزدان تا شود آباد ملک از عدل و داد / خاتم شاهی بسططان احمد قاجار داد

در جشن تاجگذاری سه شب چراغانی مفصلی بعمل آمد در خیابانها و مقابل مجلس و عمارات دولتی جشن تاجگذاری

و اکثر خانه‌های شهر آئین بسته و مردم با یکدیگر با شمع و سرور تبریک میگفتند در چندین میدان موزیک مترنم بود و در سایر شهرهای ایران هم جشن و چراغانی مجری گردید.

در اغلب خیابانهای تهران که محل عبور اعلیحضرت بود طاق نصرت بسته بودند جلو وزارت عدلیه پرنس ارفع الدوله وزیر عدلیه طاقی نظیر طاق کسری در مداین ساخته بود.

جلوس سلطان احمد شاه بتخت سلطنت

در موقع تاجگذاری دعوتی از اعضاء کر دیپلوماتیک و بعضی از اروپائیا و مأمورین داخله در قصر سلطنت آباد بعمل آمد جمعی بشام و جمعی دیگر به شب نشینی دعوت داشتند علاوه بر این مهمانی يك شب نیز شاه شخصا رؤسای نمایندگی دول خارجه و خانم هایشان را در صاحب قرانیه بشام دعوت نمود ولیعهد و نصره السلطنه و اعتضاد السلطنه و عموم وزراء حضور داشتند.

در روز تاجگذاری، مدت نیابت سلطنت والاحضرت ابوالقاسم خان ناصر الملك خاتمه پذیرفت ولی اغلب وزرائیکه از تاریخ دهم صفر ۱۳۳۱ قمری مصدر کار بودند موقتا ابقاء شدند اسامی آنها از قرار ذیل است:

کابینه علاء السلطنه

- ۱- پرنس میرزا محمد علیخان علاء السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله
- ۲- میرزا حسن خان مستوفی الممالک وزیر جنگ
- ۳- میرزا حسن خان وثوق الدوله وزیر امور خارجه (بعد از چند روز استعفاء کرد)
- ۴- میرزا احمد خان قوام السلطنه وزیر مالیه
- ۵- میرزا صادق خان مستشار الدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه
- ۶- پرنس میرزا رضا خان ارفع الدوله وزیر عدلیه
- ۷- میرزا ابراهیم خان حکیم الملك وزیر معارف و اوقاف
- ۸- میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله وزیر تجارت

در موقع تشریف فرمائی شاه بصاحبقرانیه ناصر الملك بحضور همایونی بار یافت و مرخصی گرفت که چند روزی در چالهرز توقف نموده بعد بفرنگستان مسافرت نماید.» (۲)

شخصیت و اخلاق سلطان احمد شاه

هنگام ولیعهدی سلطان احمد شاه مراقبت لازم در باب تحصیل و تربیت او بعمل نیامده بود و از علوم جدیده بهره کافی نداشت زبان روسی را نزد اسمیرنف فراگرفته و لسان دیگر نمیدانست پس از ارتقاء بمقام سلطنت محیط اطرافش بکلی تغییر یافت: بجای درباریان چاپلوس مشروطه خواهان بی بندوبار او را احاطه کردند یکباره افراط به تفریط مبدل شد، بحدی که مجاهدین در حضور او چپق میکشیدند و در حوض گلستان آبتنی میکردند هیئت مدیره که موقتاً مملکت را اداره مینمود تصمیم به تغییر این وضع گرفت یکی از بزرگترین و شریفترین رجال ایران مستوفی الممالک را بوزارت دربار برگزید و حکیم الملك را که سوابق زیاد در سلطنت مظفر الدین شاه داشت و بدرستی و شهامت معروف بود مأمور اصلاح دربار نمود. حکیم الملك با عزمی راسخ اطرافیان فاسد را دور ساخت و از ورود مجاهدین بی تربیت به قصر ملوکانه جلوگیری کرد اولین اقدام اساسی او تشکیل کلاس درس برای شاه بسرپرستی مزین الدوله بود که از شاهزادهگان و فرزندان سلطان احمد شاه و محمد حسن میرزا ولیعهد باتفاق معلمین کلاس مخصوص اشراف ترکیب یافت و معلمینی چون ذکاء الملك فروغی و ذکاء الدوله غفاری و کمال الملك مأمور تدریس علوم مختلفه شدند مدحت و مشار برای لسان روسی جای اسمیرنف را گرفتند سالار لشگر فرمانفرمایان و صادق السلطنه گرانمایه فنون نظامی را تعلیم میدادند بعدها استادانی مشهور در رشته ادبیات و تاریخ و ریاضیات و فیزیک و شیمی از کشور فرانسه استخدام شدند و سلطان احمد شاه توانست نزد آنها سطح معلومات



خود را بالا برد و از آن پس بواسطه عشق مفرط به مطالعه کتب تاریخ یا رمانهای تاریخی روزبروز بر دانش خود افزود تربیت ناصر الملک و عبرت از بدبختی پدر او را بقانون اساسی و عدم دخالت در امور دولت پایبند ساخته بود، جمله «من مسئول نیستم» ورد زبانش بود نسبت به اجانب سوءظن داشت و رفتار همسایگان درباره محمد علیشاه را هرگز فراموش نمیکرد چنانکه بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ در مقابل اصرار دولت انگلیس مبنی بر تأیید آن عهدنامه شوم استقامت ورزید و در سر میز شام رسمی در جواب نطق شهردار لندن و بیانات لرد کرزن وزیر امور خارجه از هرگونه اشاره بآن موضوع خودداری کرد و این رفتار موجب شد که در مسافرت پاریس با تجلیل و تکریم بسیار از طرف دولت فرانسه پذیرائی شود و علاقه بکشور فرانسه را تا پایان عمر محفوظ داشت.

کریستوفر سایکس مورخ انگلیسی از سلطان احمد شاه چنین یاد میکند:

پذیرائی شهردار لندن در طالار بلدیه

«بی‌تصمیمی این جوان نابالغ فربه دارای چشمان شیرین و خواب‌آلود موجب نجات ایران گردید هرگاه در آنموقع يك پادشاه با اراده و مقتدری در ایران سلطنت میکرد حتما این کشور باستانی در پرتگاه مخوفی سقوط نموده بود.»

از زندگی خصوصی و اخلاق شخصی سلطان احمد شاه تا آنجا که اطلاع داریم جوانی مهربان و مؤدب بود و قلبی رئوف داشت آهسته صحبت میکرد نظر به استعداد فربهی در خوردن امساک مینمود به اغذیه ایرانی بیش از خوراک‌های فرنگی رغبت داشت مشروب الکلی دوست نمیداشت به تشریفات درباری عقیده نداشت درویش مسلک و دموکرات‌منش بود به تعالیم اسلامی ایمان داشت اما

نماز نمیخواند و روزه نمیگرفت شکار و بازی بیلپارد و تنیس را دوست میداشت بموسیقی کلاسیک عشق فراوان نشان میداد ترسو و محتاط و تودار و محیل و سرنگهدار بود بالفطره ممسک و در فکر گرد آوردن زر و سیم بود از ماهی سی هزار تومان بودجه درباری قدری کنار میگذاشت و از راه بازی بورس و خرید و فروش طلا ثروت قابل ملاحظه اندوخت نسبت بخویشان مخصوصا پیدر و مادر علاقه زیاد داشت با عضد السلطان و نصرت السلطنه بیش از سایر اقوام مانوس بود و در میان شاهزاده خانمها به فخر الدوله خانم و امین الدوله عقیده داشت از انحرافات محمد علیشاه مبری بود اما در مقابل پریرویان نغز همیشه میلغزید تا آخر عمر چهار زن گرفت، چهار فرزند پیدا کرد بنام مریم خانم و ایران دخت و همایون دخت و فریدون میرزا. قبل از ازدواج عشق سوزانی نسبت به کنتس لگوتتی دختر وزیرمختار اطریش داشت و قصر منظریه را در تابستان باختیار سفارت اطریش قرار داد تا روزها از نیاوران با آن دوشیزه زیبا بگردش و سواری و بازی تنیس بپردازد. موضوع عشق شاه این دختر خواهر کوچک همان کنتس لوگوتتی است که شهرت داشت طرف علاقه معین الوزاره رئیس کابینه وزارت امور خارجه بوده اما در باب ازدواج توافق حاصل نکردند و آن دوشیزه در طهران بعقد ازدواج شوالیه منتانیا دیپلومات ایتالیائی درآمد.

شروع فعالیت سفارت آلمان

قبل از ورود در اصل موضوع مناسبت میدانم راجع بچگونگی آغاز کار خویش در سفارت آلمان مختصری توضیح دهم:

صبح دوشنبه اول ژوئن ۱۹۱۴ (ششم رجب ۱۳۳۲ قمری) خدمت خود را در سفارت آلمان آغاز نمودم در آنموقع سفارت متشکل بود از پرنس هانری سی و یکم دورویس (Le Prince Henri XXXI de Reuss) وزیرمختار، مسیو اتوفن هنتینگ (Otto Von Hentig) نایب سفارت، مسیو فرانس لیتن (Franz Litten) ترجمان دوم، دکتر ایلبرگ (Le Dr. Ilberg) طبیب سفارت و مسیو

زومر (Sommer) دفتر دار . یکماه و نیم بعد از اشتغال نگارنده مسیو رادلف فن کاردرف (R. Von Kardorff) وارد شد تا در غیبت وزیرمختار که بمرخصی میرفت مقام شارژ دافری را احراز نماید.

قبلا دوسیه‌های مختلف را برای مطالعه روی میز من حاضر کرده بودند یکی راجع بود باتباع آلمان در تهران و ولایات دیگری بمکاتبات اخیر با وزارت امور خارجه ایران سومی حاوی راپورتهای مفصل در باب امور تجارتي و اقتصادی، وزیرمختار مرا احضار کرد و بطور اختصار بوظایف اداری و سیاسی من اشاره نمود شاهزاده مردی نجیب و موقر بود سیمای او فراست فوق العاده را نشان نمیداد اما به حلیه راستی و درستی آراسته بود زندگانی بسیار مجلل و پاکیزه داشت در رشکه چهار اسبه سوار میشد هفته چند روز مهمانی مفصل مینمود و علاوه بر اعضاء کوردیپلوماتیک عده از محترمین ایرانی و صاحب‌منصبان روسی قزاقخانه و سویدی ژاندارمری را دعوت میکرد با وجود مقام بزرگ خانوادگی نسبت بمهمانان با نهایت ادب و فروتنی رفتار مینمود اصرار خاصی داشت که من در تمام ضیافت‌های او حاضر شوم و بدیدن هر يك از رجال که میرفت حتی کسانی که زبان خارجی میدانستند و احتیاج بمترجم نبود مرا با خود میبرد. مراعات دقیق وقت از خصائص او بود و تاب چند دقیقه تأخیر از ساعت معینه را نداشت همینطور در حفظ نظافت بدرجه وسواس میرسید از دیدن يك چوب کبریت زائد روی فرش یا مختصر گرد و غبار روی میز نعره میکشید هر روز سم اسب‌های درشکه‌اش را واکس میزدند و شبها سر شام حتی موقع تنهائی لباس سموکینگ بر تن و کفش برقی بر پا میکرد مهمانیهای او از حیث غذا و گل و مشروب ضرب المثل بود شامپانی فرانسوی وراین و این آلمانی را ببدریغ به مدعوین مینوشانید و دعوت‌های باشکوه و بی‌نظیر پاکلوسکی کوزل وزیرمختار روس را بخاطر می‌آورد چند روزیکه از ابتدای ماه ژوئن گذشت سفارت از عمارت شهری به پارک ییلاقی واقع در تجریش انتقال یافت منم بیباغ ملك در گلابدره نقل مکان نمودم (باغ شمیران

سفارت آلمان در سال ۱۹۰۵ خریداری شده و عمارت آن را کنت رکس وزیرمختار وقت بنا نموده است).

واقعه قابل ذکریکه از لحاظ روابط بین دو سفارت در این ماه روی داد مذاکراتی بود که مستر چرچیل (Churchill) نایب شرقی سفارت انگلیس در یکی از پذیرائیها با نگارنده نمود. چرچیل بعلت اینکه من با خوانین بختیاری رفت و آمد زیاد دارم و آنها از نزدیکترین دوستان سفارت انگلیس هستند معتقد بود که من نباید عضویت سفارت آلمان را قبول کنم ظاهر این اظهار ساده بنظر میرسید اما در باطن حکایت از رقابت و حتی خصومت انگلیسها با آلمانها میکرد و نشان میداد که نگرانی آنها بدرجه رسیده که حفظ ظاهر را هم نمینمایند روز بعد که حسب الوظیفه مراتب را باطلاع وزیرمختار آلمان رسانیدم از حدت خشم بر خود لرزید و نسبت فضولی و دخالت در اموریکه بچرچیل مربوط نبود باو داد و فورا بمسیو زومر (Sommer) دفتردار سفارت گفت صورت مجلسی تنظیم و پس از امضاء ببرلن بفرستید تا اولیاء دولت آلمان از حدود سوءنیت بنی اعمام انگلو ساکسن ما مستحضر شوند.

پرنس رویس در طی ملاقات با چنان شدتی از چرچیل گله کرده بود که نایب شرقی سفارت انگلیس متوسل بانکار شده و بعد برحسب تقاضای والتر تونلی (Walter Townley) وزیرمختار انگلیس قرار شده بود چرچیل و اینجانب با حضور هر دو وزیرمختار مطلب را رویرو کنیم همینطور هم رفتار شد روز جمعه هنگام پذیرائی هفتگی وزیرمختار آلمان میان باغ سفارت من در حضور چرچیل اظهارات دو روز قبل او را تکرار کردم وزیرمختار انگلیس دست او را گرفته بطور تعرض از سفارت آلمان خارج شدند. یکنوع حادثه دیپلماتیک روی داده بود موضوع ببرلن و لندن کشید و اگر جنگ بزودی شروع نمیشد معلوم نبود از طرف دولتین چه تصمیمی درباره ما دو نفر اتخاذ میگردد.

در این ماه موضوعیکه اهمیت بزرگ بین المللی کسب کرد و منجر به بلیه

عمومی شد فاجعه «سراجو» بود، در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ارشیدوک فرانسا فردینان (Francois Ferdinand) و لیهده اطریش بدست یکنفر محصل صربستانی موسوم به پرنسیپ (Princip) بقتل رسید دولت اطریش در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ به صربستان اعلان جنگ نمود اول ماه اوت جنگ بین آلمان و روسیه، سوم اوت بین آلمان و فرانسه و چهارم اوت بین آلمان و انگلستان آغاز و دامنه آن به پنج قطعه جهان کشیده شد.

واقعه دیگریکه از حیث داخلی ایران شایان اهمیت میباشد تاجگذاری سلطان احمد شاه قاجار است که هشت روز قبل از شروع جنگ و پنجاه و یکروز بعد از عضویت من در سفارت آلمان یعنی در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۴ بعمل آمد و شرح آن در فصل قبل گذشت اینک به ذکر جزئیات فعالیت سفارت آلمان و سوابق آن میپردازیم:

در این موقع ما اسامی سفراء سابق را از سال ۱۸۸۵ ببعد به ترتیب خدمت ذیلا شرح میدهیم:

۱- ارنستفون برونشویگ (Ernst von Braunschweig)

ژنرال کنسول قبلی در صوفیه که در تاریخ ۳/۲۸/۱۸۸۵ بسمت وزیرمختاری به تهران آمده و در تاریخ ۴/۱۱/۱۸۸۶ به علت بیماری مراجعت کرده.

۲- گوستاوفر اهرشنگ تسوشواینسبرک (Gustav Frhr Schenck zu Schweinsberg) وزیر مختار سابق آلمان در سانتیاگو در تاریخ ۱۰/۱۲/۸۶ بعنوان سفارت به تهران آمده و در تاریخ ۱۶/۴/۹۲ به مرخصی رفته و در تاریخ ۷/۲/۹۳ بسفارت کبرای چین منصوب شده است.

۳- نیکولاس گراففون والویتز (Nikolaus Gf von Wallwitz)، وزیرمختار سابق آلمان در لوگزامبورگ از تاریخ ۱۲/۴/۹۳ بعنوان وزیرمختار آلمان در ایران تعیین و در تاریخ ۶/۱۰/۹۳ در تهران مشغول بکار و بعدا در ۲۱/۱۱/۹۳

۹۵ به هامبورگ منتقل و در ۲ / ۱ / ۹۶ تهران را ترك نموده است.

۴- گونتر فراهر فون گرتنرگرینو. (Günther Frhr von Gaertner - Griebenow) ژنرال کنسول سابق آلمان در کلکته که از ۳ / ۱۲ / ۹۵ به وزیرمختاری ایران منصوب شده و از ۲۳ / ۵ / ۹۶ تا ۲۲ / ۳ / ۹۸ در تهران بوده و در اینجا درگذشته است.

۵- ارتور گراففون رکز. (Arthur Gf von Rex), وزیرمختار سابق در کاراکاس که در ۳ / ۱۲ / ۹۸ بسمت وزیرمختاری وارد تهران شده و در تاریخ ۱۷ / ۵ / ۱۹۰۶ بعنوان سفارت چین تهران را ترك کرده است.

۶- ویلهلم اشتمریخ. (Wilhelm Stemrich) ژنرال کنسول سابق آلمان در قسطنطنیه (تا ۴ / ۳ / ۱۹۰۵) در ۷ / ۴ / ۱۹۰۶ بسفارت ایران مأمور و در ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۰۶ وارد تهران شده و سپس در نوامبر ۱۹۰۷ به وزارت امور خارجه آلمان منتقل و در ۲۳ / ۱۱ / ۱۹۰۷ تهران را ترك کرده است.

۷- البرت گراففون کوادت ویکرادت ایسنی. (Albert gf von Quad t -W y c -Kradt -Isny) ژنرال کنسول اسبق آلمان در کلکته در ۱۵ / ۱ / ۱۹۰۸ بسفارت آلمان در ایران مأمور و از ۲۴ / ۱۱ / ۱۹۰۸ تا ۲۲ / ۱۰ / ۱۹۱۱ در تهران بوده و در ۲۳ / ۶ / ۱۹۱۲ بصوب آتن بسمت وزیرمختاری حرکت کرده است.

۸- هاین ریش سی و یکم پرنس فون رویس (Heinrich XXXI .Prinz von Reuss J.L). ژنرال کنسول اسبق آلمان در کلکته از ۲۳ / ۶ / ۱۹۱۲ بسفارت تهران منصوب و از ۱۱ / ۸ / ۱۹۱۲ و چند روز قبل از شروع جنگ (اواخر ژوئیه ۱۹۱۴) از تهران بمرخصی به آلمان رفته و ۲۶ آوریل ۱۹۱۵ باتفاق وزیرمختار اطریش بطهران مراجعت کرده، روز ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ در موقع تصمیم به تغییر پایتخت از طهران حرکت نموده و از طریق قم- کرمانشاه- بغداد- اسلامبول بآلمان رفته در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۵ تلگراف احضار یا بهتر

بگوئیم عزل او از طرف وزارت امور خارجه آلمان باین مضمون بکرمانشاه رسید: «نظر به کسالت نواب اشرف والا بشما مرخصی داده میشود که فوراً بموقع اجراء گذارید و کارها را به مسیو واسل که در راه است واگذار نمائید».

ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، ص: ۴۳

۹- فیلیپ واسل (Philipp Vassel) . نماینده سیاسی قبلی آلمان نزد مارشال فون درگولتز در تاریخ ۱۵ / ۱۲ / ۱۹۱۵ بنماینده سیاسی آلمان در ایران منصوب و تا ۲۱ / ۷ / ۱۹۱۶ در مغرب ایران بود و در آن تاریخ بعنوان استراحت بآلمان مراجعت کرد.

۱۰- گراف فون ویلامویتز مولندورف (Gf von Willamowitz -Mollendorff) . وابسته نظامی اسبق آلمان در ایران که از ۱۸ / ۷ / ۱۹۱۶ بسمت نماینده بازرگانی نیز منصوب و در ۲۲ / ۷ / ۱۹۱۶ در اثر مارگزیدگی سخته کرده و بدرود حیوه گفته است.

۱۱- رودولف نادلنی (Rudolf Nadolny) . نماینده آلمان در کمیسیون بین المللی نظارت بر آلبانی و بعداً ژنرال کنسول آلمان در آنکشور از ۱۸ / ۷ / ۱۹۱۶ بسفارت آلمان در ایران منصوب گردید.

۱۲- رودولف زومر (Rudolf Sommer) وابسته قبلی انتشارات و اطلاعات سفارت آلمان در تهران از ۲۷ / ۱۱ / ۱۹۱۹ دبیر سفارت و قونسول و از ۲۱ / ۶ / ۱۹۲۰ کاردار سفارت و در تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۹۲۳ بسمت کنسولی آلمان در خار کف منصوب گردید.

۱۳- ورنر فدریک گراف فون- در شولنبورگ

(Werner Friedrich gf von Der Schulenburg)

از ۲۵ / ۷ / ۲۲ بسفارت آلمان در تهران منصوب و در ۲۳ / ۱ / ۱۹۲۳ وارد

تهران شده و در ۱۸ / ۷ / ۳۱ سفارت آلمان در بخارست منصوب و در ۱۶ / ۹ / ۳۱ تهران را ترك گفت.

۱۴- دکتر ویپرت فون بلوخر (Dr. Wipert von Blucher) . نماینده سیاسی آلمان در بوئنوس آیرس بتاريخ ۲۷ / ۷ / ۱۹۳۱ سفارت آلمان در تهران منصوب و از ۵ / ۱۰ / ۱۹۳۱ الی ۳۱ / ۱۲ / ۱۹۳۴ که به هلسینکی منتقل گردید وزیرمختار آلمان در تهران بود.

۱۵- دکتر یوهانس اسمند (Dr. Johannes Smend) . از ۱۵ / ۲ / ۱۹۳۵ سفارت آلمان در تهران منصوب در تاریخ ۲۱ / ۶ / ۱۹۳۵ وارد طهران شد و تا ۲۷ / ۸ / ۱۹۳۷ بعنوان سفارت مشغول کار بوده در ۱۶ / ۱۰ / ۱۹۳۹ تهران را ترك گفت فعلا در وزارت امور خارجه آلمان مشغول خدمت است.

ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، ص: ۴۴

۱۶- اروین اتل (Erwin Ettl) . مستشار اول سابق سفارت کبرای آلمان در رم از ۱۶ / ۱۰ / ۱۹۳۹ به وزیرمختاری آلمان در تهران منصوب گردید و در سپتامبر ۱۹۴۱ مجبور به ترك تهران شد.

۱۷- دکتر لوتز گیلهامر (Dr. Lutz Gielhammer) در ماه سپتامبر ۱۹۵۳ بسمت وزیرمختار آلمان در ایران منصوب و بعد در ۲۱ ژوئن ۱۹۵۵ بمقام سفیر کبیری ارتقاء یافت.

چون پرنس رویس در پایان جشن تاجگذاری به مرخصی رفت فن کاردرف بجای وی بسمت شارژ-ه دافری بدولت ایران معرفی شد. کاردرف مردی فعال بود و هوش و درایت بی نظیری داشت چند لسان خارجی میدانست مخصوصا زبان فرانسه را مانند زبان مادری بی لهجه تکلم میکرد و با بلاغت مینگاشت دارای اندامی بلند و ورزیده بود و در مجالس رسمی در زیر اونیفورم نظامی آلمانی با برازندگی خاصی جلوه میکرد روزهای اول جنگ مشغول مطالعه و

مذاقه در اوضاع سیاسی ایران و آشنائی با درباریان و وزراء و سایر رجال معروف گردید و با احتیاط کامل گام برمیداشت زیرا میدانست چه حوادثی در پیش است و با حرفائی زبردست باید بمبارزه پردازد.

غالب روزها طرف عصر بمنزل نگارنده واقع در قصر ملك در شمیران متصل به گلابدره میآمد و آنجا در پای آبشار در زیر چادر بیرونی با دوستان ایرانی به ترسیم نقشه آینده میپرداخت اولین اقدام او جلب تمایل مطبوعات بود غالب روزنامه‌نگاران بصرافت طبع علی‌رغم روس و انگلیس متمایل بآلمان بودند و فن کاردرف از این تمایل طبیعی استفاده کامل مینمود اقدام دوم او اعزام مبلغین به ایالات و ولایات بود که بوسیله آنها افکار عمومی را بر علیه متفقین تجهیز نماید تا از ایران دوستی و اسلام‌پرستی آلمانها داستانها سرایند.

در تهران هر فرصت مناسبی را مغتنم شمرده به مجلس تعزیه‌خوانی در منزل سالار السلطان (مشیر السلطنه سناتور فعلی) فرزند عضد الملك قاجار رفت اغلب رجال بزرگ ایران در آنجا حضور داشتند.

شرکت فن کاردرف در آن مجلس چون بمب در افکار ترکیب و چنان حسن‌اثر بخشید که روی منابر و عاظ بدعای آلمانها پرداختند و اظهار مسرت نمودند از اینکه چنین ملت قهرمان و پیروزمندی دیانت اسلام را پذیرفته است.

روز بعد سلطان احمد شاه از نگارنده پرسید آیا راست است که دیروز شارژمدافر آلمان در تعزیه‌گریه کرده است!

خبری را که رویتر بطور تمسخر و استهزاء منتشر نمود مبنی بر اینکه آلمانها مسلمان شده و روی بازوی خود نوشته‌اند «لا اله الا الله محمد رسول الله» مسلمانی ملت آلمان را تأیید و بقسمی در عامه تأثیر بخشید که در بازار تجار و کسبه زبان بدعای امپراطور آلمان گشودند و ویلهم دوم را بزرگترین پادشاه اسلام خواندند.

روابط شارژهدافر آلمان با رئیس دولت وقت میرزا محمد علیخان علاء السلطنه بسیار خوب بود اما مذاکرات مهمی با او بعمل نیاورده تشکیل کابینه جدید را انتظار میکشید کابینه علاء السلطنه که مراسم تاجگذاری را برگزار نمود تا بیست و هشت روز بعد از تاجگذاری زمام امور دولت را در دست داشت و پس از آن تشکیل حکومت از طرف سلطان احمد شاه بعهده میرزا حسن خان مستوفی الممالک محول گردید مستوفی الممالک از شریفترین و قدیمترین خانوادههای ایران و به آزادیخواهی و درستی و وطندوستی معروف بود در سن ده سالگی بمقام مستوفی- الممالکی رسیده و همواره شاه و مردم او را مورد احترام و عزت قرار دادهاند پدرش میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی صدر اعظم ناصر الدین شاه فرزند میرزا حسن مستوفی- الممالک فرزند میرزا کاظم مستوفی الممالک فرزند آقا محسن آشتیانی معاصر کریم خان زند میباشد تولد او در رمضان ۱۲۹۱ هجری قمری و وفاتش در ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۵۱ هجری قمری (ششم شهریور ۱۳۱۱ شمسی) بوقوع پیوسته است.

کابینه مستوفی الممالک

شب ۲۵ رمضان ۱۳۳۲ هجری قمری (هیجدهم اوت ۱۹۱۴) مستوفی الممالک کابینه خود را بترتیب زیر بحضور شاه معرفی کرد:

میرزا حسنخان مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزیر داخله

میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر امور خارجه

غلامحسین خان غفاری صاحباختیار وزیر جنگ

میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر مالیه

میرزا نظام الدین خان غفاری مهندس الممالک وزیر معارف و اوقاف
شاهزاده اسد الله میرزا شهاب الدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه
میرزا محمد علیخان ذکاء الملك وزیر عدلیه

کابینه مستوفی الممالک در مدت سه ماه و نیم مملکت را بدون حضور قوه
تقنینیه اداره کرد، دیپلوماتهای انگلیس و روس در تهران نظر بدخول عثمانی در
جنگ برضد متفقین از بیم آنکه مبدا افکار ملت مسلمان ایران بر علیه آنها
بجوش آید و آن افکار در مجلس شورای ملی منعکس شود با افتتاح پارلمان
مخالفت کرده و انواع مشکلات را فراهم میآوردند نخستین مصادمه آنها با
شارژهدافر آلمان در پنجم نوامبر ۱۹۱۴ اتفاق افتاد که طرفین فشار شدیدی
بدولت ایران در دو جهت معکوس وارد آوردند و بالاخره منجر به پیروزی فن
کاردرف گردید و بعد از افتتاح مجلس فعالیت دو دسته متخاصم خارجی از
قصر گلستان بکاخ بهارستان منتقل و طرفین شروع بتماس با وکلاء نمودند.
چنانکه روز بعد از افتتاح شارژهدافر آلمان در منزل وحید الملك شیبانی ملاقات
محرمانه با بعضی از وکلای دموکرات از قبیل آقا سید محمد رضا مساوات وحید
الملك شیبانی

و آقا سید جلیل اردبیلی کرده و طرح يك اکثریت بوسیله ائتلاف بین حزب
دموکرات با اعتدالیون به لیدری میرزا محمد صادق طباطبائی ریخته شد مقصد
نهائی آن اکثریت ترك بیطرفی دولت ایران بنفع آلمان و عثمانی بود حاضر
کردن مجلس برای این منظور چندان مشکل بنظر نمیرسید زیرا روز بروز تمایل
مردم باآلمانها رو به تزاید میرفت رجال ایران وحشت داشتند از اینکه بآنها
تهمت مخالفت با آلمان زده شود که مبدا مورد نفرت افکار عمومی قرار بگیرند

چنانکه سه روز پس از افتتاح مجلس محتشم السلطنه اسفندیاری وزیرمالیه مخصوصاً نگارنده را بشام دعوت کرده چندین ساعت وقت صرف توضیح مطلب ذیل نمود: «شنیده‌ام آلمانها از من گله دارند که چرا عباس خان پسر من با قشون فرانسه بجنگ رفته و بدست سپاهیان آلمان اسیر شده است خواهش دارم به شارژهدافر حالی کنید این اقدام فرزند من برخلاف میل من بوده و ذوق و شوق مدرسه نظامی سن سیر او را باین ماجری کشانیده که وارد جنگ شود. نامه‌هاییکه ممتاز السلطنه وزیرمختار ایران مقیم پاریس نگاشته شاهد این مدعی است».

محتشم السلطنه اسفندیاری

از محتشم السلطنه و فرزندش لازم میدانیم شرح مختصری بالاخص راجع به فعالیت نظامی عباس خان اسفندیاری و اسارت او در ماگدبورک و پروس شرقی برشته نگارش آوریم: میرزا حسن خان محتشم السلطنه روز ۱۸ ذیحجه ۱۲۸۳ قمری تولد و در دهم ربیع الاول ۱۳۶۴ قمری (پنجم اسفند ۱۳۲۳ شمسی) وفات یافته است.

مردی ادیب و نوع‌دوست و خداپرست بود. در سلطنت مظفر الدین شاه مشاغل مهم داشته و در زمان مشروطیت کرارا وزیر و وکیل و چندین دوره رئیس مجلس بوده نظر بمخالفت با قرارداد ایران و انگلیس در ۱۹۱۹ او و چند تن از رجال دیگر یعنی مستشار الدوله و ممتاز الدوله و ممتاز الملك و حاجی معین بوشهری از طرف دولت وقت بکاشان تبعید شدند.

عباسخان اسفندیاری که بعدها در ارتش ایران بدرجه سرتیپی رسید در سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ تحصیلات خود را در دانشکده افسری سن‌سیر فرانسه به پایان رسانیده و روز پنجم اوت ۱۹۱۴ با رتبه ستوانی در رأس رسد چهارم گروهان

هفتم هنگ ۶۶ برضد قشون آلمان داخل جنگ شده در ماه سپتامبر همان سال در جبهه معروف مارن اسیر شد. مراحل مختلفه اسارت جنگی را در هاله در ماگدبورگ و در پروس شرقی در مارین و در بسر برد.

موضوع دیگری که موجب عدم رضایت سفارت آلمان شد شرکت محمد حسین میرزا فرزند شاهزاده فرمانفرما در جنگ بر علیه آلمان بود که در سن سیزده سالگی از لیسه ژانسون دوسای بی پاریس (Jeanson de Saily) به روسیه اعزام و داخل مدرسه مخصوص نجباء بنام کور دوپاژ (Corps de Pages) در سن پترزبورگ شده بود او پس از اتمام تحصیل بامر امپراطور روس وارد هنگ گارد هوسار شد و از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ در جنگ برضد آلمان در جبهه لهستان و گالیسی شرکت داشت و در نتیجه نبرد خونین فرونت مشترک آلمان و اطریش در رود استوخود (Stochod) و صدمات وارده بگوش از احتراق نزدیک توپ مدتها در بیمارستان پطروگراد بستری بود.

۱- محمد حسین میرزا فرزند شاهزاده فرمانفرما ۲- پرنس پاله (Palley) فرزند گراندوک پل عموی امپراطور روس و برادر کوچک گراندوک دیمتری که بعد از قتل راسپوتین باتهام شرکت در توطئه بایران تبعید شد.

هنگامی که ژنرال آکسیف (Alexieff) به فرماندهی کل قوی جانشین امپراطور مستعفی شد دستور داد که فرزند فرمانفرما از جبهه به پطروگراد عودت داده شود و بایران برگردد بعد در کابینه لوف (Lvow) کرنسکی (Kerenski) وزیر جنگ تلگرافا او را احضار نمود اما مشار الیه دیگر معاودت نکرد و در ایران ماند و در آینده در ارتش شاهنشاهی ایران بدرجه سرلشگری نائل و به مقام وزارت طرق و شوارع و کشور و استانداری رسید.

دنباله فعالیت در برلن

در اواخر سال ۱۹۱۴ سیاستیون آلمان بمنظور تولید خصومت بین هندوستان و انگلستان در مقام استفاده از حزب انقلابی هندی بنام «غدر» برآمده با کمک یکی از انقلابیون معروف هند با اسم «چاتو بادایا» که از رجال دانشمند و تیزهوش و مدبر و با شهامت بود کمیته در برلن تشکیل دادند و توانستند یکفر انقلابی بزرگ هندی موسوم به «هاردیال» را نیز از سویس بآلمان بکشانند «مولوی برکت الله» از اهل بهوپال جزو همان کمیته بود اولین وظیفه این کمیته تبلیغ و موعظه میان اسراء شرقی و وظیفه دوم اعزام مبلغین به هندوستان از راه ایران بود «چاتو بادایا» گفت تنها نیروی ایرانی منظم و ملی حزب دموکرات است که سید حسن تقی‌زاده در آن نفوذ دارد و او هم فعلا در آمریکاست و باید ببرلن دعوت شود در آن موقع تقی‌زاده در نیویورک اقامت داشت و بدعوت علی قلی خان نبیل الدوله یکی از وطن‌پرستان پرحرارت به بیلاق رفته در باغ زیبای او واقع در روی کوه زندگی میکرد در آنجا يك جوان ایرانی دیگر بنام میرزا رضا خان که بعدها معروف بافشار شد دارای شور و احساسات تند نیز توقف داشت پس از مراجعت تقی‌زاده به نیویورک روزی ژنرال قونسول آلمان مقیم آنشهر از تقی‌زاده وقت ملاقات خواست و پیشنهاد همکاری برضد متفقین نمود تقی‌زاده که آتشی در دل از مظالم روسهای تزاری میپورید بدون درنگ آن پیشنهاد را پذیرفت و پس از فراهم آمدن وسائل باتفاق میرزا رضا خان افشار بطرف آلمان عزیمت نمود، در کشتی با يك هندی معروف موسوم به «لاتا» که سابقا در ایران با اسم «ضیاء الدین» اقامت داشته آشنا شد تقی‌زاده در هلند با وزیرمختار آلمان ملاقات و روز دهم ژانویه ۱۹۱۵ وارد برلن گردید رئیس اداره امور شرق آلمان تلگرافا توضیحاتی راجع به سوابق تقی‌زاده از تهران خواست فن کاردرف شارژمدافر سید حسن تقی‌زاده لیدر حزب دمکرات آلمان جواب تلگراف را بنگارنده محول داشت و من آنچه از ایام طفولیت از مراتب وطن‌پرستی و آزادی خواهی و فداکاری تقی‌زاده شنیده بودم بروی کاغذ آوردم.

در برلن کمیته هندی درخواست مساعدت فکری از تقی‌زاده کرد او اساساً هم‌آهنگی با اقدامات آنها را قبول نمود اما برای عملیات خود استقلالی قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و میهن‌دوست را که در اکناف اروپا پراکنده بودند در برلن گرد آورده و از جمع آنها هیئتی برای نجات ایران از فشار همسایگان تشکیل دهد اغلب ایرانیان ملت‌خواه دعوت تقی‌زاده را اجابت کردند کاظم زاده ایرانشهر از کمبریج پورداود و اشرف‌زاده و میرزا محمد خان قزوینی از پاریس و جمال‌زاده و نصر الله خان جهاتگیر و سعد الله خان درویش راوندی از سویس و میرزا اسماعیل نوبری و حاج اسماعیل آقا امیر خیزی و میرزا آقا ناله ملت و میرزا اسماعیل یگانی از اسلامبول باآلمان رفتند و پس از مشاوراتی تصمیم به تشکیل يك کمیته ایرانی و همکاری با آلمان گرفتند و چنین مقرر گردید که دسته‌دسته بنواحی شرقی عزیمت نمایند و فعالیت هر دسته در یکی از ولایات تمرکز حاصل کند و بدین ترتیب بمقصد گسیل شدند: کاظم‌زاده و میرزا رضا خان افشار بتهران، اشرف زاده و یکی دو نفر دیگر بشیراز جمالزاده و امیر خیزی و پورداود و نوبری ببغداد این عده بعد از بغداد بکرمانشاه رفته و در آنجا روزنامه «رستاخیز» را انتشار دادند اقدام تقی‌زاده منحصر بتشکیل انجمن فوق الذکر نبود او میخواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز بدستهای مطمئن سپرده شود بدینوسیله میعادى با حسینقلی خان نواب در «مونترو» سویس قرار داد و خود عازم آن شهر شد. تقی‌زاده معتقد بود بجمع وسائل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب به مقام وزیرمختاری ایران در برلن منصوب گردد نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان به سفارت تهران دستور صادر شد موانع این انتخاب را مرتفع سازند خصوصاً که چون نماینده سیاسی ایران در برلن در آنموقع یکی از ارامنه موسوم به آهانس خان بود و آلمانها اطمینان بآنها نداشتند موضوع را بطهران مرجوع و انجام این مأموریت بعهده نگارنده واگذار شد و من بسهولت توانستم مستوفی الممالک را که خود از دوستان صمیمی نواب بود

لکن تصمیم به تعیین صفاء الممالک به وزیرمختاری آلمان گرفته بود از نیت اولی منصرف و مصمم به نصب حسنقلی خان نمایم.

یکی از خدمات مهم دیگر تقی‌زاده در آلمان نشر روزنامه معروف «کاو» بزبان فارسی بود که تاکنون در مطبوعات ایران نظیر آن از حیث فصاحت و صحت اخبار و پاکیزگی چاپ و مرغوبی کاغذ دیده نشده و از این راه کمک بزرگی به تنویر افکار و ارشاد هموطنان بسوی مصالح حقیقی کشور نمود و برای مترسلین سرمشقی از املاء و انشاء قرار داد. مقالات مختلفی که در آن جریده نگاشته شده يك قسمت آن بقلم شیوای جمال زاده برشته تحریر آمده است. (۵)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱ - علیرضا ملانی توانی « شرایط ایران در آستانه جنگ جهانی اول» ایران و قدرتهای بزرگ - موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- ۲ - مورخ‌الدوله سپهر «ایران در جنگ بزرگ» «۱۹۱۸-۱۹۱۴»، نشر : تهران: ادیب، ۱۳۶۲. صص ۱۰ - ۹
- شایان ذکر است که Word این کتاب را از « مرکز تحقیقات رایانه‌های قائمیه اصفهان» توسط اینترنت استفاده و کارم را را برای ماشین کردن آن آسان نمود و سپاسگزار
- ۳ - مورخ‌الدوله سپهر «ایران در جنگ بزرگ» صص ۱۷ - ۱۳
- ۴ - حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، انتشارات عطار، انتشارات فردوسی، جلد سوم، تهران، ۱۳۶۱، صص ۲۶۰-۲۶۷
- ۵ - مورخ‌الدوله سپهر «ایران در جنگ بزرگ» ، صص ۵۷ - ۳۲

علیرضا ملانی توانی « شرایط ایران در آستانه جنگ جهانی اول» ایران و قدرتهای بزرگ

پی نوشتها

۱. بنگرید به شیخ الاسلامی، جواد. قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۱۳۳.

۲. برای اطلاع بیشتر در این باره بنگرید به ملانی، علیرضا. « بریگاد قزاق ایران، صحنه‌ای از مداخلات لجام گسیخته روسیه در ایران». تاریخ و فرهنگ معاصر، سال ششم، شماره ۳ و ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۶). ص ۱۶۱ تا ۱۸۱.

3- Amirsadeghi, Hossein. Twentieth Century Iran, London, First

.Published 1977, p. 11

۴. بنگرید به: کاظمزاده، فیروز. روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴. پژوهش درباره امپریالیسم. ترجمه منوچهر امیری. تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، چاپ دوم، ص ۶۴۸.

۵. سایکس، سرپرسی. سفرنامه ژنرال سایکس یا ده هزار مایل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶، چاپ دوم، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۶. رجوع کنید به قاسمی، ابوالفضل. سیر الگارشلی در ایران از گوماتا تا کودتا. تهران، ققنوس، ۱۳۵۷، چاپ اول، ص ۲۵۵ و ۲۵۷.

۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک : رواسانی، شاپور. دولت و حکومت در ایران در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری. تهران، نشر شمع، بی تا، چاپ اول، ص ۸۷ تا ۸۹.

۸. درباره نفت بنگرید به: فاتح، مصطفی. پنجاه سال نفت ایران. تهران، پیام،

- ۱۳۵۸، چاپ دوم، ص ۲۶۴ تا ۲۶۶ و همچنین: عیسوی، چارلز. تاریخ اقتصادی ایران (قاجاریه ۱۲۱۵ تا ۱۳۳۲-۱۲۱۵ق). صص ۵۰۱-۵۰۰.
۹. بنگرید به: اتحادیه نظام مافی، منصوره. احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ق). تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۲۰.
۱۰. بنگرید به: بلوشر، ویپرت. سفرنامه بلوشر. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۱۳۰.
۱۱. در این باره بنگرید به میروشینکف، ل.ن. ایران در جنگ جهانی. ترجمه ع. دخانیاتی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴، چاپ اول، ص ۲۹. همچنین میراحمدی، مریم. پژوهشی در تاریخ معاصر ایران برخورد شرق و غرب ۱۹۰۰-۱۹۵۰. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۷۲ و ۷۳؛ و نیز مارتین، برادفور. جی. تاریخ روابط ایران و آلمان. ترجمه پیمان آزاد و علی امید. تهران. پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۸ تا ۱۲.
۱۲. تفرشی، مجید. «نقش آلمان در تحولات خلیج فارس در ابتدای قرن بیستم و جنگ جهانی اول». مجموعه مقالات سمینار مسائل خلیج فارس. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، چاپ دوم، ص ۱۵۸ تا ۱۶۵.
۱۳. شمیم، علی‌اصغر. ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰، چاپ دوم، ص ۱۱۲.
۱۴. در این باره بنگرید به افشار، محمود. سیاست اروپا در ایران: اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی. ترجمه ضیاءالدین دهشیری. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، چاپ اول، ص ۱۷۱؛ تمدن، محمد. اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه. تهران، تمدن، ۱۳۵۰، ص ۸۲.

فصل هفتم

جنگ جهانی اول، رقابت های بزرگ و پیدایش جامعه ی سیاسی در ایران

تورج اتابکی

جنگ جهانی اول و پیامدهای آن شاید پر اهمیت ترین فصل سیاسی تاریخ قرن بیستم باشد. فرو پاشی سلطنت دوگانه اتریش - مجارستان و امپراتوری های عثمانی و روس و سپس شالوده ریزی جمهوری اتریش، پادشاهی مجارستان، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری ترکیه ی کمالیستی از مهم ترین نتایج این جنگ بودند.

پس از آغاز جنگ، فشار خارجی در ایران افزایش یافت و شکاف سیاسی دیرینه را دو چندان ساخت. حکومت مرکزی یگانه منبع قدرت در کشور نبود. بلوشر درسفر نامه اش می نویسد « دو منبع در کشور اعمال قدرت سیاسی می کردند. یکی رسمی که حکومت و بستکانش را شامل می شد و دیگری غیر رسمی » که به گفته ی او « نیروهای ملی » را در بر می گرفت. (۱)

پس از آن که قانون اساسی ایران در ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ به توشیح شاه قاجار رسید، رقابت دولت های روس و انگلیس در ایران - دست کم تا چندی - کم رنگ شد و توافقنامه ای بین دو قدرت بزرگ به امضا رسید. این توافقنامه که به قرار داد ۱۹۰۷ روس و انگلیس روس و انگلیس مشهور شد ایران رابه سه منطقه ی روس و انگلیس و بی طرف تقسیم کرد. به اتکای این قرار داد، دولت انگلیس در اکتبر ۱۹۱۰ / مهر ۱۲۸۹ اولتیماتومی در باره ی امنیت جنوب کشور به دولت ایران داد. این کار انگلیسی ها زمینه ساز اقدام مشابه روس ها شد. اینان پیشاپیش ولایات شمالی ایران را اشغال کرده بودند. نوامبر ۱۹۱۱ / آبان ۱۲۹۰ دولت روس اولتیماتومی به دولت ایران داد که شمال



کشور را عملاً تبدیل به مستعمره ی روس ها می کرد. (۲) از آن جا که مجلس به پشتگرمی مردم در برابر روس ها سر تسلیم فرود نمی آورد، دولت شکننده مجلس را برچید و اولتیماتوم را پذیرفت. در بحران دامنگیر کشور، این تنها راه حل مسئله به نظر می رسید. (۳) در این بین اقدامات اشغالگرانه ی روس و انگلس در شمال و جنوب ایران به عثمانیان نیز بهانه ای داد تا اوایل جنگ به غرب و شمال غرب ایران یورش آورند. کافی است فعالیت عوامل آلمانی به ویژه در میان عشایر جنوب را هم به این فهرست مصیبت ها بیفزاییم تا تصویری از میزان نا توانی حکومت مرکزی ایران در این دوره به دست آوریم.

نخستین واکنش دولت ایران در برابر جنگ جهانی اعلام بی طرفی اش در فرمان اول نوامبر ۱۹۱۴ / ۹ آبان ۱۲۹۳ بود. ولی در حالی که بخش بزرگی از خاک ایران در اشغال متفقین بود اعلام بی طرفی چه معنایی داشت؟ هنگامی که رئیس الوزرا مستوفی الممالک از مقامات روس خواست که قشون خود را از آذربایجان بیرون ببرند تا بهانه به دست عثمانیان برای حمله به ایران ندهند « وزیر مختار روس ضمن تأیید نظر او پرسید چه تضمینی وجود دارد که پس از خروج لشکرما، عثمانی ها قشون خود را وارد ایران نکنند؟» (۴)

بدین سان شمال و شمال غرب ایران یکی از میدان های اصلی جنگ جهانی اول شد. راهبرد نظامی روس و انگلیس و عثمانی، هر سه، حول محور ایجاد و تشدید اختلافات بین گروه های قومی و مذهبی در آن منطقه می گشت. وعده ها داده شد در باره ی تأسیس دولت های مستقل برای کردها، آشوری ها، ارمنه، و مسلمانان آذری. این تحریکات به کشمکش های فوق العاده خونین و وحشیانه ای در میان این گروه های قومی و مذهبی منجر شد.

روشن است که اگر حکومت مرکزی قدرت و استحکام داشت حفظ بی طرفی برایش دور از دسترس نبود. اما هم شاه جوان کشور، احمد شاه قاجار، که در

ژوئیه ۱۹۱۴ / تیر ۱۲۹۳ بر تخت نشست، و هم کابینه‌ی مستوفی‌المالک هر دو بی‌کفایت بودند. به سبب آن که ایرانیان نتوانستند بی‌طرف بمانند، برخی از ایشان به گمان خود راه عافیت را برگزیدند و هم پیمان بی‌خطری برای خود جستند. آلمان به علت فاصله‌ی دورش مرجح به نظر می‌آمد. بر خلاف انگلیسی‌ها که منافعشان در هند خواه ناخواه متضمن سیاست مداخله‌ی جویانه‌ی آن‌ها در ایران بود، آلمان در نگاه نخست تهدید مستقیمی جلوه نمی‌کرد. آلمان در مناسباتش با ایران چه بسا می‌توانست همین را امتیاز خود بر روس و عثمانی، اگر که اینان نیز مدعی هم‌پیمانی با ایران می‌شدند، به حساب آورد. قدر مسلم این که آلمان‌ها «بسیار می‌کوشیدند که سری بین سرها در بیاورند. اما همیشه احتیاط می‌کردند که پا روی دم روس‌ها نگذارند.» (۵)

بدین ترتیب احساسات ضد روسی و انگلیسی در ایران موجب شد که پاره‌ای از دموکرات‌ها مشتاق هم‌پیمانی با آلمان‌ها شوند. دسامبر ۱۹۱۴ / آذر ۱۲۹۳ که مجلس سوم بر سر ارآمد ۳۰ نفر از ۱۳۶ نماینده‌ی آن عضو حزب دموکرات بودند. (۶) فعالیت دموکرات‌های طرفدار آلمان باعث بدگمانی و خشم روس و انگلیس شد و شمار نیروهای اشغال‌گر خود را در ایران افزایش دادند. وخامت اوضاع تا به جایی رسید که قشون روس در قزوین مستقر شد و بنای پیشروی به سمت پایتخت گذاشت و تهدید به اشغال تهران کرد. ۳۰ نماینده‌ی دموکرات به همراه روزنامه‌نگاران و اعتدالیون پرنفوذ راهی سفر درازی شدند که نخستین منزلگاهش شهر قم بود. در این شهر «کمیته‌ی دفاع ملی» را تشکیل دادند و سپس راه کاشان را در پیش گرفتند. سرانجام در کرمانشاه مستقر شدند و خود را «حکومت موقت ایران» نامیدند. این حکومت که به مثابه قدرت مرکزی مورد شناسایی رسمی قرار گرفت و از این حیث یگانه حکومت مشروع ایران بود در برابر فشار روز افزون انگلیسی‌ها تاب ایستادگی نداشت. در ۱۹۱۶ کرمانشاه به دست روس‌ها افتاد و عمر حکومت موقت به پایان رسید.

در این میان عثمانیان، با الهام از احساسات پان ترکی و پان تورانی و رؤیای و وطن بزرگ یکپارچه ای برای همه ی اقوام ترک زبان؛؛ جبهه ی تازه ای در آذربایجان در برابر نیروهای متفقین گشودند. نتیجه آنی این اقدام آن بود که آذربایجان یکی از میدان های اصلی جنگ جهانی اول شد. راهبرد نظامی روس و انگلیس و عثمانی، هرسه، حول محور ایجاد و تشدید اختلافات بین گروه های قومی و مذهبی در این ایالت می گشت. وعده ها داده شد در باره ی تأسیس دولت های مستقل برای کردها، آشوری، ارمنه، و مسلمانان آذری. در انقلاب مشروطه (۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ / ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸) اگر چه آذربایجان بین مشروطه خواهان و شاه دوستان تقسیم شده بود. مسلمانان آذری با گرجی های مسیحی و داوطلبان ارمنی آرمان مشترکی پیدا کرده بودند. مداخله ی خارجی در جنگ اول آذربایجان را پاره پاره کرد و سران طوایف و جمعیت در صدد بسیج امت اسلام در زیر پرچم اتحاد بر آمدند. (۷)

انقلاب فوریه ی ۱۹۱۷ روسیه از قرار معلوم در شمال ایران تأثیرانی تری بر جای گذاشت تا در جنوب ایران. گذشته از بهت و حیرتی که در کل قشون روس پدید آورد. تغییر رفتار برخی از واحدهای آن نسبت به اهالی منطقه مشهود بود. در تبریز از آن پس روس ها مردم را دوست و رفیق خطاب می کردند، اما در اوایل عملاً اقدامی صورت ندادند که فکر یک دگرگونی بنیادین را به سر مردم بیندازد. (۸)

وانگهی، هفت سال جنگ و سال ها اشغال نظامی باعث شده بود که مردم آذربایجان تمایلی به قبول دعوت سوسیال دموکرات های ایرانی به پیوستن به موج انقلابی که از شمال سرریز می کرد نشان ندهند.

در ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶ سوسیال دموکرات های ایرانی در باکو/ با دکوبه که از آغاز جنگ جهانی به کار زیر زمینی پرداخته بودند تأسیس حزب مستقل خود را با نام «فرقه عدالت» اعلام کردند و در ۱۹۱۸ فرقه ی عدالت ۱۸ عضو خود

را به ریاست اسدالله غفار زاده که دبیر حزب بود به گیلان فرستاد. نخستین کوشش فرقه برای برقراری ارتباط با کوچک خان، رهبر نهضت جنگل در گیلان، شکست خورد و اندکی بعد فرقه گروه دیگری را که این بار شامل ۲۰ نفر بود روانه کرد. ژوئن ۱۹۲۰ / خرداد ۱۲۹۹ فرقه ی عدالت اولیه کنگره ی خود را در انزلی برگزار کرد. (۹) در این کنگره که ۵۱ عضو دارای حق رأی در آن شرکت داشتند فرقه ی عدالت به « حزب کمونیست ایران » تغییر نام داد.

در حالی که قفقاز به زیر نفوذ روحیه ی کمونیستی می رفت. کمی آن طرف تر در آسیای صغیر روح پان ترکی جای رقیبانش، مکتب های پان عثمانی و پان اسلامی، را می گرفت. جنگ جهانی عثمانیان را با روس ها درگیر کرد و راه برای رشد پان ترکیسم هموار شد. پان ترکیست ها روس ها را نه فقط کافر که همچنین مهاجمانی می دیدند که منطقه ی جنوب قفقاز را گرفته بودند؛ منطقه ای که بخشی از وطن ترک ها ی مسلمان به شمار می رفت. از این رو جنگ با روس ها قداستی همچون جهاد داشت.

پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فرو پاشی امپراتوری روس ، بسیاری از پان ترکیست ها فرصت را برای آزاد سازی سرزمین پدری و یکپارچه سازی ملت ترک مغتتم دیدند. هر چند این خوشبینی زیاد دوام نیاورد و بلشویک ها نشان دادند که تغییرمرزهای امپراتوری خود را تحمل نمی کنند، تا چند سالی هواداران کهنه کار پان ترکیسم هنوز سرگرم استفاده از هر وسیله ی ممکن برای تحقق رؤیای دیرینه ی خویش بودند. بر خلاف توقع ایشان، دستاوردهای پان ترکیست ها در آذربایجان در خلال جنگ جهانی و بعد از آن چندان چشمگیر نبود. اگر چه این ایالت سال ها تحت اشغال ظاهری نیروهای عثمانی باقی ماند، تلاش های اینان برای جلب حمایت قابل اتکای اهالی آذربایجان به نتیجه نرسید.

به دنبال انعقاد پیمان آتش بس مودروس در اکتبر ۱۹۱۸ سرانجام ارتش عثمانی آغاز به ترک خاک ایران کرد. در استانبول کابینه ی « جمعیت اتحاد و ترقی » استعفا داد و دولت جدیدی به ریاست احمد عزت پاشا بر سرکار آمد. این آخرین میخ تابوت پان ترکیسم و پان تورانیسم و پان اسلامیسیم بود که « ترک های جوان » در چهار سال جنگ مشتاقانه از آن ها بهره برداری کرده بودند. اما خروج همه ی نیروهای بیگانه از ایران به جز انگلیسی ها موجب تحکیم قدرت حکومت مرکزی نشد. در شمال کشور - آذربایجان، گیلان، خراسان - اصلاح طلبان معتقد بودند که اگر دست به مبارزه برای اصلاحات در نواحی خود بزنند رفته رفته اصلاحات به نقاط دیگر کشور نیز راه خواهد یافت. اینان هرگز تجزیه طلب نبودند و کوشش های آنان فقط برای ایجاد قدرت با ثباتی در کشور بود، ضمن این که خواستار تقسیم عادلانه ی قوا بین حکومت مرکزی و حکومت های محلی بودند. افزون بر آذربایجان و گیلان و خراسان، در جنوب و غرب کشور نیز جنبش های محلی ای یافت می شدند که هر چند خواهان اصلاحات نبودند از اقتدار حکومت مرکزی در کشور می کاستند. یکی از این جنبش ها را فردی شورشی به نام سیمکو رهبری می کرد. گفتنی است که جامعه ی سیاسی ایران آهسته آهسته در همین دوره ی نسبتاً پرهرج و مرج تاریخ کشور شکل گرفت.

پیدایش جامعه سیاسی در ایران معاصربه نهضت مشروطه در آغاز قرن بیستم بازمی گردد. در انقلاب مشروطه این نظر غالب بود که شرط پیشرفت اجتماعی و سیاسی ایران وجود حکومت متمرکز و مستحکمی براساس قانون و نظم است. تا دست کم یک دهه بعد از انقلاب، این گونه آمال سیاسی مشروطه خواهان را از مخالفانت محافظه کارشان - « مدافعان استبداد » - جدا می کرد. در انقلاب مشروطه، ایرانیان از هر قوم و قبیله در کنار یکدیگر با نیروهای طرفدار « بی قانونی » و همچنین با قدرت مطلقه ی استبدادی سلطنت جنگیدند. در مخالفت با انحصار دولت در تصمیم گیری ها نیز با یکدیگر هم داستان بودند. قصد آن ها

ابداً تقسیم قدرت در میان گروه های قومی مختلف برای تأسیس دولت های جداگانه بر پایه ی هویت قومی نبود. گر چه انتظار داشتند که انقلاب ساختار کهنه ی قدرت را که متمرکز و مطلق و استبدادی بود دگرگون سازد. تمرکز رابه رأی حکومت جدید نیز لازم می دند. حال باید که تمرکز ، بر مبنای قانون اساسی مکتوبی ، شکل عملی معقولی پیدا می کرد.

قانون اساسی ایران در ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ به تصویب رسید. دوره ی استبداد صغیر متعاقب کودتای محمد علی شاه که از ژوئن ۱۹۰۸ / خرداد ۱۲۸۷ تا ژوئیه ی ۱۹۰۹ / تیر ۱۲۸۸ به درزا کشید مرحله ی سرنوشت سازی از نهضت مشروطه بود. با این که کودتا دست کم تا چندی مانع از عملکرد حکومت مشروطه شد، مداخله ی خشونت آمیز شاه به این نهضت در دراز مدت پویایی بیشتری بخشید. طبقات متمکن که در اوایل نهضت نسبتاً زود دست از مخالفت برداشته و در مواردی چه بسا وانمود کرده بودند که توافقی همگانی در میان مردم وجود دارد. اکنون به آگاهی تازه ای می رسیدند که غافلگیر شان می کرد. روشن شده بود نهضت مشروطه توانایی آن را دارد که ساختارهای اجتماعی - سیاسی کهنه و نهادینه را زیر و رو کند. از سوی دیگر مردم نیز کم کم پی می بردند که حکومت مشروطه به معنی کباب یک وجبی (کباب بو آینده کاسب) برای هرایرانی نیست. این وعده را شیخ سلیم داده بود که از هواداران انقلاب در تبریز بود. در روزهای نخست نهضت ، وی از این قبیل فواید مشروطه برای مردم سخن گفته بود. (۱۰)

در آغاز تدریجی جنگ جهانی اول، شکل گیری تدریجی حسن میهن پرستی دولتی و ملی گرایی ارضی در گفتمان سیاسی غالب در ایران مشهود بود. ملی گرایی ارضی تا حد زیادی از سیاست های تجزیه طلبانه ی قدرت های بزرگ ناشی می شد که تمامیت ارضی کشور را تهدید می کرد. بسیاری از ایرانیان حفظ تمامیت ارضی را نخستین گام ضروری در راه استقرار حکومت قانون و

یکم دولت با کفایت امروزی، که تضمین کننده ی حقوق جمعی و فردی ملت بود، می دانستند.

در شروع جنگ، بسیاری از سیاستمداران محبوب به مقوله ی نوسازی کشور توجه داشتند. در ۱۹۱۴ مستوفی الممالک در برنامه ی کابینه ی دو مش که مجلس آن را نپذیرفت این موارد را گنجانده بود: الغای مقرری بگیری قدیم؛ تکمیل سریع قانون اساسی جدید؛ تأسیس مدرسه ی حقوق غیرمذهبی برای آموزش دست اندرکاران وزارت عدلیه؛ ایجاد مدارس دخترانه؛ و وضع قوانینی و جدید در مورد ارتباطات تلگرافی. (۱۱)

در همین سال مشیرالدوله برنامه ای به مجلس سوم تقدیم مرد که موادی از آن عبارت بودند از «وضع قوانین تجاری، اجرای قانون ورشکستگی، تأسیس مدرسه یا برای تربیت معلمان زن، تعیین برنامه ی درسی یکسان و کتاب های درسی یکسان برای همه ی مدارس، تبدیل تدریجی مکتب خانه ها (مدارس مذهبی) به مدارس ابتدایی غیر مذهبی و تشکیل یک اتاق بارگانی» (۱۲) (۱)

یحیی دولت آبادی: احساسات من در مراجعت به ایران

بعد از سه سال و کسری اقامت اروپا به وطن بازگشت نموده در تاریخ هفتم شعبان یک هزار و سیصد و سی و دو به تهران می رسم، احساسات من در دیدار وطن فوق العاده ملال انگیز است.

این ملالت بی اندازه آیا تنها به واسطه محرومی از آزادی اروپا و مفارقت دوستان مهربان آن سامان است یا بابت انسی است که در مدت طولانی به اقامت در شهرهای آباد داشته ام و اکنون جز خرابه چیزی نمی بینم. البته همه مدخلیت دارد ولی بیشتر به واسطه دیدن اوضاع ناگوار وطن است که خرابی صوری و

معنویت به مراتب بیشتر از پیش شده غبار غربت و بی‌کسی بر در و دیوارش نشسته است.

از رسیدن به انزلی تا ورود به تهران هر چه می‌بینم نامطبوع، هر چه می‌شنوم ناملایم، هر چه احساس می‌کنم غم‌افزاست علی‌الخصوص که دختر سه ساله‌ای دارم حساس و شیرین زبان نامش فخرالزمان. این طفل در مدت یک سال اقامت سوئیس زبان فرانسه حرف می‌زند و فارسی را فراموش نموده و از اوضاع وطن چیزی در خاطرش نمانده، بدان می‌ماند که تازه در این عالم قدم می‌گذارد هر چه مشاهده می‌کند همه مخالف است با آنچه با آن‌ها انس داشته. اظهار وحشت می‌کند و از روی حیرت به زبانی که دارد پی در پی می‌پرسد اینجا کجاست؟ اینجا چرا این‌طور است، برویم خانه خودمان، دیگر نمی‌داند اینجا خانه خودمان است، این ویرانه وطن عزیز ماست که بی‌صاحبی آن را به این صورت و به این روز سیاه افکنده. می‌پرسد دیوارها چرا خراب است، زمین‌ها چرا پر از خاک و کثافت است، مردم برای چه پا برهنه‌اند (مراد مردم گیلانند) پرسش‌های حیرت‌آمیز این طفل تازه زبان گشوده بیشتر خاطر مرا مشوش می‌دارد علی‌الخصوص که احوال پریشان فقرا و عجزه بیچاره را که در هر گذرگاه بر مسافرین هجوم آورده در کمال سماجت تکدی می‌نمایند مشاهده می‌نمایم که به مراتب از پیش افزون شده، بر پریشانی خاطرم افزوده می‌گردد. گاهی تصور می‌کنم چگونه می‌شود این ملت روی سعادت ببیند و از این بدبختی که دارد نجات یابد. کی می‌شود امور ملک و ملت ما رو به اصلاح بگذارد و آثار آن در ناحیه بیچارگان هویدا گردد. از یک طرف پس از چند سال در راه‌های اروپا به آسانی و استراحت سفر کرده اکنون طی نمودن راه انزلی تا تهران در صورتی که از بهترین راه‌های مملکت ماست با زحمت زیاد که دارد بر من ناگوار است.

چیزی که در این وقت و در این راه جالب نظر من گشته و مزیتی است که در

این سفر تصور می‌کنم حاصل شده است سکوت و آرامی است که در همه جا دیده می‌شود. نمی‌دانم این سکوت، این آرامی به واسطه انتظام امور دولت و حسن جریان اداره حکومت است یا به واسطه رعبی است که از قوه اجنبی در دل‌ها جای گرفته یا اینکه مملکت به صورت قبرستانی درآمده و از مردگان آوازی شنیده نمی‌شود. در اثنای راه چون از منجیل می‌گذرم محاذی قهوه‌خانه‌ای اطراق مختصری می‌شود. اداره کوچکی به نظر می‌آید که بیریق شیر و خورشید بر آن نصب است. به حیرت بر آن اداره نظر می‌کنم که اینجا کجاست، در این حال دو تن از جوانان در لباس ژاندارمری به فرم تازه که ندیده بودم مرا استقبال کرده با خوش‌رویی و ادب به حجره خویش خواندند و تشریفاتی به جا آوردند، از حال و کار آن‌ها پرسش می‌کنم، معلوم می‌شود اداره ژاندارمری است که در تحت ریاست صاحب‌منصبان سوئدی مرتب گشته و تنها قوه‌ای است که در ازای تمام قوای محو شده دولت ایجاد شده و هنوز در تمام مملکت مخصوصاً در نقاط شمالی به واسطه ضدیت مامورین روس نفوذ نیافته و این آخر نقطه‌ایست که از این طرف پیش آمده‌اند تا کی بتوانند خود را به سرحدات شمالی برسانند. از دیدن این مرکز کوچک که به نام قوه ایرانی است مشعوف می‌گردم خصوصاً که معلوم می‌شود اظهار خصوصیت جوانان به واسطه سابقه شناسایی است که نسبت به من دارند. چه آن‌ها از تربیت‌یافتگان مدرسه ادب تهران بوده‌اند و حق تعلیم مرا درباره خود فراموش نکرده‌اند. دیگر از آنچه می‌بینم و مسرت می‌افزاید خالی بودن جای عساکر روس است در گیلان و قزوین که زمان کمی پیش از این به روسیه بازگشت نموده‌اند و غیر از معدودی به نام حراست قنصلخانه‌ها باقی نمانده است.

بالجمله به تهران می‌رسم گرچه بایستی پس از عهد بعید دوری از وطن به دیدار دوستان و عزیزان دلشاد گردم ولی هر وقت می‌خواهم احساس این خوشبختی را بنمایم پریشانی حواس از بابت اختلال امور شخصی از یک طرف و پی بردن بر احوال پریشان وطن و هموطنان از طرف دیگر شهد آن را به

کامم تلخ می‌نماید، خصوصا که هر چه بیشتر مردم را دیده سخنان ایشان را می‌شنوم بیشتر حس می‌کنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته، احساسات ملی بالمره محو و نابود شده، گویا مرغ مرگ بر سر همگی نشسته، یاس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است، جمعی از ستمکاران سران و سروران قوم شده به یغماگری پرداخته‌اند. دو قوه فاسد که قرن‌ها بزرگتر بدبختی ایران را تشکیل می‌داده یعنی قوه دولتیان ستمگر و روحانی‌نمایان طمع‌کار بعد از آن همه انقلاب، بعد از آن همه فداکاری، بعد از همه قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال که در راه آزادی ملت واقع شده، بعد از همه سعی جمیل که در راه کوتاه کردن دست این دو قوه فاسد به کار رفته، به صورتی قبیح‌تر از تمام صورت‌های گذشته حکمروایی می‌نماید.

گفتم به صورتی قبیح‌تر، بلی چه پیش از این تسلط بر زیردستان از طرف دولتیان بود و گاهی از طرف روحانی‌نمایان و اکنون قوه اجنبی اسباب دست ستمگران شده، هر کجا درمانده شوند، هر کجا رسیدن به آرزوهای خود را مشکل تصور نمایند به زبان مامورین اجنبی مقاصد نامشروع خود را بر دوش ملت بار می‌نمایند. ملت بی‌خبر، ملت بیچاره هم چاه را از راه نشناخته متنفذین در وجود خود را که همه گرگان در لباس میشند تقویت نموده به دست خود اسباب بدبختی خود را فراهم می‌آورد. چون سخن از دو قوه فاسد به میان آمد بهتر چنان می‌دانم این رشته را تعقیب نموده حالت حالیه مملکت را از بابت این دو قوه با پیش از انقلاب ایران مقایسه نمایم تا بر خوانندگان معیار ترقی و تنزل مملکت آشکار گردد.

در ازمنه سابق چنان که در مجلدات دیگر این کتاب نوشته‌ام (مخصوصا در اوائل جلد اول) این دو قوه ناشی می‌شد از یک سلطنت مقتدر که پادشاهش مالک الرقاب گفته می‌شد، وزرا و امرایش مردم سالخورده دنیا دیده تجربه‌آموخته و اغلب گرچه به ظاهر بود، دیانت شعار بودند، قوای دولت برای ابهت سلطنت

و انتظامات داخلی کافی بود، حکامش از مرکز کمال ملاحظه را داشتند، درباریانش اغلب دو دسته بودند بر ضد یکدیگر که اگر از طرف یک دسته به کسی ستم می‌شد ستم‌کشیده به دسته دیگر متوسل گشته او را حمایت می‌کردند.

قوه دیگر ناشی بود از روحانیان خداپرست که در هر شهر و دیار ایران و عراق عرب متعدد موجود بودند و از جمعی روحانی‌نمایان شرکا ستمکاران. خداپرستان آن‌ها وجودشان برکت بود و موجودیتشان گرچه در گوشه‌انزوا بود موجب هزارگونه ملاحظه و در واقع پشت و پناه حقیقی ملت و دولت بودند.

روحانی‌نمایان آن عهد و زمان نیز اغلب مردم آبرومند و دارای حیثیات شخصی بودند که حیثیات مزبور می‌توانست از بسیاری از تجاوزات آن‌ها جلوگیری نماید و سدی در برابر هوسناکی‌های ایشان بوده باشد. بعلاوه از روحانیان حقیقی اندیشه داشتند این بود که راه چاره برای ستمدیدگان از طرف آن‌ها هم بسته نبود و مضرت وجودشان اغلب چاره‌پذیر بود.

اما در این عهد و مخصوصاً در سنوات اخیر در مبادی این دو قوه عکس تمام آنچه در ازمنه سابق بود دیده می‌شود و هیچ یک به صورت و معنایی که از پیش بوده باقی نمانده است و اما قوه دولت بعد از خلع محمدعلی شاه، این قوه از سلطان احمدشاه نابالغ ناشی بود که مدت چهار سال در انتظار تاجگذاری می‌گذرانید و اکنون دارد به آرزوی خود می‌رسد بی‌آنکه بداند سلطنت چیست و مملکت کدام است و از بابت سلطنت کسانی که به دست صاحبان هوا و هوس‌های گوناگون اسیر بوده مانند عضدالملک شخص معقول مؤدب مذهبی سیاست‌ناشناس و یا مانند ناصرالملک عالم سیاست‌شناسی که نمی‌توانسته است صلاح ملک و ملت را بر ملاحظه حیثیت و دارایی خود مقدم بدارد و از وزرایی که اغلب با یکدیگر ضد و ناسازگار بوده‌اند با وجود اینکه اهلیت داشتن بسیاری از آن‌ها هم برای آن مقام محرز نبوده است بلکه مکرر اشخاص نااهل به شغل وزارت می‌رسیدند، به علاوه معارضین تخت و تاج چه از خانواده

سلطنت و چه از چپاولان داخلی در نقاط مختلف مکرر حمله کرده، قوه مستقیمی برای دولت در دفع آنها موجود نبوده است و مجبور بوده‌اند زمام امور را به دست روسای بختیاری بدهند که قوه شخصی آنها قائم مقام قوه دولت بوده باشد و بدیهی است حکومت ایلاتی در مملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقابتی که در آنها هست چه اثر می‌کند و هم در حکومتی که قوه ایلاتی او محتاج الیه دولت باشد، چه در مرکز و چه در ولایات و آن قوه جلب نفع را یگانه مقصد خویش بشمارد، حال زیردستان او پیداست به کجا می‌کشد. این بود که کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصا در نقاطی که حکومت ایلاتی بود شدیدتر از دوره‌های استبدادی شد و مردم ناچار می‌شدند به قوای اجنبی متوسل گردند. سیاست اجنبی هم همین آرزو را داشت و حسن استقبال می‌کرد بلکه خود وسایل آن را نیز فراهم می‌آورد. علی‌الخصوص که به واسطه پذیرفته شدن اولتیماتوم روس و انگلیس و قبولانیدن مواد عهدنامه ۱۹۰۷ که مابین آن دو دولت راجع به آسیای وسطی بسته شده به دولت وقت قنسول‌های دو دولت در جنوب و شمال رشته امور سیاست داخلی و خارجی را از دست حکومت ایرانی گرفته، کار به جایی رسیده است که از بدخواهان و خیانتکاران گرفته تا سران و سروران قوم همه دیده باطن و ظاهر را به جانب دربار پطرسبورغ و لندن افکنده، منتظرند مقدرات آنها از آن دو ناحیه بروز کرده در داخل مجری گردد. قوه نظامی دولت هم صفر شده، دو قوه قزاق و ژاندارمری هم در واقع مستند است به روس و انگلیس و قوه اجنبی شمرده می‌شود گرچه ژاندارمری به ایرانی بودن نزدیکتر است تا قزاق.

و اما قوه روحانی - رؤسای بزرگ مذهب و مجتهدین محترم از میان رفته‌اند، باقی‌ماندگان ایشان در عراق عرب و ایران از کمیابی در حکم معدومند و جمعی از روحانی‌نمایان که به وراثت در این کسوت باقی مانده‌اند در انقلابات اخیر و خلط و مزج دولت و ملت شریک‌المصلحه دولتیان شده‌اند و جمعی از آنها اسباب دست خیانتکاران گشته، به عبارت دیگر حجت‌الاسلام‌های بی‌سواد طماع

خود را به میدان انداخته به دست یاری مردم طماع بیکار، اشخاصی را به وزارت و حکومت و وکالت و غیره می‌رسانند و در امور دولت و ملت دخالت نموده، استفاده می‌کنند.

ناامیدی سرتاسر مملکت را فرو گرفته، با هر کس سخنی از اصلاحات ملکی گفته شود به غیر از نمی‌شود و کار گذشته یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است، جوابی شنیده نمی‌شود، چیزی که در این وقت نویددهنده و موجب سرگرمی مردم شده حکایت تاجگذاری سلطان احمدشاه است که در بیست و هفتم شعبان هزار سیصد و سی دو (۱۳۳۲) مقرر گشته است انجام یابد. مردم بی‌خبر تصور می‌کنند با تاجگذاری احمدشاه اوضاع و احوال رو به بهبود می‌گذارد در صورتی که شاید از اینکه هست بدتر شود، چه تعجیل نایب‌السلطنه در انجام این کار تنها به رعایت صلاح مملکت نیست بلکه برای خلاص نمودن جان خویش و رفتن به اروپا و آسایش خیال است و به هر حال مردم بی‌خبر از این پیش‌آمد خوشحالند و خوشحالیان را مقصدهای مختلف است. یک طایفه منافع خود را در این می‌دانند که سلطان احمدشاه خود متصدی امر سلطنت باشد، طایفه دیگر انقضای مدت نیابت سلطنت ناصرالملک را خواهانند یا برای منافع خویش و یا از روی وطن‌خواهی، چه تصور می‌کنند سیاست ناصرالملک گرچه به صورت در حمایت حکومت ملی است در واقع سیاست محافظه‌کارانه است و می‌گویند ریاست ناصرالملک روح تجددخواهی ملت را مانع نمو و هیجان است.

بعلاوه نفوذ اجانب در مدت ریاست او نیز زیاد گشته، به واسطه جنبی که وی از آن‌ها دارد و به واسطه همراهی که با مستخدمین اجنبی می‌نماید و شاهد می‌آورند اداره خزانهداری را که به یک اجنبی طماع سپرده شده و مبلغ هنگفت خرج او و اداره اوست، این شخص زمام امور مالیه مملکت در دست گرفته، از هیچ‌گونه خیانت مادی و معنوی دریغ نمی‌دارد به اطمینان همراهی ناصرالملک.

می‌گویند در ریاست ناصرالملک پای روحانی‌نمایان طماع بیش از پیش به دربار دولت بازگشته و دست آن‌ها به دامان شرکت در کارهای دولتی افزون‌تر رسیده است و از این‌گونه تعرضات به نیابت سلطنت ناصرالملک بسیار دارند و اعتراض‌کنندگان بیشتر اشخاصی هستند که مسلک ناصرالملک کاملاً بر ضد آن‌هاست و به همین ملاحظه حزبی به عنوان دمکرات اخیراً نفوذ یافته بود، به تدبیرات عملی ناصرالملک از کار باز مانده در شرف انحلال است.

در این صورت بدیهی است هواخواهان ناصرالملک معتدلینی می‌شوند که خود را مشروطه‌خواه معرفی می‌نمایند در صورتی که در آن‌ها اشخاصی هستند که از ترویج نمودن مرتجعین هم مضایقت ندارند. آب و هوای سیاسی مملکت هم با مزاج آن‌ها مساعد است. سیاست اجنبی نیز از ایشان احترازی ندارد بلکه در مواقعی شاید بتواند غیرمستقیم از آن‌ها استفاده هم بنماید پس تندروان از تجددخواهان و مستبدین عموماً دشمنان ناصرالملک هستند و متوسطین مابین ساکت و مداح نسبت به او.

اما در محاکمه تاریخی گرچه نیابت سلطنت ناصرالملک موکول به بقای مشروطیت بوده است و او بایستی ظاهراً آن را محافظت نماید ولی همین که او با ضدیت مستبدین و تندروان در داخل و اختلاف نظرها در سیاست خارجی توانست مدت چهارسال را بگذراند و تاج سلطنت مشروطه را بر سلطان احمدشاه قاجار بگذارد قابل تمجید است و اما آنچه اعتراض‌کنندگان به وی نسبت می‌دهند نمی‌توان همه را تصدیق کرد، تنها چیزی که می‌توان گفت این است که ناصرالملک هم مانند اغلب دانشمندان ایران طبیعت او بر دانشش غلبه دارد. به هر حال تشریفات تاجگذاری در سرتاسر مملکت فراهم آمد و در این حال که ملت به واسطه شدت تجاوزات مامورین روس مخصوصاً در نقاط شمالی در هیجان است به مناسبت تاجگذاری دولتیان به خیال افتادند درخواستی از دربار

روسیه بنمایند بلکه برای تجاوزات مزبور حدی قرار داده شود، درخواست مزبور راجع بود به تغییر حکومت آذربایجان و خلع صمدخان مراغه که پس از حوادث محرم یک هزار و سیصد و سی از طرف روس‌ها حکومت یافته و هنوز به جای خود باقی است و از هرگونه ستمگری نسبت به مردم مخصوصا کسانی که دم از مشروطه‌خواهی می‌زده‌اند خودداری ندارد و دیگر راجع به مهاجرین روس که در خاک ایران علاقه‌دار می‌شوند برخلاف عهدنامه ترکمانچای و هم راجع به مداخله قنسولات روس در مالیه املاک کسانی که در منطقه نغوذ آن‌ها واقعند و به حمایت ایشان استظهار دارند.

دولت روس به آن درخواست وقعی نگذارده تنها در مساله اول که اهمیتی نداشت روی مساعدت نموده باقی را رد کرد ولی در چند روزه تاجگذاری مستور کرده پس از آن اشاعه داد رسیدن جواب نامساعد مزبور در این موقع در افکار عامه سوءاثر نموده، حسن‌خان وثوق‌الدوله را که متهم به رابطه خصوصی داشتن با سفارت روس است و اکنون وزیر خارجه می‌باشد مقصر می‌شمارند.

بالجمله اگر چه در ظاهر به واسطه هیجان موقتی که در مردم برای تاجگذاری حاصل شده در چشم کوتاه‌نظران سراب امیدی از دور به نظر می‌آید ولی نباید شعر سعدی را فراموش کرد که گفت:

خانه از پایبند ویران است / خواجه در بند نقش ایوان است

زامداران امور همان‌ها هستند که بودند، خالی بودن خزانه همان است که بود، نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی و بالجمله نه زر داریم و نه زور و در دست اجانب مقهور. مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند. (۲)

◀ یحیی دولت آبادی: اشغال ایران توسط متفقین

در جنگ اول جهانی

یحیی دولت از آزادیخواهان و فرهیختگان انقلاب مشروطه و آن زمان در باره جنگ جهانی اول این چنین روایت کرده است: چون تبدل احوال ایران را بخوادم بنویسم ناچار باید علت آنرا بیان نمایم بعد از جنگ ۱۸۷۰ مسیحی ما بین فرانسه و آلمان جمهوری فرانسه دائماً مترصد تلافی نمودن از حریف ستیزه خود بود و در فراهم آوردن اسباب از استحکامات نظامی و تهیه آلات جنگ بری و بحری و ترتیب روابط سیاسی با دول کوچک و بزرگ اروپا سعی می کرد و از جمله روابط خود را با روس زیاد کرده و از هرگونه مساعدت مادی و معنوی با آن دولت قوی جثه دریغ نمی داشت و کار بجایی رسید که روس برای ادای منافع قروض فرانسه متوسل می شد بقرض جدید از فرانسه بعبارت دیگر مملکت فرانسه بانک روس شمرده می شد بقرض جدید از فرانسه بعبارت دیگر مملکت فرانسه بانک روس شمرده می شد و از این رو فرانسویان مجبور بودند رضای خاطر روسها را در حال منظور دارند و از حقوق روس برای منافع خویش دفاع کنند و دل خود را خوش می کردند که اگر روزی بخواهند از آلمان تلافی نمایند موافقت روس با آنها بزرگتر وسیله موفقیت ایشان خواهد بود علی الخصوص که با دولت کوچک بلژیک هم اتحاد کرده او را در فاصله ما بین خود و آلمان مختصر سدی تصور می نمودند و از طرفی با انگلیسیان ائتلاف کردند و در عالم رقابت انگلیس با آلمان این اتحاد برای فرانسه و انگلیس هر دو سودمند بنظر می آید فرانسه در میانه این ائتلاف مثلث حقوق و حدود خود را محفوظ بلکه دست تطاول به تصرف الجزیره و تونس و مراکش و دیگر متصرفات تازه هم دراز کرد و با اطمینان و آسایش خاطر بعیش و نوش و تفننات زندگانی پرداخت و تصور می کرد شهر پیر پاریس می تواند همیشه عروس دنیا باشد و انسانیت سنائی و تمدن نمائی در میدان مبارزه کشورستانی تاب

مقاومت خواهد داشت.

اما دولت آلمان یکدم غافل نگشته همه وقت نقشه خیالات فرانسه و افکار عمیق انگلیس و آرزوهای دور و دراز از روس را در برابر نظر اعتبارگذارده در ترقی دادن قوای حربیه خود و ایجاد آلات و ادوات محیرالعقول سر او علناً دقیقه‌ئی فرو گذار نمی‌کرد و از طرفی با دو دولت اطریش و ایتالی عقد اتحاد بست و عثمانیان را بار و پر میداد و قشون ایشان را پرورش آلمانی مینمود و بالجمله روزگاری سیاست اروپا که کنهش رقابت انگلیس و آلمان بود در دو کفه ترازوی این اتحاد و آن ائتلاف موازنه می‌شد و چربیدن یکی از این دو کفه بر دیگری در انظار اروپائیان بر هم خوردن عالم تمدن و غیر ممکن الوقوع تصور می‌شد.

علی‌الخصوص که ائتلاف مثلث ناتوانی خود را در مقابل تهیه نظامی فوق العاده آلمان حس کرده علاوه بر تهیه وسائل مدافعه بوسائل معنوی هم متوسل شده صلح طلبی و ترک جنگ و ریختن آلات حرب را بوسیله مطبوعات و بواسطه کنگره‌ها و کنفرانسهای صلح پرور و ترویج می‌نمود و در سالهای آخرین این اقدامات بر زیادت شده چون می‌بینند ترقیات قشونی و تهیه‌های حربی آلمان روز افزون و موجب اضطراب خاطر حریفان گشته بحدی که فرانسویان به خیال افتاده اند مدت مشق نظامی اجباری را که دو سال بود سه سال نمایند مدتی این مسئله مطرح مذاکرات پارلمانی فرانسه بود و موجب نارضائی مردم مخصوصاً سوسیالیست‌ها نمی‌خواستند زیر بار این صرف وقت و مال رفته باشند و بالاخره دولت روس فرانسویان را مجبور کرد مشق سه ساله را بپذیرند بلکه بر قوای مؤتلف افزوده گردد این کار موجب هیجان شدید در افکار آلمانیان گشته آنها را بخيال انداخت زودتر شروع به عملیات کرده از موفقیت حاصل نمودن دول مؤتلف در تزیید قوای خود جلوگیری نمایند علی‌الخصوص که روسها در سالهای آخرین نشو و نمای زیاد می‌کردند یعنی پس

از شکست خوردن از ژاپون در سنه ۱۳۰۵ هـ و مأیوس شدن از شرق اقصی هم خود را مصروف پیشرفت در وسط آسیا کردند و بهترین شاهد این مطلب تجاوزات آنهاست بوطن عزیز ما در این حال خطر روس به آلمان و اطریش و از آنها بیشتر به عثمانی روزمره نزدیک می شد. خصوصاً بعد از مداخله های مسلح او در شمال ایران که تهدید فعلی به عثمانیان بود. این از یکطرف و از طرفی تحریکاتی که او بدول کوچک بالکان بر ضد عثمانی میکرد و بالاخره منجر به جنگ هزار و نهصد و سیزده ۱۹۱۳ مسیحی گردید و جنگ بالکان افکار دور را نزدیک و حوادث منتظر را قریب الوقوع ساخت.

عثمانیان هم بعد از شکست خوردن دول متحد بالکان بخود آمدند و با جدیت فوق العاده روابط خویش را با آلمان محکم ساخته به جبران کردن خرابیهای گذشته پرداختند اسباب هم مساعد شد و رشته حکومت ترکی بدست جمعیت اتحاد و ترقی افتاد که دارای جوانان عالم وطن پرست بودند و متحد با آلمان.

بالجمله آلمانیها هم از روی هم ریختن اسلحه و تحت سلاح نگاهداشتن میلیونها نفوس و خرج گزاف این کار بجان آمدند و صلاح خود را ندیدند بیش از این وقت و مرد و مال را معطل نگاهدارند و کار امروز را به فردا بیندازند این بود که منتظر فرصت بودند تا دست قضا وسیله انفجار این ماده خونین آتش بار را فراهم آورده در ماه رمضان هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲ هـ) ولیعهد اطریش با زنش در وین کشته شدند و معلوم شد دست صربیان در اینکار بوده است اطریش در صدد تلافی با صرب بر آمد روس به حمایت صرب قشون در سرحدات اطریش جمع آلمان به حمایت اطریش قدم به میدان نهاد انگلیس و فرانسه به حمایت روس در آمدند جنگ اطریش و صرب در گرفته دایه عظیم اروپا از اینجا شروع شد نهم رمضان هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲ هـ) اطریش به صرب اعلان جنگ داد دو روز بعد آلمان به روس سه روز بعد آلمان به بلژیک همان روز آلمان بفرانسه همان روز انگلیس به آلمان سه روز

بعد انگلیس به اطریش یک روز بعد قره طاغ به آلمان همان روز ژاپون به آلمان و چند روز بعد اطریش با ژاپون قطع مناسبات کرد.

رشته انتظام محیرالعقول اروپا یک مرتبه برهم خورده روزگار آسایش و امینت آبادترین قطعات کره زمین سپری گشته از برو بحرزمین و آسمان آتش روئید و بارید صحراهای پر از گل لاله زیر جسد کشتگان مستور گشت عمارتهای بزرگ اروپا در شهرهای بزرگ و کوچک بیشتر خراب یا به صورت مریضخانه درآمد بهترین جوانان و حساسترین مردان اروپا در بر و بحربه خاک هلاک افتادند یا خوراک جانوران دریا گشتند.

و بالجمله بزرگتر شدیدتر هولناک تر بدبختی که برای نوع بشر تصور شود چون بلای ناگهانی بر سر خوشبخت ترین خلق عالم باریدن گرفت بهشت دنیا بصورت جهنم مهیبی نمودار گشت و تا این تاریخ که نیمه ذی القعدة هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲ هـ) است آتش جنگ در نهایت شدت در اشتغال است شهرهای قشنگ می سوزد عمارتهای عالی خراب می شود بدنهای از برگ کل لطیف تر مجروح و ناتوان شکسته و سوخته در دست جراحان گرفتار فریاد سوگواری و در بدری و گرسنگی از زمین اروپا به آسمان بلند است و تاکنون حسن اسلحه و رشادت ذاتی و جدیت آلمانها و اتحاد تام ملت با دولت در تمام جنگ ها فتح را نصیب آلمان نبوده است و خدا داند به کجا منجر و نقشه سیاست تازه دنیا بعد از این جنگ مهیب بچه صورت جلوه گر بگردد.

اکنون به اوضاع درونی بنگریم و ببینیم اثرات این جنگ تا کنون در مملکت ما چه بوده است و تبدل که احوالی ما را حاصل گشته کدام است پس از تاجگذاری سلطان احمد شاه ناصر الملک نایب السلطنه به جانب اروپا روانه شد پادشاه جوان ریاست وزراء را به میرزا حسنخان مستوفی الممالک بواسطه کم طمعی حسن سلوکی که دارد محبوبیتی در ملت حاصل نموده است.

کابینه تازه تشکیل شد کابینه قدیم که در آن اشخاصی طرفدار روس شناخته شده

بودند برهم خورد شروع به جنگ که شد روسها مجبور شدند قوای مادی و معنوی خود را متوجه اطریش و آلمان و اخیراً متوجه عثمانی نمایند که بزودی محتمل است اعلان جنگ او بروس داده شود.

به این سبب افکار دولت و ملت از زیر فشار تحکیمات روس اندگی بیرون آمد انگلیسیان نیز بخود پرداخته سیاست آنها در ایران بلکه در همه جای آسیا ضعیف شد و هر چه بر ضعف دو قوه اجنبی افزوده شد پیش پای افکار ایرانیان بازترگشت و از مرعوبیت درآمدند فتوحات پی در پی آلمان و شکست دول مؤتلف ابهت سیاست جنوب و شمال را از دل ایرانیان برد نفوس منجمد شده به جنبش آمدند دولت تازه هم بالضروره تا چند صباح از تازگی خود استفاده خوشنامی کرد خاصه که حکومت آذربایجان را که در تصرف صمد خان بود از او گرفتن و مرناد بلژیکی را از ریاست خزانه داری انداختند و این در موقعی بود که آلمان مملکت بلژیک را تصاحب کرد و قدرت بلژیکیان محو شد از تغییر حکومت دست نشانده روس در آذربایجان آثار حیاتی از دولت ظاهر گشت و از تغییر خزانه داری راه مداخله برای دولت در مالیه خود بازگشت اکنون موقع کاراست که با فعالیت فوق العاده از اوضاع حاضر داخلی و انقلابات خارجی استفاده نموده اگر برای پیدا کردن گم کرده های خود در سالهای آخرین لیاقت نداریم لاقلاً نگذاریم مملکت ما بیش از این در گرداب هلاکت فرو برود.

ولی افسوس که این کار در عهده مردان کار آگاه وطن پرست فعال است که در مملکت ما نایابند و اگر بیش و کمی یافت شوند دست آنها بدامان امور دولت نمی رسد در اینصورت وقت عزیزی از دست دولت و ملت می رود و وقت از دست رفته هرگز بدست نمی آید.

پس از بروز انقلابات خارجی و پیش آمد احوال داخلی با همه نا آمیدی که مرا بود با پریشانی احوال شخصی و مهیا نبودن وسائل آسایش خیال باز بخاطر

آوردم افکارکارکنان دولت را به هیجان بیاورم بلکه روح حیاتی در کالبد آنان پدید آید و قدمی رو به اصلاحات بردارند این بود که سرّاً و علناً با هر یک از ایشان گفتگوی بسیار کردم بلکه جمعی از جوانان تحصیل کرده تربیت یافته که با یکدیگر عقد الفتی داشته باشند دخیل امور دولت شده بوجود آنها پایه امور در محور طبیعی خود جاری گردد و از ستمکاری بسیار که در تمام مملکت جاری اندکی جلوگیری شود.

و هم طرحی ریخته شد که در این حال فلاکت دولت بعنوان خزانه خاص یک استقراض داخلی بشود و به این وسیله از استقراض خارجی بی نیاز گردیم چه استقراض خارجی بواسطه شرطی که در قرضه روس و انگلیس شده (تا وقتی که آن قرض ادا نشده باشد نتوانیم از دولت دیگر قرض کنیم) برای ما خطرناک است اگر بخواهیم از خارج استقراض کنیم ناچار باید از روس و انگلیس باشد با شرایط وطن برباد ده و بالاخره بعد از مذاکرات بسیار کار قرضه داخلی هم صورت نگرفت.

گاهی بخاطر می‌آورم پرده از روی کار برچیده آشکارا بمیدان آمده جمعی را با خود همراه نموده بر ضد زمام داران امور یا تنبلان طماع قیام کرده نا اهلان را بجای خود نشانیده رشته امور را بدست اشخاص بهتر بسپاریم در این حال وفور حاسدین و بدخواهان خود را از یکطرف و خالی بودن کیسه خویش و رفیقان را از طرف دیگر نا موافقتی عناصر صالح ملت را با یکدیگر ملاحظه نموده صبر را پیشه نموده انتظار پیش آمدهای بهتر را می کشم و روز بروز آشکار تر می شود که زمامداران امور امروز هم از جنس مردم دیروز هستند اگر در موانع خارجی که از روی فقدان رجال با جرئت کار آگاه تولید و دوام یافته بود سستی رویداده باشد اما اثر رعب آن هنوز در وجود زمامداران اموری باقی است و بعلاوه اغراض طمعکارانه اشخاص رسمی و غیر رسمی در هر لباس که مقتضیات بدبختیهای گوناگون را تشکیل می داده بجای خود است و خلقی انبوه از بیکاران مملکتند که راه معاشی بجز از وسائل نامشروع ندارند و تا در اصلاحات اساسی از جانب دولت مقتدری بوضع و اجرای قوانین

سودمند اقدامات جدی نشود و هوای مملکت روشن نگردد روی صلاح و اصلاحی دیده نخواهد شد اما کجاست آن دولت و کدام است آن قوانین و کیست آنکه صلاح مملکت را بداند و نفع نوع را بر منافع شخصی مقدم بدارد.

دولت عثمانی در ماه شوال ۱۳۳۲ (یکهزار سیصد و سی و دو هـ) از جنگ اروپا استفاده بزرگ کرد در سایه اتحاد با آلمان و استفاده مادی و معنوی از او موضوع بزرگ حق محاکمه قنسولات (کاپیتولاسیون) را که سالها در قید اسارت آن بود لغو کرد آلمان و اطریش اختیاراً پذیرفتند و دول مؤتلف اضطراراً و این بزرگتر فائده ئی بود که یک دولت مقبور در دست سیاست اروپائیان می توانست در اینموقع برده باشد.

دولت ایران خود را بی طرف معرفی نموده در صورتیکه از هر طرف به بی طرفی او خلل می رسد مخصوصاً از سرحدات روس و عثمانی و نمی خواهند از بی طرفی خود دفاع نمایند در صورتیکه اگر بخواهد بواسطه قوای رسمی و غیر رسمی می تواند ولی مردی که پا به میدان بگذارد کیست؟ باز شمه ئی از احوال خود بنویسم؛ در این باز گشت به ایران گاهی خیال می کردم در دائره معارف عمومی به شغل رسمی بپردازم تا هم راه تحصیل معاش بوده باشد و هم بهتر بتوانم خیالات دیرینه خود را در راه معارف مجری سازم اما پیش از برپا شد جنگ در اروپا تصور می کردم پس از چند ماه توقف در ایران برای حضور در دوم کنگره نژادی به اروپا بروم گشت این بود که در قبول کار رسمی مسامحه می کردم و با خود می گفتم اگر با اوضاع سیاست بازی اجانب و احوال ناهنجار داخلی برای من موفقیت حاصل نشد که بتوانم خدمت مستقیمی بوطن بنمایم در موقع مسافرت به اروپا برای کنگره دوم یک جهت قطع علاقه ظاهری کرده با یک دنیا افسوس در خارج مملکت بهر صورت که بتوانم امرار حیات می نمایم اما جنگ اروپا این اندیشه را از سر بدر کرد و با وجود جنگ موجود کنگره ئی برپا نخواهد شد از این جهت مصمم اقامت در تهران و اقدام به تحصیل شغل و کار گشتم بلکه بتوانم بقیه عمر را بخدمات سودمند تر از گذشته بوطن و هموطنان بگذرانم.

انقلاب فکری است که می تواند خفتگان را بیدار و بیهوشان را هشیار نماید

باید دانست تا این وقت از عمر مرا شغلی که در ازای آن اجرتی داشته باشم نبوده است و به این واسطه همه وقت در عسرت زندگانی بوده ام بیست سال پیش از اینکه بدنیا و خلق آن نزدیک شدم و در خیر و شرامورشرکت و با خوب و بد مردم معاشرت نمودم بیشتر اوقات در انقلابات فکری و سیاسی مملکت داخل بودم ولیکن شخصاً تصدی کار رسمی نمی کردم زیرا اوضاع مملکت و اخلاق مردم اقتضا نداشت که من در کسوت روحانی موروثی که بودم به مشاغل دولتی بپردازم.

ولی پس از این مسافرت هم اوضاع وطن تغییر یافته و محذوراتی که بوده کم است و هم اختلال احوال شخصی مرا مجبور می کند شغل رسمی تحصیل نمایم و بیشتر نظرم متوجه معارف است و می خواهم در آن دایره خدمت نمایم.

خصوصاً که در سالهای آخرین بواسطه انقلاب احوال ملکی و تشنت خیالات شخصی و مسافرت های پی در پی طولانی نتوانستم بدایره معارف نظری کرده باشم در این سنوات گرچه بظاهر در دایره معارف ما وسعتی حاصل شده مدارس پسران و دختران در تهران و ولایات زیاد گشته تعلیم دهندگان بالنسبه افزونتر و اسباب تعلیم و تعلم فراهم تر شده دارالفنون تهران نظریه حاجت مدارس ابتدائی بوجود مدارس متوسطه و بالاتر حاجت خود را باصلاحات داخلی احساس نموده و اصلاحاتی هم در آن شده است.

ولیکن بواسطه اغراض شخصی و طعمکاری اشخاص و نبودن حکومت مقتدر مطاع و نقصان اسباب کار دایره معارف ما بی نهایت حاجتمند اصلاحات است مخصوصاً راجع به معلم و کتاب از طرفی حوادث گذشته سیاسی و غیره طوری افکار عمومی را منجمد نموده است که حس حیاتی پدیدار نیست و چون

انقلابات سیاسی ما را سودی نداده است انقلاب مذهبی هم در ملت ما صورت پذیر نمی نماید پس محتاجیم به انقلاب فکری، بلی انقلاب فکری است که می تواند در میان ناامیدیها روشنائی امیدی نمودار سازد و در سعادت بروی ملت بگشاید انقلاب فکری است که سر چشمهای بسته را باز می کند و افکار خسته را روح حیات می بخشد انقلاب فکری است که می تواند خفتگان را بیدار و بیهشان را هشیار نماید.

ملت فرانسه چه می داشت اگر قرن هفدهم را نمی دانست و قرن اعظم فرانسه چه بود اگر نویسندگان بزرگ و گویندگان سترک در آن نمی بودند.

بالجمله ملت ما مملکت ما در این حال محتاج است به انقلاب فکری و ادبی محتاج است به تنقیه نمودن سر چشمهای افکار محتاج است به تشویق ارباب قلم و بترغیب گویندگان و نویسندگان و دیگر آنکه زبان شیرین ما که بدبختانه کمتر روزی خوشی در عمر طولانی خویش دیده است گاهی در فشار ستمکاری ترکی تاتاری میزیسته گاهی در لگدکوب حمله تازی استخوانهایش درهم شکسته این روزگاری است که دستخوش لغات و اصلاحات زبانهای غربی گشته روز بروز زحمت تازه سربار دوش ناتوان او می گردد جمعی از نورسان اروپا دیده باظهار فضیلت بی اساس بوی ستم می نمایند و جمعی از ارباب قلم تیغ جفا بروی آن می کشند وبالجمله زبان ما علیل و ناتوان بدست صاحب غرضان گرفتار بی طبیب و بی دوا و بی پرستار مانده است.

بدیهی است در این حال حاجتمندی بیک مجلس علمی و ادبی که بتواند بزبان ما خدمت نماید بتواند وسائل انقلاب فکری و ادبی را فراهم آورد بتواند درهای بسته افکار قوم را بگشاید از مسلمات بنظر می آید.

این بود که در صدد تأسیس چنین مجلسی برآمدم که از روی اساس آکادمیهای

ملتهای مترقی با رعایت عادات و اخلاق ملکی تأسیس گردد و تصور می‌کنم تأسیس مزبور اهمیتش از تأسیس مکاتب جدید کمتر نباشد.

خلاصه در این کار کوشش نمودم تا پس از تاجگذاری که دولت تازه تشکیل شد وزارت معارف نامزد میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک کاشانی گشت. و پسر تحصیل کرده ئی دارد که چند سال است در دائره معارف خدمت می‌نماید و می‌خواهد حقوق مرا در معارف رعایت کند لهذا پدرش رابه مساعدت با خیالات من ترغیب می‌نماید.

مهندس الممالک می‌پذیرد که بدست من مجلس علمی برقرارگردد و تصور می‌کند بتواند از نظریات من در اصلاحات معارفی استفاده کند این است که برای مجلس علمی بودجه معارف مبلغی می‌نویسد و شروع بکار نزدیک می‌گردد.

بدیهی است انجام این مقصد برای من سعادت شمرده می‌شود و می‌باید تصورنمایم که پس از سالها سرگردانی خیال من برای تکلیف بقیه عمر آسوده می‌شود اوضاع زمان هم بما اجازت می‌دهد قدمهای خود را رو باصلاحات معارفی و اساسی سریعتر برداریم این است که با امیدواری بسیار با سر پر شور بمیدان خدمت قدم گذارده....» (۳)

تاجگذاری احمد شاه

باقر عاقلی در باره احمد شاه در کتاب «شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» مجلد دوم آورده است دومین فرزند ذکور محمدعلی شاه، در ۲۷ شعبان ۱۳۱۴ هـ. ق مطابق با ۱۲ بهمن‌ماه ۱۲۷۵ ش برابر با اول فوریه ۱۸۹۷ م در تبریز متولد شد. مادرش ملکه جهان بزرگترین دختر کامران میرزا

نایب السلطنه بود که در ۱۳۱۰ هـ. ق به عقد و نکاح دائم پسرعموی خود درآمد احمد میرزا از پنج سالگی در مکتب‌خانه ولیعهد تحصیلات خود را آغاز کرد و در ده سالگی به اتفاق پدرش به تهران انتقال یافت و در ۱۹ اسفند ماه ۱۲۸۵ با تشریفات خاصی به ولیعهدی تعیین گردید و بالاخره در ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ به اتفاق پدر و مادر و سایر برادران خود در سفارت روسیه واقع در زرگنده متحصن شدند. سرانجام محمدعلی شاه به حکم فاتحین تهران از سلطنت خلع و احمدمیرزا ولیعهد به سلطنت ایران انتخاب گردید و چون سن وی به نصاب قانونی نرسیده بود، میرزا علیرضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار را به نیابت او برگزیدند.

روز اول مرداد ۱۲۸۸ هیئتی به ریاست عضدالملک نایب السلطنه و عضویت شاهزاده مغرور میرزا موثق‌الدوله، شاهزاده ناظر به سفارت روسیه در زرگنده رفته، پس از ملاقات با محمدعلی میرزا خواستند شاه تازه را به سلطنت آباد ببرند. محمدعلی میرزا به آسانی با این انتقال موافقت نکرد و متذکر شد چون انس و الفت زیادی بین من و این فرزند وجود دارد نمی‌توانم از او جدا شوم، بهتر است شما فرزند دیگرم را به سلطنت مبعوث کنید و این فرزند همیشه با من باشد. عضدالملک در پاسخ محمدعلی میرزا اظهار کرد چنانچه حاضر به تحویل ولیعهد به ما نشوید یقیناً سلطنت از قاجاریه خارج می‌شود. سرانجام محمدعلی میرزا با این مفارقت موافقت کرد و احمدمیرزا شاه سیزده ساله را به سلطنت‌آباد برده به تخت نشانیدند. سید محمد امام جمعه جدید خطبه سلطنت را قرائت نمود و مراسم سلام عام به عمل آمد و به مبارکی و میمنت شاه جدید، قیمت گوشت از چارگی ۲۲ شاهی به ۱۸ شاهی تنزل یافت و در همان روز برادر ۹ ساله او به نام محمدحسن میرزا به ولیعهدی برگزیده شد. پس از آنکه محمدعلی میرزا تهران را به سوی روسیه ترک کرد، میرزا حسن خان مستوفی‌الملک با معاونت حکیم‌الملک وزیر دربار شد تا سروصوتی به وضع آشفته دربار بدهد. نخست در دربار مدرسه‌ای دائر کرده از بهترین معلمین آن روز دعوت نمودند که تربیت و

تحصیل شاه و ولیعهد زیر نظر آنها قرار بگیرد. در اولین تشریفات که شاه جدید شرکت کرد، افتتاح مجلس دوم بود. احمدشاه به اتفاق ولیعهد در پناه عضدالملک وارد عمارت بهارستان شده و نطق افتتاحیه‌ای که به دست او داده بود، قرائت نمود.

مدت نیابت سلطنت عضدالملک طولانی نشد. در شهریور ۱۲۸۹ در سنینی بالاتر از ۹۰ سالگی درگذشت و برای جانشینی او از طرف قاجاریه نام سه نفر برده می‌شد که عبارت بودند از عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر محمدشاه و برادر ناصرالدین شاه، مهدیقلی خان مجدالدوله پسر دائی و داماد ناصرالدین شاه، و بالاخره میرزا احمدخان علاءالدوله داماد عضدالملک. همچنین کاندیدای وطن‌پرستان و آزادی‌خواهان میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک بود. سردار اسعد بختیاری هم برای قبول چنین پستی بی‌میل نبود ولی یکباره دست آشکار سیاست انگلیس از آستین بیرون آمد و یکی از تربیت‌یافتگان و سرسپردگان قدیم خود را کاندیدای این پست نمود. گروه ماسون‌ها و وابستگان به سیاست انگلیس که در رأس آنها ذکاءالملک فروغی رئیس مجلس بود، به تلاش افتاده زمینه را در مجلس برای ناصرالملک فراهم ساختند و سرانجام ناصرالملک با اکثریت ضعیفی (۴۰ رأی) به نیابت سلطنت تعیین شد و مراتب را تلگرافی به وی اطلاع دادند و ناصرالملک ظاهراً برای قبول چنین پستی شرایط سنگینی قائل شد که از جمله ماهیانه یکصد هزار ریال حقوق بود. در اسفند ماه ۱۲۸۹ ناصرالملک با تشریفات زیادی وارد شد و درباریب برای خود تدارک دید و اعلام نمود وظیفه من فقط معرفی رئیس‌الوزار است و مسئول مجلس، وزیران هستند.

میرزا ابوالقاسم ناصرالملک قریب چهار سال نایب السلطنه ایران بود. گاهی در لندن و زمانی در تهران به امور رسیدگی می‌کرد و سرانجام چند روز قبل از آغاز جنگ جهانی اول، بار سنگین سلطنت را به دوش سلطان احمدشاه که

ظاهراً به سال قمری به ۱۸ سالگی رسیده بود گذاشت و با صول مطالبات گذشته خود به انگلستان رفت و سرنوشت کشور ایران را به دست جوانی بی تجربه قرار داد.

هنوز پنج روز از تاجگذاری احمدشاه نگذشته بود که ناقوس کلیساهای اروپا آغاز جنگ جهانی را اعلام داشتند و دولت ناتوان علاءالسلطنه کناره‌گیری و مستوفی‌الممالک جانشین او شد. سلطان احمدشاه طی فرمانی خطاب به رئیس‌الوزراء، بی‌طرفی دولت ایران را در جنگ بین‌الملل اول اعلام نمود و در همان ایام مجلس سوم با نطق او افتتاح شد. (۴)

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: پس از تاجگذاری احمد شاه یا ابتدای شروع جنگ اروپا اوضاع سیاست خارجی و داخلی ایران دچار بحران شدید گشت بدلائل ذیل:

۱- سلطان احمد شاه هفده ساله سنش مقتضی نبود زمام امور مملکت را کاملاً بدست خود بگیرد و از طرفی از مجلس شورایی ملی و مشروطیت اندیشه داشت و نمی‌خواست کاری که بوی استبداد از آن بیاید از وی صادر گردد این بود که در برابر مجلس وزرای مشروطه تسلیم صرف بود.

۲- مجلس دائر شد با نمایندگانی که بیشتر آنها لیاقت نداشتند و نظامنامه انتخابات آنها را بقوت ملاکی و رعیت داری یا به نفوذ روحانیت انتخاب کرده بود و یا آنکه طرفداران اجانب چه از مأمورین جزء که زیر دست مستخدمین بلژیکی کار می‌کردند و خود را هواخواه روس و انگلیس می‌دانستند و غیر آنها به تحریکات اجانب بکرسی نمایندگی نشستند.

بدیهی است از چنین مجلس با اختلافات دستجات مختلف که اغلب از روی غرضهای خصوصی تشکیل شده و اساس درستی ندارد امید خیر و صلاحی نمی‌توان داشت مخصوصاً که جمعی منتظر الوزاره در میان نمایندگان بودند که

برای رسیدن به مقام وزارت راضی نمی شدند کابینه ئی که آنها در آن نباشند تشکیل شود یا دوامی داشته باشد.

۳ - مردان با کفایتی هم که بتواند کرسیهای وزارت را اشغال نمایند و بوظیفه امروز ایران رفتار کنند موجود نبودند و اگر بودند هم نزدیک بکار نبودند تنها معدودی از شاهزادگان و رجال کهنه از کار افتاده مرعوب اجانب و یا نورسان طماع خانن و متمایل باجانب پیشقدم برای تصدی وزارت بودند در صورتیکه همین معدود هم با یکدیگر اتحاد و یگانگی نداشتند و هر چند تن از آنان که روی کار می آمدند مابقی برضد آنها برخاسته آنقدر کارشکنی می کردند که آنها را از کار بیندازند و به این سبب در ظرف یکسال پنج مرتبه کابینه وزراء تغییر کرد و هر دفعه مدتی بحرانش بطول انجامید و باین واسطه رشته امور از هم گسسته شد و شیرازه کارها پاره پاره گشت.

۴ - اثرات جنگ بین المللی اروپا در ایران ظاهر شد و مأمورین سیاسی دو دسته بجان یکدیگر افتادند و بتحریكات داخلی از هر طرف پرداختند و به ملاحظه فتوحات محیرالعقول آلمان که قهراً جالب توجه ملل بی طرف است و به ملاحظه دلتنگی ایرانیان از تجاوزات روس و انگلیس و از بودن قشون روس در شمال مملکت از روی حس انتقام افکار عمومی متمایل به آلمان گردید علی الخصوص که دولت هم مذهب همسایه ما عثمانی هم داخل جنگ شد و برضد روس و انگلیس و فرانسه قیام نمود و از مرکز خلافت عثمانی حکم بجهاد مقدس صادرگشت و روحانیون شیعه مذهب مخصوصاً مجاورین عتبات عالیات هم از آنها پیروی کرده حکم جهاد دادند گرچه این حکم بواسطه اینکه دولت سیاست بی طرفی را اختیار نموده بود و هم بواسطه مهیا نبودن اسباب به موقع اجرا گذارده نشد ولی بر تمایل ملت بجانب آلمان و عثمانی افزود و نفرت از روس و انگلیس را بر زیادت کرد خصوصاً که درجنگ اعراب باتفاق قشون عثمانی برضد انگلیسیان در حدود شط العرب جمعی از روحانیون شیعه تبعه ایران و از

مجاهدین ایرانی هم شرکت نمودند و هم در حدود آذربایجان در جنگ عثمانیان با روس ایرانیان مشارکت و فداکاری کردند.

۵ - نظر بااعلان بی طرفی که دولت داده بود مجبور بود حدود آنرا رعایت نماید یعنی بطرفین متخاصم بیک نظر نگاه کند در صورتیکه آلمان و عثمانی در ایران استعدادی نداشتند ولی روس و انگلیس بواسطه قشون روس در شمال که تاپشت دروازه تهران را اشغال داشت و بواسطه نفوذی که در دولت و ملت داشتند و بواسطه مسائل مالیه و غیره خود را مقتدرتر از رقیبان دانسته اولی به تصرف در جمیع امور تصور می کردند و نمی خواستند مغلوبیت آنها از آلمان در اروپا اثرش در ایران ظاهر گردد و بافکار عمومی که بر ضد آنها بود و به تهیه هائی که آلمانها و عثمانیان بر ضد آنها می گرفتند اهمیت نمی دادند و از سختی رفتار خود با دولت نمی کاستند دولت هم بین المحذورین شدید واقع بود و چاره جز تحمل نمودن برای خود تصور نمی کرد زیرا گمان می نمود اگر بخواهد بهمراهی افکار عمومی متمایل به آلمان و عثمانی گردد روس و انگلیس فوراً مرکز را باقشونی که در قزوین دارند اشغال خواهند مرد و او را محومی کنند و اگر بخواهد بجانب روس و انگلیس برود از مخالفت ملت می ترسید و از ننگین شدن در عالم اسلامیت اندیشه می کرد لهذا هیچ اقدام از هیچ طرف جرئت نمی نمود.

۶ - قوای دولت عبارت بود از دو قوه ضد یکدیگر یعنی قوه قزاق که کاملاً در دست روس بود و یک قسمت از قشون اجنبی شمرده می شد گر چه در میان قزاقان اشخاص ایرانی وطن پرست هم یافت می شدند ولی همه مقهور دست فرماندهان روسی بودند و از قوه ژاندرمری که صاحبمنصبان سوئدی آن قوه را اداره می کردند و پیش از جنگ اروپا انگلیسها آنها را بخود جلب نموده در عین ائتلاف با روس در مقابل قزاقخانه حامی خود قرار داده بودند و بعد از جنگ آلمانها آنها را به جانب خود کشیدند در مقابل قزاق واداشتند بلکه حفظ و

حراست خود را هم به آنها سپردند و از هیچگونه مساعدت معنوی با آنها دریغ نداشتند اختلاف کلمه مابین این دو قوه بجائی کشید که یک قزاق و یک ژاندارم در یک رهگذر که بهم برمی خوردند مثل دو نفر جنگجو بیکدیگر نگاه می کردند و می گذشتند و بدیهی است که این اختلاف نامه از دو قوه نظامی چه اثرات سوء در بحران مملکت دارد.

۷ - متعرض شدن روس و انگلیس در شمال و جنوب به مأمورین سیاسی آلمان و اطیش و عثمانی و گرفتن و تبعید نمودن آنها و به مخاطره انداختن اتباع دول مزبور را در نقاط مختلف مملکت مخصوصاً در شمال و جنوب چنانکه در تبریز و بوشهر و غیره شد به بهانه آنکه آنها مردم را برضد ایشان تحریک می نمایند و بدیهی است این اقدامات در یک مملکت بیطرف تا چه اندازه موجب اختلال امر حکومت و اغتشاش مملکت می گردد خصوصاً که طرف مقابل هم خود را فاتح در جنگ بداند و نتواند این تجاوزات را که در یک مملکت بی طرف از دشمنان خود نسبت به تبعه خویش می شود تحمل کند ناچار است ایرانیان را به هیجان آورده وسیله دفاع از تعدیات دشمنان را بدست ایرانیان فراهم سازد.

۸ - اغتشاش مالیه که کاملاً در تحت نفوذ بلژیکیان رفته گرچه سر صورتی به اداره نمودن آن داده اند ولی با چند کرور خرج که در حقیقت فرع زیاده بر اصل می باشد و این اختیارات را قانونی که موسوم است به قانون ۲۳ جوزا در مجلس شورایملی بواسطه اعتمادی که بشوستر امریکائی خزانه دار ایران داشته اند وضع شده و پس از انفصال قهری او بدست بلژیکیان افتاده و در تحت نفوذ روس و انگلیس درآمده از مصرف نمودن وجوه خزانه دولت در راههایی که با سیاست آنها منافی است مانند خرج قشون و راه بردن اداره ژاندارمری خود داری نموده بمسامحه می گذارند و این یکی از اسباب هیجان افکار است که می خواهند دست بلژیکیان را از تصرف در مالیه مملکت کوتاه نموده مالیه را بمصارف الزام برسانند.

۹ - رقابت ایلات با یکدیگر و ترویج این رقابت بواسطه تحریکات اجانب و تعلیمات مختلف که به آنها داده می شود و کمک های مادی و معنوی هر دسته از متخاصمین از ایلاتی که متمایل به آنها است و تأثیرات حکم جهاد در ایلات سرحدات عثمانی و حدود غربی وهم اختلاف دو دسته که بنام حزب سیاسی مداخله در امور می کردند و هر یک اقدامات دیگری و هر دو اقدامات دولت را بی اثر می گذارند به ملاحظات شخصی بنام حزب دموکرات و اعتدال .

و بالجمله بواسطه این اسباب که بعضی از آنها نوظهور و از عوارض جنگ اروپا است و بعضی نتیجه مقدماتی است که در دوره های گذشته چیده شده مخصوصاً در چهار سال فاصله مابین خلع محمدعلی شاه و تاجگذاری سلطان احمد شاه مملکت دچار بحران شدید شده است در کابینه هائی که تشکیل می شد اوائل امر تنها ملاحظه ئی که بود این بود که از هواخواهان روس و انگلیس هر دو تشکیل شده باشد که موجب دلتنگی آن دو رقیب که اکنون با یکدیگر بظاهر دست اتحاد داده اند نباشد ولی بعد از ظهور فتوحات آلمان عثمانی ملاحظه رضایت آنها هم جزو ملاحظات آمده تکلیف تشکیل کابینه مشکل تر گشته است.

میرزا محمد علی خان علاء السلطنه در وقت تاجگذاری رئیس الوزراء بود و متمایل به انگلیستان پس از تاجگذاری میرزا حسن خان مستوفی الممالک زمامدار امور گشت و خواست رشته بیطرفی را بدست گرفته جانب همه را رعایت کرده باشد و تا مجلس شورایی دائر نشده بود با مختصر استقامتی کارش پیشرفت کرده بنام پادشاه تازه و دولت جدید صورت انتظامی بامور داد ضعیفی هم که در کار روس و انگلیس در جنگ ظاهر شد و از فشار خود بدولت ایران کاستند او را مدد کرد مستوفی الممالک موفق شد محمد حسن میرزای ولیعهد را بفرمانفرمائی آذربایجان بفرستد و درعین کشمکش روسها با عثمانیان در آذربایجان این کار را انجام داد و از نفوذ تام روس در آن ناحیه که حکومت سابق دست نشانده آنها بود اندکی کاسته شد. مستوفی الممالک

خطبی که کرد و دولت و ملت را دچار زحمت نمود و از استفاده نمودن از جنگ اروپا دورانداخت این بود که اعلان بیطرفی رابی عوض داد در صورتیکه می توانست از هر دو طرف عوض بگیرد.

بعد از رسمی شدن مجلس کابینه مستوفی الممالک دچار زحمت گشت بواسطه آنچه در ماده دوم و نهم بدان اشاره شد و بالاخره منفصل گردیده، میرزا حسن خان مشیرالدوله کابینه را مرکب از اشخاصی متناسب بایکدیگر تشکیل داد مشیرالدوله از اشخاص تحصیل کرده تربیت شده این عصر است در جلد اول این کتاب بمناسبت انقلاب ادبی ایران و در جلد دوم بمناسبت انقلاب سیاسی مکرر نام برده شده، مشیرالدوله مرد کارآگاه و اداره کننده است ولکن جرئت و جسارتش بقدر کافی نیست یا آنکه احتیاط و محافظه کاریش زیاد است بهر صورت مشیرالدوله به چابکی کابینه خود را تشکیل داد اما این کابینه جوان ابتدای تشکیل تصادف کرد با فشار تازه ئی از طرف روسها که قشون جدیدی بسرحد انزلی وارد کردند و به تجاویزی که از طرف مغرب از عثمانیان شده عده ئی قشون به قصر شیرین فرستادند و اولین دفعه است درسالهای آخری که عثمانیان از راه خانقین قشون به ایران فرستادند. کابینه مشیرالدوله سعی کرد عثمانیان را برگرداند اما آنها به قصد برکشتن نیامده بودند بلکه قصدشان این بود مددی بقوه آلمانی عثمانی که در ایران تشکیل می شود داده بالاخره میدان وسیع ایران را برای دشمنان خود بی معارض نگذارند این بود که بازگشت خود را بخالی شدن جنوب و شمال ایران از عساکر روس و انگلیس موکول نمودند. روس و انگلیس هم اطمینان نداشتند اگر ایران را تخلیه نمایند ایرانیان بتوانند مقامات خویش را نگاهداشته مملکت جایگاه دشمنان آنها نگردد بهر صورت تجاوز عساکر عثمانی از این سرحد و اقدامات او در آذربایجان و موافقت ایرانیان با عثمانیان مخصوصاً روحانیون عراق عرب و اقدامات جدی کارکنان آلمانی در نقاط مختلف ایران و در مرکز و فتوحات پی در پی آلمان در میدان های جنگ مخصوصاً در جنگ با روس و موفق نشدن قوای انگلیس و فرانسه بگشودن راه

"دارد ائل" با سعی عظیم و خسارت کلی به ضمیمه حس انتقامی از روس و انگلیس که در دماغ جوانان ایرانی تولید شده روزبروز نفوذ آلمان در ایران افزوده ولی در دربار بواسطه سبقت مقام روس و انگلیس تأثیر شدید نکرد مشیرالدوله اول می خواست ازبروزاین افکار درملت و ازعاقبت اندیشی انگلیسها یعنی از ضدیت معنوی انگلیسها با روس استفاده کرده بدست انگلیسیان وسیله استفاده نئی از اوضاع حاضر برای ایران فراهم آورد اقساط قروض دولت را به این دو همسایه در مدت جنگ نپردازد و از این راه تدارک قشونی بگیرد ولی روس و انگلیس که قشون ایران را منحل شده تصوری کردند با این خیال همراهی نکردند سفیرکبیر عثمانی هم که دارای سیاست نیکوئی نمی باشد و بواسطه غیبت وزیرمختار آلمان زمامدارسیاست آلمان هم هست مشیرالدوله در اینموضوع موافقت نکرد و دو طرف از او ناراضی ماندند مجلس هم بکمال اظهار اعتمادی که بوی داشت آنطور که باید با او همراهی کند نکرد به ملاحظه دموکراتها کم جرئتی خودش هم دخالت کرد و مشیرالدوله بعد از دو ماه استعفاء داده بکنار رفت.

بعد از مشیرالدوله ، میرزا جواد خان سعدالدوله که مکرر نام او برده شده است و یکی از هوا خواهان روس و انگلیس است به خیال ریاست دولت افتاد وزیر مختار روس و انگلیس هم حامی او بودند و به شاه جوان اصرار می کردند او را انتخاب نماید و مسلم بود که به انتخاب او اساس مجلس متزلزل و قوه ژاندارمری ضعیف یا منحل می گردد و برحیاتی تازه ایرانی فشارسختی وارد می شود و بالاخره مقاصد روس و انگلیس زمقاصد دشمنان ایشان در ایران پیش میفتد این بود که قوای ملی از مجلس و احزاب و غیره و قوای اجنبی ضد روس و انگلیس دست اتفاق داده دوره ریاست وزرائی سعدالدوله را نگذارند از یک شبانه روز تجاوز کند و چون کسی در میدان نبود برای تصدی این کار که بتوانند او را بپذیرند مگر شاهزاده عین الدوله عبدالمجید میرزا این بود که بریاست او راضی شدند و شاه سعدالدوله را بدل به عین الدوله نمود عین الدوله

رئیس الوزراء شد و مجلس ملی ریاست او را به اتفاق پذیرفت برای اینکه پای سعد الدوله در میان نیاید در صورتیکه دموکرات ها طرفدار ریاست مستوفی الممالک بودند.

خلاصه عین الدوله رئیس الوزراء شد و پیش از هر کار فرمانفرما عبدالحسین میرزا را که از دوستان روس بود برای وزارت داخله انتخاب کرد فرمانفرما مورد بدگمانی ملیون تندرو بود و رضایت وزارت او را نداشتند ولی دست روس و انگلیس که در ساختن کابینه عین الدوله دخالت داشت از افکار تند روان ملاحظه نکرد اعتدالیون هم که نمی خواستند مستوفی الممالک رئیس گردد تا دموکراتها قوت نگیرند با عین الدوله موافقت کردند با فرمانفرما هم دم خور بودند و او خود را از اعتدالیون می دانست بهر صورت اضطراب خاطرها از سعدالدوله و ریاست او بحدی بود که نه تنها عین الدوله را که مورد هزار انتقاد ملی بود پذیرفتند بلکه به کابینه متمایل بروس و انگلیس هم که تشکیل داد ناچاری رضا دادند عین الدوله خبط بزرگ کرد که فرمانفرما را در کابینه خود پذیرفت زیرا سیاست فرمانفرما مقتضی طرف شدن ایران با عثمانی بود و در اجرای خیال خود جد و جهد داشت و مسلم بود بیش از یکی دو ماه طول نمی کشد که ملیون با فرمانفرما مدعی شده، عین الدوله ناچار خواهد بود خود را با ملت طرف نماید و بالاخره از کار بیفتد اما فرمانفرما آرام نگرفت تا اسباب طرف شدن قوای مجتمع شده در کرمانشاهان و کرند را با قوه ئی از عثمانیان که بریاست "حسین رئوف بیک" داخل خاک ایران شده بود فراهم آورد در کرند جنگی کردند و خسارت کلی بدو طرف رسید و بالاخره با قراردادی قشون عثمانی بسرحد مراجعت نمود پس از این واقعه حزب دموکرات که برای ازکار انداختن فرمانفرما منتظر فرصت بود موقع بدست آورده او را در مجلس شورای ملی تحت استیضاح کشیده مقصرش نمودند عین الدوله مجبور شد برای نگاهداری فرمانفرما در صورتیکه باطناً هم از وی دلتنگ بود رئیس الوزرائی خود را که بسیار به او علاقه داشت فدا نماید و فرمانفرما برای تنها از کابینه عین

الدوله بیرون نرفتن، برفقای اجنبی خود هم متوسل شده باشد و آنها هم عین الدوله را مجبور کرده باشند خودش هم استعفاء بدهد یا فرمانفرما را نگاهدارد.

کاردولت باز دچار بحران گشت روس و انگلیس و حزب اعتدال می کوشیدند مجدداً عین الدوله بر سر کار بیاید و دموکراتها سعی می کردند مستوفی الممالک هم نظربه اشکالات بسیار که در کار بود زیر بار ریاست نمی رفت بالاخر همه راضی شدند که باز مشیرالدوله کابینه را تشکیل نماید مشیرالدوله از حزب دموکرات ناراضی بود و تصور می کرد در ایام ریاست او با او همراهی نکرده بلکه کار شکنتی کرده اند و هم از طرف روس و انگلیس نگرانی داشت این بود که دخول خود را در کار موقوف می کرد بشرکت مستوفی الممالک و عین الدوله که بواسطه بودن مستوفی الممالک از تعرض دموکراتها محفوظ باشد و بواسطه بودن عین الدوله روس و انگلیس آرام بگیرند و روس و انگلیس پرستان هم بجای خود بنشینند ولی این کار صورت نگرفت و بالاخره مشیرالدوله هم که تشکیل کابینه را پذیرفته بود استعفاء داد و مدتی در این احوال خطرناک مملکت بی وزیر مسئول بود و خاطر شاه بی نهایت مکرر عاقبت مستوفی الممالک بمیدان آمد تشکیل کابینه را بعهده گرفت و دوسه نفر از اشخاص ملت خواه را داخل کرد و مجبور شد دوسه تن از دوستان روس و انگلیس را هم شریک نماید بهر حال کابینه مستوفی الممالک وقتی تشکیل شد که کار بی پولی دولت به انتها رسیده بود اداره سلطنتی برای مخارج یومیه اش معطل بود ادارات هر یک شش هفت برج طلبکار و اغلب در حال تعطیل بودند تمام امور مختل و معطل بود و سیاست خارجی در اشتغال فوق العاده مخصوصاً از طرف روس و انگلیس که نگرانی شدید حاصل نموده بودند.

روس و انگلیس از ریاست مستوفی الممالک و خصوصاً که وزارت داخله هم بعهده خود گرفته و معاونت خود را در آن وزارتخانه به میرزا سلیمان که از کارکنان حزب دموکرات بود و اختیار ژاندارمری هم با وزارت داخله است

نگران مانده دولت را در حال تمایل به مخالفین خود دانسته خصوصاً در اثر فتوحات آلمان و اطریش راه برلن به اسلامبول و به ممالک شرقی بواسطه برطرف شدن دولت صرب از وسط بالکان باز و وسائل رسیدن قشون و اسلحه به ایران از طرف آلمانها فراهم شده تحریکات آلمانی در جنوب و غرب روزمره برضد روس و انگلیس در افزایش است کمیته دموکرات ایرانی که در برلن بریاست آقا سید حسن تقی زاده با آلمانیها به ظاهر بست و بند کرده اشخاصی را به ایران فرستاده مشغول تحریکات بر ضد روس و انگلیس می باشند در اینصورت البته آنها هم آرام نمی گیرند و در صدد هستند بر قوای خود در ایران بیافزایند این بود که بتدریج شروع به عملیات نمودند.

از طرف دیگر مستوفی الممالک با عثمانی و آلمان و اطریش داخل پاره نئی مذاکرات شد و از روس و انگلیس تقاضا کرد و اقساط قرض خود را در مدت جنگ نگیرند و خواست خطائی را که در موقع دادن اعلان بی طرفی نموده جبران نماید بلکه به این وسیله گشایشی در کار دولت شده از عسرت شدید که بود در آید از طرف دیگر شاه را ترسانیدند که روس و انگلیس می خواهند (اگر شاه با آنها موافقت ننماید) شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه را که از دوستان آنها است بجای او به سلطنت برسانند به این واسطه شاه هم بطرف آلمان و عثمانی متمایل شد و فتوحات پی در پی آلمان هم این مخالف روس و انگلیس را در دولت و ملت قوت داد بر اضطراب خاطر آنها افزود ولی کار هنوز بی پرده نشده بود و معلوم نبود بچه صورت این معما حل خواهد گشت در این احوال مستوفی الممالک و کسانیکه در کابینه او محرم بودند یعنی میرزا صادق خان مستشار الدوله وزیر پست و تلگراف میرزا ابراهیم خان حکیم الملک وزیر علوم میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر خارجه در صدد بستن قراردادی با آلمانها شدند اما بزودی روس و انگلیس پی بردند و آن کار نا تمام بماند چیزی که روس و انگلیس را منع می کرد برضد کابینه مستوفی الممالک اقدامات علنی بنمایند همانا مایوسی آنها از طرف شاه بود که او به هیچوجه برای تغییر دادن

مستوفی الممالک حاضر نبود و ناچار بودند مدارا نمایند ولی عین الدوله و فرمانفرما دقیقه ئی آرام نمی گرفتند و از طرف دوستان خارجی خود هم تحریک می شدند مخصوصاً فرمان فرما.

وزرای روس و انگلیس پرست کابینه هم که دانستند پاره ئی مذاکرات سری در کار است که بی اطلاع آنها می شود دلتنگ شده بنای کار شکنی را از ریاست مستوفی الممالک گذاردند. این بود که دولت بی نهایت مشوش گشت و هر ساعت تر صد یک انقلاب شدید می رفت - خصوصاً که پی در پی بر قوای روس در رشت و انزلی افزوده به قزوین سوق داده می گشت و از ولایات غربی و جنوبی از علما و اعیان و از رؤسای ایلات و عشایر تلگرافات لاینقطع بدولت می رسید که تکلیف آخرین را معین نمایند و تصمیم دولت معلوم گردد و همه انتظار داشتند دولت بی طرفی رابه طرفداری از آلمان و متحدین او مبدل نماید این حال دوام کرد تا محرم یکهزار و سیصد و سی و چهار ۱۳۳۴ در رسید و اوضاع دگرگون گشت.

انقلاب سریع و مسافرت فوری

محرم یکهزار و سیصد و سی و چهار ۱۳۳۴ در رسید و هلال این ماه برای تهرانیان بلکه عموم ایرانیان وحشتناک پدیدار - قشون روس از قزوین روبه تهران آمد قشون تازه از روسیه پی در پی در انزلی پیاده و رو به قزوین روانه شد مذاکرات سیاسی دولت ناتوان ایران درگوش سنگین نمایندگانی روس و انگلیس بی نتیجه ماند و مصمم شدند این دفعه بدون تردید قشون به تهران وارد کرده دولت را مجبور نمایند مقاصد آنها را جاری کند چه بعد از باز شدن راه صرب به استانبول و موفق شدن آلمان و متحدین او برساندن قشون و اسلحه به ممالک شرقی و بالجمله باز شدن راه هندوستان بروی آلمان انگلیسیان سخت مضطرب گشتند اقدامات آلمان و عثمانی هم در جنوب و مغرب ایران در

برانگیختن و مسلح کردن ایرانیان بر ضد روس و انگلیس یکی از اسباب اضطراب آنها بود شکستهای فاحش قشون انگلیس در بنادر فارس بدست تنگستانیهای ایرانی و مجروح شدن قنسول انگلیس در اصفهان بدست مجاهدین و ترک نمودن کلیه تبعه روس و انگلیس شهر اصفهان را بتحریکات آلمانها و کشته شدن نائب قنسول انگلیس و درفارس و افتادن راه خانقین بدست آلمانها بوسیله ژاندارمری ایرانی و صحبمنصبان سوئدی اینها همه سبب مزید اضطراب خاطر انگلیسیان شد و بعلاوه احساسات ایرانیان جوان را بر ضد خود و برمساعدت با آلمان میدیدند اشخاصی از رجال دولت هم که نمی خواستند مستوفی الممالک بر سرکار باشد و جایگاه او را آرزو داشتند آتش اضطراب خاطر روس و انگلیس را دامن میزدند در این حال رسیدن ایام عاشورا را بهانه کرده به آنها وانمود کردند در این ایام قوای ملی ایرانیان که خود را در تهران تمرکز میداد اهمیت پیدا نموده در ایام عاشورا به سفارتخانههای آنها و متفقینشان حمله خواهد آورد و آنها را بتلافی آنچه روس و انگلیس در جنوب و شمال با مأمورین آلمانی و عثمانی کردند دستگیر خواهند نمود این تحریکات درافکار مضطرب روس و انگلیس سبب شد که قشون زیادی به ایران و به تهران وارد کرده سفارتخانه های خود را محافظت نمایند باین وسیله دولت را مرعوب سازند که از تحریکات آلمانی و عثمانی و از بروز احساسات ایرانی برضد آنها جلوگیری نماید در صورتیکه دولت نه استطاعت این کار را داشت و نه حاضر بود این اقدام را بکند زیرا شاه از تجاوزات روس و انگلیس بجان آمده بروز احساسات ایرانیان جوان بر ضد آنها و اقدامات جنگجویانه فارسیان و نقاط دیگر هم او را اندکی از مرعوبیت که داشت در آورده بعلاوه مستوفی الممالک هم از مساعدت آلمان و عثمانی او را تا یک حد امیدوار کرده است در این صورت بدیهی است برضا آلمان و عثمانی یعنی بر ضد احساسان ملت اقدامی نمی کرد و اگر می کرد هم بازمینه هائی که در جنوب و مغرب مملکت حاضر شده بود نتیجه نداشت از طرف دیگر اقساط قرض روس و انگلیس را که

دولت به آنها قبولانیده در مدت جنگ اروپا معاف باشد و آنچه را هم که از ابتدای جنگ تاکنون گرفته اند رد نمایند. قصد اولش را دادند بشرط اینکه دولت از تحریکات آلمان و عثمانی جلوگیری نماید دولت هم که به نهایت محتاج گرفتن وجه بود این شرط را غیر مقدور را قبول کرد و بهانه بدست روس و انگلیس داد برای گرفتار کردن اشخاصی که در تهران بر ضد افکار آنها کار می کردند چه از ایرانیان وطن پرست که ادای وظیفه می کردند و چه کسانی که به تحریک آلمان و عثمانی اقدامات می نمودند.

تهرانیان هم که واقعه قائله عاشورای یکهزار و سیصد و سی (۱۳۳۰ هـ) تبریز را بواسطه ورود قشون روس بدان شهر فراموش نکرده بودند از نزدیک شدن قشون روس به تهران در اضطراب شدید افتادند شخص پادشاه جوان هم که می دانست اشخاصی در خانواده خودش هستند که با روسها همدست می باشند و شاید در این انقلاب آنها به طمع تخت و تاج بیفتند از مقام سلطنت خود نگران ماند ولی با استقامتی که زیاده از استعداد سن او بود خود داری می کرد و گاهی سخنان درشت هم بنمایندگان روس و انگلیس می گفت مستوفی الممالک هم هرچه می توانست او را قوت قلب می داد.

اول محرم که قشون روس از قزوین بجانب تهران حرکت کرد آثار اضطراب در مردم هویدا گشت نمایندگان عثمانی و آلمان و اطیش سفارتخانه های خود را خالی کرده بیرق دولتهای بی طرف را بر سر عمارتهای سفارتخانه ها نصب کردند و با یک قرارداد سری که با شاه و مستوفی الممالک دادند و دیگری خبردار نبود مصمم شدند تهران را ترک کرده به شهر دیگر بروند دولت هم پایتخت خود را به اصفهان تبدیل نماید.

مستوفی الممالک که می دانست اگر قشون روس وارد تهران شود با اشخاص وطن پرست بعنوان جلوگیری از تحریکات آلمانها تعرض خواهد کرد و شاید واقعه خونین تبریز در تهران تجدید گردد و بکلی رشته امور منفصل شود این

بود که روز اول محرم محرمانه جمعی را واداشت از تهران خارج شده در قم اقامت کرده آنجا بعنوان دفاع ملی قوه جمع آوری نمایند میرزا سلیمان خان معاون وزارت داخله که بستگی تام به مستوفی الممالک دارد و اداره ژاندارمری هم باو سپرده است بعلاوه با آلمانها که روابط سری دارد از آن اشخاص بود که حرکت کرد.

کمیته مرکزی فرقه دموکرات هم که مورد بدگمانی روسها بود تهران را ترک نمود بعد از ظهر روز اول محرم از طرف رئیس الوزراء بطور خصوصی بنگارنده پیغامی رسید که تکلیف خود را بعد از رسیدن آن پیغام چنان دانستم بی درنگ از تهران حرکت نمایم این بود بدون هیچگونه تهیه حتی کتابها و نوشتجات روی میز تحریر خود را جمع نکرده مهیای حرکت شدم و روز دوم محرم بعد از ظهر با اهل و عیال از تهران خارج شده بجانب قم روانه گشتم.

گرچه عنوان مسافرت این بود که برای زیارت عاشورا به قم میروم ولی با خبر آن می دانستند سفر اضطراری است که من به آن اقدام کرده ام بهر صورت در راه قم جمعی از دوستان را دیدم که مانند من ترک یارو دیار کرده بجانب قم میروند روزسیم محرم وارد قم شده، بانتظار حوادث تهران نشستیم و پی در پی دوستان و آشنایان وارد گشتند.

و اما در تهران شب دوم محرم که از طرف دولت مکرر به سفارت روس و انگلیس پیغام رفت و از علت این حمله قشون روس به پایخت استفسار شد جواب دادند بواسطه انقلاب شهر درایام عاشورا احتمال میروند تعرضی به سفارتخانه های ما بشود از این سبب قشونی در نزدیکی تهران حاضر نگاه می داریم که وسیله امنیت بوده باشد و قشون مزبور از ینگلی امام که نیمه راه قزوین به تهران است تجاوز نخواهد کرد پاره ئی از دولتیان کوتاه نظر این سخن را باور کرده مرد میرا که پی در پی در دربار جمع شده تکلیف میطلبیدند آرام نمودند اما این اغفال بیش از چهار روز طول نکشید و روز پنجم مقدمه قشون از ینگلی امام

بجانب کرج و شاه آباد که چهار فرسخی تهران است حرکت کرد.

روز هفتم محرم یکهزار و سیصد سی و چهار (۱۳۳۴هـ) یکی از روزهای بزرگ تاریخ ایران شد روزمزبور روزمبارزه سیاسی دولت جوان ایران با دولتین روس و انگلیس و متفقین آنها شد اثاثیه سلطنتی برای نقل و تحویل دادن پایتخت جمع آوری شد از طرف شاه بدربار لندن و پطروگراد تلگراف شد که چون بدون ملاحظه و بدون هیچ جهت قشون روس بطرف پایتخت من می آید لازم دانستم پایتخت خود را تغییر بدهم منبع هر اتفاقی بیفتد دولت ایران مسئول نخواهد بود سفرای دول آلمان و اطریش و عثمانی از تهران خارج شدند جمع کثیری از رجال دولت و ملت تا آنجا که توانستند و وسائل حمل و نقل فراهم بود تهران را ترک نمودند انقلاب شدید درشهرهویدا گشت اداره ژاندارمری به جانب قم روانه شد ژاندارم و پلیس از دم ارک همایون تا بدروازه حضرت عبدالعظیم صف کشیدند کالسکه سواری شاه را حاضر کردند بوسیله تلگراف به بلاد ایران خبر داده شد که شاه پایتخت خود را عوض می نماید انقلاب به تمام مملکت سرایت کرد خلق در تلگرافخانه ها جمع شدند و نهایت بی اختیاری انتظار خبر مرکز می کشیدند.

مردم تهران که قطع داشتند به محض خارج شاه از تهران قشون روس از شاه آباد وارد شهرشده اشرار شهری با آنها هم دست گشته از هیچگونه بی انتظامی فرو گذار نخواهد شد بی نهایت در وحشت و اضطراب بودند.

و بهر صورت بعد از ظهر روز هفتم شاه صمصام السلطنه بختیاری و محمد ولیخان سپهدار را که دومی نام وزارت جنگ دارد مأمورکرد به سفارتخانه روس و انگلیس بروند و رسماً اطلاع بدهند که پایتخت دولت تبدیل به اصفهان می شود و از تلگرافی که بدربار لندن و پطروگراد شده و آنها را خبر دار نمایند.

دو فرستاده دولت که رسالت خود را انجام دادند موجب اضطراب خاطر و نماینده روس و انگلیس شده خواهش کردند شاه حرکت خود را بتعویق اندازد تا

آنها شرفیاب کردند و بی فاصله خود را بدربار رسانیده خواستند حضور شاه بروند بار نیافتند بلاخره سپهدار بالتماس شاه را راضی کرد که مجلسی بشود با دو سفیرگفتگو نمایند و شاه حرکت خود را تعویق بیندازد این بود که مجلسی مرکب از مستوفی الممالک مشیرالدوله مؤتمن الملک عین الدوله سپهدار تشکیل نتیجه این شد که شاه حرکت نکند و قشون روس به ینگی امام برگردد و دولت با دو سفیر داخل مذاکره بشوند و تعهدات آنها را سفارت امریکا ضمانت کند جمعی از وزراء و رجال دولت که طرفدار سیاست روس و انگلیس هستند از عجز و لایه و گریه و زاری هم نزد شاه برای انصراف خاطر او از مسافرت کوتاهی نکردند و بالجمله پیش خانه شاه را که حرکت کرده بود برگردانیدند و جمعی از رجال که بحضرت عبدالعظیم رسیده بودند بازگشت نمودند سفیر روس و انگلیس در همین حال عضویت رسمی عین الدوله و فرمانفرما را در کابینه از دولت در خواست کردند مستوفی الممالک هم که صلاح را در امرار وقت می دانست بفرمانفرما وزارت داخله را که خود اداره می کرد واگذار نمود ولکن اسم بی رسم زیرا فرمانفرما راجع به مالک جنوب و غرب نمی تواند امری صادر نماید و در شمال هم حکومت تابع سیاست روس است پس وزارت داخله او معنی ندارد و عین الدوله را هم عضو مشاور کابینه قرار داده.

و بالجمله در این انقلاب یک قسمت مهم از نمایندگان مجلس ملی که به نصف بالغ می شد به قم و به نقاط دیگر مسافرت کردند مجلس ملی تعطیل قهری شد سیاست باطنی دولت یعنی شخص شاه و مستوفی الممالک بکلی مستور ماند.

در صورت ظاهر با نمایندگان روس و انگلیس مماشات می کردند با اصرار به اینکه قشون روس بقزوین لااقل مراجعت نماید ولی نمایندگان مزبور بوعده خود که قشون از کرج به ینگی امام باز گشت کندهم وفا نکردند گاهی عده می رفتند و باز برمی گشتند و دائماً برآز یاد قوای خود میافزودند در این حادثه رؤسای ایل بختیاری که در تهران بودند از همه بهتر مهبای خدمت بدولت شده ضدیت خود را

با دشمنان دولت آشکار کردند جمعی از تجار و کسبه و از اشخاص مختلف از مردم تهران هم به قم آمدند پاره ئی بواسطه اینکه خود را در مخاطره میدیدند و پاره ئی برای اینکه خویشان را در انظار مردم مخالف روس وانگلیس قلمداد کنند گرچه واقعیت نداشته باشد پاره ئی هم برای جاسوسی حرکت کردند.

باز در تهران روز هفتم محرم ابلاغیه ئی از طرف سفارت روس طبع و نشر شد و بمضمون ذیل:

سفارت امپراطوری به اطلاع عموم میرساند اینکه دولت امپراطوری روس اقدام به اعزام قشون کثیر به ایران نموده فقط محض جلوگیری از دسائیس محرکین آلمانی و اطریشی و عثمانی است که در این اواخر به اندازه تحریکات آنها از حد افزون شده که امنیت و سکونت ایران را فوق العاده تهدید می نماید.

مقصود دشمنان ما در ایران از این تحریکات این است که مناسبات وادیه و روابط دوستانه که از قدیم الایام فیما بین دولتین روس و ایران برقرار بوده محو و نابود سازند .

چون هرگونه تشبثات و تدابیر برای حصول اتحاد کامل با دولت شاهنشاهی و جلوگیری از اقدامات فریب آمیز طلای آلمانی ابداً فائده نکرد و نتیجه نبخشید و همچنین دولت امپراطوری نخواست مقابله به مثل نموده بهمان وسائلی که دشمنان ما از قبیل رشوه دادن و تحریکات که بالاخره طبعاً مملکت را به حال نا امنی و اعتشاش سوق می داد اتخاذ نمودند اقدام نماید لذا دولت امپراطوری مجبوراً با تحمل مخارج بدینوسیله توسل نمودند اقدام نماید لذا دولت امپراطوری مجبوراً با تحمل مخارج بدینوسیله توسل جست که به این تحریکات نخریده آلمانیها و اطریشیها و عثمانیها خاتمه بدهد.

دولت امپراطوری امیدوار است بوسیله این اقدام امنیت در ایران برقرار و روابط حسنه ما بین دولتین روس و ایران را مستحکم کرده آسایش و منافع هر

دو مملکت را تأمین نموده موجبات دوام سلطنت خوشبختانه اعلیحضرت شاهنشاهی را فراهم آورد.

با خط جلی

تمام ایران دوست ما بدانند اسلحه قشون روس برضد آنها و خانواده شان و منازل آنها و سایر دارائی ایشان استعمال نشده و از قشون روس که در واقع اسباب و وسیله امنیت ایران که بواسطه تحریکات در حال اضطراب است می باشد هیچگونه خطری مخصوصاً نسبت به مردم صلح طلب نخواهد بود و در هر موقع قشون ما برای خرید آذوقه لازم نقداً قیمت آنرا خواهند پرداخت.

بخط ریز

قشون روس فقط برای محرکین آلمانی و اطریشی و عثمانی و اشخاصی که برای جلب منافع غیر مشروع با دشمنان مامتد شده و این فقره مدلل میدارد که بر ضد دولت امپراطوری روس و متحدین او قیام کرده اند مخوف و هولناک می باشد.

پیش از اینکه بین بیانز نامه را نشر بدهند بیان نامه ئی نزدیک به این مضمون فرستادند شاه دستخط نموده از طرف دولت نشر گردد ولی شاه آن ورقه را بدور انداخته امضاء نکرد این بود که سفارت روس خود این بیاننامه را نشر داد و سوء تأثیر کرد چه افکار عمومی کاملاً برضد روس و انگلیس در ایران شد و خلف و عده هائی که از آنها دیده شد جای شبهه برای کسی باقی نماند که روابط حسنه آنها با ما روابط حسنه گرگ با میش است و ایرانیان دیگر فریب این دسیسه ها را نباید بخورند این بیاننامه برای اسایش خاطر معدودی از روس و انگلیس پرستان مفید است که بدانند دوستی آنها با روس و انگلیس در اینموقع آنها را از خطر نگاهناری خواهد کرد و بالجمله از این بیاننامه نیکو هویدا می

شود که روسها به ملت و دولت ایران با چه نظر حقارت آمیز می نگرند.

اینک نظری باوضاع قم- مهاجرین تهران که به قم رسیدند رؤسای فرقه دموکرات که قوه ژاندارمری را در دست خود می دیدند و روابطی با سفارت آلمان و عثمانی احراز کرده بودند بی درنگ کمیته ئی بنام کمیته دفاع ملی تشکیل داده اوراقی منتشر ساختند و اشخاصی را بولایات فرستاده با اقدامات لازم قیام کردند در صورتیکه مردم کاردان کارکن در میان آن ها بسیار کم بود از طرف دیگر جمعی از رؤسای اعتدالیون و فرقه های دیگر و اشخاص منفرد هم برای اینکه از ملیون عقب نمانند یا از روی وطن پرستی در قم جمع شدند و چون دیدند رشته امور بدست فرقه دموکرات است و بدیگران رخنه نمیدهند دلتنگ شده و رقابتی که بنام اختلاف حزبی در تهران بود در قم بروز کرد اما خیر خواهان به میان افتاده نگذاردند چندان اثر بر این اختلاف مترتب گردد و نمایندگان مجلس شورایی هم که در قم بودند هیئتی تشکیل داده از میان خود کمیته چهار نفری مرکب از نمایندگان دستجات مختلف انتخاب کردند و این کمیته تا یک اندازه در کارها با کمیته مرکزی دموکرات شرکت یافت و بهمین سبب از اختلاف جلوگیری شد ولی باز اساس محکمی پیدا نکرد.

رزو هفتم محرم همنی که از تهران خبر عزم حرکت شاه به قم رسید مهاجرین که انتظار این خبر را داشتند بگرفتن تهیه ورود شاه پرداختند حاکم قم که شاهزاده معتمدالدوله نواده عباس میرزای نایب السلطنه قاجار است و از پیروان حزب دموکرات بکار افتاده جمعی از رؤسای قم را بدار الحکومه دعوت کرد متولیباشی قم هم که اول شخص متمول با نفوذ آن شهر است بترغیب بعضی از ملیون در آن مجلس حاضر شد پس از مذاکرات تهییج آمیز حاضرین بهیئت جتماع بصحن آمدند روحانیان قم همه از طرف حکومت در صحن مقدس دعوت شده حاضر گشتند مجلس بزرگی منعقد شد یکی از روحانیان قم ابتداء به منبر رفته عزم شاه را در تغییر پایتخت به مردم خبر داده مردم را به جهاد در راه دین و حفظ بیضه اسلام ترغیب نمود و بالاخره نگارنده بمنبر رفته وظیفه خود را در

چنین مقام ادا نمود حاضرین این مجلس که جمعی کثیر از مردم قم و جم غفیر از زور متفرقه بودند از وقایع تهران با خبر گشتند و هیجان شدیدی در خلق پدیدار گشت غافل از اینکه نقشه در تهران تغییر یافته و کمیته دفاع ملی دیگر رابطه‌ی با دولت مرکزی نخواهد داشت با وصف این کمیته مزبور مشغول کار خود شد و هیئتی برای جمع آوری اعانه و تدارک دفاع ملی منعقد نمود اما بواسطه اغراض خصوصی بعضی از مردم قم و پاره‌ی از مهاجرین که از اقدامات دموکراتها دلخوش نبودند از آن هیئت کاری ساخته نشد و اعتدالیون اشتها دادند که روحانیان قم مساعدت با این اقدامات ندارند چونکه این اقدامات بتوسط دموکراتها می‌شود و به صحت عمل آنها اعتمادی نیست بهر صورت از قم کاری ساخته نشد و نباید هم ساخته شود زیرا مردم قم بواسطه مزار مقدس عادت به استقاده کردن نموده‌اند و از آنها توقع فائده رسانیدن نباید داشت.

اما در ولایات - در ولایات جنوبی و غربی که نفوذ روس و انگلیس کم یا معدوم بود هیجانی بروز کرد در همه جا بجمع آوری قوای ملی شروع نموده‌اند اما نه چندان که بتوان برآن اقدامات تکیه داد دموکراتها انتشار می‌دادند تغییر پایتخت و نقشه مخالف روس و انگلیس و حرکت شاه موقتاً تأخیر شده و بر عکس آنها اعتدالیون شهرت میدادند نقشه بکلی عوض شد و عملیات دموکراتها مخالف نظر دولت می‌باشد و بهر صورت تشتت آراء و افکار زیاد شد.

در این حال نگارنده مصمم شدم از قم به شهر دیگر بروم در میان بلاد غربی بروجرد را انتخاب کردم چونکه تصور می‌کردم تحصیل قوه در آن ناحیه بواسطه ایلات فراهم تر از دیگر بلاد است و هم بواسطه آنکه اقارب عیال من در بروجرد اقامت دارند عزم کردم عیال و اولاد خود را به آن شهر برده زمستان را در آن جا آسوده باشند و خیال من از طرف آنها راحت باشد این بود که روز بیستم محرم یکهزار سیصد و سی و چهار ۱۳۳۴ از قم با خانواده بجانب عراق و بروجرد روانه گشتم. (۵)

◀ ملک الشعراء بهار: ایران پیش از طلوع جنگ اول جهانی

محمد تقی بهار ملقب به ملک الشعراء در کتاب «تاریخ مختصر احزاب ایران انقراض قاجاریه» در باره جنگ بین المللی اول آورده است:

در حزب دمکرات با انگلیسیها روابط خوبی داشت و مأمورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوشی نشان میدادند و حزب اعتدال با روسها مناسبات خوب داشت، دولت تزاری با رجال متنفذ ایران و سرمایه داران دوست بود.

ناصرالملک خود روابط سیاسی دولت را با انگلیسها محکم کرده ، حزب دموکرات را برانداخت و درین راه جلب توجه کامل دولت تزاری را بعمل آورد!

این حالت دوام داشت تا جنگ بین المللی برسر کار آمد.

پیش از طلوع جنگ بین الملل (رمضان ۱۳۳۲ قمری) کار احزاب خاصه حزب دموکراتیک زار شده بود، زیرا دولت انگلیس و روس هر دو بر ضد آلمان متحد شدند، و درایران با عداوتی که میان روسهای تزاری و دموکراتها بود هر دو دولت شرکت کردند وازاینجا توجه دموکراتها که همه امید شان درمقابل مخاطرات روسیه بانگلستان بود از دولت مزبور منحرف گردیده بسوی متحدین اروپای مرکزی معطوف گشت.

سقوط ناصرالملک

« بعد از تعطیل مجلس دوم سه سال و کسری ناصرالملک زمامدار مطلق بود و با کمال خشونت با احزاب و احرار رفتار می کرد. نفوذ روس در ایالات شمالی بیحد و روزافزون شده، درامور داخلی مداخله می کردند و با دموکراتها که هنوز در بعضی ایلات خاصه خراسان کمیته و تشکیلات داشتند مخالفت می ورزیدند و اتباع روسیه بر رجال کشور بزرگی می فروختند. من در

آن تاریخ در شماره ۵۵ نوبهار مورخه ۸ شعبان ۱۳۳۲ منطبعة مشهد مقاله ای نوشتم که چند قسمت از آنرا نقل می کنم:

« آن دستی که انقلاب ایران را خنثی گذاشت، آن دستی که زعما و قهرمانان انقلاب را نابود و مضمحل ساخت، آن دستی که سه سال ما را از نعمیت مشروطه محروم داشته و هنوز دارد - علی رغم آرزو های سیاسیون ایران کار شکنی می کند...»

« ساده لوحان و کوتاه نظران گمان می کنند که کار ایران به مظفریت یک سلسله سیاسی (مراد حزب، اعتدالست) و معدوم شدن یک جمعیت سیاسی دیگر (دموکراتها) اصلاح شده و روبرف اصلاحات خواهد رفت. اما خبر ندارند که همین مسئله یگانه سبب بدبختی و فلاکت ایران خواهد شد!»

« بسته بودن متمدنی پارلمان، انفکاک قوای حریت خواه ایران، تبعید عناصر فعال مشروطه، مشروطه زامداری « مرنارد بلژیکی » در خزانه داری. تأخیر و اهمال در امر انتخابات، عدم مداخله مستخدمین سویدی در شمال، شناعت صمد خان در شمال غربی، هجوم رنجبران خارجه از شمال به سرحدات، آشکار می سازد که آتیة ایران سیاه خواهد بود...»

درین اوان شاه بحد بلوغ سیاسی رسید و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ قمری مطابق ۳۰ سرطان تاجگذاری کرد و ناصرالملک سقوط کرد و روز ۱۸ رمضان بدون اینکه نطقی بکند یا شرح کارهای دیرینه خود را بنویسد مانند کسیکه می گریزد بفرنگستان گریخت!!

ناصرالملک قبل از سقوطش اعلان انتخابات را در ایران منتشر کرده بود و بعد از رفتنش انتخابات دوام داشت، اما اگر انتخابات در عهد او تمام می شد شاید اثری از حزب دموکرات در مجلس سوم مشهود نمی شد، معهذک باز اکثریت این مجلس تقریباً با حزب اعتدال شد.

جنگ بین الملل دموکراتها را نجات داد

در جنگ بین الملل احمد شاه بالغ بود و تازه به تخت نشسته و ناصر الملک رفته. مجلس سوم باز شد و دموکرات و اعتدال در مجلس بودند. و تشنجات سختی هم در این مجلس بین دستجات رخ داد. گاه ائتلاف می کردند و گاهی بوسیله سازش با فراکسیون بی طرف اکثریتی بوجود می آوردند. دموکراتها این نوبت زیادتر بودند، اعتدالیون بدو دسته تقسیم شده بودند دسته ای آزادیخواه و دسته ای روحانی و گفتگو بر سرسیاست خارجی بود. تا اینکه فشار متفقین از طرفی تحریکات متحدین از طرف دیگر موجب شد که افکار بدو طبقه قسمت شود. هواداران متحدین « آلمان و دوستانش» از تهران هجرت کردند و از جلو هجوم دسته ای از سپاهیان روسی که از قزوین بسوی تهران به بهانه تأمین پایتخت می آمد بطرف قم رهسپار شدند. مرحوم مستوفی الممالک رئیس دولت بود و شاه را می خواست از تهران حرکت بدهد ولی این واقعه صورت نگرفت، اما غالب و کلا چنانکه خواهیم دید - با اشاره دولت به قم رفتند از آنجا مهاجرت نمودند.

برگردیم بیک سال قبل

درین سال (۱۳۳۴ قمری هجری) انقلابات و تشنج عجبی در ایران پیدا شد. قبلاً می دانستیم که حزب دموکرات و قسمتی از آزادیخواهان سایر احزاب در عهد ناصر الملک بفشاردولت روس گرفتار بودند و غالباً در حال تبعید و بازداشت بسر می بردند. جراید ملی « ایران نو» ارگان دموکرات و روزنامه « شوری» ارگان اعتدالیون و روزنامه « استقلال ایران» ارگان اتفاق و ترقی و « شرقی» مستقل و بسیاری دیگر از جراید توقیف شدند. در ایلات نیز روزنامه های ملی «نوبهار» در مشهد و « شفق» در تبریز از طرف دولت یا بفشار روسها توقیف گردیدند.

به از افتتاح مجلس سوم حکومت مشروطه بار دیگر بوجود آمد.

جراید ملی از نو جان گرفتند، روزنامه «نوبهار» بمدریت مؤلف در تهران بجای ایران نو دایر گشت، روزنامه «رعد» که از جرائد مستقل و متکی بحزبی نبود به مدیریت «سید ضیاء الدین طباطبائی، دایر گشت و جریده هفتگی بنام «عصرجدید» بریاست «متین السلطنه» راه افتاد، سوای اینها روزنامه های دیگر «ستاره ایران» دموکرات و «بامداد روشن» هواداران اتحاد اسلام و جراید دیگر بوجود آمد.

از همه این جراید فقط «رعد» و «عصر جدید» به هواداری صریح متفقین یعنی روس و انگلیس چیز مینوشتند، ولی باقی جراید نظر بسوابق حزبی و تأثر شدیدی که از عملیات روسهای تزاری و سکوت عمیق انگلستان در برابر مظالم حضرات داشتند طوری از متفقین رنجیده بودند که می توان گفت اکثریت افراد احزاب و مطلق روزنامه نگاران از همان بدو امر و طلوع ستاره جنگ به هواداری متحدین دل بستند و این احساسات یکباره عمومی شد، و تدابیر مأمورین ترک و آلمان و اتریش نیز مزید علت گردیده به انقلاب فکری و قلمی و عاقبت بقیام حزبی و مهاجرت پیوست.

باید گفته شود که دولت تزاری بعد از عقد معاهده ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ روس و انگلیس در ایران تصمیم گرفت که در منطقه نفوذ خویش دست بکار شود و بمداخلات مستقیم در امور داخل ایران آغاز کند!

چنانکه دیدیم بعد از قیام ستارخان در تبریز به بهانه آوردن آرد و حفظ اتباع روس، سالدات وارد آذربایجان کرد، و بعد از قضیه شوستر و دادن اولتیماتوم در ۱۳۲۹ نیز قوای به قزوین و استر آباد و خراسان وارد کرد و به تحریک مفسدین در خراسان آشوبی برپا نمود و سید محمد طالب الحق برادر سید علی آقای یزدی مجتهد و یوسف خان هراتی و جمعی دیگر را واداشت که در مسجد و صحن رضوی گرد آمده بر ضد حزب دموکرات و مشروطه خواهان و عاقبت

بخلاف حکومت مرکزی و به هواداری محمد علی میرزا که در استر آباد بود قیام کردند و گروهی بیگناه را کشتند و جمعی مسلح دور خود جمع کردند و افکار عوام را زهر آگین ساختند و امنیت را از خراسان سلب نمودند بخدای که حاکم از خلع سلاح آنان عاجز شد و دموکراتها که می توانستند از آنها جلوگیری کنند بفشار روسها قبلاً تبعید شدند و چون میدان خالی شد خود روسها بر مفسدین تاختند و صحن و مسجد و حرم و گنبد را هدف توپ ساختند و به فجایع تاریخی دست زدند و از رؤسای اشرار یوسف خان را که اسناد در دست داشت درحین گریز فرستادند و کشتند و طالب الحق را بروسیه گریزانیدند! روسها علاوه بر این مفسدتها در امور داخلی نیز مداخله می کردند و مقدمات دست اندازی در منطقه نفوذ خود را فراهم می آوردند، خاصه که ناصر الملک و سایر رجال هم خود را تسلیم آنان کرده و در قبال تقاضاهای مأمورین روس و مستشاران بلژیکی (از قبیل مسیو مرنارد خزانه دار و همکاران دیگر او که با روس ها متحد و همداستان بودند) مقاومتی بروز نمی داند و ناصرالملک صریح می گفت که ایران از دست رفته است و امیدی به بقای استقلال و تمامیت ملکیه این کشور نمی توان داشت! و حتی از این سخنان یأس آمیز و زهر دار با شاه جوان نیز گفته می شد و شاه را به جمع مال و نومیدی از مردم و مملکت تشویق و راهنمونی میکرد!

با این مقدمات و در واقع کمتر کسی از عقلا بود که امیدی به بقای کشور داشته باشد و مداخلات دولت روس امید را در قلب و حساسترین فرد ایرانی می گشت و فقط معجزی می توانست ایران را از شر مداخلات روسیه و از زیر بار یأس و سخنان زهر آگین زعمای بدبخت و مأیوس نجات دهد- و این معجز [ه] جنگ بین الملل بود!

آری جنگ بین الملل احساسات فشرده و فسرده مذکور را منسبط و گرم کرد و خبر فتوحات سربازان آلمان در روسیه ایرانیان حساس را که از روسها نا امید و از انگلستان رنجه خاطر بودند به هواداری متحدین وادار کرد!

مهاجرت شروع شد

مجلس سوم که اکثریت و اقلیت نا معلومی داشت توسط شاه مفتوح شده بیطرفی ایران در جنگ اعلام گردید. مجلس مزبور از آغاز گشایش گرفتار این بحران فکری شد، جراید نیز دچار حرارت و هیجان شدیدی شده بودند، فعالیت‌های سیاسی از طرف سفارتخانه‌ها روز افزون شده بود. تقی زاده در برلن بود و از آنجا کسانی را به تهران فرستاد و با کمیته دمکرات مذاکراتی داشتند. بالجمله معلوم شد کمیته دمکرات در تهران با قسمتی از افراد فراکسیون دمکرات متحد شده اند و با ژاندارمری که بریاست معلمان سوئدی دایر بود نیز همدستی در کار است.

متفقین از این قضایا خوششان نمی‌آمد و اندیشناک بودند و اعتماد آنها از اداره ژاندارمری سلب شده بود و تهران در نظر آنها یکپارچه "بمب" بود که بر خلاف آنان ممکن است منفجر شود، چنانکه مرحوم متین السلطنه مدیر "عصر جدید" در مقاله‌ای بتاريخ پنجشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۴ نوشت: "سال‌های قبل در تهران پایتخت ایران هیئت‌های مسلح از روسی، آلمانی و عثمانی حرکت نمی‌کرد، اسلحه و بمب از اطراف ما (بطوریکه می‌توان گفت تمام ما در روی بمب حرکت می‌کنیم!) بتهران وارد نشده بود!..." باری معلوم است که این عبارت تا حدی اغراق آمیز بود و برای رفع بهانه حرکت قشون روس از کرج بمرکز نوشته شده بود، اما بی هیچ هم نبود!...

این حالت موجب گردید که روز آخر ماه ذیحجه ۱۳۳۳ یکعده قشون روس که عده آنها بتفاوت از یکهزار و هفصد تا دو هزار نفر بود از قزوین بقصد تهران حرکت کرد و مستوفی الممالک رئیس الوزرا تصمیم گرفت که شاه را از پایتخت حرکت داده باصفهان ببرد و قبلان هم بکمیته دمکرات و بعضی وکلا محرمانه دستور داده بود که از تهران بقم رهسپار شوند و این دستور را در

قصر ابیض بمن و شاهزاده سلیمان میرزا شخصاً داد و گفت: از تهران بروید - و بالاخره ژاندارمری بامهمات، و از سفرای دول متحده سفیر آلمان، و جمعی از نمایندگان مجلس و مردم متفرقه بسوی قم عزیمت کردند.

من در نوبهار بعد از دریافت خبر حرکت قشون روس بسمت تهران مقاله‌ای نوشتم که عنوانش "دشمن حمله کرد!" بود و یک شماره دیگر نیز بعد از آن منتشر شد و مقاله‌ای تحت عنوان "دوست هم حمله کرد!" در پاسخ مقاله عصر جدید که بالاتر ذکر شد نگاشتم و این روزنامه بلافاصله توقیف گردید و بمن اشاره شد که از تهران خارج شوم!

حرکت مهاجرین

اینک قسمتی است که از روی یادداشتهای تاریخی مفصلی که در همان اوقات نوشته ام نقل می‌کنیم:

« شب پنجم محرم ۱۳۳۴ رفتم در هیئت وزرا که در قصر ابیض تشکیل شده بود، مستوفی الممالک با چشم بی حالت خود نگنه می‌کرد، سپهدار اعظم فقط خود را حرکت می‌داد و با کلاهش بازی می‌نمود، چیزی که در آن جلسه نبود دو فکر موافق بود... من بر خاستم و رفتم به اطاق دیگر و به رئیس الوزرا پیغام دادم که با شما کاری دارم ممکن است تشریف بیاورید این اطاق.... عقابی از چوب فوفل جزء مبل این اطاق بود که بالهایش شکسته و لف شده و آویزان بود، دیدن این عقاب تق و لوق مرا از دیدار قیافه با جرأت کلنل ادوال رئیس تشکیلات ژاندارمری که می‌گفت: روزانتقام فرا رسید! منصرف کرد، و بالهای او را راست کردم. ادوال رفت، شاهزاده سلیمان میرزا لیدر حزب دموکرات و فراکسیون آمد و رئیس الوزرا هم تشریف آوردند، سه تن در گوشه اطاق نشستیم، از حرکت سپاهیان روس بسوی تهران صحبت کردیم و

بالاخره پرسیدیم: چه باید کرد؟ فرمودند: باید شاه را برداشت و رفت!

و سپس هم بما توصیه کرد که شما باید بروید. فردا سلیمان میرزا و عده دیگر از وکلای دموکرات و بی طرف و معاون وزارت داخله (میرزا سلیمان خان میکده) و معدودی دیگر از افراد حزب بطرف قم عزیمت کردند و در واقع کمیته دموکرات و وکلانی که با آنها سر سر یکی داشتند حرکت کردند ولی من چون در عملیات کمیته دخیل نبودم و از سروسر حضرات صورته بیخبر و به اصطلاح آنها (ولایتی و نامحرم) بودیم در تهران ماندم زیرا هنوز دولت رسماً تصمیم خود را آشکار نساخته بود و مجلس منفصل نشده بود.

روز پنجم و ششم ماه بسرعت گذشت و مخاطرات ساعت باعث نزدیکتر می شد. همه کس نمی دانست چه خبر است و بلکه تصور می رفت که اساسی در کارها هست که عنقریب آشکار خواهد شد، شب هفتم محرم هوای محیط تهران رنگ دیگر داشت، من باز رفتم در هیئت وزراء، آنجا از دحامی بود. رئیس الوزراء، را ملاقات کردم، چیزی نمی گفت و نگاه می کرد، در اطاق دیگری آقای وثوق الدوله وزیر مالیه را دیدار کردم، گفت: دیروز شرحی از طرف سفرای روس و انگلیس بما رسیده است که «نوبهار» را توقیف کنیم و مدیرش تبعید گردد. این بود اطلاعاتی که در آن شب خوفناک من از هیئت دیپلوماسی ایران کسب کردم!

روز هفتم محرم، شهر پراز غلغله بود. ژاندارمری دسته دسته سواره و پیاده درتک و تاز بودند، درشگه و اسب ناپیدا، خبر تصمیمی دولت که باید امروز شاه با هیئت وزراء و دربار و دفاتر و ذخایر از تهران عزیمت کنند در شهر طنین انداز. دربار شاهی پر از ازدحام، کالسکه شاه را بدو اسب قوی گلگون بسته و سواران مستحفظ و ردیف صف زده، آژان و ژاندارم از در اندرون تا درب دروازه حضرت عبدالعظیم صف کشیده، خلاصه اینکه شاه می خواهند بروند.

کجا می خواهند بروند؟ به اصفهان .

این خبر برای من که سابقه داشتم چندان قرع سمع نمی کرد، ولی یک شهرچهار صد هزار نفری را بوحشت و تکاپو انداخته بود، چه معلوم بود که معلوم بود که شاه برای این می رود که قشون روس می خواهد بیاید! من قبل از ظهر پس از شنیدن این خبر رفتم به مجلس معلوم شد که قسمت دیگری هم از نمایندگان درین دو روزه حرکت کرده اند و در قم اجتماعی است.

ماندیم، شهر شد، نواب رئیس از هیئت وزرا باز گشته بودند، نمایندگانی که آنجا ولو بودیم برای کسب خبر تازه بحالت ازدحام آنها از پیشباز کردیم. رئیس مجلس « مؤتمن الملک » گفته بود که شاه حرکت خواهند کرد. نمایندگان نیز تصمیمی گرفته تکلیف خود را بمیل بیاورند. آیا تکلیف قانونی نمایندگان که شاه و هیئت دولت ایشان عازم حرکت است (آنها هم یک حرکت و نهضت سیاسی) چه خواهد بود ؟ بدیهی است رأی داده شد که وکلا نیز بروند.

چنین بود حقیقت و مقدمات یک تصمیمی. و با این مقدمات بود که از دروازه تهران تا دروازه قم از کاروان مهاجر و بار و بنه ژاندارم و احوال و ائصال داخلی و مهمات و قورخانه و اسب و درشگه و گاری و الاغ و حتی پیادگان بینوا بشکل بازارچه پراز دحامی درآمده بود!

از جمله مسافران « پرنس رویس » سفیر آلمان بود که به اعتماد قول رئیس الوزرا حرکت کرده و محل مأموری خود را ترک گفته بود!

به پایان رسید روز هفتم محرم ۱۳۳۴ و یک روزتاریخی که بسی مقدرات سهمگین را در زیردقایق پروحشت خود پنهان ساخته و آتیۀ نامعلومی را زمزمه می کرد! «

« شاه حرکت نکرد، آری شاه روز هفتم محرم با وجود مقدمات مذکور حرکت نکرد، علت حرکت نکردن شاه بسیار است، آنچه معروف شد آمدن سپهسالار که

آنوقت وزیر جنگ بود باب کامران میرزا (پدر بزرگ شاه) و صمصام السلطنه بختیاری و عده دیگر از معمرین رجال بدربار و منصرف ساختن شاه را از حرکت بدلالی که همه صحیح و منطقی بود موجب عدم حرکت شاه گردید.

از طرف دیگر نمایندگان سیاسی روس و انگلیس بقصد ملاقات شاه بدربار رفتند ولی اول مرتبه شاه آنان را نپذیرفت اما بالاخره بحضور اعلیحضرت باریافته و تهدیدات و نصایح مذکور را تجدید نمودند و بار دیگر معمرین بحضور بار یافته گفته ها را تجدید کردند.

شاه متانت را از کف نداده مسئولیت را بعهدۀ رئیس دولت را واگذار کرد و حضرات را بدو رجوع داد و عاقبت دولت از تصمیم حرکت شاه منصرف گردید و قشون روس هم از آمدن به تهران خودداری کرد و بعد از یک هفته خبر این تصمیم بوسیله تلگرافی که از مؤتمن الملک رئیس مجلس بنمایندگان مهاجر در قم به تاریخ ۳۰ عقرب بنمره ۱۵۰ محتوی رقعۀ رئیس الوزرا و اصل گردید در بین مهاجرین انتشار یافت

صورت تلگراف رئیس مجلس :

آقایان نمایندگان محترم مجلس امروز رقعۀ از ریاست وزراء رسیده که عیناً درج می شود:

ریاست مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه.

روز دوشنبه هفتم ماه که بمناسبت تقرب قشون روس، به پایتخت، اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی خلدالله ملکه از طهران تصمیم حرکت فرموده بودند، جمعی از آقایان نمایندگان محترم حرکت فرموده به قم مشرف شده اند، حال که با جریان مذاکرات امید بخش اراده مقدسه ملوکانه از حرکت منصرف شده است البته تصدیق خواهند فرمود که امتداد غیبت آقایان معزی الیهم بیشتر از

این اقتضا ندارد و لازم است در چنین موقع که دولت مشغول تصفیه مهم ترین مشکلاتست با مراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملی دایر و بایفای تکالیف مقررۀ خود مشغول باشند، انتهی. عین این مطلب هم از قرار معلوم بخود آقایان از طرف دولت مخابره شده است، معلوم است با رفع علت رفع معلول از نتایج طبیعی است. متمنی هستم عین این تلگراف را به سایر آقایان که در بلاد دیگر هستند، مخابره نمایند». از طرف خود و عموم آقایان حاضر «حسین»

این تلگراف روز سه شنبه ۱۵ محرم در قم در جلسه نمایندگان قرائت شد، بعضی باز گشته و برخی که احتمال داشت از طرف روس ها برای آنها مخاطرانی باشد بر نگشتند! یک هفته از قضیه گذشت در حالتی که تهران حالت و شکل دیگری بخود گرفته بود، مجلس منفصل، جراید ملی سوای «رعد» و «عصر جدید» توقیف یا تعطیل، سفیر آلمان و کلیۀ طرفداران آلمان و ترک و همه رؤسای حزب دموکرات و اعتدال و تمام قوائی که ممکن بود در تهران روزی بر علیه روس و انگلیس نمایش بدهند از مرکز خارج شده و زمینه درنهایت ساختگی و پرداختگی برای اجرای اعمال متفقین و هواداران ایشان فراهم آمده بود؟»

دمکرات و اعتدال منحل میشود

در قم کمیته‌ای بنام "کمیته دفاع ملی" از زعمای دمکرات تشکیل گردید و اعضای برجسته اش چنین بودند: سلیمان میرزا، میرزا سلیمان خان، میرزا محمد علی خان کلوب که بعد "فرزین" نامیده میشد، وحید الملک، حاج فطن الملک (جلالی)، ادیب السلطنه (سمیعی) و عده دیگر که با مسیو شونمان آلمانی همکاری میکردند.

من از کسانی بودم که میل نداشتم بدون اجازه رئیس مجلس، مجلس را ترک کنم.

اما چه می‌توانستم کرد، زیرا وزیر مالیه صریح گفته بود که نمایندگان متفقین تبعید ترا خواسته‌اند، بنابر این عزیمت بمهاجرت قطعی شد و در تحت لوای کمیته دفاع ملی قرار گرفتیم ولی بواسطه شکستن دستم که در یکی از اسفار نزدیک واقع شد ناچار شدم دعوت ثانوی دولت را پذیرفته بتهران بازگردم و بمعالجه دست بپردازم. بعد از توقف پنجماه در تهران که درینمدت با دست شکسته در خانه آقای امیر مفخم بختیاری و مهمان مرحوم سردار جنگ بختیاری بودم بامر سپهسالار اعظم که آنوقت رئیس الوزرا بود بخراسان تبعید شدم و مدت ششماه در بجنورد متوقف گشتم و پس از کابینه آقای وثوق الدوله بمرکز احضار گردیدم.

احمد شهریور در تاریخ خود می نویسد:

« امروز (پنجشنبه غره رجب ۱۳۳۴ مطابق ۱۴ ثوره ۴ مه ۱۹۱۶) ملک الشعراء مدیر روزنامه نوبهار که پس از افتادن مشارالیه از کالسگه (درشگه بوده است) موقع مهاجرت از تهران و باز گشتن او به تهران و درین مدت بودن در منزل سردار جنگ بختیاری بموجب در خواست سفارت روس اداره نظمیّه حسب الامر رئیس الوزرا مشارالیه را بموجب رقعہ دعوت می کند باداره مزبور» بمجرد ورود به نظمیّه مشارالیه را گرفتار نموده و تحت الحفظ می برند بسمت مشهد. در مرکز هر اقدامی که بعضی از علما کردند فقط این نتیجه را داد که رئیس الوزرا را اطمینان داد در صورت ظاهرکه جا مشارالیه محفوظ خواهد بود»

تفصیل این بود که روزی باشاره کمیته دفاع ملی باتفاق مرحوم مشار الدوله حکمت و آقای سید جلیل اردبیلی و جمعی دیگر از نمایندگان و رجال محلی مأمور شدیم که بقریه « البرز» دو فرسنگی شهر برویم و ماشاءالله خان کاشی و پدرش که با دویست و پنجاه سواربعزم قم و بقصد جهاد با مهاجمین روس می آمد ملاقات کنیم و او را از ورود به شهر مانع شویم و واداریم مستقیماً به «

ساوه « برود و بقوای ملی که در برابر هجوم قوای روس سنگربسته و آماده دفاع هستند به پیوندد. در بازگشت و دست چپ من از آرنج شکست و در رفت و مچ دست هم از جا در رفت و در قم بستری شدم، تا مرحوم مستوفی الممالک آقایان دکتر امیراعلم و لقمان الملک را جهت مهالجه فرستادند و سپس مرحوم ارباب کیخسرو اتو مبیل مرحوم سپهسالار اعظم را آورد و مرا به تهران بر گردانید.

چیزی نگذشت قوای روس از دو طرف هجوم کردند و قوای ژاندارم و چریک را شکست داده بطرف قم رهسپار شدند و کمیته دفاع ملی و رؤسای احزاب دیگر مانند مرحوم سید محمد طباطبائی طاب ثراه و مرحوم مدرس رضوان الله علیه و آقای میرزا محمد صادق طباطبائی و گروهی کثیر از احرار بسوی کاشان و اصفهان رهسپار گردیدند و از آنجا نیز به کرمانشاه شتافتند و در کرمانشاه مرحوم نظام السلطنه وزیر عدلیه مدرس و آقایان فرزین و فطن الملک و صور و سالار لشکرو غیره نیز وزرای دیگر بودند.

در کرمانشاه اختلاف نظر سیاسی بین هیئت دولت نظام السلطنه و بین شاهزاده سلیمان میرزا و دموکراتها پیدا شد و با آنکه عده ای از عمای دموکراتها داخل کابینه بودند میسر نشد این اختلاف حل شود و منجر بدستگیری جمعی از دموکراتها و رنجش سلیمان میرزا گردید و علت اختلاف این بود که ترکها با آلمانیها مدعی شدند که شما مستقیماً با ایرانیان مهاجر نباید همکاری کنید و بوسیله ما باید روابط سیاسی خود را با مهاجرین ترتیب دهید، ولی سلیمان میرزا و جمعی زیر بار این معنی نرفته می گفتند ما با اعتماد مواعید دولت آلمان نهضت کرده ایم و ما با اطمینان به صمیمت ترکها نداریم و باید با آلمانها هم عهد و همکار شویم ولی دولت معتقد بود که این رویه با عمل منطبق نمی شود، چه فعلاً ما با ترکها همسایه ایم و آنها داخل جنگ هستند و اگر با ترکها روابط معین پیدا نکنیم تکلیف آمد و رفت و همکاری ما با آنها دشوار خواهد بود و

بالاخره سلیمان میرزا شکست خورد و دولت موفق گردید.

معذک در سرحد خانقین که مجبور شده بودند از جلو قشون روس عقب بنشینند هر دو حزب زعمای دو فرقه اجتماعی کردند و با یکدیگر کنار آمدند و هر دو حزب را منحل ساخته یکی شدند و از آن روز حزب دموکرات و اعتدال منحل گردید، تا آنکه بار دیگر در تهران حزب دموکرات – چنانکه خواهیم دید تشکیل می گردد.

انقلاب روسیه یا معجز سیاسی

بعد از رفتن مهاجرین بهانه‌هایی بدست قشون روس آمد که از طرفی تا اصفهان و از طرف دیگر تا همدان و کرمانشاه و نزدیک سرحد عراق بتازد. زد و خوردهایی که ژاندارم و چریک و الوار و روستاییان دلیر اصفهان جای بجای با سپاهان روس کرده‌اند خود داستانهای تاریخی و ملی است که باید جداگانه نوشته شود.

اما بتهران ورود نکردند فقط صاحب منصبان روس و خانهایشان و تک تک سرباز و سالدات وارد تهران می‌شدند و مراجعت میکردند.

کابینه مستوفی الممالک پس از استقرار قوای روس در همدان و اصفهان سقوط کرد و فرمانفرما رئیس الوزرا شد، بزودی او نیز سقوط کرد. سپهبد اعظم تنکابنی که طرف اعتماد روس و انگلیس بود رئیس الوزرا شد.

در حین حکومت سپهدار روس‌ها در مرکز همه کاره بودند. براتف حکومت میکرد و در تاریخ احمد شهریور اطلاعات زیادی از وقایع این دوره ۱۹۱۶ ثبت است، که خواندنی است. از آن جمله گوید:

"روزی چند نفر زن روس بفرح آباد رفته بودند و می‌خواستند وارد اندرون سلطنتی شوند و تماشا کنند، مردی روسی مست که از شهر دنبال زنان را گرفته بود رسید و او نیز می‌خواهد وارد حرمسرای شاهی شود و کار بکشمکش کشیده و شاه رئیس الوزرا را احضار می‌کند و بفرمانده قشون روس خبر میدهد و آنمرد را میبرند.

گفتیم که روس‌ها مدتی بود در قصد مداخله در منطقه نفوذ خود داشتند و بهمین علت حاضر نشدند بعد از جنگ قشون خود را از ایران بیرون ببرند و همین معنی باعث تزلزل بیطرفی ایران و فریاد مردم و جراید و مداخله عثمانی و هزاران جنجال دیگر شده و کار بمهاجرت کشیده و موجب مهاجمات سپاه عثمانی بهمدان گردیده بود.

در کابینه سپهدار موفق شدند سندی از دولت ایران تحصیل نمایند و بموجب آن سند دولتین در امور مالی ایران بالخاصه بوسیله کمیسیون مختلط حق مداخله یافتند و گفته میشد که این قرارداد را تنها رییس الوزرا و وزیر خارجه (صارم الدوله) امضا کرده و سایر وزرا موافق نبوده‌اند.

ریاست کمیسیون مختلط که معروف به "کمیسیون میکس" بود با مسیو هنسنس بلژیکی بود که از خزانه داری مصطفی شد و ریاست این کمیسیون را پذیرفت، خوشبختانه اتفاق تازه‌ای افتاد و این قرارداد عملی نشد.

روس‌ها و انگلیس‌ها در دولت سپهدار موفق شدند، سندی از دولت ایران تحصیل نمایند و به موجب آن سند، دولتین در امور مالی ایران، بالخاصه به وسیله کمیسیون مختلط حق مداخله یافتند و گفته می‌شد که این قرارداد را تنها رییس الوزرا و وزیر خارجه (صارم الدوله) امضا کرده و سایر وزرا موافق نبودند.

ریاست کمیسیون مختلط که معروف به "کمیسیون میکس" بود با مسیو

هن سنس بلژیکی بود که از خزانهداری مستعفی شده و ریاست این کمیسیون را پذیرفت. خوشبختانه اتفاق تازه افتاد و این قرارداد که صورت آنرا ذیلاً می‌نگاریم عملی نشد:

صورت موافقت‌نامه‌ی قرارداد ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶ [۲۸ تیر و ۱۰ امرداد ۱۲۹۵]

« نهایت توقیر و احترام از وصول یادداشت متحدالمال سفارتین دولتین فخیمتین روس و انگلیس مورخه ۱۹ ژوئیه و اول اوت ۱۹۱۶ راجع به پیشنهادهایی که متضمن اصلاحات امور قشونی و مالی دولت علیه است زحمت افزا گردید. با نهایت شغف و مسرت و اظهار امتنان قلبی از این‌که اولیا دولتین فخیمتین با حسن توجه و نظر مودت‌آمیز این اصلاحات را وجهه‌نظر خود قرار داده و اولیا دولت علیه را در اجرای این اصلاحات که متضمن ترقی و تعالی این مملکت و ترقی و بسط تجارت و ثروت ایران است، کمک و مساعدت می‌نماید جواباً استحضار خاطر محترم اولیای سفارتین فخیمتین می‌رساند که اولیای دولت علیه با نظر توجه به پیشنهادهای مذکور نگرسته نظر به اوضاع کنونی (فرس ماژور) قبول می‌نماید.

که قوای نظامی به‌عده‌ی بیست و دو هزار نفر در تحت تعلیم و تربیت عده‌ی کافی معلمین روس و انگلیس در تحت اوامر وزارت جنگ دولت علیه ایران تشکیل گردیده در انتظام و استقرار امنیت عمومی بپردازند و از حسن مساعدت اولیای دولتین فخیمتین روس و انگلیس در اعزام و استخدام این معلمین و پرداخت مخارج لازمه‌ی این تشکیلات که متضمن مساعدت مالی با این دولت است نیز مراتب مسرت قلبی خود را اظهار می‌نماید و در این موقع خاطر نشان می‌نماید که تشکیل یک عده نظامی با بودجه معادل ماهی بیست هزار تومان به غیر از قوای نظامی فوق‌الذکر در مرکز ترتیب و تشکیل خواهد یافت.

۱- راجع به اصلاحات امور مالی دولت علیه ایران به‌وسیله بسط و توسعه و اختیارات کمیسیون مختلط.

۲- و این‌که اولیای دولتمین فخرمستین مساعدت و کمک مالی را پرداخت ماهی مبلغ دویست هزار تومان برای مصارف لازمه جاریه تصویب و قبول فرموده‌اند منتهای خوشوقتی و مسرت حاصل گردیده امیدوار است چنان‌که مرقوم فرموده‌اند در اجرای پرداخت مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم اتباع خارجه کمیسیون مختلط بزودی موفق گردد و از طرف سفارتین فخرمستین هم در این باب مساعدت‌های لازمه به عمل آید.

اولیای دولت علیه ایران این روابط مودت‌آمیز را که حاکی از نیات صادقانه و توجه قابل تقدیر اولیای دولتمین در ترقی و تعالی این مملکت است با نظر خوشوقتی و صمیمی می‌نگرند. و امیدوارند که از این بذل موافقت و مساعدت معنوی ساعی و جاهد بوده و همواره از مساعدت و کمک در پیشرفت نیات حسنه اولیای این دولت دریغ نفرمایند.

در خاتمه از ذکر این نکته ناگزیر است که با رعایت مقررات قوانینی که اساس تشکیلات دولت علیه ایران بر آن است و نظر به مواد مقرر قانون اساسی این پیشنهادها در موقع افتتاح مجلس شورای ملی و سنا به تصویب و تصدیق مجلسین خواهد رسید.»

من در بجنورد بودم که این خبر توسط جراید رسید که سپهدار اعظم چنین مقوله را قبول کرده است، در آن هنگام قصیده گفتم که مطلع آن چنین بود:

آنرا که نگونست رایتش

من هیچ نخواهم حمایتش

کابینه سپهدار بواسطه نزدیک شدن قشون عثمانی بتاریخ ۱۲ شوال ۱۳۳۴ مطابق ۱۲ اوت ۱۹۱۶ سقوط کرد و کابینه وثوق الدوله تشکیل گردید. روز ۱۹ همان ماه سفرای متفقین از بیم سقوط تهران و آمدن قوای ترک در صدد برآمدند که شاه و دربار را همراه خود بمازندران ببرند یا خود ترک پایتخت کنند.

درین باب دعوتی در دربار صاحبقرانیه از چهل تن رجال بعمل آمد و از آن

جمله سی و پنج نفر حاضر شدند و پس از صحبت از موضوع، رای مخفی گرفته شد و از مجموع آرا سی سه رای بعدم حرکت شاه و دو رای بحرکت استخراج گردید... و توسط دولت بسفرای متفقین نیز اطمینان داده شد که در پایتخت بمانند و حرکت نکنند و دولت نخواهد گذاشت قوای ترک باین حدود وارد شود.

بعد از آنکه مهاجرت آغاز شد، چیزی نگذشت که انقلاب روسیه در گرفت و سپاهیان روس تزاری ایران را ترک گفتند...» (۶)

توضیحات و مآخذ:

- ۱ - ایران و جنگ جهانی اول. ترجمه‌ی حسن افشار. ویراستار: تورج اتابکی. تهران: انتشارات ماهی. چاپ نخست: بهار ۱۳۸۹، صص ۱۹ - ۱۳
- ۲ - «حیات یحیی»، یحیی دولت‌آبادی، انتشارات عطار، انتشارات فردوسی، جلد سوم، تهران، ۱۳۶۱، صص ۲۶۷ - ۲۶۰
- ۳ - همانجا، - صص ۲۷۷ - ۲۶۸
- ۴ - دکتر باقر عاقلی «شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» مجلد دوم - نشرگفتار و نشر علمی، ۱۳۸۰ - صص ۱۱۷۰ - ۱۱۶۷ (
- ۵۴ - یحیی دولت‌آبادی «حیات یحیی» جلد سوم - - صص ۲۹۹ - ۲۸۱
- ۶ - «تاریخ مختصر احزاب ایران انقراض قاجاریه»، تألیف ملک الشعرا بهار- تاریخ تألیف ۲۱ - ۱۳۲۲ شمسی موسسه مطبوعاتی امیر کبیر - صص ۲۶ - ۱۲

◀ میرزا ابوالقاسم قره‌گوزلوی همدانی ملقب به ناصرالملک



ابوالقاسم قره‌گوزلو (ناصر الملک)

۱- از منظر تاریخ ایرانی: در روز ۴ دی ۱۳۰۶ هجری شمسی، میرزا ابوالقاسم قره‌گوزلوی همدانی ملقب به ناصرالملک، از بزرگان قاجار و نایب‌السلطنه احمد شاه در تهران درگذشت.

ابوالقاسم‌خان قره‌گوزلوی همدانی فرزند احمد خان و نوۀ محمودخان ناصرالملک فرمانفرما در سال ۱۲۴۵ هجری شمسی متولد شد؛ پدرش نظامی بود و اغلب اوقاتش را در خارج از منزل به سر می‌برد و به همین دلیل او در دامان پدربزرگش میرزا محمودخان ناصرالملک پرورش یافت. در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا، محمودخان ناصرالملک که از همراهان شاه بود، نوۀ خود ابوالقاسم را نیز برای تحصیل به لندن برد. ابوالقاسم در دانشگاه آکسفورد به تحصیل پرداخت و پس از فراغت از تحصیل مدتی با سمت وابسته سفارت ایران در لندن خدمت کرد و دو بار هم به نیابت سفارت فوق‌العاده به دربار هلند و دربار آلمان رفت.

میرزا ابوالقاسم در سال ۱۳۰۱ هجری قمری به ایران آمد و یک سال بعد به خواهش پدر بزرگش از طرف ناصرالدین شاه به عنوان «مشیر حضور» ملقب شد. ابوالقاسم‌خان در دستگاه ناصرالدین شاه به کار مترجمی مشغول شد و پس از سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا، در شورایی که عباس میرزا ملک‌آرا به دستور شاه برای تنظیم قوانین تشکیل داد، عضویت داشت و قوانین و آیین‌نامه‌های خارجی را ترجمه می‌کرد. میرزا ابوالقاسم‌خان همچنین در غیاب محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، روزنامه‌های خارجی را برای شاه می‌خواند و خطابه‌های سفرای خارجی را برای او و بیانات شاه را برای سفیران ترجمه می‌کرد. پس از انتخاب میرزا علی‌خان امین‌الدوله به عنوان صدراعظم در سال ۱۳۱۴ هجری قمری، ناصرالملک به سمت وزارت مالیه برگزیده شد و با کنار رفتن امین‌الدوله در سال ۱۳۱۶ هجری قمری، ابوالقاسم‌خان هم از وزارت مالیه کنار رفت و پس از آن مأمور حکومت کردستان شد. ناصرالملک پس از

پیروزی انقلاب مشروطه در کابینه‌های میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، سلطان علی‌خان وزیر افخم و امین‌السلطان وزیر مالیه بود.

پس از سقوط کابینه میرزا احمدخان مشیرالسلطنه، نمایندگان مجلس شورای ملی در نشست‌های محرمانه و خصوصی میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملک را نامزد رییس‌الوزرای کردند. با تایید این تصمیم از سوی محمدعلی شاه، فرمان رییس‌الوزرای ناصرالملک در سوم آبان ماه ۱۲۸۶ هجری شمسی صادر شد. ناصرالملک بعد از چند روز مشورت با نمایندگان بدون خواستن نظر شاه، وزیران خود را به مجلس معرفی کرد و چون بیشتر افراد این کابینه با هم ارتباط خانوادگی داشتند به «کابینه خانوادگی» مشهور شد.

اولین اقدام ناصرالملک برای ایجاد تفاهم بین شاه و مجلس این بود که شاه و شاهزادگان بلافاصله در مجلس حضور یابند و برای حفظ مشروعیت و صیانت از قانون اساسی سوگند وفاداری به مشروطیت یاد کنند. محمدعلی شاه از این پیشنهاد ناصرالملک استقبال کرد و قرار شد مجلس روزی برای سوگند شاه و شاهزادگان تعیین کند؛ بدین ترتیب شاه و شاهزادگان در روز ۱۹ آبان ۱۲۸۶ هجری شمسی در مجلس حضور یافتند و این سوگند را به جا آوردند.

اقدام دیگر او سر و سامان دادن به بودجه مملکت و کاستن از بودجه شاه، شاهزادگان و دربار بود. در دوره ناصرالملک بود که برای اولین بار، مجلس بودجه‌ای را برای کل کشور تدوین کرد و به این ترتیب توانست گام بلندی در راه اصلاح شیوه بودجه‌ریزی که پایه و اساس هر حکومتی است، بردارد و وظیفه خود را که نظارت در امر دخل و خرج مملکت است، اجرا کند. اگر چه محمدعلی شاه و شاهزادگان در باطن فوق‌العاده ناراضی بودند ولی در ظاهر مخالفتی از خود نشان ندادند و در عوض بعضی از شاهزادگان و درباریان با اجیر کردن تعدادی از اوباش، نظم عمومی را مختل کرده و دست به اغتشاش زدند.

در این آشوب و بلوا ناصرالملک تاب مقاومت نیاورده و استعفای خود و وزیران را به محمدعلی شاه تسلیم کرد ولی شاه استعفای او را قبول نکرد و از او خواست به کار خود ادامه دهد. با این حال عده‌ای در روز ۲۲ آذرماه به در مجلس آمده و بر ضد مشروطه دست به تظاهرات زدند و به نمایندگان توهین کردند و این باعث شد که به سمت آنها تیراندازی شود، در نتیجه بین مشروطه‌خواهان و جمعیت تظاهرکننده زد و خورد آغاز شد و عده نسبتاً زیادی مقتول و مجروح شدند و بازار تهران نیز تعطیل شد. احتشام‌السلطنه، رییس مجلس مسیب را شاه دانست و دو تن را نزد شاه فرستاد و از او گله کردند. شاه که از این کار عصبانی شده بود، دستور داد فرستادگان مجلس را به فلک بستند و بعد هم هر دوی آنها را اعدام کرد. او سپس رییس مجلس را به حضور خواست و رییس مجلس احتشام‌السلطنه هم به همراه وزرای کابینه نزدیک غروب همان روز به حضور شاه رسیدند. شاه پس از فحاشی زیاد و نواختن چوب به سر و صورت آنها، دستور توقیف و اعدام همه آنها را صادر کرد. او همچنین دستور داد ناصرالملک را با قهوه قجری بکشند. در همین زمان چرچیل نایب رییس سفارت انگلیس که از شرح ماقع مطلع شده بود، وارد کاخ شد و اجازه ملاقات خواست. با شفاعت چرچیل و یادآوری این مطلب از سوی او که ناصرالملک دارای نشان دولتی از انگلستان است، رییس‌الوزرا از مرگ نجات یافت اما شاه شرط کرد که او باید فوراً ایران را ترک کند و بدین ترتیب ناصرالملک صبح فردای آن روز ایران را به مقصد اروپا ترک کرد.

ناصرالملک بعد از خروج از ایران به لندن رفت و تا سال ۱۳۲۹ هجری قمری به ایران بازنگشت. او یکی از دشمنان سرسخت محمدعلی شاه محسوب می‌شد و در تمام طول دوران حضور در لندن درصدد براندازی حکومت او بود. هر چه بعدها محمدعلی شاه از او خواست که به ایران بیاید، اما او که از مقاصد شاه اطلاع داشت، به ایران نیامد.

پس از خلع محمدعلی شاه و جانشینی احمد شاه ۱۲ ساله، عضدالملک نایب‌السلطنه شد و در این زمان ناصرالملک بعد از سال‌ها به ایران آمد. مدت نیابت سلطنت عضدالملک طولانی نشد و او در شهریور ۱۲۸۹ شمسی در سنین بالاتر از ۹۰ سالگی درگذشت. بعد از مرگ عضدالملک، برای جانشینی از طرف قاجاریه نام سه نفر برده می‌شد که عبارت بودند از عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر محمدشاه و برادر ناصرالدین شاه، مهدیقلی‌خان مجدالدوله پسر دایی و داماد ناصرالدین شاه و بالاخره میرزا احمدخان علاءالدوله داماد عضدالملک. پیشنهاد گروهی دیگر، میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک بود و البته سردار اسعد بختیاری هم برای قبول چنین پستی بی‌میل نبود. اما در این میان گروهی با محوریت ذکاءالملک فروغی که آن زمان رییس مجلس بود، به تلاش افتادند و زمینه را در مجلس برای انتخاب ناصرالملک فراهم کردند و سرانجام ناصرالملک با اکثریت ضعیفی (۴۰ رأی) در اول مهرماه ۱۲۸۹ به نیابت سلطنت تعیین شد. وقتی این خبر را تلگرافی به وی اطلاع دادند، ناصرالملک برای قبول چنین پستی شرایطی سنگین قائل شد که از جمله ماهیانه یکصد هزار ریال حقوق بود که مورد پذیرش واقع شد. بدین ترتیب ناصرالملک به مدت حدود چهار سال نایب‌السلطنه ایران ماند و گاهی در لندن و زمانی در تهران به امور رسیدگی می‌کرد.

او سپهدار تنکابنی را مامور تشکیل کابینه کرد و از او خواست به بهانه اینکه دیگر خطری مشروطیت را تهدید نمی‌کند مجاهدین را خلع سلاح کند. در ماجرای اخراج مورگان شوستر آمریکایی زمانی که مجلس تن به اولتیماتوم روس‌ها نداد، ناصرالملک مجلس را منحل و نشریات را توقیف کرد و از این زمان عملاً نوعی دیکتاتوری به وجود آورد و از انجام انتخابات مجلس تا زمانی که احمد شاه به سن قانونی نرسیده بود، خودداری کرد. سرانجام چند روز پیش از آغاز جنگ جهانی اول، ناصرالملک احمد شاه ۱۸ ساله را به تخت سلطنت نشانند و خود با وصول مطالبات گذشته مجدداً به اروپا رفت. پس از خلع قاجاریه

و آغاز سلطنت رضا شاه پهلوی، ناصرالملک بار دیگر به ایران آمد و سرانجام در روز ۴ دی ماه ۱۳۰۶ هجری شمسی در تهران درگذشت. فردای آن روز به مناسبت درگذشت ناصرالملک ادارات تعطیل و مراسم تشییع او با حضور اعضای هیات دولت، وزیر دربار، سفیران کشورهای خارجی، نمایندگان مجلس شورای ملی و سران قشون و اعیان و رجال از منزلش تا سه راه امین حضور برگزار شد و پیکر او در جوار حرم حضرت عبدالعظیم در شهر ری به خاک سپرده شد.

منابع:

شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، انتشارات گلشن

گزارش ایران، مهدیقلی هدایت، به اهتمام محمدعلی صوتی، نشر سکه

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، انتشارات علمی

خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید مهدی موسوی، نشر زوار

روزنامه ایران، شماره ۲۵۶۷، ۵ دی ۱۳۰۶، صفحه ۳

منبع: تاریخ ایرانی

۲ - دکتر باقر عاقلی در شرح زندگینامه ناصر الملک بطور مختصر اینگونه به نوشته آورده است:

ابوالقاسم ق قره‌گوزلو ملقب به ناصرالملک، متولد ۱۲۴۲ شمسی، فرزند سرتیپ احمد آقاخان است. دارای تحصیلات عالی و فارغ التحصیل دانشگاه آکسفورد است و چنانچه بعداً خواهم دید مورد حمایت در انگلستان بود! وی از تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۲۸۸ ش تا مهر ماه همان سال (کمتر از ۳ ماه) در دولت بدون رئیس الوزراء به سرپرستی محمدولیخان سپهدار اعظم، وزیر

امور خارجه بود. مجدداً در اولین کابینه محمودی خان سپهدار اعظم، از تاریخ ۸ مهرماه ۱۲۸۸ تا آذرماه ۱۲۸۸ ش وزیر امور خارجه شد.

پدر وی از فرماندهان قزاق همدان بود و پدر بزرگش (میرزا محمودخان ناصر الملك) هشتمین وزیر امور خارجه ایران، از درباریان بسیار متنفذ و مورد علاقه ناصرالدینشاه بود.

قره‌گوزلو، پس از تحصیلات مقدماتی، در سال ۱۲۹۵ ه. ق برای ارائه تحصیل به انگلستان رفت و رشته علوم سیاسی و مالی را در دانشگاه آکسفورد در مدت ۶ سال به اتمام رسانید. و پس از مراجعت به ایران در سال ۱۳۰۲ ه. ق، به تقاضای میرزا محمود خان (پدر بزرگ) لقب شیر حضور به او داده شد و در وزارت انطباقات جزء مترجمین قرار گرفت و روزنامه های خارجی را بعضاً برای شاه ترجمه میکرد در سال ۱۳۰۵ ق، میرزا محمودخان ناصر الملك که از محارم ناصرالدینشاه بود درگذشت و تمام القاب و مناصب و مکنت او، همچنین حکومت همدان به قره‌گوزلو و مشیر حضور، رسید و ناصر الملك شد.

در سلطنت ناصرالدین شاه در حالی که در زمره درباریان بود، کارش مترجمی و خواندن روزنامه و ترجمه قوانین خارجی برای شاه بود. مدتی نیز در مجلس دربار، عضویت داشت. پس از واقعه رژی به دستور ناصرالدینشاه برای مذاکره به انگلستان رفت و در سال ۱۳۱۴ ق، مظفرالدین شاه در اثر دسایس در پایان که در رأس آنها فرمانفرما داماد شاه بود، میرزا علی اصغر خان امین السلطان را از صدارت عزل و به قم تبعید نمود. و صدارت ایران را به میرزا علی خان امین الدوله که سالها شور اصلاحات و تجدد خواهی در سردات سپرد. امین الدوله اصطلاحات را از مالیه و خزانه کشور شروع کرد و ابوالقاسم خان ناصر الملك را به وزارت مالیه برگزید تا با اطلاعات که از علوم جدید مالی داشت، سر و سامانی به خزانه و مالیه مملکت بدهد. ناصر الملك اصول مالیاتی قدیم را برهم زد و در صدد بود که سیستم حساب را از سیاق خارج و مانند کشورهای اروپایی براساس عدد برقرار نماید. درآمدها و هزینه

ها مشخص شوند. اصلاحات ناصرالملک به ثمر نرسید و با کنار رفتن امین الدوله او هم از وزارت مالیه معزول و پس از چندی به حکومت کردستان منصوب شد.

میرزای علی اصغر خان امین السلطان جانشین امین الدوله او را از مرکز دور ساخت. ناصرالملک مدتی در کردستان بود و بعد به تهران آمد تا مشروطیت، کار مهمی به او ارجاع شد.

بعد از مشروطیت، ناصرالملک به خدمت دعوت و در کابینه های وزیر افخم و میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) به وزارت مالیه برگزیده شد و اولین وزیری بود که دستور صادر کرد در وزارت مالیه، میز و صندلی بگذارند و کارمندان پشت میز بنشینند. در اثر این اقدام وزیر امور مالیه، بعضی از جراید آن روز، به عنوان تمسخر مطالبی مینوشتند و متذکر میشدند که ناصرالملک وزارتخانه را با خیاطخانه اشتباه گرفته است، میز برای خیاطی است نه اداره. ناصرالملک در ۴ آبان ۱۲۸۶ از طرف مجلس مأمور تشکیل دولت شد و کابینه خود را به شاه و مجلس معرفی کرد و وزارت مالیه را نیز بعهده گرفت. در دوران نخست وزیری ناصرالملک تشنج در تهران بالا گرفت و واقعه توپخانه که منجر به قتل و جرح عده ای شد، محمدعلی شاه نسبت به ناصرالملک بدبین و او را از صدارت خلع و به زندان افکند که با کمک سفارت انگلیس از زندان آزاد و روانه اروپا شد.

نظام السلطنه و مشیرالسلطنه هر یک مدتی نخست وزیر بودند تا اینکه مجدداً ناصرالملک به خدمت دعوت شد و اعضاء کابینه خود را تلگرافی معرفی کرد و میرزا جوادخان سعدالدوله وزارت خارجه را به کفالت برگزید و ناچار به صورت دسته جمعی استعفا دادند و ناصرالملک همچنان در اروپا بود ناصرالملک بعد از خلع محمدعلی میرزا به ایران آمد و در کابینه مشروطه خواهان به وزارت امور خارجه منصوب گردید و مدت وزارت وی کمتر از چند ماهی بود و سپس به اروپا رفت.

بعد از فوت علیرضا خان عضدالملک نایب السلطنه، برای تعیین جانشین، بین دستجات مختلف اختلاف بروز کرد. سردار سعد و مستوفی الممالک، نامزد نیابت سلطنت بودند. سرانجام ناصرالملک برنده شد و به نیابت سلطنت رسید ولی از آمدن به ایران مدتها خودداری نمود تا اینکه به ایران وارد شد.

از اقدامات ناصرالملک در این سمت، تشکیل احزاب سیاسی است و ضمن بیانیه ای متذکر شد که در حکومت پارلمانی باید مجلس متکی به احزاب باشد و دو حزب تشکیل داد. ناصرالملک مردی تحصیلکرده و اروپا دیده بود و با مشروطه خواهان صفائی نداشت. مظفردالدین شاه جلساتی برای انجام خواسته آزادی خواهان که همان عدالتخانه بود تشکیل میداد که ناصرالملک نیز در آن جلسات شرکت داشت. او معتقد بود حکومت قانون و مشروطه برای ایران زود است و از این رو بامشروطه خواهان هماهنگی نکرد. باوجودی که سالها در انگلستان و فرانسه اقامت گزیده بود معذک روح دیکتاتوری در او بشدت وجود داشت. هنگامیکه به نیابت سلطنت رسید از انجام انتخابات طفره رفت و در مدت سه سال و نیم نیابت سلطنت او، ایران مجلس نداشت و مطبوعات به شدت در فشار و مضیقه بودند. وقتی دخالت بختیارها را در کار دید به پاریس رفت و مانند یک شاهزاده به گردش و تفریح پرداخت و امور سلطنت را با مکاتبه و تلگراف انجام میداد. سردار اسعد و بختیارهای تصمیم به عزل او گرفتند. افرادی را برای مذاکره نزد او فرستادند. اما نه استعفا داد و نه به ایران آمد. و تا روز آخر نیز حقوق خود را کامل وصول نمود. روزی که جنگ بین الملل اول شروع شد برای آنکه از زیر بار مسئولیت، شانه خالی کند، بار سلطنت را به دوش احمد میرزا گذاشت در حالی که او هنوز به سن قانونی نرسیده بود و خود پس از چند روز استراحت در ملک بیلاقی خود در چاله هرز، به اروپا رفت. ناصرالملک سیاستمداری بود در دوران خدمت خود میتوانست منشاء خدماتی شود ولی ثروت زیادی که از جدش به او رسیده بود او را وادار به زندگی بهتر در محیط دیگری میکرد. او معتقد بود باید با اندوخته و ثروت زندگی راحتی در بهترین

کشورهای خارج داشت و در زمان نیابت سلطنت، این فکر را به احمدشاه تلقین کرد و او هم در بحبوحه جنگ بین المللی اول، که مردم ایران در قحط و غلا غوطه ور بودند و بعضی از مردم از خون و پوست مردار ارتزاق میکردند به فروش گندمهای خود پرداخت و از اینرو مردم به جای سلطان احمدشاه به او لقب (احمد علاف) دادند.

ناصر الملك با انگلستان و عوامل او رابطه نزدیکی داشت و هیچ به فکر مصالح مملکت نبود، بریتانیای مکار و غارتگر، تحت پوشش ادامه تحصیلات در انگلستان نیروهای جهان سوم را مطابق اهداف و برنامه ای استعماری خود، تربیت می کند معهذا ساده اندیشان از این امر غافلند:

ناصر الملك ثروت زیادی داشت. قسمت اعظم این ثروت از پدر بزرگ خود، میرزا محمودخان ناصر الملك که مدتها در زمان ناصرالدینشاه وزیر تجارت و خارجه بود، به او رسیده بود. قراگزلو، در سن ۶۴ سالگی در سال ۱۳۰۶ در تهران جانسپرد. محسن قراگزلو فرزند ارشد او چند دوره نماینده مجلس و مدتی نیز رئیس تشریفات دربار بود حسینعلی فرزند دیگرش، داماد تیمور تاش شد ولی پس از سقوط تیمورتاش، متارکه کرد. تنها دختر وی نیز به همسری حسین علاء (نخست وزیر و وزیر دربار) درآمد. و حسین علاء در سال ۱۳۳۴ ش توسط فدائیان اسلام مورد ترور واقع شد و از این مهلکه جان به در برد و در سن ۸۲ سالگی در سال ۱۳۴۳ ش درگذشت.

منبع: زندگینامه و شرح حال وزرای امور خارجه: تالیف دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی به نقل از سایت مغرب نیوز و نگاه کنید به دکتر باقر عاقلی «شرح رجال سیاسی ئ نظامی معاصر» مجلد دوم - نشر گفتار، نشر علم - ۱۳۸۰، صص ۱۲۰۲ - ۱۲۰۰

۳ - ملک الشعرا بهار در حاشیه کتاب «تاریخ مختصر احزاب ایران انقراض قاجاریه» جلد اول در باره ناصر الملك می نویسد: ناصر الملك در مدت دیکتاتوری سه ساله ای به میل خود و بمیل دولتین باموکراتها هر چه ممکن

بود سخت می گرفت و حتی دولت بریتانیا که گفتیم با دموکراتها بد نبود درین مدت با روسها همداستان شد در انتخابات که در جمادی الاولی و رجب ۱۳۳۲ اعلان گردید انتظار می رفت که شکست قطعی دموکراتها صورت پذیرد و حتی در محافل سیاسی تهران گفته می شد که در این دوره از حزب دست چپ کسی انتخاب نخواهد شد و در انتخابات تهران هم یکنفر دموکرات انتخاب نشده بود. دموکراتها را ناصرالملک و روسها بزعم خود محوکرده بودند. سفیر انگلیس تاونلی با اطمینان و غرور در متحد المال محرمانه خود به قونسولهای انگلیس در ایران مورخه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۲ نوشت که « کلک دموکراتها کنده شده است» اما در حقیقت دموکراتها در ایالات ریشه دوانیده بودند، خاصه خراسان و اصفهان و فارس و کرمان و در همه این ایالتها اکثریت با دموکراتها بود و در انتخابات ثانوی تهران که بعد از افتتاح مجلس برای هفت نفر وکلای تازه که بوزارت از مجلس بیرون شده بودند اعلان گردید اکثریت قاطع نصیب دموکراتها گردید. عده دموکراتها در مجلس سوم ۳۱ و اعتدالی ۲۹، هیئت علمیه ۱۴ و بی طرف که با دموکراتها ائتلاف کرده بود ۲۰ نفر بود و ناچار درین مجلس حزب اعتدال دو دسته شدند و یکدسته آنها با دموکراتها ائتلاف نمود. « تاریخ مختصر احزاب ایران انقراض قاجاریه» جلد اول - صص ۱۴ - ۱۳

پی نوشت ها: ایران و جنگ جهانی اول. ویراستار: تورج

1 . W.V. Blücher , Zeitenwende.

سفر نامه ی بلوشر، ترجمه ی کیکاووس جهانداری (تهران : خوارزمی ، ۱۳۳۶۳) ، ص ۳۷ .

۲ - برای جزئیات اولتیماتوم، رک: احمد کسروی، تاریخ ۱۸ ساله

ی آذربایجان، ج ۱ چ ۹ (تهران : امیر کبیر، ۱۳۵۷)، صص ۲۳۵ – ۲۴۰

3. R. Ramazani, The Foreign Policy of Iran (University Press of Virginia , 1966),pp. 103 – 8,

4. Ibid., p 15.

5 Ibid., p 117.

۶ - کاوه ۳، ش ۲۹ / ۳۰ (۱۵ ژوئیه ی ۱۹۱۸) صص ۹ – ۱۰

۷ - برای جزئیات این اختلافات قومی و فرقه ای، رک : احمد کسروی، تاریخ

۱۸ ساله ی آذربایجان ، ج ۲ چ ۹ (تهران : امیر کبیر ، ۱۳۵۷) ، صص

۶۷۱ – ۷۸۳

۸ - همان ، ص ۶۷۴

۹ - عبدالحسین آگاهی، «شصت سال از تاریخ تأسیس حزب کمونیست

ایران گذشت»، دنیا شماره ی ۳ (۱۳۵۹) ، صص ۴۸ – ۴۹ .

11. A. Banani, The Modernization of Iran , 1921 – 1941 (standford: Standford University Press, 1961) , p 34.

12. Ibid .

فصل هشتم

◀ منصوره اتحادیه: حکومت موقت ایران

منصوره اتحادیه پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باره ی « حکومت موقت ایران » در جنگ جهانی اول اینگونه به نوشته آورده است: جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ در اروپا آغاز شد. سه ماه بعد ترکیه ی عثمانی به طرفداری آلمان و اتریش اعلام جنگ کرد. بی گمان این اقدام بود که آلمان را متوجه شرق کرد. نقشه ی آلمان این بود که با نفوذ در هند و افغانستان آن ها را به شورش علیه انگلیسی ها برانگیزد. با همین هدف، عوامل آلمان در ایران دست به تحریک ایرانیان زدند و شش ماه بعد از آغاز جنگ به توزیع اسلحه و پخش اطلاعات ضد انگلیسی و ضد روسی در مان ایلات غرب ایران پرداختند. در این بین حضور قشون روس در خاک ایران از سال ۱۹۱۰ بهانه به دست عثمانیها می داد به ایران یورش آوردند. (۱)

اول نوامبر ۱۹۱۴ / ۹ آبان ۱۲۹۳ شاه جدید کشور، احمد شاه قاجار، ایران را بی طرف اعلام کرد (۲) و سپس همه ی کابینه های کشور نیز بر آن تأکید ورزیدند. ولی روشن بود که تا قشون روس از ایران بیرون نمی رفت بی طرفی معنایی نداشت، خصوصاً این که ایران نیرویی هم برای اعمال آن نداشت. در واقع نه طرف های جنگ و نه خود ملیون ایرانی به ویژه دموکرات ها (۳) که خواستار اعلان جنگ ایران به متفقین بودند اعتنایی به بی طرفی کشور نداشتند. دولت ایران افزون بر مشکل اعمال سیاست بی طرفی با مسائل لاینحل دیگری نیز دست به گریبان بود. روس و انگلیس، رقیبان دیرینه ای که با قرارداد ۱۹۰۷ (۴) اختلافاتشان را کنار گذاشت بودند، امور سیاسی و مالی ایران را در چنگ خود داشتند. اما قرارداد نتوانست به رقابت و بدگمانی آن ها



عکس منسوب به کابینه دولت لر تبعید: (از چپ) محمدعلی نظام مافی (فرزند رضاقلی خان نظام‌السلطنه)، امان‌الله (عزالممالک) لرلایان، حسن مدرس، رضاقلی خان (نظام‌السلطنه) مافی، محمدعلی فرزین، حسین (الدیب‌السلطنه) سمیعی و میرزا قاسم خان تبریزی (صویر اسرافیل)

به یکدیگر پایان دهد و فعالیت آلمان‌ها نیز مزید بر علت شد و قواعد سابق بازی را به هم ریخت. عنصر تازه‌ای وارد عرصه‌ی سیاسی ایران شد و دموکرات‌ها که از دیرباز نگاه تحقیرآمیز قدرت‌های جهانخوار را احساس کرده بودند اکنون می‌توانستند به این عنصر تازه متوسل شوند.

در زمان جنگ، سیاست آلمان در قبال ایران و شرق روی هم رفته کاستی‌هایی داشت. اهداف فرماندهی عالی آلمان اغلب با اهداف نمایندگان در صحنه نمی‌خواند. به علاوه هرگز معلوم نبود که آلمان‌ها چشم به ایران داشتند یا به افغانستان – وانگهی آلمان راهی برای رساندن اسلحه و مهمات و کمک‌های دیگر به ایران نداشت. قول این‌ها را می‌داد اما کم‌تر به آن عمل می‌کرد. (۵) از طرفی آلمان‌ها تازه وارد گود شده بودند در حالی که روس و انگلیس سالها

تجربه و دوستانی فراوانی در ایران داشتند. یک اشکال دیگر کار آلمان این بود که عمده ی اطلاعاتش را از « کمیته ی ملیون ایرانی » در برلین می گرفت (۶) ریاست کمیته را سید حسن تقی زاده داشت که اغلب از واقعیت به دور بود (۷) و از مواضع اعضایی از کمیته که تماس رو در روی چندانی با رهبران ملی نداشتند تأثیر می پذیرفت. ولی شاید بزرگ ترین مشکل آلمان ها که در نهایت به عدم موفقیت آن ها در ایران انجامید بی اعتمادی آن ها به عثمانیان و رقابت آن ها با این دولت بود.

عثمانی ها در ایران راه دیگری را دنبال می کردند. هدف آن ها انگیزش قیامی تحت لوای اسلام بود که تا افغانستان و هند نیز می رفت و موی دماغ روس و انگلیس می شد. پیشی گرفتن بر آلمان ها در شرق از اهداف دیگرایشان بود. (۸) عثمانی ها در آغاز جنگ به آذربایجان یورش آوردند. سپس به جنوب غربی ایران تاختند و انگلیسی ها هم در واکنش به این اقدام آن ها، با وجود اعتراض های دولت ایران، نیرویی برای حفظ میدان های نفتی در آبادان پیاده کردند. در سپتامبر ۱۹۱۴ / شهریور ۱۲۹۳ عثمانی ها برای بسیج مسلمانان ایران و هند و افغانستان در یک جبهه ی پان اسلامی اعلام جهاد کردند و آن را در سراسر ایران جار زدند. (۹) این ترفند آن ها روس و انگلیس را نگران کرد، ولی با توفیق چندانی رو به رو نشد و در ایران انعکاسی پیدا نکرد. علما روی هم رفته خواستار جنگ با روس و انگلیس بودند. آلمان و عثمانی در اکتبر ۱۹۱۵ / مهر ۱۲۹۴ توافق کردند اقدامات جنگی و نیروهای خود را زیر رهبری مارشال فون در گولتس یکپارچه کنند و او فرمانده عالی عملیات آلمانی و عثمانی در ایران شد.

دولت ایران ناتوان بود و کابینه ها بیایمی می آمدند و می رفتند، زیرا هیچ یک نمی توانست از مجلس رأی کافی بگیرد. مجلس در ۷ دسامبر ۱۹۱۴ / ۱۵ آذر ۱۲۹۳ در دوره ی رئیس وزرا یی علاء السلطنه تشکیل شده بود. بعد از او

مستوفی الممالک آمد که ایران را در جنگ بی طرف اعلام کرد و خواستار خروج روس ها از خاک ایران شد اما راه به جایی نبرد. او شکست خورد و در مارس ۱۹۱۵ / اسفند ۱۲۹۳ جای خود را به مشیرالدوله داد. ولی مشیرالدوله نیز از آن جا که سخت در پی اعمال سیاست بی طرفی نسبت به همه ی طرف های جنگ بود کابینه اش امکان بقا نداشت. دول متفق این سیاست را نمی پسندید و او ناچار به کناره گیری شد. (۱۰) جای او را عین الدوله گرفت که علیه وزیر داخله اش فرمانفرما، که به جانبداری از انگلیسی ها شهرت داشت، اعلام جرم شد و این کابینه هم استعفا کرد. (۱۱) اعلام جرم به بهانه ی حمله های رئوف بیگ عثمانی به غرب ایران صورت گرفت که در واقع در دوره ی کابینه ی قبلی رخ داده بود. (۱۲) ولی علت واقعی اعلام جرم این بود که دموکرات ها مخالف او و خواستار برکناری اش بودند. چرخه، پس از یک ماه و نیم بحران، در اوت ۱۹۱۵ / مرداد ۱۲۹۴ کامل شد و از نومستوفی الممالک را به ریاست وزرا انتخاب کردند. کابینه ی او چند وزیر دموکرات را هم شامل می شد. در این میان تبلیغات و فعالیت آلمان ها در ایران بالا می گرفت و پا به پای آن محبوبیت ایشان در نزد ملیون بالا می رفت. گواه آن استقبالی بود که از پرنس رویس، وزیر مختار آلمان، ولوگوتتی، وزیرمختار اتریش، دربدو و رودشان به تهران در آوریل ۱۹۱۵ / فروردین ۱۲۹۴ به عمل آمد. (۱۳)

مستوفی الممالک سیاستی دو گانه ای را دنبال کرد. از یک سو به گفت و گو برای گرفتن یک وام از انگلیسی ها (۱۴) و خروج قشون روس از ایران پرداخت و از سوی دیگر در خفا برسر میز مذاکره با آلمان ها برای عقد پیمان همکاری نشست. او در دولت قبلی خود نیز- مانند عین الدوله - غیر رسمی با شارژدافر آلمان مذاکره کرده بود، ولی این بار درخواست تضمین استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران و اعطای وام و ارسال اسلحه و مهمات و پول

و صاحب منصبان نظامی کرد (۱۵) و قول داد که در صورت تأمین این شرایط به متفقین اعلام جنگ کند. همچنین یاد آور شد که چنانچه این شرط بر آورده نشود و به خصوص اگر آلمان ها تضمین ندهند، چاره ای نخواهد داشت جز این که از آن بخواهد به فعالیت های خود در ایران پایان بدهند. آلمان ها برای نشان حسن نیت خود موجبات خروج رؤف بیگ از ایران فراهم آوردند. اما بیش از این را نپذیرفتند و تعهدی هم ندادند و اتحاد خود را با ایران موکول به روزی کردند که ایران آمادگی نظامی داشته باشد. اما وعده ی مساعدت مالی دادند. مستوفی یک بار دیگر از آن ها کمک مالی و نظامی خواست. آخرین پاسخ آن ها این بود اگر ایران به متفقین اعلام جنگ کند، آلمان در مذاکرات صلح از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران حمایت خواهد کرد. (۱۶)

آغاز مهاجرت

اگرچه این گفت و گوها ها پنهانی انجام می گرفت متفقین از آن اطلاع یافتند (۱۷) و روس ها که از ماه اوت / مرداد آغاز به پیاده کردن نیرو در انزلی کرده بودند ۷ نوامبر ۱۹۱۵ / ۱۵ آبان ۱۲۹۴ راه تهران را پیش گرفتند و هراس فراوان در پایتخت پدید آوردند. (۱۸) یک روز قبلش نمایندگان دولت های آلمان و عثمانی و اتریش از تهران رفته بودند و در این روز مستوفی الممالک از وکلای مجلس و دموکرات ها و همه ی مخالفان متفقین نیز خواست که تهران را ترک کنند. (۱۹)

۴۴ نماینده، عده ی بسیاری روزنامه نگاران، بخش بزرگی از نیروهای ژاندارمرزی، با همه ی کسان دیگری که از روس ها می ترسیدند از تهران راهی قم شدند. این حرکت به « مهاجرت » مشهور شد. اما شاه را نمایندگان روس و انگلیس و گروهی از سیاستمداران پرنفوذ از رفتن منصرف کردند.

سپس مستوفی الممالک کوشید وکلای مجلس را راضی کند که بر گردند، ولی نتوانست و مجلس به علت نداشتن حد نصابش تعطیل ماند. (۲۰) مستوفی استعفا کرد و دسامبر ۱۹۱۵ / آذر ۱۲۹۴ جای او را فرمانفرما، سیاستمدار طرفدار انگلیسی ها، گرفت. پرنس رویس دیگر برنگشت و بدین ترتیب دو بار دست بالا در پایتخت از آن متفقین شد.

در این میان در قم مهاجرین با پشتیبانی آلمان ها یک « کمیته ی دفاع ملی » به ریاست سلیمان میرزا ، رهبردموکرات ها، تشکیل دادند. (۲۱) احزاب هم ائتلافی به وجود آوردند(۲۲) که در آن نیز، همچون مجلس سوم، کشمکش سیاسی بین دموکرات ها و اعتدالیون ادامه یافت. ولی عجالتاً سلیمان میرزا رهبری آن ها و حمایت اغلب وکلای مجلس را به دست آورد. اوبه آلمان نزدیک بود که مهاجرین کمک مالی از آن ها می گرفتند.(۲۳) مهاجرین نمایندگانی به شهرهای دیگر فرستادند وخواستار پیوستن مردم به آن ها شدند و شروع به بسیج نیرو و هماهنگ کردن اقدامات نظامی خود کردند، زیرا هر لحظه احتمال آن می رفت که روس ها حمله کنند. تأسیس حکومتی از آن خود ایشان نیز در دستور کار مهاجرین قرار گرفت.

از زمانی که آلمانی ها ایران را سرپلی به هند و افغانستان یا متحدی بالقوه برای خود دیدند، عوامل آن ها به فعالیت در نقاط مختلف ایران، تحریک عشایر(۲۴)، تبلیغ برای آلمان، و بسیج نیرو در غرب کشور پرداختند. به ویژه کنت کانتیس (۲۵) ، وابسته ی نظامی آلمان، در این زمینه بسیار فعال بود. او روابط نزدیکی با عشایرو ژاندارمری و دموکرات ها برقرار کرد و نیرویی کرد آورد. زیرا شکی در وقوع خیزش همگانی نداشت، که البته هرگز کاملاً تحقق نیافت. از آن جا که این نیرو سرکرده ای می خواست، کانتیس نظام السلطنه، والی لرستان، را که به نفرت از انگلیسی ها شهرت داشت برای آن در نظر گرفت. (۲۶)

نظام السلطنه رهبری مهاجرین را درست می‌گیرد

نظام السلطنه دولتمردی کهنه کار با سال‌ها تجربه‌ی اداری و والیگری بود که شاید تردید داشت دموکراسی در ایران جواب بدهد. (۲۷) سلیمان میرزا، مردی که رهبری مهاجرت را تا این زمان عهده دار بود، شایستگی او را نداشت. سلیمان میرزا با این که از قاجارها بود و با افکار سوسیالیستی اش سرکردگی دموکرات‌ها را از مجلس دوم به دست آورده بود به پای نظام السلطنه نمی‌رسید. ضمن این که آن دو با یکدیگر نیز رابطه خوبی نداشتند. در جوّ سیاسی دوران جنگ و در واقع از زمان انقلاب مشروطه، رهبری سیاسی و مقام‌های مهم در دست اعیان و اشراف و شاهزادگان باقی مانده بود و اینان در صورت لزوم امکان گردآوری نیرو از ولایاتشان را داشتند و به کمک نفوذ و ایادی خود می‌توانستند از راه‌های غیر سیاسی نیز برای خود حمایت کسب کنند. سلیمان میرزا به رغم اصل و نسب اش نه تجربه داشت نه ثروت، و تصادفی نبود که آلمان‌ها به نظام السلطنه روی آوردند. خود مهاجرین نیز از قم به سراغ او آمده و از وی خواسته بودند که رهبری نهضت را در دست بگیرد. (۲۸)

کانیتس چند بار در بروجرد نظام السلطنه را دید و اوت ۱۹۱۵ / مرداد ۱۲۹۴ مذاکراتش را با او آغاز کرد. نظام السلطنه پذیرفت فرماندهی نیرویی را که کانیتس در حال بسیج آن بود برعهده بگیرد به شرط آن که وزارت خارجه ی آلمان توافقتشان را به رسمیت بشناسد. آلمان‌ها همچنین باید پول و اسلحه برای قشون ایرانی فراهم می‌کردند و غرامت هر خسارت جنگی را می‌پرداختند و هر نقطه‌ای از ایران را که از دست دشمن بیرون می‌آوردند به ایران پس می‌دادند. (۲۹)

۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ / ۴ دی ۱۲۹۴ که مهاجرت به قم آغاز شد کانیتس دوباره خود به دیدن نظام السلطنه رفت و به توافق دومی با او رسید. در این توافق

دوم عنوان شد که نظام السلطنه رهبری قیام ملی را بر علیه روس و انگلیس تا انعقاد پیمان صلح به دست می گیرد. آلمان تعهد کرد که نظامیان آلمانی و عثمانی و اسلحه و مهمات در اختیار نظام السلطنه بگذارد و هزینه ی جنگ را بپردازد. همچنین توافق شد که چنانچه جنگ به کرمانشاه و کردستان و اصفهان کشید آلمان ها ۲۰ سال تمامیت ارضی ایران را تضمین کنند و شرکت نظام السلطنه در جنگ به این شرط باشد. دولت آلمان همچنین ماهی ۲۰۰۰۰ تومان مخارج سیاسی نظام السلطنه به وی می پرداخت و این مبالغ را او وام به دولت ایران تلقی می کرد. نظام السلطنه متعهد شد که ۴۰۰ نفر را تا ژانویه ی ۱۹۱۶ / دی ۱۲۹۴ مسلح و مهیا کند. بدین ترتیب در حالی که هنوز خبری از کمک آلمان ها نبود نظام السلطنه گردآوری نیرو را آغاز کرد. (۳۰)

در این بین روس ها در دو جبهه دست به حمله زدند و ساوه و همدان را نشانه رفتند تا راه غرب ایران را ببندند. از این رو مهاجرین در قم محاصره شدند و چاره ای جز عزیمت به اصفهان ندیدند. در این شهر با خوشامدگویی گرمی روبه رو شدند. هر چند بنا بر گزارش ها مردم بیمناک بودند که مبادا حضور آن ها در شهرشان باعث هجوم روس ها به اصفهان شود. (۳۱) همدان در ۳ دسامبر ۱۹۱۵ / ۱۱ آذر ۱۲۹۴ به دست روس ها افتاد و نیروهای کاننیس در آوج شکست خوردند و در حالی که روس ها در تعقیبشان بودند رو به اسد آباد نهادند. نظام السلطنه به یاری کاننیس شتافت. (۳۲) یکبار دیگر مهاجرین ناچار به سفر شدند. در اصفهان که بودند نظام السلطنه اطلاع داده بود که رهبری نهضت را او به دست گرفته است. حال از ایشان دعوت کرد در کرمانشاه، که یک « کمیته دفاع ملی » آن جا تشکیل شده بود. بدو به پیوندند. (۳۳)

مهاجرین در کرمانشاه و قصر شیرین

مهاجرین راه کرمانشاه را در پیش گرفتند و با تحمل سختی های فراوان در اواخر ژانویه ی ۱۹۱۶ / اوایل بهمن ۱۲۹۴ گروه گروه وارد شهر شدند. در کرمانشاه شورای مهاجرین رهبری نظام السلطنه را پذیرفت و یک حکومت موقت که پیشنهادش را آلمان ها در دسامبر ۱۹۱۵ داده بودند تشکیل شد. (۳۴) جلسات متعدد بر گزار کردند و تشکیلات حکومت موقت رفته رفته شکل گرفت (۳۵) اگر چه هنوز رسمیت نیافته بود. گویا مقرر نبود که مهاجرین مدت زیادی در کرمانشاه بمانند، زیرا روس ها در کنگورایرانی ها را شکست دادند و مهاجرین در مارس ۱۹۱۶ / اسفند ۱۲۹۴ رهسپار قصر شیرین شدند. در این شهر حکومت موقت رسمیت یافت و امپراتوری آلمان و عثمانی برایش پیام تبریک فرستادند. (۳۶)

تشکیلات حکومت موقت کابینه ای به ریاست نظام السلطنه را با شش وزیر که همه از وکلای سوم بودند در بر می گرفت. وزرا عهده دار امور خارجه، امور داخله، پست و تلگراف، مالیه، فواید و عامه و عدلیه بودند. دموکرات ها و اعتدالیون هر دو در کابینه مشارکت داشتند و به رغم اختلافاتشان مدتی با یکدیگر کار کردند. نهاد دیگری نیز به نام « هیئت نمایندگان » مرکب از حدود ۲۰ وکیل مجلس تشکیل شد که مرتب جلساتی برگزار می کرد. (۳۷)

حکومت موقت با مشکلات بسیاری رو به رو بود. به کمک هایی که آلمان ها و عده داده بودند نرسیده بود و نیروهایی که عثمانی ها فرستاده بودند دردی دوا نمی کرد. روس ها یکسره در حال پیشروی بودند و مهاجرین پی در پی شکست می خوردند. جنگ را از پیش باخته بودند و روحیه ی خود را هم از دست می دادند. گزارش های زیادی از مشاجرات آن ها در دست است. (۳۸) مشکلات دیگر آن ها از عدم همکاری احزاب رقیب با یکدیگر، معضلات اداری، بی پولی، سختی های زندگی در دوران جنگ ناشی میشد. مهم تر از

همه مسئله‌ی ارتباط با آلمان‌ها به ویژه مسئله‌ی اتحاد با آن‌ها بود. کنت کانتیتس که بانی اتحاد با نظام السلطنه بود پس از شکست کنگاور ناپدید شده و بد و گمان می‌رفت که خودکشی کرده باشد. (۳۹) پرنس رویس، وزیر مختار آلمان، نیز که مهاجرین را تا قم همراهی کرده بود ۱۸ دسامبر ۱۹۱۵ / ۲۶ آذر ۱۲۹۴ بر کنار شد. (۴۰) جای او را دکتر فاسل گرفت و مأمور شد که دو باره بر سر توافقی با نظام السلطنه گفت و گو کند. دولت آلمان ادعا کرد که کانتیتس اختیار لازم را برای اجرای توافقش نداشته و سر خود وعده‌هایی داده است.

نظام السلطنه می‌خواست که حکومتش رسمی و مشروع شناخته شود و نیاز به توافق نامه‌ای داشت که اقداماتش را توجیه کند. الگوی او در هر خواسته‌ای که مطرح کرد توافق نامه‌ی نا فرجام مستوفی الممالک بود که به تصویب نرسیده بود. مشکل این‌جا بود که در حالی که مشروعیت توافق نامه‌ی اول جای تردید داشت، فاسل با احساس همدردی با نظام السلطنه می‌خواست دولت خود را مجاب کند که نظام السلطنه با ورود به جنگ به شرایط طرف خودش در توافق نامه عمل کرده است. نظام السلطنه نیز ادعا می‌کرد که پیکار مهاجرین را باید در حکم ورود ایران به جنگ گرفت. ولی آلمان‌ها خواستار اعلام جنگ رسمی ایران به متفقین بودند و هیچ تمایلی به دادن تضمین نداشتند، گرچه این را آشکارا نمی‌گفتند به فاسل دستور وقت کشی می‌دادند. (۴۱) در میانه‌ی دفع الوقت آلمان‌ها، نظام السلطنه وحید الملک را به برلین فرستاد تا در گفت و گوی رو در رو با آن‌ها به توافق بهتری برسد. (۴۲) ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۱۶ / ۱۱ بهمن ۱۲۹۴ فاسل به آگاهی نظام السلطنه رساند که اگر ایران وارد جنگ نشود تضمین‌های آلمان منتفی خواهد شد، ما نامه‌ی کمابیش دلگرم‌کننده‌تری نیز برای او نوشت و تصریح کرد که شک ندارد در جنگ ایران در کنار آلمان خواهد جنگید. (۴۳) این چیزی نبود که ایرانی‌ها به دنبالش بودند. اینان مقصر شکست‌های خود را آلمان می‌دانستند و آلمان‌ها بر ایرانیان خرده

می گرفتند که چرا بهتر نمی جنگند، در حالی که کمکی هم به ایران نکرده بودند. در این گیرودار هرکس دیگری را متهم می کرد و نظام السلطنه هم از انتقاد در امان نبود. گویا توطئه ای هم برای قتل او وجود داشت که به موقع بر ملا شد. (۴۴) نتیجه ی لجاجت آلمان ها برقراری روابط حسنه بین نظام السلطنه و عثمانی ها بود. (۴۵) ظاهراً عثمانی تغییر سیاست داده بودند و از آن پس نقش فعال تری در ایران ایفا می کردند. پشتیبانی آن ها از نظام السلطنه به تقویت موضع وی انجامید که به علت شکست های مهاجرین روز به روز ضعیف تر می شد، اما از طرفی هم رابطه ی نظام السلطنه را با آلمان ها و دموکرات ها تیره تر کرد. ماه آوریل / فروردین مارشال فون در گولتس در گذشت و خلیل پاشا، فرمانده عثمانی، به جای او گمارده شد، که نشان دهنده ی برتری یافتن موضع عثمانیان بر موضع آلمان ها بود. (۴۶)

فرار مهاجرین به عراق

اواخر آوریل ۱۹۱۶ / اوایل اردیبهشت ۱۲۹۵ با پیشروی روس ها به سمت قصر شیرین مجاهدین ناچار به ترک این شهر و عزیمت به عراق شدند. در عراق، انورپاشا، وزیر جنگ عثمانی، آن ها را به بغداد دعوت کرد. (۴۷) در بغداد، فاسل به علت بیماری جای خود را به شارژ دافر، رودولف نادولنی (**Rudolf Nadolny**)، داد. نظام السلطنه و هوا دارنش در دوره ی اقامتشان در عراق بیش از پیش به عثمانیان نزدیک شدند، که به تیرگی بیش تر رابطه ی آنان با دموکرات ها و آلمان ها انجامید. عده ای از طرفداران سلیمان میرزا که به آلمان ها نزدیک بود از او بریدند و به نظام السلطنه و حکومتش پیوستند که همچون زمان حضور در قصر شیرین به کار خود ادامه می داد. در دوره ی اقامت مهاجرین در بغداد رهبری نظام السلطنه تثبیت شد و سلیمان میرزا همه ی نفوذ خود را مگر نزد برخی از اعضای « کمیته ملیون ایرانی » در برلین از

دست داد. اعضای کابینه هم تغییر کردند و دموکرات ها بر کنار شدند. (۴۸) اگر چه سندی در دست نیست که نشان دهد سلیمان میرزا عملاً اتهامی به نظام السلطنه زده باشد، نامه هایی از کاظم زاده، یکی از اعضای کمیته ی برلین که با مهاجرین بود و نزدیکی بیش تری با سلیمان میرزا داشت، وجود دارد که به وزارت خارجه ی آلمان نوشته و بی پاسخ مانده است. او برای تقی زاده هم نامه فرستاد و از وضع دموکرات ها و رابطه شان با مهاجرین دیگر نوشت. کاظم زاده نظر مثبتی در باره ی نظام السلطنه نداشت، اما حضور او را برای «کمیته دفاع ملی» لازم می دید. معتقد بود که دکتر فاسل هیچ آشنایی ای با او ضاع ایران ندارد ولی با نظام السلطنه رابطه ی خوبی دارد. همچنین نوشت که علت افول دموکرات ها دسیسه چین ها و کینه ورزی هاست و زبان به شکوه از حملات اعضای کابینه به سلیمان میرزا گشود. حتی شکایت کرد که در بغداد تحت مراقبت پلیس قرار دارند و از هر فعالیتی منع شده اند. (۴۹)

در ایام اقامت مهاجرین در عراق بر سرچند معاهده بین ایرانیان و عثمانیان و آلمان ها به مناسبت تغییر اوضاع مذاکره صورت گرفت. ماه مه / اردیبهشت انور پاشا برای طرح ریزی حمله ی آتی به روس ها در ایران به بغداد رفت. ضمناً فرصت را مغتنم شمرد و کاملاً محرمانه در حرم کاظمین با نظام السلطنه دیدار کرد. (۵۰) در این ملاقات که سید حسن مدرس و محمد علی سالار معظم نیز در آن حضور داشتند دو رهبر قرار گذاشتند در باره ی توافق نامه ای سیاسی و نظامی با یکدیگر همکاری و گفت و گو کنند، که ماه ژوئن / خرداد به مورد اجرا گذاشته شد.

کم تر کسی از مهاجرین از این ملاقات مطلع شد و آلمان ها نیز گویا فقط یک ماده از آن را شنیدند. در همین ماه بر سر یک اتحاد نظامی بین آلمان و عثمانی و ایران توافق شد و همزمان عثمانی ها و آلمان ها نیز با یکدیگر عهد نامه ی تازه ای برای همکاری نظامی در ایران امضا کردند. (۵۱) نتیجه ی همه ی این

توافق ها اولویت یافتن عثمانیان بر آلمان ها بود، که موجب رنجش خاطر "رودلف نادولنی"، شارژ دافرجدید، شد.

"نادولنی" پس از آن که جای فاصل را گرفت در ژوئن ۱۹۱۶ / خرداد ۱۲۹۵ نامه ی بلندی برای وزارت خارجه ی آلمان نوشت و در آن نظرش را در باره ی اوضاع منطقه توضیح داد. نامه ی او نشان می دهد که آلمان ها هنوز دو سیاست ناهمخوان را دنبال می کردند. از یک سو همچنان در اندیشه ی افغانستان و هند بودند و ایران را همچون سرپلی در این نقشه می دیدند و از سوی دیگر در پی هم پیمانی با ایران بودند که به روابطشان با روس ها بیش از پیش لطمه می زد. "نادولنی" پیشنهاد کرد که ایران را سر پلی بگیرند و برای هدف های پنهانی خود به کار بندند. او تردیدی نداشت که اگر ایران به متفقین اعلام جنگ می کرد موجب تشدید حملات روس ها می شد. از این رو تضمین هایی که آلمان ها می دادند باید محدود به قول کمک به ایران در تلاش هایش برای رها سازی خود از زیر سلطه ی روس وانگلیس و پشتیبانی از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران در هر کنفرانس صلح آتی می شد. در عین حال آلمان ها برای پاسداری از منافع خویش (۵۲) باید نیرویی با شرکت عثمانی ها و ایرانیان به داخل ایران روانه می کردند تا این کشور را از چنگ روس و انگلیس درآوردند. این پیشنهادهای "نادولنی" به دولتش برای مهاجرین خوش یمن نبود و در واقع اینان حتی پیش از آن که او را ببینند در صداقتش تردید داشتند.

اقامت مهاجرین در خارج از ایران شش ماه به درازا کشید. ژوئن ۱۹۱۶ / خرداد ۱۲۹۵ علی احسان بیگ، فرمانده قوای عثمانی، تهاجمش به روس ها را در ایران آغاز کرد و ژوئیه / تیر کرمانشاه را گرفت. یک ماه بعد درهمدان بود. مهاجرین از پی اوراه بازگشت را درپیش گرفتند و دوباره حکومتشان را در کرمانشاه برپا کردند.

چنان که پیش تر گفتیم، پس از خروج مهاجرین از تهران، متفقین یک بار دیگر دست بال پیدا کردند. دسامبر ۱۹۱۵ / آذر ۱۲۹۴ مستوفی الممالک استعفا داد و چهار ماه جای او را فرمانفرما گرفت. ماه مارس / اسفند سپهسالار بر سر کار آمد که با تشکیل پلیس جنوب، افزایش نفرات بریگاد قزاق، و ایجاد کمیسیون مختلطی برای نظارت بر خرج پولی که متفقین به صورت استمهال بدهی ها به دولت ایران می پرداختند موافقت کرد. (۵۳) شاه در ماه اوت/ مرداد سپهسالار را برکنار کرد و وثوق الدوله را بر سر کار آورد که از انگلیسی ها بیش تر حرف شنوی داشت. اما هنگامی که مهاجرین به کرمانشاه برگشتند دو باره سپهسالار قدرت را در دست داشتند. (۵۴)

دوره ی دوم استقرار مهاجرین در کرمانشاه

در راه بازگشت و حتی پیش از آن که حکومت موقت به کرمانشاه برسد، جلساتش در کرد شکل منظم تری یافت و صورت جلساتش یک بار دیگر ثبت شد. ادیب السلطنه، کفیل وزارت داخله، همه ی بحث های کابینه را در دفتر آبی ساده ای به روی کاغذ آورد. (۵۵)

دوره ی دوم استقرار مهاجرین در کرمانشاه هفت ماه به درازا کشید. قلمرو حکومت موقت شامل کرمانشاه، همدان، کردستان، لرستان، و عراق [عراق عجم] بود. کرمانشاه را مرکز حکومت قرار دادند، ولی افزودند که از آن پس حکومت موقت هر جا مستقر شود همان جا حکم کرسی اش را پیدا می کند حکومت همچنان مرکب از دو نهاد کابینه و هیئت نمایندگان بود. دومی ۲۰ عضو داشت و نهادی مشورتی به شمار می رفت و از قرار معلوم زیر نفوذ سلیمان میرزا بود؛ هر چند ریاست آن را سید حسن مدرس داشت، مردی روحانی از اعتدالیون که به نظام السلطنه نزدیک بود. به احتمال قریب به یقین، مدرس نقش حلقه یا واسطی را بین نظام السلطنه و کابینه و هیئت نمایندگان ایفا

می کرد. اما گفتی است که ظاهراً او به هیئت اعتماد نداشت، زیرا توصیه می کرد که مذاکرات کابینه برای هیئت فاش نشود. یکی از وظایف هیئت نظارت بر بودجه ی تقدیمی کابینه بود. پس از همکاری آن ها با یکدیگر باید بیش از آنی بوده باشد که صورت جلسات نشان میدهد.

« هیئت حکومت موقت» که حکم کابینه را داشت و ریاست آن را نظام السلطنه برعهده داشت نهاد مهم تر بود. اعضای آن همان کسانی بودند که در بغداد بودند. جز پسر و داماد نظام السلطنه که سن و سال زیادی نداشتند دیگر اعضا مردانی با تجربه ی سیاسی و اداری بودند. پسر بزرگ نظام السلطنه، محمد علی سالار معظم، که در مسکو و بلژیک درس خوانده و با حقوق اروپا آشنا بود، وزارت خارجه را داشت. داماد او عباس میرزا سالارلشکر، که در انگلیس و فرانسه علوم نظامی آموخته بود، وزارت جنگ را بر عهده داشت. هر چند سررشته دار اصلی وزارتخانه خود نظام السلطنه بود. عباس میرزا پسر فرمانفرما بود و از این رو برخی از مهاجرین به او اعتماد نداشتند و شاید به همین علت بود که در جلسات کابینه شرکت نمی کرد. (۵۶) بی تردید حضور دو تن از خانواده ی نظام السلطنه در کابینه به او نسبت به دیگر اعضا قدرت بیش تری میداد. سید حسن مدرس، نماینده ی دوره های دوم و سوم مجلس، وزیر عدلیه بود و حاج عزالممالک، نماینده ی کرمانشاه در مجالس دوم و سوم، وزیر فواید عامه. محمد علی کلوب (فرزین)، نماینده ی همدان، وزارت مالیه را داشت و ادیب السلطنه، نماینده ی رشت، وزارت داخله را. این ها دموکرات هایی بودند که با نظام السلطنه همراه شده بودند. قاسم خان صوراسرافیل، نماینده ی رشت از اعتدالیون، وزیر پست و تلگراف شد. قرار بود وزیر فرهنگی هم بعداً انتخاب کنند. هر عضو کابینه ۱۵۰ تومان حقوق می گرفت، که در این برهه به ۳۰۰ تومان افزایش یافت.

کابینه و مجلس رابطه ی خوبی با یکدیگر نداشتند و گویا کابینه غالب بحث ها

و تصمیمی هایش را از مجلس پنهان نگاه می داشت، یحتمل به سبب نفوذی که سلیمان میرزا در مجلس داشت. فقط هنگامی که کابینه مشکلات بسیاری با "نادولنی" پیدا کرد دست به دامن مجلس شد.

حکومت موقت اعلام کرد که به شاه وفادار است و به نام او حکومت می کند و چون او آزادی عمل ندارد می خواهد برای نجات او رهسپار تهران شود. از این رو به منظور اعلام وفاداری، و تشریح اهداف خود و عثمانیان، و درخواست پشتیبانی شاه برای او نامه ای فرستاد. (۵۷) شاه پاسخ داد چنان که در نامه ی ۱۷ نوامبر/ ۲۵ آبان خود به قیصر نوشته است، به مجرد آن که عثمانیان جنگ را بردند به دول مرکزی خواهد پیوست. (۵۸) گفتنی است که در آغاز بحث در باره ی پیشروی به سوی تهران، نظام السلطنه مطرح کرد که عزیمت از دنبال عثمانیان صورت خوشی ندارد و بهتر است جداگانه روانه تهران شوند. بدین ترتیب خیلی زود مهاجرین شروع به مکاتبه ی رمزی (۵۹) با برخی سیاستمداران در تهران کردند و پیام هایی برای مستوفی الممالک و رئیس مجلس و عده ای از نمایندگان پیشین آن فرستادند تا موضوع خود را تبلیغ کنند و هوادارانی در پایتخت فراهم آورند. (۶۰) اما عثمانی ها هرگز از همدان جلوتر نرفتند (۶۱) و از این رو مهاجرین پا فراتر از کرمانشاه و غرب ایران نگذاشتند. حتی رابطه ی آن ها با تهران قطع شد و خبرها نیز جسته گریخته به دستشان می رسید.

گرچه نظام السلطنه نفوذ زیادی در اعضای کابینه داشت، تصمیم ها با رأی و پس از گفت و گو گرفته می شد. البته پیش می آمد که کار به جر و بحث بکشد - خصوصاً هنگامی که باید تصمیمی سرنوشت ساز گرفته می شد - ولی معمولاً زیاد بالا نمی گرفت و روابط اغلب دوستانه بود. نظام السلطنه می گفت به هیچ کس در همکاری در کابینه اعتماد ندارد. از آن ها می خواست که احتیاط کنند و می گفت من مجری اراده ی ملت. مدرس اعتقاد داشت که باید مقرراتی تنظیم

کنند و همچون یک جبهه واحد عمل کنند. کابینه هر روز به جز دو شنبه ها و جمعه ها جلسه داشت. گاهی که کار زیاد بود در یک روز دو جلسه تشکیل می شد. در موارد اضطراری، جلسات غیر رسمی برگزار می کردند. از اعضا حاضر غایب می شد و هرکس دیرمی آمد دو قران جریمه می شد. در آغاز هر جلسه، مصوبات و خلاصه ی بحث های جلسه ی قبلی را برای اعضا می خواندند.

کابینه و شخص نظام السلطنه مخالفان و دشمنانی داشتند مانند برخی از اعضای « کمیته ملیون ایرانی » در برلین سلیمان میرزا که با موضع نظام السلطنه مخالف بود. (۶۲) در مذاکرات کابینه فراوان از توطئه سخن می رفت و نظام السلطنه شکایت داشت که توطئه ها نمی گذارند وظایفشان را آن طور که به یاد و شاید انجام بدهد. روزی با درماندگی گفته بود سلیمان میرزا و هوادارانش شبانه روزکاری کنند تا باعث شکست ما شوند و همچون در قصرشیرین بعضی مشکلات از رقابت های محلی، حضور قشون عثمانی، نتیجه ی جنگ، و کمبودهای ناشی از آن آب می خورد اما برخی دیگر نیز به علت مخالفت و خصومت دموکرات ها، دخالت های « کمیته ملیون ایرانی » و لجاجت "نادولنی"، شارژ دافر آلمان، و بی اعتنایی او به آرمان مهاجرین و خصوصاً به نظام السلطنه و بدگمانی اش به فوزی بیگ، وابسته ی نظامی سفارت عثمانی در تهران، بود. مهاجرین که خود از ضعف موضع خویش اطلاع داشتند معتقد بودند که باید در همه ی موارد کوتاه بیایند و با رفتارها یا تصمیم های خود به وخامت اوضاع دامن نزنند. سنگین ترین مجازاتی که مهاجرین برای مخالفان خود یا متهمان به طرح ریزی قتل نظام السلطنه تعیین کردند طرد آن ها بود. (۶۳)

حکومت موقت همه ی وظایف یک دولت ملی را انجام می داد و کلیه ی قوانین مصوب مجلس سوم از قبیل قانون مطبوعات و قانون تجارت تریاک را اعمال

می کرد. هدف اصلی آن ایجاد یک حکومت دموکراتیک کار آمد و متحد بود و به رغم مشکلات مالی بسیارش، که بعد بدان ها اشاره خواهیم کرد، تا حدودی نیز موفق شد. بحث هایی هم در باره ی تأسیس یک بانک ملی و اعطای امتیاز یک راه آهن انجام گرفت. اما از حد آرزو فراتر نرفت. گفتنی است که "نادولنی"، با این که همیشه منفی بافی می کرد، گزارش داده که نظام السلطنه به ابتکار خود والی هایی برای همدان و بروجرد و دولت آباد تعیین کرد و به گرد آوری مالیات پرداخت. با وجود این، صورت جلسات کابینه نشان می دهد که همه ی تصمیم ها مورد بحث قرار می گرفته و دسته جمعی گرفته می شده. وانگهی تعیین والی و اخذ مالیات جزو وظایف هر حکومتی بود و کار عجیبی نبود.

در زمینه ی امور داخلی، کابینه حکم دولت رسمی کشور را داشت. مالیات می گرفت، بودجه می نوشت، حقوق حاکمان و مسخلمان محلی را تعیین می کرد، والی می گماشت (هرچند در رفتن به ولایت های محل کارشان اغلب تعلل می کردند) و با خان هایی مثل والی پشتکوه لرستان که همیشه نمی شد وفاداریشان را مسلم گرفت رابطه برقرار می کرد. کابینه به مسائل بهداشتی، آموزشی، پستی، و راه ها نیز توجه داشت و عدلیه هم داشت. در میان کاغذهای نظام السلطنه اشاره هایی به گشایش چند مدرسه و یک بیمارستان هست. حکومت موقت دستا وردهای دیگری نیز مانند کشیدن خط تلگراف بین کردستان و کرمانشاه و ساختن جاده از کرمانشاه تا قصر شیرین داشت که اولی را صوراسرافیل، وزیر پست و تلگراف انجام داد و دومی را ادیب السلطنه، وزیر داخله (۶۴) کابینه مشکلات پیش پا افتاده ای هم داشت مثل محاکمه ی سارقی که چند اسب دزدیده بود یا سرنوشت درشکه ی پستی که به دست روس ها افتاده بود. ولی کم کم که رابطه ی "نادولنی" با کابینه رو به تیرگی نهاد دیگر صحبتی از این مسائل پیش پا افتاده به میان نیامد.

یک سیاست خاص حکومت موقت که هنوز از آن سخن نگفته ایم الغای یک جانبه ی کاپیتولاسیون بود که امتیاز ویژه ای برای بیگانگان در محاکمات قائل می شد. این امتیاز همیشه نشانه ی اقتدار امپراتوری ها و خاری در چشم ایرانیان بود. خواست الغای کاپیتولاسیون در توافق نامه ی کانیتس با نظام السلطنه گنجانده شده بود و در نامه ای هم که به نواب، نماینده ی تهران در برلین، نوشته بودند آمده بود. تصمیمی گرفته شد «کارگزاری ها» را که نمایندگان وزارت خارج بودند و اتباع خارجی را محاکمه می کردند برچینند و دادگاههای عادی را جانشین آن ها کنند. گفته می شد که دیگر نیازی به کارگزاری ها نیست و در حقیقت یک نوع دادگاه ایرانی جانشین نوع دیگری می شود. اما "نادولنی" زیر بار نرفت و آن را مشروط به اصلاحات قضایی بیش تر با کمک آلمان ها کرد. او حق داشت که می گفت برای الغای کاپیتولاسیون اول باید قوانین جدید و اصلاحات قضایی به مرحله ای اجرا در آیند. مدرس نیز این را می دانست و پیشنهاد کرد که عجالاً منحصر به محاکم جنایی شود زیرا حکومت موقت امکان چنین اصلاحات گسترده ای را ندارد؛ اما اصل مطالبه با استقبال فراوان رو به رو شد و او با آن مخالفت نکرد. عثمانی ها بیش تر همراهی کردند و الغای کاپیتولاسیون را پذیرفتند و این پیروزی بزرگی برای حکومت موقت تلقی شد.

دشووارترین مسئله ی داخلی حکومت موقت مشکلات مالی بود. مشکلات عبارت بودند از ناتوانی در گرد آوری مالیات ها، نداشتن بودجه ی مشخص، و توقف بازرگانی خارجی. جنگ و حضور قشون عثمانی هم این شرایط را وخیم تر می کرد. سربازان حقوق می خواستند و مهاجرین هم که روز به روز تعدادشان بیشتر می شد همه حقوق می گرفتند. خبری هم از کمک های مالی که آلمان ها وعده داده بودند نبود. صحبت زیادی از نیاز به صرفه جویی بود. برای مثال، تصمیم گرفته شد بلدیة ی کرمانشاه را که وجودش ضروری

نبود برچینند و گفته شد که نظمیۀ برای شهر کافی است. دو سه ماه بعد که آلودگی شهر را برداشت و تهیه ی خوراک مشکل شد، از نو تصمیم گرفتند بلدیۀ را برگردانند. این بحث هم در گرفت که رئیس بلدیۀ باید انتخابی باشد یا انتصابی؛ و گفته شد که به علت نآرامی شهر بهتر است شخصی را خود بگمارند و با انتخابی کردن این مقام بهانه به دست آشوبگران ندهند.

برابر توافق نامۀ ی کابینتس و نظام السلطنه، آلمان ها پذیرفته بودند که ماهیانۀ ۲۰۰۰۰ تومان به حکومت موقت بپردازند؛ اما این مبلغ فقط دو بار پرداخت شد. (۶۵) مشکلات مالی با روابط خارجی مهاجرین به ویژه با آلمانی های ارتباط نبود. کابینۀ از ناتوانی خود و وابستگی خویش به کمک عثمانی ها و مخصوصاً حمایت مالی آلمان ها به خوبی آگاه بود و می کوشید مناسبات دوستانه و متوازی با هر دو طرف برقرار کند.

رابطه حکومت موقت با عثمانیان

در این میان بعضی سیاستمداران با توجه به حملۀ ی عثمانی ها به ایران در آغاز جنگ جهانی و اعترافشان به پیروی از سیاست های پان اسلامی و پان ترکی، معتقد بودند که آن ها چشم به خاک ایران دارند. (۶۶) ولی مورخانمانند کسروی و یحیی دولت آبادی با این نظر مخالف اند. اعضای حکومت موقت ترسی ابراز نکرده اند، هر چند شاید سوءظن را داشته اند. یکی از آن ها گفته بود باید تا جنگ ادامه دارد از عثمانی ها استفاده کرد. نظام السلطنه بر کسانی که اظهار بدگمانی می کردند خرده می گرفت و می گفت این گونه بدگمانی ها کارها را خراب می کند؛ اما خود او نیز دو جا در این مورد ابراز بدگمانی کرده است. یک بار به فاسل گفت می ترسد عثمانی ها ذره ذره ایران را ببلعند. (۶۷) یکبار هم به "نادولنی" گفته بود نمی تواند درخواست رایزنی با او را بپذیرد، چون می ترسد عثمانی ها هم چنین امتیازی از او بخواهند.

عثمانیان بارها گفته بودند که هیچ طرح و غرض پنهانی در مورد ایران ندارند و یک بار وحید الملک حین عبور از بغداد در این باره از آن‌ها خاطرجمعی گرفته بود. (۶۸) آن لعاب اسلامی هم که به رابطه‌ی خود با ایرانیان می‌زدند برای رفع این بدگمانی بود، مثل ملاقاتی که بین انور پاشا و نظام السلطنه در حرم کاظمین انجام گرفت یا شمشیر حیدری که علمای شیعه‌ی عتبات به نشانه‌ی همبستگی با ایرانیان برای نظام السلطنه به کرمانشاه فرستادند. (۶۹) چنان که بلوشر، منشی هیئت آلمانی، می‌نویسد، شمشیر در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۶ / ۱۵ آذر ۱۲۹۵ با کبکه و دبدبه‌ی فراوان به نظام السلطنه اهدا شد. وی این واقعه را اوج دوران کاری نظام السلطنه می‌شمارد. او دلگرم شد و گویا امیدواری‌اش را درسرخرانی‌اش ابراز داشت. (۷۰) مسلم این که تکیه‌ی بسیاری بر وحدت اسلامی دو ملت شد.

اما شکایت‌های زیادی هم از رفتار عثمانی‌ها به ویژه از دخالت‌هایشان در امور داخلی ایران می‌شد. آن‌ها خود سرانه برای ولایت‌ها والی تعیین می‌کردند یا با این و آن وارد مذاکره می‌شدند. پول اجناسی را که می‌خریدند یا تلگرافات‌هایی را که می‌زدند نمی‌دادند و از پرداخت اجاره‌ی بیهای املاک طفره می‌رفتند. پیشنهاد کردند خط تلگرافی بین کرمانشاه و کردستان بکشند و ایرانی‌ها نپذیرفتند. با این همه آن‌ها نسبت به "نادولنی" رابطه‌ی بهتری با ایرانیان داشتند. نظام السلطنه با فوزی بیگ کنار می‌آمد اما علی احسان بیگ، فرمانده قشون عثمانی در همدان، را باعث بسیاری از گرفتاری‌های بین مهاجرین و عثمانی‌ها می‌دانست. یک بار او را دیوانه خوانده و گفته بود اگر "نادولنی" وقتش را نگرفته بود شخصاً شکایتش را به نزد انورپاشا می‌برد.

رابطه ی حکومت موقت با آلمان ها

رابطه با آلمان ها، خصوصاً با "نادولنی"، تفاوت داشت. نظام السلطنه و شارژ دافر آلمان به یکدیگر بی اعتماد بودند و یک بار "نادولنی" کوشید مخبر السلطنه را جانشین نظام السلطنه کند. نظام السلطنه تحت تأثیر فوزی بیگ است و تلاش می کرد جای این یکی را هم به کس دیگری بدهد. "نادولنی" گفت و گوبا حکومت شاه را ترجیح می داد و عمر رهبری نظام السلطنه را کوتاه می دید. حتی حاضر نبود حکومت موقت را به رسمیت بشناسد. از سوی دیگر نظام السلطنه نیز سعی می کرد از طریق نماینده ی خودش وحید الملک که سپتامبر ۱۹۱۶ / شهر یور ۱۲۹۵ به برلین رسیده بود مستقیم با خود دولت آلمان مذاکره کند. طرفه آن که در برلین حسین قلی خان نواب، نماینده ی حکومت مرکزی ایران، به وحید الملک یاری رساند. نظام السلطنه با او مکاتبه کرده و خواستار حمایت او در مذاکراتشان با دولت آلمان شده بود. (۷۱)

گره کار مسئله ی تضمینی بود که نظام السلطنه از آلمان ها می خواست و آن ها مایل به دادن آن نبودند. نادولنی ادعا می کرد که نه کابینتس و نه فاصل مجاز به پذیرش شرایط حکومت موقت نبودند. نظام السلطنه دستخط خود فاسل را داشت که در آن گفته بود ایران در جنگ در کنار آلمان خواهد بود. این ثابت می کرد که فاسل نوعی توافق را قبول کرده است، که البته بیهوده بود. به هر تقدیر ایرانیان تصریح می کردند که به چیزی کم تراز تضمین رضایت نمی دهند. در دوره ی استقرارشان در کرمانشاه گفت و گوها در این زمینه بی ثمر ادامه یافت و رفته رفته به این نتیجه رسیدند که آلمان ها سیاست روشنی در قبال ایران ندارند. برخی از اعضای کابینه خود را مقصر می دانستند که نمی توانستند از میان عثمانی ها و آلمان ها یکی از انتخاب کنند. ولی بی تردید همگی در پایبندی به منافع و حیثیت کشور خود هم داستانی بودند. قدر مسلم این که کابینه نمی دانست چه کند. مایل به قطع رابطه با "نادولنی"

نیود. (۷۲) زیرا می پنداشت که او دقیقاً همین بهانه را می خواهد. کوشید میانه روی درد پیش بگیرد تأکید ورزید که تصمیم ها همه به اتفاق آرا گرفته می شوند و "نادولنی" فقط با نظام السلطنه طرف نیست. شروطی که ایرانیان پیشنهاد می کردند عبارت از این بود که: آلمان و اتریش و عثمانی استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران را ۲۰ سال تضمین کنند؛ کلیه ی قراردادهای و امتیازهای ایران متفقین فسخ شود؛ و اولویت در اعطای امتیازها برای ۲۰ سال به دول مرکزی داده شود. همین شروط از طریق وحید الملک در برلین به اطلاع دولت آلمان رسید، اما به او جواب سربالا دادند و گفتند مذاکرات باید در کرمانشاه ادامه یابد. کار به بن بست کشیده بود تا این که اواخر ژانویه / اوایل دی "نادولنی" به حکومت موقت اولتیماتوم داد و تهدید به ترک آن ها کرد. در این باره بیش تر خواهیم گفت.

سوء نیت " نادولنی" و بی اعتمادی اوبه حکومت نظام السلطنه بر همه ی جوانب رابطه اش با حکومت موقت سایه افکند. نمونه ای از این اعتمادی را گزارش هایی که او درباره ی توطئه ی قتل نظام السلطنه برای دولت متبوعش فرستاده و گرکه، نویسنده ی تاریخ سیاست های آلمان در شرق، نیز تکرار کرده است به خوبی نشان می دهد. (۷۳) پس از بازگشت مهاجرین به کرمانشاه گویا توطئه ی جدی تری رخ داد که کشف شد و شماری را دستگیر و دادگاهی کردند و به مرگ محکوم شدند. "نادولنی" در باره ی آن ابراز تردید کرد و کل ماجرا را صحنه سازی مضحکی برای تضعیف سلیمان میرزا قلمداد کرد. گرکه با نتیجه گیری از همین گزارش ها می نویسد که واکنش نظام السلطنه در برابر این توطئه گواهی بر خود گامگی او بود. ولی صورت جلسات کابینه نشان می دهد که برعکس او تصمیم در باره ی مجرمان را به کابینه وا گذاشت (۷۴) و همه ی آنها تبعید شدند.

یک اختلاف بین بین نادولنی و حکومت موقت بر سر افسران آلمانی بود که باید ژاندارمری ایران را آموزش می دادند. مواد قراردادی که در بغداد امضا شد

ابهانم داشت و برای "نادولنی" مشکلات بسیار به بار آورد. در کرمانشاه توافق شد که عثمانی ها ارتش را تعلیم بدهند و آلمان ها ژاندارمری را (۷۵) عثمانی ها با ارتش ایران جوش خوردند و مسئله ای پیش نیامد. اما نادولنی می خواست آلمان ها را از نیروهای دیگر متمایز نگاه دارد و در این زمینه با نظام السلطنه اختلاف پیدا کرد. حکومت موقت رضایت نمی داد که قبل از حل و فصل مسئله ی تضمین ها در مورد چیز دیگری مذاکره کند. تهدید نادولتی به رفتن نیز اوضاع را آشفته تر کرد و حکومت باید زود راه حلی می یافت.

یک اختلاف مهم دیگر به کمک مالی ای برمی گشت که آلمان ها به حکومت موقت وعده داده بودند. ایرانیان نمی دانستند که این پول را باید وام بشمارند یا هدیه. نادولنی با پول و طلا به کرمانشاه آمده بود. در آلمان سکه های ایرانی و عثمانی زده بودند و اسکناسی به حجم چهارمیلیون مارک آلمان با نشان ایران چاپ کرده بود تا در ایران بشود خرجشان کرد. بانکی هم تأسیس شد که اعتماد مردم را به دست آورد و اسکناس ها را با سکه ی نقره مبادله می کرد. (۷۶) اما نادولنی اعطای کمک مالی را مشروط به این کرد که به وی اجازه دهند بر نحوه ی استفاده از آن و نیز بر بودجه ی حکومت نظارت داشته باشد.

اعضای کابینه مفصل در این باره گفت و گو کردند و مدرس که از نادولنی خوشش نمی آمد گفت که اگر اختیار بودجه را به دست او بدهند مثل این است که اختیار ملت را به دستش داد باشند. او در باره ی نادولنی بی پرده حرفش را می زد و گفت که او می خواهد حکومت را متلاشی کند. عضو دیگری گفت که اگر آلمان ها پول ندادند باید بدون آن ها سر کرد. ولی حاج عزالمالک مخالف بود گفت باید احساسات را کنار بگذارند و اجازه دهند که آلمان ها بر بودجه نظارت داشته باشند. دیگر اعضا نیز موافق مصالحه بودند و سر انجام تصمیم بر این قرار گرفت که به نادولنی فقط اجازه ی رؤیت بودجه ی ماهانه داده شود.

اما نادولنی به کم تر از حق نظارت بر بودجه و ایفای نقش مستشار رضایت

نمی داد. نظام السلطنه و کابینه اش مقاومت کردند و مشاجره ی بی سابقه ای بین اعضا در گرفت. نادولنی او لتیماتومش را ۲۲ ژانویه ی ۱۹۱۶ / ۲ بهمن ۱۲۹۴ داد و تهدید کرد که کرمانشاه را ترک می کند و به همدان میرود. مدتی بود که مهاجرین هیچ کمک مالی ای دریافت نکرده بودند و چاره ای جز حداکثر صرفه جویی نداشتند. تهدید "نادولنی" به رفتن از کرمانشاه کابینه را سخت به وحشت انداخت.

بدین سان رابطه ی شارژ دافر و حکومت موقت به بن بست رسیده بود. ایرانیان مایل به قطع رابطه نبودند و "نادولنی" لجاجت به خرج می داد. این جا اعضای کابینه، با اکراه، قضیه را به « هیئت نمایندگان» ارجاع دادند. در صورت جلسات نیامده است که آیا خود نیز در بحث ها شرکت کرده اند؛ و اگر کرده اند چگونه. چون آن ها به این نهاد اعتماد نداشتند احتمالاً کارش را جدی نگرفته اند. گویا برخی از نمایندگان با شنیدن مطالبات آلمان ها دانشان درآمده و پرسیده اند پس فرق آلمان و روس چیست؟

نظام السلطنه می گفت ارجاع بعضی مطالب به نمایندگان اشکالی ندارد، ولی می افزود که همه ی مطالبات نادولنی را نمی توان با آنها در میان گذاشت. به هر صورت اصرار داشت که با حق مشورت به هیچ روی نباید موافقت کرد. در یک مورد نادر، نظام السلطنه به آزرده گی شدید خویش از ناسازگاری آلمان ها اجازه ی بروز داد و به اعضای کابینه گفت که به نادولنی چه گفته است:

ایرانی ها اگر هرگز تسلیم نشدند و ۲۰۰۰ ژاندارم جان خود را فدا کردند. آن ها از همه چیز خودگذشته و همه گونه خطری را به جان خریده بودند. مگر خود ایرانی ها نبودند که در برابر قشون روس در همدان و کرمانشاه و نقاط دیگر ایستادند و هجومشان را متوقف کردند؟ اگر شما علاقه ای به ایران ندارید برای چه آمدید؟ در ایران چه کار دارید؟ چه کسی از شما دعوت کرد که این همه خرابی به بار بیاورید و جنگ رابه ایران بکشانید؟ اگر کاری ندارید

بروید و بگذارید خود ایرانی ها کار روس و انگلیس را تمام کنند.

شرط های نادولنی برای ماندن عبارت بود از: برکناری سالارلشکر، داماد نظام السلطنه؛ تعویض سالار معظم و مدرس و با اشخاصی میانه رو؛ تأسیس یک ژاندارمی به فرماندهی افسران آلمان؛ و تعیین یک وابسته ی آلمانی برای شخص نظام السلطنه. او همچنین انتظار داشت که نظام السلطنه یکبار برای عرض ادب به حضورش برود. دو هفته ای در کابینه بحث های داغی در گرفت و سرانجام تصمیم گرفته شد که برخی از مطالبات نادولنی را بپذیرند. اگر چه او به دولت متبوع خود گزارش کرد که حرفش را در همه ی موارد پیش برده است، حکومت موقت هرگز نپذیرفت که او را مورد مشورت قرار دهد.

ولی دیگر پایان کار بود. ۲۶ فوریه ی ۱۹۱۷ / ۷ اسفند ۱۲۹۵ عثمانی ها آغاز به تخلیه ی نیروهای خود کردند، زیر انگلیسی ها رهسپار کوت العماره بودن و بغداد در خطر بود. جالب این که حتی چهار روز پیش از عقب نشینی عثمانی ها، در آخرین نشست کابینه هیچ صحبتی از آن نبوده است. با رفتن آن ها مهاجرین نیز کرمانشاه را ترک گفتند. حدس می زنند که قریب چهار تا پنج هزار نفر ایرانی جلای وطن کرده باشند. کسانی هم که ماندند پراکنده شدند. گروهی در میان عشایر پناه گرفتند و برخی به خانه های خود باز گشتند. نظام السلطنه با خانواده اش نخست به کرکوک رفت. از آن جا روانه ی موصل شد. عثمانی ها او را به استانبول دعوت کردند و در این شهر ماند تا جنگ پایان یافت. (۷۷)

عقب نشینی به خاک عثمانی و بعد از آن

نادولنی کوشید نظام السلطنه را به پیگیری تلاش هایش ترغیب کند و انقلاب روسیه را مثال آورد. اما نا همراهی و بی اعتمادی که از هر اقدام مثبتی در کرمانشاه جلوگیری کرده بود این جا نیز ادامه یافت و "نادولنی" طرفی

نیست. (۷۸) اما در واپسین تلاش نظام السلطنه و مهاجرین کوشیدند از پیامدهای انقلاب روسیه بهره برداری کنند.

بلشویک ها خواهان صلح با آلمان بودند و ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ / ۲۴ آذر ۱۲۹۶ در برست – لیتو فسک پیمان آتش بسی بین متخاصمین امضا شد تا به جنگ پایان بخشد. (۷۹) قید شد که اکنون فرماندهان عالی روس و عثمانی نیز آماده ی بیرون کشیدن نیروهای خود از خاک ایران اند. (۸۰) خبر را شارژ دافر ایران در روسیه به تهران رساند (۸۱) و « کمیته ی ملیون ایرانی » در برلین آن را پیروزی بزرگی قلمداد کرد. (۸۲) ولی فرماندهی عالی آلمان قرار داد صلح را نپذیرفت و جنگ از سر گرفته شد و روس یه تلفات جانی بسیار داد. لنین یکبار دیگر در خواست صلح کرد و پیمان تازه یا در ۳ مارس ۱۹۱۸ / ۱۲ اسفند ۱۲۹۶ به امضا رسید که بیش از پیمان پیشین به زیان دولت بلشویک ها بود. ماده ی مربوط به ایران نیز چندان سودی نداشت و فقط تصریح می کرد با توجه به این که ایران و افغانستان کشورهای مستقلی اند دولت های امضا کننده ی قرار داد تعهد می کنند که به استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی آن ها احترام بگذارند. (۸۳)

پایان سخن

مهاجرت ملیون در جنگ جهانی اول را می توان واپسین نمود انقلاب مشروطه (۹ - ۱۹۰۵ / ۸ - ۱۲۸۴) به شمار آورد. آن زمان نیز همچون در این مورد ، مردم بر حکومت شوریدند و برای آزادی و استقلال خود جنگیدند؛ اما هر دو بار شکست خوردند. ولی تفاوتی بین این دو مورد وجود داشت : فرجام مهاجرت با عاقبت جنگی ارتباط داشت که بسیار دور از ایران در جریان بود. مهاجرین به عثمانیان و آلمان ها متکی بودند که مسئله ی ایران برایشان اهمیت ثانوی داشت.

قصد حکومت موقت پایه ریزی دولت دمکراتیک متجدد و کار آمدی بود. اما

چنان که دیدیم کابینه اش مشکلات فراوانی داشت که موفقیت را ناشدنی می کرد. البته نبود یک هدف روشن نیز خود به خود موجب شکست می شد. مهاجرین سفری را آغاز کردند که از مرکز اصلی مبارزه ی سیاسی، یعنی تهران، جایی که روس ها و انگلیسی ها صاحب اختیار بی رقیب حکومت بودند، دورشان کرد.

پس از جنگ، اتهاماتی متقابلاً رد و بدل شد و تقصیرها به گردن مهاجرین افتاد. گفته شد اینان با ترک تهران باعث تعطیلی مجلس شده اند. اما این ایراد جای بحث دارد، زیرا روس ها در هر حال مجلس را تحمل نمی کردند. در مجلس چهارم، مدرس در دفاع از خود چنین گفت:

من و حضرت والا [سلیمان میرزا] مهاجرت کردیم به نیت خوب: بد در آمد. تقصیر ما چه بود؟! در بیابان ها، در جنگل ها، در دریا سفر کردیم... به امیدواری این که نتیجه ی او خوب شود. چه کنیم؛ خدا نخواست. تقصیر با کی است؟! خدا شاهد است با یک عقیده ی صاف و پاکی به دولت و ملت، رفتیم که چیزی برای ملت بیاوریم، ولی نشد. (۸۴) (۱)

توضیحات و مآخذ:

مقاله منصور اتحادیه «حکومت موقت ایران» بر گرفته از کتاب «ایران و جنگ جهانی اول» ویراستار تورج اتابکی - مترجم حسن افشار - تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۹ - صص ۴۲ - ۲۱

پی نوشت ها

۱- تهاجم نیروهای عثمانی در دسامبر ۱۹۱۴ / آذر ۱۲۹۳ در اطراف دریاچه ی ارومیه با کمک طوایف کرد محلی صورت گرفت. این اقدام نیز به نوبه ی خود دستاویزی شد برای روس ها شجاع الدوله ی بدنام را که سابقاً با سنگدلی فراوان در تبریز حکومت کرده بود به قدرت باز گردانند. عثمانیان مدعی شدند که ناگزیر به دفاع از مرزهای خویش اند در ژانویه ی ۱۹۱۵ / دی ۱۲۹۳ به تبریز لشکر کشیدند، اما بعد روس ها از این شهر بیرونشان کردند. دست درازی عثمانی ها به خاک ایران در آذربایجان خلاصه نمی شد و آن ها قصد تصرف میدان های نفتی خوزستان را هم داشتند که حمله ی انگلیسی ها به اهواز را موجب شد. آوریل ۱۹۱۵ / فروردین ۱۲۹۴ رؤف بیگ به غرب ایران تاخت.

۲ - رک: رضاقلی نظام مافی (به کوشش)، کتاب سبز (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

۳ - سه جناح سیاسی در مجلس سوم وجود داشت: اعتدالیون، دموکرات ها، و علمیه که عده ای از نمایندگان روحانی را در بر می گرفت. هیچ یک از سه جناح عرض و طول زیاد و سازماندهی خوبی نداشت اما پس از شروع جنگ دموکرات ها جان تازه ای گرفتند.

۴ - قرارداد روس و انگلیس به اختلافات آن ها در آسیا و ایران پایان بخشید ایران به سه حوزه ی نفوذ تقسیم شد و همکاری سیاسی روس و انگلیس رقابت دیرینه ی دو قدرت بزرگ را متحول ساخت. در ۱۹۱۵ قرار داد مورد تجدید نظر قرار گرفت.

۵ - اولریش گرکه، پیش به سوی شرق، ایران درسیاستی آلمان در جنگ جهانی اول، ترجمه ی پرویز صدیقی، ۲ ج (تهران: نشر تاریخ ایران)، ج ۱، صص ۶۵، ۶۹، ۱۲۰، ۱۷۴.

۶ - همان، صص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ و ج ۲، ص ۵۹۶، ش ۴۲۳.

۷ - تقی زاده در نامه ای به وزارت خارجه ی آلمان به تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۱۵ / ۱۵ آذر ۱۲۹۴ می نویسد ملّیون نقشه ی انقلابی را ریخته اند که به همه جا گسترش می یابد و رهبری آن را یک حکومت موقت به دست می گیرد. می گوید که باید وسیعاً برای آن تبلیغ کنند، مبالغ هنگفتی پول دراختیارش بگذارند، و شور ملی و مذهبی را دامن بزنند. سپس گام به گام مراحل پیشبرد انقلاب را باز می گوید و نشان می دهد که آن تا چه اندازه از واقعیت های ایران بی خبر بوده است. همان، ج ۲، صص ۸۸۷ - ۸۸۸

۸ - همان، ج ۱، ص ۲۸۴؛ و ج ۲، ص ۷۱۴، ش ۵۶۵/

۹ - مورخ الدوله ی سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ (تهران: چاپخانه ی بانک ملی، ۱۳۳۶)، ص ۷۰؛ و گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۷۸ - ۷۹.

10. W.J. Olson , Anglo – Iranian Relations during World War I (London and New Zork: Frank Cass, 1984), p. 78.

۱۱- فرمانفرما خود را نخستین انگلوفیل ایران می دانست. رک: منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان (به کوشش)، گزیده ای از مجموعه ی اسناد عبدالحسین فرمانفرما، ۳ ج (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶)، ج ۲، صص ۴۰۶، ۵۳۲.

۱۲ - ژانویه ی ۱۹۱۵ / دی ۱۲۹۳ رئوف بیک نیرویی در مرزهای غربی ایران گرد آورد و آغاز به تبلیغ جهادی کرد که با استقبال رو به رو نشد. در ماه

مارس / اسفند به ایران تاخت و ویرانی و تلفات جانی بسیار به بار آورد. از اوضاع غرب ایران در این زمان ۹۲ گزارش در دست است که برای وزارت داخله نوشته شده و کاوه بیات آن ها را منتشر کرده است. این گزارش ها اطلاعات دست اولی از رفتار عثمانیان و چپاولگری آن ها فراهم می آورد. رک: گرکه، «پیش به سوی شرق»، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۲۳۶؛ و کاوه بیات (به کوشش)، ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت خارجه (تهران: سازمان اسناد ملی، ۱۲۶۹).

۱۳ - برای تفضیل مراسم استقبال از پرنس رویس و وزیر مختار اتریش در زمان ورود به ایران، رک: سپهر، ایران در جنگ بزرگ، صص ۱۶ ص ۱، ۱۶۷ - ۱۶۸.

14. W.J. Olson, Anglo – Iranian Relationship, pp 96 – 112

گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۲۷۲ - ۲۷۳.

۱۵ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، ص ۲۷۲.

۱۶ - همان، ص ۲۸۴/

۱۷ - ج. ف. موبرلی، عملیات در ایران، در جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸، ترجمه ی کاوه بیات (تهران: رسا، ۱۳۶۹)، ص ۱۶۴.

۱۸ - شاهدان بسیاری در باره ی حرکت روس ها از قزوین تا نزدیکی تهران و ترس ناشی از آن در پایتخت نوشته اند. برای نمونه رک: یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ۴ ج، ج ۲ (تهران: عطارد و فردوسی، ۱۳۶۲) ج ۲، ص ۲۹۲: و سپهر، ایران در جنگ بزرگ، صص ۲۳۷ - ۲۴۷/

۱۹ - ملک الشعرا ی بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۲ (تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷)، صص ۱۷ - ۱۸.

۲۰ - سپهر ، ایران در جنگ بزرگ ، ص ۲۳۵ ؛ و منصوره اتحادیه ، احزاب سیاسی در مجلس سوم، ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ هـ ق . (تهران : نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱) ، صص ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۲۱ - منصوره اتحادیه، احزاب سیاسی در مجلس سوم، ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ هـ ق . صص ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۲۲ - - سپهر، ایران در جنگ بزرگ ، صص ۲۴۰ ، ۲۴۹ - ۲۵۰ .

۲۳ - همان .

۲۴ - همان ، ص ۲۴۱ . نیز رک :

Michael J. Lustig, The Muhajerat and The Provisional Government in Kermanshah , 1915 – 1917 , Conflict and Cooperation between the Political Parties , unpublished Ph. D . thesis (New York : New York University, 1987) , p 187 ;

الیور باست، آلمانی ها در ایران، نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول بر اساس منابع دیپلماتیک فرانسه، ترجمه ی حسین بنی احمد (تهران : شیرازه ، ۱۳۷۷) ، صص ۳۵ - ۴۸ .

۲۵ - الیور باست، آلمانی ها در ایران ، نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول بر اساس منابع دیپلماتیک فرانسه، ترجمه ی حسین بنی احمد ، صص ۳۵ - ۴۸ .

۲۶ - گرکه کانیتس رامرد رمانتیکی توصیف می کند که از اوضاع واقعی ایران اطلاع نداشت و محاسبه اش در مورد قیام همگانی نادرست از کار درآمد. رک: پیش به سوی شرق، ج ۱ ، صص ۱۹۷ - ۱۹۸ ، ۲۰۱/

۲۷ - رضا قلی خان و عمویش حسین قلی خان (که نظام السلطنه ی اول بود و برادر زاده اش پس از مرگ او در ۱۹۲۷ / ۱۳۰۶ لقب او را به ارث برد) هر دو در عهد ناصر الدین شاه در خوزستان (که آن زمان عربستان نامیده می شد) والیگری کرده و کوشیده بودند از منابع ایران در برابر سلطه ی فزاینده ای انگلیسی ها در خلیج فارس پاسداری کنند. به همین علت مقامات انگلیسی از دولت ایران خواستند که پنج سال هیچ شغل دولتی در جنوب به آن ها ندهد. سپس موارد اختلاف دیگری نیز بین آن ها و مقامات انگلیسی رخ داد. تاکنون زندگی نامه ی خوبی در باره ی رضا قلی خان نظام السلطنه نوشته نشده و زندگی و کار او تحت الشعاع سهمش در قضیه ی مهاجرت قرار گرفته است. ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطیت شرحی از زندگی وی به دست داده که ناقص است. اما ام از این امتیاز بهره مند بوده که شخصاً با پسر بزرگ محمد علی نظام السلطنه که با پدرش به کرمانشاه و استانبول رفته بوده گفت و گو کرده است. برای اطلاعات بیشتر درباره ی حسین قلی خان نظام السلطنه ، رک: اسناد و مدارک حسین قلی خان نظام السلطنه ۳ ج ، کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه (تهران : نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ج ۱ صص ۲۲۱ و ۳۲۷ ؛ همچنین :

George N. Curzon , Persia and the Persian Question , 2 vol., 2nd ed. (London and New York : Frank Cass , 1966) , vol. 2, p 381 .

نیز رک: ابراهیم صفایی ، رهبران مشروطیت ، ۲ ج (تهران : جاویدان ، ۱۳۶۱) ، ج ۲ ، صص ۱۵۱ - ۲۲۴ . بعد از تحویل این مقاله برای انتشار، صورت جلسات حکومت موقتت و شرحی از زندگی سیاسی رضا قلی خان نظام السلطنه و گزیده ای از مکاتبات در سه جلد منتشر شد. رک : رضا قلی خان نظام السلطنه ، زندگانی سیاسی و اسناد مهاجرت، به کوشش منصوره

اتحادیه (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۹).

۲۸ - گویا هر بار که رضا قلی خان از واکنش کند دولت یا مجلس به خشک می آمد یا کسی چوب لای چرخش می گذاشت سخنان طعنه آمیزی در باره ی دموکراسی و مجلس بر زبان می آورد. یک بار به پسر بزرگش، محمد علی سالار معظم، که قصد داشت خود را نامزد نمایندگی مجلس برای لرستان کند بدون این که چندان حوزه اش را دیده باشد نوشت که اگر وکلا همه مثل تو بودند امید از کشور می پریدم. بار دیگر در سال ۱۹۱۱ / ۱۲۹۰ که در مسیر لرستان به قم از راه های دشوار گذرو اراضی بایری عبور می کرد به اونوشت ای کاش حضرات که در تهران می نشینند و از دموکراسی دم می زنند به چشم خود می دیدند که کشور چه حال و روزی دارد.

۲۹ - ، سپهر ایران در جنگ بزرگ، صص ۲۸۵ - ۲۹۳ ؛ و رضا قلی قائم مقامی، وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی : یادداشت های نظامی از ماه شعبان ۱۳۳۳ تا شعبان ۱۳۳۴ هـ . ق (اراک: بی نا، ۱۳۳۱)، صص ۴۷ - ۵۲ .

۳۰ - رضا قلی قائم مقامی، وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی : یادداشت های نظامی از ماه شعبان ۱۳۳۳ تا شعبان ۱۳۳۴ هـ . ق (اراک: بی نا، ۱۳۳۱)، صص ۴۷ - ۵۲ .

۳۱ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱ صص ۳۳۱ - ۳۳۲ ؛ و ج ۲، صص ۹۰۱ - ۹۰۳ .

۳۲ - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ج ۶ (تهران: امیر کبیر ۱۳۵۱) ص ۶۵۷ و؛

. Lustig, The Muhajera , pp 213 – 15.

33. Lustig , The Muhajerat , p 227

۳۴ - یک سال قبلش کمیته ی مرکزی حزب دموکرات به کمک شونمان، کنسول آلمان، در کرمانشاه تشکیل شده بود. شونمان ۷۰۰ سرباز برای نگهبانی از راه ها فراهم آورد و کنسول های روس و انگلیس را وادار به ترک شهر کرد. هنگامی که مهاجرین روانه ی کرمانشاه شدند حاکم شهر نیزکه طرفدار دولت مرکز بود برکنار شد. رک: حسن اعظام قدسی (به نقل از نواب رضوی)، خاطرات من، یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ۲ ج (تهران: ابوریحان، ۱۳۵۰)، ج ۲، ص ۳۴۰/

۳۵ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، ۳۵۹/

۳۶ - اعظام قدسی، خاطرات من، صص ۲۲۶ - ۳۴۲/

۳۷ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۳۶۳ - ۳۵۴

۳۸ - همان، صص ۳۶۳؛ و عبدالحسین وحید الملک شیبانی، خاطرات مهاجرات از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ی ملیون برلین، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات (تهران: شیرازه، ۱۳۷۸)، صص ۴۷/

۳۹ - کانیتس فردای نبرد کنگاور، که جان ایرانیان بسیار را گرفت، ناپدید شد. کسانی که او دیده بودند می گفتند دچار افسردگی شده و جان خود را گرفته است، اما جسدش هرگز پیدا نشد و مرگ او در هاله ای از ابهام باقی ماند. رک: سپهر (به نقل از نادولنی)، ایران در جنگ بزرگ صص ۲۷۹، یحیی دولت آبادی، «حیات یحیی»، ج ۳، صص ۳۱۹ - ۳۲۰؛ و قائم مقامی، وقایع غرب، صص ۱۸۰ - ۱۸۶

۴۰ - پرنس رویس را مسئول مهاجرت از تهران، خصوصاً مقصر باز نگشتن به تهران، وقتی که شاه از رفتن به قم از پی مهاجرین منصرف شده بود، می دانستند، در حالی که وزیر مختار عثمانی به تهران برگشته بود.

رویس با کانیتس اختلاف نظر داشت و به او توصیه کرده بود که تا کمک کافی

نرسیده است جانب احتیاط را رعایت کند، زیرا قیام عمومی ای هم که کابینتس پیش بینی اش کرده بود اتفاق نیفتاد. رک: گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱ صص ۴۲۴ - ۴۲۶. الیور باست که رابطه ی ایران و آلمان را در دوره ی جنگ بررسی کرده اعتقاد دارد که تخلیه ی تهران اصولاً اشتباه بوده است. رک: باست، آلمانی ها در ایران، صص ۷۶ و ۸۸/

۴۱- برای اطلاعات بیش تر در باره ی گفت و گوهای دکتر فاسل با نظام السلطنه رک: اعظام قدسی، خاطرات من، ص ۳۵۹؛ گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۲، ص ۷۸۵ ش ۲۲ و ص ۷۸۲ ش ۷؛ ج ۱، ص ۳۵۶.

۴۲ - وحید الملک، خاطرات، ص ۱۴۴/

۴۳ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۲، ص ۹۰۹.

۴۴ - نویسندگانی چند به وجود یکی دو نقشه برای قتل نظام السلطنه در قصرشیرین اشاره کرده اند و گویا محرک یا مجری آن نیز حیدرخان عمواغلی بوده است که در قصرشیرین به مهاجرین پیوسته بود. نظام السلطنه بو برد و متواری شد. ظاهراً توطئه ای هم بعد در کرمانشاه بوده است. رک: صفایی، رهبران مشروطیت، صص ۱۰۸ و ۱۸۷؛ و اعظام قدسی، خاطرات من، صص ۳۶۵ و ۳۷۹/

۴۵ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۳۸۴ - ۳۸۸/

۴۶ - کاظم زاده هم فوزی بیگ و هم اعضای اعتدالیون و علمیه در حکومت موقت را مسئول وخامت اوضاع می دانست. رک: گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۲ صص ۹۴۶ - ۹۵۶ و ۹۶۲ - ۹۶۹/

۴۷ - انورپاشا به ایرانیان احترام فراوان گذاشت و آن ها را به جشن پیروزی عثمانیان بر انگلیسی ها دعوت کرد. رک: حسین ادیب السلطنه ی سمیعی و امان الله حاج عزالممالک اردلان، اولین قیام مقدس ملی در جنگ بین المللی اول (

تهران: ابن سینا، ۱۳۳۲)، ص ۳۱/

۴۸ - از قرار معلوم فاسل نیز کم کم به کار آمدی دموکرات ها تردید پیدا کرده بود. رک: گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۳۸۶ - ۳۸۷؛ و Lustig , The Muhajerat , pp 268, 270- 81

۴۹ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۲، صص ۹۶۵ - ۹۶۶/

۵۱ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۳۸۸ - ۳۹۳، ۴۱۰.

۵۲ - همان، ج ۲، صص ۹۱۶ - ۹۲۲.

۵۳ - متفقین برای این که به دولت ورشکسته ی ایران کمک کنند و درعین حال امور آن را در اختیار بگیرند و از آن جا گه وام گرفتن دولت به تصویب مجلس نیاز داشت تصمیم گرفتند ماهیانه مبلغی برابر با در آمد گمرکات ایران به این دولت بپردازند. آن ها بهره ی وام های پیشین را هم بخشیدند. رک:

. W.J. Olson , Anglo – Iranian Relationship , pp 57, 173 -5,

54 – Ibid. , pp 143 – 52 , 189 – 92 .

۵۵ - هفته های اول نام هر کسی که سخن می گفت یادداشت می شد. بعداً مدتی فقط چکیده ای از بحث ها نوشته می شد. سپس دوباره تصمیم گرفتند نام هر گوینده ای را با خلاصه ای از گفته هایش ضبط کنند. ولی گویا مصلحت اندیشی نیز در این زمینه صورت می گرفته و از ثبت مطالب حساس و مورد مناقشه خودداری می شده - کاری در مورد مذاکرات مجلس هم کرده اند.

۵۶ - عباس میرزا سالار لشکر والی همدان بود و با شروع حمله ی روس ها این شهر را ترک گفت و خانواده اش را به بروجرد فرستاد و خودش به پدر زنش نظام السلطنه پیوست. او در شرح مختصری راجع به « مهاجرت » می نویسد در این لحظه ی خطیر از سرنوشت کشور درست نمی دیده که شانه

خالی کند و بنابراین به نیروهای ملی پیوسته است. رک : منصوره اتحادیه، « مدارک تازه درباره ی مهاجرت »، نشریه ی تاریخ ۱، ش ۱، ۱۳۵۵.

۵۷ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۳۹۹ و ۴۳۰؛ ج ۲، صص ۱۲۳/

۵۸ - همان

۵۹ - از آن جا که مکاتبه ی رمزی با تلگراف ممنوع بود، مهاجرین و آلمان ها پیام های خود را با پیک های مخصوص می فرستادند. مهاجرین رمزهایی داشتند که نمونه هایی از آن عبارت اند از : انگلیستان = آقا سید محمد؛ دولت ایران = کمپانی؛ تقی زاده = عبدی؛ عین الدوله = رجب؛ نمایندگان مجلس = معادن و از این قبیل.

۶۰ - یک بار که اعضای کابینه دیدند به کسی در تهران نیاز دارند که مورد اعتمادشان باشد و از جانب آن ها سخن بگوید به استخاره متوسل شدند. مدرس قرآن باز کرد و قرعه به نام قوام السلطنه افتاد.

۶۱ - عثمانی ها بیم داشتند تهاجمی به بغداد صورت بگیرد و مایل نبودند که خیلی دور شوند.

۶۲ - می توان گفت شکی نیست که دموکرات ها خواهان برکناری نظام السلطنه و گرفتن رهبری از او بودند و به ویژه وابستگی او را به عثمانی ها نمی پسندیدند. روی هم رفته نظام السلطنه رابطه ی تیره ای با دموکرات ها داشت و احتمالاً اینان قصد سر به نیست کردن او را داشتند.

۶۳ - می نویسد نادولنی از یکی از قضایای های دادگاه متهمان به طرح ریزی قتل نظام السلطنه شنیده که او برای گناهکار تقاضای اشد مجازت کرده و دستور اعدام او را داده است. ولی مذاکرات کابینه گفته ی او را تأیید نمی کند. نظام السلطنه تصمیم گیری را به عهده ی اعضای کابینه گذاشته و افزوده

که شخصاً مخالف اعدام است.

۶۴ - اردلان و سمیعی ، اولین قیام مقدس ، ص ۳۷ .

۶۵ - - گرکه ، پیش به سوی شرق ، ج ۲ ، ص ۸۱۳/

۶۶ - فرمانفرما می گفت عثمانی ها از انگلیسی ها برای ایران بدترند، چون به زنان ایرانی و مذهب ایرانیان نظر دارند. رک : فرمانفرما، مجموعه ی اسناد ، ج ۲ ، ص ۷۳۸/

۶۷ - - گرکه ، پیش به سوی شرق ، ج ۲ ، ص ۸۱۵ ش ۵۰/

۶۸ - وحید الملک، خاطرات صص ۱۱۷ ، ۱۲۷ ، ۱۳۷/

۶۹ - نظام مافی ، رضا قلی، « شمشیر حیدری»، وحید (تابستان ۱۳۵۸)، صص ۳۵ - ۳۹. نیز رک: صفایی، رهبران مشروطیت ، ج ۲ ، ص ۲۰۱/

۷۰ - بلوشر، سفر نامه ی بلوشر، ترجمه ی کیکاووس جهانداری (تهران : خوارزمی ، ۱۳۶۳) ، صص ۷۹ - ۱۰۶/

۷۱ - وحید الملک، خاطرات صص ۱۳۷ ، ۱۴۰ ، ۱۵۰ ، ۱۸۲ ؛ و گرکه ، پیش به سوی شرق، ج ۲ ، ص ۹۰۹/

۷۲ - همان، ج ۱ ، صص ۳۸۰ - ۳۸۸ و ۴۱۰ - ۴۱۱ .

۷۳ - نادولنی که همیشه به نظام السلطنه بدبین بود در مورد توطئه ی قتل او ابراز تردید کرد. تحت تأثیر او گرکه نیز شک می کند و می نویسد که رفتار خود کامه ی او در ماجرای به اصطلاح توطئه ی قتلش خود را نشان می دهد. گرکه می گوید این توطئه نقشه ای برای تضعیف دموکرات ها بود و به بهانه ی آن تعدادی از ایشان دستگیر شدند. به اصرار سلیمان میرزا آن را ۲۲ دسامبر / ۳۰ اذر محاکمه کردن و گناهکار شناخته شدند . سه نفر به اعدام و بقیه به حبس محکوم شدند. ولی پا درمیانی نا دولتی مجازات همگی به تبعید کاهش

یافت.

۷۴ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۴۳۵ - ۴۳۶؛ ج ۲، ص ۸۴۵، شش ۳۶۴ - ۳۶۶

۷۵ - همان، ج ۱، صص ۴۲۶ و ۴۲۹.

۷۶ - همان، ص ۴۲۹

۷۷ - پس از جنگ، مقامات انگلیسی به خانواده ی نظام السلطنه اجازه دادند که به ایران برگردند. اما خود او اجازه ی بازگشت نیافت و راهی فرانسه شد. در این کشور با مشکلات مالی فراوان دست و پنجه نرم کرد زیرا املاکش را در ایران مصادره کرده بودند. سرانجام در تابستان ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ بعد از تعلل بسیار و مذاکرات فراوان، انگلیسی ها و شاه با بازگشت وی موافقت کردند. اما به او اجازه ی ورود از غرب ایران را ندادند و ناچار شد از محمره وارد شد و راه کوهستانی دشوار گذری را با حال نزار در هوای داغ تابستان طی کند. گویا اجازه ی ورود به تهران را هم به او ندادند و با یک حکم والیگری به خراسان فرستاده شد. یک سال و نیمی آن جا ماند و در سال ۱۹۲۴ / ۱۳۰۳ در تهران در گذشت.

۷۸ - گرکه، پیش به سوی شرق، ج ۱، صص ۴۴۹ - ۴۵۶

۷۹ - قضیه ی پیمان برست - لیتوفسک در بیش تر کتاب های تاریخی که در باره ی مهاجرین نوشته اند چیزی در حد معما باقی مانده است. گویا در همین زمان نظام السلطنه پسرش را با دو تن دیگر از مهاجرین برای دیدار با تقی زاده و وحید الملک و نواب و بی گمانم برای دادخواهی از آلمان ها به برلین فرستاده بود. خبر ورود هیئت ایرانی به برلین را شارژدافر ایران در روسیه به تهران رساند و ظاهراً این برداشت نادرست از آن به عمل آمد که هیئت ایرانی در برست - لیتوفسک حضور داشته است. رک: سپهر، ایران در جنگ،

صص ۴۶۲ ، ۴۶۵ ، ۴۷۰ ، ۴۷۳/

80 . John W. Wheeler – Bennet , Brest – Litovisk , the
Forgotten Peace , March 1918 , 2 nd ed , (New York : The
Norton Library , 1966), pp 65 – 95 , 383.

۸۱ - سپهر، ایران در جنگ ، ص ۴۶۵/

۸۲ - کاوه، ش ۲۷ (۱۵ آوریل ۱۹۱۸)

83 . John W. Wheeler – Bennet , Brest – Litovisk , p 407

۸۴ - مذاکرات مجلس چهارم ، جلسه ی پنجم ، ۲۵ ذیقعدہ ی ۱۳۳۹ هـ ق . ،

ص ۳۵

مقاله منصور اتحادیه « حکومت موقت ایران » بر گرفته از کتاب « ایران و
جنگ جهانی اول » ویراستار تورج اتابکی - مترجم حسن افشار - تهران ،

نشر ماهی ، ۱۳۸۹ - صص ۴۲ - ۲۱

سلطان عبدالمجید میرزاعین الدوله



مهدی بامداد در « شرح حال رجال ایران » جلد دوم در باره عبدالمجید میرزا عین الدوله اینگونه اظهار نظر می کند: سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله پسر سلطان احمد میرزا عضدالدوله، پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه، عضدالدوله دارای چهار فرزند (سه پسر و یک دختر) بوده به این شرح: سلطان عبدالمحمد میرزا سیف الدوله- شمس الدوله، وجیه الدوله میرزا سپهسالار و عین الدوله سه فرزند اولی او از یک زن عقدی و عین الدوله از زن متعه او بوده است. عین الدوله از درباریان تندخو- خشن- بسیار سخت گیر- طماع و خوش خط بود. در آغاز کار در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز مشغول بکار شد و در سال ۱۳۰۱ هجری قمری نایب اصطلب ولیعهد بود و از سال ۱۳۰۳ ه.ق. بجای اسحق میرزا امیر اخور ولیعهد شد. در سال ۱۳۰۶ ه.ق. ضمن داشتن سمت مزبور حکومت قراجه داغ (ارسباران) نیز با او بود. ناصرالدینشاه در سفر سوم خود با اروپا (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه.ق) که از راه قفقاز به تبریز وارد شد مبتلا به ناخوشی بسیار سختی گردید که مشرف به موت بود و اکثر درباریان از حیات وی مایوس گردیده بودند و بالاخره دکتر فوریه که در این سفر او را بجای دکتر تولوزان از پاریس با خود به ایران آورده بود موفق شد که شاه را از مرگ نجات دهد عین الدوله که در این هنگام امیر اخور ولیعهد بود برای خوشنودی وی خبر مرگ ناصرالدینشاه را بولیعهد داد ولیعهد هم خود را مهیا و آماده سلطنت نمود. ناصرالدینشاه صحت پیدا کرد و پس از بهبودی بولیعهد سخت پرخاش نمود و امیر نظام گروسی وزیر و پیشکار ولیعهد که از قضیه آگاه گردید محض رضای خاطر شاه دستور داد که به عین الدوله که این خبر دروغی را بولیعهد داده توسری بزنند و امر او فی المجلس اجراء گردید. عباس میرزای ملک آرا پسر محمد شاه و برادر صلبی ناصرالدین شاه در شرح حال خود در صفحه ۱۰۷ در این باب چنین گوید: «روز یکشنبه بیست و چهار شهر صفر ۱۳۰۷ ه.ق ناصرالدین شاه از سفر فرنگستان مراجعت نمود.

در یک منزلی این طرف تبریز مزاج شاه منحرف شد بطوری که میر آخور ولیعهد سلطان مجید میرزا پسر عضالدوله که بعد ملقب به عین الدوله شد بجهت ولیعهد مزده فوت شاه را برد بعد شاه صحت یافت بسیار ولیعهد متغیر شد اگر چه حسنعلی خان گروسی ملقب به امیر نظام میر آخور ولیعهد را بجای استرضای خاطر شاه حکم نمود توسری زدند و از اردو اخراج نمودند» محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز در این سفر در رفت و برگشتهای به همراه شاه بوده در یادداشتهای روزانه خطی خود (غره صفر ۱۳۰۷ ه.ق) راجع به این موضوع چنین گوید: «از صحبتهای تازه این که دستگاه عملجات درب خانه ولیعهد دو دسته شدند یک دسته با نصرالدوله هستند یکدسته دیگر با سلطان مجید میرزا (عین الدوله) میر آخور. نصرت الدوله که جوان باهوش و زرنگی است با امیر نظام (حسنعلی خان گروسی) که وزیر و پیشکار ولیعهد است ساخته و کارش را در نهایت خوبی از پیش برده می گویند امیر آخور صرف ولیعهد پرست است ولیعهد نهایت مرحمت باطنی را با او دارد و او هم با این جهت چندان اعتنائی به امیر نظام ندارند تا بحال این دو فرقه بهمیدگر ظاهراً و باطناً عداوت می کردند چون اظهار عداوتشان فقط در آذربایجان بود چندان اهمیت نداشت در این موقع مسافرت همایونی با آذربایجان خصوصاً ناخوشی و کسالت مزاج مبارک موقعی بدست معاندین میرآخور افتاد میرزا محمود خان وزیر مختار پترزبورک (علاءالملک دیبا) که یکی از ول گویان مردمان است بواسطه برادرش دبیر السلطنه که دسته نصرت الدوله ای است در منزل امین السلطان در نزد جمعی از عمله خلوت مذکور داشت آن شبی که مزاج مبارک شاه خیلی بهم خورده بود که باعث یاس و ناامیدی شده بود (نبضش تا ۱۳۰ میزده) ولیعهد دستخط صدارت آتیه را به میر آخور داده بود عیناً این عبارت مستهجن محمود خان را بعضی از عمله خلوت که مرهون پول و شال امیر نظام هستند محض خود شیرینی بعرض خاکپای مبارک می رسانند میرزا محمود

خان از این طرف که کار خودش را ساخت از طرف دیگر بامیر نظام خبر داد که چنین صحبتی در حضور مبارک شاه شده امیر نظام محض دولت خواهی ولیعهد فی الواقع حفظ خود را نمود فرار سوار چلب یانلو را بهانه نمود امروز در مجلس بمیر آخور تغییر زیاد کرد و چوب و چماق کشید او را از مجلس دواند و مجبورش کرد که از اردو برود بسمت قراجه داغ (اهر) که در تحت حکومت او است فراریهای سواره چلب یانلو را دستگیر نموده باستر آباد بفرستد به این تدبیر معقولانه رفع تهمت از ولینعمت خودش نمود آفرین بنوکر صدیق دولت خواه»، در سال ۱۳۰۹ ه.ق. با منصب امیر تومانی (سرلشگری) علاوه بر سمت میراخوری حاکم اردبیل، مشگین، قراجه داغ (ارسباران) و متصدی خالصجات آذربایجان شد.

در سال ۱۳۱۰ قمری ملقب به لقب عین الدوله گردید. در سال ۱۳۱۹ ق. بجای حاج غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون حکمران تهران شد. در ۲۲ جمادی الاخری ۱۳۲۱ ه.ق. که امین السلطان باصرار و پافشاری انگلیس ها از صدارت افتاد عین الدوله با صواب دید آنان اول وزیر داخله و پس از چهار ماه و نه روز وزیر اعظم و در جمادی الثانیه ۱۳۲۲ ه.ق صدراعظم شد و چندی بعد مانند سلف خود امین السلطان ملقب به لقب اتابک اعظم گردید لکن این لقبش بواسطه نداشتن بذل و بخشش و عدم توجه مردم بوی مانند اتابک امین السلطان چندان شهرت و معروفیتی پیدا نکرد.

در زمان صدارت عین الدوله و وزارت امور خارجه میرزا نصرالله خان نائینی مشیر الدوله است که هیاتی که از طرف دولت انگلستان بریاست کلنل هاگماهن برای تحدید حدود سیستان و تقسیم آب رودخانه هیرمند به سیستان رفتند ماموریت مزبور از فوریه ۱۹۰۲ تا مه ۱۹۰۵ بطول انجامید و تقریباً دولت ایران را از داشتن آب هیرمند محروم کرده و هیات انگلیسی کار را

بدلخواه خود آنطوری که شاید و باید بزبان ایران انجام دادند. با این تقسیم بواسطه نبودن آب قسمت بزرگی بر کویرهای ایران افزوده شد هیات حاکمه و زمامداران خائن ایران برای این که چند صباحی به پشتیبانی دول بیگانه در سر کار بمانند و برمال و منال خود که کمال مطلوب آنان است بیش از پیش بیفزایند در این بی عدالتی بکلی سکوت اختیار نمودند و حتی موافقت هم کردند.

عین الدوله دوره صدارت خود را تماماً با جنجال و آشوب و دسایس گذارند و بیشتر هم می خواست که کار را با زور و قلدری از پیش ببرد در این دوره بزرگترین مخالفین وی محمد علی میرزا ولیعهد و امین السلطان بودند و با این که امین السلطان در اروپا بود معهداً ایادی او کاملاً در دسایسی که بر علیه عین الدوله بعمل میامد دست اندرکار بودند یکی از کارهای عین الدوله در زمان صدارتش این بود که قصد داشت (البته با نظر و اشاره بیگانگان) محمد علی میرزا را از ولیعهدی معزول و ملک منصور میرزا شعاع السلطنه پسر دوم مظفرالدینشاه را بجای وی ولیعهد کند لکن بواسطه مخالفت روسها در قصد و نیت خود موفقیت حاصل نکرد از این جهت همیشه هم بین محمد علی میرزا و عین الدوله باطناً چندان صفائی نبود ولی ظاهراً با هم اظهار خصوصیت می ورزیدند.

در زمان صدارت این شاهزاده است که زمزمه خواستن عدالت خانه از مردم براست و بالاخره منتهی برگشتن مشروطیت گردید م.ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۷ کتاب خاطرات و خطرات تالیف خود در این باب یعنی پیدایش مشروطیت این گونه اظهار نظر می کند: «امساک عین الدوله دست به دست با تفرعن- تندی و لجاج مقدمات آشوب را ایجاد کرد اخگری می خواست که آتش روشن شود قند در تهران گران شد علاءالدوله (احمد خان) حاکم تهران است و مردی بی پروا بکاروانسرا رفت حکم کرد از دکان سید هاشم و سید حسن، قندی

که بود بیرون بریزند و بمردم تقسیم کنند (چهاردهم شوال ۱۳۲۳ ق) نرخ روی قند گذارند تا این جا شاید بهانه برای آشوب نمیشد زدن سید هاشم و سید حسن رشته بدست مدعیان داد آقا نجفی را عین الدوله بتهران آورده بود سید عبدالله بهبهانی توسط میکرود محل اعتناء نبود پی بهانه می گشتند.

مسیونوس در بالماسکه عمامه بسر گذارده بود و با آن وضع عکس انداخته بدست آمد علماء آنرا پیراهن عثمان کردند و علم و واشریعتا بلند، انگشت داخله و خارجه در کار است افکار گوناگون قائل و رهنمون خلق از کسبه بازار و مردم بیزار بعبادت مالوف در منزل بهبهانی و سنگلجی جمع شدند از منازل کار بمساجد کشید روز به روز عده شاکای افزود شیخ محمد واعظ معروف بسطان بالای منبر باهانت عین الدوله زبان گشود شیخ را تعقیب و در قراول خانه حیاط شاهی توقیف کردند اهالی به قراوال خانه ریخته قراولهایی مضایقه دست به شلیک گذاردند سید عبدالحمید نامی طلبه مقتول شد سلطان عبدالحمید مخدول. علماء راه قم پیش گرفتند هیجدهم شوال ۲۳. عضدالملک و حاجی نظام الدوله بقم رفتند نوید تشکیل عدالتخانه دادند علما به حضرت عبدالعظیم آمدند

مسجد جمعه دائر است عین الدوله مغرور، سپهسالار (ولی خان) متهور آذوقه را بروی متحصنین مسجد بستند کار بزد و خورد کشید دربار هم دو دسته شدند برله و بر علیه عین الدوله اشتباه دیگر ریخت دست اوباش بود درصحن حضرت عبدالعظیم و کشته شدن میرزا مصطفی آشتیانی حرکت در شهر از سه از شب گذشته ممنوع شد و اقدام بگرفتن مظنونین سبب وحشت عمومی باصطلاح حکومت نظامی بر قرار گشت راهی که مردم جستند توسل بسفارت انگلیس بود از سفارت منع و تشویق توأم می شد کاشف بعمل آمد که قبلاً عده مبال در سفارت تدارک شده بود حاجی محمد تقی بنکدار با مقداری دیگ و دیگ بر و ملزومات دیگر و اسباب پخت و پز بدو معنی وارد سفارت شد خیمه ها بر پا کردند

و دیگرها را بار از طبقات مختلف معتکف سفارت شدند امتیاز درستی هم بین متحصن و تماشاچی داده نمی شد عنوان تقاضای عدالت خانه است باغ مصفی آش و پلو مهیا مشتری بسیار انگلشتها در کار شبی صینع الدوله، حاج محمد تقی شاهرودی و نگارنده بسفارت رفتیم در زاویه پله جنوبی درویشی پرده فقر کیده بود و عنکبوت مانند پشت پرده خزیده برخاست و از پرده بیرون آمد مردی مسن بود سیه چرده ریش سفید و گیسوی پریشان با خاطری مجموع گفت اینها حرف می زنند ما مشروطه می خواهیم باقی معلوم است مخارج آن بساط از کجا می رسد معلوم نشد هم قسم حدس می شود زد دم خروس هم پیدااست بضرورت عین الدوله استعفاء کرد میرزا نصرالله سفارت خلوت شد و تعلی در انجام عهد محسوس در ثانی مردم در سفارت جمع شدند یکی از اجزاء سفارت به صاحب قرانیه رفته و دستخط را آورد و آن قول تاسیس عدالت خانه بود». بالاخره بواسطه عدم رضایت مردم از عین الدوله و تحصن آنان در سفارتخانه های بیگانه مظفر الدینشاه ناگزیر گردید که او را پس از سه سال صدارت در تاریخ دوم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ ه.ق. از صدارت معزول و بجای وی میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله وزیر امور خارجه را صدراعظم نماید.

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران می نویسد: «پس از عزل عین الدوله از صدارت عده ای از پناهندگان سفارت انگلیس خواستند که از آنجا بیرون آیند و پی کار خود روند لکن آنها را وادار به توقف نموده بانان خاطر نشان ساختند که فقط یک اصلاح اساسی در روش حکومتها می تواند علیه ظلم و سوء سیاست اداری سایر وزیران بدی مانند عین الدوله منظور ملت را تضمین نماید با این نظر تقاضای عدالت خانه بیک پارلمان یا شورای ملی توسعه یافت». عین الدوله پیش از این که معزول شود آقا کاظم ملک التجار را از طرف خود بنزد تجار سفارت انگلیس فرستاد ملک التجار هم آنان را راضی کرد و تأمین داد که از

سفارت خارج شوند جمعی از تجار هم بیرون آمدند لکن بقیه مردم کماکان در سفارت بحال تحصن باقی ماندند.

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران راجع به اخلاق و روش عین الدوله می نویسد: «عین الدوله از اشراف کهنه پرست، بیسواد، پرافاده و متکبر بیگانگان را تخطئه می کرد در ابتدا از پیشرفت آنان جلوگیری می نمود گر چه بعداً بنظر می آمد که قدری بخود آمده با بلژیکی ها و روسها و تلگراف خزانه دار کل- رئیس اداره تذکره (گذرنامه) و عضو مالی شورای دولتی گردید».

محمد علی شاه پس از توپ بستن مجلس و انحلال آن چون اطمینان زیادی از مخبرالسلطنه استاندار آذربایجان نداشت از این جهت او را از حکومت معزول و عین الدوله را بجای وی به استانداری و فرماندهی کل قوای اعزامی برای سرکوبی ملیون و مشروطه خواهان آذربایجان تعیین و به تبریز روانه نمود.

پس از فتح تهران بتوسط محمد ولی خان تنکابنی سپهدار اعظم و حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری در سال ۱۳۲۷ ه.ق. (۱۲۸۹ خورشیدی) و پناهنده شدن محمد علیشاه بسفارت روس عده ای از رجال مستبد سرشناس و درباریان برای حفظ مال و جان خود بسفارت خانه های بیگانه پناهنده شدند لکن عین الدوله بر خلاف کردار آنان پیاده باتفاق چند نفر از بستگاه خویش به تالار مجلس وارد شد و گفت که من می توانستم و وسیله داشتم که در یکی از سفارت خانه پناهنده شوم لکن این چنین ننگ و خفت را بر خود هموار ننمودم و اینک به ملت ایران و مجلس شورای ملی پناه آوردم تا هر گونه رفتاری که خواهان آن باشند با من بعمل آورند.

سران مشروطیت که چنین کرداری را از وی دیدند با این که عین الدوله تا آخر عمر از مستبدین سرسخت بود او را مورد عفو قرار دادند. پس از فتح تهران

بتوسط سران ملیون و تشکیل هیات دولت بدون نخست وزیر عین الدوله نامزد استانداری فارس شد ولی چند روز بعد از اعتراض سید حسن تقی زاده از وکلای مبرز مجلس فرمان حکومتش لغو گردید عین الدوله چند سالی بیکار بود تا اینکه در سال ۱۳۳۱ ه.ق. (۱۲۹۱ خورشیدی خ.) بسمت نخست وزیری انتنخاب گردید و وزارت جنگ هم با خودش بود.

هیات دولت او فقط سه ماه و اندی طول کشید. در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶ خ) دوباره نخست وزیر شد این بار نخست وزیری او بیش از دو ماه طول نکشید و بجای وی مستوفی الممالک نخست وزیر گردید.

عین الدوله از این تاریخ به بعد دیگر روی کار نیامد و در کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی در جزء عده توقیف شدگان در عمارت قزاق خانه بود و بعد مانند سایر رجال آزاد گردید و همینطور بیکار بود تا این که در تاریخ دهم آبان ۱۳۰۶ خورشیدی در سن متجاوز از هشتاد سال درگذشت.

عین الدوله دارای یک فرزند بود بنام محمد میرزا شمس الملک که بعداً ملقب به عضدالدوله گردید، این شخص بسیار فاسد و عیاش بود تا بجائی که پدرش او را از خانه خود بیرون کرد و روی عیاشی مفروط از هر دو چشم کور شد و در اواخر عمر به گدائی افتاد.

مهدی بامداد « شرح حال رجال ایران » جلد دوم- کتابفروشی زوار ، ۱۳۶۳

— صص ۹۹ — ۹۳



حسن مستوفی در اوایل سلطنت احمد شاه قاجار. به ترتیب از چپ به راست: سردار اسعد بختیاری، حسن مستوفی، فرمانفرما، عضدالدوله (نایب‌السلطنه احمد شاه)، عین الدوله، میرزا ولی خان تنکابنی

دکتر باقر عاقلی در کتاب « شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران » مجلد دوم زندگینامه سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله را اینگونه به قلم آورده است: سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله فرزند سلطان احمد میرزا عضدالدوله و نوهی فتحعلیشاه، در ۱۲۲۴ ش در تهران زاده شد. از پنج سالگی تحصیلات خود را در سرخانه نزد معلمین خصوصی آغاز کرد و مقدمات زبان فارسی و

عربی را فراگرفت. قدری هم تاریخ و جغرافیا و ریاضیات خواند، آنگاه تمام تلاش و فعالیت خود را در فراگرفتن حسن‌خط «نستعلیق» به کار برد و به اندازه‌ای در این زمینه پیشرفت نمود که غالباً نوشته‌ی او با خط عبدالمجید درویش اشتباه می‌شد. در نوشتن رسائل نیز اهتمام زیادی به کار برد. در پانزده سالگی به استدعای پدرش، ناصرالدین‌شاه موافقت کرد برای ادامه‌ی تحصیل وارد دارالفنون شود و فنون نظامی را بیاموزد. عبدالمجید مدت شش سال در دارالفنون در رشته‌های مختلف دانش‌اندوزی کرد و زبان فرانسه را نیز آموخت، ولی از همان دوران تحصیل آثار گردنکشی و قلدری و استبداد رای در او مشاهده می‌شد. وقتی در بیست سالگی تحصیلات او را پایان گرفت، به استدعای پدرش تقاضای کاری برای او شد و شاه پس از آزمایشهای متعدد، دستور داد کاری در دستگاه ولیعهد در تبریز به او واگذار شود. عبدالمجید به تبریز رفت و کار اصطلب خاصه ولیعهد به او واگذار شد و با جدیت و تلاش شبانه‌روزی، سر و سامانی به آنجا داد و رضایت ولیعهد از هر جهت فراهم گردید و به دستور مظفرالدین میرزا، به مصاهرت او درآمد و مهدعلیا دختر چهارده‌ساله‌ی ولیعهد را به عقد دائم او درآوردند. پس از این وصلت، حکومت چند شهر از جمله جوین و میان‌دوباب به او سپرده شد و در اثر جدیت، امنیت از دست رفته‌ی شهرها مجدداً بازگشت. در ۱۳۰۸ ه.ق بنا به پیشنهاد ولیعهد، یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید و یک رشته حمایل به او داده شد. در سال بعد یک قبضه شمشیر مرصع دریافت داشت و در ۱۳۱۰ لقب عین‌الدوله گرفت و درجه‌ی امیرتومانی نیز به او داده شد.

میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق‌الممالک) در کتاب منتخب‌التواریخ در وقایع سال ۱۳۱۱ درباره‌ی عین‌الدوله چنین می‌نویسد:

«شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله حاکم اردبیل و مشکین و قراچه‌داغ و تفنگدارباشی و امیرآخور اصطلب حضرت والا ولیعهد و بیگلربیگی تبریز که

مراتب کفایت و لیاقت معزی‌الیه به توسط حضرت ولایتعهد معروض افتاد به پاداش حسن خدمت هر یک، یک زوج سردوشی الماس از درجه چهارم مفتخر گردید.»

عین‌الدوله در حقیقت دست راست ولیعهد بود و طبعا در تمام کارها مداخله می‌کرد. پس از عزل امیرنظام گروسی از پیشکاری آذربایجان و انتصاب میرزا عبدالرحیم قائم‌مقام تبریزی به جای وی، امنیت از آذربایجان رخت بریست و شهر تبریز دچار آشوبی بزرگ گردید و غالب خانه‌های مردم به تاراج رفت و قائم‌مقام گذشته از اینکه نتوانست آشوب را فروبنشاند، خانه‌اش نیز مورد تاراج و غارت واقع شد. ولیعهد، عین‌الدوله را مامور امنیت تبریز نمود. او با قاطعیت کامل آرامش را به شهر تبریز برگردانید و مسببین را مجازاتی سنگین داد و قائم‌مقام چون ناتوانی خود را دید، از پیشکاری آذربایجان استعفا داد و عملا عین‌الدوله امور را در دست گرفت. سرانجام در اثر اصرار مظفرالدین میرزا، شاه در اوایل ۱۳۱۳ با پیشکاری و وزارت آذربایجان عین‌الدوله موافقت کرد.

هنوز چند ماهی از وزارت عین‌الدوله سپری نشده بود که شاه به قتل رسید. عین‌الدوله یک هفته پس از قتل ناصرالدین شاه، وسایل تاجگذاری موقت مظفرالدین‌شاه را در تبریز فراهم کرد و با شکوه و جلال فراوان ولیعهد چهل‌وچهار ساله را بر اریکه‌ی سلطنت جای داد. اردوی شاه جدید پس از تاجگذاری موقت در تبریز عازم تهران شد و با نظم و نسقی که عین‌الدوله داده بود، پس از چهل روز وارد تهران شد. سلطان عبدالمجید میرزا انتظار داشت همان کاری که ناصرالدین‌شاه با میرزا تقی‌خان پیشکار و وزیر خود انجام داد، شاه جدید نیز درباره‌ی او اعمال کند و صدارت را به وی واگذار نماید ولی خواسته‌ی او جامه‌ی عمل نپوشید، بلکه سیاست امین‌السلطان صدراعظم در شاه موثر افتاد و تبعیدا به حکومت مازنداران منصوب شد. عین‌الدوله برای امتثال

شاه، این ماموریت را موقتاً پذیرفت و به ساری رفت ولی بیش از دو ماهی در آنجا نماند. به تهران آمد و از شاه اجازه‌ی مسافرت به عتبات را گرفت و به آنجا رفت و متجاوز از يك سال در نجف و کربلا معتکف بود. در اوایل ۱۳۱۷ ه.ق. عین‌الدوله به حکمرانی خوزستان و بختیاری و لرستان و بروجرد و نهاوند منصوب گردید و يك قبضه شمشیر مرصع از درجه اول دریافت کرد. ماموریت او قریب يك سال طول کشید و به تهران احضار شد و فرمانی بدین شرح برای او صادر شد:

از آنجائی که بعد از فضل خداوند متعال کمال اطمینان را به صداقت و درستی عین‌الدوله داریم، لهذا حکومت تهران را که امروزه کمال اهمیت دارد، به کف با کفایت او واگذار فرمودیم. یقین است که او هم تربیت چندین ساله ما را فراموش نکرده خاطر ما را از هر جهت آسوده خواهد کرد و نواقص کار حکومتی تهران را به طور دلخواه، انجام خواهد داد.

عین‌الدوله علاوه بر حکومت تهران، اداره‌ی خالصه حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام و خوار و ایلات و تجریش و اداره نظمیه و انبار مبارکه را با ایالات و ادارات سابقه بر عهده گرفت.

شاه پس از بازگشت از سفر اول خود از اروپا، عین‌الدوله را مورد توجه و عنایت خاص قرار داده، يك قطعه نشان درجه اول قدس به او اهداء نمود. ولی پس از اخذ نشان، ایالات و ولایات جنوب که عبارت بودند از خوزستان، بختیاری، لرستان، بروجرد و نهاوند از سلطه‌ی وی خارج و به سالارالدوله واگذار گردید.

پس از بازگشت شاه و امین‌السلطان از سفر دوم فرنگستان، آشوبهایی در سرتاسر کشور برخاست. اخذ دو فقره وام از روسیه‌ی تزاری، واگذاری نفت ایران به يك شرکت انگلیسی، تقسیم خالصجات دولتی بین درباریان، اعطاء امتیاز حفریات به فرانسوی‌ها موجباتی بود که از هر طرف مملکت نغمه‌هایی

برخیزد. شبنامه‌های متعددی، تشکیل انجمنهای مخفی و ایراد خطابه‌های مکرر از طرف وعاظ موجب حملات شدید به امین‌السلطان گردید و شاه ناگزیر شد میرزا علی‌اصغرخان را از صدارت عزل نماید و در فکر صدراعظم دیگری باشد. بدون تردید مظفرالدین‌شاه با توجه به شناخت روحیه و خلقیات و تدبیر عین‌الدوله، نظر بر او داشت ولی برای سنجش افکار عمومی درصدد برآمد گام به گام برنامه‌ی خود را به مرحله‌ی اجرا درآورد. لذا پس از استعفای امین‌السلطان، فرمانی برای شاهزاده عین‌الدوله صادر کرد. به موجب این فرمان که مشحون از اصالت رای و اصالت تدبیر و کاردانی او بود، منصب جلیل وزارت داخله را به او داد، با توسط عرض تمام عرایض.

هنوز مرکب فرمان خشک نشده بود، که فرمان دیگری به شرح زیر از طرف شاه صادر گردید:

خاطر خطیر همایون خسروانی که همواره متوجه اصلاح امور ملک و مملکت و حفظ صالح دین و دولت و تمجید ترقی حال و آسایش و فراغ بال قاطبه رعیت است، در این وقت چنین اقتضاء فرمود که برای حصول این مقاصد و رفع اختلاف امور و تعیین تکلیف طبقات نوکر و ترتیب امر منافع و خراج کشور و آسایش کلیه حالات و خیالات و انتظام امور دربار دولت و اجرای کلیه اوامر علیه سلطنت، شخصی از رجال و عاظم چاکران دربار سلطنت به سمت وزارت عظمی منصوب و برقرار گردد. لهذا نواب والا شاهزاده معظم عین‌الدوله وزیر داخله که روزگاری است مراتب کفایت و کیاست و فراست و دولتخواهی و صداقت ایشان در طی خدمات مهمه کاملاً مشهود پیشگاه همایون افتاده به منصب جلیل و لقب نبیل وزیر اعظمی منصوب و ملقب فرموده و پیکر لیاقت و افتخار ایشان را به اعطای یک ثوب جبه ترمه شمسه مرصع با شرابه الماس که از تشریفات خاصه صدور دولت است مشرف و مخلص فرمودند.

عین‌الدوله از روزی که به مقام وزارت عظمی تعیین شد، اقدامات همه

جانبه‌ای برای اصلاح کشور آغاز نمود. آغاز زمامداری عین‌الدوله مواجه بود با وبای خانمانسوز آن سال و خالی بودن خزانه، به طوری که دولت و دربار قادر به پرداخت حقوق ماهیانه نبود. عین‌الدوله ولات و حکام را به تهران احضار نمود و از هر کدام پیشکشی قابل ملاحظه‌ای دریافت کرد و حکامی که حاضر به پرداخت نبودند، تعویض شدند. غرض از این اقدامات، تعدیل بودجه و تقلیل مخارج بود. عین‌الدوله میل نداشت وام سومی از دولت روسیه بگیرد و برای خود مانند اتابک، بدنامی به وجود بیاورد. با وجودی که در اصلاح مالیه خیرگر نشد، تنها کار مهمی که انجام داد این بود که برای سفر سوم شاه به اروپا، از بیگانگان استقراض نکرد و هزینه‌ی این مسافرت شاه را از صرفه‌جوئی‌ها تامین نمود. و علاوه بر آن، هزینه‌ی مسافرات همراهان شاه را از آنها وصول کرد و حاضر نشد از خزانه‌ی مملکت دیناری صرف تفریح و گردش درباریان در اروپا بشود.

پس از بازگشت مظفرالدین‌شاه و عین‌الدوله از سفر اروپا (۱۳۲۳ ه.ق) نغمه‌های زیادی از هر طرف بلند شد. عده‌ای برای عزل نوز بلژیکی که در تعرف گمرکی به نفع بیگانگان تغییراتی داده بود، متحصن شدند و بعد ماجرای احتکار قند و چوب زدن تجار توسط علاءالدوله حاکم مستبد تهران پیش آمد. خشونت عین‌الدوله و تبعید عده‌ای از سرشناسان پایتخت به سایر شهرها و اختلاف شدید دسته‌ای از روحانیون با صدراعظم (بهبهانی و طباطبائی) آتش ناامنی و انقلاب را دامن می‌زد/ شاه ناگزیر فرمان عدالتخانه را صادر کرد. ولی عین‌الدوله با طفره ایام را به دفع‌الوقت می‌گذرانید و جنبشهای مردم را به شدت سرکوب می‌نمود، تا سرانجام واقعه‌ی قتل سید عبدالمجید طلبه پیش آمد که منجر به ایستادگی مردم در مقابل حکومت شد. عده‌ای به سفارتخانه‌های انگلیس و عثمانی رفته، بست نشستند و دسته‌ای به زعامت روحانیون به قم رفتند و در جوار حضرت معصومه (س) متحصن شدند. مظفرالدین‌شاه چاره را در عزل عین‌الدوله و

صدور فرمان مشروطیت دید. عین‌الدوله پس از عزل از صدارت، به فریمان و سپس مازندران تبعید شد و در جریان فوت مظفرالدین‌شاه و تاجگذاری محمدعلی میرزا، در تهران حضور نداشت. این تبعید و دوری از مرکز قریب دو سال طول کشید تا اینکه پس از به توپ بستن مجلس و تعطیل مشروطیت، محمدعلی میرزا او را به تهران احضار کرد و با اختیارات کامل، والیگری آذربایجان را به او سپرد. در آن ایام آذربایجان محور مقاومت و مخالفت با محمدعلی‌شاه بود. عین‌الدوله محمد ولی‌خان تنکابنی سپهدار و میرزا علی‌خان ارشدالدوله را همراه خود نمود. سپهدار فرمانده کل قوا شد و ارشدالدوله فرماندهی فوج مخصوص را عهده‌دار گردید.

عین‌الدوله چندی در تبریز و چندی در باسمنج توقف کرد و مذاکراتی برای اصلاح ذات‌البین انجام داد ولی خوشونتی در کار اعمال ننمود. چند زد و خورد پراکنده بین نیروهای دولتی و چریکها و فدائیان ملی انجام گرفت و ملاقاتهایی نیز با سران انقلابیون انجام داد ولی نتیجه‌ای حاصل نشد و فقط مردم تبریز از لحاظ آذوقه در مضیقه قرار گرفتند. چون تمام راه‌های مواصلاتی توسط نیروهای دولتی مسدود شده بود و به علت نرسیدن آذوقه به شهر، تبریز در حال انفجار قرار گرفت. قوای روسیه‌ی تزاری برای درهم شکستن وضع موجود شهر تبریز را اشغال کرد و در نتیجه عین‌الدوله به تهران بازگشت.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی میرزا از سلطنت، عین‌الدوله در مبارک‌آباد می‌زیست. وی هیچ سفارتخانه‌ای را قبله‌گاه خود قرار نداد و پرچم هیچ مملکتی را بر فراز منزل خود نیاویخت و به هیچ وجه زیر بار ذلت نرفت و عصر همان روز عصازنان بدون محافظ به سمت بهارستان قدم برداشت. پس از ورود بدانجا به ملاقات سردار اسعد بختیاری و محمدولی‌خان سپهدار اعظم رفت و خود را در اختیار آن دو قرارداد تا هر عقوبتی را که صلاح بدانند، درباره‌اش اجرا کنند ولی دو سردار فاتح، مقدم او را گرامی داشته از وی خواستند که در منزل

خود به راحتی زندگی کند. عین‌الدوله برای کمک به دولت ملی، املاک خود را در قرچه‌داغ که از چندین رقبه تشکیل می‌شد، به دولت واگذار نمود و علاوه بر آن یکصد هزار تومان نیز پول نقد به سران حکومت پرداخت کرد و جان خود را بدینوسیله خرید و سران فاتح نیز به وی قول والیگری فارس را دادند. ولی پس از افتتاح مجلس و با سر و صدای سیدحسن تقی‌زاده، موضوع منتفی گردید.

عین‌الدوله تا پایان ۱۲۹۱ دور از کارهای سیاسی زندگانی آرامی داشت. در آن سال میرزا محمدعلی‌خان علاء‌السلطنه به رئیس‌الوزرائی رسید و در کابینه‌ی خود عین‌الدوله را به وزارت داخله منصوب کرد. عین‌الدوله اولین اقدامی که به عمل آورد، صدور فرمان انتخابات دوره سوم بود که حتی روز اخذ رای را تعیین نمود و اعتبار آن را نیز به هر کیفیتی بود فراهم ساخت. در کادر ولات و حکام تغییراتی به سزا داد و افراد خوش‌سابقه و لایق را به حکومت فرستاد و از هر نظر آرامشی نسبی در سیاست داخلی ایجاد کرد. وزارت داخله خبر داشت، در کابینه‌ی خود او را کماکان در وزارت داخله تثبیت نموده، تا بقیه‌ی اقدامات اصلاحی خود را به منصفی ظهور برساند.

مستوفی‌الممالک تا بیستم اسفندماه ۱۲۹۳ بر سر کار باقی بود. دو کار عمده‌ی وی در این دوران یکی افتتاح مجلس سوم و دیگری اعلام بیطرفی ایران در جنگ بین‌المللی اول بود. عین‌الدوله وزیر داخله‌ی کابینه به حکم مسئولیت مشترک وزیران، در این دو کار سهمی به سزا داشت.

احمدشاه در اواخر ۱۲۹۳ در اثر استعفای مستوفی ناگزیر در اجرای ابراز تمایل نمایندگان فرمان صدارت را به نام میرزا حسن‌خان مشیرالدوله صادر کرد و او هم مشغول کار شد. پس از ۴۰ روز در اثر کارشکنی‌های وزراء مختار روس و انگلیس، از کار کناره گرفت. در آن هنگام وزراء مختار سلطان احمدشاه تن به خواسته‌ی آنها داد و فرمان صادر کرد ولی سفیر عثمانی و شارژ دافر آلمان پس از اطلاع از این موضوع احمدشاه را تحت فشار قرار داده حتی

او را تهدید نمودند که ممکن است شاه به وسیله‌ی قوای ژاندارم ربوده شود و احمدشاه تمکین کرد و فرمان رئیس‌الوزرائی انتخاب کند که قادر به حل مشکلات باشد.

در اجرای فرمان احمدشاه، مجلس شورای ملی در روز دوازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۴ جلسه‌ی خصوصی تشکیل داد. نخست عده‌ای از نمایندگان از بحران شدیدی که دامنگیر مملکت شده بود، سخن راندند. آنگاه چند نام برای رئیس‌الوزرائی برده شد، تا سرانجام نمایندگان به اتفاق آراء به زمامداری سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله ابراز تمایل نمودند.

مرحوم سیدحسن تقی‌زاده در کتاب مجلس ملی ایران و شادروان دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران، علل و جهات این انتخاب را توجیه کرده‌اند و هر دو نتیجه گرفتند که در آن ایام بهتر از این انتخاب ممکن نبود. دکتر ملک‌زاده می‌نویسد: «عین‌الدوله مردی بسیار وطن‌پرست بود و هرگز زیر پرچم خارجی قرار نگرفت و در آن ایام بهترین شخص برای رئیس‌الوزرائی بود.»

عین‌الدوله پس از دریافت فرمان، سریع جنبید و وزیران خود را به شاه و مجلس به شرح زیر معرفی نمود: عین‌الدوله رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ، عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر داخله، حاج محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه، امیرنظام همدانی (قره‌گوزلو) وزیر مالیه، سردار منصور رشتی وزیر عدلیه، میرزا اسمعیل خان مودب‌السلطنه (دکتر اسمعیل مرزبان) وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و تجارت، و میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک وزیر علوم و اوقاف.

عین‌الدوله پس از معرفی وزیران به مجلس شورای ملی، نطق کوتاهی ایراد نمود و ضمن آن اشاره به جنگ جهانی کرد و از اشغال ایران توسط نیروهای عثمانی، روس و انگلیس سخت گفت. وی ضمن تشریح اوضاع اسفبار اقتصادی ایران، از نمایندگان خواست تا او را در این موقع حساس یاری نمایند و از

مجلس اجازه گرفت که به جای حضور در مجلس به کارهای مملکتی رسیدگی کند و هر وقت لازم شد مجلس او را احضار نماید. نمایندگان حاضر در جلسه به اتفاق آراء به او رای اعتماد دادند.

عین‌الدوله و وزیرانش اردیبهشت و خردادماه را گذرانده به اصلاح امور پرداخته و بیشتر به فکر تامین آذوقه مردم بودند ولی ناگهان در اواخر خردادماه بین ایلات کرمانشاه قوای عثمانی را منکوب و به عقب راندند و کرمانشاه را از وجود آنان پاک ساختند. در اثر این اتفاق غیرمترقبه که دولت هیچگونه دخالتی در این کار نداشت، ۲۰ نفر از وکلای مجلس شورای ملی که عضو فرقه‌ی دموکرات بودند، به تحریک حاج عزالممالک وکیل کرمانشاه، فرمانفرما وزیر داخله‌ی کابینه را استیضاح کردند. موتمن‌الملک طی نامه‌ای از عین‌الدوله خواست برای پاسخ به استیضاح، وزیر داخله را به مجلس بفرستد. عین‌الدوله در پاسخ رئیس مجلس، متعذر به این نکته شد که به استناد قانون اساسی، وزیران کابینه مسئولیت مشترک دارند اگر از طرف وزیری عملی انجام پذیرد که مورد استیضاح مجلس واقع شود، بدون تردید رئیس‌الوزراء و سایر وزیران پاسخگوی آن هستند، لذا در اجرای استیضاح از وزیر داخله، هیئت وزیران به اتفاق در مجلس حضور خواهند یافت تا به استیضاح پاسخ دهند.

تلاش موتمن‌الملک برای انصراف عین‌الدوله از حضور در مجلس نتیجه نداد و دو روز بعد عین‌الدوله و وزیران در مجلس حضور یافتند و وکلای جوان دموکرات که همه جویای نام بودند مانند: حاج عزالممالک، میرزا قاسم صور، کزازی، عدل‌الملک، میرزا محمدعلی کلوپ، سلیمان محسن و غیره به صورت بخشنامه مانند سخنرانی ایراد کردند. آنگاه عین‌الدوله به سخن درآمد و ماجرای کرمانشاه را توجیه کرد و از اقدامات خود سخن گفت و مدرس را به شهادت طلبید. غیر از عین‌الدوله، محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه و فرمانفرما وزیر داخله نطق کرده توضیح کافی دادند. سپس نوبت به مدرس و سردار معظم

خراسانی رسید. هر دو نطقی فصیح و وطن‌پرستانه ایراد نمودند و دولت عین‌الدوله را مبری از هر لغزشی دانستند. سلیمان میرزا در نطق مفصل خود خواستار عزل فرمانفرما از وزارت داخله شد. ولی عین‌الدوله زیر بار نرفت و اظهار کرد سمت او در کابینه تغییر می‌دهم ولی از هیئت وزیران نباید خارج شود. چون دموکراتها با این نظریه موافقت نکردند، عین‌الدوله و وزیران استعفا دادند. پس از استعفای هیئت وزیران، مدرس و سردار معظم درصدد التیام موضوع برآمدند و مجدداً مجلس به عین‌الدوله ابراز تمایل نمود و فرمان صادر شد ولی باز دموکراتها مصر در اخراج فرمانفرما از کابینه بودند. عین‌الدوله به هیچ وجه زیر بار نرفت و فریاد برآورد بروید رئیس‌الوزرای دیگری انتخاب کنید.

پس از استعفای عین‌الدوله به ترتیب: مستوفی‌الممالک، فرمانفرما، سپهسالار تنکابنی، وثوق‌الدوله و علاء‌السلطنه هر يك مدتی کوتاه به رئیس‌الوزرائی منصوب شدند تا بار دیگر نوبت به عین‌الدوله رسید و به مقام رئیس‌الوزرائی منصوب شد و در ۳۰ آبان‌ماه ۱۲۹۶ اعضای کابینه‌ی خود را به شرح زیر به سلطان احمدشاه معرفی نمود: مستوفی‌الممالک وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، موتمن‌الملک وزیر فوائد عامه و تجارت، علاء‌السلطنه وزیر امور خارجه، وثوق‌الدوله وزیر علوم و اوقاف، قوام‌السلطنه وزیر داخله، مشار‌الملک وزیر مالیه، امین‌الملک (مرزبان) وزیر پست و تلگراف و مخبرالسلطنه وزیر عدلیه.

عین‌الدوله قوی‌ترین کابینه را در طول تاریخ مشروطیت تشکیل داد و تمام داعیه‌داران را به دور خود جمع نمود چهار رئیس‌الوزرای سابق و يك رئیس مجلس در آن کابینه عضویت داشتند. ولی هیچ نوع توفیقی نصیب آنها نشد و کابینه بدون هیچ اقدامی، پس از سه ماه ساقط شد.

در ۱۲۹۷ ش که زمام امور مملکت به وثوق‌الدوله سپرده شد، عین‌الدوله با

اختیارات کامل والی آذربایجان شد و خمه و زنجان نیز در قلمرو حکومت او قرار گرفت. عین‌الدوله چندی در زنجان توقف نمود، سپس به تبریز رفت ولی جنبش خیابانی بیش از هر چیزی او را زجر می‌داد. وی معتقد به شدت عمل و جنگ نبود و میل داشت موضوع از طریق مذاکره و کدخدانمنشی حل شود ولی سران قیام و دموکراتها مصلحت در مذاکره نمی‌دیدند و از اینرو عین‌الدوله توقف خود را در تبریز بی‌فایده دانست و چند روزی هم در باسمنج توقف کرد و سپس بدون اطلاع رئیس دولت، به تهران بازگشت.

روز سوم حوت ۱۲۹۹ به دنبال نقشه‌های حساب شده، قوای قزاق وارد تهران شد و نام کودتا گرفت. اولین کار کودتاچیان، بازداشت عده‌ای از رجال و امنای دولت و سرجنابانان مملکت بود. عین‌الدوله صدراعظم استبداد و رئیس‌الوزراء مشروطه در راس رجال بازداشتی قرار گرفت و قریب صد روز در زندان کوتاه به سر برد.

پس از سقوط سید ضیاء، کلیه‌ی زندانیان آزاد و با احمدشاه ملاقات نمودند. در این ملاقات عین‌الدوله از طرف زندانیان سخنانی ایراد نمود که حاکی از تأثر شدید وی از آن حادثه بود. عین‌الدوله از این تاریخ گوشه‌گیری و انزوا اختیار کرد. از يك طرف فشار طلبکاران و از طرف دیگر بیماری نقرس او را از هر فعالیتی محروم کرده بود. مع‌الوصف چون يك شخصیت سیاسی در مراسم رسمی شرکت می‌نمود و دید و بازدیدهایی هم انجام می‌داد تا سرانجام در آبان‌ماه ۱۳۰۶ ش در ۸۴ سالگی درگذشت. از وی يك فرزند باقی ماند که ابتدا «شمس‌الملک» و سپس «عضدالدوله» لقب گرفت و مردی ساده‌لوح و بی‌کفایت بود.

عین‌الدوله در میان رجال ایران شخصیت جالبی بود. در عصر استبداد در مشاغل دیوانی مخصوصاً صدراعظمی مظهر شقاوت و بی‌رحمی بود و در حکومت مشروطه برای حفظ قانون و احترام به دموکراسی و آزادیهای فردی،

هیچکس به پای او نمی‌رسید. در خدمت به مردم و فقراء و حاجتمندان می‌کوشید، به طوری که در دوران مجاعه و قحطی، تمام املاک خود را به وثیقه سپرد و جوهری دریافت کرد و با آن وجوه به مردم نان مجانی می‌داد. همین امر باعث شد تمام دارائی او را طلبکاران به یغما ببرند.

(چشم دولت) سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله بن سلطان عبدالمجید میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار. از رجال دوره مظفرالدین شاه (و. ۱۲۶۱ ه.ق. - ف. ۷ جمادی‌الاولی سال ۱۳۴۵ ه.ق.) وی در جوانی در دارالفنون تهران تحصیل می‌کرد ولی چون در دروس خود کوشا نبود و از استادان اطاعت نمی‌کرد تقاضا شد که او را از مدرسه خارج کنند. سرانجام با موافقت ناصرالدین شاه که شوهر خواهر او بود از مدرسه اخراج گردید و او را نزد مظفرالدین میرزا به تبریز فرستادند عین‌الدوله برحسب مقتضیات زمان در خارج از مدرسه به تحصیل پرداخت و به خصوص در فن کتابت و انشاء مرتبتی بسزا تحصیل کرد چنانکه خط او را به امضای عبدالمجید با خط خوش‌نویس معروف، عبدالمجید درویش (۲- درویش) اشتباه می‌کردند. عین‌الدوله پس از چندی اقامت در دربار ولیعهد مرجع کارهایی از قبیل امیرآخوری، حکومت شهرهای: انزاب- هشتروند- ارونق- میاندواب و امثال آن و بالاخره پیشکاری ولیعهد واقع گردید و لیاقت او به سمع ناصرالدین شاه نیز رسید و او را به لقب عین‌الدوله مفتخر نمود. مظفرالدین میرزا نیز دختر خود انیس‌الدوله را به عقد او درآورد و ترقیات وی از این تاریخ شروع گردید. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۱ ه.ق. علی‌اصغر خان اتابک اعظم را عزل کرد و مجمعی مرکب از پنج تن وزیر برای اداره امور کشور تشکیل داد، و طولی نشکید که داماد خود عین‌الدوله را به مقام وزارت داخله منصوب کرد و زمان همه امور را به دست او داد. عین‌الدوله يك سال بعد به لقب صدر اعظم ملقب گردید و زمام امور کشور را به دست گرفت. نهضت مشروطه‌خواهان ایران در این زمان پیشرفت می‌کرد و خودسری و استبداد عین‌الدوله هم موجب تحريك ملیون گردید. جنبش مشروطه طلبان در بدو

امر به صورت اعتراض به روش عین‌الدوله آغاز شد و مردم او را مسئول قرضهای خارجی می‌دانستند. با حرکت عبدالعظیم، شاه در محظور افتاد و عاقبت تسلیم مردم شد و نامه‌ای بدانان نوشت و قول داد که عین‌الدوله را از کار برکنار کند و عدالتخانه‌ای تأسیس نماید. سران انقلاب به تهران بازگشتند. در بهار سال ۱۳۲۳ ه.ق. از طرف مردم عریضه‌ای به شاه تقدیم شد و تقاضا گردید که شاه وعده خود را وفا کند. عین‌الدوله که با سکتة ناقص شاه کلیه اختیارات را در دست داشت بر آزادی خواهان سخت گرفت. سید جمال‌الدین واعظ را به قم تبعید کرد. سید محمد از مخالفان عین‌الدوله توقیف گردید، ولی مردم از پناهنده شدن او عاقبت به قم مهاجرت کردند و کسبه و تجار دکانهای خود را بستند و به سفارتخانه انگلیس پناهنده شدند. در حدود ۱۲۰۰۰ تن در باغ سفارت چادر زدند و عزل عین‌الدوله و اعلام قانون اساسی و بازگشت مهاجرین از قم را خواستار شدند. عاقبت شاه تسلیم شد و عین‌الدوله را برکنار کرد و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله به جای او منصوب گردید. عین‌الدوله پس از پنجاه سال زندگی سیاسی در سن هشتاد چهار سالگی در ۷ جمادی‌الاولی (۱۳۴۵ ه.ق.) در تهران وفات یافت و در جوار حضرت عبدالعظیم جنب مقبره نیاکان خود مدفون گردید.

منبع: دکتر باقر عاقلی « شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران » مجلد دوم- نشر گفتار و علم - ۱۳۸۰، صص ۱۰۵۰ - ۱۰۴۱

فصل نهم

هیئت‌های اعزامی به افغانستان (فتوای جهاد)

مورخ الدوله سپهردر کتاب «ایران در جنگ بزرگ» در باره ی هیئت‌های اعزامی به افغانستان اینگونه به نوشته آورده است: ابتدا فکر اعزام هیئت‌هایی بافغانستان از مغز انور پاشا لیدر نهضت ژون‌تورک تراوش نمود قبل از آنکه عثمانی وارد جنگ شود انورپاشا در ضمن مذاکرات دوستانه با سفیر کبیر آلمان مقیم اسلامبول چنین اظهار عقیده کرد که هرگاه از طرف علمای کربلا و نجف اعلان جهاد بشود کلیه ممالک اسلامی مانند نفس واحد برعلیه متفقین به جنبش خواهند آمد. او پیشنهاد کرد برای انجام این منظور هیئت‌های زبده آلمانی و عثمانی از بغداد عزیمت نموده و از طرف ایران خود را بافغانستان برسانند و هدایای گرانبها و نامه‌های مودت‌آمیز از طرف خلیفه عثمانی و امپراطور آلمان تقدیم امیر افغانستان نمایند. در آنموقع مسلما افغانستان تیغ از نیام برخواهد کشید و آتش جنگ در دروازه هندوستان مشتعل خواهد شد و از این طریق لطمه بسیار شدیدی بقدرت و عظمت انگلستان وارد خواهد آمد بحدی که مجبور شود قسمت عمده سپاهیان خود را از جبهه فرانسه برداشته به کمک هندوستان گسیل دارد. سفیر کبیر آلمان پیشنهاد انور پاشا را بدولت متبوعه خود ابلاغ و موافقت وزارت امور خارجه برلن را جلب نمود. از طرف دولت آلمان ۴ نفر از مبرزترین مأمورین که عبارت بودند از «واسموس» و «شونمان» و «نیدرمایر» و «هنتیگ» نامزد این خدمت شدند بطور کلی عده آلمانها بالغ به ۲۵ صاحبمنصب نظامی و ۱۵ نفر سیویل میشد شرح عملیات آنها درکتابهای موسوم به «واسموس یالورنس آلمانی» تألیف داگوبرت فن میکوش و «بزیر آفتاب سوزان ایران» (جلد اول) و «در جنگ اول مقابل دروازه‌های هندوستان» (جلد دوم) تألیف اسکار نیدرمایر و «در سرزمین در بسته» تألیف اتوفن هنتیگ به تفصیل ذکر شده است.

هنگامی که تصمیم وزارت امور خارجه آلمان به شونمان در برلن و به نیدرمایر در مونیخ ابلاغ شد هردو يك زبان پاسخ دادند «عجب دیوانگی!» معذلك هردو آن مأموریت خطرناك را پذیرفتند و در آغاز ماه سپتامبر ۱۹۱۴ شونمان بصوب اسلامبول عزیمت نمود.

شونمان و واسموس در قصر «توکاتلیان» اسلامبول یکدیگر را ملاقات کرده و در آنجا جلسه مرکب از عثمانیان و آلمانیها بریاست انور پاشا وزیر جنگ و سرفرمانده ارتش عثمانی که بلباس نظامی پروسى ملبس کلاه فینه را کج بر سر نهاده و سبیلها را بطرف بالا تابیده بود منعقد گردید. قبلا واسموس بتوسط وابسته نظامی آلمان در اسلامبول به انور پاشا معرفی شده و با يك ماژر ترك بنام عمر فوزی بيك راجع به هیئت اعزامی بافغانستان مذاکره کرده بود.

در میان اعضاء هیئت‌های اعزامی واسموس تنها عضوی بود که سابقا در شرق نقش نسبه مؤثری بازی کرده و يك زبان شرقی میدانست بدینواسطه سفیر آلمان در ترکیه باتاشه نظامی خود ماژرفن لاففت (Von Laffet) دستور داد که واسموس را رئیس و مسئول قسمت آلمانی هیئت اعزامی بافغانستان نماید.

ریاست قسمت عثمانی از طرف انور پاشا به عهده رؤف بيك که در جنگهای بحری بر علیه یونان ابراز شجاعت و شهامت نموده بود محول و یکهزار و هشتصد نفر با تعدادی مسلسل در اختیار او قرار گرفت در اواسط ماه سپتامبر ۱۹۱۴ واسموس «شونمان» را در اسلامبول گذاشته و خود بسمت حلب حرکت کرد روز ششم اکتبر ۱۹۱۴ سوگمایر که سابقا به بلوچستان و کردستان سفری کرده و بداشتن کلکسیون پروانه و گل‌های خشك معروف بود بهمراهی «پترپاشن» و شونمان از اسلامبول عزیمت نمودند که در حلب به واسموس ملحق شوند «نیدرمایر» و «گریزینگر» در اسلامبول ماندند که صندوقهای ارسالی از طریق رومانی را تحویل بگیرند صندوقهای مزبور محتوی اسلحه و مهمات که بعنوان سیرك سیار فرستاده شده بود مورد سوءظن مأمورین رومانی

واقع و سیم آنتن دستگاه فرستنده موجب شد که کلیه مواد جنگی را کشف و توقیف نمایند. تصویر این سیرک سیار در روزنامه‌های بخارست منتشر گردید! آلمانها مجبور شدند سیرک سیار مجددی از برلن خواسته و با مختصر بخششی بمأمورین رومانی قادر به حمل مهمات منظوره گشتند.

واسموس مدتی در حلب بلا تکلیف ماند و رئوف بیک هیچگونه تماسی با وی نیگرفت و از نقشه‌هایی که در سر داشت او را مطلع نمیساخت زیرا باطنا انور پاشا میخواست هیئت اعزامی بافغانستان یک هیئت خالص ترک باشد و آلمانها تحت هدایت آن قرار گیرند چنانکه هیئتی هم جداگانه بفرماندهی عبید الله افندی وکیل سابق از میربعضم افغانستان فرستاد و عبیدالله مذکور در طهران در مهمانی منزل جواد مفتاح واقع در کوچه در خانگاه در دام اسارت انگلستان افتاد و به مقصد افغانستان نرسید.

در روزهای آخر توقف واسموس در حلب رئوف بیک به مشار الیه خبر داد که مرکز هیئت اعزامی باید از حلب به بغداد منتقل شود لذا واسموس با یک اتومبیل باری به بغداد رفت و در ضمن ملاقاتهای مکرر این حس در او تولید شد که ترکها نمیخواهند بهیچوجه در نقشه‌های اصلی هیئت اعزامی آلمانها را مداخله بدهند بدین جهت واسموس به حلب برگشت. چون از کشمکش عثمانیها با هموطنان خودش بتنگ آمده بود باین فکر افتاد که مستقلا به یک کار بزرگی دست زند زیرا علاوه بر ملاحظات فوق افغانستان هم برای او سرزمین مجهولی بیش نبود در صورتیکه قسمت جنوب ایران را از سابق خوب میشناخت و با تمام سران قبائل آشنا بود و بطوری که در یادداشتهای آن زمان نوشته بود پادگان انگلیسی بوشهر همواره مثل خاری در چشم او میخلید.

واسموس در حلب نیدرمایر را قانع ساخت که در رأس هیئت اعزامی بافغانستان برود و خود در روزهای آخر دسامبر ۱۹۱۴ دوباره عازم بغداد گردید.

ما شرح عملیات واسموس را در جنوب ایران بطور تفصیل در آخر این فصل

بیان میکنیم و اینک برمیگردیم باصل ماجرای هیئت‌های اعزامی افغانستان.

در مدت اقامت نیدرمایر در اسلامبول فکری به خاطر او خطور و نقشه ماهرانه ترسیم نمود که فوق العاده مورد پسند انور پاشا واقع گردید اما دولت آلمان از راه افراتر در احتیاط اجرای آنرا تصویب نکرد در آن موقع يك كشتی آلمانی موسوم به «اکباتان» در خلیج فارس لنگر انداخته و يك كشتی توپدار عثمانی هم اتفاقاً در آن حوالی قرار داشت پیشنهاد نیدرمایر این بود که از فرصت استفاده نموده شهر آبادان را بتصرف درآوریم تصفیه‌خانه نفت را آتش بزنیم و لوله‌های نفت را خراب کنیم. بعد كشتی اکباتان را در مصب رودخانه غرق نمائیم تا انگلیسها نتوانند بفوریت کمک بفرستند. ارکان حرب آلمان این پیشنهاد را قبول نکرد و ب فکر نقشه دیگری افتاد که آبادان را بدون خرابی بدست بیاورند و در مقام استفاده از نفت ایران برآیند لکن چنین فرصتی دیگر بدست آلمانها نیفتاد فقط فرمانده عثمانی مقیم بصره كشتی اکباتان را در يك محل نامناسبی نصفه غرق کرد و دو هفته بعد از ورود انگلیسها باسانی بیرون کشیده شد اما چند نفر از سکنه محل توانستند لوله‌های نفت بین شوشتر و آبادان را خراب کنند و خسارت قابل توجهی بانگلیسها وارد سازند.

موقعی که نیدرمایر رؤوف بيك را در بغداد ملاقات کرد بخوبی فهمید که ترکها خیال الحاق آذربایجان ایران را به عثمانی در سر میپرووراندند و اختلاف اساسی بین مقاصد آلمانها و عثمانیها موجود میباشد چه آلمانها انگلستان را دشمن عمده میدانستند بعکس عثمانیها نسبت بروسیه کینه داشته و در باره انگلستان خصومتی در دل نمیپرووراندند همچنین آلمانها درصدد تشکیل اتحاد اسلام بودند که بدانوسیله فشاری بهندوستان وارد آورند اما عثمانیها ب فکر اتحاد ترك («ترك اجاقی» یعنی کانون ترك) بوده و هدفشان خاورمیانه و مرکز شرق بود. آلمانها به عامل زمان اعتقاد داشتند در صورتیکه عثمانیها با بی‌صبری تمام پیروزی سریعی را انتظار میکشیدند.

نیدرمایر روز پنجم دسامبر ۱۹۱۴ باتفاق «کنستن» و «ویلم پاشن» و «یاکوب» از اسلامبول حرکت نمودند ستوان و اگنر که با سی گاری برای حمل مهمات و نامه‌هایی از واسموس و «سوگمایر» از حلب آمده بود باین دسته ملحق شده و از طریق اسکندرون آنان را به حلب هدایت کرد.

در حلب نظر باشکال‌تراشی غیرقابل تحمل عثمانیها بین واسموس و نیدرمایر توافق حاصل شد که ریاست میسیون اعزامی بافغانستان بعهده نیدرمایر معمول گردد و واسموس مستقلا منطقه عملیات خود را در جنوب ایران تمرکز دهد ضمنا نیدرمایر در حلب با «ماژر فریدس کلاین» رئیس میسیون کاروان آشنا شد مأموریت میسیون کاروان اصولا تخریب و قطع لوله‌های نفت خوزستان بود اما ماژر کلاین پس از مواجهه با مشکلات در انجام نقشه منظور درصدد برآمد که از روابط خصوصی خویش با روحانیون شیعه مخصوصا با شیخ العراقرین حائری استفاده و در کربلا از مراجع تقلید فتوای جهاد برضد روس و انگلیس را صادر کند (رجوع شود به یادداشتهای نگارنده در باب تسلیم فتوای جهاد بتوسط آصف السلطنه بحضور شاه)

روز سی و یکم دسامبر ۱۹۱۴ نیدرمایر و واسموس و یاکوب و شش گاری محتوی بقیه لوازم مهمه از حلب بطرف بغداد حرکت کردند در بغداد شونمان معروف به پیشواز آمد و در همانجا بود که نیدرمایر برای اولین دفعه با ویس قونسول زایلر آشنا شد زایلر در بغداد گرفتار مشکلات گوناگون شده و حتی از طرف رئوف بیگ مدتی در توقیف ماند تا آنکه در التزام وزراء مختار آلمان و اطریش باتفاق پاشن و سوگمایر و سایر افراد دسته بطرف ایران عزیمت نمودند در سلطان‌آباد نیدرمایر از سایرین جدا شده و از راه قم بطهران حرکت کرد در صورتیکه سایر افراد در تحت رهبری زایلر از طرف خوانسار در اوائل ماه مه باصفهان رسیدند. نیدرمایر پس از دو ماه توقف در طهران عازم کاشان شده و در آنجا با مساعدت نایب حسین و ماشاء الله خان از بیراهه باصفهان رفت

(نیدرمایر در کتاب خود از رشادت و صمیمیت نایب حسین و مخصوصا ماشاء الله خان تمجید فراوان نموده است.) در اصفهان سو گمایر را در تاریخ اوایل ژوئن ۱۹۱۵ از طریق یزد به کرمان فرستاد واگنر و ویلهم باشن را بعنوان پیش‌قراول از همان راه به نائین گسیل داشت. خود شخصا در ششم ژوئیه ۱۹۱۵ بعد از تکمیل تدارکات کافی بطرف کویر حرکت کرد او در سال ۱۹۱۳ نیز یکدفعه از این راه عبور نموده بود و یادگارهای بدی در خاطر داشت نیدرمایر از راه نائین- انارک- عباس‌آباد- مریجان- چاه مجید بچهارده به چند نفر از افراد دسته فن هنتیگ تحت سرپرستی دکتر «بکر» برخوردار و اطلاع حاصل کرد که چند روز قبل میسیون هنتیگ نیز به طبس وارد شده است از این تاریخ نیدرمایر و فن هنتیگ متفقا عملیات را اداره نمودند و معا بافغانستان رفتند. اینک ما سرنوشت هیئت‌های اعزامی را بطور خلاصه از زبان فن هنتیگ نقل میکنیم و در بعضی از موارد تذکرات قابل توجه نیدرمایر را نیز بر آن میافزائیم:

«من در فرونت لهستان بودم که در مارس ۱۹۱۵ به برلن احضارم کردند سه روز بعد در ارکان حرب حاضر شدم بمن گفتند باید از طرف مقام اداری مسئولم یعنی وزارت امور خارجه بافغانستان بروم و یک رابطه با امیر برقرار سازم.

من از خدمت دیپلماسی خود در ایران تجربه داشتم که چگونه هر آلمانی که بافغانستان رفته مراجعت نکرده بود زیرا سرحدات هندوستان و ترکستان روس و نیز سرحد ایران توسط سربازان انگلیس و روس شدیداً محافظت میشد. و چون در زمان جنگ روسها سالداتهای زیادی بایران فرستاده و انگلیسها هزاران سرباز هندی به بلوچستان آورده بودند متوجه شدم که این مسافرت باید با یک نقشه دقیق کاملی عملی شود.

همراهانی که انتخاب کردم عبارت بودند از یک شاهزاده هندی و سه نفر از رعایای او پروفیسور مولوی برکت الله و عبد الرحمن و عبد السبحان خان که از آمریکا آمده بودند و شش نفر هندی از اهالی کوهستانهای شمال غربی هندوستان

که در اردوی اسیران ما خود را داوطلبانه معرفی کرده بودند. تنها پاداشی که این شش نفر برای شرکت در هیئت مطالبه میکردند تفنگ جدید آلمانی بود. فقط دو نفر اروپائی با خود بردم یکی دکتر (بکر) طبیب ستاد که در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ از عملیات او در مریضخانه آلمان در تهران اطلاع داشتم و دیگری يك تاجر جوان بنام والتر و هرکه از هفده سالگی در شمال ایران بوده و از ۱۹۱۳ در شیراز و بعد از شروع جنگ از طریق بوشهر- بصره و بغداد بآلمان آمده بود و فارسی و ترکی را خیلی خوب صحبت میکرد. او میبایستی بسمت کنسول شیراز مأموریت پیدا کند ولی بالاخره با من آمد.

برای آنکه در کشور بیطرف رومانی اشکالی پیدا نشود ما سه دسته شدیم که بطرف اسلامبول حرکت کردیم دسته اول دکتر بکرو مولوی برکت الله و دو نفر هندی.

دسته دوم والتر روهر با عبد الرحمن و عبد السبحان خان که خود را برادر مینامیدند و از طرف مردم بعنوان معلم شناخته شده بودند دنبال آنها رهسپار و اکیپ من و شاهزاده هندی و سایر همراهان بعد از آنها حرکت کردیم. در آخرین لحظه يك هندی دیگر بنام سید احمد بعنوان آشپز شخصی و خدمتکار بمن معرفی شد توسط این جوان بی‌آلایش من بروحیه ساده هندی‌ها پی بردم و بهمین جهت است که من او را همیشه بنام يك دوست نام برده‌ام.

در ۱۴ آوریل ۱۹۱۵ از برلن با قطار سریع السیر بسمت وین حرکت کردیم. از رومانی که ظاهراً بیطرف بود با زحمتی رد شده و از مرز ترکیه گذشتیم. چون قسطنطنیه يك مدرسه عالی جاسوسی برای تمام کشورهای بزرگ بشمار میرفت ارزش داشت که در آنجا اندکی توقف نمایم. افراد هیئت را بسرپرستی دکتر بکر به داخله اناتولی و از آنجا به حلب فرستادم و خود برای تهیه مقدمات سیاسی و مالی هیئت اعزامی در آنجا ماندم.

علی‌رغم شهرتی که بعداً انگلیسها داده و مدعی شده بودند که من دویست

میلیون مارک در ایران و افغانستان خرج کرده‌ام حقیقت امر این است که من در اسلامبول کلا دویست و پنجاه هزار مارک طلا مطالبه نمودم از آن مبلغ یکصد هزار مارک نقد و پنجاه هزار مارک از بابت اسلحه و مهمات در برلن بمصرف رساندند و یکصد هزار مارک بقیه نیز بصورت جنس تحویل گردید. مسیو روبرت صندوقدار بود و مخارج دوازده نفر تا افغانستان و مراجعت شش نفر تا ساحل اقیانوس ساکن از این وجه پرداخته شد علاوه بر آن به نیدرماپر و صاحب‌منصبان اطریشی که وسیله نداشتند مقداری از این پول مساعدت شد.

مقامات ترک در مراجعات بمن بسیار خوش برخورد میکردند در آنجا با انور پاشا و طلعت‌پاشا ملاقات و توسط انور پاشا بدیدن شیخ الاسلام رفتم در این دیدار شاهزاده هندی همراه من بود رفتار و وضع شیخ الاسلام مرا تحت تاثیر قرار داد. همچنین با شاهزاده سعید حکیم ملاقات و در دلما باغچه به حضور سلطان شرفیاب شدم سلطان به من توصیه کرد که در این مسافرت خودمان را از انگلیسها در امان نگه داریم پس از سه هفته کارها در اسلامبول خاتمه یافت. در عصر آخرین روز افسر ترکی که میبایستی مرا همراهی کند بنام ستوان‌یک کاظم بیگ معرفی و فردای آنروز طبق نقشه معین از حیدر پاشا با قطار حرکت کردیم و با زحمت زیاد با وسایل مختلف و قایق از دجله گذشته و به فلوجه بغداد رسیدیم.

در اول ژوئن ۱۹۱۵ از بغداد خارج و پس از هشت روز وارد خاک ایران شدیم در ایران دولتی وجود نداشت و هرکس در محل خود حکومت میکرد شمال دست روسها جنوب دست انگلیسها و ایران مرکزی دست آلمانها بود اما ظاهرا ایران نام دولت بیطرف را داشت از راه قصر شیرین و سرپل در ظرف ۵ روز کاروان ما به کرمانشاه رسید چون عده از همراهان از دجله و فرات مالاریا گرفته بودند در کرمانشاه مجبور شدم کاروان را تقسیم کنم یعنی مریضها را تحت نظر دکتر بکر بگذارم و بقیه را فرستاده و خودم با وجود ابتلاء بمالاریا

برای امور ضروری به تهران و مرکز سفارت بروم در تهران پس از توقف کوتاهی به سمت اصفهان حرکت و از آنجا بعد از تهیه شتر و آب بطرف نائین عزیمت نمودیم.

«روهر» با سایر مریضها از طریق کاشان در نائین به ما ملحق شدند و بالاخره با تحمل شتاند مسافرت در کویر روز ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۵ وارد طبس شدیم چند روزی که در طبس اقامت کردیم هیئت اعزامی دیگری که عبارت از دسته نیدرمایر بود به ما ملحق شد نیدرمایر شش ماه قبل از من برای عزیمت بافغانستان براه افتاده بود و من در تهران هم نیدرمایر را دیده بودم و اکنون در طبس دوباره بهم رسیدیم. در دسته نیدرمایر يك آلمانی بنام ویلهلم پاشن و شش سرباز اطریشی و چند نفر ایرانی بودند اگرچه زبانهای مختلف صحبت میشد و زبان رسمی آلمانی بود ولی کمکم زبان فارسی زبان همیشگی ما گردید.

نیدرمایر و من نقشه مشترکی کشیدیم در قسمت شمالی مرز ایران و افغانستان روسها و در قسمت جنوبی انگلیسها منتظرمان بودند. از طبس حرکت و مرکز عملیات را در بشرویه که شش روز راه تا طبس فاصله داشت قرار دادیم. خبر رسید که روسها از قاین بطرف ما میایند. من نامه بعنوان سفارت خودمان نوشته و بدست يك قاصد زرننگ سپرده و باو تعلیم دادم که بدست روسها اسیر شود در آن نامه نوشته بودم که بعدها نظر داریم بطرف شمال حرکت کنیم اما برخلاف نوشته پس از ۸ روز ساعت چهار صبح از بشرویه بسمت مشرق عزیمت نمودیم.

(سکندر که با شرقیان حرب داشت در خیمه بگشوده بر غرب داشت!) و لکن دکتر بکر و عده معدودی که همه مریض بودند با بارهای پول و هدایا و اسلحه و غیره که از عقب میآمدند بدون توجه به نقشه ما به سمت شمال حرکت و وارد يك واحه در میان کویر میگردند بتصور اینکه روسها آنجا نخواهند آمد. بیست روز بعد روسها با ۱۵۰ نفر عده و مسلسل باو حمله میکنند.

او پول و اسلحه را در تپه‌ها چال و تا آخرین فشنگ مدت دو روز و نیم با روسها می‌جنگد و بعدا شبانه فرار میکند يك نفر کشته دو نفر زخمی داده ولی خودش سالم مانده و با بقیه نجات پیدا میکنند اما راهزنان بر آنها راه می‌بندند و تیری به ریه او اصابت نموده و شخصا به مداوای خود می‌پردازد. او مجددا یکسال در بلوچستان و بعد مدتی در ایران می‌جنگد در اثر خیانتی بدست انگلیسها افتاده و آنها وی را بروسها تحویل می‌دهند. من بعد از مدت مدید نامه از دکتر بکر مشعر بر سلامتی او دریافت داشتم و مطلع شدم که در نارگین در سواحل بحر خزر زندگی میکند. اما دسته اصلی ما که بطرف مشرق میرفتیم یکبار نزدیک بود گرفتار روسها شویم ولی از تاریکی شب استفاده کرده و براه خویش ادامه دادیم. شش روز در بیابان بقصد گمراه کردن روسها جولان میدادیم و پس از برخورد بیک قافله دیگر که به بیرجند میرفت راه خود را بسمت شمال تغییر دادیم و این تغییر دائمی مسیر موجب ناراحتی افراد دسته‌های نیدرماومن شده بود، در نزدیکی خط جبهه دشمن که محل تردد روسها و انگلیسها بود وارد يك قریه سرحدی شده و بلافاصله از ورود و خروج ساکنین قریه جلوگیری کردیم و در آنجا دو نفر خارجی مظنون به جاسوسی را اسیر کردیم.

بالاخره از گردنه‌های زیر يك برج سنگی بدون تصادف عبور و دشمن را پشت سر خود گذاشتیم سپس بیک ده رسیدیم اهالی به ما علوفه و آذوقه نمودند خوشبختانه توصیه که از يك دوست متنفذ ایرانی بعنوان ارباب مباشر آن ده از طهران با خود داشتم موجب تغییر رویه اهالی گردید و شب بعد بافغانستان رسیدیم یعنی روز بیست و دوم اوت ۱۹۱۵ ساعت ۹ شب از نقطه که روی نقشه سرحد افغانستان نامیده میشود عبور کردیم.

در افغانستان پس از چند روز که در بیابانها بی‌آب ماندیم بالاخره به ده (پره) اولین جائی که بشری در آن یافت میشد رسیدیم. مردم آنجا خیلی خونسرد بما برخورد کردند. بعد از ظهر در اثر سروصدا از خواب بیدار شدیم معلوم شد

ورود ما را به نایب السلطنه که فرمانده کل هرات بود اطلاع داده بودند و او بلافاصله عده از نجباء را به پیشواز ما فرستاده بود رئیس این عده ما را بنام مهمانان حکومت افغانستان دعوت کرد و روز بعد بصورت يك قافله مفصل و مجلل بسمت هرات حرکت کردیم. مخصوصا لباسهای عالی ما بسیار جلب توجه کرده بود و همه بما سلام داده احترام فوق العاده مینمودند هرات شهر سبز و خرمی بود و ما تا هفتم سپتامبر ۱۹۱۵ در آنجا ماندیم و بمدت ۲۴ روز در میان گردنه‌ها و جبال خشک افغانستان مرکزی با مرارت زیاد راه پیمودیم.

بالاخره روز ۳۰ سپتامبر از دور سواد شهر کابل نمودار گردید. مهماندار ما گفت عمارت بربر شاه را برای شما معین کرده‌اند.

آنروز نتوانستیم بشهر وارد شویم زیرا میخواستند جاده تا دو ساعتی شهر را مفروش سازند و گارد احترام بگذارند. فردای آنروز نیمساعت راه بشهر مانده اتباع ترك که از فینه سرشان شناخته میشدند باستقبال ما آمده بودند. بعد از آن عده معدودی که آرتش افغان را تشکیل میدادند با سروصدای زیاد به معیت ترکها رژه رفتند. در پی آنها ما از ده کوچکی که خارج شهر کنار دیوارهای قصر بربر شاه قرار داشت حرکت کردیم. مردم برای ما فریاد شادی میزدند و از قیافه آنها پیدا بود که ورود ما را مقدمه تغییر اساسی در زندگی و آتیه خود میدانند چون وارد عمارت شدیم عده زیادی از اعیان و رجال بالباسهای مخصوص ما را پیشواز کردند درسالن مرکزی وسائل پذیرائی و خوراکی مفصل چیده بودند. روز بعد متوجه شدیم که عده اطریشی در آنجا هستند که از اسارت در روسیه بافغانستان فرار کرده بودند در ضمن صحبت با آنها معلوم شد هر يك از حرفه و صنعت خود استفاده کرده در آنجا مشغول بکارهای مهمی شده بودند.

هدف اصلی من که ملاقات با امیر بود فرا میرسید. در سرزمینی مثل افغانستان تمام روابط فقط بستگی به دیدوبازدیدها و ملاقاتهای خصوصی دارد و توصیه شخصی تأثیر کاملی میبخشد.

حکمران این عصر افغانستان امیر حبیب الله بود که در قلعه خودش زندگی میکرد و در آنجا يك مریضخانه و حرمسرا و خزانه و مقداری چادر و خرگاه برای محافظین وجود داشت. در خارج قلعه نیز کاخ جدیدی بطرز اروپائی آماده کرده بود. امیر يك اتومبیل داشت و حتی بین کاخهای خود هم با ماشین حرکت میکرد. همیشه جلو نزد راننده می‌نشست و پشت سر یکی از فرزندان و آجودانش با مسلسل دستی مینشستند امیر در (۱۹۱۵) ۴۶ سال داشت از پشت عینک طلائی چشمانش هوش سرشاری را نشان میداد.

امیر حاکم جان و مال مردم بود و تنها او حق عکاسی داشت دواخانه منحصر افغانستان از آن او بود و نسخه‌ها فقط با اجازه شخص او پیچیده میشد چون تمبر جمع میکرد کسی جرأت نداشت تمبر و اشیاء عتیقه داشته باشد. اما ظاهراً امیر خود به تغییر جبری اوضاع پی‌برده و میخواست عده از جوانان را که بخارج رفته بودند در امور مملکت شرکت دهد. جانشین او برادر کوچکش نصر الله بود که بعنوان نایب السلطنه قسمتی از امور مملکت را اداره میکرد. وی مردی بسیار مقدس بود و یکمرتبه در خفا برای من درد دل کرد که آرزو دارد بصورت يك درویش برای اسلام کار کند. او سعی داشت افغانستان را از نظر اسلامی قوی نماید.

ولیعهد عنایت الله معین السلطنه لقب داشت و فرمانده کل کابل و حومه بود. چون امیر شخصا علاقمند به سیاست و صنعت بود لذا فرماندهی ارتش را به فرزند بزرگ خویش محول کرده بود پسر دومش عین الدوله يك شاهزاده آرام و باهوش و طرفدار ترکها بود همیشه يك آجودان ترك داشت و ترکی را خیلی خوب میدانست.

ما در بدو ورود باافغانستان به مشکلات زیاد برخوردیم بعدها فهمیدیم که امیر طی قراردادی که با انگلیسها منعقد نموده تعهد کرده سیاست خارجی خود را از طریق اداره امور خارجه دهلی مجری دارد کم‌کم توانستیم سررشته را بدست

آوریم و بقدری آزاد شدیم که نماینده انگلیسها که برطبق قرارداد يك هندی مسلمان باید باشد ایدا آزادی ما را نداشت قبل از عید تولد مسیح ۱۹۱۵ بنابراین تقاضای امیر حبیب الله خان من با او شروع به مذاکره راجع به انعقاد عهد مودت و تجارت نمودم مذاکرات با امیر و برادر و مشاور سلطنتی هفته‌ها بطول میانجامید در ضمن همین جریانات بود که با پدر پادشاه فعلی آشنا شدیم. امیر خیلی مایل باستقلال تام و تمام داخلی و خارجی خود بود و من بارها ناچار شدم با او صریحا بگویم که ما هیچوقت نمیخواهیم او را وارد جنگ کنیم بلکه منظور ما فقط ایجاد دول بیطرف مستقل و قوی در قلب آسیا میباشد و حتی هندوستان را میخواهیم بر علیه اروپا تقویت نمائیم در بهار سال ۱۹۱۶ سفارش انگلیسها و یا از آن جهت که امیر حبیب الله خان نمیخواست زیاد انگلیسها را برنجانند بتدریج فعالیت ما را محدود کرده از اینرو من تقاضای مرخصی نمودم.

کار ما در افغانستان تمام شده بود باید زود مراجعت کنیم و راپورت دهیم من اول تصمیم گرفتم از همان راهی که آمده بودم مراجعت نمایم ولی بعد فکر کردم خوب است ابتدا از هندوکش به ترکستان چین بروم و اوضاع و روابط آنجا را بسنجم و پس بیست روز باافغانستان برگشته با سایرین بوطن مراجعت کنیم زیرا قطع داشتیم جنگ تمام میشود.

ضمنا قرار شد که نیدرمایر از راه دیگری برگردد. تصمیم من دائر به مسافرت ترکستان چین سبب شد که ناچار دور دنیا بگردم و با زحمت زیاد و از میان برف و بوران کوههای هندوکش به ترکستان رفته و تنها ۱۳۰ روز در صحاری چین سرگردان بمانم.

ابتدا نیدرمایر و من با عموم همراهان از کابل به جبل سراج و دشت روات و بعد به خارپشته و نارین حرکت کردیم. از نارین من از سایرین جدا شدم و از طریق جبال هندوکش بسمت ترکستان چین عزیمت نمودم. نیدرمایر و سایرین از نارین به تاشکورگان و بلخ و آکچا و شیبیرگان رفته در آنجا مشار الیه از دسته

اصلی جدا شده از راه آگرپاپلی و جنوب سرخس به مشهد و مادان و صفی‌آباد و ماگاز و شاهرود و دامغان بطهران و سپس به خاک عثمانی مراجعت نموده بقایای دسته بریاست و آگر به هرات رفتند و از طریق کویر و جنوب تربت به تروود و طهران عودت کردند.

من هم از جبال هندوکش به فلات پامیر و قتل قره‌قوروم رفته وارد خاک چین شدم و در نقاط بارکنت- کش‌گار- تورفان- چامی- آن‌هسی- سرنچو- لانچو- سیانفو- هونان- هانکاو سه ماه توقف کرده سپس در ساحل رود یانگ تسه کیانگ به نانکن و بالاخره به شانگهای رسیدم.

در تاریخ اول آوریل ۱۹۱۷ با کشتی «اکوادر» به امریکا حرکت و به کوبه و یوکوهاما در ژاپن و از آنجا به هونولولو رفتم. از هونولولو به سانفرانسیسکو و شیکاگو و بعد به هالیفاکس وارد شدم در آن موقع امریکا به آلمان اعلان جنگ داده بود. مدت مسافرت من از روز عزیمت از برلن تا ورود به امریکا جمعا ۲۶ ماه بطول انجامید»

مطالب مهمی که از قلم فن هنتیگ افتاده اما راپورت آن به مقامات رسمی آلمان رسید مشعر براین بود که در هرات مدت مدیدی هیئت اعزامی را معطل نگاهداشتند و پس از رسیدن به کابل با آنکه قصر بابر شاه برای اقامت آن هیئت معین شده بود. معذالك اجازه هیچگونه فعالیت باعضاء هیئت داده نمیشد.

و از هرگونه ملاقات ممانعت بعمل می‌آمد حتی در موقع بیماری شدید هنتیگ اجازه نمیدادند طبیبی ویرا عیادت نماید و چون با تقاضای هنتیگ که مورد معاینه دکتر ترك واقع شود موافقت نگردید لذا کلیه افراد آلمانی هیئت تصمیم به اعتصاب غذا گرفتند پس از سه روز که مهماندار افغانی دید آنها واقعا غذا نمیخورند اجازه داده شد طبیب ترك بر بالین مرضی و سایرین که از گرسنگی بیحال افتاده بودند حضور بهمرساند غرض عمده آلمانها بیشتر کسب خبر از خارج بود و خواستن طبیب ترك را اصلا بهانه میکردند همان طبیب بآنها اطلاع

داد که امیر تحت تأثیر شدید انگلیسها است و هر هفته يك نامه از نایب السلطنه هند دریافت میدارد که در ضمن آن بر علیه آلمانها تحریک بعمل میآید اما خوشبختانه عده زیاد دیگری به سردستگی نصر الله برادر امیر مخالف این جریان بوده و از آلمانها طرفداری میکنند در نتیجه اقدامات این دسته بود که بالاخره امیر اجازه شرفیابی به هیئت اعزامی داد پس از چندی اعتماد کامل حاصل کرد و نیدرمایر را مأمور تنسیق ارتش جدید افغانستان نمود که عده آنرا از پنجاه هزار به هفتاد هزار نفر برساند و استحکاماتی در سرحدات و در داخل

ولایات بنا کند بدیهی است انگلیسها از این عملیات بسیار ناراحت شده و هاردینگ نایب السلطنه هند در روزنامه «طایمس» نوشت که در مدت اقامت آلمانها در افغانستان هفت مرتبه حملات شدید به سرحد هندوستان صورت گرفت. راجع بسرنوشت نیدرمایر اضافه مینمائیم که نامبرده در مراجعت از افغانستان چند روزی در طهران مخفی شده و بعد به همدان که از طرف قوای علی احسانپاشا اشغال شده بود رفت در موقع عقبنشینی ترکها او هم با ارکان حرب عثمانی به کرمانشاه عزیمت و از آنجا بآلمان احضار شد. پانزده روز میهمان امپراطور بود و مفتخر بدریافت نشان گردید و قیصر گفت اگرچه بمقصود نهائی نرسیدید اما شما و واسموس مدت یکسال بغداد را نجات دادید و پیروزی کوت الاماره را ممکن ساختید شهادت شما موجب افتخار ابدی آلمان است نیدرمایر نتیجه مطالعات خود را در ضمن يك مقاله مدققانه در جرائد آلمان منتشر ساخت که نظر باهمیت موضوع ترجمه آن ذیلا نقل میشود:

نظریاتی راجع به (افغانستان) بقلم نیدرمایر (Nidermayer)

افغانستان از قدیم الایام يك مملکت سری بوده و همچنین اوضاع و حالات آن هیئتی که از طرف آلمان باین مملکت فرستاده شده تا امروز در پس پرده خفا مانده است مخفی ماندن این هیئت دلیل کمی فعالیت آن نمیشود و عنقریب شاید بگوش عموم مردم برسد که این هیئت که فقط از چند نفر آلمانی تشکیل شده بود در عین آنکه یکه و تنها مانده و راه ارتباطشان از همه طرف قطع شده بود چه خدمات شایانی کردند بیشتر اعضای این هیئت در مصادفات هولناک با دشمنان قوی پنجه تلف شدند. لکن آن خدماتی که بازماندگان در آسیای وسطی بروز دادند و اقداماتی که برضد دشمنان نمودند و اطلاعاتی که بدست آوردند کارهائی است که یقیناً در آینده اسباب حیرت و تعجب عموم خواهد گردید این هیئت معلوماتی از يك مملکتی جدید بدست آورد که تا حال نه احوال داخلی آن و نه ارتباطات خارجی آن با سایر ممالک همجوار نه اوضاع سیاسی نه نظامی نه اقتصادی آن بهیچوجه معلوم نبود.

در خصوص نتایجی که این هیئت از اوضاع سیاسی و نظامی آن مملکت بدست آورده واضح است که امروز نمیتوان سخن راند لکن مسائل اقتصادی آن در جای دیگر مفصلاً شرح داده خواهد شد عجاله ذکر بعضی معلومات علمی در خصوص این مملکت خالی از فائده نیست ولی این نکته را باید در نظر گرفت که کار مهم و غرض عمده این هیئت مسائل سیاسی و نظامی بود و مسائل علمی فقط فرعی و در ضمن منظور گردیده است.

از آنجائی که افغانستان در سر راهگذر اغلب فاتحین بزرگ و قبایل سترک واقع شده بود در این مملکت همه نوع نفوذهای مختلف از قبیل هندی چینی مغولی و ایرانی چه قبل از اسلام و چه بعد از آن وجود دارد. نفوذ عرب و ایرانی از راه افغانستان بایران آمده است لهذا جای تعجب نیست که از سالهای

دراز باین طرف علمای بزرگ همیشه درصدد آن بوده‌اند که از این مملکتی که در حقیقت مسیر تمدنهای مختلف بوده معلومات زیادی بدست آورند.

هرچند بطور عموم معلوم بود که در این مملکت چه چیزها یافت میشود لکن معلوماتی که يك شخص خبره میخواست هنوز بدست نیامده بود و شاید بعضی چیزهایی که شخص منتظر بود در این مملکت پیدا کند یافت نمیشد.

آثار و ابنیه زیادی از دوره‌های مختلف زردشتی یونانی هندی عرب و غزنوی در افغانستان موجود است و مشاهده نمیشود که یکی از این دوره‌ها در دوره بعد خود نفوذی و تأثیری داشته باشد و چنین بنظر میآید که هر عصر متاخری گویا آثار عصر متقدم خود را تقریباً معدوم ساخته است.

ظاهراً حالت طبیعی افغانستان با جبال شاهقه و دره‌های بسیار عمیق خود که اغلب بامتداد غربی و شرقی هستند یکی از موانعی بوده است برای آنکه تمدنهای مختلف بیکدیگر نزدیک شوند یا تمدنی داخل تمدنی دیگر گردد. امروز هم کمتر مملکتی در دنیا هست که در آن آنقدر طوایف مختلف توطن داشته باشد که در افغانستان مشاهده میشود در کوههای مرکزی افغانستان قبائل هزاره که اصلاً از نژاد يك طایفه مغولی میباشد سکنی دارند در شمال يك قوم ترکی متوطن است که عبارت از ترکمنها و ازبکها باشد. در غرب طوایف ایرانی و عرب و در جنوب شرقی پاتانها هستند بعلاوه خود افغانها که در اغلب نقاط پراکنده میباشند.

هریک از این طوایف تمدن و صنعت مخصوص خود و حتی میتوان گفت که مذهب مخصوص خود را دارا هستند هرچند که مسلمانان افغانستان متعصب‌تر از سایر مسلمانان بنظر میآیند لکن معلوم میشود که اسلام فقط يك رنگ و روغنی ظاهری است که برای متحد کردن این طوایف و قبایل مختلفه بآنها داده شده است در اینجا هم باز این نکته را مشاهده میکنیم که مذهب فقط يك وسیله است برای نیل بمقصودی صنعت هندی را می‌بینیم که از راه معین از مشرق آمده تا بامیان رفته و از طرف دیگر نفوذ اسلام از راه هرات و قندهار آمده و تا

کوههای قبایل هزاره رسیده است در شمال پامیر و هند و کوش تمدن باختریان قدیم بظهور رسیده است و همچنین در نقاطی که اسکندر از آنها عبور کرده است آثار تمدن یونانی مشاهده میشود و این فقره را که برخی از آثار تمدن ایرانی در هند ابداع یافته نمیشود میتوان بدینطریق بیان نمود که افغانستان آن تمدن را گرفته ولی هیچوقت نگذاشته که از سرحد شرق یا غرب خود خارج شود.

چنانکه بعضی آثار تمدن ایرانی هنوز در افغانستان باقی است که در خود ایران و ترکستان و هند از آن ابداع نشانه نیست.

افغانستان هم برای خود مقدسات ملی دارد اگر بشود آنرا چنین نامید و آن عبارت است از مزار شریف و شهر بلخ که همان باکترا (باختر) قدیم است.

آب زیاد و هوای خوش و مکان محفوظ اهالی را از اقدم ازمنه بدین شهر کشیده است. در شهر مقدس آن‌هاید اسکیتها و ایرانیها زیارت میرفتند. و بشهر علی هم‌اکنون مسلمانان زیارت میروند. در این شهر بقایائی از آثار تمدن زردشتی و یونانی و مسلمان در جنب یکدیگر دیده میشود. ظهور دولت افغانستان بعرضه وجود نتیجه سیاست انگلیس است و این مملکت بدون ملاحظه ارتباط ملل و نژادهای مختلف با یکدیگر ایجاد شده است و نه طبیعت اراضی افغانستان و نه ملل یکرنگ و از یک عنصر متحد هستند.

افغانستان عبارت است از اراضی مختلفه که بواسطه صحراهای قفر و جبال شاهقه از یکدیگر منقطع و فقط بوسیله راههای تنگ باریک که در کنارهای آن مردم سکنی دارند بهم متصل است. قدیمترین این نواحی صفحه هرات است بعد قندهار و غزنه و کابل و بلخ بیشتر این مواضع بواسطه حملات فاتحین بزرگ دنیا مانند اسکندر که این نقاط را منازل عرض راه قشون خود قرار میدادند برای آنکه بیشتر بروند اهمیت و شهرت پیدا کردند.

هیئت مبعوثه از آلمان سعی کرد که از این نقاط مهم حتی المقدور معلومات

بدست بیاورد. شهر هرات از این حیث بر همه مقدم بود و اطلاعات زیادی بدست داد حصار قدیمی دور شهر قریب ۱۵ متر قطر آنست خود شهر هرات بواسطه دو خیابان بزرگ که یکی از شمال بجنوب و دیگری از مشرق بمغرب میروند تقریباً درست بچهار قسمت متساوی تقسیم میشود و بازارهای شهر در اطراف این خیابان واقع است.

در شمال شهر قصر سلطنتی واقع است و در شمال شرقی عمارت حکمران و مسجد بزرگ گرداگرد حصار هرات يك خندق باتلاقی و يك جاده وسیعی است. در جنوب شهر بیرون حصار و در اطراف جاده که بطرف رودخانه هرات ممتد است چندین مسجد و خانه و دکانین ساخته شده است در صورتیکه در قسمت شرقی و غربی شهر و مخصوصاً در سمت شمالی آن از طرف خارج کمتر بنا دیده میشود برحسب نصیحت يك انگلیسی که برای قلعه مستحکم هرات يك میدان تیراندازی لازم است تمام ابنیه قدیم عالی مصلی‌ها را با خاک یکسان کرده‌اند ولی قدری شمالی‌تر تا نزدیک کوهستان باغات و زیارتگاههای بسیار دیده میشود بهترین ابنیه هرات مسجدی است که اساس آن از دوره سلطه عرب باقی مانده و بعضی از قطعات آن شبیه است بمسجد ابن طولون و سامره در ایوان بزرگ این مسجد بعضی خطوط کوفی دیده میشود که هنوز خوب باقی مانده است این مسجد را چندین دفعه تجدید عمارت نموده و اصلاح کرده‌اند و بسبب مواظبت امیر هنوز بحال خود باقی است دیوارهای رو بطرف حیاط مسجد را معلوم میشود که بعدها با آجرهای قشنگ مزین کرده‌اند و اندکی بعد روی آن آجرها را بطرز ابنیه خراسان کاشی‌کاری نموده‌اند در طرف شمال مسجد ولی متصل بدان يك بنای مقدس دیگری ولی کوچکتر ساخته شده است که در مزین‌کاری آن بطرف مشرق است. ساختمان این بنا از جهت شکل و تزئین شبیه است بمسجد قدیم سرخس در مشرق خراسان از مصلاهایی که در شمال شهر ساخته شده بود اکنون فقط نه مناره باقی است که هر چهار عدد آن متعلق بیک بنا بوده است هر مناره دارای کاشی‌کاریهای قشنگ است بدبختانه امروز اغلب خراب شده است.

در يك ارتفاع يك ذرع و نیمی دورتادور مناره سنگهای مرمر بسیار ظریفی نصب و روی آنها خطوط کوفی حجاری شده است در جنب این مناره يك گنبد کاشی با نقاشی‌های ساده دیده میشود اندکی بطرف شمال يك گنبد دیگری نمایان است که خیلی صدمه خورده و خراب شده است.

یکی از اماکن مشهوره هرات زیارتگاه خواجه (عبد الله) انصاری است و آن در دامنه کوهی در شمال شهر واقع و عبارت است از يك حیاطی بطول ۲۰۰ متر و عرض ۵۰ متر در وسط آن يك سنگ قبر خیلی قدیمی است و در اطراف آن قبور متفرقه دیگری است دیوارهای این حیاط اغلب کاشی است در طرف راست مدخل این حیاط گنبد کوچکی است با پایه مربع و نقاشیهای زیاد.

تمام این بناها بدون شك در عصر واحد ساخته شده است دو طرف جنوب شهر پلی روی رودخانه هرات بسته شده است که اغلب جاهای آن خراب و میگویند از زمان شاه عباس باقی مانده است مابقی زیارتگاههای شمال شهر عبارت است از ساختمانهای جدید که چندان دارای اهمیت نیستند لکن اکثر آنها باغهای قشنگ و باصفا دارند.

در خصوص تاریخ این ابنیه در خود مملکت کسی چیزی نمیداند به حکایاتی که مابین بومیان مشهور است نمیتوان اعتماد کرد بهتر از همه خود امیر حبیب الله خان است که معلومات او را تا آنجا که راجع بتاریخ اسلام است میتوان طرف وثوق قرار داد تاریخ افغانستان که خود او نوشته بس گرانبها است از مضافات شهر هرات یکی زیارتگاه خواجه است و آن واقع است در کوهستانی در قسمت علیای رودخانه هرات در اینجا هم چندین قبر دیده میشود که از جمله دو عدد از آنها دارای آجرهای مزینکاری بسیار خوب با خط کوفی است و خالی از اهمیت نیست قندهار غیر از باغهای شهر قدیم و جدید و بعضی ابنیه متاخره دوره اسلام چیز قابل اهمیت ندارد در غزنه آثار عتیقه زیاد یافت میشود تفصیل برجهای مشهور و ابنیه معروف این شهر در اینجا اسباب طول کلام خواهد شد

هیئت مبعوثه از آلمان در این باب عکسها و نقشه‌های صحیح بدست آورده است. توقف هشت ماهه در کابل اسباب آن شد که این هیئت توانست درست نقشه شهر و اطراف آنرا بردارد.

لکن بدبختانه در این شهر چیزهای مفید زیاد نیست این شهر قدیمی تنگ و تاریک کثیف مابین رودخانه کابل و کوههای بلندی واقع است. در شمال شهر محله امیر و شاهزادگان است بر روی کوههای غربی آثار قلاعی چند مشاهده میشود که ظاهرا از عهد نادر شاه باقی مانده است. فقط بنای مهم کابل (قبر تیمور) است با يك گنبد ظریف که از آجر پخته بنا شده و تقریبا ۲۵۰ سال قبل باید تاریخ بنای آن باشد.

در طرف مشرق شهر مسجدی است که بطرز ابنیه هندی ساخته شده در کاروانسراها و خانهای قدیم منبت‌کاریها و پنجره‌های چوبی قشنگ زیاد دیده میشود.

کابل مرکز مهم تجارت شرق افغانستان است و کاروانها از همه طرف بدانجا آمدورفت میکنند در این شهر انسان میتواند آهنگریهای صنعتی قبایل هزاره و پارچه‌ها و قالیه‌های ترکمنی و شالهای کشمیر قیمتی را خیلی ارزان بدست بیاورد بدبختانه این هیئت نتوانست بیامیان که قدری دوردست افتاده برود ولی توانست يك مجموعه نفیسی از عکسهای ابنیه آنجا بدست بیاورد.

در عرض راه مابین کابل و تاش‌گورگان از ابنیه قدیم اییک که از قرار معلوم از آثار دوره زردشتی است عکس برداشته شد.

مهمترین آن یکی تخته سنگ بزرگی است بقطر ۲۰ متر که در وسط آن آثار آتشکده کوچکی است و دیگر چندین معبد سنگی مستدیر گنبدمانند با انواع تزیین‌کاریهای فراوان که بدبختانه اغلب خراب و ضایع شده است آثار خطی و کتیبه در هیچ‌کدام از اینها دیده نشد.

این هیئت بالطبع اهمیت مخصوصی بترکستان افغانستان میداد تا شکورگان معروف به «در بلخ» در دامنه شمالی کوهستان بلندی واقع است و چنین بنظر میآید که در قدیم الایام يك قوم باختری (ایرانی) در جلگه واقع در شمال این موضع و هم در بلخ و هم مواضع دیگر این صفحات شخص میتواند بخوبی ملاحظه کند که چگونه اهالی کمکم از دشت و جلگه کوچ کرده و بتدریج در دامنه کوهها و کناره درهها منزل گزیدهاند انتخاب این بدو دلیل بوده است اولاً بواسطه آبهایی که در دشت جاری بوده اغلب راه جریان خود را تغییر میداده و اسباب خرابی میشده است لهذا اهالی مجبور میشدهاند مواضعی را برای مسکنهای خود انتخاب کنند که بواسطه تنگی دره آب نتواند جریان خود را تغییر دهد علاوه بر این در بعضی فصول آب در دشت کمتر یافت میشده و آنهم بالطبع اسباب زحمت زیاد و صعوبت زندگی بوده است ثانیاً چون متدرجاً اوضاع کوهستانهای جنوبی امنتر و اهالی بحکومت مطیعتر میشدهاند سکنه جلگه دیگر نمیتوانستند که کوهستانها بآنها حمله آورده صدمه برسانند لذا مکان خود را در دامنه کوهها انتخاب میکردند تا در مقابل حمله قبیله دیگر از يك طرف اقلاً مطمئن باشند و بزودی محاصره نشوند و بهمین ملاحظات تغییر در جریان آب و صعوبت آبیاری بوده که مزار شریف در طرف شرق بلخ ساخته شده است و بهمین ملاحظه نیز در ازمنه اخیر امیر عبد الرحمن خان بنای عمارت را در دامنه کوه مستحکم کرده است.

چنین بنظر میآید که مزار شریف در دوره شوکت باختریان بواسطه فراوانی و خوشی آب و هوا زیارتگاه مهمی بوده است و بعدها در دوره اسلام هم باز زوار مسلمان آن نقطه را زیارتگاهی قرار داده رشته زیارت در هر صورت منقطع نشده قدیمترین آثار بعد از اسلام که اکنون در مزار شریف مشاهده میشود از بقایای قرن ۱۳ و ۱۴ مسیحی (قرن هفتم و هشتم هجری) است ولی بدبختانه کمی از آنها سالم مانده است مزارجدید علی (عجیب است که علی را در افغانستان سنی خیلی مقدس می‌شمارند) پایه‌اش همان پایه است که ابتدا ساخته

بودند ولی بواسطه تعمیرات زیاد کج‌سلیقه که بر آن افزوده‌اند خود بنا خیلی از شکل اصلی خود تغییر کرده است یقیناً از آثار قدیمه در اینجا باز هم بقایائی باید موجود باشد ولی برای تحصیل اطلاعات در خصوص آنها تفتیشات عمیق‌تر و وقت زیادتر لازم بود که متأسفانه برای این هیئت هیچکدام میسر نبود ولی رویهمرفته میتوان گفت که در مزار شریف چیزهای بسیار مهم زیادی بدست نمیتوان آورد.

یکی از مواضع خیلی مهم شهر بلخ است همان شهری که در قدیم باکترا (باختر) میگفته‌اند از این شهر بقدر امکان بعضی معلومات بدست آمد اغلب ابنیه قدیمه بلخ در مشرق و جنوب شهر امروزه در خارج شهر واقع شده و خیلی صدمه بآنها خورده است و گویا این ابنیه از همان ازمه قدیم هم در خارج شهر بوده‌اند پس بایستی که شهر بلخ در قدیم الایام دارای يك وسعت فوق العاده عجیبی بوده باشند و این قطعا خارج از حیز امکان است. شهر قدیم بلخ ظاهراً فقط اندکی وسیع‌تر از آبادی امروز شهر بلخ بوده است آثار بعضی برجهای بزرگ بسیار قدیم که با آجر پخته و خام بطرز بسیار محکم ساخته شده هنوز باقی است و بنظر میآید که اینها از دوره زردشتیان بیادگار مانده است يك دیوار گلی هم که ۲۰ متر قطر آن و در طرف شمال شرقی شهر واقع است معلوم میشود که از همان عصر باقی مانده این دیوار از طرف مغرب تا ارگی که بقول بومیان شهر قدیم در آنجا بوده ممتد است پایه این دیوار بصورت يك کثیر الاضلاع بیضی شکلی است که ۸۰۰ متر طول و ۶۰۰ متر عرض آن میباشد تمام اصل این محوطه تقریباً ۱۰ متر از اراضی باتلاقی اطراف خود مرتفع‌تر است و محاط است بدیوارهای بلند گلی و خندقهای آبی در منتهای جنوبی این محوطه اصل قلعه قدیم واقع بوده است بدون آنکه کسی حفر بکند هنوز هم بطور وضوح میتوان معلوم کرد که درسه عصر مختلف مردم در اینجاها موطن داشته و ابنیه مختلف روی یکدیگر ساخته بوده‌اند لکن عصر اسلام که متأخرتر از همه است آثار آن اعصار را بکلی خراب کرده است بیشتر بناهای عصر اسلام در

طرف جنوب قلعه قدیم واقع است.

از همه مهمتر مسجد جامع است با کاشی‌کاری‌های خیلی فراوان و چندین مدرسه و يك زیارتگاه که ظاهراً از قرون ۱۲ و ۱۴ مسیحی (۶ و ۸ هجری) باقی مانده‌اند پایه این زیارتگاه بهمان طرز ساخته شده که در مزار شریف مذکور شد از قرار معلوم چنگیز خان در اینجا بطریق معمول خود رفتار کرده و هیچ چیز باقی نگذاشته است.

سطح مسکون امروزه شهر فقط قسمت کوچکی از آبادی محوطه بلخ را شاغل و بناهای آن با آجر ابنیه قدیمی اسلامی ساخته شده است از قراین چنین معلوم میشود که سابقاً استحکامات و برجهای محکم در طرف جنوب شرقی و شمال شرقی و شمال غربی یعنی در نقاطی که بیشتر معرض مهاجمات دشمن بوده ساخته شده است از مجاری آبها و قنوات مشهور بلخ قدیم امروزه اثری باقی نیست و همه نابود شده است جمیع قسمت جنوبی و شرقی بلخ مملو است از بقایای ابنیه که بسیاری از آنها با خشت خام و اغلب در قرون متاخره اسلام بنا شده است مسکوکات دوره یونانی و بعد از یونانی در اینجا مثل سایر افغانستان خیلی یافت میشود شهرهای آقچه و شبیرغان (شبورغان) و سرپل و میمنه و غیره نیز آثار مفیدی دارند این هیئت از سیستان افغانستان و کنارهای هیرمند نیز عبور نموده و علاوه بر این معلومات توانست پاره معلومات زمین‌شناسی (ژئولوژی) بدست آورد.

مشروحه فوق هرچند کامل نیست لیکن کافی است برای آنکه هم جلب دقت متخصصین را بکند و هم عموم را يك اطلاع اجمالی از افغانستان داده و دقت آن را بطرف يك مملکتی جلب کند که هم تاریخ بزرگی در گذشته داشته و هم امروز از حیث سیاست و نظام بی‌اهمیت نیست.

اینک که داستان میسیون افغانستان بپایان رسید مختصری از موضوع فتوای جهاد حکایت میکنیم و بعد میپردازیم به عملیات واسموس در جنوب ایران اشاره

یکی از صاحب‌منصبان آلمانی موسوم به کاپیتن کلاین که بریاست میسیون کارون منصوب شده بود در صدد برآمد که از سابقه آشنائی خود با شیخ العراقین حائری استفاده نموده از مقام شامخ علماء بزرگ شیعه مقیمین کربلا و نجف فتوای جهاد بر علیه متفقین صادر کند دولت عثمانی هم از طرفی عین این اقدام را بعمل آورده از روحانیون مسلمین مدد معنوی درخواست نموده بود.

اول شیخ الاسلام در اسلامبول اعلان جهاد صادر کرد مرحوم سید محمد کاظم یزدی که در آن زمان مرجع تقلید بود مساعدت نمود و لکن شخصا از حضور در جبهه جنگ خودداری کرد چند تن از علماء آن عهد در میدان شعیبه حاضر شده و علاوه بر فتوی فرماندهی نیروی مجاهدین را خود بر عهده گرفتند مشاهیر آنها سید محمد سعید حبوبی از علماء بزرگ عرب صاحب دیوان شعر معروف- شیخ الشریعه اصفهانی- سید علی داماد- آقا سید مصطفی مجتهد کاشانی (پدر آیه اله حاجی میرزا ابو القاسم) و جماعتی دیگر بودند و نیز مرحوم آیه اله خونساری که در این اواخر در ایران وفات یافت بعنوان طالب علم مسلح و در جبهه حاضر شده بود و همچنین بسیاری از علماء ایرانی و فرزندان‌شان که اهل علم بودند.

در آن هنگام اخبار جنگ روسها با ایرانیان در صفحات غرب با سرعت منتشر میشد و فتوحات عثمانی روحیه مجاهدین اسلام را تقویت میکرد خاصه خبر فتح کوت الاماره تولید غرور و سرور بی‌پایان نمود اما همانکه ورق برگشت و «جنرال مود» فرمانده انگلیسی وارد بغداد شد و مهاجرین ایرانی از عراق بطرف اسلامبول عقب نشستند یأس بر عامه مستولی گردید معذک یکنفر ایرانی فداکار عباس خلیلی در شهر نجف قیام کرده و با چند تن از هم‌پیمانان خویش انقلاب اول بین‌النهرین را پایه گذارند و حاکم نظامی انگلیسی «کاپیتن مارشال» را بقتل رساندند این قتل بر فشار نیروی انگلیس افزوده و منتهی به محاصره ملیون گشت انگلیسها بعد از تسلط مجدد بر اوضاع پانزده نفر از

رؤسای انقلاب را که نامشان در تاریخ مذکور است بدار آویختند چهار نفر را تیرباران کردند و صد و هشتاد و چهار نفر را به سنگاپور تبعید نمودند اولین حکم اعدامی که صادر شد درباره مسبب انقلاب یعنی عباس خلیلی بود اما او از راه چاه‌های قنات در حال زخمی شدن بایران فرار کرد.

چندی از این تاریخ گذشت که انقلاب عمومی بزرگ بین النهرین برپا شد و در آن مرحوم آیه اله عظمی میرزا محمد تقی شیرازی شرکت داشت و خود فتوای قیام و اقدام داد. در آن جنگ اغلب روحانیون و عشایر عراق عرب مشارکت کردند و ابتدا قوای انگلیسی را منهزم ساختند اما بالاخره شکست نصیب مجاهدین گردید و آقازاده مرحوم شیرازی با چند تن از رؤسای انقلاب گرفتار و بایران تبعید شدند. عین استفتائی که بعمل آمده و فتاوی که صادر گردیده ذیلا نقل میشود:

استفتاء

حضور شریف حضرات علماء اعلام حجج اسلام آیات الله فی الانام ادام الله برکات وجود هم العالی محترما عرض میشود چه میفرمائید درباره اشخاصی که با دعوی مسلمانی در این ایام تقابل کفر و اسلام در مقام معاونت دول کافر معارفه برآمده سرا یا علنا مالا یا حیاة و جانا یدا یا لسانا فکرا یا خیالا رأیا یا اظهارا قلما یا قدما علی کل الاحوال در سراء و ضراء بکفار حربی خدمت و بمقاصدشان اعانت مینمایند و درباره کسانی که بذریع اعمال و اقوال یا بوسایل پاره نشریات مجعوله و انتشارات مضره بمرام و منویات اعداء دین مبین و دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایتالیائی و هریک از کفار حربی که با اسلام و مسلمین طرف مخاصمه و محاربه واقعد و امروز در مقابل مسلمانان بعداوت مشهور و بجنگ و خونریزی مشغولند آنانرا ترویج میکنند و بدول کافره محاربه ظاهره و باطنا مساعدت مینمایند چه حکم دارند و

تکلیف مسلمانان با اینگونه اشخاص چیست؟ مستدعی است بجهت تکلیف مسلمین نسبت باین نوع مردمان حکم الله را در صدور و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و بامهار و خواتیم شریف مهور و مختوم فرمائید که عند الحاجة حجت باشد ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا.

فتوای آیه الله شیرازی

مطالبه الحقوق واجبه علی العراقيين، و يستحب علیهم فی ضمن مطالباتهم رعاية السلم و الامن و يجوز لهم التوسل بالقوه الدفاعیه اذا امتنع الانگلیز عن قبول مطالبهم.

الاحقر محمد تقی الحائری الشیرازی

ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴، ص: ۷۳

فتوای آیت الله کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چنین کسی که بیکی از طرق مرقومه بکفار حربی مثل روس و انگلیس و ایتالی و فرانسه اعانت نماید از جمله محاربین با خدا و پیغمبر صلی اله علیه و آله محسوب و ساعی در محو دین خدا و خاموش کردن نور حق خواهد بود و گناه بسیار بزرگی است. قال اله تعالی ان الذین یعادون اله و رسوله اولئک فی الازلین. بلکه دور نیست تقویت و مساعدت دول کافره محاربه بقلم و زبان اشد باشد از اعانت آنان بسیف و سنان و واجب است بر هر مسلمانی که اینطور اشخاص را در این اعمال شنیعه ردع و منع نمایند و اگر مرتدع نشود واجب است از ایشان تنفر و تبری کنند هرچند پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوندان او باشند چنانکه خداوند حمید در قرآن مجید میفرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» اعاذنا الله و جميع المسلمين من امثال هولاء الفجرة المفسدين.

الجانی السید مصطفی النجفی الکاشانی عفا له عنه

فتوای حجة الاسلام القمشهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شبهه نیست در حرمت اعانت کفار که محارب با مسلمین هستند بلکه از اعظم کبائر است. بر علماء و ارباب منابر و سایر متدینین لازم است موعظه اینگونه اشخاص و ردع آنها. و اگر العیاذ بالله مرتدع نشدند آنوقت آنچه تکلیف احقر است درباره آنها بیان میشود.

حرره الاقل محمد حسین القمشهی

[شخصیت واسموس]

اکنون به قسمت مهم این فصل حاکی از شخصیت مقتدر «واسموس» میگردیم که بیش از هر واقعه شایان تحسین و اعجاب است و نویسنده انگلیسی «کریستو فرسایکس» بمفاد الفضل ما شهدت به الاعداء در کتاب «واسموس یالورنس آلمانی» با تکریم و تمجید فراوان از او یاد کرده و از صمیم قلب شهادت و صداقت و عشق بی‌شائبه او را نسبت بایرانیان ستوده و در عظمت مقام او میگوید:

«واسموس يك تنه و بدون سلاح امپراطوری انگلیس را به مبارزه طلبید موفقیت عثمانیها در ۱۹۱۶ قسمت اعظم آن مدیون ابتکارات واسموس بود.»

در اواخر ژانویه ۱۹۱۵ واسموس از قصبه شیخ سعد که در کنار دجله و در

قسمت جنوب کوت الاماره واقعتت حرکت کرد.

درکاروانیکه باواسموس براه افتادیکنفرآلمانی بنام دکتر لندرس (Dr Lenders) طبیب مقیم بغداد و یکنفر آلمانی دیگر نیز که خیلی خوب فارسی حرف میزد بنام بونشترف (Bohnstroff) مدیر تجارتخانه ونکهوس (Wonckhaus) در بغداد همراه بودند.

واسموس بعنوان قونسول آلمان بشیراز میرفت و برای اینکار مدارك و اسناد لازم را نیز تهیه کرده بود.

از ایرانیهاییکه همراه او از شیخ سعد حرکت کردند یکی نصیر الملک بود با برادرزاده اش حسنخان.

ایرانی دیگری نیز با آنها بود بنام میرزا محمود خان فاتحزاده اهل اصفهان.

مقدار زیادی مسكوك طلا و چند صندوق بیانیه و اعلامیه ضد انگلیسی که با لهجه های جنوبی ایران نوشته شده بود با خود داشت.

درخلال این اوقات دولت عثمانی رسماً داخل جنگ شده و یکدسته قوای انگلیسی برای حفاظت کارون در دهانه شط العرب وارد شده بودند و برخلاف اعتراضات شدید دولت ایران یکدسته دیگر از قوای انگلیسها برای حراست نفت بین محمره و اهواز موضع گرفته بودند.

فرمانده قوای اعزامی انگلستان سرپرستی کاکس (Sir Percy Cox) با واسموس از زمانی که در بوشهر بود آشنائی داشت.

واسموس از راه لرستان و پشتکوه به فارس میرفت که کمتر در انظار جلب توجه کند. بدین ترتیب از گردنه های صعب العبور از جنوب لرستان گذشته و از راه بیابان وارد دزفول شد تماس مختصر او با خوانین بختیاری پشتکوه لطمه بزرگی به حسن رابطه آنان با انگلیسها وارد ساخت بطوری که اغلب آنها دوستی

دیرینه انگلستان را فراموش کردند. استدلال و اسموس بیش از هرکس در بی‌بی مریم و ابراهیم خان ضرغام السلطنه و فتحعلی خان بختیار سردار معظم مؤثر افتاد و سردار معظم علنا بر علیه متفقین قیام و در جنگهای مهاجرت مشارکت نمود.

در شوشتر انگلیسها از ورود و اسموس اطلاع حاصل کرده عده از نظامیان خود را برای دستگیری او گسیل داشتند و دور منزل او را احاطه کردند اما منزل را خالی دیدند و اسموس به بهبهان رفته و مرغ زیرک بدام نیفتاده بود.

در بهبهان یکی از خوانین طرفدار انگلیس و اسموس و همراهانش و «لندرس» را بخانه خود دعوت و توقیف نمود اما «بونش ترف» موفق به برگشت گردید و همدستان ایرانی و هندی آنها متفرق شدند خان مژده دستگیری و اسموس را برای فرمانده انگلیسی در راه بوشهر برد و او يك عده سوار کافی برای تحویل گرفتن و اسموس همراه خان روانه نموده همینکه وارد توقیف‌گاه شدند اثری از و اسموس ندیدند وی بطور اعجاز‌آمیز غیب شده بود و خان بیچاره بدریافت پاداشی که انتظار میکشید توفیق نیافت انگلیسها لندرس را اسیر نموده به یکی از نقاط دوردست خلیج تبعید کردند خبر غیبت اسرار انگیز و حیرت‌آمیز و اسموس در تمام جنوب با شگفتی تمجیدآمیز منتشر گشت و مردم بوشهر مطلع شدند که او از دشتستان سر درآورده و بطرف برازجان رهسپار است.

«کاپتین نوئل» انگلیسی که سوابق ممتدی در میان عشایر ایران داشت و به شجاعت و بی‌پاکی مشهور بود داوطلب مبارزه با و اسموس شد و بطرف برازجان عزیمت نمود در يك قریه مجاور برازجان سواران وی «و اسموس» را توقیف کرده کاپتین نوئل فوراً خود را بآن قریه رساند و دید و اسموس مشغول صرف چای و کشیدن چپق و صحبت دوستانه با مستحفظین خود میباشد به سواران خویش دستور داد و اسموس را بیدرنگ به بوشهر ببرند در بین راه و اسموس مستحفظین را اغفال نمود و بار دیگر فرار اختیار کرد و از راه

برازجان و کازرون به شیراز رفت در راه دوست جدیدی بنام سلطان علی پیدا کرد که تا آخر و اسموس را رها ننمود و ثابت قدم باقی ماند «سرپرسی کوکس» برای کاپیتان نوئل نگران شد و او را به بوشهر فراخواند کاپیتان نوئل طرز فرار و اسموس را اینطور شرح داد و اسموس ناخوشی اسب خود را بهانه کرده هر نیم ساعت به نیم ساعت به طویله سرکشی مینمود سپیده صبح که مستحفظین در خواب بودند غفلت به پشت اسب جسته و با سرعت عجیبی از چشم ناپدید شد.

انگلیسها پس از دستگیری کارمند تجارتخانه «ونگهوس» میسیو لیستمان جنرال قونسول آلمان در خلیج فارس را نیز توقیف کردند و در بین اسناد و نوشتجات او مدارکی بدست آوردند مشعر بر تعلیمات راجع به تخریب سیم تلگراف هند و اروپا و مربوط به مأموریت سری و اسموس و «نیدرمایر» در افغانستان و از روی دوسیه‌های قونسولگری آلمان پی باهمیت شخص و اسموس برده فهمیدند که منطقه نفوذ او در جنوب ایران بقدر وسعت خاک فرانسه میباشد.

باری و اسموس اراضی کازرون را سواره پیموده خود را به مراتع بزرگترین عشایر ایران یعنی ایل قشقایی رسانید رئیس آن ایل صولت الدوله دشمنی آشتی‌ناپذیری نسبت بانگلیسها در دل میپرورانید و از سالهای قبل از جنگ حساب خورده با آنها پیدا کرده بود صولت الدوله برادری بنام سردار احتشام داشت مقامات انگلیسی با کمک قوام الملک رئیس ایل خمسه و والی فارس صولت الدوله را از ریاست ایل معزول و برادرش سردار احتشام را بجای او منصوب داشته بودند بعد اصلاح بعمل آمد و صولت الدوله مجدداً مستقر گردید اما کینه دیرینه باقی ماند و چون و اسموس از این مسئله اطلاع داشت بهره‌برداری کامل کرد از عظمت و اهمیت شخص صولت الدوله و علاقه قیصر آلمان به وی داستانها سرود و بعد از قول و قرار با او دوباره راه کازرون را در پیش گرفت این راه صعب العبورترین و خطرناکترین طرق ایران است از قریه دالکی واقع در جلگه بوشهر باید از کتل بسیار مرتفع بالا رفت هنوز به قله کتل نرسیده

سراشویی تندی به عمق يك گردنه تنگ پیدا میشود از آنجا دوباره بسمت يك ارتفاع مهیبی صعود نموده و از راه «کتل ملو» بدره (خشت) در کنار تخته نزول کرد قدری دورتر از این دره يك کوه سنگی با اسم «کتل کمارج» سر بر آسمان کشیده «*» و اطراف آن تپه‌های جدا جدا به تنگ ترکان متصل میشود و بالاخره دشت کازرون با سرابهای فریبنده و نارنجستان و درختان خرما نمایان میگردد و اسموس چند روزی در کازرون بمنظور تجدید عهد با ناصر دیوان توقف کرد و شب‌هنگام در زیر ستارگان درخشان به مذمت از انگلیسهای پوسیده و گندیده و مدح و ثنای امپراطور فرشته خصال آلمان پرداخت و فتوای علماء کربلا و نجف را شرح و تفسیر نموده و بعد از چند روز از راه شمال از پرتگاه‌های مخاطره‌انگیز کتل دختر و کتل پیرزن و جلگه سرسبز دشت ارژن گذشته به شیراز رسید و لدی الورود به سربازخانه ژاندارمری رفت صاحبمنصبان سویدی مقدمش را گرامی داشتند و جام‌های آبجو روسی را بسلامتی او بلند کردند و روابط وی را با مخبر السلطنه والی فارس و رؤسای عشایر تسهیل نمودند روز بعد والی کالسکه خویش را فرستاده او را به دار الایاله دعوت کرد و اسموس پس از جلب موافقت والی فارس بسراغ قوام الملك و صولت الدوله رفت و چون دید بین آن دو خصومت موجود است صولت الدوله را برگزید و واسطه مذاکرات محرمانه او و خوانین کازرون و دشتستان گردید.

در همان مواقع انگلیسها که در بین النهرین به پیروزی‌هایی نایل شده و شعیبیه را بتصرف درآورده بودند در ایران نیز دست بعملیات زده نیم باتالیون پیاده نظام به بوشهر و چند دسته کوچک به جاسک و چاه‌بهار و بندر لنگه و بندرعباس پیاده کردند و اسموس بررفت و آمد اتصالی خویش ادامه داده و مجددا نزد «زائر خضر» در اهرم رفت و به هر نقطه وارد میشد اهالی را بهیجان و جنبش شدید برمیانگیخت و پیامهای مجاهدین کازرون و شیراز را به اهالی تنگستان ابلاغ میکرد در نتیجه تنگستانیها و چاهکوتاهی‌ها از جاده بیراهه از «مشیله» عبور

نموده خود را به حوالی بوشهر رسانیده و چند تیری خالی کردند اما این اقدامات به نظر واسموس کافی نبود او میخواست قبل از حلول ماه رمضان يك حمله عمومی آغاز و دست انگلیسها را کاملا در ایران بند کند بدینواسطه در نزدیکی چاه کوتاه کنفرانسی مرکب از زائر خضر خان و غضنفر السلطنه و عموم شیوخ تشکیل داد و آنها را مصمم داشت چند نفر از جوانان رشید و بی‌باکی را به بوشهر نزد قونسول انگلیس فرستاده و اعلان جنگ نمایند.

«سرجن نیکسون» فرمانده بوشهر (Sir John Nixon) پس از اطلاع از مخاطره شروع بتدارکات دفاعی نمود و در تاریخ ۱۲ ژوئیه دو نفر از صاحبمنصبان خود را بطور پیش قراول به دو فرسخی بوشهر فرستاد هر دو با سه نفر همراهان بقتل رسیدند معلوم شد علاوه بر مجاهدین و عشایر مسلح که بالغ بر هزار نفر بودند عده نیز با خنجر و چماق و سنگ به جهاد آمده بودند افراد رئیس علی دلواری در جنوب بوشهر در جناح راست او زائر خضر در شرق شیوخ چاه کوتاه و در شمال شیوخ دشتستان موضع گرفته بودند واسموس سواره خطوط را بازدید مینمود بنام قران شریف و مراتع مقدس و لوای قیصر آلمان حماسه جنگ میسرود انگلیسها توپ و مسلسل را در مواضع پوشیده مخفی کرده بودند و هنگامی که افراد عشایر دلاورانه هجوم آوردند آتش توپخانه انگلیس چنان شدید بود که افراد مزبور با وجود فداکاری و از جان گذشتگی تاب مقاومت نیاورده مجبور بعقب نشینی تا مشیله شدند و زحمات چهارماهه واسموس از ماه مارس تا ژوئیه ۱۹۱۵ بهدر رفت. ماه رمضان بآرامی گذشت و کاپیتان نوئل جائزه مهمی تعیین نمود که واسموس را زنده یا کشته تسلیم او کنند حکومت هندوستان این عمل را تقبیح و دستور داد اعلان مزبور را که برخلاف نزاکت بود و موجب عظمت مقام واسموس میشد از اسناد رسمی حک نمایند بعلاوه محقق گردید که عشایر ایران بهیچ قیمتی حاضر به تسلیم واسموس

نمیشوند. در تاریخ هشتم اوت ۱۹۱۵ چهار کشتی انگلیسی موسوم به جونو و پیراموس و لورنس و دلهوزی (Juno, Pyramus, Lawrence, Dalhousie) عده سرباز به بوشهر پیاده نموده و شهر را اشغال کردند بیرق «یونیون جاک» از دور بر فراز بندر ایرانی نمایان بود و بهانه تازه به واسموس داد که بر علیه

تجاوز و تخطی انگلیسها نسبت به يك کشور بیطرف سخن سرائی نماید خاصه چون دسته از نیروی انگلیس در دلوار پیاده شده و نخلستان آنجا را منهدم ساخته بودند رئیس علی باقرار مقامات انگلیسی در ضمن نبرد کوتاهی شانزده نفر از نظامیان انگلیس را از پای درآورد و روز بعد هفتاد نفر دیگر را بیدار عدم فرستاد و قوای حریف را وادار بفرار کرد این خبر در جنوب تأثیر بزرگی بخشید و به فتح عظیم اسلام بر علیه کفار تعبیر شد و موجب تشویق اتباع صولت الدوله و ناصر دیوان گردید انگلیسها مجموع تلفات خویش را یکصد و پنجاه نفر قلمداد کردند. رئیس علی که بعدها به تحریک انگلیس در قریه موسوم به تنگ هدف تیر مخفی شد در نبرد دوم مجددا پیروز گردید و انگلیسها باعتراف خودشان هشتاد نفر تلفات دادند و سواره نظام آنها مقدار زیاد مهمات بجای گذاشته و فرار اختیار کردند واسموس این شکست را نیز شکست اهریمن بدسرشت در مقابل عساکر ملی اسلامی توصیف نموده گفت:

الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه بعد اشاره به بیرق انگلیس بر فراز بوشهر نموده اظهار داشت رنگ این بیرق با زبانحال به شیوخ عشایر میفهماند که مراتع شما و گوسفندانی که در آن چرا میکنند دستخوش حرص و طمع انگلیسها واقع شده‌اند. آیا امپراطور آلمان نظری به مال شما دارد؟ اما امپراطور انگلیس بازوی خویش را تا اینجا دراز کرده است ما انگستان او را خواهیم برید که ناخنی برای آزار شما نداشته باشد»

حوادث دلوار موجب تشویق صولت الدوله گردید و رئیس علی که به شجاعت و تهور اشتها داشت و کینه خرابی نخلستان را در دل میپرورید سواره طول و

عرض خاک تنگستان را پیموده اهالی را بیک حمله عمومی بر علیه سپاهیان انگلیس تشویق مینمود. سپس واسموس به سراغ زائر خضر خان رفته او را با دو هزار نفر روانه کارزار بطرف بوشهر نمود در این نبرد عشایر ایرانی از مه غلیظ روی مشیله استفاده کرده چشم زخم بزرگی به سواره نظام انگلیس وارد ساختند و اعلامیه رسمی صادر از طرف ارکان حرب بریطانیا مقیم بین النهرین تلفات انگلیسها را در دلوار و بوشهر به یکصد و پنجاه نفر تخمین زد.

آوازه فتوحات دلیران تنگستانی بطهران رسید و رجال ایران در تبریک به سفارت آلمان بر یکدیگر سبقت میجستند بطوری که کوشش شارل مارلینگ وزیرمختار انگلیس بمنظور کاستن از اهمیت اخبار جنوب بی اثر ماند و هنرمندی و دلاوری واسموس نقل صحبت محافل طهران گردید حتی نقالان قهوهخانهها اشعار حماسی در مدیح جنگجویان دشتستان و تنگستان خواندند.

در شیراز هیجان عامه بحدی رسید که اهالی در مقام تشکیل قشون ملی بدستگیری باطنی ژاندارمری برآمدند و مخبر السلطنه والی فارس از این عملیات غمض عین مینمود در میان آزادیخواهان جوانانی که نهضت سیف الله خان نواب ملی را حرارت میدادند فاخر السلطنه (سردار فاخر حکمت رئیس فعلی مجلس شورای ملی) و سیف اله خان نواب و دکتر مهدیخان ملکزاده شهرت کامل داشتند پس از وصول اخبار تنگستان مجلس ختمی در مسجد وکیل از طرف ماژر علیقلیخان برپا شد و هزاران نفر با چشم اشگبار در ترحیم رئیس علی شهید دلواری شرکت جستند و سینهچاک نمودند و چون وعاظ فتوای جهاد بر علیه متفقین را قرائت کردند ماژر علیقلیخان دو نفر از صاحبمنصبان ژاندارمری را برحسب تقاضای کمیته دموکرات فارس که تشکیل یک فوج ملی داده بود مأمور تنسیق و تکمیل آن نمود. فوج مزبور از افراد حزب دموکرات که غالبا از فرزندان رجال محترم فارس بودند ترکیب یافته بود.

عبد الحسین ذو الریاستین و آقا سید محمد تقی گلستان مدیر فعلی روزنامه گلستان

و پسران شیخ الاسلام و ثقة الاعلام از آن جمله بشمار میرفتند.

صولت الدوله و قوام الملك سرگرم ایل و ابواب جمعی خود بودند و شیراز بکلی در اختیار ژاندارمری افتاده بود بطوری که در تاریخ دهم اکتبر ۱۹۱۵ دستور داده شد سیمهای تلفن را قطع کردند با کمک ژاندارمری انگلیسهای مقیم شیراز از طرف «کمیته بیطرفی ایران» دستگیر و به اسارت نزد واسموس به اهرم روانه شدند واسموس حفاظت اسراء را به زائر خضر سپرده خود سواره از قریه به قریه رفته مژده ورود اسیران را میداد و بالاخره به کازرون رسیده ناصر دیوان را ترغیب به اعلان نبرد بر علیه معاندین اسلام و منکرین قدس عتبات عالیات و مکه معظمه و مدینه طیبه نمود اسراء نیز بطرف کازرون و برازجان حرکت داده شدند در حین عبور از کازرون مردم فریاد شادی برآورده تفنگها را با یکدست به هوا پرتاب و با دست دیگر میگرفتند و ناصر دیوان از بالای پنجره زبان به فحاشی باسراء انگلیسی گشود.

کاروان اسیران عبارت بود از ماژر فردریک اکنور قونسول (Le major Frederic O Connor)

مسیو و مادام فرگوسن (Mr. Mrs. Fergusson)

مسیو ایرتن (Mr. Ayrton)

مسیو اسمیت تلگرافچی و معاونش (Mr. Smith)

یکنفر تاجر بنام لیوینگستون (Livingstone)

مسیو و مادام پتی گرو (Mr. Mrs. Pettigrew)

مسیو و مادام کریستماس (Mr. Mrs. Christmas)

دنبال این اسراء سواران هندی نیز بحال اسارت در حرکت بودند در موقع ورود اسراء به برازجان واسموس بپاس سابقه دوستی با مادام کریستماس

خواست او را ملاقات و از رنج سفر دلداری دهد اما غضنفر السلطنه راه را بر او گرفته با خشونت آمیخته به دشنام گفت تا یکنفر از افراد برازجان و تنگستان زنده است تو آرزوی دیدار این زنان را که با دختران من تفاوت ندارند بگور خواهی برد.

اسرای زن بسمت بوشهر گسیل و مردان تا گورك با آنها بوده و از آنجا بطرف اهرم فرستاده شدند و مدت یکسال در آن خطه تعفن‌انگیز در درون يك قلعه زندانی بودند و روز و شب جز بازی بریج مشغولیتی نداشتند هنگامی که خبر اعزام نیروی نظامی انگلیسی بسوی اهرم رسید زائر خضر حکم اعدام اسراء را صادر و انگلیسها مجبورا منصرف شدند در آن موقع مسیو بتی‌گرو که مرض قلبی داشت از وحشت جان داد و جسدش را در بیرون دیوار قلعه بخاك سپردند بر حزن و اندوه بی‌پایان اسراء اخبار تأسف‌آور بین النهرین مشعر بر سقوط کوت الاماره مزید شد و مرگ را بر زندگی ترجیح دادند.

شنیدند که در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۱۶ کوت الاماره تسلیم شده و دوازده هزار سرباز انگلیسی و هندی باسارت رفته و متجاوز از چهار هزار نفر آنها که غالباً انگلیسی بودند در زیر شکنجه عثمانیها تلف شده‌اند همینطور اطلاع حاصل نمودند که ده روز پس از این پیروزی ژنرال فن درگلتس (Von der Goltz) در نتیجه بیماری درگذشته و ژنرال فن گلايخ (Von Gleich) را بجای او برگزیده‌اند.

(از عجائب سرنوشت اینکه ژنرال مود انگلیسی (Le General Maude) پس از استرداد بغداد در ۱۱ مارس ۱۹۱۷ در همان خانه که ژنرال فن در گلتس مرده بود بدرود حیوة گفت.)

در اواخر سال ۱۹۱۶ و اسموس نواحی اطراف بوشهر را ترك گفته به برازجان

رفت ورود خود را جز به ناصر دیوان بدیگری افساء ننمود مشقات دو ساله او را خسته و فرسوده کرده موهای سرش سفید شده بود از برازجان برای مدت کوتاهی نزد صولت الدوله قشقائی رفته با تبلیغات پرحرارت آتش مخالفت او را نسبت بانگلیسها تیزتر نموده ضمنا هدیه مختصری که عبارت از چند دانه مروارید ذی‌قیمت بود بوی تقدیم داشت ملاقاتی نیز با سردار احتشام برادر ایلخانی بعمل آورده به برازجان برگشت برای اهالی نطق‌های تشویق‌آمیز نمود رفتار سرپرسی سایکس را مورد سخریه قرار داد و مجددا بطرف تنگستان رهسپار شد در آن موقع دریابییگی بحکومت آنجا منصوب و با بعضی از خوانین طرح الفت ریخته اما نتوانسته بود شیخ حسینخان چاهکوتاهی را از دوستی واسموس باز دارد بعدها مرگ فرزند شیخ حسینخان در جنگ بر علاقه او به واسموس افزود نسخه از اعلامیه ناصر دیوان که به درودیوار الصاق کرده بودند بشیخ حسینخان رسید اعلامیه با جملات ذیل آغاز شده بود: «ای مردم تنگستان و دشتستان مگر دیوانه شده‌اید چگونه به سخنان این خیک‌باد که دریابییگی نام دارد گوش فرامی‌دهید؟» تخم بوزینه و قواد ملایم‌ترین صفاتی بود که درباره دریابییگی بکار رفته بود!

باری مقارن عید نوئل ۱۹۱۶ سرپرسی سایکس تصمیم گرفت که قبل از سقوط برف زیاد راه خلیج را باز نماید بدینواسطه از فرمانفرما و قوام الملک درخواست نمود وسائل تسلیم ناصر دیوان را فراهم آورند اما خبر حمله خوانین به سواران پلیس جنوب در دشت ارژن مذاکرات مسالمت‌آمیز را بی‌نتیجه ساخت.

سپاهیان سرپرسی سایکس پس از تصرف دشت ارژن همینکه خویش را در برابر عظمت کتل پیرزن دیدند بکلی خود را باختند اما ناصر دیوان بسرکردگی عده از تفنگچیان کازرونی از دامنه مقابل بالا رفته و پشت قلعه را سنگر کرده بود صاحبمنصبان انگلیسی و افراد پلیس جنوب غفله هدف گلوله کازرونیها واقع و مفری برایشان باقی نماند یکنفر صاحبمنصب انگلیسی مقتول و بقیه با بینظمی

پا بر فرار گذاشتند از بخت مساعد ناصر دیوان برف سنگینی نیز راه‌ها را مسدود ساخت و موجبات امنیت و راحتی او را تا بهار ۱۹۱۷ فراهم آورد.

در بهار ۱۹۱۷ سه نفر از اسراء آلمانی که از ترکستان فرار کرده بودند به واسموس ملحق شدند یکی از آنها در اهرم فوت نمود دیگری باسارت درآمد و به هندوستان اعزام گردید سومی بنام اشپیلر تا آخر با واسموس بود از آن تاریخ تا اوایل سال ۱۹۱۸ حوادث مهمی روی نداد چونکه فرمانفرما و صولت الدوله و قوام الملک عقد اتحاد بسته و براهنمائی سرپرسی سایکس بامنیت طرق از اصفهان تا کازرون پرداخته بودند و دریابگی هم افراد زیادتری استخدام کرده بود صولت الدوله و قوام الملک از حضور افسران انگلیسی در رأس پلیس جنوب باطنا رضایت نداشتند و دوباره رابطه مخفی با واسموس برقرار نمودند.

واسموس جسارت و بی‌باکی را بجائی رسانید که يك تنه به حوالی شیراز رفته ملاقاتهای سری با افراد پلیس جنوب بعمل آورده احساسات آنها را بر علیه انگلستان برانگیخت و در میان سواران قشقائی چنان شور و هیجانی برپا کرد که صولت الدوله به تبعیت از افکار عمومی ایل خود تصمیم به جنگ علنی با انگلیسها گرفت و در نتیجه تدابیر واسموس کازرونیها و اعراب نیز همین رویه را اتخاذ نمودند. غلیان افکار بپایه رسید که فرمانفرما هم ناگزیر از موافقت ضمنی گردید و بدشمنان انگلیس مساعدت معنوی نمود.

بدیهی است انقلاب روسیه در اوضاع سیاسی ایران تأثیر فوق العاده داشته دولت مرکزی مجدداً متمایل بآلمانها شده و مخبر- السلطنه وزیر داخله علناً دستور تلگرافی به حمایت واسموس صادر میکرد و پلیس جنوب را برسمیت نمیشناخت. قوام الملک دو هزار نفر عرب را در شیراز و حوالی آن شهر آماده کرده مترصد فرصت بود که هر يك از طرفین مبارزه قوی‌تر شود بآن طرف بپیوندد.

در تاریخ ۲۳ مه صولت- الدوله اعلان جنگ داد و با هشت هزار نفر قشقائی و

کازرونی در قریه ده شیخ نزدیک خان خبیص بانگلیسها حمله‌ور شد ناصر دیوان هم از طرف دیگر با هزار و پانصد نفر به خان زنیان روی آورد اولین زدو خورد در ده شیخ بعمل آمد و به تصدیق مقامات انگلیسی عشایر ایران چون شیر غران می‌جنگیدند صولت الدوله بآنها گفته بود که سربازان لاغر اندام هندی تاب کوچکترین حمله را نیاورده و با اولین شلیک فرار بر قرار اختیار خواهند کرد اما وقایع عکس اظهارات صولت الدوله را بثبوت رسانید هندیها چون از حیث اسلحه و مهمات و نظم و دیسیپلین برتری داشتند بالاخره فائق آمده تلفات سنگینی یعنی دویست و پنجاه کشته و چهارصد و پنجاه زخمی بایلات ایرانی وارد ساختند و فریاد صولت الدوله مبنی بر اینکه از طرف دولت شاهنشاهی مأمور سرکوبی پلیس جنوب میباشد بجائی نرسید.

همینقدر عشایر افسار گسیخته توانستند عده زیادی از افراد پلیس جنوب را از پای درآورده و یکنفر کاپیتان و یک سرژان انگلیسی را بقتل برسانند و قسمتی از شهر شیراز را غارت کنند. در آن موقع واسموس در جنوب مشغول متحد ساختن قوای تنگستانی و دشتستانی بود و آنها را بزیر بیرق قشقائی در خان خبیص گسیل میداشت بطوریکه در احمدآباد و چنارراه دار لطمه شدید به انگلیسها وارد آوردند اما عاقبت آتش مسلسل و توپخانه انگلیس به مقاومت قشقائیه‌ها پایان داد بطوریکه دویست کشته و سیصد زخمی بجای گذاشتند و بقیه در باغهای اطراف شهر من جمله باغ جنت پراکنده شدند تنگستانیها بطرف خلیج فارس بازگشتند کلیه دوستان و هواداران صولت الدوله را رها کردند جز واسموس که تا آخر با او و با ناصر دیوان باقی ماند.

سرپرسی سایکس مجددا فرمانفرما و قوام الملک را رام نموده و بدستکاری آنها صولت الدوله را از ریاست ایل قشقائی منفصل و احتشام برادر او را بجای وی منصوب کرد واسموس از فرصت مناسب استفاده کرده صولت الدوله و ناصر دیوان را ترغیب به حمله جدیدی بشیراز نمود در این حمله سی نفر از

کازرونیها بقتل رسیدند و نظر باختلافی که با قشقائیها پیدا کردند مجبور به عقب‌نشینی شدند و صولت الدوله به خان خبیص رفت در آنجا هم واسموس او را تنها نگذاشت انگلیسها با عده زیاد چنار راهدار را اشغال کردند و میخواستند کار صولت الدوله را یکسره نمایند اما قشقائیها با شجاعت بینظیری جنگیدند و در عین جنگ و گریز به فیروزآباد رفتند صولت الدوله در این جنگ رشادت خارق العاده از خود بروز داد و بکمک محمد علیخان نام توانست خود را به آباده برساند احتشام ایلخانی در فیروزآباد مقر گرفت و صولت الدوله میان ایلات و عشایر مختلف حیران و سرگردان در گردش بود و واسموس آئی از او جدا نمیشد.

روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸ غضنفر السلطنه و شیخ حسین خان با چهارصد نفر تفنگچی به چغادک رسیده و در آنجا زائر خضر خان بآنها ملحق شد و زدو خوردی با نیروی انگلیسی روی داد در ماه اکتبر صولت الدوله با یکهزار و پانصد نفر شهر فیروزآباد را به يك حمله ناگهانی بتصرف آورد احتشام را وادار به فرار نموده مقام ایلخانی‌گری را مجددا تصاحب کرد سرپرسی سایکس عده زیادی از افراد پلیس جنوب را به جنگ او فرستاد قشقائیها با تهور خارق العاده و با فداکاری عديم النظیری جنگیدند و پیشنهاد مصالحه را نپذیرفتند اما بالاخره در برابر شماره فزون‌تر ناگزیر به عقب‌نشینی شدند. واسموس با حزن و حرمان فراوان به اهرم بازگشت خوانین هنوز تن به تسلیم نداده اما در مقابل بیست‌هزار سرنیزه انگلیسی امیدی بر ایشان باقی نمانده بود یکی از برادران شیخ حسینخان به حکومت چاه‌کوتاه برقرار گردید غضنفر السلطنه ظاهرا شرایط انگلیسها را پذیرفت و لکن دست از دوستی واسموس برنداشت یعنی واسموس در پیروزی و در شکست شریک و غمخوار خوانین بود.

روز بیستم نوامبر ۱۹۱۸ موقعی که واسموس در قریه طلحه اقامت داشت قاصدی از طرف فرماندهی انگلیسی بوشهر بآنها آمده و نامه فرمانده را باو و

به مسیو اشیپلر ابلاغ کرد در ضمن نامه خبر متار که جنگ بین الملل باطلاع آن دو نفر رسیده و پیشنهاد شده بود هرگاه مایل به معاودت بوطن خود هستند در ظرف هشت روز خود را به ارکان حرب بوشهر یا به نزدیکترین پستهای نظامی معرفی نمایند و در صورت عدم قبول با آنها معامله اسیران جنگ مرعی خواهد شد و اسموس برای جواب مهلت خواست پاسخ او روز سیزدهم دسامبر به فرمانده بوشهر رسید مبنی بر اینکه انگلیسها حق اخراج او را از ایران ندارند و او جز از اوامر دولت متبوعه خویش از دیگران اطاعت نخواهد کرد و معلوم هم نیست که متار که شکسته نشود بعلاوه اسارت وی لطمه جدیدی به بیطرفی ایران وارد خواهد ساخت این پاسخ بر طبع فاتحین انگلیسی گران آمد اما از غرور و عزت نفس یکی از دلیران آلمانی جز این انتظار نمیرفت و اسموس و اشیپلر بمنظور احتراز از اینکه به میزبانان ایرانی آنان آسیب و زحمتی وارد نیاید تصمیم به ترك ایران از طریق ترکیه گرفتند.

شب قبل از حرکت میرزا علی کازرونی و سلطانعلی و شخصی بنام داود علیخان و زائر خضر و شیخ حسین در طلحه برای تودیع گرد و اسموس جمع شده و اسموس از آنها عذرخواهی کرد که قادر نبوده است و سائل موفقیت ایشان را فراهم آورد همگی اشکریزان و مویهکنان روی و اسموس را بوسیده و هر دو مسافر «قل هو الله» خوانان بر پشت اسب نشستند سلطانعلی حکایت میکند که و اسموس و اشیپلر دو شبانه روز و اسموس

راه پیموده تا به فیروزآباد رسیدند در نجان ناصر دیوان آنها را ملاقات و پیشنهاد کرد که دو روز میهمان او باشند و لکن آنها براه خویش مداومت داده به خان زنیان وارد در آنجا خود را داخل يك کاروان نموده از وسط خطوط پلیس جنوب عبور کردند بعد مدت ده روز شهر شیراز را دور زده خود را بآن طرف شهر رسانیدند و اسموس قدری که از شیراز دور شد لباس ایرانی را از تن خارج و ملبوس اروپائی پوشید و گفت نمیخواهم ننگ شکست را به قامت ملت

ایران که گناهی جز بیطرفی نداشته تحمیل کنم و دامان يك ملتی را که در راه استقلال خویش جانبازی نموده لکه‌دار سازم. در اروجن بختیاری بدیدار یکی از دوستان خود صولت السلطنه نائل گردید از آن تاریخ واسموس خود را متخصص شرکت نفت بنام مستر «وایت» نامید و زبان فارسی را به لهجه انگلیسی تکلم کرد و از راه چاه‌های نفت از جبال بختیاری گذشته بدون آنکه شناخته شود باصفهان رسید. در اصفهان شهرت داد که واسموس از راه شیراز با لباس ایرانی وارد خواهد شد قونسول انگلیس فریب این نیرنگ را خورده توجهش بطرف دروازه شیراز معطوف گشت و واسموس توانست بآسانی وارد کاشان شود در کاشان سلام نوروز از طرف ماشاء الله خان برقرار بود واسموس از روی بی‌احتیاطی در آن سلام حاضر شده یکنفر تلگرافچی ارمنی او را شناخته مراتب را بسفارت انگلیس تلگراف نمود ماشاء الله خان بآن شخص ارمنی سوءظن برد و خواست واسموس را از عبور از راه قم منع کند و لکن واسموس نصیحت را نپذیرفت و پس از سه روز بطرف قم عزیمت نمود در قم يك دسته ژاندارم او و همراهانش را احاطه کردند واسموس حکم فرار داد اما خودش و اشپیلر و سلطانعلی در دام افتادند و باسارت به محل ساخلو هدایت و بعد در طهران در باغ یوسف‌آباد توقیف شدند. وزیرمختار انگلیس نظر به سابقه دوستی با واسموس از مواجهه با او خجالت کشید و میگفت با چنین دشمن باشهامتی نباید از روی نانجیبی رفتار کرد اما بعضی اعضاء سفارت معتقد بودند که نسبت به واسموس بایستی معامله جنایت‌کاران جنگ مرعی و معمول گردد وزیرمختار سه روزه از طهران خارج شد تا واسموس را نبیند آنوقت واسموس را به سفارت آوردند درشکه او در مقابل عمارت دفتر وابسته نظامی متوقف ولی او از درشکه بیرون نیامد معاون وابسته فرمان داد هر دو نفر آلمانی پائین بیایند اشپیلر پائین آمد اما واسموس اعتناء نکرد چون برای بار سوم با صدای بلند تکرار نمود واسموس با همان صدا گفت «پائین نخواهم آمد» آنوقت معاون وابسته نظامی به سربازان هندی امر کرد این مردکه را پائین بیاورید

هر قدر هندیها با قنذاق تفنگ و اسموس را مضروب نمودند وی از جای خود نجنبید و هندیها پای او را گرفته کشانکشان وارد اطاق کردند و ایسته نظامی پرسید آیا حالا اطاعت از امر خواهید نمود چون جوابی نشنید به هندیها دستور داد دست و پای او را بسته بدرون درشکه بیندازند و اسموس خنده استهزائی بر لبان آورده و بعد مهر سکوت بر دهان گذارد. نزدیک قزوین در يك قهوهخانه دست و پای او را باز کردند و در قزوین او را به قونسولخانه انگلیس بردند.

چون در آنجا شنید که درصدد محاکمه وی هستند آتش خشمش برافروخت همینکه او را از قونسولگری به منزل رئیس بانك شاهی انتقال دادند یقین حاصل نمود که سوءنیتی در کار است. یکنفر فرانسوی که به ملاقات رئیس بانك آمده بود و اسموس را در باغ دید از او پرسید آیا زبان فرانسه میداند و اسموس جواب داد طبیعی است که میدانم مرد فرانسوی با خود خیال نمود خدایا نکند که این همان و اسموس دیوانه باشد بعد خطاب به و اسموس گفت صحبت از گذشته بیهوده است و اسموس با خشکی و سردی پاسخ داد: جانا سخن از زبان ما میگوئی! فرانسوی گفت از این مقوله بگذریم گمان میکنم شما اسپیلر را هم همراه خود آوردهاید و اسموس پرسید اسپیلر کیست؟- عجب مگر شما و اسموس نیستید- خیر من و اسموس باشم؟ بمحض اینکه مرد فرانسوی برای تحقیق داخل عمارت گردید و اسموس و اسپیلر از نظر ناپدید شدند اسپیلر از راه کرج به طهران آمد اما و اسموس از دره‌های شمالی البرز از خطرناکترین طرق عبور کرده خود را بشمیران رسانید و اگر چوپانی باو نان نمیداد از گرسنگی مرده بود. نزدیک دروازه شمیران با حال فلاکت و با لباس پاره خسته و فرسوده کنار جاده افتاد بعد با درشکه کرایه بمقصد سفارت آلمان روانه شد درشکه‌چی اشتباها او را بسفارت انگلیس برد دیپلماتهای انگلیسی نمیدانستند درباره این مخلوق عجیب چه رویه اتخاذ کنند. باری از لندن دستور رسید در صورتیکه و اسموس از رفتار خویش معذرت بخواهد او را تحت الحفظ به سرحد آلمان روانه سازند اما و اسموس بیدی نبود که از این بادها بلرزد و در مقام پوزش برآید بالاخره

پس از مکاتبات زیادی که بین سفارت اسپانیا (حافظ منافع آلمان) با سفارت انگلیس رد و بدل شد انگلیسها میخواستند واسموس قول شرف بدهد تا دیگر مزاحمت فراهم نیاورد واسموس چنین قولی نمیداد بالاخره باصرار وزیرمختار اسپانیا از او قول گرفتند و او و اشپیلر را از راه قزوین گسیل داشتند بمحض رسیدن به رشت مقامات محلی انگلیس آنها را بزدان افکندند چونکه هنوز دستوری از مرکز نرسیده بود چند روز بعد دستور رسید و با عذرخواهی هردو آلمانی را آزاد نمودند در باطوم عین این صحنه تکرار شد و تا وصول دستور آنها را در مجلس نگاهداشتند یکنفر افسر انگلیسی که قلباً رئوف و مهربان بود زندانیان را در اطاق خویش پذیرائی کرد و بقدری با آنها ویسکی نوشید که هرسه مست و از خود بیخود در کنار هم افتادند.

در اسکندریه مجدداً همان وضع پیش آمد هنوز دستور نرسیده بود و تا وصول دستور در توقیفگاه بسر بردند در ماریسی مقامات فرانسوی هردو آلمانی را بزدان افکنده تصور کردند از استنطاق آنها مطالب مهمی بدست خواهند آورد مکاتبات بیشمار بین فرانسویها و انگلیسها مبادله و بالاخره انگلیسها موفق شدند واسموس و اشپیلر را در حال نقاهت و فرسودگی داخل يك ترن راه آهن کرده بطرف کلنی روانه سازند در کلنی هنوز دستور به مأمورین نرسیده بود و تبعیدیان بیچاره راه زندان را در پیش گرفتند اشپیلر در زندان ماند اما واسموس چنان گریخت که فرماندهی نظامی انگلیس انگشت بدهان حیران ماند و تا پائیز سال ۱۹۱۹ دیگر کسی اسمی از واسموس نشنید.

واسموس به موطن اصلی خود در ایالت ساکسون رفته بود در آنجا ازدواج نمود و بعد به برلن رفت و راپورت مفصلی تقدیم داشت که در آرشیو وزارت امور خارجه ضبط و در ازای خدماتش باو يك دیپلم اعطاء و بریاست اداره امور شرق منصوبش کردند اخبار ایران بآن اداره رسیده و مطلع شد که شیوخ و خوانین اطراف بوشهر تسلیم و حتی بزائر خضر خان اجازه سکونت در اهرم

داده‌اند و دیگر اختلافی در میان نیست و قبائل جنوب ایران به سرنوشت قبل از جنگ دوباره گرفتار شده‌اند این اخبار زخم تازه در قلب و اسмос باز، بر جراحات سابق افزوده و در بحر اندوه و نومیدی فرو رفت تا آنکه نامه‌هایی از زائر خضر و شیخ حسین و سایرین دریافت داشت و آرامشی در افکارش پدید آمد.

دوستان ایرانی ضمناً تقاضای انجام مواعید و پرداخت چندین هزار لیره پاداش زحمات و مشقات خویش را میکردند و اسмос بآنها حق میداد اما وزارت خارجه يك دولت شکست خورده و تنگدست قادر بهیچگونه پرداختی نبود و اسмос مدعی بود که شرافت آلمان در گرو قولی است که به خوانین ایرانی داده رؤسای و اسмос در عین تصدیق از قبول خواهش وی معذور بودند او درخواست مرخصی کرد و دست در دست تازه عروس بسوی خلیج فارس رهسپار شدند زوجه خود را در بوشهر گذاشته بتنهائی راه تنگستان را در پیش گرفت در اولین دهکده اهالی او را شناخته در مقام تجلیل وی برآمده دستهایش را بوسیدند و بدرقه‌کنان تا اهرم راهنمایش کردند در آنجا اطلاع حاصل نمود که زائر خضر در جنگ با قشقائیا بقتل رسیده و پسرش جای او را گرفته است عموم رؤسا را در يك انجمن دعوت نمود و با نهایت صداقت اعلام کرد که آلمان شکست خورده و بروز بدبختی افتاده یکی از خوانین در آن میان گفت «ما که شکست نخوردیم ما انگلیسها را از مراتع خودمان بیرون رانندیم» بعد صحبت از پاداش نقدی بمیان آمد و اسмос فقر و بیچارگی کشور خویش را تشریح نموده و عده داد همینکه مختصر گشایشی در کار دولت آلمان پدید آید خود حامل پاداش شده فوراً به تنگستان باز خواهد گشت.

و اسмос مقام قونسولگری دولت آلمان در بوشهر را درخواست کرد اما این اقدام بدون موافقت انگلیسها غیرممکن بود و موافقت آنها عملی نشد وزارت امور خارجه برلن حاضر شد هر مأموریتی جز در ایران در هر کشور دیگر به و اسмос محول دارد اما او فقط طالب عزیمت بطرف ایران بود و بس

میخواست از حقوق ماهیانه خویش مبلغی پس انداز کرده بتدریج پاداش خوانین را بپردازد و از دین اخلاقی بیرون آید بالاخره در مقابل تهدید باستعفا و اعمال نفوذ دوستانش دولت آلمان معادل پنج هزار لیره پرداخت. در ماه دسامبر ۱۹۲۴ به همراهی همسر خود و دو نفر شوفور آلمانی وارد بوشهر شد و باین نیت آمد تا با وسائل موتوری زراعت تنگستان را توسعه دهد و از عایدات سالیانه پاداش کافی به خوانین بدهد. يك کامیون دو تراکتور يك ماشین تخمپاش و سه خیش دهنده با خود آورد و شروع به گردآوردن خوانین به دور یکدیگر نمود در اهرم پسر زائر خضر خان نیز مانند پدر بقتل رسیده يك طفل سه ساله مقام او را احراز کرده بود غضنفر السلطنه را بتهران تبعید کرده بودند شیخ حسین سالخورده بیمار شده و بعد از مرگ فرزند علاقه بامور دنیوی نشان نمیداد و اسموس در بوشهر سلطان علی را ملاقات کرد دانست که آن بیمار مدتها در تهران زندانی بوده بعد دکان سلمانی باز نموده و در نتیجه مزاحمت قزاقها و پاسبانها شبانه بطرف جنوب فرار کرده است سلطانعلی پیشنهاد تجدید همکاری با اسموس را نپذیرفت و بگفته خودش در جبین او نور رستگاری ندید و اسموس زوجه خویش را نزد مادام میسر آلمانی در بوشهر گذاشته و باتفاق ویلهلم میسر و دو نفر آلمانی دیگر با ماشینها بطرف چاهکوتاه رفت در راه گرفتار طوفان و رگبار شدید شده میان باتلاق و لجنزار گیر کردند و با تلاش خارق العاده توانستند جانی بسلامت دربرده و پیاده به بوشهر مراجعت نمایند. بعد از چند روز که هوا صاف و بارندگی پایان یافت به چاهکوتاه رفتند در آنجا اسموس شیخ حسین را در حال نزاع دید و در اطاق بیمار با دوستان قدیم ملاقات کرد با شیخ حسین روبوسی نموده و هر دو اشک حسرت و اندوه از دیده فرو ریختند.

شیخ حسین خان شیخ ناصر فرزند خویش را که جوانی محیل بود به اسموس معرفی کرد و نقشه و اسموس را مبنی بر زراعت با ماشین و پرداخت تدریجی عواید زمین از بابت پاداش تأیید نمود در عمل نیز نقشه و اسموس به نتیجه رسید

و حاصل بهاری روبه افزایش نهاد بطوری که مقداری از پاداش فرزندان خوانین اعطاء گردید در آن موقع موافقت نامه بامضاء عموم حاضرین رسید مبنی بر تایید نقشه و اسموس. شیخ ناصر هم در ظاهر قبول کرد اما باطنا دست به دسیسه و نیرنگ زد و حتی شبانه درختان خرمائی را که و اسموس کاشته بود ریشه کن نمود و مجاری آب را مخفیانه مسدود ساخت سفارت آلمان در تهران مطلع شد که دسائسی در جنوب بر علیه و اسموس جریان دارد بعلاوه نسبت چاپلوسی باو داده اند هر قدر اصرار ورزید که دست از عملیات کشیده پاداش نقدی به خوانین بدهد و خود را خلاص نماید بخرج نرفت و و اسموس از جاده لجاج و عناد منحرف نگردید.

شونمان معروف که در اصفهان موفق به تأسیس کارخانه شده و کارش رونق گرفته بود از مشکلات و اسموس و تحریکاتی که بر علیه او جریان داشت آگاهی حاصل کرد و به حکمران اصفهان پیشنهاد نمود مزارع اطراف اصفهان را برای آبادانی و عمران بطرز جدید به و اسموس واگذار نماید حکمران قبول کرد و اسموس نیز پذیرفته و باتفاق عیالش از راه کازرون عازم اصفهان شدند در اصفهان بین او و حکمران اختلافی پیدا شد حکمران میگفت عایدات املاک من نباید بمصرف پاداش خوانین دزد تنگستان برسد و اسموس معتقد بود که چون به خوانین قول شرف داده اگر چه بر علیه او انتریگ کرده اند باید احترام قول خویش را مرعی دارد نصایح شونمان هم مبنی بر ترك خوانین حق ناشناس مؤثر نیفتاد و و اسموس و زنش مجددا راه جنوب یعنی راه نیستی و بدبختی خود را درپیش گرفتند.

در چغادك طلبکاران او را احاطه کردند شیخ ناصر علنا بر علیه او تحریک و تهدید به تقدیم عرضحال به عدلیه بوشهر مینمود توسل و اسموس به موافقت نامه خوانین نیز بیهوده بود زیرا عین آن سند را از بین برده بودند. خلاصه و اسموس را ورشکست اعلام کردند تمام اثاث البیت حتی پیانو بزرگ او را بحراج

گذاشتند و اسموس مجبور به ترك چغادك شد و در بوشهر در یکی از اطاقهای محل سابق زمان قونسولگری خویش اقامت گزید و شکایت نزد محکمه برد خوانین نیز جز زائر خضر بر علیه او تظلم کردند و ادعای جعل و تزویر در سند موافقت‌نامه نمودند و قاضی محکمه را باشاره و کنایه مورد تهدید قرار دادند محکمه پس از سه روز مطالعه جعل و تزویر سند را تأیید و دین و اسموس را نسبت به تنگستانیها تصدیق کرد این حکم چون صاعقه در فرق و اسموس صدا داد و تا آخر عمر زیر سنگینی این بار خرد و سائیده شد به محکمه شیراز استیناف داد در آنجا نیز حکم بر علیه او صادر گردید تنگستانیها بحالش ترحم کردند و مجددا صحبت از آشتی و صفا بمیان آوردند و لکن و اسموس پیشنهاد آنان را با حقارت رد کرد و بدیوان تمیز تهران عرضحال تقدیم داشت چون تصور نمینمود رأی دیوان تمیز بنفع او صادر شود در ماه آوریل ۱۹۳۱ با درونی مجروح و آغشته به درد و اندوه عازم برلن گردید در آنجا سخت بیمار شد و دانست که آفتاب عمرش بزودی غروب خواهد کرد خبر رأی مساعد دیوان عالی وقتی باو رسید شادی زائد- الوصفی به وی دست داد که اقلا در مقابل خدمات و زحمات فوق طاقت بشر شرافتش لکهدار نشده و موجب سربلندی زوجه‌اش میان امثال و اقران خواهد بود.

برخلاف رفتار ناهنجار بعضی از شیوخ عموم افراد قبائل جنوب يك نوع محبت آمیخته باحترام نسبت به و اسموس داشته و تاکنون نام او را به نیکی یاد میکنند و مانند فرزندان مهربان درباره وی پایدار و وفادار مانده‌اند.

يك قسمت از وقایع راجع به و اسموس از کتاب «کریستو فرسایکس» انگلیسی اقتباس شده و قسمت عمده آن از طرف محمد باقر تنگستانی که از میهن‌پرستان مشهور جنوب به شمار میرود و در زمان مهاجرت بر علیه متفقین جنگ نموده روایت شده است:

نقض بیطرفی ایران

مستوفی الممالک رئیس الوزراء که ۱۸ روز بعد از شروع جنگ کابینه خود را تشکیل داد در بدو زمامداری با مشکلات گوناگون میان دو دسته دول متخاصم مواجه شد و چون مجلس شورای ملی تعطیل بود برای اتخاذ رویه دولت با برخی از رجال مجرب و بصیر مشورت نمود مخصوصاً ساعت‌ها با مشیر الدوله و موتمن الملك در خلوت نشست و با تصویب ایشان با صادر فرمان ذیل از طرف شاه مبادرت ورزید:

فرمان همایونی راجع به بیطرفی دولت ایران ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۳۲ - اول نوامبر ۱۹۱۴

نظر باینکه در این اوقات متأسفانه بین دول اروپا نایره جنگ مشتعل است و ممکنست این محاربه بحدود ممالک ما نزدیک شود و نظر باینکه روابط و دادیه ما بحمد الله با دول متخاصمه برقرار است برای اینکه عموم اهالی از نیات مقدسه ما در حفظ و صیانت این روابط حسنه نسبت به دول متحاربه مطلع باشند امر و مقرر می‌فرمائیم که جناب مستطاب اجل اشرف افخم اکرم مهین دستور معظم مستوفی الممالک رئیس الوزراء و وزیر داخله فرمان ملوکانه را به فرمانفرمایان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ دارند که دولت ما در این موقع مسلک بی‌طرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می‌نماید و بدین لحاظ مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید وجها من الوجوه برا و بحرا کمک بهمراهی و یا ضدیت هر یک از دول متخاصمه نموده یا اسلحه و ادوات حربیه برای یکی از طرفین تدارک یا حمل کنند و باید از طرفداری با هر کدام از دول متحاربه پرهیز و احتراز نموده مسلک بی‌طرفی دولت متبوعه خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بی‌طرفی و صیانت روابط حسنه باز آنچه هیئت دولت ما مصلحت داند و بعرض برسد در اجرای مقررات آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت.

۱۲ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۳۲

تلگراف متحد المال از طرف ریاست وزراء بعموم فرمانفرمایان ایالات و حکام ولایات مورخ ۱۳ ذیحجه الحرام ۱۳۳۲:

از طرف قرین الشرف اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه فرمانی شرف صدور یافته است از زیارت این فرمان مبارك و تلقی مدلول آن البته بخوبی ملتفت خواهند شد که نظر آفتاب اثر ملوکانه ارواحنا فداه در این موقع جنگ عمومی بکلی بسوی بیطرفی متوجه است و هیئت دولت نیز تا حال مساعی خود را به پیشرفت همین نظر صرف نمودند و اینک حسب الامر اقدس اعلى مقرر است که مدلول این فرمان مبارك را بعموم اهالی اعلام و اخطار نموده و مراقب باشند که مأمورین دولت علیه اوامر مقدسه ملوکانه را کاملاً بموقع اجراء گذاشته و طبقات اهالی نیز مسلك بیطرفی دولت متبوعه خود را پیروی نموده و در حفظ روابط حسنه بین دولت علیه و دول متحاربه ساعی باشند.

مستوفی الممالك در همین تاریخ سواد فرمان را در ضمن مراسله رسمی بسفارتخانه‌های خارجی مقیمین دربار شاهنشاهی ارسال داشت قبل از صدور چنین فرمانی لازم بود از طرفین متخاصمین استمزاج شود با چه شرطی حاضر هستند بیطرفی ایران را محترم شمارند بدین لحاظ علاء السلطنه وزیر امور خارجه در روز چهارشنبه ۹ ذی القعدة ۱۳۳۲ که روز پذیرائی هفتگی او بود در ضمن مذاکره با عاصم‌بیک سفیر کبیر عثمانی در تعقیب مذاکرات سابقه رئیس الوزراء استعمال نمود که اگر دولت ایران بیطرفی خود را اعلام نماید آیا دولت عثمانی این بیطرفی را محترم شمرده از اقداماتیکه ناقض آن باشد خودداری خواهد نمود یا خیر؟

سفیر کبیر اطمینان داد که هرگاه این بیطرفی رسماً اعلام شود البته دولت عثمانی رعایت آنرا خواهد کرد ولی گفت دولت عثمانی نمیتواند نهان دارد که حضور قشون روس در آذربایجان قطع نظر از اینکه حدود ما را تهدید میکند خود ناقض این بیطرفی است و مادام که قشون اجنبی در خاک ایران اقامت دارد

واضح است که نمیتوان بر عایت کامل این بیطرفی از طرف روسها مطمئن بود بنابراین نباید دولت ایران منتظر باشد پرنس محمد علی خان علاء السلطنه تا وقتیکه اوضاع حاضر در آذربایجان حکم فرماست دولت عثمانی هم تعهدی بر عایت بیطرفی ایران نموده و حقیقهٔ تعهد خود را بموقع اجراء گذارد. در دنبال این مباحثات وزیر امور خارجه روز یازدهم ذی القعدة در باغ بیلاقی دزاشوب دعوتی از کروسوتس وزیر مختار روس و والتر تونلی وزیر مختار انگلیس نمود و با حضور مستوفی الممالک رئیس الوزراء مذاکرات مفصل بعمل آمد مستوفی الممالک اوضاع فعلی آذربایجان را تشریح و وضع اکراد و هیجانیکه در آنها بوسیله مأمورین عثمانی تولید شده با مشکلاتی که ممکنست بعدها بروز نماید درست بیان و جلوگیری از هرگونه حوادث ناگواری را لازم دانسته تقاضا کرد که برای حصول اطمینان عثمانیها لازم است دولت روس به مواعید مکرر خود وفا نموده و فعلا که اوضاع آذربایجان موجب نگرانی نیست قشون خود را از نقاط شمالی ایران ببرند و دولت ایران هم فوراً ولیعهد را بطوریکه سابق مذاکره شده بود به تبریز اعزام و استعداد کافی در آن حدود تشکیل خواهد داد تا از هیجان اکراد که هنوز کسب اهمیت ننموده است جلوگیری شده دولتین روس و عثمانی هر دو از حمله که ممکنست از حدود خاک ایران ب خاک یکدیگر شود مطمئن باشند و نیز خاطر نشان نمود که دولت ایران از ابتدای جنگ حالیه اروپا مصمم باعلان بیطرفی بوده و عملاً هم بیطرفی را رعایت نموده است ولی حالا که حوادث تازه را پیشبینی میکند و ممکنست در حدود خاک این دولت منازعاتی واقع شود مصمم است رسماً این بیطرفی اعلام گردد اما واضح است مادامیکه قشون یکی از دول متخاصمه در خاک این مملکت اقامت دارد اعلان این بیطرفی خالی از اشکال نیست دولت ایران میدانند که این بیطرفی در صلاح و صرفه روس و عثمانی است اینست که از دولت روس تقاضا مینماید اجرای این نیت را تسهیل و بواسطه بردن قشون خودشان از آذربایجان رفع بهانه عثمانیها را نموده و محلی برای تجاوزات آنها باقی نگذارند. وزراء مختار روس و انگلیس نظر

دولت ایران را تصدیق ولی اظهار داشتند بچه ترتیب میتوان از دولت عثمانی مطمئن شد که بعد از رفتن قشون روس از آذربایجان عساکر عثمانی جای آنها را نگیرد و چه قسم تأمینی میدهند. رئیس الوزراء در جواب اظهار داشت معلوم است دولت ایران هیچوقت راضی نخواهد بود که قشون خارجی دیگری جای قشون روس بآذربایجان بیاید و سفیر کبیر عثمانی بمن قول داده است که در صورت تخلیه ایران از قشون روس بیطرفی ایران را محترم شمارند بدیهی است در موقعیکه جنابعالی با نیت دولت ایران موافق و مساعد باشید ممکنست از این بابت در اسلامبول هم موافقت حاصل شود بالاخره نتیجه مذاکرات این شد که وزراء مختار خواستار شدند دولت ایران تقاضای خود را کتبا بسفارت روس اظهار نماید.

روز بعد وزیر امور خارجه مراسله در این زمینه بسفارت روس نگاشته سواد آنرا بسفارت انگلیس ارسال و اظهار داشت نظر به مساعدتهائیکه از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت بامور ایران میشود مترصد است در موضوع مراسله مزبور نیز از تائید نظریات دولت ایران مضایقه نمایند و نظیر این اقدام را بوسیله سفارتین دولت شاهنشاهی در پطرگرا و لندن بعمل آورد بدبختانه مساعی مبذول به نتیجه مطلوبه نرسید و پس از چهار روز یعنی در تاریخ ۱۶ ذی القعدة ۱۳۳۲ پاسخ منفی سفارت روس باین مضمون بوزارت امور خارجه رسید:

«دوستدار با نهایت توقیر و احترام در جواب مراسله محترمه جناب مستطاب اشرف عالی مورخه ۱۲ شهر حال نمره ۳۱۶۷ زحمت افزا شده بموجب دستور العمل اولیاء دولت اعلیحضرت امپراطوری خاطر مودت مظاهر را قرین استحضار میدارد که احضار قشون روس از آذربایجان فعلا غیرممکنست زیرا فقط وجود قشون مزبور میتواند موجبات امنیت اتباع روس و خارجه را فراهم آورد بواسطه عدم وجود قوای دولت علیه ایران این امنیت ممکن الحصول

نمیباشد و البته اولیاء دولت ایران مسبوق و مستحضرند که در این اواخر چند فقره اتفاقات ناگوار از طرف اکراد رخ داده است. در این موقع احترامات فائقه را نسبت بجناب مستطاب اشرف عالی تجدید مینماید. «کرسوتوتس» با وصول این نامه امید بحفظ بیطرفی ایران مبدل بیأس شد و هرآن وقوع حوادث ناگوار انتظار

میرفت و همواره دولت ایران برای جلوگیری از زیاده‌روی روسها بوزیرمختار انگلیس متوسل میشد و برای ممانعت از تجاوز عثمانیها دست بدامان شارژهدافر آلمان میزد و در حقیقت مصداق الغریق یتشبث بکل حشیش بود. ما در اینجا فهرست‌وار بحوادث مزبوره اشاره کرده و دنبال آن بعضی از مکاتبات متبادله بین دولت ایران وسفارتخانه‌های خارجی را با ذکر تاریخ و نمره درج مینمائیم قضاوت و تشخیص اینکه گناه نقض بیطرفی ایران بعهدہ کدام دسته از متخاصمین بوده با خوانندگان عزیز است:

در اواخر ماه ذی القعدة ۱۳۳۲ يك كشتی جنگی انگلیس در رود کارون لنگر انداخت و به پاره اقدامات نظامی مبادرت ورزید باین جهت مأمورین عثمانی هم در نقاطی چند از جمله در نقطه موسوم به (ام الرصاص) که مقابل گمرکخانه محمره است عسکروتوپ گذاشتند پس از اعتراض دولت ایران انگلیسها کشتی جنگی را از کارون بردند.

در تاریخ ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۲ صبح قبل از طلوع آفتاب فرمانده روس در تبریز با يك دسته قشون به شهپندرخانه عثمانی رفته باش شهپندر عثمانی و قونسول اطریش را گرفته دفترخانه آنها را مهر کردند.

در تاریخ ۲۰ ذی الحجه ۱۳۳۲ فن هنتیگ نایب سفارت آلمان موقعی که در شعبه بانك استقراضی همدان برای اخذ وجه برات حاضر شد مورد تعرض و حمله يك نفر ارمنی مستخدم بانك واقع گردید.

مسیو ویلهلم لیتن قونسول آلمان در تبریز در قونسولگری آلمان از طرف دو نفر اتباع روس مورد حمله واقع و خیال کشتن او را داشتند مشار الیه بعد از

مدافعه بواسطه ضعف مزاج بستری گردید بمریضخانه امریکا رفته کارهای قونسولگری را به امریکائیهها واکذار نمود.

در اوایل محرم ۱۳۳۳ مجددا شجاع الدوله وارد آذربایجان شد و بطرف مراغه رفت و دو فوج شقاقی و مراغه را احضار نمود.

سفارت روس در تاریخ ۲۳ محرم ۱۳۳۳ اطلاع داد که عثمانیهها در ساوجبلاغ اسباب و اموال پالکونیک و ویس قونسول آنجا را ضبط و تصرف نموده‌اند.

در ضمن مذاکره روز پنجم صفر ۱۳۳۳ میان وزیرمختار انگلیس و وزیرمختار روس با حضور رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه و الترتونلی وزیرمختار انگلیس از فعالیت دبیر ایرانی سفارت آلمان (نگارنده این کتاب) و تحریک برضد متفقین شکایت کرد.

کارخانه قالی‌بافی پتاک آلمانی در تبریز در ماه ذی الحجه ۱۳۳۲ از طرف روسها توقیف شد. سردار مکرری سیف السلطنه بدست عساکر عثمانی در ساوجبلاغ آذربایجان تیرباران شد.

در ۲۶ ذی الحجه ۱۳۳۲ خبر ورود ده هزار نفر قشون عثمانی با جمعی اکراد به قطور و حرکت بطرف خوی واصل گردید.

در ماه ربیع الاخر ۱۳۳۳ تعقیب و اساموس قونسول آلمان مقیم بوشهر از طرف یک کاپیتن انگلیسی صورت گرفت.

ریمن لکنت وزیرمختار فرانسه در طی مراسله مورخه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۳ از اقدامات کمیته انقلابیون کرمانشاه برضد متفقین و جلوگیری از تعلیم زبان فرانسه در مکتب الیانس اسرائیلی شکایت نمود

در ماه ربیع الاول ۱۳۳۳ انگلیسها در اهواز مسیو هلمیش آلمانی مستخدم تجارتخانه (ونکھوس) را توقیف و مسیو هلمست را از محمره به هندوستان تبعید

کردند و سیم دستگاه تلگراف اهواز را به يك كشتی انگلیسی منتقل ساختند. ریمن لکنت وزیرمختار فرانسه در اواخر مارس ۱۹۱۵ (ربیع الاخر ۱۳۳۳) تلگراف ذیل از منشی واسموس بسفارت آلمان رسید:

«در بهمیاری مسیو واسموس و دکتر لاندس و بنده را توقیف و دستگیر نمودند واسموس به برازجان فرار نمود ولی بنده و دکتر لاندس را جبرا و با بی‌احترامی بسیار به بندر ریگ بردند در آنجا بتوسط حیدر خان بدست شیخ داده مشار الیه ما را بکشتی برد در آنجا بنده را رها کرده و پاره اسبابهای مرا مسترد داشتند ولی دکتر لاندس را به اسیری بردند.»

در آخر ربیع الثانی ۱۳۳۳ انگلیسها به صاحبمنصبان سویدی در جنوب که اسلحه و فشنگ با اسم ژاندارمری وارد میکنند و محرمانه باآلمانیها میدهند و اینکه در ماه ژانویه یکهزار و چهارصد صندوق اسلحه و قورخانه و بمب در بوشهر برای ژاندارمری وارد شده و کاپیتان لندبرگ آنها را تحویل گرفته و حمل کرده اظهار سوءظن نمودند.

اختلاف عقیده وزیرمختار انگلیس با وزیرمختار روس در ضمن ملاقات روز سه‌شنبه ۱۱ صفر ۱۳۳۳ به مستوفی الممالک ثابت شد و خود مستوفی اختلاف را تشدید کرد.

در اوایل ژانویه ۱۹۱۵ وزیرمختار انگلیس به مستوفی الممالک رئیس الوزراء اظهار داشت برحسب تقاضای همقطار روس خودم بدولت علیه اطلاع میدهم که فرمانفرمای قفقاز بملاحظات نظامی صلاح دانسته که قشون روس آذربایجان را تخلیه نماید و حالا لازم است دولت ایران هم با جدیت تمام از عثمانیها بخواهند که تجاوز خود را خاتمه داده عقب بروند بعد معلوم شد اشتباهی روی داده و فرمانفرمای قفقاز چنین تصمیمی نگرفته فقط میان او و دولت روس در این باب تبادل نظر بعمل آمده است.

در ماه ربیع الاول ۱۳۳۳ عثمانیها شیخ غضبان مجتهد بنی لام را با چند نفر علماء میان بنی طرف و حویزه و سایر عشایر فرستاده‌اند که دعوت بجهاد کنند.

در ماه ربیع الاول ۱۳۳۳ عمال انگلیسی هولست آلمانی نماینده تجارتخانه وینگهوس را در محمره توقیف و به بصره تبعید و اجزاء شیخ محمره در این کار کمک نموده‌اند.

در ماه ربیع الاول ۱۳۳۳ دکتر پوژن قونسول جدید آلمان وارد اصفهان شد تجار و عده اشخاص غیررسمی با چهل پنجاه نفر ژاندارم باستقبال او رفتند این اقدام مورد اعتراض انگلیس و روس گردید اینک مراسلات و راپورتهای رسمی را بعنوان سند و ضبط در تاریخ ذکر مینمائیم:

یادداشت سفارت آلمان مورخ ۱۰ ذیحجه ۱۳۳۲ بوزارت امور خارجه

«سفارت امپراطوری اکنون از خبریکه روزنامه رعد شماره ۱۶- اشاعه داده با حیرت فوق العاده و تأسف بی‌نهایت استحضار حاصل نمود موافق خبر مزبور که از طرف دولت علیه تکذیب نشد معلوم می‌شود ناگوارترین بی‌رحمی‌ها نسبت به یکی از تجار آلمانی ساکن مشهد بعمل آمده چون تحصیل اطلاع موثق از خراسان برای سفارت امپراطوری خالی از اشکال نیست از آن جناب اشرف تمنی می‌شود بوسیله تلگراف فوری و حضوری از ایالت خراسان در این خصوص تحقیقات کامله فرموده در صورت صحت تعلیمات سریعه مرحمت نمایند که بدون فوت وقت اقدام بدستگیری مرتکبین نموده و سخت‌ترین مجازات را درباره آنها مرعی دارند ضمناً پس از تحقیق مسئله خوب است از سفارت امپراطوری روس مقیم تهران سؤال شود آیا در مقابل این جنایاتیکه سربازان روس در يك مملکت بیطرفی نسبت به مخلوق بدون مدافعه مرتکب میشوند چه رویه می‌خواهند اتخاذ نمایند بدیهی است که سفارت امپراطوری انتظار دارد

هرچه زودتر از اقدامات مبذوله و از تدابیری که در حفظ تبعه آلمان ساکنین خراسان معمول می‌شود آگاه و مستحضر گردد ایام شوکت و جلالت مستدام باد سفارت آلمان.»

علاوه بر مشهد در تبریز نیز دست تعدی روسها بسوی عمال شرکت آلمانی «دوچ پوزیش تربیش اگنین گزل شافت» دراز و آلمانها برای حفظ خود متوسل به قونسول آمریکا شدند و درخواست ملجاء و پناهی نموده و سفارت اتازونی در تاریخ ۱۴ ذی الحجه در این باب مراسله بدین مضمون بوزارت امور خارجه نوشت:

«قونسول آلمان و اتباع آن دولت در تبریز از قونسولگری آمریکا درخواست ملجاء و پناه نموده و می‌گویند جان آنها در معرض خطر است همین تقاضا نیز در خصوص منافع عثمانیها بعمل آمده است نظر باوضاع مدهش تبریز که شاید برای آلمانها متضمن خطر جانی باشد قونسولگری آمریکا موقتا بقونسول آلمان و شاید هم بعده از اتباع آن دولت در قونسولگری اجازه تحصن داده ولی قبل از اینکه این قبیل تحصن و حمایت بعمل آید (باستثنای موارد ضروری و فوری از قبیل مورد کنونی) اجازه دولتی که قونسولگری در خاک آن واقع است باید قبلا تحصیل شود. نظر بمراتب فوق از حضرت اشرف سؤال میشود که این قبیل پناه و حمایت را که شاید اوضاع موجوده لزوم آنها را ثابت نماید دولت علیه ایران اجازه میدهد یا خیر. نظر باینکه اوضاع حاضره تبریز سخت دشوار و برای جان و آزادی اتباع آلمان ممکن است متضمن مخاطره باشد استدعا دارم در این خصوص جواب فوری بدوستدار مرحمت فرمائید کالدول.

از چپ بر است: جوئن لورنس کالدول وزیرمختار امریکا. اله یار صالح منشی سفارت. علی پاشا صالح منشی سفارت. دلامبرت دفتردار سفارت و برادر زن وزیرمختار.

بدیهی است وزارت امور خارجه ایران جواب مثبت باین مراسله داده و حتی

از اقدامات قونسول امریکا اظهار امتنان نمود اما روسها بحمايت امریکا اعتنائی نکردند بطوریکه شارژهدافر آلمان مجبور شد نامه شديد اللحنی در تاریخ ۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۲ بوزارت خارجه باین شرح بنویسد:

با کمال احترام خاطر مودت مظاهر آنجناب اشرف را مستحضر میدارد که از قرار مسموع روسها در تبریز قونسولگری آلمان را اشغال و غارت نموده و درصدد دستگیری اتباع آلمان برآمده پس از آن مأمورین و سربازان روس اثاث البیت اشخاص غیررسمی و اشیاء شخص قونسول آلمان را پارهپاره و فاسد کرده‌اند و حال آنکه در همان موقع آلمانیها در تحت حمایت اتازونی امریکا بوده‌اند دوستدار بر علیه توقیف قونسولگری آلمان در خاک ایران و انهدام وحشیانه منازل خصوصی آلمانها با نهایت شدت پروتست نموده و مجبور است اولیاء دولت علیه را که در مقابل این حوادث غمض عین فرموده‌اند مسئول خسارات وارده به آلمانها بدانند اینگونه حرکات غیرمشروع که در تبریز در يك خاک بیطرفی واقع شده نه تنها نقض و ابطال جدیدی از حقوق بین الملل و پایمال نمودن تمدن و آداب بشمار میرود بلکه یکنوع لطمه است بر روی دولت ایران و بیطرفی این مملکت که از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت اقدس همایونی اعلام شده و همچنین وهن بزرگی است نسبت به ممالک متحده امریکا که حمایت آلمانهای تبریز را برعهده گرفته بودند از آن جناب اشرف متمنی است توجه دولت روس را باین نکته معطوف داشته خاطر نشان فرمایند که اتازونی امر يك شاهد و قاضی این حرکات بلا نظایر بوده و خواهد بود در این موقع احترامات فائقه را تجدید مینماید. «فن کار درف»

نمره ۲۴۲ مراسله وزارت خارجه بسفارت آلمان مورخه دهم ربیع الثانی

۱۳۳۲

از مضمون نامه آن جناب مورخه ۱۷ فوریه ۱۹۱۵ راجع به رفتار انگلیسها در اهواز نسبت به مسیو هلمیش تبعه آلمان مستخدم تجارتخانه ونکھوس

استحضار حاصل نمود با نهایت تأسف از این واقعه احتراماً زحمت‌افزاست که وزارت خارجه در این خصوص و هم در مسئله هولست و رفتاری که با آنها شده است شدیداً بسفارت انگلیس پروتست و ترمیم اینکار را تقاضا نموده و هم بوزیرمختار دولت ایران مقیم دربار بریتانیا تلگرافاً تأکید شد که بمقامات لازمه از این رفتار ضجرت خاطر اولیاء دولت ایران را بیان و پروتست نموده توضیح دهد که این اقدامات طبعاً دلالت برضدیت با بیطرفی این دولت علیه مینماید ولی در این موقع زاید ندیده زحمت میدهد که عین تجاوزات عثمانیها بحدود محمره و تحریکاتی که در عشایر این طرف از طرف آنها میشد از مقام منبع ریاست وزراء با جناب مستطاب سفیر کبیر دولت علیه عثمانی دام اقباله و آن جناب مذاکرات لازمه شده و وخامت عاقبت این امور که متضمن انواع ضررهای مادی و معنوی دولت علیه و مستلزم وقوع این حوادث و تجاوزات دیگران بود خاطر نشان گردید و هم کتبا آنچه لازم بود بسفارت معزی الیها از طرف سلف محترم دوستدار نوشته شد و دوستدار یقین دارد تصدیق میفرمائید همان تجاوزات و تحریکات عثمانیها در حدود محمره و سقز و بانه و اقدامات خلاف پاره اتباع آلمان بنام قونسولی آن دولت امپراطوری مورث این تجاوزات و رفتار انگلیسها گردید رفتار دکتر پوژن در کاشان و حرکات اخیره‌اش در اصفهان و اقدامات شوئمان در حدود کرمانشاه همین محظورات را برای دولت ایران نمایش میداد و حال آنکه در عهد مقدسه مصرح است که دولت امپراطوری برای حفظ منافع تجارتهی خود در سه نقطه از خاک این دولت ذیحق بداشتن مأمورین قونسولگری هستند بالفرض که حسن موافقتی نسبت بمنافع تجارتهی آن دولت امپراطوری از طرف دولت علیه ایران در پاره مواقع ظاهر گردید رسم موافقت آن نیست که رضا دهند آن حسن موافقت مودی به نتیجه سوء گردد مناسبات حسنه دولتین آلمان و ایران را همواره ذی قیمت و گرانبها و به تقدیس تلقی نموده جدا خواستار است که باسرع وقت و باسرع وسائل اشخاص فوق را از این اقدامات و حرکات که در صورت دوام مورث مشکلاتی

میشود که دولت ایران به مسئولیت آن علاقه‌دار نیست ممنوع فرمائید با کمال انتظار مترصد است موافق مذاکرات با ریاست وزراء و اولیاء دولت علیه عثمانی و با تأییدات و حق‌شناسی اولیاء دولت امپراطوری آلمان موافقت کرده امر بدهند که این تجاوزاتی که علت آن تجاوزات دیگران شده است از طرف اولیاء دولت معزی الیها متروک و دیگر مأمورین دولت آلمان بدین اقدامات غیرمنتظره مبادرت نکرده و برای دولت ایران بالطبع تولید این مشکلات را ننموده و بیطرفی این دولت علیه را از هر حیث محترم بدانند. «معاون الدوله»

نمره ۲۳۸ تلگراف شیخ خزعل سردار ارفع حاکم محمره بوزارت خارجه ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳

در باب اظهارات سفارت آلمان در آن موقع از کسان فدوی حاضر نبوده خلاف بعرض میرسانند هشت ماه است حسب الامر اولیاء دولت خود را در بیطرفی نگاه داشته و تا آخرین درجه هم بیطرف خواهم بود عثمانی‌ها کوشش دارند که اهالی عربستانرا با خود همراه نمایند قشون نظامی و توپ با اعراب عماره با چند نفر علماء عتبات همراه آورده از طریق سنی طرف که خاک ایران است ده فرسخ داخل شده بعموم مشاهیر و رؤسای عشایر عربستان نوشته دعوت بجهاد میکنند که هرکس با ما متفق نشود از این طرف حمله می‌آوریم جنگ مینمائیم اسباب بهانه بدست انگلیسها داده می‌گویند چون قشون نظامی از دولت علیه ایران در عربستان نیست که جلوگیری نماید و بواسطه عنوان جهاد در اعراب اطمینان نداریم قشون را مستقلاً به ناصری و حله برای جلوگیری و حفظ املاک انگلیسها و راه نطف وارد نموده‌اند از نوشته‌جات علماء اختلاف مابین اعراب و عشایر افتاده عجاله برای تنبیه مخالفین مشغول اقدامات هستند «خزعل»

نمره ۲۳۵ تلگراف حکومت کرمانشاه بوزارت خارجه ۸ ربیع الثانی (تاریخ مخابره ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳).

شیخ حسن شیخ الاسلام چند روز است وارد کرمانشاه شده و دو مجلس با بنده ملاقات نموده و مذاکرات جلسه اول را کارگذاری با پست سه شهر جاری بعرض رساند در جلسه ثانی پاکتهای کماندان حرب عراق و بعضی از علماء خطاب به مخلص بضمیمه بعضی فتاوی علماء اعلام که چند فقره آنرا به کارگذاری تقدیم نموده است تسلیم نموده و خلاصه مندرجات نوشتجات ضدیت با شیخ خزعل و همراهی با دولت عثمانی بود چون ضمنا مطالب را به بیانات شیخ حسن واگذار کرده بودند لذا تقریر او را بطور اختصار عرض میکنم: خلاصه مطلب اینکه در دو موضوع از شما تقاضای همراهی داریم اولاً. در سرکوبی شیخ خزعل که در عالم اسلامیت ضدیت کرده ثانیاً اجازه بدهید که قشون عثمانی بلامعارض از کرمانشاه عبور نماید در تقاضای اول گفتیم محل خزعل تا کرمانشاه مسافت زیادی دارد و همراهی من در این موضوع برای شما بهیچوجه مثمرتر نخواهد بود و اما در تقاضای ثانی جواب رسمی من بشما این است که بگویم چون دولت من بیطرف است منم باید بیطرف باشم ولی برای اینکه قبلاً شما را با نظریات خود متقاعد کنم مراتب را قدری با شرح و بسط میگویم اگر شما از حدود ذهاب قشون وارد کنید و منم ساکت بنشینم چون نقض بیطرفی ایران شده انگلیسها در حدود فارس و کرمان روسها در تمام حدود شمالی قشون وارد میکنند خود شما میدانید دولت ایران هم آن قوه را که بتواند جلوگیری کند ندارد پس بجای دوستی از طرف شما يك نوع دشمنی با دولت ایران شده است و حال آنکه یقین دارم شما راضی نیستید و بعلاوه قشون شما در خاک کرمانشاه بواسطه وحشیگری عشایر هرجومرج در این حدود تولید خواهد کرد که نه شما میتوانید از عهده جلوگیری برآئید نه من چون نماینده شهبندری هم با مشار الیه همراه بود پس از مذاکرات زیاد بالاخره اظهارات بنده را تصدیق و وعده دادند که نظرنات بنده را بوسیله تلگراف رمز به والی بغداد و

سفارت کبرای عثمانی اظهار دارند و در خاتمه چون شیخ حسن مشار الیه دعاوی ملکی با کلیائی دارد بنا شد که عرض حال خود را مستقیماً بحکومت داده و بدون آنکه داخل این قبیل مذاکرات بشود پس از تصفیه دعاوی خود به بغداد مراجعت کند مخصوصاً به مشار الیه خاطر نشان شد که خیلی مراقب بوده و حرکتی برخلاف بیطرفی از او ناشی نشود که حکومت را ناچار نموده علیه او اقدامی خارج از نزاکت نماید و وعده داد که ساکت باشد (امیر مخم)

نمره ۲۴۷ تلگراف وزارت خارجه بوزیرمختار ایران مقیم پطروگراد مورخه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳

از قرار اطلاع واصله اوایل ماه گذشته قشون روس غفله بدهات باقرلو و تپهباشی قشلاق شاهسونها هجوم و چند ده را آتش زده قریب پنجاه نفر از اهالی سوخته‌اند ساکنین دهات متفرق و با حالت خیلی سختی هستند مراتب را بسفارت نوشته مطالبه خسارت شد جنابعالی مذاکره و پرتست نموده جدا از این قبیل اقدامات جلوگیری و خسارت مجروحین را توأماً مطالبه نمائید «علیقلی»

نمره ۲۵۲ تلگراف کارگذار کرمانشاهان بوزارت امور خارجه ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

کارپردازی خانقین مینویسد پنج روز است یحی الدین و بهاء بیک یوزباش از بغداد باینجا آمده در کنار رود خانقین برای آنها چادر زده‌اند دو نفر درویش ایرانی هم همراه آنها آمده و در همان چادر منزل دارند از قرار مذکور یکی از آن درویش سالار الدوله است و احدی را نمیگذارند داخل چادر شود و نیز میگویند اسلحه زیادی از بغداد برای آنها حمل شده و میخواهند با عسکر و ردیف خانقین به قورمتو نزدیک قصر شیرین بفرستند امیر حشمت هم میخواهد با

قائمقام به قورمتو برود و بطور تحقیق میخوانند سالار الدوله را با رؤسای عشایر همراه نموده روانه کرمانشاه نمایند و از مذاکرات با امیر حشمت چنین استنباط میشود که مشار الیه بامر ولایت بغداد عازم ایران شده که عشایر سرحدی را با عثمانیها همراه نماید و در ضمن سخن امیر حشمت اظهار داشته که چند روز قبل سالار الدوله با صاحب‌منصبان آلمانی وارد بغداد شده و خیال حرکت ایران را دارد ولی والی بغداد میخواست او را بسمت اناتولی روانه کند که این مطلب همان است که سابقا بآن اشاره شد «معاضد الملك»

نمره ۲۶۲ مراسله وزارت امور خارجه به سفارت کبرای عثمانی مورخه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳

در طی مراسلات رسمیه عیدیه وقایع خانمانسوز ارومی که از اثر تجاوزات و اقدامات قوای نظامی آن دولت علیه بظهور رسیده خاطر گرامی جناب مستطاب عالی از کیفیات آن مستحضر گردیده است اینک دوستدار به تعقیب و تأیید مراسلات سابقه وزارت خارجه مفاد اخبار واصله از ارومی را که حقیقه باعث ملالت و افسردگی است باطلاع خاطر محترم ذاتعالی سفارت پناهی میرساند که حین مصادمات در آن صفحات چند قریه کلیه به یغما رفته و بعضی قراء احتراق و هستی مردمش طعمه آتش گردیده در چند ده دیگر که مسیحی‌مذهبان سکونت داشته‌اند بی‌اندازه قتل و بی‌عصمتی واقع و قسمتی از آنها بشهر و نواحی فرار کرده‌اند و نیز خیر میدهند بخانه اسماعیل‌نام که جزو میسیون فرانسه مستخدم بوده مومی الیه و چند نفر زن و بچاهش را بقتل رسانیده‌اند و در ارومی هم خسارت زیاد وارد آمده درب و پنجره را شکسته و برده‌اند دوستدار یقین دارد که قطعاً تصدیق میفرمایند وقوع این اتفاقات وحشت‌انگیز در تاریخ اتحاد و یگانگی دولتین هیچ وقت نمیتواند نمایش مطلوبی را حائز گردد و طبعا مقتضیات یک‌جهتی حکم‌گذار است که دوام این احوال اسف

اشتمال مصلحت و صوابی را برای دولتین متضمن نبوده سهل است ضررهای گوناگون معنوی را استقبال خواهد کرد علیهذا دوستدار حقا و اصولا اقدامات قوای آن دولت علیه را که از نتیجه تجاوزات آنها بوقوع پیوسته است پروتست و رجعت آنان و جبران تمام خسارات و دماء مقتولین را جدا طلب نموده بانتظار حسن توجه آن جناب مستطاب احترامات «معاون الدوله»

نمره ۲۷۶ مراسله وزارت خارجه بسفارت انگلیس مورخه ۲۲ ربیع الثانی

۱۳۳۳

از قرار اطلاعی که امروز بدوستدار رسیده در شب ۱۸ حوت مأمورین دولت فخمیه انگلیس قونسول آلمان را که در يك میدان بیرون شهر بوده با رئیس تجارتخانه آلمان غفلته گرفته و بجهاز برده‌اند و نیز مأمورین انگلیس که از آن جمله کاپیتن نوئل است درصدد بوده‌اند که مسیو واسموس آلمانی را بدست یاری حیدر خان حیات داودی دستگیر نمایند و مشار الیه فرارا به برازجان آمده و بنه و اموال او را که از قرار مذکور معتنی به بوده است مأمورین مزبور از بندر ریگ بجهاز انگلیس حمل کرده‌اند چون این واقعات تأسف‌انگیزی که در خاک بیطرف ایران واقع میشود ناقض بیطرفی این دولت علیه میباشد دوستدار ناگزیر است با عطف بمراسله ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳ باقدمات مزبوره که بکلی خلاف انتظار بعرضه شهود میرسد جدا اعتراض نماید و از آنجائی که اولیاء دولت علیه ایران به مساعدتهای آن جناب جلالتماب و رعایت بیطرفی ایران همیشه بنظر حق‌شناسی نگاه میکنند امیدواری کامل حاصل است که برای سد ابواب این قبیل اقدامات در خاک ایران که با مصالح طرفین منافات کلی دارد مساعی جمیله بکار برده بجهت اعاده قونسول و رئیس تجارتخانه و استرداد اموال واسموس و عدم تعرض دولت فخمیه انگلیس باو و همراهانش احکام لازمه از طرف اولیاء آن دولت صادر خواهند فرمود دوستدار ممنون میشود که هرچه زودتر از

اقدامات جدیه آن جناب اطلاع یافته و اطمینان کامل در عدم تکرار اینگونه عملیات مأمورین دولت فخمیه انگلیس حاصل نماید. «معاون الدوله»

نمره ۲۸۲ مراسله سفارت آلمان بوزارت امور خارجه ۲۳ ربیع الثانی
۱۳۳۳

با نهایت احترام توجه خاطر آن جناب را باهانت جدیدی که از طرف روسها به بیطرفی ایران و بمنافع اتباع مملکتی که با ایران دوستی دارد وارد آمده متوجه میسازد قشون روس با اعتراضات پی‌درپی سفارت امریکا که مأمور حفظ منافع آلمان در آذربایجان است هیچگونه وقعی نگذارده و تجارتخانه آلمانی موسوم به «پٹاک» را اشغال کرده این رفتار ننگ‌آمیز خود را به جائی رسانیده‌اند که قالیه‌های آن تجارتخانه را سرقت کرده‌اند دوستدار به تمام این تخطیات و تجاوزات که در مملکت بیطرفی صورت میگیرد اعتراض نموده و از آن جناب خواهشمند است بعمال ایرانی تبریز دستور العمل بدهید که در تخلیه تجارتخانه آلمانی اصرار و تأکید نموده و قالیه‌های تجارتخانه مزبور را محافظت نمایند «کاردرف»

نمره ۲۸۶ سواد تلگراف حکومت بوشهر به وزارت داخله ۲۵ ربیع الثانی
۱۳۳۳

الساعه که نیمساعت بظهر جمعه ۲۵ مانده از مسجد نو برگشتم هیجان عمومی بدرجه‌ایست که فوق تصور است چنین ازدحامی در بوشهر هرگز دست نداده بود کل علماء و عموم طبقات اهالی حضور داشتند ملخص خطابه علماء این بود که سه سال است بدون اینکه هیچ ضرر مالی و جانی از بنادر بانگلیس رسیده باشد در آنجا اخلاص کرده و عده قشون نگاه داشته و حالا هم علاینه هتک حرمت

و حیا و بیطرفی دولت را کرده با وصف احکام جهادیه حجج الاسلام محض اینکه شاهنشاه محبوب ما بیطرفی اختیار فرموده‌اند از اجرای اوامر حجج اسلام خودداری کرده‌ایم حالا هم قصد بلوا و جنگ و جهاد نداریم جلاء قشون انگلیس و رجعت قونسول و تاجر و خانم آلمانی را می‌خواهیم و دست از حقوق مشروع برنمیداریم و اگر ما را بکشند ایلات و عشایر و اهالی غیور جنوب زنده هستند و بوظیفه اسلامیت و ایرانیت رفتار خواهند کرد این بنده از علماء بوشهر تشکر میکنم که با وجود حسیات ملیه نهایت موافقت و مساعدت را با بنده فرموده و مردم را با اقدامات دولت علیه امیدوار ساخته و متفرق فرمودند و این فقط در فضل الهی و توجه امام عصر عجل اله تعالی فرجه و نیت پاك اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه بوده و الا این بنده موفق به تسکین و تأمین این عده مردم که هیجانشان بی‌اندازه ثوران و فوران داشت نمیشد حالیه مردم منتظر نتیجه اقدامات دولت هستند که فقط بهمین امید امروز متفرق شدند و هیچ شبهه نیست که باز اجتماع خواهند کرد. «علیمحمد»

نمره ۲۸۷ تلگراف وزارت خارجه بوزیرمختار ایران در پتروگراد ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳

چند روز قبل که چند نفر اطریشی که می‌گویند از اسرای اطریشی و آلمانی عشق‌آباد بوده‌اند فرارا بقوچان آمده‌اند آگنت روس آنها را دستگیر کرده و بهمراهی دو نفر قزاق مشغول تجسس است که اگر باز کسی از اطریشیا و آلمانیها پیدا کنند آنها را دستگیر نمایند اینگونه رفتار روسها در شمال و حرکات انگلیسها در جنوب که مخالف بیطرفی دولت علیه است باندازه موجب تنفر عامه شده که هرگاه باین رویه باقی باشند موقع دولت را بسی مشکل خواهند کرد و اثرات وخیمه آن عاید روس و انگلیس خواهد بود این نکات را با بیان مقتضی بوزیر امور خارجه خاطر نشان و خاتمه دادن باین رفتار را تقاضا و نتیجه را تلگراف نمائید. «معاون الدوله»

نمره ۲۹۴ تلگراف کارگذار آستارا بوزارت خارجه ۳ ربیع الثانی ۱۳۳۳

دیروز تقریباً یکهزار و پانصد نفر سالدات با چهار عرابه توپ و دو توپ مسلسل کوچک از بادکوبه وارد آستارا و امروز بطرف اردبیل حرکت کردند. «حسین»

نمره ۲۹۶ تلگراف وزارت خارجه بکارگذاری کرمانشاهان مورخه ربیع الثانی

مقارن وصول مشروحه شما از سفارت روس مراسله رسیده که دو نفر آلمانی در کرمانشاه مشغول تهیه سوار و اسلحه هستند و اظهار میدارند که چون این فقره مؤدی به فساد میشود باید جلوگیری شود تکلیف کارگذاری است که اگر بتوانید بطوریکه مسیو شوئمان ملتفت مطلب نشود او را که باید بعراق برود از کرمانشاهان حرکت بدهید و اگر متعذر براین است که میخواهد تا سرحد باستقبال وزیرمختار برود حق ندارد سوار مخصوص تهیه نماید و برای امنیت راه هر قدر سوار میخواهد از سوارهای دولتی همراه او نمائید و درصدد کشف رفتار و خیالات او بوده اطلاع دهید «علیقلی»

نمره ۳۱۰ تلگراف وزارت خارجه به وزیرمختار ایران مقیم پتروگراد مورخه ۳ جمادی الاول ۱۳۳۳

چنانکه سابقاً تلگراف کردم وزیرمختار روس در روز شرفیابی بحضور والاحضرت ولیعهد چنین اظهار کرده است:

«از قراریکه شنیدم دولت ایران خیال دارد تقاضا نماید قبل از ورود والاحضرت اقدس قشون روس از تبریز برود فقط نظر من همین است ولی

ابراز این مطلب قبل از ورود والاحضرت اقدس به تبریز اثر خوبی نخواهد بخشید بعد از ورود به تبریز موقعی که ژنرال قونسول روس شرفیاب بشود چون او هم بهمین عقیده است همین قدر که اظهاری از طرف والاحضرت اقدس بشود فوراً مقصود حاصل خواهد شد» با این تفصیل جای بسی تعجب است که وزیر خارجه اظهارات وزیرمختار را تردید کرده و رجعت قشون را به بعد از ختم جنگ موکول میکند مخصوصاً اینکه میگویند بعد از اعاده نظم و امنیت قشون را مراجعت میدهیم ملاحظه میکنید جز مایوس بودن از مساعدتهای لازم که امروز خیلی منتظر و متوقعیم هیچ نتیجه نمیتوان گرفت چطور جنابعالی با احاطه و اطلاعات کلی که باوضاع دارید متقاعد میشوید امیدوارم برای این چند فقره کار در این موقع مقتضی هنر ذاتی خودتانرا ابراز فرمائید. (معاون الدوله)

نمره ۳۱۳ تلگراف وزارت خارجه بوزیرمختار ایران مقیم پتروگراد ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۳

امروز آقای رئیس الوزراء و من در سفارت مهمان بودیم حاصل مذاکرات این است برای این که رفع بهانه دیگران و دلتنگی اهالی بشود و دست دولت در حفظ بیطرفی باز شود لازم است قشون انزلی و اردبیل و قزوین را به فوریت احضار نمایند وزیرمختار قول داد مطلب را امروز به پتروگراد تلگراف نماید جنابعالی نیز مسبوق باشید و خیلی اهتمام کنید این قشون زود احضار شود و الا اثرات بد ظاهر میشود ضمناً خاطر وزیر امور خارجه را به مذاکرات و مکاتبات پی در پی کابینه سابق در باب لزوم رجعت قشون روس معطوف داشته و گوشزد نمائید که اولیاء امور ایران تمام اتفاقات و مشکلات حالیه را پیش بینی کرده بودند سزاوار است یکساعت زودتر مساعدت نموده و موقع مشکل را ملتفت و نگذارند هیجان

بزرگی تولید شود. (معاون الدوله)»

نمره ۳۱۶ تلگراف ایالت فارس بوزارت خارجه مورخه ۵ جمادی الاولی
۱۳۳۳

اینکه در اشیاء و اسموس نوشتجاتی به شش زبان اردو و غیره یافته‌اند بنده اطلاعی ندارم و آنچه در خصوص ورود و اسموس نوشته‌اند پس از آنکه و اسموس وارد برازجان شد یکنفر کاپیتان انگلیسی به تعاقب او از بندر ریگ به برازجان آمده بوده ژاندارمها و اسموس را در تحت حفظ خودشان برحسب تکلیف بکازرون وارد و از کازرون بشیراز آوردند طبیعهٔ ورود او بژاندارمری شد نظر به حفظ نزاکت یکنفر صاحب‌منصب نظمیه را فرستادم باحوال‌پرسی با درشکه کرایه رفتنه بود و اسموس درخواست ملاقات کرد من هم وقت دادم با همان درشکه کرایه نزد من آمد و شرح مسافرت خود را گفت و گمان می‌کرد که من میتوانم اشیاء او را از انگلیسها بخواهم گفتم این مذاکره باید در تهران بشود و رفت و پریروز هم آمد که نتیجه را بفهمد گفتم هنوز اطلاعی ندارم ضمنا اطلاع داد که يك مقدار از اسباب او رسیده. او روز ورود خواسته بود دو روز در منزل ژاندارمها بماند مخصوصا باو گفته بودند با سوءظنی که انگلیسها از خیالات شما دارند نمی‌توانیم قبول کنیم و همان شب به منزلی که پارسال در موقع آمدن بشیراز آنجا منزل کرده بود رفت در باب مذاکرات کاپیتان اورتین گرن از پراویتس سؤال کردم چیزی نمیدانست ناظر دیوان قطعا و سایرین یقینا اقدامی برضد دولت انگلیس نخواهند کرد تلگرافچی انگلیس که يك نفر ارمنی و مگردیج نام دارد در کازرون از شیطانهاست که همیشه حکومت کازرون و ژاندارمها و ناظر دیوان در این سال اخیر تغییر او را خواسته‌اند و من ایدا برابورت‌های او اطمینان ندارم معهدا تحقیق می‌کنم و امروز هم به پراویتس

تأکید کردم قدغن کند که ژاندارمها ابدًا از این اظهارات نکنند و خودم هم بناظر دیوان و خوانین دشتی و دشتستان قبل از زیارت تلگراف اخطار کردم که در اسکات مردم سعی کنند چون قونسول انگلیس صبح نزد من آمد و همین اظهارات را کرد او را مطمئن کردم که این مطالب صحت ندارد اکثرش خیالات واهی است و اشتهاات جهال اینکه واسموس خیال کرده باشد قونسول انگلیس را بگیرد جز واهمه ماخذی ندارد برعکس میان مردم شهر این زمزمه است که واسموس خوب است بشهر بیاید و در شهر منزل کند مبادا او را هم مثل قونسول بوشهر بی‌خبر ببرند ملاحظه فرمائید افکار چقدر مشوش است از راست به چپ:

مخبر السلطنه- مخبر الملك- صنیع الدوله

در هر حال خاطر اولیاء دولت آسوده باشد که در فارس از اینگونه اقدامات که احتمال داده‌اند نخواهد شد اما از اینکه تمام مردم اعلیٰ درجه افسردگی را از قضیه بوشهر و بندر ریگ دارند هیچ شبهه نداشته باشید اگر افکار این مردم محل ملاحظه است شرط عقل اصلاح این افکار است بتدابیر در ضمن این مذاکرات امروز با قونسول انگلیس گفتم که ابدًا احتمال حدوث حادثه و رفتاری بمثل بوشهر هم صلاح نیست قشونی پیاده نمایند زیرا ممکن است پیاده کردن قشون تازه باندازه اسباب تحریک مردم بشود که اختیار از دست اولیاء امور برود مسئله سوزاندن اوراق قونسولگری را نمیفهمم لابد در قونسولگری خبری که موهم اخلال بیطرفی یا روابط دوستی با ایران باشد نخواهد بود اما در باب اتحاد من با آن خیالات مکرر در تبریز هم گفته‌ام من ایرانی و طرفدار مصالح ملت هستم آلمان و انگلیس و روس را نمی‌شناسم اگر روزی بنا باشد مجبور شوم برخلاف ملیت خود رفتار کنم کناره خواهم جست در این صورت چطور ممکن است من بدون تعلیمات در کاری اقدام کنم که ضررش از شمال تا جنوب ایران را خواهد گرفت در نظر من اقدامات خود انگلیس در این موقع که آتش

دنیا را گرفته و احکام حجج الاسلام همهجا منتشر است زودتر مهیج مردم جاهل ایران خواهد شد در چنین موقعی که بعضی اوراق بزبان اردو و غیره مخل بیطرفی است اگر مردم ورود با اسلحه را به مملکت و تعاقب غیر را هم مخل بیطرفی بدانند و فریاد کنند تعجب نیست بنده از مردم وحشی گرمسیر خیلی ممنونم که در این موقع بداد و فریاد قناعت کرده‌اند خود انگلیس از هرکس از حال مردم گرمسیر بهتر آگاه است و میدانند که در دفاع وطن خود از دولت خارج واهمه ندارند پس در اینصورت نباید طوری کرد که به رگ تعصب این طوایف برخورد اما در باب اسلحه که ببوشهر و محمره وارد شده است بنده هیچگونه اطلاعی ندارم و البته اولیاء دولت بهتر میدانند اگر تحقیقاتی هست باید از گمرک کرد و از خیالات سوئدیها بنده اطلاعی ندارم در مسئله قدغن بتلگرافخانه اختیار با اولیای دولت است اما من اینطور جلوگیری را بد میدانم بالاخره مردم از اظهار باقدام دست خواهند زد و از نظم بتمرد خواهند پرداخت معهذا عرض نمیکنم که ارائه احکام جهاد بتوسط واسموس در کازرون باز از سیاست‌های تلگرافی آنجاست زیرا که این احکام عالمگیر است و الان سه ماه است نقل سر هر بازار است عمده این است که مردم تحریک فطری نشوند حرف در دهن زیاد زده میشود جلوگیری از تلگرافات چه مصرف خواهد داشت قاصد و مکتوب را چه خواهیم کرد به عقیده بنده جلوی حرف را نباید گرفت اولاً مردم بحرف خالی دلخوش باشند و بغض نکنند سید حسن جل المنان مثل سایرین یکنفر از افراد است و در نظر بنده اهمیتی ندارد فعلاً هم بشیراز آمده و عازم طهران است و در مذاکرات امور با پراویتس رئیس ژاندارمری که او را برای نصیحت و دلالت خواسته بودم از هر حیث احتمالات قونسول انگلیس را منکر شد چیزی که معلوم شد آن بود که بتعلیم مرکز ارجاع قونسول آلمان و استرداد اشیاء واسموس را از قونسول انگلیس در شیراز و بوشهر خواسته است گفتم بشما چه ربطی داشت گفت تعلیمات تهران آنرا اخطار کرده است که اگر بخواهند اقدام

مخالف بیطرفی بکنند جلوگیری خواهند کرد. (مهدیقلی مخبر السلطنه)»

مطالعه سطور بالا ثابت میکند که ایران در آنوقت گرفتار چه موقعیت دشواری بوده و بآنکه تمام احتیاطات لازمه را بعمل آورده و شرائط بیطرفی کامل را مراعات نموده معذک دولتهای متحارب کوچکترین توجهی باین موضوع نکرده‌اند و هر وقت مقتضیات سیاسی و نظامی آنها اقتضا نموده با کمال جسارت و بی‌پروائی بی‌طرفی ما را نقض کرده و فقط در پرده توسل بمکاتبات و الفاظ مؤدب تجاوزات خود را با رنگ‌آمیزی به بیگناهی شروع جلوه داده‌اند. (۱)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۱- مورخ‌الدوله سپهر «ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴»، نشر: تهران: ادیب، ۱۳۶۲. صص ۱۰۰ - ۵۸

◀ میرزا حسن مستوفی الممالک

باقر عاقلی مینویسد: آقای مورخ الدوله در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» در باره ی حسن مستوفی چنین می نویسد:

مستوفی الممالک از معروفترین و قدیمی ترین خانواده های ایران که به آزادی خواهی و وطن دوستی و درستی معروف بود. در ده سالگی به مقام مستوفی الممالکی رسید. و همواره شاه و مردم او را مورد احترام و عزت قرار داده-اند، پدرش «میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی»، صدراعظم ناصرالدین شاه بود. تولد او در رمضان ۱۲۹۱ ه.ق و وفاتش در ۲۵ ربیع-الثانی ۱۳۵۱ ه.ق ششم شهریور ۱۳۱۱ ش به وقوع پیوست. حسن مستوفی تحصیلات مقدماتی را نزد معلمین خصوصی فرا گرفت. پدرش مادامی که حیات داشت درباره تحصیل او جد و جهد زیادی از خود نشان می-داد. مستوفی چون به ده سالگی رسید، پدرش صدراعظم ایران شد و بنابر استدعای وی لقب مستوفی الممالک و عنوان آن که وزارت دارائی بود، به فرزندش تفویض شد. و حاج میرزا نصرالله گرگانی که یکی از مستوفیان درجه اول بود، به نیابت مستوفی الممالک خردسال تعیین گردید.

آقای مهدی بامداد در کتاب رجال در این باره چنین نوشته است:

در ۱۳۰۳ ه.ق که مستوفی-الممالک(میرزا یوسف) زندگی را بدرود گفت. تمام کارها و مشاغلی که داشت بر حسب امر شاه، به پسر خردسالش به نیابت «میرزا هدایت الله» وزیر دفتر که مدت ۵ سال از کار برکنار و خانه نشین بود واگذار شد. با اینکه سن نیابت مستوفی الممالک خرد سال بر خلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت و ناگوار بود؛ ولی چون شاه امر کرده بود، اطاعت نمود و هر وقت که میرزا حسن مسوفی الممالک که سنش در حدود ۱۱ سال بود، به دفتر استیفا می رفت، وزیر دفتر مانند لله ای او را جلو انداخته و خود در عقبش راه می فتاد.



حسن مستوفی تا ۱۳۱۰ ه.ق تحت نظر میرزا هدایت انجام وظیفه نمود و حتی مُهر وی نزد میرزا هدایت باقی می ماند. در سال ۱۳۱۰ میرزا هدایت در گذشت و فرزند ارشدش میرزا حسین به جای وی وزیر دفتر شد. در این هنگام غالب مستوفیان قدیمی به نفع فرزندان خود از کار کناره گیری کردند بطوری که معتمد السلطنه مستوفی آذربایجان به نفع فرزند خود که بعدها وثوق الدوله لقب گرفت از کار استیفا خارج شد و میرزا حسن مستوفی خود امور استیفا را عهده دار گردید. مستوفی سالهای جوانی را در ایران گذاراند و غالباً وقت خود را به شکار و مصاحبت دوستان سپری می ساخت. تا زمانی که ناصرالدین شاه حیات داشت میرزا حسن مورد احترام و عزت شاه بود ولی پس از مرگ وی وزارت دارائی را از او گرفته به ناصر الملک دادند و مستوفی الممالک فقط عنوان تشریفاتی بود.

مستوفی در ۱۳۲۰ ه.ق به اروپا رفت و مدت ۵ سال در کشورهای مختلف اروپا به گردش و سیاحت مشغول بود و خانه‌ی وی در آنجا محلی برای ارتزاق و زندگانی ایرانیان مقیم اروپا بود. در این سفر مستوفی قسمت اعظم دارائی خود را که پدرش در جمع-آوری آن اهتمام و کوشش زیادی نموده بود، از دست داد و در آنجا زندگانی اشرافی برای خود تشکیل داده بود.

در ۱۳۲۳ در پاریس به ملاقات «مظفرالدین» شاه رفت و شاه رسماً از او دعوت نمود، که به ایران بازگردد و شغلی را تصدی نماید. مستوفی با وجودی که به شاه وعده مساعد داده بود؛ ولی مادامی که آن پادشاه حیات داشت به ایران نیامد.

در نهضت مشروطیت و جنبش آزادیخواهان ایران که قسمتی از آن را مستبدین و فرصت طلب-ها اداره می-کردند، مستوفی دخالتی نداشت و در اروپا اخبار آن را از طریق مطبوعات خارجی به دست می-آورد؛ یا از مجرای ایرانیان مقیم اروپا از آن مستحضر می-شد. پس از صدور فرمان مشروطیت

مستوفی به تشویق اتابک به ایران آمد و به نمایندگی مجلس رسید و پس از چند ماهی در کابینه اتابک به عنوان وزیر جنگ وارد شد.

«اتابک» در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ در میدان بهارستان به ضرب گلوله های «عباس آقای تبریزی» کشته شد و اعضای کابینه وی نیز مرعوب، و از میدان سیاست خارج شدند.

حسن مستوفی در کابینه های اول "مشیرالسلطنه" و "ناصرالملک" همچنان وزیر جنگ بود. در کابینه اول و دوم "نظام السلطنه" که در ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۷ش تشکیل شد، باز هم وزارت جنگ را عهده دار گردید. در کابینه "ناصرالملک" که به کفالت "سعدالدوله" اداره می شد. مستوفی نیز متصدی وزارت جنگ بود؛ ولی چند روز قبل از فتح تهران، استعفا کرد و جای خود را به امیر "بهادر جنگ" داد.

بعد از آنکه نیروهای گیلان و اصفهان به تهران وارد شدند، و «محمدعلی میرزا» به سفارت روس پناهند گردید، و در اثر این پناهندگی از سلطنت مخلوع شد؛ مستوفی از طرف هیئت مدیره-ای که اداره امور کشور را به عهده داشت به سمت وزیر دربار سلطان "احمد شاه" منصوب شد. در مرداد ۱۲۸۹ش مستوفی مورد تمایل نمایندگان دوره دوم قرار گرفت و به زمامداری رسید. نزدیک به ۸ ماه در مقام نخست وزیر بود.

مستوفی دوره زمامداری خود توانست با کمک «قوام-السلطنه» وزیر جنگ نسبت به خلع سلاح مجاهدین اقدام، و از خودسری-های بعضی از مشروطه-طلبان جلوگیری کند. وی در اواخر سال ۱۲۸۹ از طرف بعضی از نمایندگان، کاندیدای نیابت سلطنت به جای "عضدالملک" که محروم شده بود گردید؛ ولی طرفداران "ناصرالملک" بر مستوفی فائق شدند و "ناصرالملک" به نیابت سلطنت رسید و میرزا حسن مستوفی از نخست وزیری کناره-گیری کرد.



وی در ۲۶ مرداد ۱۲۹۲ بار دیگر به زمامداری رسید و این موقعی بود که سلطان "احمد شاه" امور سلطنت را رسماً عهده‌دار شده بود. زمامداری دوم مستوفی مصادف با موقعی بود که ناقوس کلیساهای اروپا در اثر جنگ بین المللی اول، مردم را به آتش و خون، نوید می‌دادند و مستوفی در این کابینه خود، وزارت کشور را نیز به عهده گرفت؛ اما پس از مدتی "عین الدوله" به وزارت داخله منصوب، و آگهی انتخابات دوره سوم را صادر نمود و بالاخره در مقابل مشکلات تاب مقاومت نیاورد و جای خود را به "عین الدوله" وزیر داخله کابینه خود داد. عمر کابینه "عین الدوله" زیاد، طولانی نشد و بار دیگر مستوفی، فقط سه ماه زمامدار بود. مستوفی در ۱۲۹۶ برای بار چهارم رئیس الوزرا شد و مدت سه ماه وزارت کشور را نیز عهده‌دار بود. تا اینکه "مخبر السلطنه" را به وزارت کشور معرفی نمود. در این کابینه مستوفی موفق شد، برای تخلیه ایران از طرف متفقین اقداماتی به عمل آورد و حکام جابر را از کار برکنار سازد. "قوام السلطنه" را با اختیارات، به آستان خراسان اعزام نمود و مقدمات انجام انتخابات دوره چهارم را صادر کرد؛ ولی موفق به انجام آن نگردید. این کابینه در فروردین ۱۲۹۷ ساقط گردید و مستوفی در ردیف رجال آماده برای کار قرار گرفت و در ۱۲۹۹ قبل از زمامداری سردار منصور "فتح‌الله اکبر" نخست وزیری، به مستوفی و «عین الدوله» پیشنهاد شد؛ ولی هیچ کدام زیر بار این مسئولیت نرفتند و سرانجام سردار منصور زمامدار گردید.

در کودتای ۱۲۹۹ مستوفی مورد تعرض قرار نگرفت و محترمانه در باغ خود زندگی می‌کرد و ناظر اوضاع و احوال سیاسی ایران بود.

در ۱۳۰۰ وقتی «قوام السلطنه» به نخست وزیری رسید و دستور افتتاح مجلس را صادر کرد. قسمتی از نمایندگان این دوره در دوران صدارت «وثوق‌الدوله» انتخاب شده بودند؛ مستوفی در انتخابات دوره چهارم مجلس

شورای ملی از تهران شرکت کرد و با کمتر از ۸ هزار رای وکیل اول تهران شد، و در صف وکلای مجلس جای گرفت؛ و به جای "قوام السلطنه" نخست وزیر گردید. این پنجمین باری بود که مستوفی به نخست وزیری می رسید.

نخست وزیر مستوفی با کمک سوسیالیست-ها بود؛ ولی اقلیت بزرگی به زعامت "سید حسن مدرس" با زمامداری او مخالف بودند و "قوام السلطنه" را برای ادامه خدمت مناسب تر می-دانستند. بالاخره "مدرس" در سال ۱۳۰۲ دولت را استیضاح نمود. وطی نطق مفصلی آقا(به مستوفی الممالک آقا خطاب می-شد.) را قاصر دانست نه مقصر، "مدرس" در نطق ۵ ساعته مستوفی را با قوام مقایسه کرد، و آن دو را به دو شمشیر تعبیر نمود. وی گفت: مستوفی حکم شمشیر مرصع را دارد، که باید در اعیاد از آن استفاده نمود. مستوفی در پاسخ "مدرس" چنین گفت: "می دانم وضعیات امروزه طوری است که اشخاصی امثال من اصلاً دخالتشان در امور چندان پیشرفتی ندارد و متأسفانه و بدبختانه در این مملکت هم اشخاصی می خواهند که داخل کار بشوند و آجیل هایی هم بگیرند و آجیل هایی هم بدهند. من نه می گیرم و نه می دهم، و اصراری هم به ماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس، را هم که شاید به عقیده بعضی که اشتها دارند واگذار می-کنم و معده من هم خراب است و نمی تواند هضم کند».

مستوفی پس از ایراد این نطق از مجلس خارج شد و جای خود را به «مشیرالدوله داد». در انتخابات دوره پنجم بار دیگر وکیل تهران گردید، پس از استعفای "موتمن الملک" از ریاست مجلس نمایندگان مستوفی را به این سمت انتخاب کردند؛ ولی او نپذیرفت و از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کرد.

مستوفی الممالک در ۱۳۰۱ ش قانون استخدام را از تصویب مجلس گذارانید و تا چند سال قبل این قانون تا حدی ملاک عمل بود.

ششمین زمامداری مستوفی در خرداد ماه ۱۳۰۵ ش صورت گرفت که پس از کناره گیری ذکاء الملک فروغی در اثر ابراز تمایل نمایندگان دوره ششم به

نخست وزیر رسیده و مجموعاً سه کابینه تشکیل داد. وی در کابینه اول وزارت کشور را بر عهده گرفت.

مستوفی در خرداد ۱۳۰۶ از کار کناره گیری کرد و تا آخر عمر شغلی اختیار ننمود و فات او در ششم شهریور ماه ۱۳۱۱ ش اتفاق افتاد.

مستوفی الممالک یکی از چهره های جالب و مهم عصر مشروطیت است شش بار به نخست وزیر رسیده و یازده کابینه تشکیل داد. پنج مرتبه وزیر جنگ و چهار نوبت وزیر کشور و یک دفعه وزیر امور خارجه و یکبار وزیر مشاور شد. در ادوار اول و سوم و چهارم و پنجم نماینده مجلس شورای ملی بود ولی به علت احراز مشاغل اجرائی کمتر در مجلس انجام وظیفه نمود. غالب مورخین از او به نیکی یاد می کنند و اقدام او در اعلان بی طرفی در جنگ بین المللی اول و استمهال برای قروض را ستودند.

مستوفی مردی به تمام معنی اعیان و اشرافی بود. همسران متعدد انتخاب کرد و دارای فرزندان متعددی شد ولی هیچکدام از فرزندان او رشد سیاسی و عملی پیدا نکردند.

در باره خصوصیات اخلاقی مستوفی آقای ابراهیم صفائی در کتاب رهبران مشروطه چنین نوشته اند:

« مستوفی تحصیلات متوسطی داشت . با ادبیات فارسی و صرف و نحو عربی آشنا بود. زبان فرانسه را به خوبی می دانست. به اقتضای تربیت پدری درویش مسلک درویش دوست بود. به شعائر ملی و مذهبی احترام می کرد. دارای احساس و غرور ملی بود همین احساسات و رفتار بزرگمنشانه به او یک شخصیت ملی داده بود و عموم او را « آقا » خطاب می کردند. او اهل هیچگونه سوء استفاده ای نبود و به همین مناسب ثروت فراوان موروثی خود را با اسراف و تبذیر خرج کرد...»

حسن مستوفی در مدت عمر خود ده همسر انتخاب کرد و مجموعاً صاحب ۲۳ فرزند شد که ده تن از آنها دختر و بقیه پسر بودند...» (۱)

«مخبر السلطنه هدایت می نویسد: [حسن مستوفی الممالک] هر روز در پاریس ده - دوازده نفر بر سفره اش می نشستند. پس از هفت سال به ایران برگشت و همواره مورد توسل دولت و ملت بود.»

«او در ۱۲۸۶ به درخواست میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک اعظم) به تهران بازگشت و تنها سمت خالی کابینه یعنی وزارت جنگ را عهده دار شد. مستوفی در روز ۸ مرداد این سال جهت اخذ رأی اعتماد از سوی اتابک اعظم به مجلس معرفی شد. اما در همین روز اتابک هنگام خروج از مجلس ترور شد و به قتل رسید. میرزا حسن مستوفی در کابینه‌های میرزا احمد خان مشیر السلطنه، میرزا ابوالقاسم ناصرالملک، حسینقلی خان نظام السلطنه مافی و میرزا جواد خان سعدالدوله نیز وزیر جنگ بود.

در حکومت اول محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) که تشکیل شد. در این کابینه، مستوفی وزیر مالیه بود. او در سومین کابینه محمد ولی خان نیز همین مسئولیت را داشت. با سقوط کابینه محمد ولی خان تنکابنی، مستوفی در ۳۸ سالگی مأمور تشکیل کابینه شد و در سوم مرداد ۱۲۸۹ اولین کابینه خود را به مجلس دوم معرفی کرد. در این زمان ایران در آستانه جنگ اول جهانی صحنه دخالت نیروهای انگلیسی، روسیه و آلمان بوده و وضع معیشتی مردم به شدت وخیم بود. حسن مستوفی مردی رؤوف و مهربان، سیاستمداری متعادل، در دوستی ثابت قدم و از دشمنی روگردان بود. بدی می دید خوبی می کرد. مناعت داشت و تکبر نداشت. تمام معنا درستکار و جزو چند تن رجل خوشنام ملی ایران در قرن اخیر است.



در دیماه ۱۲۹۴، مستوفی الممالک برای چهارمین بار به نخست وزیری انتخاب شد و این بار نیز حکومت او بیش از چهار ماه دوام نیاورد. پنجمین و آخرین دوره نخست وزیری او در دوران قاجاریه، از ۲۵ بهمن ماه سال ۱۳۰۱، در حدود دو سال بعد از کودتای ۱۲۹۹ آغاز شد و همکاری او با رضا خان در همین دوران آغاز گردید. رضا خان سردار سپه که در تمام کابینه های بعد از کودتا سمت وزیر جنگ را داشت در دولت مستوفی الممالک نیز همین سمت را حفظ کرد. در این زمان رضا خان خود داوطلب مقام نخست وزیری بود و مستوفی الممالک هم که عملا خود را مصلوب الاختیار میدید در خرداد ماه سال ۱۳۰۲ استیضاح مدرس را از وزیر خارجه کابینه خود (فروغی) بهانه کرد و استعفا داد.

سخنرانی مستوفی الممالک در پاسخ مدرس معروفترین نطق اوست و نصرالله انتظام که خود در این جلسه مجلس حضور داشته، در خاطرات خود از آن جلسه، پس از اشاره به اظهارات مدرس و پاسخ فروغی چنین می نویسد:

« فروغی که از تریبون پائین آمد، مستوفی ازجا برخاست وبا وقاری که مختص خودش بود پشت تریبون رفت و نطق معروفی را که آجیل نمی گیرم و نمی دهم ایراد کرد. من تا آنزمان حرف زدن مستوفی را جز آنچه در مجالس ومحافل خصوصی می گفت نشنیده بودم و گمان اینکه از عهده ادای نطقی برآید نمی کردم. در دوره چهارم تقنینیه که در مجلس کار می کردم ومراقب اعمال و رفتار همه نمایندگان بودم کمتر مستوفی به مجلس می آمد و اگر هم اتفاقا حاضر می شد هیچوقت در مباحثات شرکت نمی کرد. کارهایش مخصوص به خود و قابل تقلید نبود. از جمله وقتی وارد تالار مجلس می شد به صدای بلند سلام می کرد... انصافا باید گفت که نطق آن روز مستوفی، که هنوز هم در خاطره ها باقی و پاره ای از کلماتش مانند آجیل گرفتن و آجیل دادن که تعریف مودب رشاء و ارتشاء است اصطلاح شده، در عالم خود شاهکاری بود. »

آخرین دوره نخست وزیری مستوفی الممالک که (خرداد ۱۳۰۶ - خرداد

۱۳۰۵) قریب یک سال به طول انجامید پر بارترین دوران خدمات دولتی او بود که ایجاد تشکیلات نوین دادگستری، الغاء کابینتولاسیون و مقدمات احداث راه آهن سرتاسری ایران نیز در دوران زمامداری او انجام گرفت.» (۲)

در «خاطرات و تألمات» رنجهای سیاسی دکتر مصدق در بارهٔ عمو زاده اش مستوفی الممالک آمده است:

۱- «همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس می کردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی این نظر هر چند نفر که باهم تجانس و اشتراک منافع داشتند جمعیتی تشکیل می دادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هر کدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت در خانه ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرگان و تفرش تشکیل گردید روی خود نام «مجمع [انسانیت] در آنجا تشکیل می شد و مثل بعضی انجمن های دیگر عده ای مسلح داشت بنام «سرباز ملی» تاموقع لزوم از آزادی دفاع کنند.» (۳)

۲- دکتر مصدق در مورد زمینه چینی و دسیسه برای طرح و تصویب طرح که «ناقض قانون اساسی بود زیرا که مجلس حق نداشت سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را می بایست مجلس مؤسسان می کرد»، چنین می گوید:

«صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مرحوم مستوفی الممالک به من تلفن کرد که مجلس می روم یا نمی روم؟ گفتم امروز روز جلسه نیست... گفت: مگر شما اطلاع ندارید که امروز جلسه فوق العاده برای کار مهمی تشکیل می شود، اگر مایلید بیایید منزل من، پس از مشورت چنانچه لازم شد می

رویم والا نمی رویم. منزل ایشان در یکی از خانه های خواهرشان، خانم همدم السلطنه در کوچه مسجد سراج الملک بود. به آنجا رفتیم. گفتند مادهٔ واحده ای تهیه شده است و آقای حسین علاء را شب قبل برای امضای آن به خانه آقای سردار سپه رئیس الوزراء دعوت کرده اند. همچنین آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی را، آنها امضا نکرده اند. آقای حسین علاء به خانه آقای مؤتمن الملک آمدند و در آنجا جلسهٔ ما تشکیل شد. پس از مذاکرات، آقایان مشیرالدوله و مؤتمن الملک گفتند ما فردا به مجلس نمی رویم ولی من مردّد هستم که برویم یا نرویم. این است که خواستم با شما مشورت بکنم، هر طور که در مشورت موافقت حاصل شد، همانطور عمل می کنیم.

من به ایشان (مستوفی الممالک) گفتم به توپچی ده سال مواجب می دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند که از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیلی از دفاع آن خودداری کند در حکم همان توپچی است که انجام وظیفه نکرده است. گفتند من کاملاً موافقم. خوب است تلفن کنیم آقای حسین علاء هم بیاید اینجا و به اتفاق به مجلس برویم. آقای حسین علاء آمد. ما سه نفر در اتومبیل من به اتفاق به مجلس رفتیم.

اشخاص تماشاچی که در روزهای جلسه دیده می شد، به هیچ وجه نبودند، و اشخاص دیگری که عدهٔ بیشتر آنها نظامی (و شهربانی) بودند، به لباس سویل به مجلس آوردند. وارد مجلس شدیم و بهتر آن دانستیم که با مرحوم مدرّس هم شور کنیم. همگی به اتفاق، در اطاقی که فراکسیون اقلیت مجلس تشکیل می شد رفتیم. مرحوم مدرّس و مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا بودند. من از مرحوم مدرّس و شاهزاده سلیمان میرزا پرسیدم که در مجلس، چه مشیّی اتخاذ خواهند کرد؟ جواب صریح و روشنی نشنیدیم.

در حینی که آنجا بودیم، پیشخدمت آمد و به آقای مستوفی الممالک گفت « آقای قائم مقام الملک خارج از اطاق، می خواهند با شما مذاکراتی کنند» آقای مستوفی الممالک رفت، و در مراجعت به من گفت « چون من با شما آمده ام

امروز به مجلس، می خواهم هر چه می شود با شما مشورت کنم: آقای قائم مقام الملک گفت که آقای رئیس الوزرا می خواهند همین ساعت با من ملاقات کنند. اگر شما صلاح می دانید می روم، والا از رفتن امتناع می کنم» من به ایشان گفتم که رفتن صلاح است. شما تشریف ببرید و طوری کنید که ماده واحده، امروز مطرح نشود تا در این باب شور کافی بشود. ایشان برخاستند، هنوز از اطاق دور نشده، من تقاضا کردم که برگردند تا در موضوع دیگری مذاکره کنیم. ایشان برگشتند، و موضوع مذاکره این بود که: چون آقای مؤتمن الملک از چهاردهم مهرماه که انتخابات هیئت ریسه انجام شد، ایشان به سمت ریاست انتخاب شده بودند و از قبول ریاست خود داری می کردند، و روزهای اخیر هم ریاست مجلس آقای مستوفی الممالک را انتخاب کرده بودند، از این نظر که چون [اکثریت می دانستند]ایشان حاضر نمی شوند جلسه را اداره کنند [می خواستند] آقای تدین به سمت نیابت ریاست، جلسه آن روز را اداره کند، و آقای مستوفی الممالک از قبول ریاست عذرخواسته بودند و شرحی هم نوشته بودند و یقین داشتند که نوشته ایشان را در آن جلسه نخواهند خواند... به ایشان گفتم مجدداً استعفای خود را از مقام ریاست بنویسند و به آقای حسن علا بدهند، که وقتی جلسه تشکیل شد در مجلس خوانده شود.

آقای مستوفی الممالک مجدداً استعفای خود را نوشتند و به آقای علا دادند و به خانه رئیس الوزرا رفتند. بعد، از اطاق اقلیت با مرحوم مدرس به سرسرا آمدیم. در آنجا بعضی از نمایندگان، آقای تقی زاده و مرا تهدید کردند که هر کس مخالفت کند برای او خطر جانی هست، چونکه دو روز قبل از آن، مدیر روزنامه... [نصیحت] قزوین را بجای ملک الشعرا بهار که جزو اقلیت و مخالف با دولت بود کشتند، و این تهدید قابل قبول بود. در این اثنا زنگ جلسه را نواختند. تالار جلسه در آن وقت، دو در ورودی داشت: یکی دری که فعلاً هم نمایندگان از آنجا وارد می شوند که جنوب شرقی تالار است، در دیگر سمت شمال شرقی تالار است که اکنون از آنجا به تالار جلسه رفت و آمدی نمی شود.

در جلو در جنوب شرقی مرحوم تیمور تاش، و در جلو در شمال شرقی آقای ذکاءالملک فروغی ایستاده بودند و وکلا را دعوت به رفتن در جلسه می نمودند. آقای تیمور تاش به آقای اسدی تکلیف ورود به جلسه می کرد. ولی اسدی نمی رفت. بعد به او گفت «نرفتن شما موجب مسئولیت امیر شوکت الملک خواهد شد که شما را انتخاب کرده و فرستاده است.» پس از آن اسدی اطاعت کرد و وارد جلسه شد.

رفقای من هم آقای تقی زاده، آقای حسین علا، آقای میرزا یحیی دولت آبادی با خود من وارد جلسه شدیم. آقای تدّین به سمت نیابت ریاست، جلسه را اداره می نمود. آقای علا استعفا نامه آقای مستوفی الممالک را به مقام ریاست داد که پس از قرائت، مرحوم مدرّس مذاکراتی در این زمینه که مجلس رئیس ندارد و قبل از انتخاب رئیس کاری نمی توان کرد (به شرحی که در جراید منتشر شده) نمود و از جلسه خارج شد.

پس از اینکه ماده واحده مطرح شد، آقای علا مخالفت خود را اظهار نمود. پس از آن، یک نفر از نمایندگان موافق دولت صحبت کرد. در حینی که نماینده موافق دولت صحبت می کرد، من از جلسه خارج شدم. برای اینکه حالم بسیار بد بود و می خواستم در خارج از جلسه قدری خود را تسکین دهم. موقع خروج از جلسه، آقای تیمور تاش به من گفت که «شما می خواهید بروید؟» گفتم نه، باز بر می گردم.

موقعی که من خارج از جلسه بودم، نایب رئیس می خواست به من اجازه دهد. چون غایب بودم نوبت من به آقای تقی زاده رسید. موقعی که ایشان مشغول نطق بودند وارد جلسه شدم. چون در جلسه آقای سید محی الدین مزارعی وکیل شیراز، پهلوی من می نشست، به من گفت که وقتی خارج از جلسه بودم نایب رییس می خواست به من اجازه بدهد، ولی غیبت من سبب شد که به آقای تقی زاده نوبت رسید. این بود که من مجدداً تحصیل اجازه کردم و به من اجازه دادند. من هم نظریات خود را به شرحی که در جراید روز نوشته شده اظهار

نمودم.

قبل از رفتن به جلسه، بین آقایان تقی زاده و علا و دولت آبادی و من چنین موافقت شده بود که پس از ایراد نطق، تا جلسه به هم نخورده از مجلس برویم. چون خطر برای ما وقتی متصوّر بود که جمعیت تماشاچی از جلسه خارج بشوند و در بین جمعیت ما را از بین ببرند. به همین طرز هم عمل کردیم و هر کدام از ما پس از ایراد نطق از جلسه خارج شدیم، و در معبر ما کسی نبود و به خانه های خود رفتیم.

آقای مستوفی الممالک هم که منزل رییس الوزرا رفتند، تا وقتی که شلیک خلع سلسله قاجاریه نشده بود، آقای رییس الوزرا ایشان را ملاقات نکردند. پس از خاتمه کار، ایشان آمده بودند در اطاقی که آقای مستوفی الممالک بودند، ملاقات نمودند و عذر خواهی کردند که از رفتن ایشان به موقع مطلع نشده بوده! مقصود از دعوت ایشان هم این بود که چون مستوفی الممالک رییس مجلس بودند، در مجلس نباشند که آنجا امتناع کنند، و [سردار سپه] از جلسه نتواند نتیجه بگیرد. (۴)

* پی نوشت ها :

- ۱- دکتر باقر عاقلی « شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران » مجلد سوم- نشر گفتار و علم - ۱۳۸۰، صص ۱۴۱۸ - ۱۴۱۱
- ۲ - (منبع:سایت موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی)
- ۳ - خاطرات و تألمات دکتر مصدق - انتشارات علمی - ۱۳۶۵ - ص ۶۲
- ۴ - «رنجهای سیاسی دکتر مصدق» - یادداشتهای جلیل بزرگمهر - به کوشش عبدالله برهان - ناشر ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۱۶۰ - ۱۵۷

فصل دهم

جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط انگلیس و روسیه

◀ معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس

علی اصغر زرگر پژوهشگر تاریخ معاصر در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه» رویدادهای تاریخ معاصر ایران را قبل از اشغال ایران در جنگ جهانی اول توسط بیگانگان اینگونه شرح می‌کند: رویه و انگلیس بر اساس معاهده ۱۹۰۷ در مورد ایران، افغانستان و تبت به توافقهایی دست یافتند. در مورد ایران، مقدمه معاهده تمامیت و استقلال ایران را به رسمیت می‌شناخت، در حالیکه در متن معاهده کشور به سه منطقه تقسیم می‌شد. منطقه شمالی یا تقریباً نیمی از قلمرو ایران، حوزه نفوذ روسیه تعیین شده بود و بریتانیا موافقت کرد که در این حوزه نه در پی کسب امتیازاتی برای خود بر آید و نه با امتیازات مورد در خواست روسیه مخالفت کند. روسیه نیز در مقابل حوزه معنای واقعی این نفوذی بریتانیا در جنوب تضمین مشابهی به بریتانیا ارائه می‌داد. بین این دو حوزه نفوذی نیز حوزه سومی وجود داشت که منطقه ای بی طرف محسوب می‌شد و بر هر دو طرف باز بود. (۱)

معنای واقعی این معاهده انحصار روس و انگلیس بر امتیازات و کنترل ایران بود. بریتانیا با انعقاد چنین معاهده ای دستیابی بر دو هدف عمده را در سر داشت. اول آنکه بریتانیا به خاطر خطر فزاینده آلمان هم از سمت دریا و هم از سوی خشکی، وادار شده بود که با دشمنان آلمان به تفاهم برسد و در واقع معاهده روس و انگلیس صرفاً در جهت منافع توازن قوای قدرتهای اروپا اتخاذ شده بود. (۲) دوم آنکه امید می‌رفت این معاهده مانع از پیش روی بیشتر روسیه رو به مرزهای هندوستان گردد. ادوارد گری، وزیر امور خارجه

بریتانیا، مدعی شد که این معاهده کاملاً موفقیت آمیز بوده است و روسیه را وادار ساخته که یک بار و برای همیشه، از اهداف خود در هندوستان دست بردارد. « این علت وجودی و دستاورد واقعی آن، توجیه گر واقعی معاهده است. (۳)»

ایرانیان معاهده مزبور را یک فاجعه تام و تمام تلقی کردند، صرفاً یکی از مراحل مسیر تقسیم کشور. انزجار و تنفر آنها بیشتر به جانب بریتانیا معطوف بود. بریتانیا که از هواخواهان مشروطه خواهی در ایران به شمار می رفت، اینک شرکت او در چنین معاهده ای موجب شگفتی گشته و تقریباً نوعی خیانت به ایران محسوب گردید. در حالیکه با دشمن از در دوستی بود، دیگر نمی توانست به مثابه دوستی قابل اعتماد محسوب گردد. (۴) بعلاوه بسیاری از ایرانیان معتقد بودند که منظور واقعی بریتانیا از انعقاد این معاهده جلوگیری از گسترش نفوذ انقلاب مشروطیت ایران در مستعمره هایش در آسیا بود. (۵)

هر دو قدرت برای تسکین افکار عمومی ایرانیان به دولت ایران اطلاع دادند» نه تنها در پی بهانه ای برای دخالت نیستند بلکه منظور آنها از این مذاکره دوستانه آن است که اجازه ندهند هیچ یک از طرفین به بهانه حراست از منافع خویش در ایران دست به مداخله زند. « منظور از تعیین مناطق مشخصی در این معاهده آن بوده است که در آینده از بروز سوءتفاهم جلوگیری شود و از پیش آمدن مسائلی که ممکن است دولت ایران را در یک وضع دشوار قرار دهد احتراز گردد. (۶) دولت ایران در پاسخ به این یادداشت، از شناسایی قرارداد امتناع کرد. ایران اظهار داشت که قرار داد مزبور صرفاً به طرفین متعاهد مربوط است و بر سرنوشت ایران به مثابه یک کشور مستقل تأثیری ندارد و (۷) مع هذا این معاهده اثرات شگرفی بر سیاست های داخلی ایران گذاشت. برای بررسی تأثیر توافق روس و انگلیس بر انقلاب مشروطه ایران لازم است چند کلامی نیز در مورد خود نهضت عنوان گردد.

انقلاب مشروطه ۱۱- ۱۹۰۶ / ۱۲۲۴ - ۱۳۲۹

نهضت ملی ای که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت، در سالهای ۶ - ۱۹۰۵ نضج گرفته و به اعلام مشروطیت در ایران منجر شد. این نهضت به صورت اجتناب ناپذیری از «تأثیر غرب» منتج شد؛ حاصل طبیعی سالهای متمادی درگیری ایران در سیاست های اروپایی، و تجربه بعدی دخالت خارجی بود. (۸) ارتباط و تماس با «اروپای برتر»، همانگونه که به چشم بسیاری از ایرانیان می آمد، به خاطر آشنایی روشنفکرها با ساخت های حکومتی، شرایط زندگی و معیارهای ممالک غربی به بیداری روشنفکران منجر شد. اعضای قشر تحصیلکرده اولین کسانی بودند که از مقایسه وضع و حال خود با غرب به عقب ماندگی تأسف بار جامعه خویش پی بردند. هدف اصلی آنان به کوشش برای اصلاح و تجدید بنای جامعه تبدیل شد. و تعارض میان خواسته های آنان مبنی بر اصلاح و ناتوانی کشور به علت موانع داخلی و دسیسه ها و دخالت های خارجی در تطابق با این خواسته ها، از عوامل مهم تشنت و پریشانی قشر روشنفکر گردید. (۹)

دو گروه دیگر نیز تأثیر غرب را احساس کردند؛ تجار و برگزین روحانی؛ اعضای هر دو گروه حال اگر نتوان گفت منافع، علائق مشترکی داشتند. آنها در رسوخ تجاری و فرهنگی غرب تهدیدی اساسی نسبت به منافع خویش مشاهده کردند. (۱۰) از این رو نا رضایتی های این گروه ها نسبت به اوضاع داخلی، ماهیت استبدادی رژیم و دخالت فزاینده خارجیها به صورت روز افزونی بروز کرد. (۱۱) حکومت ایران نه تنها مستبد و نالایق بود، بلکه در واقع با سرعت تمام به فروش حقوق کشور به اجانب نیز مشغول بود. اصولاً درک تأثیر مهلک این امتیاز روی امتیاز بود که مردم را به شورش بر امتیاز تنباکو برانگیخت. (۱۲) بالاخره در ایام سلطنت مظفر الدین شاه (۱۹۰۷ - ۱۸۹۶ / ۱۲۲۵ - ۱۳۱۴) مخارج بیهوه شاه و قروض بیش از پیش خارجی،

تحمیل عوارض گمرکی جدی توسط روسیه، کبر و خود پسندی مقتامات بلژیکی، استثمار کشور توسط صاحبان امتیاز استبداد صدر اعظم، نارضایی مردم را در دسامبر ۱۹۰۵ به اوج رساند. (۱۳)

نارضایی را علل دیگری نیز بود ولی نهضت واقعی هنگامی آغاز شد که علاءالدوله، حکم تهران، هفت یا هشت تن از تجار تهران را به جرم گران فروختن قند و شکر به فلک بست. (۱۴) شاید اگر شکست روسیه در جنگ روس و ژاپن یا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به نحو تعیین کننده ای برانقلاب ایران تأثیر گذاشت و سر مشق ایران آزادیخواه گردید. (۱۴) وجود شبکه گسترده روابط تجاری و ارتباطات فرهنگی و بویژه ارتباطهای ماوراء مرزی که توسط کار گزاران ایرانی که در قفقاز به کار مشغول بودند، در گسترش عقاید نوین و اخبار حوادث انقلاب روسیه مؤثر افتاد. (۱۵)

مجرای قند و شکر در توسعه نارضایی عمومی نقش مهمی داشت و به یک اعتصاب عمومی در بازار (مرکز سنتی تجارت) منجر شد. بسیاری از روحانیون (وعاظ اسلامی و مجتهدین علوم دینی) (۱۶) به اعتصابیون پیوسته و خواهان عزل صدر اعظم و تأسیس عدالتخانه شدند. ولی در آن زمان هنوز از مشروطیت با مجلس ملی سخنی میان نیامده بود. جنبش مزبور به اندازه ای قوی شد که شاه مجبور به مصالحه و پذیرش خواسته های آن شد. (۱۷) ولی ناتوانی او در اجرای اصلاحات، به انضمام اقدامات سرکوبگرانه دولت، به یک اعتصاب گسترده در ماههای ژوئن و ژوئیه ۱۹۰۶ / ربیع الاخر و جمادی الاول ۱۳۲۴ منجر شد. پس از مهاجرت زعمای مذهبی به قم، بعنوان نشانه ای از اعتراض، در تهران حدود ۰۰۰، ۱۴ نفر در باغ سفارت بریتانیا بست نشست و مواردی چون قانون اساسی منظم و تشکیل یک مجلس نمایندگان ملی نیز بر خواسته هایشان افزوده گردید. (۱۸) در این مرحله مشروط خواهی به نشانه ای بدل گردید که بسیاری از گروه های مختلف - چون تجار بازار،

روحانیون، روشنفکرهای تحصیلکرده غرب - بدور آن گرد آمدند و برای بسیاری از هوا دارانش جنبشی برای «استقلال حقیقی» ایران یا آرمانی والا معنی می داد. (۱۹)

بالاخره شاه در مقابل خواسته مردم از در تسلیم در آمد و در اوت ۱۹۰۶ / جمادی اثنای ۱۳۲۴ طی یک فرمان همایونی به تشکیل یک مجلس حکم داد. در ۳۰ دسامبر / ۱۴ ذیقعدة نیز قانون اساسی را که از سوی مجلس تنظیم شده بود توشیح کرد. از آن تاریخ به بعد ایران از لحاظ نظری به یک حکومت مشروطه سلطنتی تبدیل گردید. (۲۰)

از نقطه نظر سیاست خارجی، قانون اساسی بر حقوق گذشته شاه مبنی بر اعطای امتیازات، قرار داد استقراض، فروش اموال عمومی و انتقال در آمدهای عمومی، نظارت شدیدی حکمفرما نمود. در مواد ۲۲ و ۲۶ قانون اساسی چینی مواردی منوط توافق یا تأیید مجلس شده بود. از لحاظ داخلی نظارت بر قانونگذاری و همچنین با مسئول قرار دادن وزرا در مقابل مجلس و اجرای آن قوانین به قانون اساسی سپرده شده بود (۲۱) قانون اساسی مزبور، به استثنای مواد مربوط به خانواده سلطنت همچنان تا انقلاب اسلامی بدون تغییر پا بر جا ماند.

در اثنای بحران مشروطیت، سیاستی دوگانه در پیش گرفت. از یکسو با پناه دادن و حمایت از مشروطه خواهان خود را حامی ملیون ایران قلمداد کرد، و در نتیجه بر میزان اعتبار بریتانیا افزوده شد. ایرانیان از مساعدت بریتانیا که آنها را بر دستیابی بر خواسته هایشان قادر ساخت، بسیار شکر گذار بودند. شاید انگیزه اصلی سیاست حمایت بریتانیا از ملیون ایران را به توان این دانست که میل داشتند دوستی آنان را کسب کرده که در صورت پیروزیشان برتری بریتانیا به ضرر روسیه بر ایران خاک و مسلط گردد. (۲۲) از سوی دیگر بریتانیا با روسیه وارد مذاکره شده بود که با هم بر سر منافع متعارضشان در ایران به

توافق برسند. این مذاکرات موقعیت نادری را پیش آورد که بریتانیا روسیه را متقاعد سازد از دخالت در امور ایران پرهیز کرده و اجازه دهد که بحران مسیر طبیعی خود توافق رسید در آن مرحله با بریتانیا به همکاری پرداخت. (۲۳)

ولی روسها که تصور می کردند بریتانیا نهضت مشروطه را برای از میان برداشتن نفوذ روسیه در ایران برپا کرده سات، با مشروطه خواهی مخالف بودند. بعلاوه مخالفت روسیه از این امرناشی گشته بود که منافعش ایجاب می کرد ایران همچنان در سیطره سیاسی- اقتصادی باقی بماند. در نتیجه دولت روسیه به دشمن سرسخت مشروطه و مشروطه خواهان بدل شد و به نابودی مجلس کمر بست. (۲۴)

تأثیرات معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس

یکی از نتایج معاهده نابودی مجلس نوبنیاد ایران بود. انتلافی که بین دسته های سیاسی برخاسته از انقلاب مشروطه بوجود آمد، اگر چه از لحاظ سازمانی از انسجام چشمگیری برخوردار نشد، ولی از لحاظ روحیه و توانایی به مراتب به مراتب از نیروی دشمنان خانگی اش قویتر بود. (۲۵) ولی دشمنان خانگی با کمک دخالت روس و انگلیس تقریباً در عرض چهار سال دو بار به اتهام مبادی مشروطیت توفیق یافتند.

انگلستان، تنها نیرویی که تا قبل از معاهده مانع از دخالت روسیه شده بود، استقلال عمل خویش را از دست داد. وی نه تنها نمی توانست به دخالت آشکار روسیه در ایران اعتراض کند، بلکه در عمل با سیاست خود به نفع روسیه در ایران عمل می کرد. « سیاست سر ادوارد گری در ایران از آغاز تا انجام عدم دخالت و دوستی با روسیه بود؛ اگر این دو هدف با هم تعارض می یافت [دوستی با روسیه] فائق می شد. وی استدلال می کرد: اگر مسئله ایران

دچار سوء تدبیر شود، امکان آن وجود دارد که مسئله ایران ناپدید گشته، و مسائل بزرگتری پدیدار گردد. این اعتقاد در بحران شوستر رکن اساسی خط مشی اش را تشکیل داد و آنچه وی را از منتقدینش جدا می کرد تحت الشعاع قرار دادن منافع صرفاً ایرانی در قبال خواسته‌های وضع اروپا بود.» (۲۶)

مخالفت روسیه با مجلس، با مخالفت محمد علی شاه (۱۹۰۹ - ۱۹۰۷ / ۲۷ - ۱۳۲۵) که آغاز سلطنت خویش با مجلس سرعناد گذاشته بود مقارن شد. مقاومت سرسختانه مجلس در برابر شاه به اعتراض دیپلماتیک مشترک روسیه و انگلیس در ۲ ژوئن ۱۹۰۸ / ۲ جمادی الاول ۱۳۲۶ منجر شد. هردو کشور تهدید کرده بودند که در صورت سرنگونی شاه، دست به دخالت مستقیم خواهند زد. (۲۷) در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ / ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ شاه که از حمایت آنها ترغیب شده بود، با کمک تیپ قزاق تحت رهبری فرمانده روسی آن کلنل لیاخوف، مجلس را بمباران کرده و ساختمان آن را ویران ساخت. بسیاری از ملیون به قتل رسیده یا در محل تیرباران شدند. لیاخوف به فرمانداری نظامی تهران منصوب شد و استبداد به مدت یک سال حاکمیت یافت. (۲۸)

ولی نیرویی به فرماندهی ایلات بختیاری از جنوب و قوای ملی از رشت، مرکز ایالات شمالی گیلان، دست به یک ضد کودتا زدند. هر دو نیروی مزبور به سوی تهران حرکت کردند و در ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۹ / ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۲۷ شهر را تسخیر کردند. محمد علی شاه به کناره گیری وادار شد و در سفارت روسیه پناه گرفت. ملیون پیروز یک شاه جدید تعیین کرده، مجلس را در ماه نوامبر از نو برقرار ساخته و دست به اصلاحات زدند. (۲۹)

مورگان شوستر، یک مشاور آمریکایی برای سازماندهی مالیه ایران بعنوان خزانه دار کل منصوب شد (۳۰) طولی نکشید که شوستر هم از سوی روسیه و هم از طرف بریتانیا با مخالفت روبرو شد. واقعیت صحنه سیاسی را شوستر به درستی چنین توصیف کرده بود «خصوصیت آشکار روسیه و اطاعت و

نرمش تقریباً به همان اندازه زیانبار انگلیس. « (۳۱) در ژوئیه ۱۹۱۱ / رجب ۱۳۲۹ روسها شاه سابق را به امید آنکه وی دوباره مشروطیت را سرنگون خواهد ساخت، به شمال ایران آوردند. بریتانیا موضع بی طرفی اتخاذ کرد. (۳۲) مع هذا شاه سابق توسط قوای ملیون شکست خورد و به روسیه باز پس رانده شد. روسیه که پی بهانه می گشت و می خواست ضربه نهایی را بر مجلس وارد آورد، در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ / ۶ محرم ۱۳۳۰ اولتیماتومی را به دولت ایران تسلیم کرد. در این اولتیماتوم از جمله خواستار آن شدند که شوستر عزل شود و از آن پس نیز هیچ یک از مشاورین خارجی بدون مشورت قبلی با روسیه و انگلستان به خدمت پذیرفته نشوند. (۳۳)

دولت بریتانیا از دولت ایران خواست که این اولتیماتوم را بپذیرد، زیرا هرگونه تعللی موجب پیشروی قوای روسیه می شد. (۳۴) دولت ایران، که با خطر اشغال قریب الوقوع تهران توسط نیروهای روسیه روبرو شده بود در ۲۳ دسامبر اولتیماتوم را پذیرفت، ولی مجلس هنوز هم آن را نمی پذیرفت. روز بعد مجلس تعطیل شد و به نمایندگان اطلاع داده شد که اگر به مجلس باز گردند جانشان درخطر خواهد بود. با انحلال آخرین نشانه های حکومت مشروطه در ایران، هر دو قدرت و عوامل آنها « بر مبارزه ای شجاعانه برای آزادی و روشنگری پایان ناجوانمردانه گذاردند. (۳۵)

بین سالهای ۱۹۱۱ تا شروع جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴، بر فعالیتهای روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب حد ومرزی نبود. در ۱۸ فوریه ۱۹۱۲ / ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۹، سفارتهای هر دو قدرت طی بیانیه مشترکی از جمله از دولت ایران خواستند که از این پس سیاست خود را با اصول منعکس شده در معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس هماهنگ سازد. (۳۶) در این میان نیروهای روسیه شمال کشور را اشغال کرده، تعدادی از سران ملیون ایران را بازداشت و اعدام کردند. بعلاوه دولت ایران وادار به اعطای امتیاز راه

آهن شد و وامهای دیگری نیز بر عهده اش گذاشته شد. (۳۷) سیاستی که بریتانیا در جنگ در پیش گرفته بود به هیچ وجه با شناسایی تمامیت و استقلال ایران، تطابق نداشت. (۳۸) با کشف نفت در منطقه جنوبی خوزستان در سال ۱۹۰۸ بر دامنه منافع بریتانیا افزوده شده بود. لندن برای حراست از منافع نفتی خود، سیاستی را در پیش گرفت که در مرحله نخست «دولتی در دل یک دولت دیگر» بوجود آورده، سپس به تجزیه سیاسی کشور انجامید. شرکت نفت ایران و انگلیس در واقع ساخته و پرداخته دریا داری بریتانیا بود، هر چند بخش خصوصی نیز در آن سهیم بود. (۳۹)

طبیعتاً دولت بریتانیا در عملکرد بی دردسر شرکت کاملاً ذینفع بود. استخراج و انتقال نفت به پالایشگاه آبادان از نقطه نظر محلی مشکلات بسیاری در برداشت. از سوی دیگر شرایط داخلی ایران اصلاً عادی نبود و دولت ایران در موقعیتی نبود که برای عملیات شرکت و تأسیسات نفتی امنیت لازم را فراهم سازد. از این رو انگلیسیها راه حل عملی را در آن دیدند که مستقیماً با سران بختیاری که حوزه های نفتی در منطقه آنها واقع شده بود، و باشیخ خزل، که لوله های نفت از منطقه او عبور می کرد، وارد گفتگو شوند.

از این رو شرکت نفت برای خرید اراضی و ترتیب حفاظت از لوله ها و تأسیسات و پرداخت مقرری هایی به عناصر محلی اقداماتی کرد. این رشته توافقی دولتی را دل دولت بوجود آورد و راه را بر تسلط بریتانیا بر خوزستان همواره ساخت. (۴۰) دولت بریتانیا در ۲۰ مه ۱۹۱۴ / ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۳۲ از طریق توافق بین خزانه داری و دریا داری بریتانیا از یک شو، و شرکت نفت از سوی دیگر سهام تعیین کننده ای در امتیاز نفت خریداری کرد. (۴۱) بر اثر این توافق شرکت نفت به صورت تمام عیار به یکی از بازوان دریا داری بریتانیا بدل شد که منافعش در نفت ایران بتدریج از اهمیت استراتژیک بسیار مهمی برخوردار گردید. از این بیم می رفت که ابتیاع سهام

تعیین کننده به یک تقسیم مجدد قطعی ایران بین روسیه و بریتانیا منجر شود. (۴۲) همانگونه که خواهیم دید در سال ۱۹۱۵، در اثنای جنگ جهانی اول، تقسیم مجدد ایران صورت پذیرفت.

◀ ایران در طول جنگ جهانی و بعد از آن

در سال ۱۹۱۴ هنگامی که جنگ آغاز شد در واقع سیطره مشترک روس و انگلیس بر سراسر ایران حکمروا بود. بخش شمالی کشور در اشغال روسیه بود و نیروهای بریتانیا، اگر چه به صورت پراکنده استقرار یافته بودند ولی در مقامی بودند که بر نواحی جنوبی مسلط باشند. (۴۳) ایران خود فقط دو نیروی نظامی کارآ داشت. این دو عبارت بودند تیپ ایرانی قزاق (مرکب از ۸۰۰۰ نفر) و نیروی ژاندارمری (با یک نیروی ۷۰۰۰ نفری) که توسط افسران روس و سوئدی فرماندهی می شدند. هر دوی این قوا به نحو آشکاری تحت نفوذ خارجی بودند. (۴۴) آن بخش از نیروهای ایرانی که فقط تحت فرماندهی افسران ایرانی بودند از لحاظ نظامی فاقد اعتبار بودند. دولت ایران در چنین شرایطی و اندکی پس از شروع جنگ در اول نوامبر ۱۹۱۴ / ۱۲ ذی حجه ۱۳۳۲ سیاست بی طرفی خویش را اعلام داشت. (۴۵) مع هذا علیرغم اعلام بی طرفی ایران هنگامیکه عثمانی به نفع آلمان وارد جنگ شد، نیروهای بریتانیا، روسیه و عثمانی چندین منطقه از قلمرو ایران را به عرصه نبرد خویش تبدیل کردند.

برای بریتانیا گذشته از اهمیت ایران به مثابه دژی خارجی در دفاع از هندوستان، مناطق نفتی و پالایشگاه آبادان نیز برای نیروی دریایی سلطنتی کمال اهمیت را یافته بود. دولت بریتانیا برای حفاظت از امنیت این منافع امپراطوری در برابر خطر قوای قدرتهای مرکز هم به اقدامات دیپلماتیک دست زد و هم به اقدامات نظامی.

چنین به نظر می آمد که قرار داد ۱۹۰۷ برای برخورد با اوضاع جدید در سال ۱۹۱۴، از لحاظ سیاسی دیگر کفایت نمی کند. از اینرو دولت بریتانیا در ایران و اینکه بریتانیا آزادی عمل یابد که منافع حیاتی خویش را در منطقه بی طرف تأمین نماید، لازم باشد که در معاهده ۱۹۰۷ تجدید نظرهایی صورت گیرد. (۴۶) تجدید نظر در معاهده ۱۹۰۷ امر بسیار مشکلی نبود، زیرا روسیه در یکی دیگر از نقاط خاورمیانه به نظر مساعد بریتانیا محتاج بود. در نتیجه در سال ۱۹۱۵ بنا به توافقنامه استانبول، روسیه در قبال پذیرش خواسته هایش مبنی بر تملک بر استانبول و بغاز به سفراز سوی بریتانیا، «رضایت خود را مبنی بر الحاق بخش بی طرف ایران در حوزه نفوذ انگلستان» تأیید می کرد. بعلاوه بریتانیا نیز در مقابل آزادی عمل کامل روسیه را در حوزه نفوذش به رسمیت شناخته و «بویژه از این حق تقدم برخوردار خواهد بود که سیاست مالی و اقتصادی خود را توسعه دهد.» (۴۷)

با شروع جنگ بریتانیا از لحاظ نظامی نیروهای خود را برای حفاظت از پالایشگاه مهم نفت در آبادان، در بخش علیای شط العرب مستقر ساخت. یک تیپ انگلیسی نیز برای حفاظت از لوله های آسیب پذیر نفت به اهواز، مرکز خوزستان اعزام شد. این نیروها و قوای تقویتی ایکه در سال ۱۹۱۵ به منطقه اعزام شدند بر علیه نیروهای عثمانی در خاک ایران به یک رشته عملیات شدید نظامی متوسل شدند. بعلاوه مقادیری مهمات و تسلیحات نیز در اختیار خوانین بختیاری و شیخ خزعل، که در عملیات انگلیسیها در بین النهرین جانب آنها را گرفته بود. گذاشتند. (۴۸)

در این بین هنگامیکه جنگ آغاز شد، ایران هم نسبت به روسیه و هم نسبت به بریتانیا احساسی خصمانه داشت. احساسات ضد متفقین موجود بازتابی بود از تجارت حقارت بار ماجراهای گذشته، بویژه تقسیم ایران و انهدام مجلس و اشغال کشور. بسیاری از ملیون شروع جنگ را به مثابه یک گشایش تعبیر

کردند. زیرا برایشان این امکان را پیش می‌آورد که اینک در مقام تلافی معاهده ۱۹۰۷ برآیند. (۴۹) عملیات جنگی در خاک ایران نیز به نوبت خود بر میزان خصومت ایرانیان به نیروهای متفقین و طرفداری از قدرتهای مرکز افزود.

آلمانیها هم از طریق مجاری دیپلماتیک و هم با توسل به طرق نظامی از این موقعیت ایران بهره برداری کردند. هدف آن بود که به منظور تحت فشار قرار دادن روسیه و بریتانیا و ترغیب ایران به وارد شدن به جنگ به نفع قوای مرکزی به احساسات ضد متفقین در کشور دامن زنند. (۵۰) پرنس رویس، سفیر آلمان در تهران توانست با اعضاء کابینه مستوفی الممالک و برخی از سران حزب دموکراتیک ایران که هواخواه آلمان بودند ارتباط نزدیکی برقرار کند. در نتیجه دیپلماسی آلمان یک معاهده سرّی منعقد گردید که بنا برآن آلمان در برابر حمایت ایران به مساعدت مالی و نظامی متعهد می‌گردید. (۵۱)

تنها پس از تهدید روسیه مبنی بر اشغال پایتخت بود که اوضاع تهران دوباره به حال عادی بازگشت. ملیون ایران نیز وادار شدند که به قم عقب نشینی کنند و تنها اتمام حجت شدیدالحن روسیه و انگلستان بود که مانع از تغییر پایتخت و حرکت شاه و دولت ایران به اصفهان گردید. (۵۲) ولی گذشته از این واقع در طول سالهای بعدی جنگ تقریباً تمام حکومتهای ایران نسبت به بریتانیا موضعی دوستانه داشته و در قبال اهداف متفقین یک نوع «بی طرفی خیر خواهانه» نشان می‌دادند. (۵۳)

در زمینه نظامی، چند هیئت نظامی آلمانی به ایران اعزام شدند تا ایلات را به طغیان ترغیب کنند. دسته های آلمانی، که از حمایت ژاندارمری ایران و برخی از ایلات جنوب برخوردار بودند در سراسر مناطق مرکزی و جنوبی ایران پراکنده شده و نمایندگان روس و انگلیس را به قتل رساندند و اتباع متفقین را از این نقاط اخراج کردند. (۵۴) در اواخر سال ۱۹۱۵ اوضاع به اندازه ای وخیم

شده بود که اعاده نظم در جنوب مستلزم اتخاذ اقداماتی شدید گشت.

در اوائل ۱۹۱۶ / ۱۳۳۴ بریتانیا تصمیم گرفت که یک هیئت نظامی را به سرپرستی سرپرستی سرپرستی سایکس به ایران اعزام دارد. هدف آن بود که برای جایگزین ساختن ژاندارمری که ضد انگلیسی بود و بواسطه عدم پرداخت حقوقها و مواجب رشته آموزش از هم گسسته بود، قوای دیگری ترتیب یابد. (۵۵) این نیرو تفنگداران جنوب ایران (SPR) [پلیس جنوب] خوانده شد و تحت فرماندهی سایکس قرار داشت. هر چند پلیس جنوب به اعاده نوعی نظم و آرامش در جنوب توفیق یافت. ولی به سختی از سوی ملیون ایران مورد انتقاد قرار گرفت. دولت و ثوق الدوله این نیرو را در ژانویه ۱۹۱۷ / ربیع الثانی ۱۳۳۵ به رسمیت شناخت، ولی دیگر دولتهای ایران از شناسایی رسمی آن خود داری کردند. (۵۶) پلیس جنوب چه آنکه به رسمیت شناخته شده باشد و چه غیر آن، در طول سالهای جنگ همچنان به عملیات گسترده نظامی و استحفاظی در جنوب و مرکز ایران پرداخت و تا مارس ۱۹۲۱ / فروردین ۱۳۰۰ که تاریخ انحلال رسمی آن بود به حیات خود ادامه داد. (۵۷)

بریتانیا یک هیئت نظامی نیز به شرق ایران گسیل داشت. این نیرو که به « کمر بند شرق ایران » معروف شد، موظف بود که مرزهای شرقی را در قابل نفوذ و رخنه عوامل آلمانی به افغانستان حراست نماید. (۵۸) با فرا رسیدن بهار سال ۱۹۱۷ / ۱۳۳۵ ق سیطره روس و انگلیس بر ایران همچنان محکم بود که متفقین دیگر نمی بایست از آن بابت نگرانی می داشتند و هر گونه مقاومت سازمان یافته یا محکوم به فنا بود. ولی انقلاب روسیه تمام محاسبات نظامی و سیاسی را در هم ریخت و کل مسئله ایران را اساساً دگرگون ساخت.

تأثیر انقلاب روسیه بر ایران

روسیه تزاری، دشمن اصلی استقلال و تمامیت ایران در مارس ۱۹۱۷ / جمادی الاول ۱۳۳۵ سقوط کرد. در ژوئیه ۱۹۱۷ / رمضان ۱۳۳۵ حکومت کرنسکی تمام طرحهای امپریالیستی را مردود اعلام داشته و از پیشروی نیروهای روسی در ایران جلوگیری نمود و تصمیم گرفت که در اسرع وقت آنها را از ایران فراخواند. (۵۹)

بلشویکها که انقلاب ایران را «کلید یک انقلاب سراسری» در شرق تلقی می کردند، پس از اکتبر ۱۹۱۷ برای جلب دوستی ایران به تلاش برخاستند. (۶۰) در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ / ۱۷ الاول ۱۳۳۵ شورای کمیسرهاى خلق طى بیانیه ای خطاب به مسلمانهای روسیه و شرق امپریالیسم تزاری را در ایران محکوم کرده، معاهده ۱۹۱۰۷ را ملغی و کان لم یکن محسوب داشتند و اعلام داشتند که به محض خاتمه مخاصمات نیروهای روسی فوراً از ایران خارج خواهند شد و حق ایرانیان در تعیین سرنوشت خویش تضمین خواهد گشت. (۶۱)

از این بیانیه نیز دلگرم کننده تر، یادداشت مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸ / ۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۶ تروتسکی به دولت ایران بود که معاهده ۱۹۰۷ را ملغی داشت. بعلاوه در این یادداشت تمام معاهدات منتقده بین دو کشور که حقوق مردم ایران در یک موجودیت آزاد و مستقل را به نحوی محدود ساخته یا در آن مداخله می کرد و ملغی ساخت. (۶۲)

تأثیر انقلاب روسیه و تحولات بعدی آن بر ایران اهمیت بسیار دارد. این امر به دلگرمی ملیون ایران منجر شد. آنها تصور می کردند بالاخره موقعیتی را که سالها بود برای خروج نیروهای بیگانه از ایران انتظار می کشیدند فرا رسیده است و اکنون می توانند آزادانه بنیانهای سیاسی خویش را تکامل بخشند. (۶۳) تأثیر آنی انقلاب روسیه را می توان در تبلیغات شدت یافته ملی و

اقدامات تروریستی ضد انگلیسی « کمیته مجازات » ملاحظه کرد که تا حدودی موجبات سقوط دولت طرفدار انگلیس و ثوق الدوله را در ماه مه ۱۹۱۷ / رجب ۱۳۳۵ فراهم آورد. نتیجه آن شد که اکثر سیاستمداران هوادار انگلیس بخاطر خطر موجود در پذیرفتن مقام و منصب مردد گشتند. لهذا در ایام بین اکتبر ۱۹۱۷ و ظهور مجدد و ثوق الدوله در صحنه سیاسی در اوت ۱۹۱۸ / ۲۹ شعبان ۱۳۳۶ کابینه های ایران سیاستی ضد انگلیسی اتخاذ کردند. (۶۴)

این تحولات بریتانیا را نگران ساخت. دولت بریتانیا برای تسکین احساسات ایرانیان در ۱۲ مارس ۱۹۱۸ / ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۶ یادداشتی را به دولت ایران تسلیم کرد. در این یادداشت بر استقلال و تمامیت ایران تأکید مجدد شده بود. در ضمن خواستار آن گشت که ایرانیان تا خاتمه مخاصمات در قبال حضور نیروهای انگلیسی در خاک ایران موضعی دوستانه اتخاذ نموده و پلیس جنوب را به رسمیت بشناسند. بریتانیا در مقابل قول داد که نمایندگان ایران را به هر کنفرانس صلح آتی که از سوی طرفین متحارب تشکیل گردد دعوت خواهد کرد و ایران را از مساعدت مالی گسترده و لغو معاهده ۱۹۰۷ مطمئن می ساخت. (۶۵)

دولت ایران طی یک پاسخ شدید الحن پلیس جنوب را بعنوان یک قوای خارجی و تهدیدی به استقلال و تمامیت ایران محکوم ساخت. همچنین به حضور نیروهای بریتانیا اعتراض کرده و خواستار فراخوانی آنها شد. بالاخره در این یادداشت از بریتانیا خواسته شده بود که ایران را به حال خود بگذارد. (۶۶) انتشار این یادداشتهای متبادله بر احساسات ضد انگلیسی عمومی، بویژه در مناطق جنوبی کشور، دامن زد. (۶۷)

دولت ایران از این هم فراتر رفت. هیئت وزرا به تشویق و ترغیب تبلیغات نماینده روسیه در ایران ک. براوین، در ۳۰ ژوئیه ۱۹۱۸ / ۲۱ شوال ۱۳۳۶، طی فرمانی الغای برخی از معاهدات، توافقتنامه ها و امتیازات ایران و روس را اعلام داشت. (۶۸) در واقع این عمل با لغو معاهده ترکمانچای که برا

ساز آن دیگر قدرتها از حقوق دول کامله الوداد بر خوردار می شدند به معنای لغو کابینتولاسیون بود (۶۹)

وای این اقدام، نوعی اقدام انقلابی محسوب می شد و قدرت های غربی نمی توانستند آن را قبول کنند. سفیربریتانیا و سایر سفرای متفقین در تهران خواستار استعفای حکومت ملی صمصام السلطنه، و لغو و فرمان فسخ برخی از معاهدات روسیه گشتند و (۷۰) شاه تحت فشار و رشوه بریتانیا، حکومت صمصام السلطنه را ساقط کرد و وثوق الدوله انگلیس را به مقام ریاست وزرا منصوب داشت. (۷۱) (۱)

◀ جان فوران: آغاز جنگ جهانی اول و اعلام بی طرفی ایران

جان فوران می نویسد: ایران در جنگ اول اعلام بیطرفی کرد اما به رغم این بیطرفی، صحنه درگیریهای قوای روسیه، عثمانی و بریتانیا شد. جنگ، تأثیر مستقیم و مخربی بر اقتصاد ایران داشت. ارتشهای متخاصم، محصولات کشاورزی، دامی و خود دامها را مصادره میکردند. شبکه آبیاری ویران شد، دهقانان را به زور به جاده سازی و سایر بیگاریهای نظامی وای داشتند و روستاها از سکنه خالی گردید، ایران حتی تا سال ۱۹۲۵ م/ ۱۳۰۴ ش به سطح تولید کشاورزی ما قبل جنگ برگشت. توسعه صنعتی دستخوش وقفه شد اما داد و ستد و پیشه وری در سطح محلی باقی ماند. شهرهای کشور با تورم دست به گریبان بودند. واردات بر صادرات پیشی گرفت (اما حجم هر دو، نسبت به سابق کاهش یافت). در شمال نیز جابجایی تجارت وضعیت بدی به وجود آورده بود. اوج مشکلات، زمستان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ م/ ۱۲۹۷ ش بود که قحطی شدید بروز کرد که علت آن پایان یافتن مازاد بر اثر جنگ و مشکلات توزیع و احتکار محلی بود. بنا به برآوردها، تلفات انسانی ناشی از قحطی بین یک صد هزار نفر تا ۲ میلیون نفر بوده است. بالفور، رایزن مالی بریتانیا در

تهران منطقه ای را دیده بود که «تقریباً یک چهارم جمعیت کشاورز آن بر اثر قحطی مرده بودند.» یعنی مردم ایران برای جنگی که خود نقشی در به راه افتادنش نداشتند بهایی این چنین سنگین پرداختند، جنگی که قدرتهای بزرگ مسلط برکشورشان به راه انداخته بودند. دولت مرکزی در زمان سلطنت احمد شاه قاجار وضعیت نومید کننده ای داشت و بین سال های ۱۹۰۹ - ۱۹۲۱ م / ۱۲۸۸ - ۱۳۰۰ ش بیش از پنجاه بار کابینه تغییر کرد.

در سال ۱۹۱۶ م / ۱۲۹۵ ش روسیه و بریتانیا بار دیگر مواضع قدرت خویش در ایران را مورد تصدیق قرار دادند. در مارس ۱۹۱۵ (اسفند - فروردین ۱۲۹۳) دو دولت پیمانی سرّی امضاء کردند که در آن اسمی از استقلال ایران برده نشده بود. بنابراین پیمان به بریتانیا اجزاه داده شد کنترل منطقه بیطرف (میدانهای نفتی) را به دست گیرد در عوض روسیه در منطقه نفوذ خود «آزادی عمل» کامل داشته باشد و بعد از جنگ کنترل استانبول و تنگه های بسفر و داردانل را اختیار گیرد. مضمون قرارداد سرّی آن بود که روسیه صفحات شمالی ایران را ضمیمه خاک خود سازد و در عوض بریتانیا اداره جنوب ایران را مستقیماً به دست گیرد. حکومت مهاجران در کرمانشاه (متشکل از نمایندگان مجلس سوم که انحلال مجلس زیر فشار اولتیماتوم ۱۹۱۵ م / ۱۲۹۴ ش روسیه را نپذیرفته بودند) با تسخیر شهر کرمانشاه در ۱۹۱۶ م / ۱۲۹۵ ش توسط بریتانیا پایان یافت. انقلابهای فوریه (بهمن - اسفند) و اکتبر ۱۹۱۷ (مهر - آبان ۱۲۹۶) [در روسیه] منجر به تخلیه شمال ایران از قوای روسی شد و سرانجام حکومت جدید شوراهای روسیه در سال ۱۹۱۸ م / ۱۲۹۷ ش همه پیمانها و امتیازهای دولت تزاری را در رابطه با ایران ملغی ساخت. با این تحول، سلطه روسیه بر اقتصاد سیاسی ایران که به شکل بیرحمانه ای از آغاز سده نوزدهم (۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ ش) تا جنگ اول جهانی ایران را چونان منگنه ای زیر فشار قرار داده بود پایان یافت و در عوض تمام ایران به دست

بریتانیا افتاد و آن دولت نیز قوای خود را به صفحات شمالی ایران اعزام کرد و کمکهایی را در اختیار دولت ناتوان ایران قرار داد.» (۲)

◀ عبدالرضا هوشنگ مهدوی: بررسی مختصر از جنگ جهانی اول و اشغال ایران

عبدالرضا هوشنگ مهدوی در کتاب «تاریخ روابط خارجی ایران» بطور مختصر به بررسی جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط متفقین می پردازد و می نویسد: در سوم اوت ۱۹۱۴ (۱۳۳۲ هـ ق) جنگ بزرگی که از سالها قبل مقدمات آن فراهم شده بود میان دول اتفاق مثلث (فرانسه و انگلستان و روسیه) با دول اروپا مرکزی (آلمان و اتریش) آغاز گردید. بتدریج دولتهای صربستان، بلژیک، رومانی، ژاپن، ایالات متحده امریکا، یونان، ایتالیا، پرتغال و چند کشور دیگر به دول اتفاق مثلث پیوستند و دولتهای عثمانی و بلغارستان نیز به صف دول مرکزی ملحق شدند و جنگ کاملاً جنبه جهانی پیدا کرد. قتل ولیعهد اتریش به دست یک میهن پرست صرب بهانه شروع جنگ بود ولی علت اصلی آن تضاد منافع استعماری دول اروپا بود که از پیشرفتهای سیاسی و نظامی آلمان و اتریش و نقشه هایی که دول مزبور جهت دست اندازی به مستعمراتشان داشتند احساس خطر نموده زمینه شروع جنگ را فراهم ساخته بودند.

در ۱۴ ژوئیه آن سال یعنی سه هفته قبل از آغاز جنگ، ناصر الملک با عجله وسایل تاجگذاری احمد شاه را که تازه به سن هیجده سالگی رسیده بود فراهم کرد و پس از انجام این مراسم راهی اروپا شد. به محض آغاز جنگ نیز دولت ایران بی طرفی خود را اعلام نمود و وقتی در اول نوامبر ۱۹۱۴ دوره سوم مجلس شورای ملی افتتاح شد، مستوفی الممالک که مشهور به پیروی از سیاست بی طرفی بود به نخست وزیر منصوب گردید. در مجلس جدید دو حزب دمکرات و اعتدالیون در مقابل یکدیگر صف بندی کرده بودند. دمکراتها عقیده

داشتند ایران باید مانند عثمانی به طرفدارای از آلمان و دول مرکزی وارد جنگ شود و با پشتیبانی آنان خود را از قید استعمار همسایگان آزاد کند. اما اعتدالیون اظهار می داشتند با توجه به اینکه خاک ایران تحت اشغال قوای روس و انگلیس بوده و ایران دچار ضعف شدید می باشد، پیروی از سیاست بی طرفی ایران را حفظ کند ولی در این امر توفیقی نیافت و خاک کشور ما صحنه جنگ و منازعه بین نیروهای متخاصم روسیه، عثمانی و انگلیس گردید.

در بدو شروع جنگ جهانی شیخ الاسلام عثمانی فتوای جهاد بر ضد انگلستان و فرانسه و روسیه صادر کرد. این فتوی مورد تأیید مجتهدین کربلا و نجف قرار گرفت و از دولت ایران خواستند در کنار عثمانی در جنگ شرکت کند اما دولت ایران به آن ترتیب اثری نداد و ترجیح داد بی طرف بماند.

در این هنگام وجود هشت هزار سرباز روسی که در چهار نوبت به عنوان حفظ جان و مال اتباع روسیه وارد ایران شده بودند بعلاوه نگهبانان سفارت و کنسولگریهای روسیه که خود نیروی قابل توجهی به شمار می رفت دولت عثمانی را به شدت نگران کرده بود. به این جهت در اول اکتبر ۱۹۱۴ دولت مزبور نیرویی مرکب از شش هزار سرباز و توپخانه و سواره نظام وارد خاک ایران نموده و ناحیه قطورو مهاباد و انصراف کرد تا راههای غرب ایران را که جبهه استراتژیکی داشتند مقابل روسها در دست داشته باشد.

در نوامبر ۱۹۱۴ نیز دولت عثمانی طی یادداشتی به دولت ایران اخطار کرد که اگر قشون روسیه خاک ایران را تخلیه نکند ارتش عثمانی به منظور جلوگیری از حملات احتمالی دشمن آذربایجان را تصرف خواهد کرد.

متعاقب وصول این یادداشت دولت ایران از دولتهای روسیه و انگلستان تقاضا کرد که بی طرفی آنها محترم شمرده و قوای خود را از خاک ایران خارج سازند. اما دو دولت همسایه زورمند نه تنها اعتنایی به این تقاضا ننمودند بلکه بر عکس به تعداد نیروهای خود افزودند.

در اول دسامبر دو لشکر روسی به فرماندهی ژنرال چرنوزوف (Chernozubov) از رود ارس گذشته و پس از اشغال نواحی مرزی ایران در داخله خاک عثمانی در جهت ارزروم شروع به پیشروی کردند.

نیروی عثمانی نیز از جانب دریاچه اورمیه حرکت نموده و در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۵ تبریز را که روسها بدون جنگ تخلیه کرده بودند به تصرف در آوردند. اما این پیروزی کم دوام بود زیرا در نبرد ساری قمیش روسها شکست سختی به آنها وارد آوردند و توانستند در ۳۰ ژانویه ۱۹۱۵ تبریز را پس بگیرند. جنگ با عثمانیها در اورمیه سخت تر بود ولی سرانجام روسها توانستند به کمک آسوریهای آن ناحیه در آوریل اورمیه را منصرف شوند و تا سواحل دریاچه وان پیشرفت کنند و موقتاً خطر را از مرزهای خود دور سازند. در این عملیات تلفات ترکها در حدود هفتاد هزار نفر بود.

از جانب دیگر انگلیسیا یک تیپ نیروی کمکی به بحرین فرستادند و قوای آنان به فرماندهی ژنرال آرت بارت (Sir Arthur Barrett) توانست ترکها را در نوامبر ۱۹۱۴ در مصب شط العرب شکست داده بصره را متصرف شود. آنگاه برای محافظت تأسیسات نفت جنوب ایران یک تیپ مختلط انگلیسی و هندی وارد خوزستان شده و مناطق نفت خیز را تصرف نمودند. عثمانیها در ماه دسامبر نیرویی در حدود دوازده هزار نفر به خوزستان فرستادند که اقدام به منفجر کردن لوله های نفت نمودند. در این موقع انگلیسیها در موقعیت بدی قرار گرفته بودند و به شدت از این می ترسیدند که قوای عثمانی بتواند از خاک ایران عبور نموده به افغانستان برود، چون به محض رسیدن قوای ترک با افسران آلمانی به آن کشور دیگر محال بود انگلیسیها بتوانند کنترل خود را بر افغانستان که احساسات عمومی شدیداً با آنها مخالف بود، حفظ نمایند. بعلاوه در این موقع پادگانهای انگلیسی در هند هم چندان قوی نبودند و در شبه قاره هند نیز شورشهایی به وقوع پیوسته بود و احتمال می رفت اگر عثمانیها به

معیت سپاه افغان به هند حمله برند مشکلات بسیار مهمی برای امپراتوری انگلستان ایجاد نمایند.

با توجه به این مسائل ژنرال نیکسون که در ژانویه ۱۹۱۵ به فرماندهی قوای انگلیسی در خاک ایران منصوب شده بود یک لشکر خود را مأمور عقب راندن ترکها از خوزستان کرد.

لشکر مزبور پس از یک سلسله عملیات سخت نظامی توانست ترکها را از خوزستان اخراج و مناطق نفت خیز را از خطر حفظ و لوله های نفت را تعمیر نماید. ضمناً انگلیسیها یک لشکر به نام «خط خاوری ایران» به خراسان و بلوچستان فرستادند تا از عبور آلمانها و ترکها به افغانستان جلوگیری نمایند. اما وقتی قسمت عمده نیروهای انگلیسی در آوریل ۱۹۱۶ در کوت العماره از قوای عثمانی شکست خورد لطمه شدید به آبرو و حیثیت انگلیسیها در آسیا وارد گردید.

تلاش آلمانیها برای نفوذ در ایران

در آغاز جنگ جهانی احساسات مردم ایران موافق با آلمان بود و امیدوار بودند که با کمک این دولت نیرومند که با دولتهای بزرگ استعماری وارد جنگ شده بود بتوانند خود را شر مداخلات دو همسایه زورگو و متجاوز نجات دهند دولت ایران سعی داشت بی طرفی خود را به هر قیمتی شده حفظ و از بروز اینگونه احساسات طرفدار آلمان جلوگیری کند. اما حفظ بی طرفی نیاز به وجود ارتش منظمی داشت و حال آنکه در آن هنگام ارتش ایران فقط از هشت هزار نفر بریگاد قزاق که تحت فرماندهی افسران روسی بودند و هفت هزار نفر نیروی ژاندارم که آنها نیز تحت نظارت افسران سوئدی اداره می شدند تشکیل می شد و نیروی هوایی و دریایی هم اصلاً وجود نداشت. بدهی است با این قشون

مختصر و نامنظم که آنهم در اختیارخارجیان بود دولت ایران قادر نبود از تجاوزات مکرر بیگانگان به خاک خود جلوگیری کند و ناچار فقط به ارسال یادداشت اعتراض و شکایت اکتفا می کرد.

بلافاصله پس از شروع جنگ، تبلیغات آلمانیها در ایران علیه روسیه و انگلستان شدت یافت و حس کینه و عداوت نسبت به این دو دولت همسایه تحریک گردید. هدف اصلی آلمانیها این بود که ایران را که پس از عثمانی دومین مستقل اسلامی بشمار می رفت علیه دول اتفاق مثلث وارد جنگ کنند و هرگاه این امر عملی میشد قسمت اعظم دنیای اسلام به نفع آنان وارد جنگ شده و در اثر اتحاد با افغانها و ایجاد طغیان و آشوب در هند ممکن بود بتوانند شریان امپراتوری انگلیس را قطع نمایند. نقشه آلمانیها در ایران عبارت از این بود که در مرحله اول عشایر و ایلات را تحت سلاح در آورده و در سراسر کشور علیه انگلیسیها و روسها ایجاد انقلاب و شورش کنند و در مرحله دوم انگلیسیها و روسها را از ایران اخراج و سپس دولت ایران را وادار به ورود در جنگ به نفع خود بنمایند.

در ماه مه ۱۹۱۵ (۱۳۳۳ هـ. ق) هاینرش فن رویس (Heinrich von Reus) وزیر مختار آلمان به اتفاق گنت لگونتی (Logotheti) وزیر مختار اتریش و عده ای افسرو مبالغ زیادی پول و طلا از اروپا به ایران وارد شدند و با پخش سخاوتمندانه این پولها توانستند عشایر جنوب را به نفع خود وادار به اقدام کنند. در فاصله کوتاهی واسموس (Wasmuss) کنسول آلمان در بوشهر موفق شد عشایر تنگستانی و قشقای را با خود همراه کند و با کمک ژاندارمری فارس ضربات شدیدی به قوای انگلیسی و هندی مقیم آن ایالت وارد سازد. در ژوئن ۱۹۱۵ واسموس توانست شیراز را تصرف کند و کلیه اتباع انگلیسی از جمله اوکانور (O'Connor) کنسول انگلیس در شیراز و تعدادی از طرفداران آنها را دستگیر و تقریباً سراسر ایالت فارس را تحت نفوذ خود در آورد.

در اصفهان نیز قوای ژاندارمری شهر را متصرف شده کاور (kaver) کنسولیاری روسیه را مقتول و گراهام (Graham) کنسول انگلیس را زخمی کردند و تمام اتباع روسی و انگلیسی و هندی را از آن ایالت اخراج نمودند. در نتیجه این اقدامات فن اتر (Von Etter) و مارلینگ وزرای مختار روسیه و انگلیس به مستوفی الممالک فشار آوردند که دستور احضار قوای ژاندارم را از فارس صادر کند. در اکتبر ۱۹۱۵ ژنرال باراتف (Baratov) فرمانده قوای روسی در ایران شد و پیش قراولانش وارد انزلی شده برای خاتمه دادن به فعالیت آلمانیها و همدستانشان به سوی تهران روانه شدند. عاصم بیگ سفیر عثمانی که به عزم شکار از پایتخت خارج شده بود به دست روس ها اسیر شد و قزاقهای روسی تا کرج پیش رفته و آمادگی خود را برای ورود به تهران در صورت لزوم نشان دادند.

در این روزها بحرانی پرنس رویس مستوفی الممالک را تشویق می کرد که قبل از اشغال پایتخت به وسیله روس ها شاه و دولت به اصفهان مهاجرت کنند. عده ای از رهبران حزب دمکرات هم که با این نظر موافق بودند به اتفاق پرنس رویس و کنت لگوتتی به قم عزیمت نمودند. اما فن اتر و مالینگ به احمد شاه که عازم حرکت تهران بود اخطار کردند که در صورت ترک پایتخت تخت و تاج خود را از دست خواهد داد. در نتیجه این تهدید احمد شاه در ۱۵ نوامبر تصمیم خود را به باقی ماندن در تهران اعلام نمود و به فشار دو دولت همسایه مستوفی الممالک را از نخست وزیری بر کنار و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما را که مورد قبول متفقین بود، مأمور تشکیل کابینه کرد. حکومت جدید با شرکت طرفداران روس و انگلیس در دسامبر ۱۹۱۵ تشکیل گردید و بلافاصله به فن اتر و مارلینگ آمادگی خود را برای مذاکره در مورد انعقاد قرار داد اتحاد اطلاع داد.

در ژانویه ۱۹۱۶ موافقتنامه ای بین فرمانفرما و فن اتر و مارلینگ امضا شد

که به موجب آن مقرر گردید تعداد قوای قزاق تا حدود یک لشکر یازده هزار نفری افزایش یابد، به جای ژاندارمری مشهور به طرفداری از آلمان، انگلستان نیرویی به نام تفنگداران جنوب ایران (South Persia Rifles (S.P.R) (پلیس جنوب) تأسیس نماید که تعداد آن در حدود هشت هزار نفر افراد داوطلب ایرانی و هندی باشد که تحت نظر افسران انگلیسی انجام وظیفه نمایند، و دولت همسایه تعهد کردند ماهانه دویست هزار تومان برای نگهداری قوای مزبور به ایران کمک کنند. متعاقب امضای این موافقتنامه ژاندارمری منحل گردید و کلیه افسران سوئدی و ایرانی آن که به طرفداری از آلمان شهرت داشتند برکنار شدند و حالت بی طرفی متمایل به متفقین در آمد.

تشکیل دولت مهاجرین در کرمانشاه

در این هنگام جمعی از رجال ایرانی طرفدار آلمان و عثمانی از تهران مهاجرت کرده شهر قم را مرکز ستاد خود قرار دادند و اقدام به ایجاد کمیته دفاع ملی نمودند. در دسامبر ۱۹۱۵ قوای روسی به نیروی مهاجرین حمله نموده و آنها را در جاده قم و ساوه شکست دادند. در این موقع موافقتنامه ای بین دولتهای روسیه و انگلستان به امضا رسید که طبق آن منطقه بی طرف متعلق به دولت ایران به منطقه نفوذ انگلستان ضمیمه شد و در مقابل مقرر گردید دولت روسیه هر قسمتی از خاک عثمانی را که تصرف کند بتواند به قلمرو خود منضم نماید و به آن دولت وعده داده شد که پس از خاتمه جنگ بغازهای بسفورود اردانل را در دست داشته باشد.

مهاجرین پس از شکست قوای خود به کرمانشاه عقب نشینی کردند و در آن شهر که در تصرف قوای عثمانی بود، مستقر شدند و به توصیه پرنس رويس یک حکومت موقتی تشکیل دادند. ریاست حکومت موقتی به نظام السلطنه مافی والی کرمانشاه واگذار شد و وی توانست با کمک افسران آلمانی و عثمانی قشونی

در حدود چهارهزار نفر از عشایرو مجاهدین جمع آوری نماید. در این زمینه قرار دادی بین نظام السلطنه و مارشال فن در گولتز (von der Goltz) فرمانده قوای آلمان در خاورمیانه منعقد گردید و در ژانویه ۱۹۱۶ فلد مارشال آلمانی و اعضای ستاد وی برای باز دید نیروی مهاجرین وارد کرمانشاه شد و عده ای از افسران آلمانی و ترک به تعلیم سربازان ایرانی پرداختند.

حکومت دست نشانده فرما فرما بیش از چهار ماه دوام نکرد و به علت اقداماتی که به نفع انگلیسیها کرده بود مورد مخالفت شدید وزیر مختار روسیه قرار گرفت در مارس ۱۹۱۶ جای خود را به محمد ولی خان سپهدار اعظم داد. نخست وزیر جدید که در عین حال مطیع انگلیسیها و روسها بود طی ششماه زمامداری خود نظارت دو دولت همسایه را بر مالیه ایران پذیرفت و با تشکیل یک کمیسیون پنج نفری روسی و انگلیسی و ایرانی بدین منظور موافقت کرد. در اوت ۱۹۱۶ وقتی قشون عثمانی تا قزوین پیشروی کرد و تهران را در معرض تهدید قرارداد انگلیسیها از فرصت استفاده کرده و وثوق الدوله را که مورد حمایت شدیدشان بود به نخست وزیری رساندند و به منظور تقویت وی تعهد کردند برای هزینه های ضروری و جاری ماهی ده هزار لیره انگلیسی به دولت ایران بپردازند.

قوای پلیس جنوب نیز که در بهار ۱۹۱۶ از افسران انگلیسی و افراد داوطلب هندی و ایرانی تشکیل شده بود به تدریج توانست کرمان و بلوچستان را تصرف نموده و از عناصر آلمانی و طرفداران آلمانی و عثمانی پاک سازد و در سپتامبر ۱۹۱۶ در اصفهان به قوای ژنرال بارانف بپیوندد. پس از درهم شکستن مقاومت عشایر تنگستانی در ۱۱ نوامبر به اتفاق فرمانفرما والی جدید فارس فاتحانه وارد شیراز شد و با قیمانده نیروی ژاندارم که آخرین کانون مقاومت را در جنوب تشکیل می داد خلع سلاح کرد. وثوق الدوله در ۲۱ مارس ۱۹۱۷ (۱۳۳۵ هـ.ق) طی تلگرافی از خدمات ژنرال سایکس برای اعاده نظم و قانون

در جنوب تقدیر کرد و پلیس جنوب را به رسمیت شناخت. فرمانفرما نیز به مناسبت خدماتی که کرده بود از دولت انگلیس نشان ستاره هند گرفت.

اما عثمانیها هم بیکار ننشسته بودند و پس از پیروزی بزرگ خود در کوت العماره، در ماه اوت ۱۹۱۶ بیست هزار قوای پیاده و سواه نظام و توپخانه به فرماندهی ژنرال علی احسان پاشا به ایران فرستادند.

نیروی مزبور به آسانی همدان را گرفت و تا حدود قزوین پیشروی کرد و روسها به علت گرفتاریهای شدید که در جبهه اروپا داشتند و شکستهای متعدد که از آلمان و اتریش خورده بودند نتوانستند قوای کمکی به ایران بفرستند. این بار نمایندگان روسیه و انگلستان به احمد شاه فشار آوردند از پایتخت خارج شود ولی شاه این توصیه را نپذیرفت و تصمیم گرفت در تهران بماند. عثمانیها از قزوین جلوتر نیامدند و تا پایان سال ۱۹۱۶ تغییری در وضع نظامی طرفین در غرب ایران رخ نداد. اما از ابتدای سال ۱۹۱۷ باز هم متفقین به پیروزی جدید نائل شدند.

انگلیسیها توانستند در فوریه ۱۹۱۷ قوای ترک را در کوت العماره شکست داده و بغداد را متصرف شوند و با این پیروزی خاطره شکست سال قبل خود که امپراتوری انگلیس را دچار مصیبت در آسیا کرده بود، محو سازند. نیروی ژنرال باراتف هم به جانب همدان و کرمانشاه حمله سختی به عمل آورد. عثمانیها نتوانستند در مقابل سیل سربازان روسی مقاومت کنند و درست همان روزی که بغداد به دست انگلیسیها افتاد آنها هم کرمانشاه را تخلیه کرده پس از دفاع سختی به قصر شیرین عقب نشینی کردند. حکومت موقتی مهاجرین همراه نیروی عثمانی به بین النهرین رفت و در آنجا عثمانیها نیروی مهاجرین را خلع سلاح نمودند و کلیه اسلحه مهمات و پولهایی را که از طرف آلمان برای آنان ارسال شده بود مصادره کردند. سران مهاجرین این رفتار خشن و غیر دوستانه را تحمل نکرده عده ای به ایران مراجعت و جمعی دیگر به آلمان و کشورهای

اروپا رهسپار شدند.

در دوم آوریل ۱۹۱۷ نیروهای روسی و انگلیسی در کرمانشاه به یکدیگر پیوستند اما در همین هنگام خبراستعفای تزار نیکلای دوم که در ۱۵ مارس اتفاق افتاده و مقدمه‌اضحلال امپراتوری روسیه بود منتشر شد. قشون روسیه با شنیدن این خبر به سرعت شروع به عقب نشینی کرد و در مدت کوتاهی سربازان دست به شورش علیه افسران و تشکیل کمیته های انقلابی زدند و شیرازه نظم و انضباط آنان گسیخته شد. ترکان عثمانی از این فرصت استفاده کرده دوباره کرمانشاه و کردستان و همچنین تبریز را اشغال کردند و تا پایان جنگ جهانی در این مناطق باقی ماندند. از این تاریخ صحنه عملیات نظامی به عراق و سوریه منتقل شد ولی اشغال ایران همچنان ادامه پیدا کرد.

انقلاب روسیه و اثرات آن در ایران

وقتی خبر استعفای نیکلای دوم و امتناع برادرش گرنودک میخائیل از قبول سلطنت و تشکیل حکومت موقت در روسیه منتشر شد، آزادیخواهان و میهن پرستان ایرانی غرق در شغف و سرور گردیدند. سقوط امپراتوری جابر تزاری، ایران را از کابوسی که مدت بیش از یک قرن دچار شده بود رهایی داد و همه مردم آن نوید آغاز عصری جدید می پنداشتند

نمایندگان ادوار سه گانه سابق مجلس شورای ملی طی تلگرافی به مجلس دومای روسیه خوشحالی ملت ایران را از شنیدن خبر سقوط حکومت ستمگر تزاری ابراز و تبریک گفتند. در آن روزهای تیره و تاریک امیدی در آسمان گرفته ایران درخشید و مردم ستمدیده و امیدوار شدند که به زودی دوران ظلم و ستم به سر خواهد رسید. اما وقتی حکومت موقتی به ریاست پرنس لووف (Prince Lvov) در پتروگراد تشکیل شد و سیاست خود را در باره ادامه

جنگ با آلمان و اجرای تعهدات دولت تزاری اعلام کرد و میلیوکوف (Miliukov) وزیر خارجه حکومت جدید به سفارت روس در تهران دستور داد به دولت ایران اطلاع دهد که روسیه مانند گذشته با بریتانیا همکاری خواهد کرد و سیاست آن کشور نسبت به ایران تغییری داده نشده است، ایرانیان مجدداً دچار یأس و حرمان شدند.

در این موقع نیروهای روسی سراسر شمال و غرب ایران را در اشغال داشتند و در پادگانهای خود بلا تکلیف و بدون حقوق و مهمات مانده و دست به اقدامی نمی زدند. ترورهای متعددی که از طرف کمیته مجازات به عمل آمد و عده ای از طرفداران سیاست انگلیس به قتل رسیدند موجب استعفای وثوق الدوله در ژوئن ۱۹۱۷ گردید. به جای او علاء السلطنه که یک سیاستمدار معتدل طرفدار غرب بود به نخست وزیری منصوب شد و یک حکومت وحدت ملی مرکب از رجال و نخست وزیران سابق که حسن شهرت داشتند تشکیل داد. نخستین اقدام دولت جدید پس گرفتن شناسایی پلیس جنوب بود.

وقتی در ماه اوت ۱۹۱۷ الکساندر کرنسکی (Alexandre Kernsky) به ریاست حکومت موقت روسیه منصوب شد، واحدهای جدیدی برای تقویت قوای ژنرال بارتف به ایران فرستاد بطوری که تعداد نفرات قوای مزبور به هفتاد هزار نفر رسید ولی مقارن این احوال انقلاب اکتبر به وقوع پیوست و بلشویکها زمام امور روسیه را در دست گرفتند. با انتشار این خبر قشون روسیه مقیم ایران یکباره متلاشی شد و حتی پولی که انگلیسیها میان افسران روسی تقسیم کردند نتوانست جلو تفرقه آنان را بگیرد، بطوریکه ژنرال بارانوف به تفلیس تلگراف کرد که اگر فرمان بازگشت ارتش صادر نشود این امر خود به خود انجام خواهد شد. در نتیجه ستاد جبهه قفقاز دستور بازگشت سپاه روس را از ایران صادر کرد. تخلیه ایران که در پائیز ۱۹۱۷ شروع شده بود در آخر مارس ۱۹۱۸ به پایان رسید و قسمت عمده نیروهای تزاری شمال و غرب

کشور را تخلیه کردند. فقط ملزومات نظامی آنها باقی ماند که آن هم طی ماههای تابستان ۱۹۱۸ به وسیله کمیته های انقلابی به باکو فرستاده شد.

انگلیسیها که از سرعت وقایع و ایجاد خلاء نظامی در شمال ایران متوحش شده بودند اولاً پرداخت صد هزار تومان کمک ماهانه به بودجه لشکر قزاق را که روس ها می پرداختند خودشان بعهده گرفتند. ثانیاً مرکز ستاد خود را به قزوین منتقل کردند تا هم راه بغداد، قزوین، رشت را در دست داشته و در موقع لزوم بتوانند دست به اقداماتی علیه کمونیستهای روسیه بزنند و هم از پیشرفت عثمانیها در غرب ایران جلوگیری نمایند.

دولت انقلابی روسیه که بکلی سیاست دیگری پیش گرفته بود از ابتدا تصمیم خود را به خاتمه جنگی که بجز فقر و نکبت نتیجه ای برای آن کشور نداشت اعلام کرد و بمنظور انعقاد یک صلح جداگانه با دولت آلمان مشغول مذاکره گردید. به موجب قراردادی که در سوم مارس ۱۹۱۸ در برست لیتو فسک (Brest Litovsk) بین نمایندگان دولت بلشویکی روسیه و دولت های آلمان و اتریش و بلغارستان و عثمانی به امضاء رسید، روسها با صرف نظر کردن از سرزمینهای خود که طی جنگ از دست داده بودند و پرداخت غرامت، صلح کرده و از جبهه خارج شدند. پیمان برست لیتو فسک مقرر می داشت که خاک ایران نیز از قوای روسی و عثمانی تخلیه شود و دول پنجگانه مزبور رسماً متعهد شدند که استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی آنها محترم بشمارند.

در ۲۷ مارس ۱۹۱۸ قیصر ویلهلم دوم طی تلگراف تبریکی انعقاد پیمان برست لیتو فسک را به اطلاع احمد شاه رسانید و متعاقب آن بقیه سربازان روسی هم ساز و برگ خود خود را به عثمانیها تسلیم نموده و به میهن خود مراجعت کردند.

در مقابل از هم پاشیده شدن خطوط دفاعی روسها در برابر ترکان عثمانی،

انگلیسیها تصمیم گرفتند اهالی قفقاز را برای تحصیل استقلال تقویت و حمایت نموده و به این وسیله سدی در برابر عثمانیها که قصد حمله به قفقاز را داشتند و همچنین کمونیستها کم شروع به تبلیغات نموده و حتی یک دولت کمونیستی به ریاست شائومیان در باکو تشکیل داده بودند به وجود آوردند. لذا در ژانویه ۱۹۱۸ نیرویی به فرماندهی ژنرال دانسترویل (Dunsterville) از راه بغداد و همدان به رشت فرستادند تا از آنجا با کشتی به باکو عزیمت کند. ولی نیروی مزبور در مقابل قوای میرزا کوچک خان که قسمت بزرگی از ایالت گیلان را در دست داشت و علیه نفوذ خارجی قیام کرده بود مجبور شد به تهران مراجعت کند. در ژوئن ۱۹۱۸ نیروی دانسترویل مجدداً عازم انزلی گردید و این بار با موافقت میرزا کوچک خان عازم باکو شد و به محض ورود به آن شهر حکومت شائومیان را ساقط دولتی به نام هیئت مدیره بحر خزر که خزر که جنبه ضد کمونیستی داشت، به روی کار آورد ژنرال انگلیسی شروع به تأسیس یک ارتش ملی از مسلمانان قفقاز کرد.

در مقابل این اقدام عثمانیها دیگر درنگ را جایز ندانسته و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۸ قوای مهمی به فرماندهی نوری پاشا به قفقاز فرستادند که پس از جنگ نسبتاً شدیدی باکو را منصرف شد و حکومتی به نام آذربایجان که تحت نظر خودشان بود روی کار آورد. اما عمر این حکومت هم دیری نپایید، زیرا در ۳۰ اکتبر دولت عثمانی که دیگر قادر به ادامه جنگ نبود تقاضای ترک مخاصمه کرد. پیمان ترک مخاصمه در مودروس (Mudros) به امضا رسید و بلافاصله نیروهای انگلیسی ژنرال تامپسون (Thompson) یکبار دیگر باکو را تسخیر کردند و این بار دولت جمهوری مساوات را از عناصر لیبرال و ضد کمونیست روی کار آوردند. مقارن این واقعه دولتهای جمهوری گرجستان و ارمنستان نیز استقلال خود را اعلام کردند و نقشه انگلیسیها در مورد ایجاد سدی در برابر کمونیستها تا حدودی عملی شد.

در عین حال انگلیسیها از فرصت اسدتفاده کرده یک ستون از قوای خود را تحت فرماندهی ژنرال سرویلفرید مالسون به ترکستان و آسیای مرکزی فرستادند تا منطقی را که ارتش تزاری تخلیه کرده و بی صاحب مانده بود بدون سر و صدا اشغال نمایند. در تابستان ۱۹۱۸ دریا دار نوریس ناوگان روسی را در بحر خزر به تصرف خود در آورد و به طور خلاصه انگلیسیها در همه جا به دنبال میراث دولت تزاری بودند تا آنچه را که تزارها طی قرون متمادی با ظلم و ستم به دست آورده بودند یکباره و به آسانی مالک شوند و در عین حال با تصرف مناطق استراتژیکی یک حلقه دفاعی یا به قول خودشان «کمر بند بهداشتی» در اطراف دولت نو بنیاد اتحاد جماهیر شوروی به وجود آورند. در اجرای این سیاست علاوه بر تقویت جمهوریهای قفقاز شروع به دادن پول و سلاح و مهمات به ژنرالهای تزاری مانند کلچاک، دنیکن، یودنیچ و و رانگل که در خاک روسیه مشغول جنگ با کمونیستها بودند نمودند.

به دنبال تسلیم دولت عثمانی، در آلمان هم شورشهایی صورت گرفت و مردم آن کشور از ادامه جنگ امتناع نمودند. در اثر این اغتشاشات قیصر ویلهلم دوم مجبور به استعفا شد و به هلند پناهنده گردید و حکومت جدید که به رهبری سوسیالیست ها به روی کار آمد بلافاصله جمهوری را اعلام و تقاضای ترک مخاصمه نمود. بدین ترتیب در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ بدون آنکه شکستی به ارتش آلمان در جبهه های جنگ وارد شده باشد پیمان متارکه جنگ بین نمایندگان آلمان و متفقین در جنگل کمپین واقع در شمال پاریس به امضاء رسید. متعاقب آن دولتهای اتریش و بلغارستان و مجارستان هم تسلیم شدند و جنگ بزرگی که بیش از چهار سال به طول انجامید و تلفات آن بالغ برده میلیون نفر بود با پیروزی متفقین خاتمه یافت. اما متأسفانه جنگ جهانی در ایران در این تاریخ پایان نپذیرفت و انواع مختلف عملیات جنگی در کشور ما تا سال ۱۹۲۱ ادامه پیدا کرد. (۴)

◀ توضیحات و مآخذ:

- ۲- دکتر علی اصغر زرگر « تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه» - ترجمه کاوه بیات ، (انتشارات پروین - انتشارات معین) ، ۱۳۷۲ - صص ۴۸ - ۴۱
- ۳- جان فوران « مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران - ترجمه احمد تدین - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۸۹ صص ۲۹۷ - ۲۹۶)
- ۴ - عبدالرضا هوشنگ مهدوی « تاریخ روابط خارجی ایران» - انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۸۳ - صص ۳۵۴ - ۳۴۲

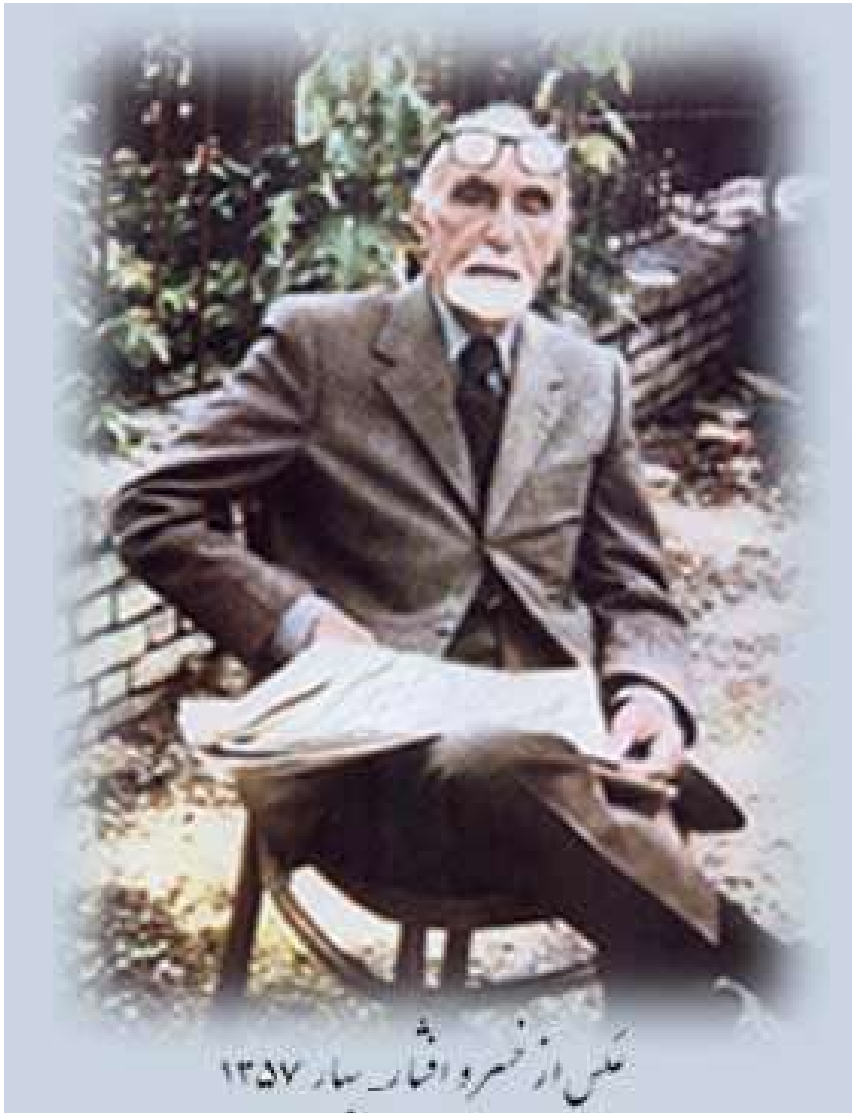
◀ دکتر محمود افشار یزدی: تجزیه و تحلیل قرارداد (۱)

مترجم: ضیاء الدین دهشیری

قرارداد در تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ در سنت پترزبورگ بتوسط سفیرکبیر بریتانیا سر آرتور نیکلسون و وزیر امور خارجه روسیه الکساندر ایزولسکی به امضاء رسید. (۲)

این قرارداد مرکب از سه نوع توافق راجع به ایران، افغانستان و تبت می باشد. ما ذیلاً موافقت نامه اول را بررسی می کنیم.

در مقدمه قرارداد، در قسمت مربوط به ایران، حکومت های انگلیس و روس به طور متقابل متعهد می شوند که «تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم بشمارند» و «خالصانه» اظهار تمایل می کنند که مزایا و منافع متساوی دائمی



برای تجارت و صنعت همه ملل دیگر برقرار گردد». این نکات به منظور فریب دادن ایران و آرام کردن خاطر سایر دول ذی نفع بود - اما این دو حکومت درباره ی خودشان «معتقدند که نفع و مصلحت خاص هر یک از آنان بنا به علل جغرافیائی و اقتصادی، در حفظ صلح و نظم در بعض ایالات و ولایات ایران است که به مرز روسیه از یک جانب و به حدود و ثغور افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر متصل و مجاور می باشد و مایل هستند که از هر گونه موجب و علت اختلاف بین منافع و مصالح مربوط به هر یک از دو دولت در ایالات و ولایات ایران که قبلاً ذکر شد اجتناب کنند.» آنان سهم عمده را برای خود برمی دارند و بعد آنچه را رسماً در آغاز موافقت نامه تأکید کرده بودند، انکار می کنند. این کار گوئی استهزاء محض می باشد! (۳)

مناطق نفوذ

مواد ۱ و ۲ و ۳ ایران را به سه منطقه مجزا و علیحده تقسیم می کند: یکی در شمال (ماده ۱) که مختص به نفوذ روسیه است. یکی در جنوب (ماده ۲) که برای انگلستان قائل شده اند. بالاخره منطقه سوم، به اصطلاح منطقه بیطرف، که در مرکز بین دو منطقه مذکور قرار دارد (ماده ۳) این منطقه بیش از اینکه بیطرف باشد منطقه مشاع و مشترک است.

منطقه نفوذ روسها یعنی بزرگترین منطقه را خط تصویری که از قصر شیرین (محل کوچکی واقع در مرز ترکیه و ایران)، اصفهان، یزد، کاخ می گذرد و به نقطه ای در مرز ایران، در محل تقاطع مرزهای افغانستان و روسیه منتهی می گردد، از منطقه بیطرف جدا می کند. - در این منطقه حاصلخیزترین و پر جمعیت ترین ولایات و ایالات ایران با پایتخت و شهرهای بزرگ صنعتی و تجارتی نظیر تبریز، اصفهان، مشهد، یزد، قزوین، قم، همدان، رشت، استرآباد، کرمانشاه و غیره واقع است.

منطقه نفوذ انگلستان به توسط خط فرضی دیگری که از غازیک در مرز افغانستان شروع شده از بیرجند، کرمان می گذرد و به بندرعباس در کنار خلیج فارس منتهی می گردد، و از منطقه بیطرف جدا می شود. این منطقه مشتمل بر سیستان، بلوچستان ایران و نیز ایالت کرمان می باشد. در این نواحی که علاوه بر این قسمت عمده اش بیابان است، شهر بزرگی وجود ندارد. فقط کرمان و بندرعباس را می توان نام برد.

منطقه بیطرف واقع بین دو حوزه نفوذ در سمت شرق، در مجاورت مرزهای هندوستان، نسبتاً باریک است و هرچه به سوی غرب پیشتر می رود وسیعتر می گردد. فاصله بین قصر شیرین و بندرعباس چهار مرتبه بیش از فاصله میان دو منتهی الیه دیگر منطقه واسطه در مجاورت مرز افغان می باشد.

این منطقه بخشی از صحرای خراسان و قسمتی از ولایات کرمان، یزد، اصفهان، لرستان و کردستان و نیز سراسر ولایات فارس و خوزستان را شامل می باشد.

دو دولت طرفین قرارداد متعهد می شوند که درصدد تحصیل امتیازاتی سیاسی یا اقتصادی نظیر امتیازات خط آهن، بانکها، تلگراف ها، جاده ها، حمل و نقل، بیمه و غیره برای خودشان در منطقه نفوذ طرف دیگر برنیایند و یا در این زمینه ها به رعایا و اتباع خود و نیز به اتباع سایر دول خارجی پشتیبانی نکنند. و تعهد می کنند که مستقیماً یا به طور غیر مستقیم با این قبیل درخواستهای اخذ امتیاز که از طرف هر کدام از ایشان در مناطق مختص به حوزه فعالیت خود به عمل آید، مخالفت نکنند.

امتیازاتی که روسها در هنگام انعقاد قرارداد در منطقه نفوذ انگلیس دارند و نیز متقابلاً امتیازاتی که انگلیسیان در منطقه نفوذ روسیه دارند به قوت خود باقی خواهد بود (ماده ۳).

منطقه به اصطلاح بیطرف تا زمان اتخاذ نظر جدید، حوزه فعالیت آزاد دولت متعاهدتین باقی خواهد ماند. (۴)

تدابیری برای نظارت مالی

ماده ۴ مربوط است به تأدیه ربح و استهلاک قروض دولت ایران به بانکهای روس و انگلیس. از آنجا که وثیقه وامهای دریافتی از بانک روس، گاهی منابع عوایدی است که در نواحی واقع در منطقه نفوذ انگلیس قرار دارد و یا برعکس، ماده چهار تدابیری را در نظر می‌گیرد که برای احتراز از حصول اختلاف و دعوی بین دو دولت اتخاذ خواهد شد. «در صورت وقوع بی‌نظمی در امر استهلاک قروض یا تأدیه ربح قروضی که ایران از بانک استقراضی روس گرفته است... و چنانکه ضرورت ایجاب کند... برای نظارت بر منابع عوایدی که وثیقه قروض است... (طبق ماده ۵) - حکومت‌های انگلیس و روس تعهد می‌کنند که مقدمه به طور دوستانه، به منظور تعیین و ترتیب تدابیر نظارتی مشترکی در موضوع مورد بحث و حل و فصل آن با توافق طرفین به مذاکره پردازند و از هرگونه دخالتی مغایر با اصولی که مبنای قرارداد حاضر است، احتراز جویند.

این تدابیر نظارتی به حدی شدید و خطیر است که نیازی به تفسیر و توضیح ندارد. مع الوصف یک کلمه را باید روشن کرد. این «اصول که مبنای ترتیبات قرارداد حاضر» می‌باشد، کدام است؟ آیا اصول تمامیت ارضی و استقلال ایران است و یا اصول تقسیم ایران و مناطق نفوذ؟ آیا باید به عبارات و کلمات قرارداد رجوع کرد یا به «روح» آن؟

«المعنی فی بطن الشاعر» (۵)

مسئله خلیج فارس

قرارداد مورخ ۱۳ اوت ۱۹۰۷ در باب خلیج فارس چیزی اظهار نمی‌کند.

ولی دولت انگلیس مصلحت چنان دید که با تلگراف مورخ ۲۹ اوت ۱۹۰۷ خود خطاب به سفیر کبیرش در سنت پترزبورگ بدان اشارتی بکند و در عین حال به او اجازه امضاء آن موافقت نامه را بدهد.

در تلگراف مذکور (۶) گفته شده است که: «ترتیبات مربوط به ایران محدود بدان مناطق این کشور است که با مرزهای بریتانیای کبیر و روسیه در آسیا مجاور می باشد: خلیج فارس جزء این مناطق نیست و تنها قسمتی از آن جزء ایران است. بنابراین جای آن نبوده است که در قرارداد، اظهاراتی مثبت راجع به مصالح خاص بریتانیای کبیر در خلیج، یعنی مصالح و منافی که حاصل فعالیت بریتانیا در این آبها در مدتی بیش از صد سال می باشد، گنجانیده شود.» ارزش این استدلال که چندان هم منطقی نیست هرچه باشد، به نظر می آید که سر ادوارد گری نخواست است مسأله خلیج را در موافقت نامه مورخ ۳۱ اوت مورد بحث قرار دهد یعنی آنرا به نحوی از انحاء و به طور یک جانبه حل و فصل کند.

علی ای حال وزیر سابق امور خارجه بریتانیا مطلب را در طی عبارات ذیل دنبال می کند:

«حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دلائل متقن و خوبی در دست دارد تا تصور کند که این مسأله موجب بروز هیچگونه اشکالی بین دو دولت، در صورت وقوع حوادثی که مذاکره جدیدی را بر سر منافع بریتانیا در خلیج فارس ایجاب کند، نخواهد گردید. در واقع حکومت روسیه در ضمن مذاکراتی که زمینه را برای عقد این قرارداد فراهم ساخت و بدان منجر گردید، تصریحاً اعلام کرد «که منکر منافع خاص بریتانیای کبیر در خلیج فارس نمی باشد. حکومت اعلیحضرت از این اظهارات بالصراحه یادداشت برداشت.

«برای اینکه کاملاً روشن باشد که قرارداد حاضر، با قصد تغییر دادن چیزی از وضع حاضر، در خلیج فارس منعقد نگردیده است و هیچگونه تغییر و تبدیلی

را در سیاست بریتانیای کبیر در این باب ایجاب نمی کند، حکومت اعلیحضرت مقتضی و مطلوب می داند که توجه را به اظهارات قبلی مربوط به سیاست بریتانیا جلب کند و بار دیگر به طور کلی اظهارات قبلی مربوط به منافع بریتانیا در خلیج فارس را تأیید کند و مجدداً اهمیت صیانت این منافع را تأکید نماید.

«حکومت اعلیحضرت باز هم جمیع مساعی خود را به منظور صیانت وضع موجود در خلیج و حفظ تجارت بریتانیا به کار خواهد برد. و در این کار هیچگونه تمایلی به طرد تجارت مشروع هیچ دولت دیگری ندارد.»

* پی نوشت ها :

۱. متن آن را به زبان فرانسوی در کتاب «معاهدات بزرگ سیاسی» از پیر آلبن ص ۴۱۶ و بعد ببینید.

۲. در انگلستان سرادوارد گری (لردگری فعلی)، از حزب آزادیخواهان، وزیر امور خارجه بود و سر هانری گامپیل بزم نخست وزیر.

۳. عین همین عبارت دیپلماتیک یعنی «تمامیت ارضی و استقلال» را در قرارداد مورخ ۹ اوت ۱۹۱۹ انگلیس و ایران که علناً و بی پرده مغایر حق حاکمیت ایران است، نیز می توان یافت.

۴. بر طبق اسناد بایگانی وزارت امور خارجه روسیه که به توسط بلشویکها منتشر گردیده، منطقه بیطرف را از زمان جنگ برای انگلیسیها قائل شده بودند.

۵. جمله عربی سائره تقریباً بدین معنی که تنها شاعر خود معنی شعر خود را می فهمد.

6. Pierre Albin, Grands Traités politiques, p. 244

منبع مقاله: افشار یزدی، محمود؛ (۱۳۵۸)، سیاست اروپا در ایران: اوراقی

چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی به انضمام چند گفتار دیگر از مؤلف و بعضی اسناد و نامه ها، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ هشتم

◀ پی نوشت ها: دکتر علی اصغر زرگر «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه»

1- HUREWITZ, Op,cit., Vol. I. pp. 265 -67. Great Britain , British and Foreign States Papers, Vol. 100, London, H.M. S.O., PP.555-60.

2- . NICOLSON. H., Curzon : The Last Phase , 1919/ 1925, A Study in post war diplomacy, Lodon, Constable and Co.LTD, 1934, p. 126.

3- GREY, op.Cit., P. 159 and PP: 165 – 66.

4 – BROWNE, Edwarde G., The Persian Revolution of 1905 -1909 Cambridge , Cam bridge University Press, 1910. PP. 174 – 90.

5 – Ibid.p. 150 and p. 195 ایزولسکی وزیر خارجه وقت روسیه در کنفرانسی که در ۱۴ آوریل ۱۹۰۷ در مورد افغانستان برگزار شده بود خاطر نشان ساخت یکی از عواملی که در نزدیکی روس و انگلیس مؤثر افتاد، واهمه مشترک آنها از توسعه نهضت آزادیبخش در شرق بود. ر.ک.

SPECTOR.Ivar, The First Russian Revolution: Its Impact on Asia Englewood Cliffs, N.J., Prentice – hall, 1962,p. 48 SPECTOR Ivar, The Soviet Union and The Muslim World : 1917 – 1958, Seatle, University of Washington Press , 1959, pp. 9-10.

۶ - برای آگاهی از متن این مراسم ر.ک.

۷ - برای آگاهی از پاسخ ایران ر.ک.

۸ - تحلیلی از چگونگی تأثیر بر ایران در آثار ذیل آمده است:

LAMBTON, Ann K.S., "Persia", Royal Central Asian Society Journal, 1943 -44, NO. 31-32, PP. 10-12. LAMBTON.A.K.S., "Persian Society Under The Qajars"m Royal Central Asian Society Journal, 1961m No.48, PP. 123 -38.

۹ - برای آگاهی بیشتر. ر. ک.

Mostofi.K., Nationalism in Iran: A Sociological Interpretation of Iranian History, (Ph. D. Dissertation), The University of Uthah, 1956 , Microfilms Copy, London, 1977.

10- Cottam, R. W. Nationalism In Iran: Pittsburg: University of Pittsburgh Press. 1964, PP. 244 – 45

۱۱- برای آگاهی بیشتر بنگرید به :

Ervand Abrahamian : "Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran". International Journal of Middle Eastern Studies, Cambrige University "Press , Vol.5, No.I. Janaury 1874

۱۲ - در ۸ مارس ۱۸۹۰ / رجب ۱۳۰۷ شاه امتیاز معروف تنباکو را به یک شرکت انگلیسی واگذار کرد. این شرکت از انحصار خرید و فروش و تولید تنباکو و در داخل و خارج ایران برخوردار شد و به این ترتیب تولید کنندگان و فروشندگان و مصرف کنندگان تنباکو در موقعیت دشواری قرار گرفتند. ولی نار ضایعی عمومی که از حمایت علمای مذهبی نیز برخوردار بود این امتیاز وارد کار شد و فتوای میرزا حسن شیرازی مبنی بر حرام داشتن استعمال تنباکو شاه را وادار به فسخ امتیاز کرد. برای آگاهی بیشتر ر. ک.

Brown , Op. Cit., PP. 311 -60.

13- Ibid. PP. 98- 112

14- Ibid. P. 112

- 15- Kohn, Hans , A History of Nationalism in The East, New York, Brace and Co., 1929, P. 128.
- 16- SPECTOR, The First Russian Revolution, Op. Cit., PP. 38 – 50.
نقش روحانیون در نهضت مشروطیت ایران در آن روزگار پیش از رسانه های گروهی، نقش بسیار مهمی بود. آنها نقش چشمگیری در تهییج و هدایت و مطلع ساختن توده مردم داشتند.
- 17- BROWNE, Op. Cit., P. 112-14.
- 18 -Ibid.
- 19- RAMAZANI, Op. Cit., PP.82/83.
- BROWNE, Op. Cit., PP. برای آگاهی از متن فرمان مشروطیت ر.ک
20- 353- 54.
- 21 - Ibid.
- 22- Ahmad , Ishtiaq, Anglo- Iranian Relation : 1905 – 1919, Asia Publishing House, 1974 , PP. 59 – 62.
- 23 – Ibid. P. 62 FRASER, David D, Persia and Turkey in Revolt, London and Einburg, William Blackwood and Sons, 1910 . pp. 26-7.
- 24- Ibid
- 25 – COTTAM, Op Cit., P . 168
- 26- WARD, S.A. W. and Gooch , G.P. , (Editors) The Cambridge History of British Foreign: 1873 – 1919 , Vol.III, Cambridge , The Cambridge University Press , 1923. P. 423
- 27- Ibid.P. 415 . Browne , OP.Cit., PP. 201
- 28- FRASER, Op. Cit.. PP . 44-45. Browne , OP.Cit., PP. 201-13
- 29- Ibid. PP. 21ff.

30-Shusterm W.M. The Strangling of Persia:New York , The Century Co., 1920

شوستر در این کتاب شرحی از تلاشهای خود و اوضاع عمومی ایران ارائه داده است.

31 - Ibid., P. 43

WARD and GOOCH, Op. Cit., PP. 420 -21. Shuster, Op. Cit., P. 126.

32-

33 -GOOCH and TEMPERLY, Op. Cit., Vol.X, Part I, P. 842

34 - Ibid.P.855.

35 - SHUSTER, Op. Cit., P. 190.

36 - AHMAD, Op. Ci., PP. 132- 55 and Chapter VI, For the text of this communiqué see Ibid., PP. 256- 57.

37 -RAMAZANI, Op. Cit., P. 106- 108

۳۸ - برای آگاهی بیشتر از خط مشی بریتانیا در سالهای ۱۴ - ۱۹۱۱ ر.ک.

AHMAD, Op. Cit., Chapter V and VI.

۳۹ - داری در ۱۹۰۱ امتیازی شصت ساله برای نفت کسب کرد. ولی به علت دشواریهای مالی بر آن بود که این امتیاز را به دیگر سرمایه داران بفروشد. وزارت دریاداری بریتانیا که در جستجوی یافتن یک منبع مستقل نفت رای نیروی دریایی بود بالرد استراتکونا از شرکت نفت برمه وارد مذاکره شد و پیشنهاد کرد که با ارائه سرمایه لازم برای توسعه بهره برداری از نفت ایران با داری شریک شود. در این میان از داری نیز خواسته شد که ادامه مذاکرات با سرمایه داران خارجی دست بردارد. به این ترتیب دولت بریتانیا در ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس ایران را تأسیس کرد. ر.ک.

- STOCKING, G.W., Middle East Oil, A Study of Political and

Economic Controversy, London , Allen lane and Press, 1971, PP. 12 -

13 . FATEMI, NS., Oil Diplomacy , A Powderkeg in Iran, New York, Whitier Books 1954, PP. 10 – 12.

RAMAZANI, Op. Cit, PP 120 -23 SHWARDRAN, Benjamin , The Middle East Oil and Great Powers, London, Frederick A. Praeger , 1956, PP 22- 25

40- HUREWITZ, Op. Cit., Vol. I, PP. 278 – 81

41- FATEMI, Op. Cit., PP. 19ff.

بر اساس این قرار داد. ۱ - دولت بریتانیا ۲,۰۰۰,۰۰۰ سهم این شرکت را به قیمت هر سهم یک لیره خریداری کرد. ۲ - دونفر از مدیران شرکت به عضویت هیئت مدیره شرکت پذیرفته می شدند و حق داشتند هر امری را که مخالف با مصالح دولت باشد رد کنند. ۳ - شرکت همیشه به صورت یک شرکت مستقل انگلیسی باقی می ماند.

۴۲ - با این امر مخافتهایی شد. ر. ک. AHMAD, Op. Cit., P. 290
۴۳ - رایت مدعی است که ۱۹۱۴ حدود ۱۸۰ سوار و پیاده در بوشهر و کنسولگریها و ادارات تلگرافی در دیگر نقاط ایران نگهبانی می دادند.

WRIGHT, Op.Cit., P. 171.

44- LENCZOWSKI, George, The Middle East in the World Affairs, Cornell University press , New York , Second Edition, 1952, P. 36.

SYKES, Op. Cit., Voll. II, P. 436.

45 - FATEMI, N.S., Diplomatic History of Persia : 1917 – 1923 , New York , R.E. Moore Co., 1952 . P. 316

46- GOOH and TEMPERLY, Op. Cit., Vol. X. part II, P. 800.

47- HUREWITZ, Op,cit., Vol. II. pp. 7-11

SYKES , Op. Cit., Vol. II. PP. 440 – 42 . AHMAD , Op. Cit., PP. 293

48- – 95

49- RAMAZANI, Op. Cit., P. 127

50 - SYKES , Op. Cit ,m P. 442 . LENCZOWSKI, The Middle East ...Op. Cit., PP. 40-41.

51- Ibid., P. 39 . RAMAZANI, Op. Cit., P. 116

52- FATEMI, NS., Diplomatic History of Persia , Op. Cit. P. 6.

53- RAMAZANI, Op. Cit., PP. 129- 35

54 - SEKES, Op.Cit., PP. 443 ff. SYKES, Christopher, Wassmuss “ the German Lawrence “, London, Longman Green and CO., 1936

در کتاب کریستوفر سایکس شرح جالبی از فعالیت عوامل آلمانی در بخشهای جنوبی ایران آمده است.

55- SEKES, Op.Cit., P. 452

56 - Ibid., P. 476.

۵۷ - برای آگاهی از روایت خود سایکس بنگرید به : Ibid., PP. 452- 517 .

58- WRIGHT, Op. Cit., P. 173

59- FATEMI, NS., Diplomatic History of Persia , Op. Cit. P. 7 and P. 135.

برای آگاهی بیشتر برای اهداف جنگ موقت روسیه ر. ک.

KERESKY, Alexander , The Kerensky Momoirs, London , Cassel CO.

LTD, 1965, PP. 244- 245. The Russian Provisional Government of 1917 , Documents selected and edited by Robert Oaul Browder and Alexander Kernesky, Stanford California, Stanford University Press, 1961 , Vol II, PP. 1045ff.

- 60- EUDIN, K. J., and North , C.R., Soviet Russia and the East: 1920 – 1927 , Stanford. Stanford University Press, 1957, PP. 91 – 92.
- 61 - DEGRAS, Jane (Editor), Soviet Documents on Foreign Policy , Lodon , Oxford University Press, Vol. I. P. 16.
- 62 - EUDIN, K. J., and North , Op. Cit., PP. 92-93 FATEMI, NS., Diplomatic History of Persia , Op. Cit. PP. 325 – 26 .
- 63- Ibid., P. 128.
- ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه، تهران ، امیرکبیر، چ ۳ ، ۱۳۵۷ . ص ۲۷.
- 64- FATEMI , Ibid, PP. 7-9
- 65- Paper Relating to the Foreign Relations of the United States 1918, Washington, D.C. Government printing Office , 1942 , Supplement I, P. 904.
- 66- Ibid., P. 906
- 67- SYKES, Op.Cit., PP. 501- 502
- 68- For the test see Papers Relating to Foreign Relation of United States , Op. Cit., 1918 Supplement I, PP. 909 -10.
- 69- Ibid., P. 909.
- 70- Ibid., P. 910
- ۷۱ - بریتانیا سعی داشت وثوق الدوله را که از هواداران انگلیس به شمار می رفت به نخست وزیری ایران برساند. سر چارلز مارلینگ سفیر بریتانیا در تهران حاضر شد در قبال انتصاب وثوق الدوله به مقام ریاست وزراء ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان (۵۰۰ , ۳ لیره) به احمد شاه مقررری بپردازد. مارلینگ وعده داد « تا زمانی که شاه وثوق الدوله را در مقام ریاست وزراء ابقا کند» پرداخت این مقررری ادامه خواهد یافت.

فصل یازدهم

برخی از یادداشت های باقر کاظمی در باره جنگ جهانی اول

باقر کاظمی (مذهب الدوله) یکی از رجال خوشنام و معروف ، آزادیخواه و وطن دوست ایران از اواخر دوره احمد شاه تا زمان نخست وزیری دکتر مصدق است. «وی در تمام دوره رضا شاه در پست های بالای وزارت خارجه (و زمانی هم وزیر راه) بوده و از بسیاری از امور ریز و درشت این دوره آگاه است». او در نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران با دکتر مصدق همکاری کرد و در دوران رژیم کودتا مبارزه خود را همچنان بطور پیگیر بعنوان یکی از رهبران جبهه ملی ادامه داد. برخی از یادداشتهای زنده یاد باقر کاظمی در زمان جنگ جهانی اول در اینجا می خوانید:

«شنبه ۸، بعد از ظهر در حال گرسنگی زیاد و گرمای فوق العاده به وزارت خارجه رفتم. مغرب به منزل مراجعت کرده، بعد از افطار با سلطان احمد خان و میرزا سید جعفر خان و مجدالسلطان هم مفصلاً صحبت کرده، تا سحر خوابیدم. جنگ اطریش با صرب شروع شده و اطریشی ها به سمت بلغراد بدون هیچ جنگ عمده پیش می روند. هر دقیقه و هر ساعت با وجود جد و جهد دولت انگلیس و شخص سرادورد گری احتمال وقوع جنگ بین المللی در اروپا می رود و شاید هم الان که من این کلمات را می نویسم، شروع شده باشد، احتمال دارد آقای علاء السلطنه هم از ریاست وزراء استعفا کنند. هوا به قدری گرم است که در زیر زمین نشستن و چیز نوشتن کار مشکلی است.

یکشنبه ۹، بعد از ظهر به وزارت خارجه رفته، تا مغرب آنجا بودم. شب بعد



سید امیر خاتمی

از افطار با سلطان احمد سلطان خان صحبت کرده، بعد از آن به منزل عمه زهرا خانم رفته، نزدیک سحر مراجعت کردم. از قرار خبر موثقی که شنیدم، پریروز دولت آلمان در موضوع تجهیزات قشونی دولت روس و فرانسه از ان دولت استیضاح کرده و به آنها اولتیماتوم داده است که اگر تا فردا ظهر تجهیزات موقوف نشده و از دولت آلمان رسماً عذر نخواهند، جنگ شروع خواهد شد و چون جوابی از دولتین نرسیده، جنگ (۱۹۱۴) دیروز بعد از ظهر شروع شده است. این مسئله به قدری مهم است که اغلب مردمان با اطلاع باور نمی کنند. سیم های تلگراف روسیه هم مقطوع و تلگرافات ایران باید از راه هندوستان مخابره شود. قرنهای بود که دنیا انتظار یک چنین تصادم بزرگ جنگ بین المللی را داشت از بدیهاتست که دول انگلیس و اطریش و ایتالیا و دول کوچک اروپا و شاید آسیا و آمریکا داخل این جنگ دنیا خراب کن تمدن سوز خواهند شد.» (۱) «دوشنبه ۱۰، امروز چون وزارت خارجه تعطیل بود، دوساعت به غروب مانده به خیابان لاله زار برای بعضی کارهای شخصی رفتم بعد هم مغرب به منزل برگشته، بعد از افطار با سلطان احمد خان صحبت کرده، چهار ساعت از شب گذشته به حمام رفته، تا نزدیک سحر مراجعت کردم. تلگرافات وارده و فوق العاده های روزنامه ها صحت خب جنگ آلمان را با روسیه و فرانسه تصدیق و تأیید می کنند. حقیقتاً اروپا محشر غربی است! آلمان ها و فرانسوی ها و اغلب روس هایی که در ایران هستند، به سمت ممالک خود می روند. احتمال احضار قشون روس از ایران هم می رود. آقای علاء السلطنه از ریاست وزراء به حضور همایونی استعفا داده با اصرار زیاد کرده اند، استعقای ایشان مورد قبول یافته و آقای مستوفی الممالک با میل اراده شخص اعلیحضرت به ریاست وزراء انتخاب شدند، ولی هنوز اعضای کابینه را معین نکرده اند.

سه شنبه ۱۱، بعد از ظهر به وزارت خارجه [رفته]، غروب به خانه برگشتم. امشب افطار شاهزاده خانم و پسرهایش منزل ما مهمان بودند. میرزا سید جعفر خان و آقا سید مصطفی هم بعد از افطار آمده، تا سحر صحبت می

کردیم. از قراری که می گویند، آلمان ها از سمت آلاس لورن وارد خاک فرانسه شده، شهر نانسو را گرفته اند. روس ها هم از سمت شمال شرقی وارد خاک آلمان شده اند. دولت بلژیک هم برای حفظ بی طرفی خود تجهیزات قشونی خود را امر داده است. دولت هلند و عثمانی هم فرمان تجهیزات قشونی خود را صادر کرده اند. دولت انگلیس هم تهیه خود را حاضر کرده و اعلان کرده است که اگر به بی طرف بلژیک تعرضی واقع شود داخل جنگ خواهد شد. دولت ایتالیا اعلان بی طرفی کرده است. اخبار رویتز به واسطه سانسور و قطع بی سیم های تلگراف کم و نامرتب می رسید.» (۲)

«چهارشنبه ۱۲، مغرب از وزارت خارجه برگشته، بعد از افطار شیخ غلامرضا خان و صدرالعلمای خراسانی و آقا سید مصطفی و دبیر حضرت به منزل ما آمده، تا سحر صحبت می کردیم. سلطان احمد خان و میرزا سید جعفر هم نیم ساعتی بودند و دولت آلمان به بلژیک اولتیماتوم داده که یا اجازه دهد قشون از خاک او عبور کرده، به فرانسه برود و یا مهیای جنگ باشد. دولت بلژیک هم جواب رد داده، از این جهت دولت انگلیس بنا به اعلان سابق خود به آلمان اعلان جنگ داده است. احتمال دارد دول ژاپن و کانادا و استرالیا هم با انگلیس همراهی کنند. اخبار جنگ را در روزنامه ها به طور فوق العاده منتشر کرده و مردم هم با میل غریبی آنها را می خردند. تمایل عامه مردم ایران به فتح دولت آلمان و شکست روسیه است. قشون روس می گویند از خراسان حرکت کرده است. پریروز از شیبانی کاغذی رسید و امروز جواب آنرا نوشتم. اخبار داخله چیزی نشنیدم.» (۳)

«پنجشنبه ۱۳، بعد از ظهر به وزارت خارجه رفته، یک ساعت و نیم به غروب مانده با سلطان احمد خان و میرزا سید جعفرخان به شمیران رفته، مغرب به تیغستان سپهدار که در زرگنده است رسیدیم. تیغستان جای خیلی خوش آب و هوا و مهمانخانه خوبی هم دارد تا دو ساعت از شب گذشته، آنجا بوده آن وقت در هوای مهتابی به طرف شهر مراجعت کردم. چهار ساعت از

شب گذشته به منزل رسیده، یک ساعت بعد از آن به منزل وزیر دواب رفته، نزدیک سحر برگشتم. امروز از اخبار جنگ چیزی نشیندم. هیئت وزراء هم هنوز معین نشده اند. هوا دو روز است بهتر شده، حال مزاجی من هم بهتر ولی کسالت روحانی پیوسته به حال خود باقی است.»

«جمعه ۱۴، ... از اخبار جنگ اروپا [خبر] تازه [ای] نشیندم. فقط شنیدم که عثمانی که به یونان اعلان جنگ داده است ولی گمان نمی کنم صحت داشته باشد، عجالتاً میدان جنگ عمده قطعاً بلژیک است.» (۴)

«شنبه ۱۵، بعد از ظهر به وزارت خارجه رفته، مغرب به منزل مراجعت کردم. چهار ساعت از شب گذشته به منزل آقا میرزا احمدخان عمو رفته، ساعت هفت از شب رفته به خانه برگشتم. موقع مهم استفاده ایران بدبختانه هنوز هیئت وزراء معین نشده اند. روزنامه رعد آرتیکل خوبی راجع به کابینه نوشته و مشیرالدوله و مؤتمن الملک را که در این موقع از قبول کارکناره می کنند مورد حملات سخت قرار داده بود. جنگ اروپا روز به روز شدیدتر می شود، دولت هلند که تقریباً داخل در میدان جنگ شده است. آلمان به ایتالیا اولتیماتوم فرستاده که یا با هم پیمان های خود داخل جنگ شود و یا با او جنگ خواهد کرد. اخبار جنگ های جزئی بحری در بین قوای آلمان و فرانسه و روس و انگلیس متصل داده می شود، ولی اغلب آنها با یکدیگر متضاد می باشد. اخبار رویتروهم وقتی برسد نمی توان چندان اطمینان داشت، زیرا که چندین نقطه سانسور میشود و حقیقت مطلب را نمی گوید و مطابق با منافع دولت انگلیس خبر می دهد ولی آنچه مسلم است اینست که تمام حملات آلمان امروزه متوجه بلژیک است. می گویند در چندین نقطه سرحد بلژیک جنگ های عمده بین قشون آلمان و بلژیک اتفاق افتاده و بروکسل هم در محاصره است.» (۵)

«یکشنبه ۱۶، خبر تازه از جنگ اروپا نشیندم. خبر جنگ عثمانی به یونان مأخذی نداشت. اخبار داخله هم چیزی نشیندم. با این بی پولی دولت و جنگ اروپا و خالی بودن خزانه معلوم نیست حال این مملکت و دولت چه خواهد

شد.» (۶)

«روز چهارشنبه ۱۹، دیروز نزدیک مغرب از وزارت خارجه مراجعت کرده، سه ساعت از شب رفته با میرزا فضل الله خان مدتی صحبت کرده، بعد با او به مسجد سپهسالار رفته تا ساعت هفت و نیم آنجا بودم. جمعیت مانند سنوات سابق بود. قشون آلمان چند روز است لیژ را در بلژیک محاصره کرده اند، ولی تاکنون به واسطه دفاع دلیرانه بلژیکی ها و مساعدت مادی و معنوی فرانسوی های نتوانستند آن را بگیرند. قشون فرانسه از آن طرف وارد آژاس شده، روس ها هم یک مقدار مختصری وارد خاک آلمان شده فتوحات جزئی نموده اند. ناصر الملک نایب السلطنه سابق دیروز صبح از راه روسیه عازم اروپا شد. گویا قبلاً به دربار پترزبورغ تلگراف کرده وترن مخصوص برای او دربادکونه حاضر کرده بودند و ابتدا به پترزبورغ رفته بعد به هلند خواهد رفت. مذاکرات مفصل از تشکیل کابینه بین مردم جریان دارد. از قرار معلوم احتشام السلطنه و مخبر السلطنه و مشیرالدوله و مؤتمن الملک جداً از دخول در کابینه امتناع کرده اند. حقیقتاً معلوم نیست در این موقع مهم مملکت، این آقایان چرا این قدر ناز می کنند. پس کی باید در این ایران ویران زمام امور را به دست بگیرد

شب جمعه ۲۱، دیشب بعد از افطار به منزل سلطان احمد خان و ظهیرالملک رفته، ساعت هفت از شب رفته به خانه برگشتم. منزل ظهیرالملک عده زیادی بودند. دیروز هم به وزارت خارجه رفته، مغرب مراجعت نمودم. شب هم که شب قتل بود، چهار ساعت از شب گذشته با سلطان احمد خان و میرزا سید جعفر خان به قصد تشریف به حضرت عبدالعظیم تا گار [ایستگاه] راه آهن رفتیم. چون موقع گذشته بود و ماشین هم سحر کار نمی کرد به مسجد سپهسالار مراجعت کردیم. جمعیت زن و مرد از شب پیش بیشتر بود. ساعت هفت از شب گذشته از آن جا به خانه برگشته، الان که چند دقیقه به وقت سحر خوردن بیش نمانده این سطور را می نویسم...» (۷)

«شب شنبه ۲۲،... می گویند آلمان ها وارد شهر لیژ شده اند، ولی هنوز نتواسته اند قلاع و استحکامات اطراف آن را کاملاً بگیرند. این قدر اخبار متضاد و بی اساس از جنگ اروپا حکایت می کنند که انسان نمی تواند هیچ کدام را قبول نماید و از اخبار چیزی نشیندم.»

«شب جمعه ۲۸، دیروز و امروز تا نزدیک غروب وزارت خارجه بودم. کابینه وزراء به ترتیب ذیل تشکیل و پریروز حضور همایونی معرفی و امروز به وزارت خانه های خود و هیئت وزراء آمده بودند. آقای مستوفی الممالک وزیر داخله و رئیس الوزراء، آقای علاء السلطنه وزیر امور خارجه، محتشم السلطنه وزیرمالیه، صاحب اختیاروزیر جنگ، ذکاء الملک وزیر عدلیه، مهندس الممالک وزیر معارف و اوقات، شهاب الدوله وزیر پست و تلگراف. عقاید مردم در موضوع این کابینه مختلف و روی هم رفته چندان اظهار حسن ظنی نسبت به آنها نمی شود. ولی از آنجا که در ایران هیچ چیزدلیل هیچ چیز نمی شود، شاید این کابینه که چندان اظهاراعتماد نسبت به آنها نمی شود، بهتر از سایر کابینه ها که چندان اظهاراعتماد نسبت به آنها نمی شود، بهتر از سایر کابینه ها که چندان اظهاراعتماد نسبت به آنها نمی شود، بهتر از سایر کابینه ها که همه اظهار حسن ظن به آن ها نمی شد بتوانند بهتر به خدمت مملکت موفقیت حاصل نمایند. عسرت مالیه و تنگدستی خزانه دار اثر قابلیت و فعالیت بلژیکی ها به اندازه [ای] کار را سخت و عرصه را بر دولت تنگ کرده است که مافوقی بر آن متصور نیست. جنگ اروپا هم البته اثرات مستقیم مؤثری داشته، لطمه شدید به مالیه محتضرم خواهد زد. آنچه از فوق العاده ها و اخبارمتضاد جنگ اروپا استباط میشود که آلمان ها تاکنون بلژیک خوب پیشرفت کرده و بلژیکی ها خوب دفاع کرده اند، ولی فرانسوی ها و روس ها از طرف آژاس و گینبرک در آلمان پیشرفت های جزئی نموده اند. دولت انگلیس هم هنوز کاملاً داخل میدان جنگ نشده است. اطریش هم تازه خود را به آلمان رسانده

است.» (۹)

شب دوشنبه ۲۹، امروز و دیروز صبح به وزارت خارجه رفته، ناهار در منزل میرزا ابوالحسن خان خورده، روزشنبه عصر به دیدن صفاریبیک مستشار سفارت عثمانی رفته و بعد ظهر الملک را نیز ملاقات کرده، به خانه برگشتم. وزارت خارجه [خبر] تازه ای نبود. کار کمیسیون فنی هنوز تمام نشده، یعنی قسمت جزئی باقی مانده است و مأمور عثمانی حاضر نمی شود که پس از زحمات و مخارج زیاد این کار دو سه روزه را تمام کند. از شبیانی مرتباً کاغذ می رسد و با منصور السلطنه به تبریز آمده اند. عده [ای] از اکراد ایرانی و عثمانی به تحریک متنفذین حدودی عثمانی و رؤسای عشایر آنها به هیجان آمده بر ضد روس ها عملیات می کنند. راپرت های تلگرافی متوالی در این موضوع به دولت می سرد و روس ها هم بر عده قشون خود در آذربایجان می افزایند. اکراد یکی دو جنگ هم با قزاق های ایرانی و قشون روس کرده اند. عده از صاحب منصبان و عساکر و رایف عثمانی داخل اکراد هستند. روابط بین عثمانی و دول ائتلاف مثلث، خاصه روسیه روز به روز بدتر می شود و هر ساعت انتظار اعلان جنگ از طرفین می رود. بیچاره دولت ایران! از یک طرف روس ها ما را مسئول می دانند که چرا اکراد به تحریک عثمانی ها بر ضد آنها قیام کرده اند و عساکر و رایف عثمانی جزو آنها هستند. از طرف دیگر عثمانی ها لاینقطع از اقدامات قشون روس به ما شکایت کرده، ایران را مسئول می دانند. هیئت دولت هم در این موضوع مدتی است جداً مشغول اقدام شده، پس از یک رشته مذاکرات مفصلی که بین کابینه و سفیر عثمانی و نماینده های آلمان و اطریش در موضوع مصونیت آذربایجان از وقایع جنگ به عمل آمد. بالاخره دولت در ۱۲ این ماه رسماً از دولت روس خواهش کرد، قشون خود را از خاک ایران و مخصوصاً آذربایجان احضار [کنند] و به این ترتیب بی طرفی ایران را محترم بشمارد و اشاره هم شده که سفیر عثمانی اظهار می دارد در آن صورت دولت عثمانی هم این بی طرفی را کاملاً احترام و رعایت

خواهد کرد. با وجود این چهار روز بعد از سفارت روس جواب رسید که دولت روسیه نظر به عدم اقتدار ایران در حفظ آذربایجان موقع را برای تخلیه آن خطه از قشون خود مناسب نمی داند، زیرا که فقط قشون مزبور می تواند اتباع روسیه و خارجه را در آنجا حفظ نماید. دولت انگلیس هم تخلیل آذربایجان را مصلحت ندیده، هر یک از روزنامه های روسیه در این باب شرحی نوشته خواهش دولت ایران را از اثر تحریکات آلمان و اطریش می دانستند. روزنامه های داخلی هم به خوبی دفاع می کنند. بدبخت دولت ایران! بیچاره دولت ایران! هر وقت حق مشروع خود را می خواهد، چه اتهام ها به او می زنند، چه اسنادها می دهند که همین تمدن دروغی دنیا هم از شنیدن آن شرم دارد. باید دید عاقبت کار چه می شود...» (۱۰)

«شب دو شنبه ۱۳، دیروز و امروز از صبح زود تا ساعت چهار و نیم از شب گذشته در هیئت وزراء و وزارت خارجه مشغول بودم. این دو سه روزه این قدر کار دارم که حقیقتاً مجال سر خاراندن ندارم. دولت عثمانی بدون اهلان جنگ با روسیه مشغول جنگ شده است. کشتی گبن پریروز اودسا را بمبارده کرده خسارات زیادی وارد آورده است. قشون عثمانی هم نزدیک است که از سرحد ایران بگذرند. این دو روزه سفیر عثمانی و روس ملاقات های متعدد از رئیس الوزراء نمودند. کابینه جداً در این موضوع داخل و با مردمان صاحب رأی مشاوره طولانی نموده و بالاخره به بی طرفی ایران قطع کرده است. مسوده فرمان بی طرفی هم نوشته شده، امشب به امضاء می رسد. مجدداً هم به عثمانی ها و هم به روس ها اخطار شد که بی طرفی ایران را محترم شمرده، آذربایجان را میدان جنگ قرار ندهند. متحد المالی راجع به بی طرفی ایران به تمام سفارت خانه ها فردا ارسال می شود. عده قشون منظم عثمانی امروز از سرحد ایران وارد و با روس ها مشغول جنگ هستند. ورود سالارالدوله به ایران به طور حتم معلوم نیست. به حکام ولایات امر دادند، وکلا را محترماً بلاتأمل روانه مرکز نمایند که عید غدیر مجلس افتتاح شود. چون روز خیلی کار

کرده و خسته شده ام، بیش از این نمی نویسم.» (۱۱)

شب چهارشنبه ۱۵، دیروز و امروز از صبح زود تا چهارساعت و نیم الی پنج از شب گذشته از وزارت خارجه و هیئت وزراء کاری کردم. جنگ روس و عثمانی رسمی شده، سفرای طرفین حرکت کردند. انگلیسی ها خیلی از این جنگ می ترسند و ملاحظه دارند و لاینقطع در هندوستان و ایران ابلاغیه منتشر می کنند. قشون عثمانی به عده زیاد طرف مصر می رود. انگلیسی ها مصر را نظامی کرده اند. کشتی های عثمانی به بعضی از بنادر دیگر روس خسارت وارد آورده اند. اعلان و فرمان بی طرفی دیروز منتشر و امروز به تمام مأمورین ایران در خارجه ابلاغ شد. به نظمی هم قدغن آکید شد که بی نهایت مواظب باشد، در شهر بر خلاف بی طرفی رفتاری نشود. دیشب خبر رسید در تبریز نظامیان روس باش شهبندر عثمانی و قونسول اطیش را دستگیر کرده و می خواهند به تفلیس ببرند. قونسول آلمان هم به قونسولگری اتازونی پناهنده شده است. به سفارت روس شدیداً پرتست شد. سفیر عثمانی و روس و شارژدافر آلمان چندین دفعه با رئیس الوزراء و وزیر امور خارجه ملاقات کرده اند. بیچاره ایران چه می تواند بکند! از بابت قرض و مساعده هم که از دولتین خواسته هرچه تلاش می کند به جایی نمی رسد. بی پولی دیگر بدترین دردها شده است. انگلیسیهای متمدن دروغی مزور در ازای ثمن بخش از ما توقع می کنند جزایر خلیج فارس را به آنها بفروشیم و روس ها می خواهند دخالت و قونسول های آنها را در امر مالیات شمالی تصدیق و قروض شخصی امین الضرب را به عهده بگیریم. یقین است که اگر دولت ایران از بی پولی بمیرد، بهتر از اینست که شرایط فوق را قبول کند. از طرف دیگر ژاندمری هر روز برای مواجب خود تعطیل کرده گرو[اعتصاب] می کنند. بیچاره و بدبخت دولت چه بکند و چگونه از عهده بر آید؟ مگر خداوند کمکی فرماید!...» (۱۲)

«..شب جمعه ۱۷، دیروز و امروز صبح بسیار زود به وزارت خارجه رفته، تا دو ساعت و نیم از شب گذشته آنجا کاری کردم. این روز ها تمام

متحدالمآل برای مأمورین ایران و خارجه می فرستیم و به رفتار دولتین روس و عثمانی در ایران پرتست می کنیم. به معین الوزراء پیشنهاد کردم در این موقع هیئتی به طور فوق العاده تشکیل کند که به این کارهای جدید برسند، پذیرفت و از دیروز این هیئت ایجاد شد. هیئت دیگری هم برای نوشتن کتاب رسمی دولتین تعیین شده، من هم جزو آنها هستم. باید کار کرد، حالا که دولت ما قشون ندارد، اقلأً به قلم باید کار کند و به دنیا بفهماند که آنچه در قوه داشته، برای حفظ بی طرفی خود بکار برده و دیگر تقصیری ندارد و مسئولیتی برعهده آن وارد نیست. عثمانی ها مقداری قشون به ام الرصاص مقابل محمره آورده اند. فرانسوی ها هم داردائل رابی ثمر بمبارده کرده اند. نزدیک بود در کرمانشاه بین قونسول روس و عثمانی نزاع سختی بشود، ولی جلوگیری شد. عجالتاً به نظر بنده سخت ترین موقعی است که برای دولت ایران تاکنون پیش آمده و باید منتهای دقت را کرد، هیئت وزراء خیلی مجدانه و عاقلانه کار می کنند. پریروز روزنامه نویسان و امروز علماء را خواسته و شرح مفصلی در باریکی موقع و اهمیت حفظ بی طرفی به آنها خاطر نشان کردند. لهجه روزنامه نویس ها امروز خیلی خوب بود. و کلاً هنوز نرسیده و گمان نمی کنم عید غدیر مجلس افتتاح شود. از ورود شیبانی هنوز خبری نیست. میرزا سید جعفر خان قدری کسالت دارد...» (۱۳)

«.. شب یکشنبه ۱۰، امروز باز شنیدم کابینه دچار بحران شده و مشیر الدوله می خواهد استعفا بدهد و یا استعفا کرده است. نمی دانم این بحران دیگر چه بلائی است که دست از سر ما بر نمی دارد...» (۱۴)

« ظهر روز یکشنبه ۱۰ صبح وزارت خارجه شنیدم پرده غریبی روی کار آمده [است]. دیروز نمایندگان روس و انگلیس فرح آباد خدمت شاه رفته، جدأً خواسته اند که سعدالله به ریاست وزراء برقرار شود. شاه هم قبول کرده،

سعدالله هم می خواهد مجلس را ببندد، جراید را توقیف کند، شهر را نظامی کند و هزار کار دیگر؛ نمی دانم چه اوضاعی است. اگر همین طور بشود باید گفت، " انالله و انالیه راجعون". از بس اوقاتم تلخ است، نمی دانم چه بنویسم. عجلتاً این را نوشتم تا ببینم چه پیش می آید.

شب دوشنبه ۱۱، بعد از ظهر به مجلس رفتم. جلسه خصوصی بود. وکلایه اتفاق سعدالله را رد کردند و به اتفاق آراء عین الدوله را کاندیدای ریاست وزراء کردند. عده [ای] هم خدمت شاه رفتند، هنوز برنگشته بودند. اوضاع غریبی است. تمام مردم مضطرب و متوحش و متحیرند. سفرای عثمانی و آلمان دیشب ساعت هفت از شب رفته، به فرح آباد حضور شاه رفته، نزدیک صبح برگشته اند. تمام آژان ها و ژاندارم ها و قزاق ها و قسمتی از مردم مسلح شده اند. ولولۀ عجیبی است نمی دانم چه می شود. خدا عاقبت این مملکت را خیر کند.

شب سه شنبه ۱۲. امروز از صبح تا نزدیک غروب وزارت خارجه بودم. اذهان مردم قدری از وحشت خارج شده و اطمینان پیدا کرده است. دیشب وکلا دوساعت از شب گذشته از پیش شاه برگشتند. اعلیحضرت اظهار کمال مرحمت را فرموده و انتخاب عین الدوله را به ریاست وزراء تصویب فرموده اند. امروز قبل از ظهر وزیر مختار انگلیس و شارژدافر روس و وزیر مختار فرانسه به فرح آباد رفته، از شاه نتیجه ملاقات پریروز را خواسته اند. شاه هم سخت مقاومت فرموده و صریحاً فرموده اند چون ریاست وزرای سعدالدوله غیر ممکن و با حیثیات ملت موافق نبود، من هم عین الدوله را معین کردم و ممکن نیست از این عقیده منصرف شوم. آنها هم مایوسانه مراجعت کرده اند...» (۱۵)

«..شب سه شنبه هشتم، امروز یکی از روزهای بزرگ تاریخی ایران بود اگرچه از شدت کار و خستگی قدرت چیز نوشتن ندارم، ولی نمی توانم از ثبت

وقایع این روز بزرگ خود داری کنم. دیشب قشون روس از ینگگی امام حرکت و این خبر به شاه رسید. صبح قشون به کرج رسیده بود. شاه که دید قشون اجنبی به پایتخت وارد می شود، تصمیم فرمود که از طهران حرکت کند صبح این تصمیم را به هیئت وزراء ابلاغ فرمود. هیئت هم وسائل را فراهم آوردند قوای ژاندارم و نظمیه تمام در شبکه های کرایه را گرفته، سوار شده از شهر بیرون می رفتند، تمام قورخانه ذخیره و افراد خود را تا بعد از ظهر از شهر بردند. وقتی که من به وزارت خارجه رسیدم، دیدم محشر غریبی است تمام اجزا در دفتر ریخته اند که کاغذها را جمع کنند. به تمام سفارتخانه ها مراسله نوشته شد که به مناسبت حرکت قشون روس به طهران شاه از پایتخت به داخله مملکت تشریف می برند و فرستاده شد به امپراطور روس و پادشاه انگلیس هم از طرف شاه تلگرافی شد که از طهران مخابره شد. ولی عصر به خواهش سفر از وسط راه توقیف و به مقصد مخابره نشد. به مأمورین داخله و خارجه هم تلگرافاتی تهیه کردند که بعد مخابره شود. حکومت شهر به رکن الدوله داده شد [و] نظم شهر به بریگاد قزاق واگذار شد. حفاظت ارک دولتی و اثاثیه سلطنتی به سردار کبیر محول گردید. عده بسیار زیادی از وکلا و مردم از شهر رفتند. من هم حاضر شده بودم که بعد از رفتن شاه با معین الوزراه بروم. کالسکه شاه دم اندرون حاضر، تمام اجزاء. ملتزمنی رکاب سواره حاضر، سردار جنگ و سردار بهادر بختیاری سواره با تفنگ دم کالسکه حضار، بختیاری و ژاندارم زیادی حاضر بود که همراه باشد. تمام خیابان ها پر از جمعیت مردم بود. بعد از ناهار قرار بود شاه سوار شود. هر ساعت خبر می رسید که قوای روس نزدیک شدند. آرشیو وزارت خارجه تا بعد از ظهر جمع آوری و حاضر شد. سفیر آلمان و اطیش از شهر خارج شدند، صبح سپهدار اعظم و صمصام السلطنه به سفارت انگلیس رفته بودند که عزم تغییر پایتخت را ابلاغ نمایند. سفرا خیلی دست پاچه شدند، از رئیس الوزراه خواهش کردند تا آمدن آنها به دربار، حرکت موکب همایونی تأخیر افتد. بلافاصله آمدند. قریب

دو ساعت با رئیس الوزراء نزد شاه رفته، مذاکرات را گفت، ولی شاه چکمه به پا و لباس سفر پوشیده مستعد حرکت و حاضر نبود سفر را بپذیرد و می خواست سوار شود، اما بالاخره هر شکل بود، شاه به آنها بار داده، آنها هم شرفیاب شده، قول شرف دادند که قشون از کرج برگردد. شاه هم بعد از تردیدهای زیاد چون هواخواهان نرفتن شاه زیادتر بودند، موقتاً از حرکت منصرف و کالسکه و ملتزمین رکاب را که از دو ساعت به ظهر مانده، تا نیم ساعت به غروب مانده حاضر بودند مرخص کردند.» (۱۶)

«..روز جمع ۲۸، عصر اعلیحضرت دستخط ریاست وزراء به سپهسالار اعظم سپهدار مرحمت فرمودند. معزی الیه دیروز و امروز کابینه خود را تشکیل و امروز عصر در فرح آباد حضور همایونی به طریق ذیل معرفی کردند. خودشان رئیس الوزراء و وزیر داخله، شاهزاده صارم الدوله وزیر امور خارجه، سردار منصور وزیر پست و تلگراف، ممتاز الملک وزیر معارف و اوقاف، حاج مشیراعظم وزیر فواید و تجارت، تشکیل این کابینه مخصوصاً وزیر خارجه و وزیر فواید عامه امور بسیاری را می فهماند و ذکر آنها توضیح و اوضحات است. پارسال در همین ماه کابینه مشیرالدوله تشکیل شد. به نظر من تشکیل آن کابینه و این کابینه درست نقطه مقابل یکدیگر است. هیچ وجه نمی توان تصور کرد که در دوره زمامداری این کابینه مصالح مملکت طرف رعایت و امور رو به اصلاح باشد. بلکه تشکیل این هیئت برای اجرای مقاصد روس و انجام نقشه هایی است که در نظر دارند. به دو دلیل من تصور می کنم عمر این کابینه خیلی کوتاه باشد، اول اینکه شخص سپهدار تقریباً دیوانه و متلون المزاج و بی استقامت است و به مختصر امری قهر کرده استعفا خواهد داد. دویم اینکه انگلیسی ها از افتادن آن کابینه و تشکیل این کابینه خشنود نیستند و شاید از همین امروز مشغول تحریکات شده باشند. از نقطه نظر مصالح مملکت به عقیده من اعضای این کابینه بسیار بد انتخاب شده اند، زیرا که گذشته از شخص سپهدار، سه نفر از اعضای این کابینه بی

اندازه بی لیاقت و بی تناسب و بی شرف هستند. یکی وزیر خارجه که انصافاً انتخابی بدتر از این تصور نمی آید، دیگری وزیر فواید عامه که از این آدم بی سوادتر و احمق تر گمان نمی کنم یافت شود و دیگر وزیر جنگ که تمام معلومات او این است که برادر سپهدارمی باشد. در هر صورت این ملت ایران مستحق یک همچو کابینه می باشد و بنا به مثل معروف اگر چه خدا نجار نیست، ولی در و تخته را خوب به هم می اندازد. (۱۷)

«...سال نو شقان ئیل ۱۳۳۳ و ۱۳۲۴ به عقیده من بسیار سال بدی بود، زیرا در این سال چه اوضاع عمومی دنیا و چه اوضاع مملکت ایران و چه وضعیات فامیل ما و چه زندگی شخصی من بسیار بد بود. اوضاع عمومی دنیا به این جهت بد بود که در تمام ایام این سال جنگ و خونریزی و خرابی و حرق و نهب غارت در دنیا حکمفرما بود. میلیون ها انسان در این سال کشته شد و میلیارد ها ثروت صرف افناء نوع بشر گردید و سال ها نوع انسان از سعادت واقعی عقب ماند. در این سال علاوه بر اینکه بویی از صلح به مشام کسی نرسید، برعکس دو دولت، بلکه به اعتباری سه دولت تازه، داخل میدان جنگ شدند و هیچ معلوم نیست چه وقت این آتش دنیا سوز خاموش خواهد بود. به طور کلی و روی هم رفته، در تمام این جنگ ها و مجاهدات فتح نصیب آلمان و متحدین آن بوده و تمام اقدامات دول مؤتلفه و نقشی کثی آنها درمقابل قوای نظامی و اختراعات و منابع اقتصادی متحدین و بالاخصاص آلمان عقیم مانده و با تمام کوشش وضعیات مؤتلفین در این یک سال به درجات بدتر از سال قبل است. اوضاع مملکت ایران در سال گذشته به منتها درجه بدی بود. در این یک سال پنج کابینه در مملکت ما روی کار آمد و بحران ها سخت در هیئت دولت پیدا شد و حتی پنجاه و سه روز این مملکت کابینه وزرا نداشت. تجاوزات و خرابی های عثمانی ها در اول سال گذشته شروع شد و پس از چند ماه که هرچه خواستند، در حدود غرب کردند و مراجعت کردند به واسطه بی پروایی و عجله



سیدباقر کاظمی در میانسال

پرنس رویس وزیر مختار آلمان و هوا خواهانش پرده بزرگتری بالا رفت و روس ها فشار آوردند و کار به جایی رسید که شاه مصمم ترک طهران گردید. بالاخره خیانت های داخلی و نفوذ صد ساله دولتین و غیره این یگانه وسیله نجات ایران نیز خنثی کرده، از آن روز ساعت به ساعت تجاوزات روس ها در ایران زیاد شد، تا اینکه در این ساعت از طرف کرمانشاهان و سنندج و خرم آباد و از سمتی به اصفهان رسیده اند. مجاهدین و ژاندارمرها و آلمان ها هم از مقابل قشون روسی عقب نشسته و امروز شاید خاک ایران را نیز تخلیه کرده باشند.

مجلس شورای ملی که با آن همه زحمات مستوفی الممالک دایر شد بالطبع منحل گردید. باز از هرج و مرج اداری و رشوه خواری و مملکت فروشی روز به روز بیشتر رواج می یابد. اخلاق عمومی روز به روز فاسد تر شده و می شود. به طوری یأس عمومی در اذهان جایگیر شده که به جز یک اتفاق بزرگی در دنیا به جز اینکه دستی از غیبت بیرون آید کاری بکند، چاره [ای] برای این مملکت بدبخت به نظر نمی رسد. اوضاع فامیلی نیز بد بود. زیرا گفتگوها و رنجش های داخلی جزئی زیاد و مفارقت اقوام و احباب بسیار...»

«قوام الملک چند روز قبل که از جهرم به طرف شیراز با اردو می آمده، از اسب به زمین خورده و سرش به سنگ خورده و به فاصله چند دقیقه تلف شده است. دولت لقب قوام الملکی و ابوابجمعی او را به نصرالدوله پسران قوام الملک داده و امر داد که به زودی خود را به شیراز برساند. صولت الدوله هم نزدیکی شیراز است و به او هم امر شده که به شهر برود. حبیب الله خان قوام الملک پس از آن همه خیانت به دولت و وطن خود و خدمت به دولت انگلیس بالاخره به مجازات طبیعی خود رسیده به آمال خودش که ورود مظفرانه به شیراز و اعدام ملیون و انتقام باشد نرسید. تا کی نوبت مجازات خائنین برسد.

در تبریز حاجی اسماعیل خان سرابی امیر تومان در حین عبور [به] ولیعهد

شلیک کرده، ولی به ولیعهد نخورده است و بعد در ژنرال قونسولگری روس متحصن شده است. دولت اقدام می کند که او را مجازات نماید، ولی روس ها به مناسب اینکه تحت الحمایه آنهاست از او حمایت می کنند. مملکت غریبی است.» (۱۸)

«...اوسنکوف ژنرال قونسول روس در رشت که به ضدیت باایران و قساوت قلب و خبث طینت معروف بود مرد. کنترل روس ها و انگلیسی ها در مالیه ایران به اسم نظارت در مخارج وجوه عقب افتاده استمهال از طرف کابینه قبول شد و از قرار معروف دونفر هم از طرف امین الدوله و یکی سردار معظم خراسانی خواهد بود. دونفر هم از طرف روس ها و دونفر هم از طرف انگلیسی ها معین میشوند. کار به این بزرگی را روس ها در ایران به این آسانی و سهولت به واسطه خیانت و جهالت خودمان در مقابل ثمن بخش انجام دادند.» (۱۹)

اعلیحضرت تا هفته گذشته به سلطنت آباد تشریف بردند و جلسات هیئت هم از هفته آتیه در آنجا تشکیل می شود. شنیدم وزراء موجب خودشان را از پانصد تومان به هزار تومان رسانیده اند و رئیس الوزراء دوهزار تومان می گیرد و ماهی دویست و پنجاه تومان به سید ضیاء مدیر رعد می دهند. بلی این است معنی روزنامه نویسی و این است معنی رفرم و تنظیم بودجه که از بدبختی هایی که ده تومان و بیست تومان موجب دارند، پنج تومان و ده تومان کم شود. آن وقت یک دفعه پانصد تومان موجب وزیر زیاد شود. یقناً اگر مجلس بود، با همه خرابی ها و اعمال غرض رانی ها این هرج و مرج و تاراج خزانه مملکت نمی شد. در هر صورت حالا که بساط غریبی است، هرچه می خواهند می کند تا فردا خدا چه خواسته باشد. آه اگر از پی امروز بود فردایی. (۲۰)

« اخبار داخله، نایب حسین به اطراف کاشان آمده و باز مردم بدبخت را می چاید، روس ها عده [ای] برای جلوگیری او فرستاده اند، چراغعلی خان و سردار صولت هم با عده [ای] بنزدیکی اردستان آمده و در اطراف و اکناف

باز روی هم رفته انقلابات و اغتشاشات شروع شده است. سپهدار هم دوره ریاست وزرای خود را فیصله می دهد. اردوی سیار با این همه مخارج کاری که کرده امور املاک تنکابن سپهدار را منظم کرده و مدعیان او را به طهران فرستاده، آن بیچاره ها به تدریج در باغ شاه تیرباران شده اند.» (۲۱)

«... اخبار داخله عثمانی ها شهر کرمانشاه را سه چهار روز قبل تصرف و روسها عقب نشستند اند شهرت های زیادی راجع به تلفات زیاد روسها و جنگ اسد آباد و پیشرفت قوای عثمانی به سمت عراق [اراک] و همدان و غیره هست که صحت آنها معلوم نیست فقط چیزی که محقق است اینست که عثمانی ها کرمانشاه را تصرف و مأمورین دولتی تماماً دولتی تماماً فرار کرده اند و روسها مقتول و مجروح زیادی داشته و عقب نشستند اند. دیگر مابقی به نظر من حدسیات است. کابینه که خیلی جلسات دارد و ظاهراً پریشان است، اخبار محقق را بعد خواهم نوشت عجالاً بیش از این اندازه را یقین ندارم.» (۲۲)

«... اخبار داخله از فرنٹ کرمانشاهان خیر تازه نیست. روسها قوای امدادیه زیادی وارد کرده و به همدان می فرستند، ولی معلوم می شود در جنگ هایی که شده روسها پیشرفتی نداشته اند. از اخباری که در جراید روسیه درج می شود، معلوم می گردد که قوا و استعداد عثمانی ها در این قسمت زیاد شده و انور پاشا خود شخصاً دربغداد است. عثمانی ها کردستان را نیز تصاحب و تصرف کرده و از قرار مذکور به طرف زنجان پیش می روند. اشتهارات و اراجیف زیاد راجع به پیشرفت عثمانی ها در شهر منتشر است، ولی صحت آنها معلوم نیست. حاجی سعید السلطنه حاکم زنجان معزول شده و تمام رؤسای ادارات دولتی هم به سمت طهران حرکت کرده اند. حکومت آنجا به جهان شاه خان امیرافشار داده شده و می گویند شاهسون ها به آنجا هجوم آورده اند. حاجی فخرالملک هم از کردستان منفصل و احضار شده و بجای او حاجی سعید السلطنه منصوب گردیده است. حاج ناصر السلطنه هم دو روز است وارد طهران شده و شاهزاده فرمانفرما تازه از قم به طرف اصفهان حرکت کرده

است. انقلابات اخیر فارس که به واسطه طرفیت دسته [ای] از قشقایی ها با صولت الدوله حادث شده بود می گویند تسکین یافته است. شاهزاده ظل السلطان در اصفهان اردویی تشکیل و ترتیب خواهد داد. وجوهات لازمه برای مصارف به مشارالیه داده شده است. اردوی باغ صبا هم روز به روز بر عده خود می افزایند و سپهسالار افواج و سوارهای قدیم را احضار کرده است. مبلغی هم می گویند. از دولتین برای مخارج دریافت داشته و باز هم دریافت خواهند داشت. روی هم رفته کابینه سپهسالار اعظم خدماتی به روس ها می کند که خود روس ها هم ابداً انتظار نداشتند برای اجرای خدمتگزاری از بذل و جان ملت بدبخت و دادن حکم قتل و تنبیه هیچ کس مضایقه نمی کنند. دادن امتیازات و تعهدات و خود شیرینی ها و خیانت عمدی که دیگر چیز عادی شده و اهمیتی ندارد. در این موقع که دنیا و باریک ایران با این همه تمولی که دارند دقیقه [ای از] پرکردن جیب خود غافل نیستند. وزیر مالیه [حاج یمین الملک] که به یک قران هم قانع است و هر مطلبی که باشد همین که چشمش به پول افتاد فوراً قبول می کند. وزرای عدلیه [علاءالملک] و جنگ [سردار کبیر] و فواید عامه [حاجی مشیراعظم] که نعوذبالله گویا هنوز اسم خودشان را نمی دانند. وزیر خارجه [صارم الدوله] که از همه آنها بهتر است آدمی است جانی و خائن و بی شرف و بی تجربه و بی سواد و طماع، از آن دو سه نفر [سردار منصور وزیر پست و تلگراف]، [ممتازالملک وزیر معارف و اوقاف..] هم اسم نبردن گویا بهتر است. ماهی هزار تومان موجب می گیرند و متصل دزدی و خیانت می کنند. دیگر می خواهید حال مملکت چه باشد؟ یقیناً چیزهایی را که روس ها نمی دانند اینها راهنمایی می کنند. شنیدم املاک و مستقلاک نایب حسین را به ظل السلطان بخشیده اند. خدایا این چه مملکتی است! صاحبان املاک حی و حاضر، دسترنج آنها را به حکم دزد از یک دزد گرفته به دزد دیگر می دهند. آه اگر از پی امروز بود فردایی. امتیاز و آگون اسبی و برقی تبریز را هم سپهسالار مجاناً برای خودش و سردار رشید گرفته. خلاصه تاکنون وضعی

بدتر از وضع حاضره در ایران نبوده و دولتی نامشروع ترو خائن ترو مملکت فروش تر از این دولت حالیه در ایران نبوده است. تا خدا چه خواسته باشد و انتقام این خیانت ها و جنایت ها گرفته شود.» (۲۳)

«..روزشنبه شهرت پیدا کرد که قشون عثمانی شهر همدان را متصرف شده اند، بعد معلوم شد قشون روس به تخلیه مقدماتی آنجا پرداخته و قشون عثمانی هم از راه کردستان تا فروه و بلکه نزدیک تر آمده و از راه کرمانشاه هم در اسدآباد مشغول جنگ هستند، ولی به هر حال تصرف عثمانی ها در همدان به زودی وقوع پیدا خواهد کرد و البته در اوضاع طهران نیز تغییرات کلی داده می شود سپهسالار قرار داد اختیارات کمیسیون مختلط را بدون تصویب هیئت وزراء و شاه و مشورت با کسی فقط و فقط به واسطه دیوانگی و خیانت فطری و نمک به حرامی به دولت، خود امضاء کرده و به سفارتین فرستاده است تف بر همچو آدم بی شرف خانی! تمام اختیارات مالیه که مختص مجلس شورای ملی است از قبیل تبیین مالیات ها ی جدید و تهیه بودجه و نظارت در مخارج و تمام اختیارات دولت در عزل و نصب مأمورین مالیه و غیره به این پنج نفر داده شده است. به علاوه دولت روس در شمال یازده هزار نفر قشون به ریاست صاحبمنصبان روس و دولت انگلیس نیز یازده هزار نفر به ریاست صاحبمنصبان انگلیس تهیه خو اهند کرد! باید دید وقایع آتیه اجازه شروع به این عملیات را خواهد داد یا خیر. ظل السلطان حالا در قم متوقف است.

روز دوشنبه ۱۴، روس ها عصر چهارشنبه علی التحقیق همدان را تخلیه و عثمانی ها روز پنجشنبه وارد آنجا شدند و پس از ورود بلا تأمل اردویی به راه قزوین و اردویی به راه ساوه فرستاده اند. شنبه ممتاز الملک استعفا داده و بعد سردار منصور و عصر شنبه که وزیر مختار روس خدمت شاه رسیده اعلیحضرت اظهار عدم اعتماد به کابینه سپهدار کرده و بعد که سفیر روس مطلب را به سپهسالار گفته و او خواسته خدمت شاه برسد او را در اطاق شاه راه

نداده اند و پس از آن شاه او را معزول و وثوق الدوله را خواسته و ریاست وزراء را به او تکلیف کرده است و او ابتدا قبول نکرده و بعد پذیرفته است.» (۲۴)

«...عجالتاً خبر تازه طهران یکی مسئله بدی و سختی نان و دیگری مسئله کلرای حضرت عبدالعظیم است. حکومت و مجلس حفظ الصحه اعلانی منتشر و اوراقی عادی دستورالعمل های لازمه توزیع کرده اند. همین مسئله اسباب وحشت مردم و اضطراب فوق العاده گردیده، جمعی هم می گویند مقصود پلنکی در کار و کلرا وجود ندارد. ولی مجلس حفظ الصحه تأکید می کند حتماً کلرا در حضرت عبدالعظیم موجود و در شهر هم سه چهار مبتلا دیده شده است. شهرت دارد که اختلافاتی بین وزراء راجع به اختیارات کمیسیون مختلط ایجاد شده و رئیس الوزراء استعفا داده، قبول نشده است...»

« شب جمعه هفتم (ذی حجه)، روزشنبه غره به اداره رفتم و در منزل به انجام پاره کارهای شخصی پرداختیم. روز دوشنبه صبح و عصر به مدرسه رفتم و روز سه شنبه عصر عظیم السلطنه را برای کار آقا ملاقات کردم و روز چهارشنبه مغرب با سلطان احمد خان به خانه حاجی آقا محمد رفته، تا ساعت چهار در مجمع ادبی مشغول بودیم. امروز عصر هم با شیبانی ابتدا به خانه آقا میرزا سید حسین کاشانی به منزل اعتلاء الملک رفتیم و حالا تازه برگشته ام. از کلرا چیزی شنیده می شود. مجلس حفظ الصحه می گوید در حضرت عبدالعظیم خیلی کم شده و در شهر هیچ مبتلایی دیده نشده است. ماشین بین حضرت عبدالعظیم و طهران که از دو هفته قبل به خواهش دولت تعطیل شد هنوز راه نیفتاده است، عده زیادی از اطبا و مردم معتقدند که اصلاً کلرا نبوده و این اشتهاات و کارها برای پرده پوشی از مجروحینی است که روس ها اخیراً به آنجا آورده اند. در هر صورت هوا خیلی خوب و سرد شده و بیلاقی ها تماماً مراجعه کرده اند و امید است که در صورت صحت هم به زودی رفع و به طهران سرایت نکند. وضع نان بسیار بد و روز به روز هم بدتر می شود، علت

عمده نبودن گندم است زیرا زراعت در این سال فاسد و از قزوین و همدان و عراق [اراک] هم نمی آید، به این امسال خدا رحم کند، احتمال قحطی بزرگی در طهران و اغلب نقاط می رود. دولت اقداماتی کرده و می کند، از قبیل آنکه ارباب کیخسرو را با صد و پنجاه هزار تومان اعتبار مأمور خرید گندم نموده و آقای ظهیر الدوله را به حکومت طهران برقرار کرده است. ولی مسائل علاج واقعی نخواهند بود. هیئت دولت تصمیم کرده اند که حتی المقدور از ادارات و مخارج بکاهند، مواجب خودشان را هم پانصد تومان کرده اند.» (۲۵)

«.. ارزاق روز به روز گران می شود، عصر شنبه ۲۴ موقعی که میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله دولتی مراجعت می کرده، نزدیک گار ماشین دوفر به او حمله و با موزر شلیک می کنند. مشارالیه همان وقت مقتول می شود و قاتلین به دست نیامده اند. میرزا اسماعیل خان چندان آدم خوبی نبود. هیچ کس از مردن او متأثر نیست و همه به او لعنت می کنند زیرا که خیانت او به وطن و نوکر انگلیسی ها بودن بر همه واضح است.» (۲۶)

«.. از ظلم و تعدی ظل السلطان و پسرهایش در اصفهان چیزها نقل می کنند. روی هم رفته تعدی حکام در ولایات از حد گذشته و از هیچ کاری فرو گذار نمی کنند. اثرات انقلاب روسیه در شهرهای ایران خاصه در آذربایجان کاملاً ظاهر شده و اجتماعات و نطق ها و مجامع شروع شده است.» (۲۷)

«.. کابینه از هفتم ماه استعفا داده از قرار مذکور استعفا آنها هم مورد قبول یافته و آقای علاء السلطنه از طرف ذات مقدس ملوکانه به ریاست وزراء انتخاب و حالا چند روز است، مشغول تشکیل کابینه مختلط می باشد...» (۲۸)

« شب یکشنبه ۱۶ (شوال) ...، وقایع عجیب و غریبی از طرف قشون روس در این چند هفته رخ داده است. در اواخر رمضان قشون روس به بهانه تنزل منات که روز به روز پائین ترمی رود بازار ارومیه را غارت و بعد آتش زده، عده [ای] را هم کشته اند و شهر به آن قشنگی را تاراج و قسمتی از آن را توده خاکستر کرده اند. جلوه های دزد شیرین هم بعد از آنها غارت کرده اند، در دو

روز آخر ماه در قزوین هم نظیر این اتفاق رو داده و بازاریکی از دوحمله و خیابان شهر را غارت کرده اند، در همدان هم مختصری از این اعمال واقع شده، خدایا مردم ایران از دست این قشون لجام گسیخته به کی پناه ببرند و چه کنند. دیگر این چه نفخه ایست، یعنی ما بدبختانه چه مصائبی را بر این مملکت باید تماشا نماییم. سردار رشید پیشکار آذربایجان را که منفصل و به تهران می آید، در زنجان مقتول ساخته اند...» (۲۹)

مهمترین اخبار داخله دستگیری و کشف کمیته مجازات است. تبیین آنکه از قراین و امارات خارجی نظمی عده [ای] را ظنین دانسته و بعد از آنکه چندین نفر دستگیر و رها کرد اخیراً روزیکشنبه ۲۳، کمال الوزراء و عماد الکتاب و میرزا علی اکبر برادر قاضی و منشی زاده در شهر و ابوالفتح زاده و بهادر السلطنه را در بند شمیران دستگیر و حالا در نظمی حبس تاریک هستند. از قرار مذکور مسلم است که اینها اعضای کمیته مجازات می باشند و نوشتجات و مهر و اثاثیه کمیته هم تماماً به دست آمده است!« (۳۰) (ص ۳۸۴-۳۸۳)

«... از اخبار داخله چیز مهمی ندارم، مسئله تشکیلات پلیس جنوب روز به روز توسعه می یابد و با وجود پروتست های دولت نتیجه [ای] اخذ نشده است...» (۳۱)

(سال ۱۳۳۶ ق / ۹۷ - ۱۲۹۶ ش / ۱۸ - ۱۹۱۷ م)

«.. عصر دوشنبه چهارم محرم ، در کردکلا، از روزی که به کردکلا آمدیم، مکرر قصد کردم اینجا چیزی بنویسم، کثرت کار و گرفتاری نگذاشت. عصر شنبه ۲۵ ماه گذشته، با حاجی آخوند و غلامحسین و یک نفر قزاق و دو نفر از رعای از شهر حرکت [کردیم]، باران هم نم نم می آمد. دو ساعت از شب رفته، به ده رسیدیم . میرزا آقا هم سابقاً رفته بود، عموم رعایا و ریش سفیدان تا مقداری راه جلو به استقبال آمده بودند و با نهایت اعزاز و احترام وارد

شدیم. در خانه اربابی که جز یک اطاق مابقی آن خراب است منزل کردم. چند روز اول ورود به گردش و تماشای خرمن ها و بازدید محصول و استماع آه و ناله رعایا مشغول بودیم و به دهات اطراف و در زیکلای کوچک که مقداری مسافت دارد رفتیم. یک روز نهار منزل کربلایی علی و یک روز منزل کربلایی فضل الله مهمان بودیم و یک روز خم به حمام ده که از بناهای مرحوم میر صفی است و از تمام دهات اطراف برای استحمام به آنجا می آیند رفتیم. امسال خشکسالی به دهات مازندران خیلی صدمه زده و به طور کلی یک ثلث عمل نیامده است. به هزار زحمت محصول کردکلا را تقریباً به نصف پارسال برقرار کرده و به طهران اطلاع دادیم که اگر تصویب کنند اجرا شود. با وجود این زحمات که نفع آن عمومی است، آقای میرزا احمد شرحی به میرزا حسینعلی خان نوشته که او هم برای حاجی آخوند فرستاده بود که فلانی غیر از سهام پدر خود ندارد، در سایرین دخالت کند و مخارج را قبول ندارم و شما در سهام من دخالت کنید. به قدری از حرکات و رفتار بی قاعده این آدم لجوج خود رأی خوش ظاهر بد باطن عصبانی شدم که حد نداشت. مخصوصاً میرزا حسین علی خان را دعوت کردم که به کردکلا بیاید. او هم دیروز صبح با محمد امین پسر عظام السلطنه آمدند و شب را هم بودند و امروز یک ساعت قبل رفتند. از کلی و جزئی کارها مسبوقین کردم که بدانند من به جز خدمت به همه، منظور و مقصودی ندارم، حالا این آدم لجوج می خواهد باور کند و می خواهد باور نکند.

باری اینجا از حیث گردش و صفا و خوراک های خوبی که میرزا می پزد و مرغ و ماهی و قرقاول و انزوا و کنارگیری و دوری از مردم شهری و راحتی از امور سیاسی بد نیست و خوش می گذرد، اما از حیث اختلافات داخلی و تعقیب رعایا و خرابی بی پای ملک و نداشتن اختیارات لازمه برای انجام امور بسیار بد است.

اخبار مملکتی ما در اینجا منحصر به جراید طهران است و از را دیگر خبری

نمی توانیم تحصیل کنیم. در جراید خواندم که آقای علاء السلطنه رئیس الوزراء کسالت سختی پیدا کرده و در خانه بیلاقی خود مشغول معالجه است و جلسات هیئت در تحت ریاست مستوفی الممالک منعقد می شود. مردم تبریز از شریف الدوله که هم کارگذار کل و هم کفالت ایالت را دشت شکایات کرده، دولت هم او را تغییر شغل داده و به ژنرال قونسول تقلیس معین کرده است و مشاور السلطان به جای او به کارگذاری آذربایجان معین شده است. رفتن قوام السلطنه هم به تبریز معلوم نیست. دولت نیرالدوله را به ایالت خراسان انتخاب کرد، اما مردم آنجا قبول نکرده، هیجان کردند و نماینده نیرالدوله را می خواستند بکشند. او هم استعفا داد و حالا هنوز تکلیف ایالت خراسان معین نیست. وکلای طهران بالاخره به ترتیب ذیل تعیین شدند. مستوفی الممالک، سلیمان میرزا، تقی زاده، مخبر السلطنه، مشیرالدوله، صمصام السلطنه، مساوات، مؤتمن الملک، میرزا ظاهر تنکابنی، حکیم الملک، نواب، آقا سید تدین، کابینه وزراء در تزلزل و احتمال ترمیم و تغییر بعضی از اعضای آن می رود. گرانی و سختی و قحطی امر نان هم به اعلاء درجه و مردم بسیار در زحمت هستند.

شب جمعه ۱۵ در کردکلا، تا روز شنبه نهم صبح در کردکلا بده، آن چند روزه را هم تمام به تسویه امور ده مشغول بودیم. شب جمعه هشتم به روضه تکیه کردکلا رفتیم و روز مزبور به شهر آمده، به منزل آقا میرزا حسین علی خان رفتیم و روز تاسوعا و عاشورا را در شهر بوده، روز یازدهم صبح با جناب حاجی آخوند و غلامحسین و میر صالح به مشهد سر رفته، شب دوازدهم را آنجا در منزل مشهدی صفر انزلیچی مانده روز سیزدهم عصر به کردکلا مراجعت کردیم و این دو روز را هم به انجام امورات اشتغال داشته و خیال داریم فردا صبح کلیتاً به شهر برویم و کردکلا را ترک گوئیم.

ترتیب عزاداری در مازندران و بار فروش و دهات خیلی مفصل و خوبست. در تمام تکاپای شهر و مساجد بلا استثناء روضه می خوانند و در اغلب آنها اطعام می نمایند، روضه آنها هم از ساعت سه از شب گذشته شروع و تا اواسط

شب طول می کشد و سینه زنی مفصلی هم می کنند (چنانکه از قرار مذکور در ایام رمضان هم به جای افطار دادن سحری می دهند) دستجات متعددی در ایام تاسوعا و عاشورا در حرکت هستند. دستجات سینه زن زیادی هم که اغلب ترک ها هستند، در روز عاشورا حرکت می کنند. شب قتل در سر هرگذر و تکیه شبیه اجساد و کشتگان کربلا را گذاشته، عده کثیری دخترهای کوچک بالای سر آنها نوحه سرائی می نمایند و مخصوصاً قنذاقه حضرت علی اصغر را با زینت تمام مزین و در بغل خود نگاه می دارند. خیرات و اعام در شب قتل از همه ایام بیشتر است. در دهات شبهای تاسوعا و عاشورا مردم از این ده به آن ده می روند و متصل در حین عبور شلیک تفنگ می کنند، به طوری که در این دوشب اغلب دهات خالی از سکنه است و به همین علت دزدی زیادی اتفاق می افتد. مشعل ها هم به سبک قدیم و عبارت از مقداری کهنه نفت زده است. چراغان در تکایا خیلی معمول است و علت آن ارزانی فوق العاده نفت در این نقاط است.

باری دو روز تا سوعا و عاشورا را در شهر به مجالس تعزیه و روضه رفتیم. در مشهد سرهم دسته [ای] را دیدم که با تیرو بیل و کلنگ مسلح و خود را مثل قبیله بنی اسد ساخته و در تاریکی در کوچه ها گردش می کردند. مشهد سر جای خوبی است و خیلی تماشا دارد و چون شرح تمام این نقاط را در سفر نامه خود نوشته ام، دیگر تکرار نمی کنم.» (۳۲)

«...از اخبار داخله روز ورود به انزلی شنیدم که کابینه علاء السلطنه متعاقب هیجان هایی که در امر نان بین مردم حادث شده، استعفا داده و شاهزاده عین الدوله در اوایل ماه جاری مأمور تشکیل کابینه شده و مطابق ترتیب ذیل کابینه تشکیل یافته است.»

«.. شاهزاده عین الدوله رئیس الوزراء ، علاء السلطنه وزیر خارجه، مستوفی الممالک وزیر مشاور، مشیر الدوله وزیر جنگ، مؤتمن الملک وزیر تجارت و فوائد عامه ، وثوق الدوله وزیر معارف و اوقاف، قوام السلطنه

وزیر داخله، مشاور الملك وزیر مالیه، مخبر السلطنه وزیر عدلیه، امین الملك وزیر پشت و تلگراف و حالا مشغول کار شده اند. این کابینه به نظر من خیلی غیر متجانس و مرکب از اشخاص مختلف العقیده است که تصور نمی کنم خیالات آنها باهم وفق بدهد و به علاوه در تمام مملکت به حسن قبول تلقی شود. روزنامه رعد هم مجدداً با سبک منظمی دائر شده است. حکومت رشت هنوز معلوم نیست و جنگلی ها نفوذ غربی در شهر و اطراف دارند و ادارات دولتی فقط اسم بی مسمائی هستند. مشاور الممالک از مشهد مراجعت کرده است...» (۳۳)

از اخباری که در بدو ورود شنیدم یکی سختی و تنگی امر آذوقه و نان طهران است که مردم فقیر از گرسنگی در خیابان ها و کوچه ها می خرنند و دیگری تزلزل کابینه است. آذربایجان و گیلان و خراسان به عضویت و ثوق الدوله و امین الملك و قوام السلطنه و مشارالملك در این کابینه پرتست [اعتراض] کرده، این دولت رانشناخته اند. سه نفر هم استعفا کرده و دیگر به کار دخالت نمی کنند و حالا عده [ای] از احزاب مختلفه به تلگرافخانه می روند و با تبریز و غیره مذاکره می کنند. کابینه در بحران و تکلیف معلوم نیست...» (۳۴)

«...روزنامه رعد به تازگی موضوع سه سال قبل را پیش کشیده و بی جهت به مستوفی الممالک حملات سخت کرده است. روزنامه ها و احزاب به هیجان افتاده، تقاضای توقیف رعد را کرده اند. روس ها همدان را غارت و محله کلیمی ها را چاییده اند و هرچه مردم بیچاره فریاد می کنند، به جایی نمی رسد. در زنجان و ارومیه و خوی هم باز حرکات سابق را تکرار میکنند.» (۳۵)

«...از اخبار داخله آقای مستوفی الممالک آخر الامر از طرف اعلیحضرت مأمور ریاست وزراء و تشکیل کابینه جدید گردیده و قبول هم کرده اند...» «در ارومیه مسیونرهای خارجه قشونی به ریاست صاحبمنصبان انگلیسی و فرانسوی و آمریکایی دارند تشکیل می دهند و از تفلیس هم برای هم برای آنها صاحب منصب فرستاده اند. دولت پرتست [اعتراض] کرده است. قشون

روس در قزوین با بنای شرارت را گذاشته و دولت علاوه بر دویست نفر قزاقی که سابقاً فرستاده بود، مقداری دیگر هم اخیراً از طهران برای حفظ انتظامات آنجا روانه داشت.

تجاوزات انگلیسی ها در جنوب و مشرق و مغرب روزبه روز درتزايد و حالا کابینه تکمیل نیست عده هایی راجع به مساعدت خود می دهند. اما یقین دارم هیچ کدام آنها به موق اجرا گذاشته نخواهد شد...» (۳۶)

(شب پنجشنبه ۱۰ (ربیع الثانی - زمستان ۱۹۱۸) - « کابینه وزراء بالاخره روز پنجشنبه سیم و سه شنبه هشتم به ترتیب ذیل حضور همایونی معرفی شدند.

مستوفی الممالک رئیس الوزرا و وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر جنگ، مؤتمن الملک وزیر معارف و اوقاف، مخبر السلطنه وزیر عدلیه، مخبر الملک وزیر مالیه، مشاور الملک وزیر امور خارجه، سردار اسعد وزیر پست و تلگراف معین الوزرا وزیر تجارت و فواید عامه. این کابینه بالنسبه از عناصر صالح و طرف اطمینان تشکیل شده و مردم به نظر حزبی به آن نگاه می کنند و احتمال می رود اگر انتریک انگلیسی ها با بدتر از انگلیسی ها بگذارد تا افتتاح مجلس دوام پیدا کند.» (۳۷)

«شب چهارشنبه ۱۶ ربیع الثانی- وضع نان بسیار بد و سخت و درحقیقت می شود گفت که اصلاً نان نیست، زیرا که هر قدر بخواهند می فروشند و هیچ مانعی ندارد، فقط چیزی که بداد مردم می رسد و سخت است و دولت ضرران را تحمل و به قیمت ارزان به مردم می فروشند. دارالعجزه و دارالمساکین متعدد هم در شهر دایر و هر یک از متمولین نیز مبلغی داده و می دهند، ولی با وجود این روز و هر شب عده زیادی از مردم از سرما و گرسنگی تلف می شوند. بارندگی های کامل خوب در طهران و اطراف شده، ولی با این حال تفاوتی در قیمت ارزاق که ساعت به ساعت گران تر می شود، حاصل نشده است.» (۳۸)

«... از سفارت روس مراسله [ای] رسید که کلیه قشون روس ایران را

تخلیه خواهد کرد. اولی کار این کابینه این بود که اعلان انتخابات ولایات را تلگرافاً به همه جا خبر داد، تا پست برسد و دستور العمل ها و اوراق تعرفه نمی رسیده، شروع به کار نمایند. براوین نماینده دولت بالشویک دو روز قبل وارد طهران و در گراند هتل منزل کرده است. در سفارت او را پذیرفته اند، ولی مردم و مخبرین جراید دست دسته به ملاقات او می روند. لرد کرزن در مجلس اعیان انگلستان راجع به پلیس جنوب و انجاء عهد نامه ۱۹۰۷ مذاکراتی کرده است. چند روز بود می گفتند یک آتروپلن انگلیسی از بغداد به طهران خواهد آمد و مردم دو روز در میدان مشق و اطراف انتظار کشیدند. بالاخره دیروز یک ساعت بعد از ظهر وارد طهران شد و از قرار مذکور از کرمانشاهان حرکت پنج ساعته به طهران آمده است. کلنل استوکس انگلیسی هم با این آتروپلن آمده است. سفارت آلمان که چندی بود در واقع تعطیل و حفظ منافع اتباع آلمان به عهده سفارت اسپانی محول شده بود، مجدداً دایر شده و بیرق بلند کرده و رسماً مسیو زمر دفتردار به اداره امور معرفی شده است. انقلابات داخلی روسیه روز به روز بیشتر می شود. قشون روس دسته دسته می روند.» (۳۹)

«..آتروپلن انگلیس دیروز صبح مراجعت کرد و کلنل استوکس در طهران ماند. انگلیسی ها قشون به طرف سیستان روانه کرده و مقداری اتومبیل زرح پوش به همدان آورده و قشون به نزدیکی کرمانشاهان آورده اند و هر جا که روس ها می روند به جای آنها می آیند. روابط دولت با انگلیس ها خیلی تیره شده و مردم خیلی برضد انگلیس ها هستند. کمیته دمکرات وزیر امور خارجه را احضار کرده که بیاید در مجمع راجع به اقدامات دولت در باب انگلیسی ها توضیحات بدهد. او هم تا به حال به طفره گذرانده است. قشون روس پیوسته می روند و تاکنون اغلب شهرها را تخلیه کرده اند و اسلحه و مهمات خود را هم می فروشند و میروند. دولت در نظر دارد که اگر بتواند در نقاط تخلیه شده، قوایی موجود کند، اما افسوس نبودن پول و اسلحه

دست و پای دولت را بسته است..» (۴۰)

« صبح دوشنبه ۶ جمادی الاولی - ۱۹۱۸ م - اخبار داخله، بالاتراز همه قحطی و گرانی است که سرتاسر مملکت را گرفته [است]. در طهران روزی اقلأ بیست سی نفر از گرسنگی می میرند. نان یک من هشت قران الی یک تومان است. کسی پول ندارد که بخرد و نان ها شب در بساط فروشنده مانده است. گندم خرواری نودالی صد تومان و برنج خود داری نود تومان است. تمام مآکولات به همین تناسب گران و نایاب است.

کار فقرای طهران به جای غریبی کشیده، هر روز عده [ای] بر عده روز قبل افزوده می شود و آنها با غربا و فقرایی هستند که از دهات و شهرهای اطراف از فشار گرسنگی به شهر می ریزند و اهالی شهر که هستی خود را فروخته و خورده و دیگر جزدگدایی چاره [ای] ندارد. فقرای طهران مطابق احصائیه سابق قریب دو هزار نفر بوده اند و امروزه که هزار و هفتصد نفر به طور تحقیق در دارالمساکین شهر نو هستند و عده زیادی هم در انجمن خیریه و مساجد و جاهای عمومی که مخصوصاً تهیه شده و هستند و با وجود این متجاوز از سه هزار گدا در کوچه و بازار ریخته و راه بر عابرین و زندگی را بر حساسین تنگ و حرام کرده اند. غیر از ان گداهای واقعی که در کنج بیغوله ها و زوایای خاموش افتاده و جان می دهند. حقیقتاً کنار خیابان ها و کوچه ها منظره رقت انگیز غریبی مشاهده می شود. زن ها و بچه ها و پیرمردان که دیگر از شدت گرسنگی مثل اینست که تمام رطوبت بدن آنها کشیده شده و قدرت تکلم ندارند، هریک به شکلی در وسط و کنار خیابان ها و معابر افتاده و بیچاره مردم هم نمی توانند از عهده آنها برآیند. متمولین و دولتمندان بی انصاف هم که خداوند حسی به آنها نداده که بفهمند. همه گدا و فقیر هستند. اجزای ادارات دولتی چهار ماه و پنج ماه با این گرانی و قحطی حقوق نگرفته اند و همه متحیر و حیرانند. راست است احتیاج شدت وضعف دارد. ولی از حیث وجود فری ندارد. دولت برای کفن و دفن فقرا که چندین روز متوالی در غسلخانه

ها روی هم می مانند، مبلغی تخصیص داده است از این حال دو طبقه و دو دسته استفاده کامل می کنند. یکی کسبه و اصناف بی انصاف که هر بتوانند می کنند و دیر سیاسیون خارجه و ایرانی های بدتر آنها انگلیسی ها مقدار کلی گندم در موقع خرمن خریده و انبار کرده اند و این روز ها شهرت دارد که خرمت سبز را نیز پیش خرید می نمایند و می خواهند دکاکین نانوائی در نقاط مختلفه شهر دایر کنند. مقداری به اسم اعانه آمریکایی ها به فقرا می دهند و مقداری آش و نان به اسم اعاناً زن سفیر انگلیس به زن های سائله می دهند و غیره. رعد هم لایتنقطع مردم را بر ضد دولت می شوراند و تقصیر قحطی و گرانی را کردن دولت می گذارد باری وضع غریبی است معلوم نیست، تا سه ماه دیگر که موقع خرمن است چه می توان کرد.

رفتار انگلیسی ها روز به روز خشن تر می شود. مسئله پلیس جنوب و فارس دیگر تحت الشعاع شده، اقدامات آنها در حدود غرب و شرق و شمال بیشتر جالب توجه است. دیروز خبر رسید که انگلیسی ها شاهزاده سلیمان میرزا و عیسی میرزا و دونفر دیگر را از میان ایل سنجابی دستگیر و برده اند. این خبر تولید هیجان غریبی در مردم کرده است! در ارومیه انگلیسی ها و فرانسوی ها و آمریکائی ها مشغول تعقیب اقدامات خود هستند معروف است که تبریز صاحب منصبان فرانسوی و انگلیسی را مردم دستگیر کرده اند و سرحد جلفا و کلیه سرحد روسیه را نیز بسته اند و نمی گذارند از روسیه کسی وارد شود. اقبال السلطنه از دولت تلگرافاً اجازه خواسته که از عبور ارمنه از راه ایران به خاک عثمانی جلوگیری کند و دولت هم اجازه داد که با نهایت قوت قلب جلوگیری کند. انگلیسی ها در کرمانشاهان و همدان و انزلی از قشون روس داوطلب می گیرند و عده [ای] در آنجا تهیه کرده اند، ولی قشون روس پیوسته می روند. براوین در طهران متحیر است. مردم به این جهات از کابینه ناراضی هستند. احتمال قوی می دهم که هیجان سخنی بر ضد انگلیسی ها بشود و مارلینگ هم دچار عاقبت گریبایدوف شود. اما خیر همچو حسی در مردم

طهران سراغ ندارم.

خلاصه دیروز در قزاقخانه اتفاق تازه [ای] افتاده [است]. آتريا همدان که در شهر نو است، آمده منزل صاحب منصبان روس قزاقخانه را محاصره کرده و کلنل کلرژه را مجبور به استعفای او را وزیر جنگ قبول کرده و پالونیک استراویسکی به کفالت قزاقخانه معین شده است. اما هنوز علل باطنی این مسئله مکشوف نشده..» (۴۱)

«شب پنج شنبه هشتم [جمادی الثانی] - مارس ۱۹۱۸ م، در این هفته چندین روز متوالی ایران کاملی باید و دلها تا اندازه [ای] از محصول سنه آتیه مطمئن شد، اما قییمت جنس مجدداً ترقی کرد و به هشتاد و صد هم رسیده و معلوم می شود، تنزل آن چند روز بازی بوده است که از طرف بعضی از تجار و شیخ حسن خان که تازه مباشر خبازخانه شده، به صحنه نمایش گذارده شده بوده است. ایام این هفته را تمام در اداره بوده و به کارها و دروس می پرداختیم. جمعه گذشته را تمام در منزل بوده و شب یکشنبه را در مجمع ادب قرار و مدار گذاشتیم که ایام عید را به ورامین برویم. روز دو شنبه کتاب سرحدی را وزیر [امور خارجه] دیده، تمجید و تحسین فوق العاده نمود و در مقابل زحمات دوساله بنده می خواهند لقبی به بنده بدهند.

از اخبار داخله، شب جمعه دویم ماه در خیابان لاله زار یک ساعت و نیم از شب گذشته سید خلیل رکن الاسلام خلخالی مدیر روزنامه کوکب ایران به ضرب دو تیر موزر مقتول و قاتل فرار کرد. روزنامه رعده فحش و ناسزای بسیاری باز هم به مستوفی الممالک و دولت داده و تماماً هتاک و بی شرمی را از حد گذرانده بود. سایر جراید هم عبارت از اوراقی بود که سر تاپای آن ناسزا و فحش بود. به این جهت دولت تصمیم فوق العاده کرده و عموم جراید را غیر از روزنامه نیمه رسمی ایران و روزنامه رسمی توقیف کردند، تا افتتاح مجلس شورای ملی منتشر نشود. عموم مردم از این تصمیم خوشحال و حقیقتاً کار خوبی دولت کرده است.

شاه امر کرده اند که نظر به اوضاع حاضره مملکت و فقر و فلاکت عمومی مراسم و تشریفات عید نوروز متروک و مصارف آن به فقرا داده شود. مجلس در دربار تشکیل اعانه جمع شد. امسال سلام در فرح آباد منعقد و خیلی مختصر است. ادارات هم تقریباً هیچ تعطیلی ندارند.

عصر سه شنبه ۶، بنا به اطلاعی که قبلاً داده بودند، در میدان توپخانه میتینگ عمومی منعقد و بر ضد تجاوزات و عهد شکنی انگلیسی ها و توقیف سلیمان میرزا از طرف عامه پروتست و اظهار تنفر شد. قطعنامه هم آخر میتینگ قرائت شد که به سفارتخانه های دول در طهران فرستاده شد. سه شنبه ۶، بینش محرر ستاره ایران در دم منزل خوش طرف حمله چند نفر واقع و یک تیر به مشارالیه اصابت و از شانۀ او گذشته و خطری ندارد.

انگلیسی ها هفته گذشته یادداشتی به دولت داده و بعد از آنکه در مسئله شناختن پلیس جنوب اصرار تام نموده و در موضوع عهد نامه ۱۹۰۷ و از دیاد تعرفه گمرکی و پذیرفته نشدن نماینده ایران در کنفرانس صلح بعضی را رد و بعضی را نیمه کاره قبول کرده اند. شرحی از توقیف ویس قونسول خودشان در رشت شکایت و به واسطه اینکه محتمل است حوادث ۱۹۱۵ در صفحات غرب مملکت رخ دهد، اظهار داشته اند که دولت انگلیس مجبور است، قوای نظامی به ایران اعزام دارد، ولی قصد مخاصمه ندارد و تمام اقدامات دوستانه خواهد بود. دولت به این یاد داشت جواب رأی داده، اعزام قوای جدید را پرتست و اعضاء قوای سابقه را جداً خواسته، انحلال پلیس جنوب را تقاضا کرده است. ضمناً توقیف ویس قونسول انگلیس و غیره را در رشت منوط به توقیف سلیمان میرزا نموده و خواسته است که وجود حقه ایران را که بانک شاهنشاهی من حق توقیف کرده اند، به دولت بپردازند. مشیرالدوله و مؤتمن الملک دو سه روز است از کار کناره کرده اند...» (۴۲)

«...اوضاع ایران در این سال بسیار بد بود. اگر چه انقلابات عظیم نظیر

روسیه در ایران نیز اثرات عمده کرده و روح آزادی و مشروطیت را در این مملکت تجدید و بالاخره منتهی به خروج قشون روسیه از مملکت و ذکر استقلال و تمامیت مملکت در معاهده صلح بین متحدین و روسیه گردیده و انتخابات مجلس نیز شروع گردید اما به واسطه جریق آمل در اول بار و قتل و غارت سالدات های لجام گسیخته روس در ارومیه و سلماس و قزوین و زنجان و همدان و کردستان و کرمانشاهان و تمام خطوط عرض راه و غیره و ازدیاد هرج و مرج ناشی از تحریکات خارجی و داخلی و عملیات کمیته مجازات و احتکار جنس از طرف انگلیس ها و بالاخره قحطی و گرانی و سختی امر معاش در طهران و تمام نقاط مملکت که منجر به هلاکت هزاران هزار مردم بی گناه با بدترین حالات گردیده و هنوز هم مناظرالم انگیز و مشاهدات ملالت خیز آن در تمام کوچه ها و خیابان ها مرئی است، مصائبی برای مملکت گذشته که قلم از شرح آن عاجز است و به بیان تقریر در نمی آید.

پلیس جنوب بر توسعه خود افزوده انگلیسی ها قشون به سیستان و کرمان و کرمانشاهان آورده و روز به روز بر تجاوزات خود می افزایند. کابینه وثوق الدوله از ترس کمیته مجازات کنار رفته و کابینه علاءالسلطنه که از بهترین عناصر صالحه مملکت تشکیل شده بود در امور داخلی و خارجی گرفتار انتریک های داخله و خارجه شده، نتوانست به طوری که انتظار می رفت کاری بکند. کابینه عین الدوله که از اثر همان تحریکات روی کار آمده بود، در ولایات حسن قبول نیافته و بالاخره جای خود را به کابینه مستوفی الممالک داد. این کابینه هم لاینقطع در دفاع از مهاجمات داخلی و خارجی بوده و متصل در کشمکش با انگلیسی ها وقت می گذارند...» (۴۳)

«..عصر چهارشنبه ۱۴ جمادی اثنای ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۸ م ، از اخبار داخله، هوا بسیار سرد و در کوهستان برف باریده ، قیمت اجناس و ارزاق در نهایت گرانی و سختی و زندگانی در منتهای اشکال است. دسته دسته فقرای بیچاره در کوچه و خیابان از گرسنگی و سرما می میرند، از

قرار مذکور عدّه اموات در طهران پانصد نفر در روز می رسد. سال قحطی ۱۲۸۸ به این بدی و سختی نبوده است. کم کم کار به خوردن گوشت حیوانات مرده و غیر کشیده است...» (۴۴)

«...کار کتاب سرحدی که مدتی است تمام شده، چند روز قبل از نظر وزیر گذشته مورد تمجید و تحسین فوق العاده گردید. برای هر یک از اعضاء کمیسیون امتیازی داده شد. برای من هم لقبی تصویب کردند داده شود. مدتی درانتخاب لقب تردید داشتم لقبی که مناسب باشد و کسی نداشته باشد، خیلی مشکل پیدا بشود. بالاخره به مشورت رؤسای وزارت خارجه و اغلب دوستان لقب مهذب الدوله انتخاب شد و فهرست آن هم به امضای وزیر رسید و به توسط معین الملک برای صحه اعلیحضرت فرستاده شد. میرزا غلامحسین خان معاون اداره کابینه وزارت خارجه به سمت ریاست کابینه وزارت فوئدعاه منصوب و مرا نیز به جای او به سمت معاونت اداره کابینه معین کردند. از این حیث خرسندم که در کار اداره روس به این وسیله راحت شده و نسبتاً کار مستقل آزاد بهتری پیدا کردم. مواجب هم زیادتر از سابق است. دیگر در وزارت خارجه تازه نیست.

هیئت وزراء بعد از آنکه استعفا دادند و شاه قبول نکرد، مصمم به باقی ماندن شده و از قرار معلوم همین دو روزه کسری وزراء انتخاب خواهد شد. محکمه رسیدگی به امر متهمین مالیه رأی خود را داده و به هیئت تقدیم داشته اند. عجالاً وضع مالیه بسیار بد و هرج و مرج بی ترتیبی غریبی سرتاسر ادارات آن را گرفته است. در قسمت شمال غربی آذربایجان انقلاب بزرگی از اثر قتل و غارت جلّوها باقی و روز به روز توسعه پیدا می کند. در تبریز اردویی می بینند که به طرف خوی و سلماس اعزام دارند. بی نظمی و انقلابات ولایات به حال سابق باقی و قحطی و گرانی و مردن فقرا همه جا حکمفرماست. چیزی که جای امیدواری است فقط بارندگی های متوالی بهاری و سردی هوا و بی آفتی زراعت است که حکایت اغراق آمیز از خوبی آن نقل می کنند...» (۴۵)

جلّوها مجدداً ارومیه را قتل عام و برشرارت خود افزوده اند. عثمانی ها وان و باطوم را گرفته و ارامنه را قتل عام کرده اند و به سردشت و بانه و سقط قشون آورده و آلمان ها هم عده [ای] با توپ به سنجانی فرستاده اند. انگلیسی ها عده [ای] از قوای خودشان را به همدان وارد کرده اند. اوضاع همدان و کردستان و قم از حیث قحطی در منتهای درجه شدت است.»

«... این دو سه روزه نان در طهران خیلی بدتر شده و دیگر هیچ یافت نمی شود. عده زیادی از گرسنگی و حصبه در روز تلف می شوند. نان یک من دوازده سیزده قران و برنج خرواری یکصد و شصت تومان است. تمام اجناس به همین نسبت فوق العاده گران است. قیمت زالو به سه تومان رسید.

روز شنبه غره کسری وزراء به طریق ذیل تعیین و حضور همایونی معرفی شدند. مشارالسلطنه وزارت مالیه و نصر الملک وزارت عدلیه، ممتاز الملک وزارت معارف، هنوز وزیر جنگ معرفی و معین نشده است. می گویند انتخاب مفخم را به این سمت شاه قبول نکرده است. قوام اسلطنه مدتی است حرکت و حالا به زنجان رسیده است. عمیدالسلطنه به معاونت او تعیین شده است...» (۴۶)

«... شب ۲۰ رجب، سه شنبه یازدهم موقعی که میرزا خان رئیس جدید تشریفات عایدات طرف اداره می رفته، در خیابان چراغ برق نزدیک کوچه میرزا محمود وزیراز طرف فهیم الممالک نامی که از اجزاء جزء اداره خاصه بوده، مضروب و مقتول می گردد. قاتل در حمام قوام الدوله دستگیر و خود اقرار به قتل نموده و چند نفر دیگر از رفقای او نیز مظنون و دستگیر شده اند. عصر یازدهم جنازه محروم نیرالدوله را با تشریفات زیاد به طرف مشهد مقدس حمل نمودند.

آقای مستوفی الممالک رئیس الوزراء روز عید تولد حضرت امیر المؤمنین در فرح آباد مصمم به استعفا شده و در حضور همایونی استعفای خود را تقدیم و مورد قبول یافته است.

روز شنبه ۱۵، عده [ای] از کارگران مطایع به بازار رفته، بیرق های قرمزی که روی آن (گرسنگی) نوشته شده بود، در آورده مردم را تهییج به بستن دکاکین نموده، عده [ای] متفرقه و بیکار و هرزه در مسجد شاه مجتمع شدند. ضیاء السلطان و چند نفر امثال او هم میدان داری کرده، برای مردم نطق و گریه می کردند. واضح بود که بازی را قبلاً برای زمین زدن کابینه مستوفی در آورده، چون کابینه از بین رفته بود، نمی دانستند چه می گویند و هرکس چیزی می گفت. ضمناً قزاق در شهر گردش و کار شکل غریبی پیدا می کرد. در این بین صمصام السلطنه از طرف ذات اقدس ملوکانه به ریاست وزراء انتخاب و به مسجد شاه آمده، بالای منبر رفته به مردم اطمینان داد که به زودی نان ارزان خواهد شد و خود به هیئت وزراء آمده با حضور معاونین مشغول کار و تعیین وزراء گردید و روز بعد اجتماعات مسجد شاه خود به خود به هم خورد. سه چهار کارها بلا تکلیف و بالاخره روز نوروز دهم رجب هیئت وزراء به طریق ذیل حضور شاه معرفی شدند: آقای صمصام السلطنه رئیس الوزراء وزیر داخله، مشاور الممالک وزیر امور خارجه، امیر مفخم وزیر جنگ، مشار الملک وزیر معارف و اوقات، میرزا حسین خان وزیر فواید عامه و فلاح و تجارت، در این کابینه به جز مشار الملک که حالش معلوم و مشاور الممالک که حالش نامعلوم است و امیر مفخم که تازه وزیر شده، مابقی تقریباً متجانس و ملی می باشند. مقصود اصلی انگلیسی ها زمین زدن مستوفی و مخبر السلطنه بود که به دست ایرانی های بدتر از انگلیسی بالاخره اجرا کردند. به عقیده من اگر این کابینه با انگلیسی ها همراهی کند دوام خواهد داشت و تمام مردم از آنها تعریف خواهند کرد و اگر نکنند سر دو روز هم متزلزل خواهند شد و همه بین مردم زمزمه های مخالفی شنیده خواهد شد...» (۴۷)

«... ناخوشی حصبه خیلی فراوان و تمام مردم گرفتار و هیچ خانه بدو مریض نیست. اقوام پدري اغلب مریض و من هم اکثر ایام عصرها به عیادت آنها می رفتم. منتصر الممالک رئیس محاسبات وزارت خارجه مبتلا به حصبه شده و در آواخر ماه دار فانی را وداع گفت. علاء السلطنه مرضش شدت کرده و امیدی به او نیست. کلرین یا کلرای اروپایی کم کم وارد می شود. کار فروش کردکلا هنوز به جایی نرسیده است. قیمت ارزاق مثل سابق گران و خرمن جدید هنوز به دست نیامده و هر روز عده [ای] از گرسنگی تلف می شوند. حصبه خیلی فراوان است.»

وضعیات مملکتی، از اول این ماه در کابینه وزراء بوی تزلزل و بروز اختلافاتی بلند شده [است]، اول از همه مشار الملک چند روز در منزل نشسته و به هیئت به عذر کسالت حاضر نشده و در کلیه امور با رئیس الوزراء مخالفت می کرد. بعد از او هم مشاور الممالک از کار کناره کرده، چند روزی به اداره نیامد و بعد مجدداً حاضر شد، اما تمام کابینه یک مرتبه استعفا داده و قسمت اخیر ماه شعبان مملکت دچار بحران و بلاتکلیفی بود، به طوری که جشن تاجگذاری و ولادت اعلیحضرت همایونی هیچ گرفته نشد و مهمانی رسمی دولتی هم به علت استعفای کابینه و شدت قحطی و سختی و مردن مردم موقوف گردید.

در فارس وقایع مهمی رو داده، به بهانه مختصر جدالی در خان زنیان بین قوای انگلیس و تیره دره شوری صولت الدوله [و] عده زیادی از قشقایی ها را جمع و با انگلیسی ها بنای مخاصمه گذاشته، انگلیسی ها هم از اطراف قشون خود را جمع و در شهر شیراز مرکزیت دادند و لاینقطع مشغول زد و خورد هستند و در طهران سفیر انگلیس اصرار دارد که دولت صولت الدوله را از ریاست ایل قشقایی معزول کند. ولی دولت قبول نمی کند و معلوم نیست اوضاع فارس به چه نتیجه منتهی شود.

انگلیسی ها قوای زیادی از راه کرمانشاهان وارد ایران کرده و به طرف

همدان و قزوین پیش می‌آیند. روس‌ها هم جای خود را به آنها داده و خودشان طرف روسیه می‌روند. عده [ای] از قزاق‌های روس در تحت ریاست کلنل بیچارخف در قزوین توقف و از قرار معلوم پیش قراول انگلیس‌ها در حمله به قفقازیه خواهند بود و مشغول مذاکرات و گول زدن جنگلی‌ها می‌باشند.» ۴۸ (۱)

◀ توضیحات و مآخذ:

* ۱- باقر کاظمی «یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی» (۳۸ - ۱۳۳۱ ق / ۹۹ - ۱۲۹۹ ش / ۲۰ - ۱۹۱۳ م) جلد اول، به کوشش دکتر داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر تاریخ ایران - ۱۳۹۰، ص ۱۶۸،

◀ پی‌نوشت‌ها: برخی از یادداشت‌های باقر کاظمی در باره جنگ جهانی اول

۲- همانجا، ص ۱۶۹، ۳- همانجا، صص ۱۷۰-۱۶۹، ۴- همانجا، ص ۱۷۰، ۵- همانجا، صص ۱۷۱-۱۷۰، ۶- همانجا، ص ۱۷۱، ۷- همانجا، ص ۱۷۲، ۸- همانجا، ص ۱۷۳، ۹- همانجا، صص ۱۷۵-۱۷۴، ۱۰- همانجا، صص ۱۸۷-۱۸۶، ۱۱- همانجا، صص ۱۹۱-۱۹۰، ۱۲- همانجا، ص ۱۹۱، ۱۳- همانجا، صص ۱۹۱-۱۹۰، ۱۴- همانجا، صص ۲۲۸، ۱۵- همانجا، صص ۲۲۹-۲۲۸، ۱۶- همانجا، صص ۲۶۳-۲۶۲، ۱۷- همانجا، صص ۲۹۸-، ۱۸- همانجا، صص ۳۰۳-۳۰۱،

- ۱۹ - همانجا ، ص ۳۱۰ ، ۲۰ - همانجا ، ص ۳۱۶ ، ۲۱ - همانجا ، ص ۳۲۲ ، ۲۲ - همانجا ، ص ۳۲۴ ، ۲۳ - همانجا ، صص ۳۲۸ - ۳۲۷ ، ۲۴ - همانجا ، ص ۳۳۰ - ۳۲۹ ، ۲۵ - همانجا ، ص ۳۳۹ ، ۲۶ - همانجا ، ص ۳۶۳ ، ۲۷ - همانجا ، ص ۳۷۴ ، ۲۸ - همانجا ، ص ۳۷۸ ، ۲۹ - همانجا ، ص ۳۸۳ ، ۳۰ - همانجا ، صص ۳۸۳ - ۳۸۴ ، ۳۱ - همانجا ، ص ، ۳۲ - همانجا ، صص ۳۹۶ - ۳۹۳ ، ۳۳ - همانجا ، ص ۴۰۱ ، ۳۴ - همانجا ، ص ۴۰۳ ، ۳۵ - همانجا ، ص ۴۰۵ ، ۳۶ - همانجا ، ص ۴۰۷ ، ۳۷ - همانجا ، ص ۴۰۸ ، ۳۸ - همانجا ، ص ۴۰۹ ، ۳۹ - همانجا ، ص ۴۱۰ ، ۴۰ - همانجا ، صص ۴۱۲ - ۴۱۱ ، ۴۱ - همانجا ، صص ۴۱۵ - ۴۱۳ ، ۴۲ - همانجا ، صص ۴۲۱ - ۴۲۰ ، ۴۳ - همانجا ، ص ۴۲۳ ، ۴۴ - همانجا ، ص ۴۲۵ ، ۴۵ - همانجا ، صص ۴۲۸ - ۴۲۷ ، ۴۶ - همانجا ، ۴۳۰ ، ۴۷ - همانجا ، صص ۴۳۱ - ۴۳۰ ، ۴۸ - همانجا ، ۴۳۴ - ۴۳۵

علی رغم اعلام بیطرفی ایران در جنگ اول قلاً « سیطره شمرک روس و انگلیس بعد از عقد معاهده ۱۹۰۷ و تعیین مناطق نفوذ خود بر سراسر ایران حکمروا بود. بخش شمالی کشور در اشغال روسیه بود و نیروهای بریتانیا، اگر چه به صورت پراکنده استقرار یافته بودند ولی در مقامی بودند که بر نواحی جنوبی مسلط باشند.» اختلاف و چنددستگی و از هم پاشیدگی در «دوران ساختار سیاسی ایران و همچنین بی نظمی و حرج و مرج، راحرنی اجتماعی و بحران های فزاینده مالی، پولی و اقتصادی ایران و « ناتوانی حکومت ها در جمع آوری مالیات و خالی تر شدن خزانه دولت» و ویرانی شهرهای مختلف ایران در اثر دخالت مکرر روس و انگلیس و حکومت های ملوک الطوائفی یا خانجانی باعث آن گردیده بود که حکومت ها بیچ گاه بیش از چند ماه دوام نیاورند.